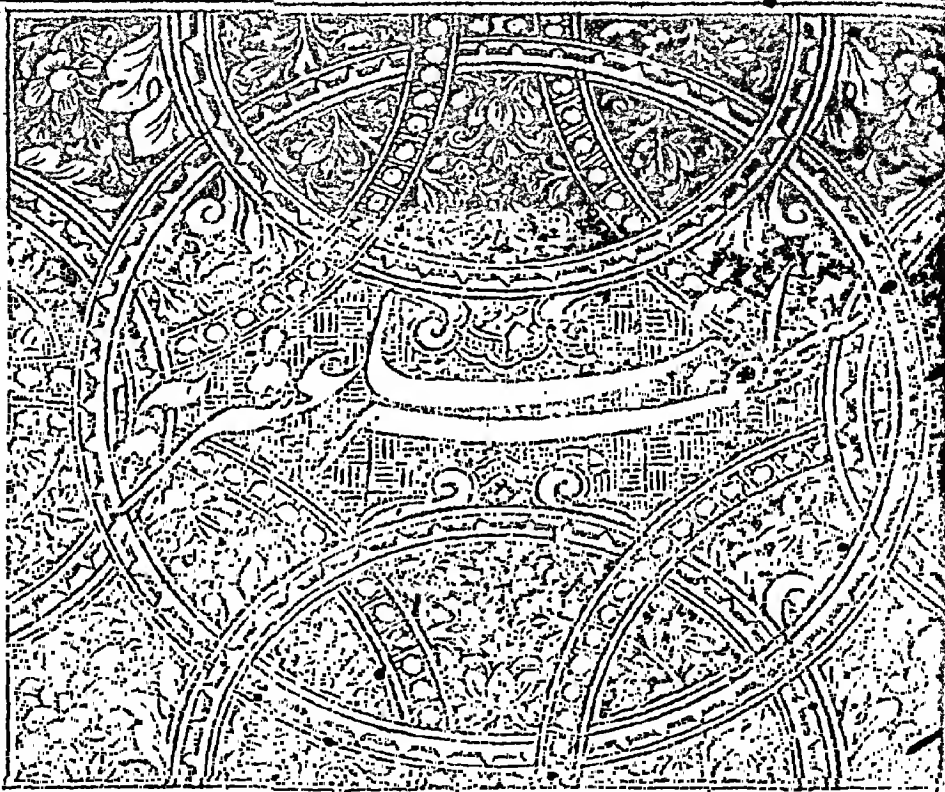


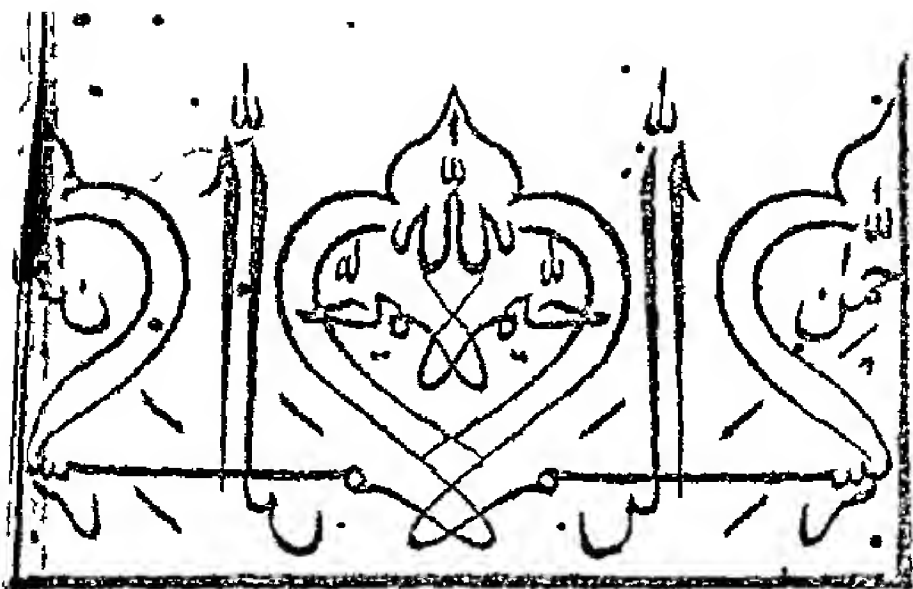
اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ
 وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ



سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَعَلَىٰ اٰلِ سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَبَارِكْ وَسَلِّمْ



احمد لیس و کفی و سلام علی عبادہ الذین اصطفیٰ خصوصاً علی سید الوری صاحب بیت
او او بدر الدجی شمس الضحی نور الہدیٰ صاحبی علی الدجی و علی الدجی علی الدجی علی الدجی
بہ در کادہ قاور قوی حافظ نظام حلیم بن شیخ قطب الدین احمد بن شیخ ابو الفیض
غفرہ اللہ لہم جمعین و خیرہم فی ظمرو عبادہ الصالحین کہ ابن سالہ است و کشف حال
بیان اصول و مآخذ مذہب ایشان طریقی دعوت ایشان دیگر انرا مذہب حنفی و بیان سلاطین
روایۃ اخبار و احادیث ایشان بیان بنده می از محتاید ایشان در باب الوصی و نبوت
امامت و معاد و نقل بعضی از مسائل فقہیہ ایشان کہ مآخذ انہا از اصول مذہب حنفی و نبوت
ست و ذکر بارہ اتر اقوال و افعال ایشان در حق صحابہ و از واجہ مطہرات و اہل بیت نبوی
علیہم السلام و این سال را محفۃ ثمان عشر بہ نام نہاد و شد زیرا کہ اجداد از انقضای قرن ثانی عشر
نیز الشہر علیہ الخیر و اسلام صورت الفیض و جلیوہ ظهور گرفتہ و اینچہ در این سال
شعبہ علی و خصوص ابامیہ ثمان عشر بہ اہل سنت و جماعت و توجہ اندہ کہ بیش درین سال

اردیده و آنچه متروک مانده حقیقت عالمش نیز از آنچه مذکور شد بوضوح بخاشاید و او این ساله از نصیب
 انوسین و آنچه اشیا طایفین لقب کرده شد غرض از تسوید این رساله و تحریک این مقال است که درین
 بلاد که ماسکن ایم و درین زمان که ما در آنیم رواج مذہب شافعی شیوع آن مجدی اتفاق افتاد
 که کم خانه باشد که کسی اندک آن را ندیده باشد و این مذہب متدبیب نباشد و راغب باین عقیده نشود بلکه
 اکثر از حلیه علم تاریخ و جبار خود عاقل و از احوال اصول و ملاقحه عید است و نیز موسسه
 ستاره که محاوره در میان این نام من نگیرد و از من تیرا و تیراری اظهار نماید که مرا غرض
 زین نصیت و نصیحت محض بیان حق و اظهار واقع است نه نام و نشان و نصیت و جاه
 بخت این سوسه او گفت و شنود این مقدمات و سبب طعن خطا و تشکیک بان حضرت
 یجاری شد و مناظرات و مجادلات شدن گرفت تا آنکه حضرت امیر رضی الله عنه بر
 بر بلا خطبه حاضر بود و ازین جماعه تیراری تیرا طایفه خود و برخی را به وعید و ضربت تهدید
 این سبب چون دید که این تیرا هم بر بد نشست فتنه و فساد در عقیده اهل اسلام
 خلعت کرد و یا هم بگفت و گوئی و نیز کرد و ابرو سیکه یکدیگر میزدند جماعه را از انصر
 اصل گردان خود برجیده و در خلوت خالی از غبار بعد از گرفتن عیب و شقاق
 ان قسم شد و یکدیگر بار یکدیگر و ناز کرد و در میان نهاد که از جناب من رضوی چیزی حاصل
 که متدور و شغریست از خوارق عادات و قلب اعیان و اخبار از غیب اموال
 ان حقایق الهیه و کونیه و محاسبات دقیقه و جوابات حاضر و بلاغت عبارت
 ماست انما طریقه و زیاده فقهی و شجاعت بفرطه قوتی که چشم و گوش جهان بهائیان با ندان
 نی هیچ میدانند که اینها کجاست و سر این امر چیست همه بنی بجز در دوزخ نام تسلیم انقاد
 ستا و نهادند بعد از تشویق بسیار و ناکی و بیچاره و حفظ اسرار نمود که این همه خود را بگفت
 نمانید و در کسوت ناسوت الهوت جلوه میفرمایند با علمو ان علیا سو الاله و لا اله الا هو علی
 بلکه در حالت سکوت و غلبه کمال اولیا الله میباشند از احوال و متابعت من فی تصور و تمییز القیامه از جناب

حضرت علی
 السلام در تمام
 منشآت و محاکم
 این است و از جناب
 ایشان و شرف
 پس در زمان انصاف
 بنی و بخت بود
 از او است که
 بعد از غلبه امامانی
 عشر از امامت
 در طین رفت و قیام
 و کبر از ولایت
 کار آمد و عقیده و حدیث
 همه است و درین باب
 نیز منفعت بسیار
 است در حدیث و تفسیر
 الذی است بعد الامین

ردیده و آنچه متصور باشد حقیقت حالش نیز از آنچه مذکور شد بوضوح انجامید و در این ساله از انصاف
امونین و فضیله اشیا طیلین لقب کرده شد غرض از تسوید این ساله و تحریر این مقاله است که درین
بلاد که ماساکن انیم و درین زمان که ما در آنیم رواج مذہب اثنا عشریہ شیوع آن بجای اتفاق و هما
که خانه باشد که یک کس از آن خانه بآن مذہب متدبیب نباشد و راغب باین عقیده نشود بلکه
التمسکی از حلیه علم تاریخ و اخبار خود عاقل و از احوال اصول و سلاف خود بخیر و خافل میباشند و بکسر
مخافلی و مجالس باصل سنت و جماعت گفتگو نمی نمایند کج میگویند و شتر گردانند
حسب الله تعالی تخریر این ساله پر خسته شد تا وقت مناظره از جاوه خود بیرون نشود و
اصول خود را منکر نشود و در بعضی از امور واقعی شک و در راه مذہب و درین ساله التزام
شده که در نقل مذہب شیعه و بیان اصول ایشان الزاماتی که عاید بایشان میشود و غیر آنست
بعشره ایشان منقول عنه نباشد و الزاماتی که عاید باصل سنت میشود و میباید که موافق روایات
اصلی سنت باشد و الا میر یک از طرفین تهمت تقصیر و عناد لاحق است و باید که اعتماد و توفیق
غیر واقع و آنچه از تواریخ و قصص حکایات گذشته درین ساله مندرج است از این جنس است
که بر وضوح همان اتفاق دارند و نصیران مجید نیز از فقر فقیر کیا فی مریست معنای بیشتر اتفاق
شیعه آورده شد تا کسی را مظنه تهمت نماند و با توفیقی الا بالله علیہ توکلت و الیه المرجع
از ناظرین این رساله و سامعان این مقاله آنکه چند چیز را در حین مطالعه آن ملحوظ دارند اول آنکه
درین ساله از باب مطاعن اهل بیت عظام و صحاب کرام از وجو مجهرات خیر الانام بلکه از بر
تعالیض ملائکه و انبیاء علیهم الصلوٰۃ و السلام مذکور شود و لازم آید و اقم اخیر و از ان بری الذمہ
شناسند و فارغ العیبه انکار مذہب از زبان ان اشرع تیر می نمایند و قصد دل از ان
سوء ادب میراری میدار و لیکن چون بنا بر کلام بر اصول گردوسی نهاده است تا جایگاه خطی
درست نهاده و چرا که کشیده بر ندیده و دویہ رنگ که رنگین کنند شود دوم آنکه چاک کلام
اسطلاح ساخته مذہب پیروی خسته و هرگاه مقتید مذاق است نموده به سخن را بقیم ایشان

چنان تو هم کند که کلام مطلق بمنزله مذنب است عاقل و کلاسیوم که این رساله را
مطالع نماید که بعد از شیعیه و اهل سنت اصول و فروعاً ما هر دو آشنا باشد و هر که لیست باب
است شناسد و مذنب و دیگر را که معنی میاید تا قبل مطالع این رساله نیست از جهل
کتاب شیعه بوجهانم او را میسر آمد و رساله و با مذنب اهل سنت چندان آشنائی ندارد و نیز ازین
رساله منتفع خواهد شد و اگر بتلیس این مذنب شیعه را که این منید الله و مذنب اهل سنت باطنی
فرار گشته است اصلاً ازین رساله بهره نخواهد برد و اشت زیرا که اصل کلام درین رساله بمنزله
بر اصول شیعیه و آیات ایشان است چهارم آنکه درین رساله آنچه از کتب معتبره و مشتمل
است بحال افراد مبتدیان را در آن لغزش مذنب زیرا که کتب منقول منها از شاخه کتب شیعه
و معتبر است ایشان اند باید که بدیاری نظر نماید و نقل با اصل مطابقت دهد و از آن ترسد که اگر بحث
نقل ظاهر شود نقض این لازم گردد و ختم آنکه بحال اول را راه ندیده و گوید که هر چند اینهمه در کتب مسیه
شیعه موجود است اما ما وسیله نگزینیم تا آنکه درین بابان غیر رساله زیرا که این احتمال در وقت
شناخت و دلیل عمر و حیا سنگست و شاید جمل و نادانی و با وجود این آشنائی با کتب معتبره و شنید
سعد و میشود و این رساله را تمام و تکامل دهد و انشاء الله تعالی سلام بر دو روز و ماه است
گردد **باب اول** در کیفیت حدیث مذنب شیعی و تشکیک آن نظری مختصه با **باب دوم**
در مکایده طرق ضلال و تبیس **باب سوم** در ذکر رسالات شیعه طهارت و کتب ایشان
باب چهارم در احوان خبیث شیعه دیگر و انبیاء **باب پنجم** در اعیان شایسته
باب ششم در نبوت **باب هفتم** در امامت **باب هشتم** در ائمه **باب نهم**
در مسائل فقهیه **باب دهم** در مباحث فقهیه **باب یازدهم** در ائمه و اهل بیت
در کتب صحابه **باب بیستم** در خواص مذنب شیعه **باب بیست و یکم** در فضل اول و اولیاد
باب بیست و دوم در تعصبات **باب بیست و سوم** در نفوذات **باب بیست و چهارم** در
تولاد و تدریس و نقل و مکتوبات مشهوره و امیدی از فضل بارگاه عزت شاه و جل سبط الله

[illegible]

الکتاب فی الدلائل علی ان نذیر کوا ان در معرض قبول افتد و الله الهادی الی سبیل الرشاد
در المذهب الن والساد باب اول در کیفیت حدیث و کتب و انتخاب آن تفریق مختلفه
باید دانست که مدعیانیه از امتیازی حدود و تفاوت رنگارنگ نموده و گویند ای
که ما کون پرستیده و در هر وقت رنگ در کار ظاهر شده تا آنکه سلاطین محصوره در عراق و خراسان
و نزد ویم این مذهب ضبط اصول حفظ قوانین او کو کشیدند و علماء سست و وقت سست و غیر
تبعیدیم ساید و بنیاد اصول انفعالی فروع بجا آورده و کتب و رسائل بدون ساقطه از آن
باز تبدیل و تحول این مذهب موقوف شد و بر بای روش قرار گرفت و این تحول و تبدیل
خاصه همین مذهب است و بس بخلاف مذاهب دیگر که با وصف اختلاف اهل آن مذاهب در
فروع و مذاهب اصول با هم یکگاه تبدیل نموده اند و نقل و تحویل در ارکان مذاهب و جزو مذاهب شده اند
و باینان صافی مذاهب شیعیه شایسته هر وقت مدعی تران شده اند و بر بای سلب قرار نگرفته
و تبدیل اصول و تحول ارکان بسیار درین مذهب واقع شده **تفصیل این**
احوال آنکه چون در زمان خلفا و ثلثه و رفع بلا و تفا از یهود و نصاری و مجوس
بست پرستان نصایت ایزد پس بدست صحابه اکر ام و تابعان عظام واقع شد قتل
و اسیر و مذهب در کنار بنو سار اتفاق افتاد و کمال ذلت و عار با نهان الا حق گردید و بعد که
زنان و دشمنیه آنها فخر شش ادانی اهل اسلام شدند و اطفال آنها کنیک و غلام اجلاست
عرب گردیدند و اذنه خبریه نگهال جوان و ذلت از نصیه آنها سرسرم و معمل گشت در عذبه
اولین جهت غلبه حیرت و شدت غلبه و منته و باز و زو و بقال و بعد از آن جو سینه چون نصر
الی سبیل در لی مدکار طایفه اسلام بود و غیر از نصیه و خسران و کتب و غلامان بدست نیاد و در ناجا
در عید خلیفه البت حمله و طیر انگیزند و نچیل شین نظر او خنده پس مجامع کشید و از آنها یکا اسلام
شد و نمود و در ششمار سلبین داخل گردند و در لی الطفا و نور اسلام و ایتاج فتنه و فساد و بعضی
مخبر و فرقه سلبین شد و در سیر و حله برای اس کار خنده و یکا و خنده و در با و نه و از الفقه

در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است و در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است و در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است

خلافت از دیکه جماعه از مردم معسر بطبقه ثالث یعنی در مذبحه و خلعت خروج پوشیده
 انجماعه از همه بیشتر و بیشتر و با فرختر این انش ساسی گشتند و این صفت را غنیمت شمرند
 و از اطراف و جوارب خصوصا کوفه و نواحی عراق خود را بعبودیه نموده علی افضل سالکینها التیبه
 اسلام نمایند و تقریر فرستند انکیز که از سالها مهیا کرده بود و دیگر بجهت تریس از صولت اهل
 اسلام بربان نمی آوردند بطراف خانه ها و دهرگاه شهادت ان خلیفه برحق و خلافت معتبره
 اخلاص امیر المومنین علیه السلام صورت گرفت خود را در عهد مجیدین خجابت نمودند و
 خوشترین را بشیعه علی لقب ساختند و باین آمد کمال فرحت و شادی نصیب ایشان شد
 و خواستند که کمونات منما خربت ذخائر خود را بی و خدعه در باجه چهار و ابر از آند و این
 غنه را که قریب لاطفا و الانقاء بود و در از و پنهان و تمایذ کلا نترسین کرده عبدالعزیز سبا
 بهرودی متنی صنعانی بود که سالها در بهر دست علم لم یصل افضال افراخته و نرد و غا و دخل ما خبت
 سر و گرم فتنه انکیزه حشیده نشیب فر از این محو انور دیده خیلی بیکار برآمده بود و دیگر کسی را
 فتنه بطوری فریب دادن آغاز نهاد و و فر خود را استعداد و هر یک تخم خلالت کاشتن بنیاد کرد
 اولاً لظهار کمال محبت و اخلاص بخاندان نبوی و دو دمان مصطفوی و تحریص بر محبت اهل بیت
 و استحکام درین امر شروع کرد و التزام جانب خلیفه برحق و بنیاد بر دیگران و میل نکردن
 بنجالفان و بیان نمود و این معنی مقبول خاص و عام و مرغوب کافه اهل اسلام گردید و باعث
 اعتقاد بر نصیحت و خیرخواهی او گشت و چون جماعه را باین اجم گرفتار کرد و الا القائله و که جناب
 مرتضوی بعد از پیغمبر افضل مردم و اقرب ایشان است بسوی پیغمبر و صبی با و در او را و با
 دوست و ایات وارده در فضائل آنجناب احادیث مرویه در مناقب ان عالی قیام
 موضوعات و مخبرفات خود منتشر ساخت هرگاه و دید که تلامذه او بفضیل جناب مرتضوی جمیع
 اصحاب قائل شدند و به معنی در اونها ان ایشان سوخ و استحکام پذیرفت جماعه از خلص
 عنوان برگزیده باران خود سر و گردن تقدیم کرد که جناب مرتضوی دس می پیغمبر بود و پیغمبر او را

در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است و در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است و در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است

در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است و در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است و در بیان این که در این کتاب از کتب معتبره است

تعالیات شنیعه این کرده بسج مبارک مرتضوی بواسطه مخلصین میرسد خطیها سیصد و
دو کتبها منجم و برات خود ازین مردم ظاهر شد چهارم فرقه شنیعه غلامه که ارشد ملا مده و
الخاص باران این خبیث بودند قائل بالوحییت انجباب شدند و چون مخلصین آنها را الزامات
سنیعه دادند که در جناب مرتضوی آثار منافیه الوهیت و مقتضیات بشریت موجود است بعضی
از آنها از صریح الوهیت برگشته قائل بکابل روح لاجوتی در بدن با سوتی مرتضوی گشتند و آنچه
نصایح بعد از توجیه مذنب خود در حق حضرت مسیح علی دنیا و علیه الصلوة و السلام شنبه
و نقضانی من روحا قرار میدهند و تفسیر میکنند ایشان در حق حضرت امیر جاری کردند و بعضی
کلمات جناب مرتضوی را موافق عقیده فاسده خود با ویلات رنگیه عائد ساختند این است
اصل طریق حدوث مذنب شیخ و از اینجا معلوم شد که اصول ارباب شیخ سه فرقه اند و اینها هم
در ثبوت پیدا شده اند و بانی مبانی این سه طریق همان یک یهودی خبیث الباطن نفاق
پیشه بود که هر یک را رنگ دیگر فریفت و در دام دیگر کشید و وجه قلت غلات و کثرت سبیه است
که بعد از تفرق و اختلاف اموری که محرک عقیده سبیه تواندند بسیار بهم پیوستند اول آنکه حرب
جمل بام المؤمنین و طلحه و زبیر اتفاق افتاد و این همه از منتصبان خلیفه اول و مدعی قصاص
خلیفه ثالث بودند و مقابل آنها این گروه را بغض و عناد با هر دو خلیفه مذکور پیدا شد و شیعیان مرتضوی
را در بغض آنها منحصر ساختند و اقوال بر تصوریکه در مدح و ثنای آن سرودها و میشد و تبتدیه
تشذیبات انجباب را که در حق بدگویان آن سرود و وقوع میکرد حمل بر بداعات مصلحت
تالیف قلوب و طاهر داری که که سرداران دنیا طلب را ضرور میباشد گفته نمودند و چون
در حق خلیفه اول بعضی بهم رسیدند چار منبر بغض خلیفه ثانی شد که خلافت خلیفه ثانی و فرغ
خلافت اول بود و هر دو یک روش و یک استلوب داشتند بحدیچه افتاد و اتباع در سبیه و طریقه
در میان آنها از طفرات بود و خلیفه ثانی در عهد خلیفه اول حکم وزیر و مشیر داشت و در مشیر
فکران رسیده النساء و دیگر شایعات رفیق و شمشیر و بود و بنابر علایق ایشان است

که خلیفه نامه را با جناب مرتضوی بود از داماد و خویشی و کثرت مشاوره و راحت در
امور همه دین و خلافت همه را محمول بر تقیه و انوائی جناب مرتضوی و بیچارگی ایشان
و اکثر همایون و انصار را که در اتباع هر دو خلیفه بروش اتباع جناب ان سرور سرگرمی داشتند
و معادست و معاصدت و تمیشت و امر و نواهی آنها را لازم و فرمن می نمودند و غیره و بطریق
لعن نمودند و هم آنکه جناب مرتضوی را بعد از ان جناب حسنین را و ذرات اینان مثل شیر
و دیگر سادات حسنی را همیشه با نواصب شام که مردانیه بودند و نواصب عراق که سبایه بودند
مناکحات و تحاربات و کینه و اریها در میان ماند و بعضی از نواصب در اقصای ممالک کنگر
روی خود اساه میگردوند و در جناب اینحضرات اظهار سب و ابلی همامی نمودند و سنجین و حضرت
عثمان را به نیکی یاد میکردند و با هر مردانیه خود جانب دار که حضرت عثمان را تخریب این شهر
و وسیله این مخالفت ساخته بودند اینها نیز در مقابل نواصب مذکورین با سلاف آنها در افتادند
و او را بیچارگی از طرفین دادند و سیوم آنکه جناب مرتضوی و سایر ائمه اظهار در حق نواصب اشتیاق
بملاحظه شراست و بدو است و جنابت و بد طبیعتی آنها و نظر بغلبه طاهری آنها کرده کلمات لعن
آئین در ضمن اوصاف عامه مثل غضب و ظلم و بعضی المیبت و تفسیر سنت رسول و احداث بدعات
و اختراع احکام مخالفه شریعت و امثال این صفات میفرمودند و واقفان حقیقت کار می فهمیدند
این گروه بی اندیشه عجلت پیشه ان همه کلمات را در حق صحابه کرام و ازواج مطهرات خبر الانام فر
اوردند و ان اوصاف را مطابق عقیده فاسده خود منطبق و آنها یا فسد و خدرا که جدا بتبصیر نام آن
گروه نمی گیرند و مقتول وقت و تقیه قرار دادند و رفته رفته در ذهن و ساحت بنیشان ان کلمات
نفسوس میریخیدند و در حق لعن و طعن محسوس که کرام و ازواج مطهرات نیز الانام با جمله این
اسباب و مانند آنها شیعیه سبیه از همه فرق بهیشتتر و قویتر گشتند زیرا که عدالت عقیده اینانی
بیرسید و غلا و تفصلیه کمتر و ذلیل تر مانند اما علاوه بر سببیت ظهور مطالبان معتقد ایشان و
کلمات و بیعت الکیر ایشان بر اینا که آنها را که کوشش نمیکرد و اگر انیا با بجز خرافات ایشان

ایشان کسی فریقہ سے نہ درود و بر اجبت عقل خود یا با تفصیلات اقارب و عشایر و معارف خود باز میگشت و اما تفصیلیہ پس با پنجست که از نہر دو طرف رانده در وسط مانده بودند سبب و تبرا ایشا از خود نمی شمرند و در عداد شیعیہ علی نے اور دندگہ دا و محبت الملیت کے بر غم شمس و در سب و تبرا صحابہ و ازواج ست نمی دہند و جامعہ خالصین انہا را بر غیر روشن خباب مرقصہ و ہستہ و مورد و عید انجناب اکاشہ تحقیر و تذلیل میکردند لانی العیر و لاسنہ الفیر و حق ایشان راست آمد و عجب است کہ ما حال نزد شیعیہ سبب فرقیہ نو اصب از فرقہ اہل کہ شیعیہ خاص خباب مرقصہ و بدل و جان خدا کا اذان بنوی اند و ہمیشہ بانوا صباشام و مغرب و عراق مجاہدات سیفی و سانی و مناظرات علمی و سانی نموده اند و نصرت شعار حضرت و از آلہ بدعات مروانیہ گردہ آمدہ اند نو اصب را بدترین کلمہ گو یاں ہمہ کلاب و خنازیر سے دند متغیر نے شود و فیما بینہا فرقیہ نمیکند بلکہ علماء ایشان کہ خود را بخیلہ باخبار سلف و مقالات اہل علم اناسے انکار اند نیز لفظ نو اصب بر شیعیہ اولی اطلاق می کنند و انعم ما قنیل لکل دار و دار و ایشطیبہ الا انما تہ اعمیت من یاد و یثاہ بلکہ عند التفتیش جیان ظاہر شود کہ لفظ نو اصب معروف شیعیہ فاطمیہ مستعمل را بی کسی است کہ مخالف عقیدہ ایشان باشد غلاۃ سببہ را نو اصب انند و سببہ تفصیلیہ و تفصیلیہ شیعیہ اولی را و خوشا حال شیعیہ کہ مورد طعن و ملامت جمیع فرق ضالہ از شیعیہ و نو اصب گردیدہ اند و باہر عمرہ انہا مخالفت گردیدہ و با ایشان با برائت جناب مرقصوی مجاہدہ کرے و غربت عقلی نصیب شدہ و ان الذین بدو غربیا و سبغ و غربا فطوسلہ للغربا و کما مصداق حال ایشان و کشف نال ایشان آمدہ و احمد ہمد و انشاء اللہ تعالیٰ درین رسالہ مشغوف خواہد شد کہ شیعیہ اولی عبارت اند از جمیع مہاجرین انصار کہ اکثر انہا در رکاب سعادت ماب جناب مرقصہ سے بحروب فداۃ قیام و رزیدہ اند و بر تاویل قرآن جنگ گردہ اند جناب سید محمد رسول علی اللہ علیہ و سلم و خلفای ملتہ بتختہ قرآن جنگ گردہ بودند و بر خنے از انہا بچہ کمال نور عود حشمتہ حافظان و افعال

باب من الغدير عرش
التي اقبل بها النبيان
من ان يخرج رسول
الله صلى الله عليه وسلم
واما ما بين الدنيا وبيننا
فيلج الخواص في شجرة النور
عن العزكان القدم على
القوم غيبين ببقية فلما لم يهين
صلواتهم وقدم بدر مؤازر
سبحون الفقيه فذكر اذا
في المثال كذا اذا

وہمواقدار
قالوالاے
العر والے
انفغان ایں
یونین فیکو
اسے یونین
القسمین میں
یونین سے استغنا
غوب نظر
عن در علم
اشکب غفر
۱۲

مضمون
۳۴
را دانی سکر
عاج مر نہ خور
آبان خبر ناست
ساختر و دور و گزشت

فخام بن ابی عبید نفقه بود و وطن ریاست و حکومت و صنعت جنگ و جدال و حرب و قتال را نیک و وزید و ریاست بر پا کرد و در ابراهیم بن مالک شهر را امیر الامر او قرار داد و پیش از جنگ حامی بسیار بن زیاد و گونسار را شکست داد و آخر پنجم رسانید و منزه بهب بنده بهب گسیان شدند و این گسیان در وائل شکر است حسنین بود و محمد بن انصاری را بلا واسطه بعد از امیر المؤمنین ابام خضاع و میکید بجهت صلحی که امام اکبر با معاویه و اهل شام کرده بود و نزد گسیان از لیاقت امامت بر افتاد و بود و امام اصغر را نیز بجهت متابعت و مطاوعت ابام اکبر درین صلح اگر چه بکرات بود و از لیاقت امامت دور میداشت ناچار محمد بن علی را خازن سر مقتضو و حامل لوازم امامت قرار داده بود و خوارق بحجیه و علوم غریبه بو راشت منظر العجائب و الغرائب را روایت میکرد و مختار چون در مذہب او درآمد و نفس او خواهان ریاست و سلطنت گشت برای استمالت جواهر شمیمه گوید که نسبت بخواب امامین کمال انقیاد و اطاعت داشتند و شبانندیکه انکار امامت امامین نماید و گفت که بعد از امام شهید حاتم آل العباس امامت قلع و معبد بن علی دارد و او را را تحریص بر قتال بود و صلب نگین خواهی امام شهید نموده خطوط و بحالات فخر عیبه بن محمد بن علی نزد مردم ظاهر نمود و بودند کیسان را موافق خود داشتند و این دعوی ساخت و باین تدبیر چو سپاه مردم بسیاری را در رقیه اطاعت خود داخل کرد و بر بلاد عراق و دیار نیک و امهواز و در حیان مستولی شدند تا آنکه مصعب بن الزبیر را در عبد الله بن الزبیر و ابام حضرت امام شهید بود و حضرت سکینه دختر امام شهید در حال نکاح بود و بقتل حاجی که از مختار بنظیر آمد بر سر او فوج کشید و او را مبارک الوافه رسانید و این محبت را طایفه هم مذہب خود را مختاریه ملقب کردند و سابق آنها را اسیانی میگفتند و چون شجاع مختار را باز نزد عالم گشت و او را از هر جانب فخرین و ثنویینش طائفه او را پس لقب را گذاشته باز بملقب قدیم خود که گسیان بود رجوع نمودند و در افواج مختار را بطور در امور و ایمان بنوایت خبیث العقاب بود و خضرها دعوی نبوت میکرد و میگفت که حبیب بن علی پیش

[illegible][illegible]

بهجت آید و در احوال الشکران خود و امر و صوابه داران مطلع میان و محمد بن اصفیه در دست
 منوره بعد از زبان اظهار تیر از عقائد خبیثه فکار و او شایع قبیحه او میفرمود و اولی که
 از به سلام رسنم نام عاشورا و نوحه و شیوان برآورد و مختار است و این همه محض براس
 از ای شعیبه گوید بر قتال نواست تمام نابین تقریب ملک و سلطنت بدست آورد و میگوید
 و الا با ما تمسکین چه کار مانده بود چون خود خیال پیغمبر سے و نسبت و تابع او بر ملا
 سب و نبره اصحاب می نمودند هر گاه محمد بن اصفیه وفات یافت کیسانیه را در تعیین امام و انتقال
 امامت اختلاف افتاد و ابو تریب که از روزداد آن گروه بود گفت که محمد بن سنان غلام امام
 است بهجت خوف اعدا چند روز مخفی شده است و بعد از سوسه ظهور خواهد کرد و خوش
 آنکه مردم بدگر سے گروه نشوند و با من به سلوب سابق در مقام اطاعت و انقیاد باشند
 و اسحاق که رئیس دیگر از آن گروه بود بر سائل و رابط خود را با ابو حاتم بن محمد بن اصفیه
 انهار نمود و گفت که حالا امام اوست و مرا نیاید خود گردانیده است و بعد از ابو حاتم سنان
 فاضل امامت اولاد او باشند و این چرب گندی که سنان از روزداد اسحاقیه بود برای
 خود اعدا امامت نمود و جمعی از پیغمبرها و چیله زادها سے عبد العبد بن جعفر که شریک سنان
 بود و بعد از ابو حاتم امامت را بعد العبد بن معاویه بن عبد العبد بن جعفر تعلق داد و نزد جمعی
 از شعیبه گویند اتباع شان نمودند و یکجا عبد از کیسانیه بان رفتند که بعد از ابو حاتم امامت
 از اولاد ابو طالب انتقال کرد و با اولاد عباس تعلق گرفت و علی بن عبد العبد بن عباس امام
 و هستند باز در او تاد او سلسله امامت جاری سے ساختند تا نوبت بنصرت و انقی عباسی
 رسید و این موبوم واقع شد و خیال صورت گرفت و طفره آنکه این همه اشخاص که بر عزم
 خود انهارا آمده قرار میدادند و بنام انهار دعوت میکردند تیر نام ازین دعوت سے می نمودند و خود
 را ازین امر دور میکردند و این گروه آنهمه انکار و تحاشی را محمول بر قبیله و خوف اعدای
 ساختند که هنوز مدینه در دست مروانیه بود و اصل قبیله در مذهب شیع از بن جاشعیر

اظهار نمود که من از شیعه محکم که مولا ^س که بود و بعد از ملازمت و مصاحبت بسیار در خلوت
 با او گفتم که نزد من بعضی است از جانب مولا ^س که تو که هرگز بر دیگر ^س ظاهر
 نشده بود پس بیان تعلقات قرآنی موافق کلام فلاسفه آغاز نهاد و بعضی از فتون شعبه
 وجود طاعتات نیز اورا تلقین کرد چنانچه محمد بن زکریا را از ^س در کتاب الحارثی بنده ^س
 از ان ^س بزرگوار و این عبد الله بن میمون قداح شخصی بود ملحد و زندق و دشمن دین
 اسلام بنحوی است بهیچ درین دین فساد نماید قابو نمی یافت و این وقت او را مان در غزو
 افتاد بدست و عصبه الله بن سبائله اصل و منشأ تشیع است خلص الکلام امکه بعد از
 مدتی صحبت ملازمت این سرور با هم عهد و میثاق نموده جدا شدند مبارک شود رسید
 سیه گویند را بنده سماعیله دعوت آغاز نهاد و فرقه خود را مبارکیه و قرمطیه ملقب
 ساخت زیرا که قرمط لقب مبارک بود و عبد الله بن میمون نگویستمان عراق رفت و
 زبسان و خوش سیرت مانند طلبیات و نیز سخات در دام خود کشید و هر سیه را
 از اتباع خود و بصیت کرد که مذمت خود را از دیگر ^س پنهان دارد که ^س و سبک و
 زبانب و ^س و کرده خود را بمیمونیه ملقب کرد چون از کوهستانیان خاطر خود جمع گرد و
 باز و حاصل نمود شخصی را حلف نام نایب خود ساخت و بخراسان و قم و کاشان رفت
 نمود و امر را بجهت کرد و خود بصبره متوجه شد و در ^س اضلال و اغوا ^س آنها گردید و
 ناحیه اول بطبرستان رفت و شیعه اخبار بنده سیمونیه دعوت نمود و گفت که سب
 اهل بیت من است و اهل البیت ^س او ^س کافی و حجابی فرقه سیدین از خود مذمت با شریک
 و ضیق تکلیفات است ریات رفتار شده اند و از لاد و عقیبات محروم مانده باریست
 دنیا بود متوجه شد شیعه اخبار را بدین خاستان کشید و در بعض دیهات نیشابور
 قاسم گزید چون این خبر بر مولا ^س اهل سنت رسید در ^س تنبیه ^س
 شد مذکور این ^س برادرده بصفت نمی متوجه شد و مردم اخبار را اغوا ^س

احوال
 قاضی لاریکان
 کماله فیض
 توفیق الازلی
 حاجت ابن خلیفه
 خلیفه
 زید و سید
 بنده
 اهل خانه
 با بنده

گردان بود کار او چنین بود و خون ناهبان ملک الموت کار او را تمام کرد مد بعد از او احمد نام سپرد
نایم مقام پدر شد و شخصی را که غیاث نام داشت نایب خدیو کرد و به واسطه عراق فرستاد و
این غیاث مدوی بود و ادیب و شاعر و مکار و وفادار و اول مصنفین باطنیه و دست او را کتابی
مسیحیه بیان در اصول فریب باطنیه و آن کتاب مرصع کرده است با مثال حرب و اشعار
و لغزش ایشان و در ضمن استدلال اخبار و آیات بسیار می آورد و معنی وضو و صلوة و صوم و حج
و زکوة و دیگر احکام بر طریق باطنیه بیان کرده و شواهد لغت از ابائات رسانیده میگوید که مراد
شارح همین است و آنچه عوام فهمیده اند محض خطا و غلط است و در زمان غیاث مذکور مذنب
باطنیه را در سلفه عظیم بدیدند و مردم را روش جدیدی که کمال بیباکی و اباحت و ان
یا منتهی غایت پسند خاطر و بویچسپ افتاد هزاران هزار جابل و فاسق و در رتبه اطاعت او
و از بلاد و در دست بست او و دیدند و این حاوئه در سینه دو صد و دو اتفاق افتاد که در
حدیث صحیح ظهور الایات بعد المائین اشاره بآن فرموده بودند و اینجا شیع با اماماد و فلسفیه
الضما م یافته و بول با بر از خون حیض آمیخته طرفه معجونه بهم رسید که در جابل هم بعد از
رشت آن میسر و در همین اثنا که غیاث با وج ضلالت رسیده در غوا سحر کار بیامی نمود و شخصی
نزد او آمد و گفت که ای در چینه خیالی بر و سائک اهل سنت و جماعت میخوانند ترا که بشنود خبر و اثر تو
و راه خود و بگری غیاث بحمد استماع این خبر وحشت اثر اتمان و خیران و سر سیمیه و حیران
مرد و شا جهان کمرخت مدتی باختفا که را نند تلکین در عین اختفا کار خود میکرد و هر که با او برخورد
او را از راهی بدیدند سر ته بار قصه ری کرد باز او را او احمد از طرفت اهل سنت بدیدند
باز گریخت و را نشای راه جان بقای بعضی الارواح سپرد و عبد الله بن میمون قتلح بشنیدن
خبر موت او خیلی در شب و تاب شد و آخر کمال اندوه جان داد و در بصره مدفون شد و سپهر خود
را که نیز احمد نام داشت خلیفه خود ساخت آن سپهر زیاده بر پدر و ادب و شرارت و ضلال را که
اول از بصره دستام رفت و در اینجا بجهت تقایم نواصب و انیه و تعصب ایشان کار کرد

کار کے پیش نبرد بعد از ان بمغرب زمین روی نہاد و انجا جمعی را از راه بزرگ بار بست نام احمد و
از انجا بمصر مراجعت نمود و بہ پدر ملحق شد بعد از و سپہر احمد نام بمقام پدر نشست و لامعرب
زمین رو آورد و در انجا باہ و غوث و قدا و فرزد و دعوی گرد کہ من بہد سے فرزند و دم مردم
سب ازین فریب و از جبار فتنہ متابعت اولزیدید و بفریقہ و دیگر ملا و مغرب سہلہ گردید
و اتباع خود را بہدایہ لقب گرد باز نہدی و بہ بابا ہم بعد مدتی اختلاف و افتراق افتاد و دو فرقہ
شدہ سببش انکہ مستفہ کہ از اولاد محمد مہدی مذکور سلطان مصر و مغرب بود و اولابر
امامت بناد خود کہ نزار نام داشت بعد از خود نص نمود و ثانیاً ابرامامت پس خود کہ مستعلی بود
نیز نص دیکر نمود و جمعی بمقتضا سے نص اول فتنہ و نزار را امام دانستند و گفتند کہ نص ثانی
الغرض زوال نص اول کا خود گردہ بود و جمعی دیکر نص ثانی لے یا نسخ نص اول قرار دادند و
مستعلی را امام حق افتاد گرد و باز از فرقہ ہما علیہ شخصہ کہ محمد بن علی برقعہ فتنہ پیش در
ابو از خروج کرد و رسنہ دو صمد و پنجاد و پنج و خود را بعلویہ منسوب ساختہ و خود سے امامت
اغاز نہاد و حالانکہ سے از علویان نبود مگر انکہ بعضی از علویان مادر او را نکاح کردہ بود
و او ہمراہ مادر و خانہ ان علوی سے پرورش شدہ بود خود را بان علوی سے منسوب گردو
برخو زستان بصرہ و اسرا از مستوسلے شدہ و خلقی بسیار را لکھہ گرد و فرقہ خود را بہ برقیہ لقب
ساختہ معتقد عبا سے لشکری پر سر او فرساد او را شکست داد و باز شورش گرد باز
شکست خورد و در بین زد و خور و پانزدہ سال گذرانید آخر در سنہ دو صمد و ہشتاد و لشکر سے گراں
بر سر او آمد و او و اتباع او بعد از چند نام در قتال و جدال تہمت فاحش یافتند و بر قلعہ
ایر شہد بہ بند گرفت مقتصد او را بگشت و بردار کشید باز در سنہ دو صمد و ہشتاد و ہشت
یابی و دیگر اسماعیلیہ پادشاہ نام و حکم بن ہاشم کہ او را بمقتع لقب کردہ بود و مذمر سے
فلسوف و ماہر در ہر صفت خصوصاً در فن مباحث و علم شعبہ و حیل و طلسمات و سحر و دیگر
والتی علوم فلاسفہ را نیک میداشت و غرائب بسیار از او ظاہر میشد تا انکہ جا سے

دست بهرست ساخته بود و از آن پیاو دست مرب های می برابر که شجاع او هیچ دست مبارک
نشیده قبل از طغیان خیر غائب میگشت و او خود را چهارم الداء بعد یوسف است و او یوسف
منموده و جمعیت او بسیار شد بیک ملک ماوراءالنهر از دست او تاجه آه نزد خیر خسته افتاد
و امرای خراسان و مازن و ماوراءالنهر است که حامی گران بر سر او فرستاد و او پاست
افزوده و اند مقامه و او چون نهریت از نهرین بر و اساطره کرد و با یاران لشکر خود و قلعه حسن
و برای این روئسیاه مرقه کوهی ساخته و پرده خست بود و شخص نه سلسله ای را در آن
قلعه محاصره کردند و عاقبت و دانه مسدود ساختند اول اتباع خود را فرمود که آتش عظیم
برافروختند باینکه آنها را شراب زهر آلوده و زهره پاک کرده و خنده آنها را و آتش خست
و خاکسترها را در باد میانی بعد از آن خود و جمعی که در آن تیزاب باروق ساخته بود و و جانشین
آن بود که هر چه در و اند از آب شود و آمد و فانی شد و هنوز مردم حصار را گمان آنکه او در
قلعه قائم است زنی نو جوانی در گوشه از گوشه های قلعه مریض و بی پوست است او در
بعد دور روز که بهوش آمد قلعه را خالی از یار و همیاری متنبه بجهت و خست نهانست
در و از قلعه آمد و فریاد میکنند که در قلعه خبری کسی نیست مردم بالای بروج و باره نه برآید
همی بینند که قلعه خالی خست است در و از دکانها و مردم فوج و آمدند هر چند آنحضرت که نا ابرو
از خسته محصوران نیافتند بعضی از اتباع او که در اول نهریت متفرق شده و در دیوار خست شده
بودند این واقعه را شاهد صادق بر الوهیت او و نهسته کمال فرحت و شادایی نمودند و نگه او
بلا شبهه الله بود و با یاران خود بر آسمان ربنا می گشت و با نهرین و او و نهرین و با نهرین
فائز به گشتیم اخر خدا از زبان آن نهرین که در طلبه بر ص بهوش بود و نگاه کا و در احوال
در دنیان بعد او از مطلع میشد که واقعی ظاهر گشت و حیل سازنی آن خست و در میان
موت برای گمراه کردن پس با گمان واقع گشت و نیز در مسدود و مقصد موی از زمین فریاد
است و علیه بر آید که او را ابو سعید بن الحسن بن مرام خیالی میگفتند اول خرم و او و سحر بود

[illegible]

و مقصد زیرا که مقصد همه ایشان صلح مسلمین و برپاییدن شریعت و اتمیعالی این اسلام و برآوردن
مردم از درویشی و بدین توپیر زنی که ممکن شود و بهر دست که پیشتر اول سکے که حدیث مذکور
باطنیة نمود قدح اسرار است و اول سکے که نقیصه را ترک کرده مجامعة بر بلا آنها را این
نمود بر قیامت بعد از آن تسخیر و جنالی باز حسن از نزاریه و اولاد او و همه دیگر
مؤمن آنها سابق مذکور شد بر چند و راصل عقیده از آنها عیسی بود و از لکن ولایت مصر و مغرب که در
دست ایشان افتاد و بنا بر تالیف قلوب مردم آن دیار که در بطو است و بیست نقیصه بسیار
دارند در حسب احکام شریعت مبالغه تمام میکنند و ششصد فاضل خود را در
خسالت بطریق باطنیه نیز دالالت میدهند ازین حکایات که مذکور شد سامان فهمیدار
و حسن مستقیم را چند فاضل حاصل میشود اول آنکه باعث حدود شش شیخ در ابتدا افتاد و شش
اسلام بود که عبدالمهدی بن سبا و اخوان او را حمیت جاهلیت و حقوق مذلت و حاد بران آورد
تا بنا طلب مالک و ریاست که مضائقه و کسان را در پیش آمد و تا انانیا فاضل است با امام زمانه و زیاده
که هشامین و اقران آنها را اتفاق افتاد و رابعا احوال و زندقه و رفیع کالیف شرعی که عبدالمهدی
بن میمون قدح اندیشید دوم آنکه اصول مذهب شیخ از پنج پیشینند ششصد او را و غلام
و کسانیه و زیدیه و امام مسیه شیعیه او را و فرقه عجم بسیار میکنند فرقه اول مخلصین که
اهل سنت و جماعت اند از صحابه و تابعین که ملازم صحبت حضرت مرتضی و ناصران خلافت
او بودند و از اخبار ما جبرین و انصار و غیر جم غریب ایشان اند حضرت مرتضی امام حسن است
از مشاهیر حضرت عثمان و بلاعت او و بر کاف امام فرض است و او افضل زمان خود بود که باو
خلافت نمود و در امر خلافت مختل و بیست غم بود و غیر که او را لائق خلافت ندانست و بیست
ضال و ام المؤمنین و طلحه و زبیر یا در امر خلافت مناقشه کردند و اندر تقسیم قصاص قتل عثمان
و باخیر آن متلعذ است و فریب بود که بصلح انجاء محمد بن عبدالمهدی بن سبا و امثال
او میرضی و سانی طبرستان خلب و قتال آغاز کردند و دست بآنچه شد و لکن اسمی که از آنها

قطع نمیشود هرگز اتحاد بالاهوت حاصل نمیشود و اگر ارشاد عالم و بدایت ضالین
 پیشه گرفت رسول است و لهذا در میان ایشان در میان نبوة در ساله بسیار گذشته اند
 فرق سوم از غلاة سرفیه اند اصحاب سریع الفتح حسین و کسر را مهله خسرو و غلام
 در سبب ایشان مثل در سبب فضله است مگر آنکه حلول الاهوت در نامیه موت و در حق
 پنج شخص عقیقه میکنند تعیین پیغمبر عباس و علی و جعفر و عقیل فرق چهارم از غلاة
 سرفیه اند اصحاب بزنج بن یونس که بالوایت جعفر صادق قائل اند و سبب گویند که در حقیقت جعفر
 صادق بن بطریق امد و بصوتی که مردم او را جعفر صادق میگویند متشیخ شده بود و گفته اند
 که آنکه وکیل الوهیت ندارند لیکن وحی بسوی ایشان میشود و معراج و صعود و ملکوت جمیع آنکه را
 عاقل بود و فرق پنجم از غلاة کاملیه اند اصحاب کامل میگویند که ارواح متنازع میشوند یعنی
 انتقال میکنند از بدن بدن و روح الهی اول در بدن آدم پس از آن در شیت و آمد و
 سلم خبر در سایه انبیا و آنکه نقل نموده و ارواح بنی آدم نیز در میان خود هاست متنازع میکنند
 و این گروه جمیع حجاب را تکفیر میکنند تبرک تعصیت علی و علی را نیز تکفیر میکنند تبرک طلب حق از انبیا
 معلوم شد که حلول روح الهی در بدن شخص و امامت او شرط ایمان نیست نزد ایشان
 و آنکه حجاب علی که مبدء وجهه چاه امکان داشت فرق ششم از غلاة پیغمبریه اند اصحاب
 بن معیذ علی میگویند که حقیقتی بر صورت مردی نیست نورانی و بر سر او تاجی است از نور و اول
 او پیشه میکنند است فرق هفتم از غلاة خواجهیه اند که متنازع اولی قائل اند روح الهی در بدن آدم و
 شیت و جمیع انبیا منتقل میدهند و بعد از پیغمبر خیر زمان آن روح را در بدن فرستاده و نیز
 و محمد بن الحنفیه و بعد از آن در بدن عبد المذنب مطویه بن عبد الله بن جعفر حال می انگارند
 و امامت را نیز بهمن ترتیب عقیق و سبب کنند بلکه معنی نبوت و امامت نزد ایشان حلول
 روح الهی در بدن شخص است و معاهد انکار میکنند و محبات را حلال میدانند فرق هشتم از
 غلاة بنائیه اند اصحاب بیان بن سحمان بهندی خدا تعالی را بصورت و شکل موصوف

[illegible]

میداشند و قائلند که بحال حق تعالی در بدن محمد باز در بدن علی باز در بدن محمد بن ابی‌حنیفه باز در بدن ابی‌حنیفه بن محمد بن ابی‌حنیفه باز در بدن سحمان و گویند که لاهوت متحد شد
نبا سوت او بوحی که در برگ و بوست او در آمد چون آتش در انگشت و چون گلاب در گداز
فرقه بنهم از غلامه منسوب به اندا اصحاب ابو منصور علی گویند که رسالت منقطع نمیشود و عالم قدیم است
و احکام بشریت همه مخترعات بکمال است بهشت و دوزخ هیچ نیست و بعد از امام محمد باقر
فانی باباست ابو منصور شون فرقه دوم از غلامه عامیه اند و اینها را ربیعہ نیز گویند متبعا و در
که برود و کار عالم در موسسم بار در برد و این موسسم زمین نزول میفرماید و در دنیا طوفان
میکنند و باز صعود می نمایند آسمان و از بهار ازشت کوه و گل در میان دمیوه و قله
دسبزه از ان سبت فرقه یازدهم امویہ اند گویند که مرستفیه شریک پیغمبر بود در
نبوت و رسالت فرقه دوازدهم از غلامه نقولضیه اند گویند حق تعالی بعد از پیدایش
دنیا امور دنیا را نقولضی فرمود پیغمبر و موسسم چه در دنیا است براسه او مباح ساخت
وظایفه از ایشان قایل اند که هر قفسه نقولضی فرمود و بعضی بر دو فرقه سیزدهم از
غلامه خطابه اند اصحاب ابو الخطاب محمد بن حبیب الاخرع الاسدیست گویند که جمیع آلمان
پسران نژاد و مرستفیه است و جعفر صادق نیز از است مرستفیه را الله اکبر و جعفر صادق
را الله اصغر دانند و ابو الخطاب را پیغمبر انکار نند گویند که جمیع انبیاء را عیسی نبوت خود را نقولضی
با ابو الخطاب نموده اند و طاعت او را بر کافه انام فرض نموده و این ابو الخطاب را ان
خود را دحضیت می نموده که براسه موافق پذیرد خود سبب دوزخ می داده باشند
بند و گنبد قفسه نویسنده که لایحوز شهادة الخطابه فرقه حبیب و هم از غلامه معمریه اند
منسوب به معمر قائل اند به نبوت امام جعفر صادق بعد از ان ابو الخطاب را نبی دانند
مبدا ان معمر را و احکام شرع را منقوض به معمر دانند و گویند که معمر از خیر انبیاء
بود و حکام را ماقبله کرد و رفع تکلیفات نمود و انجساک کرد و همه از خطابه اند فرقه

امام حسن مجتبی علیه السلام
 امام حسین علیه السلام
 امام زین العابدین علیه السلام
 امام جعفر صادق علیه السلام
 امام محمد باقر علیه السلام
 امام رضا علیه السلام
 امام تقی علیه السلام
 امام علی نقی علیه السلام
 امام حسن مثنی علیه السلام
 امام حسین مثنی علیه السلام
 امام جعفر مثنی علیه السلام
 امام محمد باقر مثنی علیه السلام
 امام رضا مثنی علیه السلام
 امام تقی مثنی علیه السلام
 امام علی نقی مثنی علیه السلام

علی است و گویند علی افضل است از محمد و محمد با او بیت گرد و شایسته اولاد نم گرفته و فرموده است
 و سیوم زاریه از اینها بسیار است اما من را از علی مرسته محمد بن الحنفیه و بعد از او ابو حاتم
 پس او و بعد از او یعلی بن عبد الله بن عباس بوسیت ابو حاتم برای او و بعد از او محمد بن علی
 بن عبد الله بن عباس و علم حرام است و دو الفی رسانند و در ابوسلمه روزی که صاحب
 و عده بسیار بود حلول مبارک تعالی را اعتقاد کنند و لهذا در خلافت معد و دست ندوانینا که
 مرا ایض کنند و استحلال محرمات نمایند فرموده است و چهارم حنفیه اند بعد از امام حسین متفق
 را اندانند و گویند الا الهیه اربعه و در حال متفق سابق گذشت و او در اصل اسماعیلی بود و چون
 در سوره الوهیت گرد و خلافت معد و شد و در یسید پوشیده نیست که در حقیقت در سب
 خلافت متبنی بر اعتقاد الوهیت یا حلول الهی است و در سبشی و امام و در تعیین امام حسان
 صاحب نشسته یعنی کیسانیه و زمریه و امامیه و نظر اندیش یعنی خلافت کیسانیه اند و در سب
 امامیه و خلافت زیدیه تا حال شنیده نشد لهذا درین فرقه های است و چهار فرقه مذکور نیست
 که قابل بطلان یا الوهیت زیدیه و اولاد او شده باشد اما فرق کیسانیه اول
 باید دانست که در تحقیق کیسان اختلاف بسیار است صاحب صحیح اللغه یعنی جوهری
 گفته است که کیسان نام مختار است و اکثر لغویان مثل صاحب قاموس فیروز
 به جمعیت جوهری بهین رفته اند لیکن نزد لغات و معتقدان ارباب تاریخ صحیح است که
 او جیه حضرت حسن مجتبی بود و نمیکند محمد بن الحنفیه از دوسه علوم غریبه آخذ کرده بود و مجموع
 کیسانیه شش فرقه اند که مرتبه اصحاب ابو کریم ضریر بعد از حضرت مرتضی با امامت محمد بن
 الحنفیه که ابو القاسم کنیت دوست تامل نماید که گفته اند که حضرت مرتضی نشان شکر
 در بصره دیده اند یعنی نمود و این انقض بر امامت او اند و گویند که محمد بن الحنفیه
 لا بیوت است و در راه از در حاسه که در روضه محقق است و صاحب الزمان
 است با چهل پس از یاران خود دوران کرده و تقسیم شده و نژاد و چشمه از

امام حسن مجتبی علیه السلام
 امام حسین علیه السلام
 امام زین العابدین علیه السلام
 امام جعفر صادق علیه السلام
 امام محمد باقر علیه السلام
 امام رضا علیه السلام
 امام تقی علیه السلام
 امام علی نقی علیه السلام
 امام حسن مثنی علیه السلام
 امام حسین مثنی علیه السلام
 امام جعفر مثنی علیه السلام
 امام محمد باقر مثنی علیه السلام
 امام رضا مثنی علیه السلام
 امام تقی مثنی علیه السلام
 امام علی نقی مثنی علیه السلام

لسان الميزان
 كتاب بيان من يزوره
 يستفيد ذكره وادوم مسجده
 من كتاب الفرق فقال
 كل يقول ان العجايز
 لا يمكن ان يكتبن على
 لسان اولادهم
 لان ذلك مما لا يجوز
 لهم ولا يستادونهم
 لادراكهم من الاموات
 فممن هم اهل السنن
 لسان الميزان

تو نیز لقب آنهاست یاران مغیره بن سعد که ملقب با تبر بود گویند بیعت ابو بکر و عمر خطا بود
برای آنکه مرتضی بران سلوک گردانست علیه المعصوم فیهو حق و در عثمان توقف نناید زیرا که
رضا و سلوک مرتضی خاطر خواست ایشان بران نابت نموده و مرتضی را از وقت بیعت
امام دانند نجم یاران نعیم بن الیمان مذنب ایشان مشیل مذنب تبریه است لکن آنکه عثمان
را تأقیه کنند و از دست تبر نمانند و دیگر صحابه را بخیر یاد کنند ششم و کنبه یاران فضل بن ولید
مذنب ایشان مانند مذنب بنی امیه است لکن آنکه طلحه و زبیر و عاتقه را کاتب گیرند
و عقبه صحابه را بخیر یاد کنند هفتم خشم شبیه اصحاب خلق بن عبد الصمد گویند امامت شورش
است در اولاد فاطمه علیهما السلام از حابه خلافت را دیگر به پوش خروج برود می دانست
است و اینها را شبیه از آن گویند که بعد سلطان وقت بی اسباب خروج کرد و سلامی
نداشتند مگر خوب و عصا و شمشیر در لغت عرب خوب را گویند هشتم یعقوبیه یاران یعقوب
برجوت قائل اند امامت زبیر و عمر را انکار کنند بلکه بعضی از ایشان تبر نمانند
نهم صحابه حسین ابن صالح امامت را شورش در اولاد فاطمه علیهما السلام
آتش کردند و هر که از فاطمین بسفیت علم و شجاعت و سخاوت متصف باشد و
خبر نماند امامت و قعد و ائمه در ایام ملان بلکه در ایام ملک نیز نزد اکثر زیدیه جایز
است و اما امامیه پس مدار مذنب ایشان و قدر مشنه در عقاید جمیع فریق ایشان است
که فغان کلچین خالی نمی باشد از امام فاطمی و مجموع اینها سه و نه فرقه اند اول حسنیه
امامت را بعد از مرتضی محسن مجتبه متعلق دانند و بعد از آن محسن مجتبه است
بدر برابر او و او را صف من ال محمد گویند بعد از آن پسر او را که عبد الله
بود امام دانند و مناقشه امام جعفر صادق با او در دو تفسیر فیهما و اعمی شده
در کتب اثنا عشریه نیز موجود است و تفریع ملا محمد رفیع و اعطاء ایشان
الواب اینها از اسکندریه نقل نموده و بعد از پسر او را محمد و طاعت نفس را که بیست

عبداللہ اور برادر ابراہیم بن عبدالمطلب و این هر دو برادر ایام منسوبه و واسعه
خروج کردند مردم را بسوی خود دعوت کردند و خلافت بسیار گرد ایشان جمع شدند و بعد از
جنگ و قتال از دست امرائے مشرک شهادت چشیدند و مردم انبیا را اینها
از حقیقت انکه گویند بغض ز گویه نشسته و بلکه غایب و مخفی است و بعد چپ بی ظاهر
خواب شد سیوم حکمیه اند و ایشانرا احسانیه نیز گویند اصحاب شایم بن اعلم گویند که بعد
از امام حسن امامت تعلق با امام حسین و اولاد ایشان گرفت و تا امام جعفر صادق بن
ترکیب معتقد است انکه لیلتن در حق باری تعالی قائل بحکم صریح میشوند گویند و ایشان
بعبر بن جسمی است طویل و سریش رعیش و ادب اولی و با هم مناصب و اندو صورتی از صور
متعارف است امام ندارد چهارم سلمیه اند و ایشانرا جو القیه نیز گویند اصحاب هشام بن سالم
جواب یافته امامت و بحکم موافق با حکمیه اند مگر آنکه معبود خود را بتبذیر انبیا
عقدا و کنند و بحکم شیطانیه اند و ایشانرا انما نیه نیز گویند اصحاب محمد بن نعمان حیره
را طبع شیطان الطاق است امامت تا امام موسی کاظم اعتقاد نمایند و خدا تعالی را جسم
انکارند و او را اعضا نامیت کنند ششم زراریه اند اصحاب زرارۃ بن حسین که
تا امام جعفر صادق امامت را معتقد اند و گویند که صفات الهی حادث باشد و باری تعالی
در ازل نه جبات داشت نه علم نه قدرت نه سمع نه بصر هفتم نوسیه اند اصحاب نوس
بن عبدالرحمن ستمه گویند که باری تعالی بر عرش است و او را ملائکه بر میدارند و هشتادم
بدار بر خدا بنحو نمایند و گویند که باری تعالی بعضی استیاء اداء میکند و نادام میشود که خلقت
مصلحت بود و خلافت خلفاء و ائمه و ایات روح و تنقبت ایشانرا بر عین حمل نمایند
نهم مفرغند گویند باری تعالی خلقت دنیا را بمجد نفوذ پس دنیا با فیها پیدا کرده محمد است
و طایفه از اینها گویند که بعلی نفوذ نمود و طایفه گویند میر و و این هفت فرق که مذکور
شد خلافة امامیه اند و همه اینها با اتفاق لغا راند و قدرشترک در مذاهب ایشان انما

گویند که عمل ابو احمد کتاب و سنت حرام است و انکار معا و ثمانید است شتم خلیفه گویند ابو احمد
کتاب و احادیث دارد و شده است از صلوة و صوم و زکوة و حج و امثال آن همه محمول بر معا
لعنوی است یعنی دیگر ندارد و قیاست و بدیشت و دوزخ را انکار کنند و بیستم بقیه اند صحاب
محمد بن علی ربی معا و احکام و شرایع را انکار کنند و نفوس را تاویل نمایند و نبوت بعض
انبیا را منکر شوند و لعن ایشان واجب دانند هشتم جنابیه اتباع الوطاهر خبابی ایشان را
درین مذهب غلو زایدست منکر معا و احکام اند و هر که عمل با احکام نماید قتل او را واجب دانند
ولهذا حاجیان را قتل کردند و حجر اسود را برکنده بردند تا مردم بد اعتقاد شوند و دیگر فضل از
خانه و طواف آن ننمایند و این پنج فرقه یعنی شیطیه و مسیونیه و خلیفه و ربقیه و جنابیه در عهد اقرضا
داخل اند و در ایشان شتر و میبوند و باین حساب فرقه های اسماعیلیه را هشت گفته اند و
الازباده میشوند فرقه نهم از مذهب اسماعیلیه اند گویند که انبیا را ناطقین بشرایع که رسل اند
هفت اند آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی محمد و مهدی و یابین دور رسول هشت نفر
دیگر است باشند که شریعت سابق را تا حدوث لاحق قایم دارند و اسماعیل برج خضر از جمله
این هفت بود که فیما بین محمد و مهدی اقامت شریعت نمود و نیز گویند در هر عصر لابد است از
هفت کس که قایل اقتدا و اخذ باشند تا تواند بود فرقه دهم از اصول اسماعیلیه مهد و است
که طول و عرض بسیار پیدا کرد و از باب تضامینت و توالیف در آن فرقه هم رسیدند
و ملوک سلاطین مغرب زمین در همین فرقه گذشته اند و طلبه و تلمذ و اتبعی نشیب ایشان
شد ایشان اقامت را بعد از اسماعیل محمد و صبی سپرد و و بعد از آن با چندونی که پسر اوست
از آن محمد تقی که پسر اوست بعد از آن به عبد الله رضی که پسر اوست بعد از آن بابو القاسم
عبد الله که پسر اوست بعد از آن محمد پسر او که خود را محمد مهدی لقب کرد و بعد از آن پسر
او محمد قایم بامر الله باز اسماعیل بن احمد منصور بن لقاوه الله بعد از آن بر بعد بن اسمعیل خضر
الدر بن عبد الله از آن بابو منصور بن زرار بن محمد بن زرار بن عبد الله بعد از آن بابو منصور بن زرار

[illegible][illegible]

که بعضی تکالیف یا جمیع تکالیف را از مردم سابقه کنند و از خرافات ایشان است که حسن
بن صباح جمیع مردم مصر را و بعضی از زمان نزار که در دست برآمد زاده خود محبوب بود
فلاست شد و یک طفل جنیر را از نزدان زن بدست آورد و گفت که این طفل پسرتراست
و اگر گرفته بشیرت رسانید و او را حادی نام گردند بنام او دعوت افازند و مردم گرد او
فرایم آمدند و انبوه بسیار شد و بر قلع الکوث و دیگر قلاع طبرستان ستمی شد و اهل و عیال
اموال خود را در قلع اللهت همراه حادی نگاه میداشت تا آنکه مرگ او را رسید و هنوز باز
طفل بود و کیا نام شخصی را علیه خود ساخت و او را بر سریت داد و اگر ارام و توفیر او پیش
بالعه و چون کیا را دم و آب بن شد پس خود را که محمد بن کیا نام داشت نائب خود ساخت
و او را بدستور حسن صباح محبت و توفیر حادی است تمام تمام گرد و روزی که این بچه
را شش بیتی و معوظ غایب کرده بود نزد جابن کیا را طلبید و دست گرد و زیر که بزعم آنها جمیع
محرمات بر اسم امام حلال اند و او را میرسد که هر چه خواهد بکند لایسالی تا انقیل ایشان ازین
اتفاقا نزد جابن کیا ازان وطنی باردار شد و سپید آورد که او را حسن بنام گردند و
حادی درین اثنا در گذشت و بدو اینهمه طلب از وجه ابن کیاست که اکثر اتباع حادی
این را قبول داشتند و طایفه شک نمودند و گفتند که موطوره حادی زن دیگر بود و وجه ابن
کیا نیز خداوند این حال از شوهر خود باردار شد و بود اتفاق ولادت نزدیک و در یک ساعت
شد نزد جابن کیا پس آن زن را که نطفه حادی بود بدست پر خود بدل کرد و او را حسن
نام نهاد علی ای حال بعد از مردن ابن کیا حسن خود را از اولاد نزار و انمود و سپیدادی
قرار داد و دعوت امامت افازند و عیال و خیل مرد عاقل و بلوغ و حاضر جواب و خوش محال
بود و خطب بسیار می گفت و در آن خطب همین مضمون را تالیف و تقریر بیان میکرد
که امام را میرسد که هر چه خواهد بکند و استقامت تکالیف شرعی نماید و مرا امر
چنین از غیب میرسد که از شما جمیع تکالیف شرعی بباطل کنیم و جمیع محرمات باطل

سازم هر چه خواهد کرد با شنیدن خبر طغیان باجم فغانی و شایع نه کنید و از اطاعت امام خود
بیرون نروید و بعد از او که پسر او محمد بن الحسن و بعد از او علواء الدین محمد بن
جلال الدین حسن محمد بن الحسن بر همین روش بودند اما جلال الدین حسن که پسر صلحو
محمد بن الحسن بود منکر مذہب ابا ر خود گشت و مسلمان پاک شد و حسن اسلام او در
تواریخ مشهور و معروف است تا آنکه کتاب خانہ ابا ر خود که مملو و مشحون بود با کافیه و زندقه
و اتحاد احراف نمود و در طعن اسلام خود مبالغه می نمود و اساس مذہب باطنیہ را نیز
و اتباع و رعایای خود را امر معروف و نهی از منکر شروع کرد و مساجد عالیہ در قلع و حصون
خدا المدا ساخت و خلیفہ و اهل بعد از ابر حسن اسلام خود اگاد کرد و ماور خود را برای
جمع خانہ کعبہ با جمع و ہارایا روان فرمود اما علواء الدین پسر او بر خلاف روش پدر اوست
اسلاف خود محمد شد و پسر علواء الدین که رکن الدین لقب داشت نیز بر روش ملانہ
بود و در وقت او ترکان تار سیغ چنگیز نہ مملکت او را خراب و قد را و ابی آب ساخت و
در قلعه الموت تحصن کردند و آخر قلعه اطاعت ایشان در گوش شنید و ہمراہ ایشان شد و
ہمراہ گرفتہ با و طان خود خروج کردند در انشا راہ مر و بعد مردان او پسر او که در قلعه الموت ماند بود
خروج کرد و خود را جہد کرد و لعلب ساخت چون روسا و تار از حال او خبر داشتند لشکر باہر او
فرستادند و اراتاہ کردند و جمعیت او متفرق گشت و در قری طبرستان بحال افتاد و
بعد از وی کسی مدعی امامت نماند از فرق اسماعیلیہ باطنیہ و قرامطہ و بجمعیہ حمیریہ ملانہ
اند و مہدیہ بطاہر احکام شریعت معتقد بودند و اکثر بنیہا جمعیہ پیر اند و ازین تفصیل معلوم
شد کہ اسماعیلیہ دہ فرقہ اند و سیزدہ فرقہ از امامیہ و از اسماعیلیہ سابق شمرده شد
بسیست و سہ فرقہ از امامیہ مذکور شد و فرقہ بیست و چهارم افطیہ اند کہ انہا را عامیہ نیز
گویند زیرا کہ احباب عبد اللہ بن عمار اند قائل یا امامت عبد اللہ بن عبد صادق اند کہ ما لقب
بافطیہ بودند انکان افطیہ الرجبیین و برادر حنیف اسماعیل بن جعفر بود و معتقد فطرت

در وقت او نیز برادر عظمی نگذاشت با سلسله امامت در نسل او جاری می شد و فرقه بیست و پنجم ساجیه اند با امامت اسحاق بن جعفر عتقاد دارند و اسحاق بن جعفر فی الواقع در عالم کتب و روایات و در حدیثیه به پدر بزرگوار عالمیقتاد خود شیخان بن یحیی و جمعی دیگر از ائمه محدثین است از وی روایات دارند و فرقه بیست و ششم قطعیه اند صاحب مفصل بن عمرو و ولید اثبات با مفسطیله نیز گویند قائل با امامت موسی کاظم اند قطع میکنند بوقت او فرقه بیست و هفتم موسویه اند که در موت و حیات امام موسی کاظم در روایات و باین سبب توقف کنند با امامت موسی کاظم و بعد از وی سلسله امامت را جاری می فرقه بیست و هشتم مملوویه اند قائل بحیات موسی کاظم و گویند او حی لا یوت ست و او مهدی موجود و منتظر و تسکین کنند بحیث مرتضوی که سابعلم قائم هم می صاحب التوریه و غیره مملوویه از ان گویند که فوتی با قطعیه ساطره و گردید رئیس قطعیه یونس بن عبدالرحمان بنیاد افکند که انتم اهوان عندنا من الکلاب المملوویه از ان با زاین لقب ایشان اند فرقه بیست و نهم حبیبه اند قائل ان یوت موسی کاظم لیکن رجعت او را منتظر اند و این جریده فرقه را واقفیه نیز گویند زیرا که امامت را هم موسی کاظم موقوف میدارند و فرقه سی ام احمدیه اند قائل با امامت احمد بن موسی کاظم بعد از موت موسی کاظم فرقه سی و یکم از امامیه که گویند با فرقه کمال آنهاست و عند الاطلاق از لفظ امامیه مستثنا میشوند آنها عشریه اند قائل اند با امامت علی بن موسی الرضا بعد از او با امامت اسیر احمد یعنی معروف بجواد بعد از او با امامت اسیر او علی یعنی معروف بهادی بعد از او با امامت اسیر او حسن عسکری بعد از او با امامت اسیر او محمد مهدی و او را قائم منتظر میدارند و متوقع خروج او باشند و با هم در وقت غیبت او و در سال اختلاف کرده چند فرقه شده اند بلکه بعضی نبوت و رجعت او نیز قائل اند باین حساب عید و فرقیه امامیه تاسی از نیر سید فرقه سی و دوم جعفریه اند بعد از حسن عسکری با امامت جعفر بن علی که با او را بنو قائل اند گویند که حسن عسکری او را لا و که داشت و شکرت که مهدی اند

در وقت او نیز برادر عظمی نگذاشت با سلسله امامت در نسل او جاری می شد و فرقه بیست و پنجم ساجیه اند با امامت اسحاق بن جعفر عتقاد دارند و اسحاق بن جعفر فی الواقع در عالم کتب و روایات و در حدیثیه به پدر بزرگوار عالمیقتاد خود شیخان بن یحیی و جمعی دیگر از ائمه محدثین است از وی روایات دارند و فرقه بیست و ششم قطعیه اند صاحب مفصل بن عمرو و ولید اثبات با مفسطیله نیز گویند قائل با امامت موسی کاظم اند قطع میکنند بوقت او فرقه بیست و هفتم موسویه اند که در موت و حیات امام موسی کاظم در روایات و باین سبب توقف کنند با امامت موسی کاظم و بعد از وی سلسله امامت را جاری می فرقه بیست و هشتم مملوویه اند قائل بحیات موسی کاظم و گویند او حی لا یوت ست و او مهدی موجود و منتظر و تسکین کنند بحیث مرتضوی که سابعلم قائم هم می صاحب التوریه و غیره مملوویه از ان گویند که فوتی با قطعیه ساطره و گردید رئیس قطعیه یونس بن عبدالرحمان بنیاد افکند که انتم اهوان عندنا من الکلاب المملوویه از ان با زاین لقب ایشان اند فرقه بیست و نهم حبیبه اند قائل ان یوت موسی کاظم لیکن رجعت او را منتظر اند و این جریده فرقه را واقفیه نیز گویند زیرا که امامت را هم موسی کاظم موقوف میدارند و فرقه سی ام احمدیه اند قائل با امامت احمد بن موسی کاظم بعد از موت موسی کاظم فرقه سی و یکم از امامیه که گویند با فرقه کمال آنهاست و عند الاطلاق از لفظ امامیه مستثنا میشوند آنها عشریه اند قائل اند با امامت علی بن موسی الرضا بعد از او با امامت اسیر احمد یعنی معروف بجواد بعد از او با امامت اسیر او علی یعنی معروف بهادی بعد از او با امامت اسیر او حسن عسکری بعد از او با امامت اسیر او محمد مهدی و او را قائم منتظر میدارند و متوقع خروج او باشند و با هم در وقت غیبت او و در سال اختلاف کرده چند فرقه شده اند بلکه بعضی نبوت و رجعت او نیز قائل اند باین حساب عید و فرقیه امامیه تاسی از نیر سید فرقه سی و دوم جعفریه اند بعد از حسن عسکری با امامت جعفر بن علی که با او را بنو قائل اند گویند که حسن عسکری او را لا و که داشت و شکرت که مهدی اند

در وقت او نیز برادر عظمی نگذاشت با سلسله امامت در نسل او جاری می شد و فرقه بیست و پنجم ساجیه اند با امامت اسحاق بن جعفر عتقاد دارند و اسحاق بن جعفر فی الواقع در عالم کتب و روایات و در حدیثیه به پدر بزرگوار عالمیقتاد خود شیخان بن یحیی و جمعی دیگر از ائمه محدثین است از وی روایات دارند و فرقه بیست و ششم قطعیه اند صاحب مفصل بن عمرو و ولید اثبات با مفسطیله نیز گویند قائل با امامت موسی کاظم اند قطع میکنند بوقت او فرقه بیست و هفتم موسویه اند که در موت و حیات امام موسی کاظم در روایات و باین سبب توقف کنند با امامت موسی کاظم و بعد از وی سلسله امامت را جاری می فرقه بیست و هشتم مملوویه اند قائل بحیات موسی کاظم و گویند او حی لا یوت ست و او مهدی موجود و منتظر و تسکین کنند بحیث مرتضوی که سابعلم قائم هم می صاحب التوریه و غیره مملوویه از ان گویند که فوتی با قطعیه ساطره و گردید رئیس قطعیه یونس بن عبدالرحمان بنیاد افکند که انتم اهوان عندنا من الکلاب المملوویه از ان با زاین لقب ایشان اند فرقه بیست و نهم حبیبه اند قائل ان یوت موسی کاظم لیکن رجعت او را منتظر اند و این جریده فرقه را واقفیه نیز گویند زیرا که امامت را هم موسی کاظم موقوف میدارند و فرقه سی ام احمدیه اند قائل با امامت احمد بن موسی کاظم بعد از موت موسی کاظم فرقه سی و یکم از امامیه که گویند با فرقه کمال آنهاست و عند الاطلاق از لفظ امامیه مستثنا میشوند آنها عشریه اند قائل اند با امامت علی بن موسی الرضا بعد از او با امامت اسیر احمد یعنی معروف بجواد بعد از او با امامت اسیر او علی یعنی معروف بهادی بعد از او با امامت اسیر او حسن عسکری بعد از او با امامت اسیر او محمد مهدی و او را قائم منتظر میدارند و متوقع خروج او باشند و با هم در وقت غیبت او و در سال اختلاف کرده چند فرقه شده اند بلکه بعضی نبوت و رجعت او نیز قائل اند باین حساب عید و فرقیه امامیه تاسی از نیر سید فرقه سی و دوم جعفریه اند بعد از حسن عسکری با امامت جعفر بن علی که با او را بنو قائل اند گویند که حسن عسکری او را لا و که داشت و شکرت که مهدی اند

ف چند ویتییم و نسل این باب و حسب الخبر اندکوش با متوجه ان فواید ضروریه باید
ف اول کسی که بشیعه لقب شد جاعه از مهاجرین و انصار و تابعین ایشان
 احسان اند که متابعت و متابعت حضرت مرتضی نمودند و در وقتیکه جناب ایشان خلیفه
 شدند و ملازمست صحبت ایشان اختیار کردند و با محاربین ایشان جنگ نمودند و مطیع
 او امر و فواهی ایشان ماندند و اینها را شیعه مخلصین گویند و ابتداء این لقب در سنی و حضرت
 نبوی و انجرت باز بعد از دوسه سال شیعه نقضیه ظاهر شدند و از جمله آنها ابو الاسود و یکی از
 واضع نحو و اولیاد امیر المومنین بود و بامر و تعلیم او اشتغال تبالفت و او اعتد نمود و از
 جمله بنی ابوسعید یحیی بن عمر عدوانی است و او تابعی بود و با عبد العزیز بن سوید عدو
 ملاقات داشت و عالم بود بقرات و تفسیر و نحو و لغات عرب یکی از افراد انبیه است و در
 بنحو شاکر ابو الاسود مذکور است قاضی شمس الدین احمد بن خلکان در و قیات الاعیان
 گوید کان یحیی بن عمر شعیبان السنیة الاولى القائلین بتفصیل اهل البیت من غیر نقض لک
 فضل بن عیثم و از جمله آنها سالم بن ابی حفصه است که راوی حدیث است از امام محمد باقر
 و امام جعفر صادق علیهما السلام و از جمله آنها عبد الرزاق است صاحب مصنف که محدث
 مشهور است در اهل سنت و جماعت و از جمله آنها ابو یوسف یعقوب بن اسحاق است
 معروف باین سکت صاحب کتاب اصلاح المنطق بعد از ان ظاهر شد شیعه سبیه
 که اعظم صحابه و هیات المومنین راست و طعن میگردند و اینها مغترق شدند بفرق کفره
 چنانچه گشت و این ترتیب باز بطور مذنب است و الاحدوث اینها همه در عهد امیر المومنین
 بود با غواء عبد العزیز بن سبأ و گیسایه در سنی شصت و چهار ظاهر شدند و فخریه بر سنی
 شصت و شصت و هشتاد و سیزده در سنی یکصد و نوزده و در سنی یکصد و دوازده و حو القیسه
 شیطانیه در سنی یکصد و سی و سه و در سنی یکصد و سی و سه و در سنی یکصد و سی و سه
 و در سنی یکصد و سی و سه و در سنی یکصد و سی و سه و در سنی یکصد و سی و سه

حدیث نموده و بر مقتدر عباس خروج کردند و بعضی دیهات و بلدان را تصرف شدند و در
 موسم حج مکه معظمه بماند بسیار آمدند و از حاجیان خانه خدا سه هزار گرس بدیع بیدریغ
 شنیدند ساختند و این افتد در سینه سه صد و نوزده بود و رئیس ایشان ابو سعید خبای موطر
 بود و بعد از او سپهرا و بوطاهر قرطبی نیز بر دستور پدر در موسم حج مکه معظمه با اهلای بسیار
 آمد و در سبب احترام بر اسب سوار داخل شدند و بیاله شراب در دست داشت و می آشامید و
 قتل حاجیان بنالغله تمام میگردد و سپه خود را صغیر گرد و مادر عین سبجی شاشید و لشکر را خود
 را فرمود و تا حجر اسود را از مقام خود بر کشند و او را در گورنه بر کسانیه و مغز لاله انداختند باز بر دشته
 نزد خود داشت تا بشت سال نزدان لعین بود تا آنکه در سینه سه صد و سی و نه خلیفه عباسی
 مطیع الامر اند ابو القاسم فضل بن المعتذر بسی هزار دینار از ایشان خرید و ابو ظاهر ابن
 ابو سعید حجر گرفته و رسید کوفه و آمد و او را در ستونی از ستونهای مسجد اویخت و عین
 شهر را حاضر کرد و بحضور آنها حجر را بویل خلیفه سپرد و در آن صحبت ابن حکیم حدیث حاضر بود و حدیث
 روایت کرد که بعضی از علامات حجر در آن مذکور است و هنوز که کثیر از آن حجر بود القیامه و له عینان
 بصیر بیا و لیسان شکم بشنید لمن استلمه حق و انه حجر طیفه علی الماء لا یحرق بالنار
 ابو ظاهر جوین ابن مضمون شنید بطریق استنزاخنده گرد و تاش طلبید و او را در شش
 محرق نشد باز اب طلبید و در آب انداخت و آب نشست و بر کوب آب ماند بعد از آن محرق
 شد و زبان گفت که حالا دین اسلام نزد من ثابت شد و معلوم کردم که انهدام اساس این
 دین ممکن نیست لیکن مذهب خود نه گذاشت و ظهور و تحمیر به از مهد و به که اینهارا الهیتمه نیز گویند
 را سابق تفصیل حال ایشان مرقوم شد در سینه چهار صد و هشتاد و سه بود و مسقطیه از آنها
 هم پس مظاهر شده اند بعد از شروع فتنه سار پس مسقطیه اخر رفته اند از روی
 در فائده دو هم باید دانست که بعد از افتراق شیعه در بر شهر و در بر شهر
 دعاه ایشان گشتند و بر سه طلب ملک در یاست و مکتب را بعین سبجی

که با شما میگرداند و هیچ ذنبی بر او نیست و در مروج ذنبش دعوت مردم
ببوی خود واقع نموده که اینها میگردند پیش آنکه اصل ذنب ایشان مبنی است شد با
بعضی اشخاص و اماست چون میند ریاست است بلکه ریاست است اعلاست با جاز و هیچ
مال این ایام و مردم را معتقد و ساختن و بسوی او راغب کردن ضروری افتاد و نام و
زیاستی هم سد بخلاف مذاهب دیگر که اصل ذنبشان چیزی که متعلق بر ریاست
باشد نیست پس بعضی را ازین فرقه بالغند بر موافق تدبیر افتاد و ثروتی و ریاست حاصل
کردند و بعضی خایب و خامس جان دادند باز بعد از حصول ثروت و جاه بعضی را استمر
دولت و دوسه پشت مقدر شد و بعضی را چنانکه باطل عاود داد و باز منسلک شد
با خیمت افتاد و ایام مرفقه فعلت افتاد اهل تاریخ گویند که نادوسه در بغداد کثرت تمام
بودند خصوصا در سه خمار و اکثر فرق شیعه و مفسر و شام و عراقین و از بجان فارس
خراسان منتشر بودند و اما که فتنه تار بود و وقوع آمد و اینها از بلاد خود فرار کرده با طرقت و
دور دست افتاد و در بلدان دیگر این طایفه شایع شد و مردم باغوا اینها از جاز شدند
لیکن در فتنه تار اکثر فرق شیعه مفقود گشتند و نابود شدند بعد از آن کسی از شیعه
نماند الا قلیلی از خلافة طحطیه و اکثری از زیدیه و امامیه اثنا عشریه و مهدویه اما خلافة
پس اعظم ایشان سبائیة اند که قائل با الوهیت خباب علوی اند و در اردبیل و
شهر حار و از بجان فی الحمله موجود اند و هیچ عبادت ندارند مگر آنکه در سالی سه و ز روز
سیکیز و میگویند که در شهر تبر از بلاد ترک نیز از نجاعه هستند و بادشاه اسخا دعوی میکند
که از نسل محی بن زید بن علی بن احسن ام و از عزائب آنکه مردم آن شهر همه امروزه کوفتش
میباشند و بجای ریش نه بار دیگر بادشاه ایشان که ریش دراز دارد و در بعض
دیهات زابلستان نیز باره از نجاعه را نشان میدهند و گویند فرقه از خلافة که قائل محلول
بار تیمالی در بدن علوی اند مفضل و نصیر و اند مفضل را است از زمانی بسیار شده

ما این وقت در بلاد کجی موجود اند و نصیریه را نیز تحریر طویل استند در کوهستان خراسان
هستند و جسته جسته در شهرها و خراسان نیز یافته میشوند و بعضی از آنها در بند و تاشان
نیز در عید سلطنت محمد شاه پادشاه و پلای آمده بودند و در خانه امیرخان فروکش کرده چند نفر
از مردم معتبر با او ملاقات نمودند و خبر داد که در کوهستان خراسان ایحیان نامی
است که سکنه آنجا همه خلاه و نصیریه اند و در این ویرانه ای است که خود را از علویان میگیرد
و در بیشتر شهر از شهرها و خراسان نایبی میفرسید و واقعه نویسی نمیکند و در اصطلاح
انها لفظ اله بر امام و لفظ رسول بر نبی است و لفظ جبرئیل بر واقعیه نویس اطلاق میکنند
اصلاً با شریعت کار ندارند و هیچ عبادت ندارند مگر ادای خمس به سوی امام میگویند
و دیهات دیگر در قریب و دوار ایحیان نیز همین مذهب متخذه اند و از خرافات ^{شکاف}
انست که کاهنی اله از بود و باش زمین بسته می آید پس حکم میکند و اگر که بسیار
بینه پایه کرده و بالای آدمی براید و سیر آسمان میفرمایند و با زمین نزول میکنند
و از عقاید ایشان انست که محمد فرستاده علی است و منکر دعا و اند و قائل به تباخ ارواح
و ابدان اند و گویند که ارواح همیشه از بدنی به بدنی انتقال می نمایند و جنت عبارت
از بدن انسانی است که صاحب ثروت و نعمت باشد و دوزخ کنایه از بدن است
که صاحب فقر و مسکنت باشد و زیدیه در بلاد عرب منتشر بودند اما بعضی از شرفاء
حنفیه که در مذنب زیدی بودند بر بلاد دین تسلط یافت پس اکثر زیدیه را درین جمع نمودند
اما حال در آن بلاد زیدیه جمع اند نصف ملکین که بخجیم است یعنی جانشینان کوهستان
است زیدیه مذنب نصف دیگر که جانشین است و بر سهو اهل دریا است شافعی
است و باطنیه از سماعیه نیز در بعض بلاد خراسان و کوهستان بدخشان و بر سهو اهل
دریای شور و در گجرات هند موجود اند و در اصطلاح اهل خراسان اینها را سیمین گویند
و چون یک یمنان که اسپ خوب از اشجارند شهر معروف ایشان است و مبد و اینها علمیه

در وقت ایشان خیلی دراز شد و وقت آنشان بمال رسید جانچه سابق در احوال محمد
عبدالله خود را بمحمد علی لایق بود و در بلاد مغرب در سنه دو صد و نو و شش خروج نمود
با امر مقتدر عباس که صوبه داران نواحی بودند جنگ نموده غالب شده و افریقا را تصرف
شد گذشت و مصر مغرب در دست اولاد او آمد بنام مذکور و رفتن رفتن بمبانیها را اهل بن
قبول کردند و مدت دو صد و شصت سال از ابتدای سلطنت آنها انقضای دور و آنها
گذشت و بیک طریق بود و زمانه که حسن صباح حمیری بوسله است پسر ترار که او فاجعه و دور
از کوستان طبرستان و جبل خروج کرد و در حصن الموت قرار گرفت و این قصد در حد و سن
چهار صد و پنجاه و سه بوقوع آمد بعد از تسلط بیرون حصن الموت موصوفه ساخت و در آن
مبایضت شایسته مشغول شد کمال بدو و در عجم و روم و انوار و انوار و هم قزوین و طبریه و گهستان
غریب خورده معتقد او شدند و بعد از آن در سبب ترار را شکار ساخت و در سبب ایضا اهل
اهل سنت و جماعت افتاد و در جمل مکراد این بود که از تباع خود فاکان را بشهرت
اسلام میفرستاد و آنها را می گفت که علماء و امرا و اعیان اهل سنت را بجهل و مکر کشند پس
بعضی از ایشان بصورت طلب علم نزد عالمی متقدم میشدند و در خلوت و جلوتای مصایب بودند
انتظار فرصت کرد و در وقت مقتضی در شکل خدمتکاران نزد امیر می نمودند و در وقت
و وقت قابو کار خود میکردند و این سیله جماعات کثیره را از علماء و امرا و اعیان اهل سنت
قتل مینمیدند چون وقت بسیار بهم رسانیدند باو شایان و امرا و محاربات کردند و غالب آمد و سایر
گذشت که چون حسن صباح را اجل در رسید برین کار گماریدند و اخلایه خو باخت و او در وقت مکر
پس خود را که محمد بن کیا بود نائب گذاشت و او پیچید و که حسن بود و او عارنسب خود به بادی
نزد امیر و اخلایه نمود و این حسن در نهایت مرتبه الحاد و زندقیت بود و آنچه اسلام را ادمی بود
بر ملاطمتها را میکرد و باو مشابعت این کرده و تلمیذ و پیروان یک سال درازی کشید
در وقت شام رسمی ملاک شد که نام و نشان لایق از آنها نامزد نمود و بافتنه تار برای سبب سال

در وقت ایشان خیلی دراز شد و وقت آنشان بمال رسید جانچه سابق در احوال محمد
عبدالله خود را بمحمد علی لایق بود و در بلاد مغرب در سنه دو صد و نو و شش خروج نمود
با امر مقتدر عباس که صوبه داران نواحی بودند جنگ نموده غالب شده و افریقا را تصرف
شد گذشت و مصر مغرب در دست اولاد او آمد بنام مذکور و رفتن رفتن بمبانیها را اهل بن
قبول کردند و مدت دو صد و شصت سال از ابتدای سلطنت آنها انقضای دور و آنها
گذشت و بیک طریق بود و زمانه که حسن صباح حمیری بوسله است پسر ترار که او فاجعه و دور
از کوستان طبرستان و جبل خروج کرد و در حصن الموت قرار گرفت و این قصد در حد و سن
چهار صد و پنجاه و سه بوقوع آمد بعد از تسلط بیرون حصن الموت موصوفه ساخت و در آن
مبایضت شایسته مشغول شد کمال بدو و در عجم و روم و انوار و انوار و هم قزوین و طبریه و گهستان
غریب خورده معتقد او شدند و بعد از آن در سبب ترار را شکار ساخت و در سبب ایضا اهل
اهل سنت و جماعت افتاد و در جمل مکراد این بود که از تباع خود فاکان را بشهرت
اسلام میفرستاد و آنها را می گفت که علماء و امرا و اعیان اهل سنت را بجهل و مکر کشند پس
بعضی از ایشان بصورت طلب علم نزد عالمی متقدم میشدند و در خلوت و جلوتای مصایب بودند
انتظار فرصت کرد و در وقت مقتضی در شکل خدمتکاران نزد امیر می نمودند و در وقت
و وقت قابو کار خود میکردند و این سیله جماعات کثیره را از علماء و امرا و اعیان اهل سنت
قتل مینمیدند چون وقت بسیار بهم رسانیدند باو شایان و امرا و محاربات کردند و غالب آمد و سایر
گذشت که چون حسن صباح را اجل در رسید برین کار گماریدند و اخلایه خو باخت و او در وقت مکر
پس خود را که محمد بن کیا بود نائب گذاشت و او پیچید و که حسن بود و او عارنسب خود به بادی
نزد امیر و اخلایه نمود و این حسن در نهایت مرتبه الحاد و زندقیت بود و آنچه اسلام را ادمی بود
بر ملاطمتها را میکرد و باو مشابعت این کرده و تلمیذ و پیروان یک سال درازی کشید
در وقت شام رسمی ملاک شد که نام و نشان لایق از آنها نامزد نمود و بافتنه تار برای سبب سال

در وقت ایشان خیلی دراز شد و وقت آنشان بمال رسید جانچه سابق در احوال محمد
عبدالله خود را بمحمد علی لایق بود و در بلاد مغرب در سنه دو صد و نو و شش خروج نمود
با امر مقتدر عباس که صوبه داران نواحی بودند جنگ نموده غالب شده و افریقا را تصرف
شد گذشت و مصر مغرب در دست اولاد او آمد بنام مذکور و رفتن رفتن بمبانیها را اهل بن
قبول کردند و مدت دو صد و شصت سال از ابتدای سلطنت آنها انقضای دور و آنها
گذشت و بیک طریق بود و زمانه که حسن صباح حمیری بوسله است پسر ترار که او فاجعه و دور
از کوستان طبرستان و جبل خروج کرد و در حصن الموت قرار گرفت و این قصد در حد و سن
چهار صد و پنجاه و سه بوقوع آمد بعد از تسلط بیرون حصن الموت موصوفه ساخت و در آن
مبایضت شایسته مشغول شد کمال بدو و در عجم و روم و انوار و انوار و هم قزوین و طبریه و گهستان
غریب خورده معتقد او شدند و بعد از آن در سبب ترار را شکار ساخت و در سبب ایضا اهل
اهل سنت و جماعت افتاد و در جمل مکراد این بود که از تباع خود فاکان را بشهرت
اسلام میفرستاد و آنها را می گفت که علماء و امرا و اعیان اهل سنت را بجهل و مکر کشند پس
بعضی از ایشان بصورت طلب علم نزد عالمی متقدم میشدند و در خلوت و جلوتای مصایب بودند
انتظار فرصت کرد و در وقت مقتضی در شکل خدمتکاران نزد امیر می نمودند و در وقت
و وقت قابو کار خود میکردند و این سیله جماعات کثیره را از علماء و امرا و اعیان اهل سنت
قتل مینمیدند چون وقت بسیار بهم رسانیدند باو شایان و امرا و محاربات کردند و غالب آمد و سایر
گذشت که چون حسن صباح را اجل در رسید برین کار گماریدند و اخلایه خو باخت و او در وقت مکر
پس خود را که محمد بن کیا بود نائب گذاشت و او پیچید و که حسن بود و او عارنسب خود به بادی
نزد امیر و اخلایه نمود و این حسن در نهایت مرتبه الحاد و زندقیت بود و آنچه اسلام را ادمی بود
بر ملاطمتها را میکرد و باو مشابعت این کرده و تلمیذ و پیروان یک سال درازی کشید
در وقت شام رسمی ملاک شد که نام و نشان لایق از آنها نامزد نمود و بافتنه تار برای سبب سال

[illegible]

و منج الکرامه و امثال آنهاست برای دعوت سلطان مذکور و امر او اتباع اوست
 و درین زمان غلاما عشریه از حد زیاده شد و ابن مطهر الفین و شرح خبر دیو سنها
 در بنیام و خلاصه و مبادی در اصول برای این سمرقند پرداخت و بعد از وفات سلطان
 مذکور اسپرادر سمنه بنقصد و ده از فرض تو بهر کرد و بارشاد اعلام اهل سنت این
 برگشت و رضیه را خروج نمود و حلی بجلد بازگشت و سایر علما ایشان رو باخفا آوردند تا آنکه
 دولت ترا که در اصل از فرقه اشاعه شیر بود در دیار مکر و کرد و پیش این نواحی بهم
 و ذکاب فی سمنه تین و نمان مایه باز علما و مکاران این فرقه دران دیار فراهم آمدند و
 پنجاه سال در دولت ترا که او دخل و نسب و تبر دادند بعد از ان دولت ترا که خطاطان
 در وراج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین جدیدی که خود را اصفویه لقب کردند بدست یافت
 و معاشرت ترا که بکست یافتند و ذکاب فی سمنه عشر و تسعماه و بر جوان عجم و کرمان
 و ما زندان اذربایجان و خراسان و تبریز و بلخ و سمرقند و علما این فرقه کمال طو و علما
 بجمع گشتند کی از علما این گروه بعضی از باو شاهان این فرقه را بنای صاحب الزمان قرار داد
 و سمنه سجد بجا آورد و بان خوشاند کمال تقرب یافت و باو شاه را ترغیب کرد که مردم
 برین مذهب اگر ا نماید و هر که سر باز نماید و ایستد مردم را از جمعه و جماعت منع نماید
 و قلمه را نسبت جیب منحرف سازد و خطبار را امر نماید که بر سر سابرست عایشه و حفصه و کبر اصحاب
 و در کوه و باز از شایع نماید و در وجوب لعن تبر را سایل نوشت و باو شاه بهمه احوال او
 فرمان بدیشت و جماعه کثیر از علما دست بقبل آمدند و مساجد خراب شدند و قیوم جمع
 کثیر از صاحب منبوش گردید و استخوانهای آنها را سوختند مثل صحن القضاة سملانی و قضاة
 ناصر الدین بضاوی و غیره و جمعی کثیر از مشهورین اهل سنت محض بحاکمیت ایزدی ازین
 فتنه محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد جامی و شیخ ابو الحسن خرفانی و ابو یوسف
 بسطامی و شیخ الاسلام عبدالعزیز الکرکری و سایر شایخ سمرقند و در اسناد این فتنه

و درین زمان غلاما عشریه از حد زیاده شد و ابن مطهر الفین و شرح خبر دیو سنها
 در بنیام و خلاصه و مبادی در اصول برای این سمرقند پرداخت و بعد از وفات سلطان
 مذکور اسپرادر سمنه بنقصد و ده از فرض تو بهر کرد و بارشاد اعلام اهل سنت این
 برگشت و رضیه را خروج نمود و حلی بجلد بازگشت و سایر علما ایشان رو باخفا آوردند تا آنکه
 دولت ترا که در اصل از فرقه اشاعه شیر بود در دیار مکر و کرد و پیش این نواحی بهم
 و ذکاب فی سمنه تین و نمان مایه باز علما و مکاران این فرقه دران دیار فراهم آمدند و
 پنجاه سال در دولت ترا که او دخل و نسب و تبر دادند بعد از ان دولت ترا که خطاطان
 در وراج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین جدیدی که خود را اصفویه لقب کردند بدست یافت
 و معاشرت ترا که بکست یافتند و ذکاب فی سمنه عشر و تسعماه و بر جوان عجم و کرمان
 و ما زندان اذربایجان و خراسان و تبریز و بلخ و سمرقند و علما این فرقه کمال طو و علما
 بجمع گشتند کی از علما این گروه بعضی از باو شاهان این فرقه را بنای صاحب الزمان قرار داد
 و سمنه سجد بجا آورد و بان خوشاند کمال تقرب یافت و باو شاه را ترغیب کرد که مردم
 برین مذهب اگر ا نماید و هر که سر باز نماید و ایستد مردم را از جمعه و جماعت منع نماید
 و قلمه را نسبت جیب منحرف سازد و خطبار را امر نماید که بر سر سابرست عایشه و حفصه و کبر اصحاب
 و در کوه و باز از شایع نماید و در وجوب لعن تبر را سایل نوشت و باو شاه بهمه احوال او
 فرمان بدیشت و جماعه کثیر از علما دست بقبل آمدند و مساجد خراب شدند و قیوم جمع
 کثیر از صاحب منبوش گردید و استخوانهای آنها را سوختند مثل صحن القضاة سملانی و قضاة
 ناصر الدین بضاوی و غیره و جمعی کثیر از مشهورین اهل سنت محض بحاکمیت ایزدی ازین
 فتنه محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد جامی و شیخ ابو الحسن خرفانی و ابو یوسف
 بسطامی و شیخ الاسلام عبدالعزیز الکرکری و سایر شایخ سمرقند و در اسناد این فتنه

و درین زمان غلاما عشریه از حد زیاده شد و ابن مطهر الفین و شرح خبر دیو سنها
 در بنیام و خلاصه و مبادی در اصول برای این سمرقند پرداخت و بعد از وفات سلطان
 مذکور اسپرادر سمنه بنقصد و ده از فرض تو بهر کرد و بارشاد اعلام اهل سنت این
 برگشت و رضیه را خروج نمود و حلی بجلد بازگشت و سایر علما ایشان رو باخفا آوردند تا آنکه
 دولت ترا که در اصل از فرقه اشاعه شیر بود در دیار مکر و کرد و پیش این نواحی بهم
 و ذکاب فی سمنه تین و نمان مایه باز علما و مکاران این فرقه دران دیار فراهم آمدند و
 پنجاه سال در دولت ترا که او دخل و نسب و تبر دادند بعد از ان دولت ترا که خطاطان
 در وراج این مذهب کی گرفت تا آنکه سلاطین جدیدی که خود را اصفویه لقب کردند بدست یافت
 و معاشرت ترا که بکست یافتند و ذکاب فی سمنه عشر و تسعماه و بر جوان عجم و کرمان
 و ما زندان اذربایجان و خراسان و تبریز و بلخ و سمرقند و علما این فرقه کمال طو و علما
 بجمع گشتند کی از علما این گروه بعضی از باو شاهان این فرقه را بنای صاحب الزمان قرار داد
 و سمنه سجد بجا آورد و بان خوشاند کمال تقرب یافت و باو شاه را ترغیب کرد که مردم
 برین مذهب اگر ا نماید و هر که سر باز نماید و ایستد مردم را از جمعه و جماعت منع نماید
 و قلمه را نسبت جیب منحرف سازد و خطبار را امر نماید که بر سر سابرست عایشه و حفصه و کبر اصحاب
 و در کوه و باز از شایع نماید و در وجوب لعن تبر را سایل نوشت و باو شاه بهمه احوال او
 فرمان بدیشت و جماعه کثیر از علما دست بقبل آمدند و مساجد خراب شدند و قیوم جمع
 کثیر از صاحب منبوش گردید و استخوانهای آنها را سوختند مثل صحن القضاة سملانی و قضاة
 ناصر الدین بضاوی و غیره و جمعی کثیر از مشهورین اهل سنت محض بحاکمیت ایزدی ازین
 فتنه محفوظ ماندند مثل شیخ الاسلام احمد جامی و شیخ ابو الحسن خرفانی و ابو یوسف
 بسطامی و شیخ الاسلام عبدالعزیز الکرکری و سایر شایخ سمرقند و در اسناد این فتنه

برهنه شدن لائل اهل سنت و مدح مذهب شیعه و قدیم مذهب غیر و اما مال پس دادن عطایا و اعلا
کسی را که درین مذهب پیدا و جدید الایمان را تعظیم وافر نمودن و اورا بنبرید اگر ام و انعام نواختن و
خدمات مناصب باطل مذهب دادن مخالفان مذهب مغزول و مهان و محقر ساختن و در
حکم و فیصل خصومات جانب داری هم مذهب نمودن و مخالف را شکست دادن و اما زبان
پس بر عهد حسنه نمودن بشرط دخول در مذهب الفاظ ثقیف آمیز و کلمات مہر انگیز
گفتن با کسی که میلان مذهب خود دارد و عفت و خشونت نمودن با کسی که مخالف مذهب
خو است و اما یہ سبب پس قتل اتلاف مخالفان مذهب اگر اه نمودن مردم را قبول مذهب
خود و قتال و جدال نمودن با بر و سا مخالفین تا شکست آنها مضمحل گردد پس طایفه از دعا
باشند که هر چهار امر را جامع باشند و او اکل دعا است بسیار نادار الوجود و بر خه
بر دو وجه دعوت کنند و برخی بر سه وجه و باعث برد دعوت نیز چند چیزی باشد
اول تضلیل اهل ملت و تفریق کلمه نشان ایقاع خلاف در میان آنها تا از یکجا بشکست
نمود و اهل مذهب خود محفوظ مانند چنانچه عبداللہ بن سبا و خوان اورا بود و در و هم تکثیر
سواد لشکر خود تا بتوقیر جمعیت کاری از پیش بر بند چنانچه کیان را بود و در و هم
جاہ ریاست است آوردن ملک مال چنانچه مختار را بود و جمعی کشرا زین فترت برای حسب جاہ مال مدعی
سفارت شده اند میان ائمہ و ما یخصو صا در زمان غیبت صاحب الزمان در زمان عباسیہ کہ اکثر
ائمہ نظر بند بودند و سر ترس آئی بغداد و مکانبات جعلی رفقات مزورہ ظاہر میا خستند و اما
نشان میدادند و تسلی خاطر آنها سے کردند و روایات دروغ از ائمہ می اورند تا جمیع شیعیہ آنها
را قند و خوراک کنند و خمس اموال خود بدست آنها سپارند و اموات اولاد خود را و جوارای اکیار
خود را برای آنها حلال سازند و ضیافت علو ندوز تقدیم سازند و اینجا را و کلا و سفر بخونند
و اکثر فروع شیعیہ خراب کرده آنهاست چنانچه در هم خوشامد صاحب شیعه شروقی یا لک و غیر
او و مستدار این مذهب اهل این مذهب باشند چنانچه قلع و شمعین خواہد باشد از

خدا و کس از این طایفه باین باعث دعوت نمود است ششم موافق نمودن با او
و دوستان خود را بخود در مذهب صاحب دست باند و خلعت در خانه بپوشانند مثل
زوج و زوجه و اولاد و عشا بر دو خان و بنی اعمام هفتم خلاص شدن برادران نوسه
خود از دوزخ بعضی ساد و کان و صاف لو خان از این طایفه باین رشت هم دعوت کردند
نفل کنند که خواجه از محل مشید در اصفهان و سخن سهرای خود باغی عجیب کرد
و در ایام بهار بار عام داوی تا خاص و عام نظاره ان مانع نمایند و از میوه او به چشیدن
مگر که کسی از محل سنت در ان باغ می رود ان خواجه حای حای میگردد مردم بر
گفت باعث گیر من شفقت است بر بنی نوع خود که در دوزخ خواهند سوخت
ششم القای عداوت و بغض در میان محل سنت و تحریک سلسله گفتگو طبع
و لکن فیما بین اهل گلیانه از خانه آنها تا معاش آنها خراب و زندگی آنها ناسود و از تحریر
معلوم شد که اول دعا هر فرقه متبع مذهب فقره است و اول دعا علی الاطلاق
عبد العبدین سب است و حامل بر دعوت مراد را بقلع رخنه در اسلام و القاد
خلعت فیما بین مسلمین بود و خانیچه قصه دعوت او تمام میاد در ترجمه تاریخ طبری که ترجم
ان شیعی نیست مرقوم است میگوید در سال سی و پنجم از هجرت درآمد و درین سال در
رجب بدر آمد و قشبا خواست بر عثمان عبد العبدین سب اول مذهب حبش آورد و او
مردی بود چپو دانه زمین بر کتب چاپشین بسیار خوانده بود و میاد و گفت من بر دست
عثمان سلمان شوم و جهان طمع داشت که چون سلمان شود عثمان او را نیکو دارد چون
سلمان شد عثمان او را سر کر القات نه کرد او هر کجا بنشیند عجب عثمان گفتی او خیر
شد و گفت این چپو دانه کیست بگفت بود ما او را از شهر بیرون کردند و بگفت
و غطفی بسیار بر وحی سبع شد و در میان بزرگداشتند از بهر علم چون داشت که سخن او شنود
این مذهب نهاد و گفت بر سالیان همی گویند که عیسی با این جهان آید مسلمانان اخوان

۵۲
 این کتاب از حضرت امام حسین علیه السلام است
 و در آن است که هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد
 و هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد
 و هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد

و نماز اند و قصه دعوت ایشان است که چون حضرت امام حسین علیه السلام دست افتخار
 شام و عراق منصب شهادت یافت کیسان که سابق حال او مذکور شد و او عانوید که در اصل ابد
 از مرتضی امام محمد بن الحنفیه است حسین نام پسر بزرگ او با معاویه و اهل شام مدامت زمانه ساز
 کردند و مردم را بسوی محمد بن الحنفیه دعوت نمودند و محمد را بجزایم آوردند و چون او را ولایت کوفه و فوج آن
 دست داد مردم را بسوی محمد بن الحنفیه خواندند و برای ولایت حاکمیر شیعیه کوفه فاعل باباست بسطیر
 شده و بعد از بسطیر محمد بن الحنفیه را امام گفت این جهت تمام شیعیه کوفه را بابت
 او نمودند و اظهار نمود که مرا محمد بن الحنفیه خلیفه کرده است بر آنکه گرفتن کین از
 فاطمان امام حسین بن فو سب مروانیه و امارت بلاد مستوحه برین داده است و بر دوا
 شیعیه نامه سر میر حواله نمود که آنرا علی و شمس الاشهاد بخوانند و در سس مرقوم بود
 محمد بن علی بشیعه کوفه در و سار اینها فاطمان ابن فاطمان فاطمان بن فاطمان انعام باد که محمد بن
 ابن سبید و نقی را خلیفه خود کرده ام پس اطاعت امر او بجا آرند و در رکاب و چهار خدا
 نمایند ببال و جان و نابان و برادران خود و بر بقایه اعدا و طاعتی بخارند که رقیه نمایند
 چون این نامه خوانند همه در رقیه اطاعت او دارند و اول در کوفه فاطمان امام را تقصیر نمود
 تقبل آوردند و هر کوفه که ریخته رفت و بجای آنکه او تمام میرشد بعد از آن ابراهیم
 بن مالک اشتر را بر آید و کسانی که در عراق بودند از اتباع مروانیه و ناصرین ایشان را
 کرد پس ابراهیم از کوفه کوچ کرد و هرگز از اینها یافت گشت بلاد عراق و هو از بار و حضرت
 آوردند و یار کرد و او بچنان را نیز خود متعلق ساخت باز قصد شام و دمشق نمود و چون این
 خبر رسید لکن بن مروان را رسید عسید العبد بن زیاد را با صد هزار سوار رفت
 نمود و ابراهیم بن مالک اشتر را و ده هزار سوار بقتل او شست و کشت و مقتول
 در پیش آورد و بکشت تمام امام حسین بن ابراهیم غلبه یافت و این زیاد لعین مقتول شد
 این جهت که در مختار در فوج شیعیه انباشت شده و زبان به تالش و

این کتاب از حضرت امام حسین علیه السلام است
 و در آن است که هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد
 و هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد
 و هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد

این کتاب از حضرت امام حسین علیه السلام است
 و در آن است که هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد
 و هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد
 و هر کس این کتاب را بخواند
 از عذاب آتش نجات یابد

بناش و شمار او کشادند حتی که شیعه مخلصین که اهل سنت و جماعت بودند نیز بر
 آنها تهمین جوشش مروانیه و مقتول شدن ابن زیاد لعین حمد الهی بجا آوردند و فعل مختار
 را کوبیت طلب ملک یاسیت کرده بودند پس ندیدند و از هر جانب شیعه متوجه نجاشه
 و قبایل او را دیده جوق جوق در نذهب او درآمدند و قریب دوازده سال دولت مختار بر
 شیعہ لیکن در یمن شیب و فرازون مختار از مخالفین خاطر خود را جمع ساخت ابداع و خسران
 در امور دین شروع کرد اول کرسی حضرت امیر المومنین را بصورت بت پرستید
 آغاز نهاد و او را تائوت السکینه نام کرد و الا که ان کرسی طفیل بن جعد از دوکان و غفیر
 بر داشته آورده بود و کرسی امیر المومنین بود چنانچه در تواریخ مرقوم است بعد از
 دعای بلند مثل آمدن جبرئیل نزد خود و حصول علم غیب خود را بر ملا گفتن گرفت تا آنکه
 اکثر شیعه کوفه از وی منتظر شدند و با هم مشاجرات و مناظرات واقع شدند و
 ناچار عیبد الدین الزبیری التاجا آوردند و همه این ماجرا بیان نمودند عیبد الدین
 الزبیری مصعب بن الزبیری که زوج سکینه بنت الحسین و امام شیعہ بود برای دفع
 مختار حاضر در کوفه و ناما شیعه کوفه او را حق بریاست دانسته جانب مختار را اقبال نمایند
 مصعب بن الزبیری اول در بصرفت و مردم انجا را با خود گردوید و ساخت و شیعه کوفه را
 نیز بر سر و رسائل از مختار شکسته با خود پیوسته نمود و ابراهیم بن مالک شمر را
 که کشیش بران مختار بود و ولایت موصل و دیار بکر فطیح کرده با مختار قتال فرمود
 و او را قتل نمود و اتباع او را مستغرق ساخت و شیعه مخلصین را که اهل سنت بودند بجا
 مختار پی و کیسانیه نفر فرستاد و اکثر کیسانیه از مذہب او رجوع نمودند و برخی که ماندند مخفی
 و عیالیست بودند و کلمه ایشان در تعیین امام مختلف است و چنانچه سابق نوشتیم شد
 که هشام احول هشام بن الم و شیطان الطاق برخاستند و دعای فیرقه امامیه ند
 و خود را مشوب با امام زین العابدین و اولاد او کردند و از محمد بن الحنفیه و اولاد

۵۰

[illegible]

او تباران را زبانه اند و جمعی از تفصیلیه و تقیایای مختصیه و مذمت ایشان در راه خدا و نیز محاسن
 مذمت امامیه هم سید و محمد حج و جماعه اند و داعیه مذمت امامیه و اسلامات و شیوایان آن
 در ادیان اخبار ایشان که دین ایمان خود را از ایشان فرا گرفته اند و بر قول افضل اینها اعتماد
 کلی دارند و عنقریب حال ایشان درین ساله بسیار خراب خواهد شد که ایشان محسبه مصر خواهند که
 مسجود و موعوم خود را در زمین تیر کشیده و خواران قلیح بدامن او سبب بندند و آن
 که خود را با آنها نسبت میکنند از اینها تیر و نیز آری می نمودند و لعن میفرمودند و حکم نصیحت
 و شهادت ایشان میکردند و خرم درین اثنا مذمت و زیاده حادث شد و دعاهای آن مذمت
 بروی کار آمدند و سبب آنکه زید بن علی بن حسین بر مرز و انچه خروج فرمود و شیعیه مخلصین
 و تفصیلیه سایر اهل کوفه را دعوت بخود نمود و جمعی کثیر با وی رفیق شدند از شیعیه مخلصین
 امام ابوجعفر کوفی رحمه الله علیه نیز تصویب کردند می نمود و مردم کوفه را شترافین
 متابعت زید میکرد و میگفت اگر نزد من و داع و امانات مردم نمی بود که هنوز با امکان
 نرسانیده ام و بر دیگر ی از اخلاف خود اعتماد نداشتند که تحقیق حق هر یکی بود و شاید البته هر
 زید جهاد امدادی نمودم القعه زید را با فوج مروانیه مقابله رد و ادبی هزار کس او کشید
 کوفه که سب و تیرای اصحاب کبار میکردند و زید آنها را از جبر و توح میفرمود به بیانه عدم
 موافقت زید و مذمت او را در دست نواصب گذاشته گنجینه کوفه درآمدند و زید شهادت
 یافت تقیایای نزدیکه هر دو این امام زاده اند و خود را بان امام زاده فوسب کرده مذمتی جدا
 بر او کردند و از عده دعاة ایشان یحیی بن زید بن علی بن حسین است و یحیی بن حسین
 بن هاشم حسنی است که از نسل حسن بن حسن بن علی بود و خود را ملقب به اونی کرده است
 و صد و هشت خروج نمود و بر بلاد یمن و باز بر بلاد حجاز نیز سیلا یافت و در فقه
 زیدیه کتابی با و کار گذاشته است که نام او حکام است و بسیار و منقضی نیز از دعاة
 اینهاست و نیزه های او حسن بن احمد بن یحیی بن احمد بن یحیی بن زید از دعاة زیدیه است

[illegible]

اندو بعضی از زیدیه مذهب زیدیه را تحریف کرده و چیزهای دیگر را از امامیه و اجماع علیله گرفته
 و ران مذهب افروخته خود را در و حاة زیدیه و اصل نموده صاحب فرقه شدند چنانچه
 و سلیمان بن جریر و بنیر تومی رحمن بن صالح و نعیم بن الیمان یعقوب جلاله آنها
 در زیدیه شمرده شوند کما تقدم و و حاة امامیه در اصل عثمان بن شیطان الطاق و
 اقران آنها اند و کید ایشان در دعوت و اغوای مخیل المیس و بحیر و جال است باینجهت
 فرقه امامیه بیشتر از سایر فرقه شیعیه اند و چون امامیه را با هم اقرار شد فرقه
 را و حاة جدا بهم رسید و بعد از فوت نه امام اقرار می نمودند و پاره کجیات او قابل شنید
 و جمعی بعد از فوت سپهر را از سپهران امانه داشت میکردند و جمعی سپهر دیگر را و جمعی را و
 را به چنین اسلوب تا اخر ائمه اختلاف بر اختلاف افروخته و مصداق آیه ان الذین فرقوا
 و بینهم و كانوا شیعیا گشت منهم فی شئی در ایشان جبره می کشود تا آنکه نوبت بامام عسکری
 رسید و بعد از وفات ایشان مختلف شدند جمعی گفتند که او خلفی ننگذاشت امام
 بعد از جعفر اس علی برادر او است برخی گفتند او ولده می گزاشت که محمد مهدی موجود
 است و تا اتم الامه است ولیکن فتنه شد بخون اعدا و ارا ایشان متفق شدند بر انحصار
 ائمه دوازده لکن لقب با ثنا عشریه شدند و درین وقت باب و حاة مفتوح شد و هر کل
 و نور مدعی شدند که من سفارت میکنم در میان امام غایب امامیه و کان ذلک فی سنه
 ست و ستمین و مائتین و بعد از موت خلیفه و ساخت و عهده سفارت را با او تفویض کرد
 تا آنکه نوبت سفارت در سنه سیصد و شانزده لعلی بن محمد رسید و او خاتم النبی شد
 گویند که وفات علی بن محمد در سنه سیصد و بیست و هشت است و از آن بعد از طوفان
 سفره نیاید و غیبت گبری حاصل گشت و بعضی از و حاة ایشان اصحاب کتات اینجا
 سابقین اصحاب سفارت بودند و دعوائی مکتوبه با امام نمایند و فرستادند و وفات فرستاد
 بسیارند که آنها بخط امام اند که در جواب عراض ماثو شده است و از و حاة ایشان کما

درین عواید شریفین
 علی بن محمد و بنیر تومی
 رحمن بن صالح و نعیم بن الیمان
 یعقوب جلاله آنها
 در زیدیه شمرده شوند
 کما تقدم و و حاة امامیه
 در اصل عثمان بن شیطان
 الطاق و اقران آنها
 اند و کید ایشان در دعوت
 و اغوای مخیل المیس و بحیر
 و جال است باینجهت
 فرقه امامیه بیشتر از سایر
 فرقه شیعیه اند و چون امامیه
 را با هم اقرار شد فرقه را
 و حاة جدا بهم رسید و بعد از
 فوت نه امام اقرار می نمودند
 و پاره کجیات او قابل شنید
 و جمعی بعد از فوت سپهر را از
 سپهران امانه داشت میکردند
 و جمعی سپهر دیگر را و جمعی را
 و را به چنین اسلوب تا اخر
 ائمه اختلاف بر اختلاف افروخته
 و مصداق آیه ان الذین فرقوا
 و بینهم و كانوا شیعیا گشت
 منهم فی شئی در ایشان جبره می
 کشود تا آنکه نوبت بامام عسکری
 رسید و بعد از وفات ایشان
 مختلف شدند جمعی گفتند که او
 خلفی ننگذاشت امام بعد از
 جعفر اس علی برادر او است برخی
 گفتند او ولده می گزاشت که محمد
 مهدی موجود است و تا اتم الامه
 است ولیکن فتنه شد بخون اعدا
 و ارا ایشان متفق شدند بر
 انحصار ائمه دوازده لکن لقب با
 ثنا عشریه شدند و درین وقت
 باب و حاة مفتوح شد و هر کل
 و نور مدعی شدند که من سفارت
 میکنم در میان امام غایب امامیه
 و کان ذلک فی سنه ست و ستمین
 و مائتین و بعد از موت خلیفه و
 ساخت و عهده سفارت را با او
 تفویض کرد تا آنکه نوبت سفارت
 در سنه سیصد و شانزده لعلی بن
 محمد رسید و او خاتم النبی شد
 گویند که وفات علی بن محمد در
 سنه سیصد و بیست و هشت است
 و از آن بعد از طوفان سفره
 نیاید و غیبت گبری حاصل گشت
 و بعضی از و حاة ایشان اصحاب
 کتات اینجا سابقین اصحاب
 سفارت بودند و دعوائی مکتوبه
 با امام نمایند و فرستادند و
 وفات فرستاد بسیارند که
 آنها بخط امام اند که در جواب
 عراض ماثو شده است و از و حاة
 ایشان کما

درین عواید شریفین
 علی بن محمد و بنیر تومی
 رحمن بن صالح و نعیم بن الیمان
 یعقوب جلاله آنها
 در زیدیه شمرده شوند
 کما تقدم و و حاة امامیه
 در اصل عثمان بن شیطان
 الطاق و اقران آنها
 اند و کید ایشان در دعوت
 و اغوای مخیل المیس و بحیر
 و جال است باینجهت
 فرقه امامیه بیشتر از سایر
 فرقه شیعیه اند و چون امامیه
 را با هم اقرار شد فرقه را
 و حاة جدا بهم رسید و بعد از
 فوت نه امام اقرار می نمودند
 و پاره کجیات او قابل شنید
 و جمعی بعد از فوت سپهر را از
 سپهران امانه داشت میکردند
 و جمعی سپهر دیگر را و جمعی را
 و را به چنین اسلوب تا اخر
 ائمه اختلاف بر اختلاف افروخته
 و مصداق آیه ان الذین فرقوا
 و بینهم و كانوا شیعیا گشت
 منهم فی شئی در ایشان جبره می
 کشود تا آنکه نوبت بامام عسکری
 رسید و بعد از وفات ایشان
 مختلف شدند جمعی گفتند که او
 خلفی ننگذاشت امام بعد از
 جعفر اس علی برادر او است برخی
 گفتند او ولده می گزاشت که محمد
 مهدی موجود است و تا اتم الامه
 است ولیکن فتنه شد بخون اعدا
 و ارا ایشان متفق شدند بر
 انحصار ائمه دوازده لکن لقب با
 ثنا عشریه شدند و درین وقت
 باب و حاة مفتوح شد و هر کل
 و نور مدعی شدند که من سفارت
 میکنم در میان امام غایب امامیه
 و کان ذلک فی سنه ست و ستمین
 و مائتین و بعد از موت خلیفه و
 ساخت و عهده سفارت را با او
 تفویض کرد تا آنکه نوبت سفارت
 در سنه سیصد و شانزده لعلی بن
 محمد رسید و او خاتم النبی شد
 گویند که وفات علی بن محمد در
 سنه سیصد و بیست و هشت است
 و از آن بعد از طوفان سفره
 نیاید و غیبت گبری حاصل گشت
 و بعضی از و حاة ایشان اصحاب
 کتات اینجا سابقین اصحاب
 سفارت بودند و دعوائی مکتوبه
 با امام نمایند و فرستادند و
 وفات فرستاد بسیارند که
 آنها بخط امام اند که در جواب
 عراض ماثو شده است و از و حاة
 ایشان کما

محمد بن عمار الکفانی الملقب بامین الدین و غیر هم و چون ثوبت ریاست مصر و مغرب بمقتضی
رسید از مهدویه عامر بن عبدالعزیز و احیای الا فاطمه دعاة ایشان بشد و علی بن محمد
علی الصلیحی که پدر او قاضی بود و عیس و سنه الذی هب و عالم و صالح و مستدین بطبع مال نزد
مستغفر سید خود را و رند هب ایشان و دخل کرده و خلیفه عامر و احیای شد در درخت
گویند که عامر خود سوار شده بخانه قاضی زاد و میرفت و او را با حسان انعام و اکرام و توقیر
مستمال میکرد و بعضی از باب تاریخ نوشته اند که عامر کتاب الصور و خود داشت
در وی حلیه علی صلیحی دیده بود علی صلیحی را خفیه آن حلیه نمود و از حال و ترقی مال او خبر داد و باز
گرفت و رفت مرگ او را بر کتب علوم خود و خلیفه ساخت و این کتاب الصور از ذخایر حلیه
بود و مهدویه علی صلیحی را ذهاب عامر در دل ریوخ گرفت و مرد زکی بود و در اندک مدت
تحصیل علوم ادبیه و کلامیه و حکمیه و فقهیه بوجه حسن نمود و در دولت جمیدیه سرآمد فقها شد و تا
مدتی برین وضع ماند که نیکه تا باینکه سال مردم را حج می گنایند و امارت قافله حج بر زمین خود
گرفت و حسان انعام بخواب و عوام آغاز نهادن آگاه در سنه چهار صد و بیست و هشت
بر قله لوهی از جبال بن برآمد و با شصت کس بیعت نمود و گفت و عهد و پیمان بوق کرد
که مردم را بسوی ذهاب مهدویه دعوت نمایند و بیعت مستغفر عبیدی از مردم بگیرند مردم
بسیار گردا و جمع شدند در آن گوه قلعه حصینه بنای نهاد و بظاهر باریس تهامه که گنجای نام داشت
ساختگی و مدارا میکرد و در باطن بامستغفر مکاتبات داشت و در قتل باریس تهامه که
محل مطلب بود حلیه می آید که کنیزک خوش رو و سوداگر آداب مالک و خوش محاور
و خوشش که بطریق بر نیز در باریس تهامه فرستاد و او با آن کنیزک مشغول و مالوف شده
در سنه چهار صد و پنجاه و دو بوسیله آن کنیزک باریس تهامه را زهر داد و کشت و در چهار
صد و پنجاه و سه بمستغفر نوشت که اگر اجازت باشد حالا هسنگ دعوت را بلیق کنیزک بر طایفه
گویم که نقل در میان نماید مستغفر از آن داد پس در بلاد عین تصوف آغاز کرد و نقل بسیار

بدست او رود و بر عهده و سال بحسن تدبیر تمام ملک بمن راعلم و خود ساخت و التزاحل بمن
 مذہب مہد و پیغمبر نبی شد و در سنہ چهار صد و ہفتاد و صد قصد حج نمود و با و وزیر ارجمند
 قیصر و صنعت سوار انداختند از اقارب اہل اربو دزد و ان شد چون بہ ریسی رسید کہ او را بنیر
 اسم معید گویند پس ان بخاج قصاب تہامہ کہ او را بزیر کشند بود معید نام و برادرش در شہر ہمدان
 محفی بودند ناگاہ بہر قشرد رسیدند و او را بچیر بود مردم قلیل الوقت نزد او بودند و اکثر فوج او
 مسروق شد و بخواج خود رفتہ بود مدد درین حال او را گشتند و سر او را بریدہ بردند و برادر
 او را و قبیہ صلحین را بنیر ہمدان گشتند و او را ملکیتہ منتقل شد و از دہ خاظم و عہدہ شد
 صلاح بن زرنگار سنہ ست گزیدہ فائز بن طافہ عمید بود وزیر ارجمند و مال و طمع صاحب
 در مذہب شیعی و اہل مہد و او چہلہ ادعاہ ایشان حقیتہ ہمارہ یعنی بود صاحب تارینخ
 میں دشا عزم مشہور خوش گوشت و در اصل شافعی مذہب بود بطبع مال مذہب
 ایشانرا قبول کرده و اسے شدہ بود با و صف بن حمہ تا آخر دم در باطن شافعی بود
 و عجب است کہ این ہقیقہ عثمان در وقت کہ سلطان صلاح الدین ایوب دولت عیسی
 بر جسم زد و بہر متصرف شد و قلع و قمع بقایا سے ایشانست نمود و بنا بر احسان
 کہ از وزراء و خلفای دولت عبید بہ یافتہ بود و نمک پروردہا بود با انکہ در
 باطن از مذہب ایشان بزراری داشت تبعہ بخت و ستہ با و ملا شہان نوکلہ باز دولت حنہ
 از سر فایم شود و چاہی او و ہفت گس و گیر را از عیان ان دولت متفق انقلاب شدہ بہر فہمیان
 سواصل مکاتبات و مراسلات نمودند و حجاز ہای ایشان را با اسباب جنگ طلب بدید گسر
 خاضد را بخت بختانند و انکہ سلطان صلاح الدین برین حال اطلاع یافت و بہر عہدہ
 بردار کشید از ان باز مذہب مہد و بہ بالکلبہ منہدم و منتقل شد و از اہل ان مذہب پیچ گز
 مصر و ان لواحق نامد زیرا کہ سلاطین ایوبیہ بر قلع و قمع آنها داشتند و نام و نشان
 از آنها را نمیداشتند مگر انکہ حسی از ایشان در سبغ و مرکب شہتہ با قیاسے ملا ہند

م
 المظاہر
 اسم
 انک
 الزا
 المظاہر
 البیاض
 مضحک

بلا و نهند وین و جزایر افتادند چون از احوال عاده فراموشی نزارید در کلام بسیار بخصیص فارغ
 شده ایم در اینجا عاده ان را بر ایگان داشته موقوف نمودیم و آنچه درین باب گذشت است
 اگر چه بظاهر افسانه محض و قصه خوانی صرف می نماید لیکن عاقل باید که انرا اطلاع نماید
 و هر چه را در حافظه خود نگاه دارد که در لفظ او نکته ایست بکار و در قصه او حکمت است
 استکار که در ابواب آینه در آن تنبیه کرده خواهد شد **باب ثانیه**
 در مباحث بدیسه و طرق اضلال و جله ها و تلبیس و اغوا و مردم را به مذنب خود مائل گردان
 و این عملیست که اصل او از ملیست و فروع همیشه دارد پس ما را لابد است که اول
 از اصول و کلیات این فن آگاه نمایم بعد از آن در مباحث بدیسه ایشان کلام کنیم لاجرم این
 باب بر دو فصل مرتب **فصل اول** در قواعد کلیه اضلال و تلبیس باید دانست که نزد
 ایشان از هفت قسم مردم در بنا به مذنب لابدیست **اول** امام که از جانب نبی
 باو علم برسد بیواسطه او نهایت سلسله اخذ علم است **فروهم** حجت که علم امام را موقوف
 مخاطبین بر جهان و خطابت تقریر نماید **سوم** و مفسر که از حجت علم اخص است و
 بکلام مض و لغت مکیدن شیر است از ایشان چهار قسم ابواب که اینها
 را عاده خوانند اینها را مرابت اندا که در عاده است که رفع کند درجات مؤمنین را و ترستی
 بخشد اینها را نزد امام و حجت و او چهار قسم است **پنجم** و اساعی ما دون است که جو
 و جان از مردم بگیرد و باین وسیله در مذنب سب اغل کند و در علم و معرفت بر روی اینها بگشاید
ششم مکتب است که مردم را در ترفع الدجبت است لیکن او را ان زن دعوت نیست کار او
 بحث و احتجاج است که مردم را و او را می باید که ترغیب کند مردم را به صحبت داعی و او را تشبیه
 و است بسبب شکاوت که شکار را را زده و از هر طرف پروتنگ کرده نزد مردم و شکار
 بسیار و همچنین این مکتب مذنب شخص البشبهات بشکند و هر احتمال او را جواب دهد چون
 سخن بگوید و مطلب حق را در اول ان نشیند و اغلب شود بدین یافت آن چه با ساعی ما دون و دلت

باید دان را می از خون است بعد از حد عید و حیاق بد و مصدق حواله اند و اگر مستعد و او از
مقدار علم و مصدق بلند تر افتاد و مصدق از آنچه رساند و علی بن القیاس حسبت با امام اگر
مستعد و نباشد حقیقتی مومن متبج که بسی مکتب و او است تصدیق با امام آورد و در دل خود
غرم اتباع امام مصدق کند و نیز گفته اند مراتب دعوت نیز نیست است اول رزق است
یعنی نفع است و مثل در کافران حال دعوت که آیا قابل دعوت است یا نه و دعوت و در موثر
خواهد شد یا نه و از کلمات ایشان است که تخم را در شوره زمین نباید افکند یعنی کسی که قابل
دعوت نباشد او را دعوت نباید کرد و نیز گفته اند در خانه که چراغ باشد و دم نباید زد یعنی
در جای که مشک و اصولی احل نیست باشد سخن نباید گفت و دم نماند نیست یعنی انست
را و آن در هنگام نمودن هر کس را موافق مقتضای طبع او اگر شخصی است که راغب
نزد و طاعت است نزد او خود را نیز زاهد و مطیع نمودن و از آنکه گرام احوال زاهد و طاعت
ایشان بجا تمام روایت کردن و ثواب نزد و طاعت را بسیار بسیار بیان کردند
اگر شخصی است که سبوح و جود و یورالات را غلبه است نزد او فضایل عشق و یا قوت و یورالات
از آنکه روایت نمودن و ثواب عظیم بر استعمال اینها موعود کردند و علی بن القیاس در
جمع امور مخصوصه و ماطعه و اولاد و زنان و بسیارین و بسیارین و غیر ذلک موافق طبع
مخاطب سخن کردند سیوم تشکیک است در عقاید و اعمال مخالفین مثلاً مذکور و قد فک نمودن
و عدم نیت قرطاس را در میان آوردن و عدم تعبیرین تاریخ رحلت انس و صلی الله علیه و آله
و عدم تعبیرین نسک انس و دیگر چه بود یا قرآن یا مجمع و اختلاف روایات اهل سنت از رفع
بلین و عدم ان وجه بنم الله و عدم ان و ذکر مقطعات قرآنی و اختلاف در
تفسیر آیات غشایات مثال این امور که موجب شک و تردید و سماع تواند بود بار بار گفتن تعبیر
نمودن و ویاسی سامعان نشان تحقیق حق درین امور گردد و از طرف اهل سنت ایوس
شده بنده و گیر بابل گرد و غیر چهارم ربط یعنی عهد و پیمان گرفتن و از هر یک که عجب

حسب عقایدی فعلی قرار استوار گردن افشای هرگز کند و بر ملا اظهار نماید و برخیز
ازین طایفه بعد از تشکیک در مرتبه چهارم حواله نمایند و حواله در اصطلاح ایشان اینست
که هر چه از امور متخلف شود او را نزد امام باید طلبید باید گفت که امام برای همین در سیاه
کارست که بواسطه از غیب علوم بگیرد و با ملت میرساند و اختلاف را از اهل مسکن اگر اهل
سنت علوم خود را از امام گرفته اند درین کج جمع نمی افتادند و حجت است
عنی و در نتیجه اینست و آن دعوی موافقت کار بر دین است و در مذنب با خود که با جاع
مخالفت موالف از جمله و علمای از جناب اولیا باشند مثلاً گفتن که سلمان فارسی
و ابو ذر غفاری و مقداد کندی و عمار یا سمر بر مذهب شیعه بودند و بعضی الفاظ ایشان را
برین مدعا آوردن حسان بن ثابت و عبداللہ بن عباس و اوس فرنی و حسن بصری را
و امام غزالی که طاعت سجدہ الاسلام است نیز از طایفه شیعه بود و کتاب سر العالمین را که ائمہ اربعہ
محققان بران بزرگ شاید این مدعا ساختن و عظیم سنای مولانای و موم شمس تبریز و حمزه
حافظ شیرازی و زین العابدین ازین طایفه بودند و بعضی از بیات را که منسوب بایشان است یا
لمحمی بنیویات و نوادین ایشان گواه گرفتن تا میل سامع بیشتر شود که آنچه این قسم اکابر شیعه
نموده اند و یہان در شش اند البته خالی از سری نیست ششم تا بیست یعنی قوام خود
را از شش است و در حسن سامع انداختن و حصول مبادی انرا که بمنزله است در
خاطر ارباب و اهل نهجی که چون تاج را بر بدو القا کنند قبول نماید و جای نکارش مانند مثلاً
گویند که قرآن شریف دین ایمان جمیع اهل اسلام است هیچ کس را از وسعتی نیست
پس آنچه در وی خدای تعالی حکم فرستاده است واجب القبول است بعد از آن که
که آیه قل لا اسألكم عليه اجرا الا المودة فی القربى چه معنی دارد و لفظ الا لغیر
المد علی الظالمین چه میفرمایند و مودای قراءه متواتره از حکم با هم چه میشود و قراءه
نشوده فما استمعتم به فصدقوا لاجل صیغه مضمون دارد و هفتم خلق است یعنی گروه از

در افکندن و بے پرده نسبت ظلم و غضب بصحابه نمودن و مذہب خود را اصولاً و فرداً و عامّاً و خاصّاً
 گفتن چون حال مذکور تا اینجا رسید که این همه اسامی و اصطلاحات حاصل گردید و بعضی از تفرقه و
 دیگر بعد از مقلع افزائید و انرا سلیع نامند یعنی در عورت از جمیع معتقدات سابقه و تیرا دادن و از
 ابا و اجداد است که بیان مذہب بود و پذیرا ساختن و از اولاد و اقارب خود سلیع طلاق کردن
 و غالب نیست که انجمنی بعد از قبول مرتبه معتمد خود بخود حاصل نشود حاجت بدعوت
 نیست **فصل دوم** در مکایه خبریه و افق علی التفتیس باید دانست که مکایه خبریه بیان
 قسم بیرون نیست یا افتراء محض است که برای سنت میکند یا نسخ و تبدیل نعم
 است که امر واقعی را بشیئی تغییر میدهد که نزد عوام محض افتد یا سلیع الواقع مذہب است
 است سلیع تعبیر و تبدیل یا حذف التحقی موجب طعن و لعن نمیشود و اینها را موجب
 طعن قرار داده اند و مادرین رساله السبب غلبت و قلت فرصت پسندست از مکایه خبریه
 ایشان را بعد غایم و اقسامه ثلثه را مخطوط با همسم ایراد نمیکند و تمیز اقسام ثلثه را فیهما
 و قیاس مکایه مشروط را بر مکایه مذکور و حواله فرستم سابع و س که غایم که مالایدرک کله لایترک کله
 و نیز باید دانست که اشده فرق سنییه از روی مکایه و مطاعن فبرقه امامیه اند و ایشان
 را در دعوت بمذہب خود سالقه تمام است حالانکه دعوت غیر بمذہب خود و نزد ایشان حرام
 و سنییه است پس درین کار موافق اسعاده خود نیز آتم و مزه کار میشو ندن کلینے از انهم
 البوعب الدجعه صادق می الدعوت را اپت میکند که در دکنوا عن الناس و لا یجوز
 احد الی امرکم سیم با زمانید از مردم و سیکس را میخواید بسوبه مذہب خود و سنی
 که امام معتمد را دعوت منع و میده باشد دعوت حرام خواهد بود و از تکاب حرام بلکه از سنی
 در سنن صریح مخالفت و منکر است معاذ الله من ذلک **کتاب اول** که مکایه
 نزد اصل سنت بار سنی جبریه مالیه بر ذمه او واجب است اطلاق و جمال
 میفرماید و ایچ لاین مرتبه الوهیت سنن می کند و این طعن افتراء محض است که در صریح اهل

اہل سنت بان قائل اند و نماز اصول و قواعد الیہ ان لازم سے آید زیرالہ قاعدہ اہل سنت
 انت کہ هیچ جبر برابر سے تعالیٰ واجب نیست و سنی وجوب نسبت بذات بال و متقول
 و معتقول نمی شود و چون چنین باشد اخلال بوجوب اجمال ان چه معنی دارد از سنی و اصول
 شیعہ لازم سے آید لہذا بقیاس لایق مرتبہ الوہیت را ترک کند و آنچه بر ذمہ او واجب و غیر
 است او انما یطیع مطعون شود تعالیٰ الدعا لبقول الطفا المومن علی البیہار
شرح این اجمال بآنکہ بار سے تعالیٰ طیبیس یا پیدالرد و باز او تا وقت معلوم ملت
 و او قدرت اغوا کرد و گردن بوسے بخشید و بر ذمہ بار سے تعالیٰ واجب بود و او را بعد از
 قصد اضلال اغوا فرستد لیکن مذہب و جان او را بتبانی مذہب کان مکلفین او فارغ البال عبادت
 و طاعات مشغول میشدند و اگر ملت می داد یا نیستی کہ او قدرت کرد و گردن نمی بخشید قاعدہ
 شیعہ اینست کہ ہر چه اصلح است و رحق مذہب کان باعتبار و سے بر ذمہ بار نیالی واجب نیست
 ہر جا آوردن ان پس بار تعالیٰ این فرض را ترک کرده و اصل سنت از اصل وجوب منکرند و گویند
 لایال عما فیصل ہم میا کون اگر چیزی سے بر ذمہ او واجب و فرض باشد او ہم مثل مخلوقات زیر
 حکم و فرمان غنی باشد و او قاهر بر کل ماسوا ی خود خواہ عقل خواہ صاحب عقل نباشد و نیز شیعہ
 و بار سے تعالیٰ محمد بن الحسن المہدی را کہ صاحب الزمان است حکم فرمود کہ از مردم پنهان شود و مختفا
 پذیرد و این جنم در کتابی کہ مخموم سجد اتیم ذہبت نوشته فرستادہ پس طامہ مذہب کان را از
 لطف امام و فیض و ارشاد او محموم ساخت و اگر گویند کہ این ہمہ بسبب خوف از
 اعداء و در حق اوست گوئیم ازل احدا جبر یا بستی آفرید و اگر افسردیدند نہا ہن را فوت الیہ
 اگر وہ با امام حیرا دادند و اگر او نہ حیرا امام را فوت دادند ہا ہن ہا ہن از قصد العیض این کرده
 عیب خود را بد گیران سے بندند و تحقیق این مقام انت کہ اہل سنت از اول منکر و
 برابر سے تعالیٰ نہ مذہب و درین قسم شبہات دست و پا لگم کنند و فرق دیگر مشر شیعہ
 و منکر اول قائل بوجوب اصلح و لطف کنند و چون در واقع خلافت ان دیدند

۱۰۰
بازگشت
در این کتاب
از کتابخانه
مجلس شورای
خوارزم
مجلس

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در کتابخانه ...
 کاتب ...

یکلیفات باره که گفتی در نه سراسر نمی توانی دفع این سبب است مقصد که در نه
 مقصد حاصل نشد بعد از خجالت بر اصل سنت طعن نمودند که ایشان چیزی را که او را چه
 و عقل او و تا که بوجوبان بر بار بی تعالی بقایا سبب غلب بر نماید نماید از بار بی تعالی
 در حب الصد و نمی دانند ترک از جای میگویند و این منقطع است که در اکثر سراسر نیز
 در پیش آمده و جوبش بر ظاهر است که آنچه شما اورا و حب بر میسر آیند و حقیقت است
 نیست پس ترک او ترک و حب نباشد و این قصه بدان مانند فعلی جابل پیش منی آمد و
 که در زن زن شود و منی گفت نه گفت من کردم چه جسم شد و با وصف این همه در دفع
 ملاحظه دست و پا کم میکنند و بعد از خجالت طاعت و مصلحت این افعال را معلوم
 حواله می نمایند و در حق ایشان اصل سنت مثل مشهور صاوی می آید که آنچه را که
 گفته اند آن لیک بعد از قضیت بسیار لید و و هم نیز ازین قبیل است گویند که این
 صد و قیاس از بار بی تعالی تجویز می نمایند یعنی در آن و در قدر باطن و اراده او
 سید نشد و بشیطان انسان حواله نمی کنند و درین تجویز کمال هواد و ادب است نسبت
 بنجاب که برای او تعالی و نمی فهمند که مذمب اهل سنت است که لا یتبع منه تعالی نسبت
 که نسبت بانسان و شیطان تبعیت و بران موافقه میشود نسبت به باری تعالی تعجب
 ندارد و بر ظاهر است که حسن و قبح امری صانین از مختلف میشود با اختلاف
 الیه اصل قیاس نیست که از باری تعالی بعضی بسیار اربع و بعضی اسن و انیم و در
 اشکال انیم زیرا که بر اصول شیوه هرگاه حسن و قبح را تعالی باره تعالی که تجاری شد
 هر چند نسبت خلق قیاس بود تعالی که نمایند لیکن قدرت و تمکین افعال قیاس و بنده
 کار است نزد ایشان هم از ان گزیر نیست پس صد و قیاس بر سبب لازم آمد و تمکین و
 قدرت بخشیدن بر قیاس ترجیح است اگر شش به یقین دانیم که هرگاه کار و خواهد یافت
 شک خود را که خواهد کرد و او را کار و او را هم البته نزد خدا هم خواهد بود

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در کتابخانه ...
 کاتب ...
 این کتاب را در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در کتابخانه ...
 کاتب ...

این کتاب را در روز جمعه ۱۲۸۰ هجری قمری
 در شهر تبریز در کتابخانه ...
 کاتب ...

وکننده او را خواهند گفت که بدست خود شمشیر جاک نه کنید و کار و فرمایم درین سر و دگر
فرقی نیست پس این طعن هم منعکس بر ایشان است و اهل کسنت قلم اصول این مطالب
نموده باشند و کی تمام تفسیر او تعالی را از حد و رقبای باوصف عفا و توحید فعلی بکار
بوجه من الوجوه معتقد اند و ذلک من فضل الله علیهم و نیز باری تعالی با جمیع گوشت
حیوانات را برای انسان حلال کرده و انسان بر حیوانات مسلط ساخته پس میسر
و فوج و سلخ میکنند و در افراد انسان اکثری حصاة اند و در افراد حیوانات همه طبع
و منقاد و مشیج پس عاصی بر طبع باین مرتبه مسلط کردن و قبل و سلخ او را اذن
اگر قبیح نباشد چه خواهد بود و اگر گویند که اینهمه الامم که بحیوانات میرسد در مقابله این
کثیره در آخرت خواهند یافت چنانچه مذہب شیعه و معتزله است و اهل حق که موجب عجز
کثیر باشد را یکان نیست گوئیم که رسانیدن المم باز عوض دادن چه ترجیح دارد و بلکه از ابتدا
المم ندهند و عوض هم ندهند بلکه نزد اکثر عقلا شش ثانی از حج است و این بشایه است که بد
شخصی را بکشند و او را دیر دهند و گویند که منظور ما دفع افلاس این شخص بود باین سلیقه
که او را رسید وزن اخیر که را نزد عقل باید سنجید و نیز باری تعالی بزرگ وافر با کثرت کار
کنکار خود می بخشد حال آنکه و فور رزق و رحمت ان بندگان مصر را از سم مهلک می باشد که
بسبب ان در زمین فساد و تباه کار و فساد و فحش و فحور و بکثرت و بغی می دارند و چون بفری
و زنا و لواط و شرب خمر و عمل آبی مذکوره بعضی از ایشان و عجمی الوهیت میکنند مثل مرد
فرعون و مشق و مثال اینها و بعضی قتل اشیاء و پیچید زواها می نمایند مثل نرید و جوان
او و این امور در غایت قبح اند که هر عاقل بفتح ان قایل است و قدرت و اولین این
افعال قبح تر از ان افعال است و اگر بشنید که گویند مصیبت قتل و سر و دلت که بر بعضی
از پیغمبران پیغمبر زواها واقع شد چون مستلزم ثواب است و عجمی است و بعضی را حزن و غم
دارد و فساد و کثرت پیغمبران و پیغمبر زواهای دیگر که باین مصایب گفته اند

ازین ثواب جمیل بدون چشیدن باین الام یافتند یا نه اگر یافتند در حق حقیقت محیی
حضرت امام حسین ترک اصول و فعل تبسح واقع شد و اگر نیافتند در حق انباز ترک اصلح و فعل
تبسح واقع شد زیرا که ازین ثواب عظیم محروم ماندند و تحقیق حق درین امر دو مسئله است
اول وجوب رسم مستطیع و مسترس و عقلی و مسئله بذالقیاس حسن و قبح را باید فهمید
باجماع ثابت است که وجوب طبعی و شرعی در حق بار تعالی ثابت نیست زیرا که اول تسلیم
بی اختیار است و ناچارگی است ثانی تسلیم محکوم و مکلف بودن اندیم بر وجوب عقلی
زیرا اگر مستعنی وجوب عقلی است که بچ عقل عقلا و او را در هر واقعه با مخصوص نفاضا کند
را اذن خلاف کردن جایز نباشد پس این خود منافی منافی الوهیت است و تحت جمیع
معنی است و ششید و معتزله همین معنی را در دین و دین دنیا جمعا ثابت میکنند و حجاب
بار تعالی را در اذعان خود مثل اسطوره و افلاطون با سکنه و او را در تکلیف قرار میدهند
و بر ظاهر است که چون عقلا و عقول اعظم همه حادثات مخلوق و مقهور او باشند و از زیر فرمان
و حواشی خود گردانیدن هر چه عقلی است و اگر مستعنی و موجب عقل نیست که آنچه حکمت و تعالی علم
بصالح کلیه عالم نفاضا میکند بطریق ان ارد صادر میشود پس این معنی نزد اهل سنت نیز
سلم الثبوت است بر اجماع حکماء فیما خلق و امر و عقاید معتزله و دیگر کتب کلامیه ایشان را این است
لیکن چون حکمت الهیه که نظیر عقل است کلیه عالم است احاطه بر این غیر از تعالی را که علام الغیوب
است ممکن نیست و بر هر دو مسئله با مخصوص در هر واقعه مجزیه حکم اصلح و وجوب او را
تعالی فرموده که آن بی ادبی و سبب میر فکری است و معبد از مکان هم ندارد و لکن اول است
و جماعت این قاعده نهادند که هر چه از بار تعالی صادر شود و اجالا اعتقاد باید کرد که موافق
حکمت است در شجره از قاعده صادر نشود و اجالا اعتقاد باید کرد که موافق حکمت نبود
پس افعال ما را تعالی را دلیل بر حکمت او باید است و خست نه آنکه حکمت قاصر صحنه بود
و اگر سبب از عقل و از احسان خود تر ششید و قرار داده اند رخا تعالی عا

با بدعت است اگر بعدی است درین است که کلمات شیطان با کلمات فرغانی نبرد کفر هم
 چراغش شود که این با عجز از توصیف است و آن را عجز از خاله لیکن بعد امان نظر و کیفیت
 واقعه واضح میگردد که در این عبارت کفار را هم مجال نال در وجه عجز از امر بلاغت
 نشود چون مطلب موافق اعتقاد خود نیست بدنبال صرفه و نال سل بران گردند که این
 کلمات فرغانی است چنانچه حاکم میراثیه حدیث ضعیف آمده که موافق فرقه خود در حاکم
 اهل سنت باشد علی الراس و العین خود نهاده معمول به می سازند و احادیث ضعیفه را
 پس ثبت می اندازند حال آنکه کلام ائمه هم با کلام غیر ایشان شتبه نمی شود اما پرده تعصب و
 حمیت بر دیده عقل می تند و فرصت تمیز حق از باطل نمی دهد و اگر اهل سنت برین قدر مطمئن
 شوند اما سبب که در کتب صحیح خود کفریات انبیاء و رسول را روایت کرده اند چنانچه انشاء الله
 در بیان عقاید ایشان بسیار ملعون خواهند شد و فرقی است در میان ملعون و
 ملعون **سید هفتم** آنکه گویند که صحابه باطله غیر از پنج تن کس دشمن اهل بیت
 و بعضی ایشان بودند و این افتراست که کبریچ البطلانت ابوهریره را که منسوبی است
 و رئیس المنصبین اهل بیت نمی دانند رضا است امام حسین مقدم بر رضا است
 معویه و نیزید و صحابه دیگر افتراست که در خطبه ام خالده که زنی بود شهوت بحسن و جمال و معاویه
 بن ابی سفيان را می نیرد از خواستگاری نمود و ابوهریره را محض برای این کار از
 شام بدین منوال فرستاد عبد الله بن زبیر و عبد الله بن جعفر و عبد الله بن مطیع بن الحارث
 نیز بدست او بنیام خطبه فرستادند و هرگاه ام خالده با ابوهریره مشوره نمود ابوهریره با او از
 بیت گفت که با سبط رسول و قره العین التبول کس را برابر نبی و انیم اسی نام
 العقل اسوال دنیا را در نظر میارود معاشرت رسول را غنیمت شمار چنانچه آن زن بگفت
 ابوهریره اموال و استغنیای را در گرد و خود را در جباله نکاح امام حسین را سینه اند
 عنده را در دو بان شرف شرف شد و در کتاب الواقعه این اسمان قصص محبت و

مصافاة صحابه با اهل البيت بايد بود که **حقیقت** آنکه گویند اهل سنت مخالف
قرآن میکنند در سنن و بجای سج را بغسل میکنند و نفس قرآنی صریح و دلالت بر سج
میکند و این مطلب ایشان راه بسیاری از جا بلان زده است که قدری از خود و عباد خود
و تحقیق احکام الهی قدم می نهند و خود را عالم می نهند و از قواعد اصولی که چهارده
تطبیق مختلف است بهره ندارند مشعر این اجمال آنکه در قرآن مجید در آیه وضو یا جماع قرآن
هر دو قراة متواتر و صحیح و درست آمده نصب احکام و جز آن قاعده اصولیه فرقی نیست
که دو قراة متواتر و چون با هم متعارض شوند حکم آیه و از حدیس او لا اعتبار کن در تطبیق با
کوشید بعد از آن در ترجیح نظر باید کرد بعد از آن هر دو را اسقاط کرده بدلا یکی دیگر که در آن
مرتبه ان متعارضین باشند رجوع باید کرد و مثلاً اگر آیات متعارضین شوند حدیث رجوع
باید کرد زیرا که سبب تعارض چون حمل با هم نامکن باشد حکم عدم پیدا کردند و اگر احادیث
متعارضین شوند با قول صحابه و اهل بیت رجوع باید کرد یا عند القائلین بالقیاس بقیاس
علی باید کرد پس چون در حکم این دو قراة تأمل کردیم نزد اهل سنت تطبیق در میان هر دو
بدو وجه یافتیم یکی آنکه مسح را بغسل حمل کنند چنانچه ابو زید انصاری رحمه و دیگر لغویان
تصحیح کرده اند که مسح کلام العرب کیون عسلاً لئال لاجل اذ اتوا ماء مسح و یقال
مسح اند ما کب ای ازال علیک المرن و یقال مسح الارض المطر و رین وجه اگر چه شنبه
قدح میکنند که در برویک مسح یعنی حقیقی است و در احکام مسح بعضی غسل و جماع حقیقی و
مجاز میزد و در متون گویند لفظ مسح استدر میکند قبل از بار حکم و مگر کاه لفظ استدر شد و شد
رسمی مضایقه ندارد و کشته زیدة الباصول از امامیه نقل کرده است از علمای آن عترت
که این قسم هم جایز است که در معطوف علیه همان لفظ یعنی حقیقی باشد و در معطوف یعنی مجاز
چنانچه در آیه لا تفرقوا الصلوة و انتم کما رسیتموها لایا قولون و لا جنب بالاعمال
جمله آنکه که صلوة و معطوف علیه یعنی حقیقی شریعی است چنانچه ارکان

عربی از خود در قرآن باشد و در
مردمان در سنن و بجای سج را بغسل میکنند و نفس قرآنی صریح و دلالت بر سج
میکند و این مطلب ایشان راه بسیاری از جا بلان زده است که قدری از خود و عباد خود
و تحقیق احکام الهی قدم می نهند و خود را عالم می نهند و از قواعد اصولی که چهارده
تطبیق مختلف است بهره ندارند مشعر این اجمال آنکه در قرآن مجید در آیه وضو یا جماع قرآن
هر دو قراة متواتر و صحیح و درست آمده نصب احکام و جز آن قاعده اصولیه فرقی نیست
که دو قراة متواتر و چون با هم متعارض شوند حکم آیه و از حدیس او لا اعتبار کن در تطبیق با
کوشید بعد از آن در ترجیح نظر باید کرد بعد از آن هر دو را اسقاط کرده بدلا یکی دیگر که در آن
مرتبه ان متعارضین باشند رجوع باید کرد و مثلاً اگر آیات متعارضین شوند حدیث رجوع
باید کرد زیرا که سبب تعارض چون حمل با هم نامکن باشد حکم عدم پیدا کردند و اگر احادیث
متعارضین شوند با قول صحابه و اهل بیت رجوع باید کرد یا عند القائلین بالقیاس بقیاس
علی باید کرد پس چون در حکم این دو قراة تأمل کردیم نزد اهل سنت تطبیق در میان هر دو
بدو وجه یافتیم یکی آنکه مسح را بغسل حمل کنند چنانچه ابو زید انصاری رحمه و دیگر لغویان
تصحیح کرده اند که مسح کلام العرب کیون عسلاً لئال لاجل اذ اتوا ماء مسح و یقال
مسح اند ما کب ای ازال علیک المرن و یقال مسح الارض المطر و رین وجه اگر چه شنبه
قدح میکنند که در برویک مسح یعنی حقیقی است و در احکام مسح بعضی غسل و جماع حقیقی و
مجاز میزد و در متون گویند لفظ مسح استدر میکند قبل از بار حکم و مگر کاه لفظ استدر شد و شد
رسمی مضایقه ندارد و کشته زیدة الباصول از امامیه نقل کرده است از علمای آن عترت
که این قسم هم جایز است که در معطوف علیه همان لفظ یعنی حقیقی باشد و در معطوف یعنی مجاز
چنانچه در آیه لا تفرقوا الصلوة و انتم کما رسیتموها لایا قولون و لا جنب بالاعمال
جمله آنکه که صلوة و معطوف علیه یعنی حقیقی شریعی است چنانچه ارکان

این حدیث را در کتب خود روایت میکنند و هیچ جواب از آن نمی نویسند و حذر را در بیان
 خود نمی رانند که کند که چرا این روایات را آورده اند و بهتر از طرفه ایشان همین
 است که گوئیم در این مورد که حافظه نمی باشد و التماس بحدیثی را که جامع من و ذک
 ماروی العیاشی عن علی بن ابی حمزه قال سالت ابی ابراهیم عن القدرین فقال نقسطن غسلا و
 بروی محمد بن النعمان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا نسيتم مسح راسکم
 تغسل راسکم فاسح راسکم ثم غسل راسکم این حدیث را طبرانی و ابو جعفر طوسی
 باسانید صحیح روایت کرده اند اسکان تضعیف و حمل بر تفسیر نیست زیرا که مخاطب شنعی
 مخلص بود و در حدیث حسن الصغار عن زید بن علی عن ابی عن جده عن امیر المومنین
 قال طهت الوضوء فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما غسلت قدمی قال ایست
 خلل بین الاصلین الی غیر ذلک بن الاخبار الموجودة فی کتبهم الصحیحین از نجاشی و قاضی
 معلوم شد اول آنکه شعیبه را باید موافق قاعده اصول غسل مسح بر دو راجح شمارند
 آنکه بر مسح اکتفا کنند دوم آنکه اگر اهل سنت عمل باغتیا طنود و غسل را که بسندش متفق علیه
 و تقرین است بگیرند و مسح را که بسندش مختلف است طرح کنند البته مورد طعن و
 شنیع نخواهند بود و علی اعطوس که در نبح البلاغه شریف رضا از امیر المومنین
 نقل و حکایات و حضور رسول صلی الله علیه وسلم آورده و در اینجا غسل رخلین ذکر کرده
 و جمیع صحابه در کیفیت و حضور آنجا ب غیر از غسل نکرده اند و آنچه از عباد بن تمیم عن عرو
 روایات ضعیفه وارد شده که توحا و مسح علی قدمیه پس معلول است حضور را وی و حتی
 جمهور روایه و احتمال اشتباه قدیمین از دور و احتمال مجاز و آنچه از امیر المومنین روایت
 که مسح وجه و بریده و مسح علی راسه در جلوه شرب فضل طهره و قاعدا قال ان التمسک
 بر عمون ان الشرب فاما لا یجوز و قد راایت رسول الله صلی الله علیه وسلم مسح علی
 سنت و غدا و حضور من لم یسجدت پس تمسک شعیبه نمی تواند شد زیرا که کلام در حضور مجزای است

این حدیث را در کتب خود روایت میکنند و هیچ جواب از آن نمی نویسند و حذر را در بیان
 خود نمی رانند که کند که چرا این روایات را آورده اند و بهتر از طرفه ایشان همین
 است که گوئیم در این مورد که حافظه نمی باشد و التماس بحدیثی را که جامع من و ذک
 ماروی العیاشی عن علی بن ابی حمزه قال سالت ابی ابراهیم عن القدرین فقال نقسطن غسلا و
 بروی محمد بن النعمان عن ابی بصیر عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا نسيتم مسح راسکم
 تغسل راسکم فاسح راسکم ثم غسل راسکم این حدیث را طبرانی و ابو جعفر طوسی
 باسانید صحیح روایت کرده اند اسکان تضعیف و حمل بر تفسیر نیست زیرا که مخاطب شنعی
 مخلص بود و در حدیث حسن الصغار عن زید بن علی عن ابی عن جده عن امیر المومنین
 قال طهت الوضوء فاقبل رسول الله صلی الله علیه وسلم فلما غسلت قدمی قال ایست
 خلل بین الاصلین الی غیر ذلک بن الاخبار الموجودة فی کتبهم الصحیحین از نجاشی و قاضی
 معلوم شد اول آنکه شعیبه را باید موافق قاعده اصول غسل مسح بر دو راجح شمارند
 آنکه بر مسح اکتفا کنند دوم آنکه اگر اهل سنت عمل باغتیا طنود و غسل را که بسندش متفق علیه
 و تقرین است بگیرند و مسح را که بسندش مختلف است طرح کنند البته مورد طعن و
 شنیع نخواهند بود و علی اعطوس که در نبح البلاغه شریف رضا از امیر المومنین
 نقل و حکایات و حضور رسول صلی الله علیه وسلم آورده و در اینجا غسل رخلین ذکر کرده
 و جمیع صحابه در کیفیت و حضور آنجا ب غیر از غسل نکرده اند و آنچه از عباد بن تمیم عن عرو
 روایات ضعیفه وارد شده که توحا و مسح علی قدمیه پس معلول است حضور را وی و حتی
 جمهور روایه و احتمال اشتباه قدیمین از دور و احتمال مجاز و آنچه از امیر المومنین روایت
 که مسح وجه و بریده و مسح علی راسه در جلوه شرب فضل طهره و قاعدا قال ان التمسک
 بر عمون ان الشرب فاما لا یجوز و قد راایت رسول الله صلی الله علیه وسلم مسح علی
 سنت و غدا و حضور من لم یسجدت پس تمسک شعیبه نمی تواند شد زیرا که کلام در حضور مجزای است

لسان العرب

[illegible]

[illegible][illegible]

روایات بعض بر بعض مخالفت قرار دادن از عقل دور و بالعقب نزدیک آری
مخالفت حدیث آنست که شیعه در ترک جمعه و جماعات و طهارت و دی و مدنی و علم
انقاض و حضور از خروج آن طهارت بول بعد از افتادن قنصب سه بار و جواز نماز با وجود
خروج آن بلکه سیدان آن ارتکاب میکنند چنانچه بنده ازین مسائل در باب فروع
بیان کرده خواهد شد انشاء الله تعالی **کلمه دوم** آنست که گویند اهل سنت خود
را شارع میدانند و در و کچیز را که خدا اذن نداده است بجهل خود مشروع میدانند
یعنی قیاس را هم دلیل حکم شرعی میدانند و بدان اثبات احکام میسکنند و این طعنه
ایشان حقیقت بائمه ائمه است لاج میشو و زیرا که زیدیه و اهل سنت قاطبه قیاس را از اهل بیت
روایت میکنند بلکه بطریق قیاس از اخبار ایشان آموخته اند و بجهت صحه روایات قیاس
از اهل بیت ابو نصر مبه العبدین احمد بن محمد که از امامیه است بحجت قیاس قائل شده اتباع
او نیز بهین رفته اند و جمهور اثناعشریه در مقام طعن او را و اتباع او را ملأه عشریه گویند بلکه عجیب
آنست که روایات قیاس در کتب صحیح اثناعشریه نیز بطریق صحیح موجود است من ذلک ما
روی ابو جعفر الطوسی فی التمهید عن ابی جعفر محمد بن علی الباقر انه جمع عشرين خطاب اصحاب
النبی صلی الله علیه و سلم فقال اتقولون فی الرجل باقی اهلہ ولا ینزل فقالوا لا انصار
اما من المار و قال المهاجرون اذ التقی انحنائنا و جب الغسل فقال عمر لی اتقول یا ابا بکر
فقال اوجون علیه اجلد ولا توجون علیه صاعا من بار و ریجا صریح قیاس غسل است بر
حد و دانشندان شیعه ازین قیاس جواب میدهند که این قیاس نیست استلال
با ولویه است که از ادعوی حنفیه دلالت المض گویند مثل دلالت لا تغل لهما ان بر حقه
ضرب در فهم آن مجتهد و غیر مجتهد برابر است و حاصل تقریر شیعه آنست که چون مجامعت
بلا انزال را تاثیر ثابت شد و اقوی المشرقین که حدیث در اضعف مشفقین که غسل
بطریق اولی تأثیر خواهد کرد و درین تقریر خطا ظاهر است زیرا که اگر اسحاق موجب تقریر

نزد اهل سنت و موجب حدیث نزد امامیه و موجب غسل نیست بالا جماع و اولوا حشمت اگر
بطریق الثبات باشد نزد بعض اهل سنت و امامیه موجب حدیث است و نزد غیر ایشان موجب
تغزیت و ردی غسل واجب نیست نزد امامیه و مباشره فاحش مع الاجنبیه موجب تغزیر
ست و موجب غسل نیست بالاتفاق و شارح مبادی الاصول علی ما وصفت فی طایفه
اعتراف نموده که در زمان صحابه قیاس جاری بود و اجازت باقر و صادق و غیره شهید بود
را بقیاس انشاء الله تعالی منقول خواهد شد و دلائل تجویز قیاس و ابطال اقوال متکذبه
و در کتب اصول اهل سنت باید دید که **ما یزید** و **ما یمنع** که گویند مذمت است
حق نیست و مذمت اهل سنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان قلیل
و دلیل مانده از اهل سنت کثیر و سزاوارست تعالی در حق اصل حق فرمایند
و قلیل اجماع و نیز سزاوارست و قلیل من عبادی اشکورد و درین تغزیر تحریف کلام الله است
و تعلیل مدلول آن زیرا که حقیقی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است **لکم من الاولین**
و لکم من الاخرین و جایکه تعلیل و صفت کرده است **لکم** از آن را وصف کرده است
که انما و لا نجد اکثرهم شاكرين و فی الواضح که غلظت که صرف العیب جمیع ما انعم الله علیه الی
ما حق العابد است مرتبه است عزیز اله و در اینجا بیان حقیقت و بطلان مذمت است
بیان قلت شاكرين و کثرت غیر آنهاست و همچنین در آیه قلیل ما مسم بیان است
که عامل جمیع اعمال صاحب کیاست است **الذین امنوا و عملوا الصالحات** قلیل هم درین
آیه هم ذکر عطا و جده و غیر حقه نیست و اگر قلت و قلت موجب حقیقه شود باید که نوعی صفت
و خوب و بد و زیاده و کم و نظیر و نامیه احق و اول حق باشند از امامیه اثنا عشریه که
بسیار قلیل و دلیل اند که حق قیاسی در کتاب عزیز خود و با جماع ظهور و غلبه تسلط در میان
اهل حق و عده سیف و مایه و قد سبقت کلمتنا العباد و اما المرسلین انهم لم ينصرون و
ان جندنا لم يقاتلوا و جاسی و دیگر فرموده و قد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض

نزد اهل سنت و موجب حدیث نزد امامیه و موجب غسل نیست بالا جماع و اولوا حشمت اگر
بطریق الثبات باشد نزد بعض اهل سنت و امامیه موجب حدیث است و نزد غیر ایشان موجب
تغزیت و ردی غسل واجب نیست نزد امامیه و مباشره فاحش مع الاجنبیه موجب تغزیر
ست و موجب غسل نیست بالاتفاق و شارح مبادی الاصول علی ما وصفت فی طایفه
اعتراف نموده که در زمان صحابه قیاس جاری بود و اجازت باقر و صادق و غیره شهید بود
را بقیاس انشاء الله تعالی منقول خواهد شد و دلائل تجویز قیاس و ابطال اقوال متکذبه
و در کتب اصول اهل سنت باید دید که **ما یزید** و **ما یمنع** که گویند مذمت است
حق نیست و مذمت اهل سنت باطل زیرا که اثنا عشریه در اکثر اوقات و اکثر بلدان قلیل
و دلیل مانده از اهل سنت کثیر و سزاوارست تعالی در حق اصل حق فرمایند
و قلیل اجماع و نیز سزاوارست و قلیل من عبادی اشکورد و درین تغزیر تحریف کلام الله است
و تعلیل مدلول آن زیرا که حقیقی در حق اصحاب الیمین این است فرموده است **لکم من الاولین**
و لکم من الاخرین و جایکه تعلیل و صفت کرده است **لکم** از آن را وصف کرده است
که انما و لا نجد اکثرهم شاكرين و فی الواضح که غلظت که صرف العیب جمیع ما انعم الله علیه الی
ما حق العابد است مرتبه است عزیز اله و در اینجا بیان حقیقت و بطلان مذمت است
بیان قلت شاكرين و کثرت غیر آنهاست و همچنین در آیه قلیل ما مسم بیان است
که عامل جمیع اعمال صاحب کیاست است **الذین امنوا و عملوا الصالحات** قلیل هم درین
آیه هم ذکر عطا و جده و غیر حقه نیست و اگر قلت و قلت موجب حقیقه شود باید که نوعی صفت
و خوب و بد و زیاده و کم و نظیر و نامیه احق و اول حق باشند از امامیه اثنا عشریه که
بسیار قلیل و دلیل اند که حق قیاسی در کتاب عزیز خود و با جماع ظهور و غلبه تسلط در میان
اهل حق و عده سیف و مایه و قد سبقت کلمتنا العباد و اما المرسلین انهم لم ينصرون و
ان جندنا لم يقاتلوا و جاسی و دیگر فرموده و قد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض

[illegible]

الارض برینا عباد سے الصالحون جامی دیگر وعدہ اللہ الذین آمنوا منکم وعلیہم الصالحات
 لیستخلفنہم فی الارض کما استخلف الذین من قبلہم ولیکن لہم فیہم الذی ارقت فیہم ولیم
 من بعدہم کہم امنا الی غیر ذلک من الایات و در احادیث جابجا باینجا سواد اعظم ائمہ است
 و موافقت با جماعہ تاکید فرمودہ اند و مجاہدین را و قمران و احادیث ستودہ اند و گفتہ
 اند لا یرذل من استی اعنتہ فائتہ بامر اللہ لا یغیرہم من خالفہم و جماع اصل تاریخ است بر آنکہ
 از شیعیان بچگونگی بنیاد و کثرت بستم و سبج ملک و ناحیہ را از کفار بدست نمادہ و دار الاسلام
 را ساختہ بلکہ اگر کسی این اثر را راست ناحیہ مثل مصر شام بدست اندہ با کفار
 و ترک در اہانت نمودہ و برین را بدینا فروختہ و دار الاسلام را دار الکفر ساختہ اند و لہذا
 در بلاد ہند کہ این مذہب شیعہ رواج ندارد ہمیشہ در دم ان ملا و غالب ذمی شوکت و
 بغیرت ماندہ اند باینجا بچہ توران و ترکستان و در دم و ہند و ہستان قبل از غلط
 شیعہ کمال شوکت و عزت سلاطین اینجا گذرانیدہ اند و ہر گاہ در ملک شیعہ ارجح شد
 فتشند و ف و ولایت ذل و نفاق فیما بین کہ خیر مایہ زوال دولت است از آسمان فوج
 فوج باریدہ و ہر گز صلاح بذیر نگشتہ حالت ایران و کہن ہند و ہستان بایدید
 و حالت ملک عرب و شام و در دم و توران و ترکستان را با و سہ بایدید و نیز تحریر شد
 کہ ہر گاہ تسلط شیعہ در قطر سے اتفاق افتاد غلبہ کفار و عقبت آن از مقررات است
 گویا تسلط ایشان مندر می شود و تسلط کفر و انہیہ کو چک ابدال کفر و اند و ہنگام و
 و کہن و پورب و در سہ و فوج آن و در بلاد ہند و ہستان بنہوم این سید کا ان رویا
 کا از انرا تسلط ساختہ سابق موجب فتنہ ساز و قتل تمام اصل اسلام غلبہ قریط
 و اسما علیہ بودہ است و انتشار فرقہ و در عرائین و بغداد و حلب و کرخ و حکم انفاقت
 و تصییر الذین ظلموا انکم خاصہ نیک و بد ہمراہ ایشان تبلیغ میر و ذنوب باعد من مشہور
 افندہ و من سیات اعمال گیردہ و وار و ہم آتست کہ غلبہ ایشان کتبہا

ساح
عجمی علی
بن سید محمد
السهامی
للاذوقی
من دعاء
الشیعہ
سید بنان
خادمہ
سید الزمان

و رساله جاری در خسته اند محض برای مطاعن اهل سنت و منالاب اسلام ایشان از صحابه کرام
 و تابعین عظام دوران کتب در سائل داد افترا و بهتان و کذب و دروغ داده اند و در
 مسجله کذاب راشاد ساخته اند از انچه ایشان مرتضی و ابن مطهر طے و سب را و
 که بمحقق شهرت دارد و محمد بن ابی حسن طوسی نو رسد او که ابن طلاؤس مشهور و ابن شهر آشوب
 سر و سرازند رانی است و از حمه پیش قدم ابن مطهر طے است پس هر که از حال
 اسلام اهل سنت کما یفنی اطلاع ندارد افتراآت و بهتانات ایشان را شنیده از
 جامی رود و بدقتا میشود و به بطلان ذنب ایشان میل نماید که چند سیر و هم
 انست که گویند عثمان بن عفان بلکه ابو بکر و عمر و زید و ان را تحریف کردند و ایات و سوره بسیار
 را که در احکام و فضایل اهل بیت نزول یافته بود استقا ط نمودند زیرا که در ان سوره ایست ام
 بود باتباع اهل بیت و بنی بود از مخالفت انبیا و ايجاب محبت ایشان و در سوره انجمن
 و مخالفان ایشان و طعن و لعن انبیا و ابن معنی بشیخین و عثمان شافی و گران
 آمد و بعضی فضایل عروق حد ایشان بخوشش آمد موقوف گردند از انچه و جملها علیه
 ضهر که در ظلال ایات الم نشرح اید و تخصیص جناب مرتضی بصهرت منته نمودند
 عثمان را و از انچه سوره الولاية که سوره طوله بود و محض فضایل اهل بیت است که در انجا
 بد است و در مایع و مناف ان در ان مذکور بود و جواب این مطمئن باجتماعی خود بخیر
 شد جای که فرموده ایم انحن نزلنا الذکر و انما لعلنا فلولن هر چه در حمایت و کلا است
 باشد بشیر اید امکان که بدان نقص و کمی را راه دهد و اگر شنیده است عثمان و شیخین را
 زیاده از وقت اراچی معقد شود و ایشان را شریک غالب کار خانه الوهیت قرار دهد
 مذنب خود را که شقیه شیخین و عثمان است کجا بنهند انداخت که چهار و هم
 از حرام را فریب داده اند و در روایت ها و شی که دلالت دارد بر کنا محبت جناب
 الوهین در زین ایشان و در نجات از عذاب آخرت بی انکه بجا آورده و نجات

یک نسخه تندیلس میگوید که نزد ساری است که در عصر آنی بخت خود مرده کرده اند و
یک نسخه نزد ساهیرین است و نسخه ساهیران نصبت به سحرهای دیگر زیاد است و در
بیچ نسخه نشانی ازین امر از ایشان یافته نمیشود و طرفه آنکه عالمی از علماء استان کنای
نوشته است دوران قصه دروغ بر بسته که مراستون تحقیق این نص تو راسته است و
خاطرند و با اصل کتاب مطارحات بسیار نمودم هیچ نشان نداده اند و بعضی
از علماء کنایین سراج این یافته نام آنکس نوشته و شرح و بسط بسیار داده
اول رویه این شیعی معل نیست دیگر عالم اصل کنایین که سراسر نقض و عداوت اهل
اسلام شده ایشان است و تقریری کلمه مسلمین و الفاسد بعضی در حد و
دیباچین طوطی اهل اسلام مراد و از زوای شان جبر این ساده لوح را گمراه نکند
که قرآن و حدیث دین خود را گمراه شده منصوص گشت محمد صمد التیج برده حیران نشد
مطلوبت شده و در آنرا اندک شیع بطلیل اخوان و بعضی اهل کتاب یعنی عسکری
سیاه و اسما حسنه از جمله داده و اگر دیگر کسی هم از ایشان بنال نشاذه مرگ
خود را در اندامه ساد و جبر بر کسی کرده باشد غلبت این سخن را چون تومید
از بعد از این نواسن افزوده و در نقد بر مسلمین این نص غیر از حد و دوازده با مطلب شیعی
صیح بر او منسبت افتد تعیین این است خاص و آنکه از اصل دست باشند و دیگر لواط
است در این نص که کما که گوشت و این اسمها عبارتند از محمد له اللعنه و البیعه و غیره
خواهند از مرگ کشید و از صاحب را اگر این نص دست افتد این اسمها را بریزد و در
جماع و ولید مطلق خواهد شد و صاحب و نجیب العلماء این است که باین خیالات
را حذر کنند و از هر چه در دست بیاطنی در کتاب که کما این فرقیه عقود و از ادنی و دلائل
دست خود است سارند و در این اسمها و کما این فرقیه عقود و از ادنی و دلائل
صالحه از علماء ایشان خود را از حد ثلث اهل مسلمیت و امور و بعد حدث مشهور شده

و از انکات محدثین اهل سنت جماع حدیث حاصل کردند و اسانید صحیحین آنها را یا اگر مستند و بظام
 بحکمای یقوس و دروغ منکلی کشند تا طالبان را محقق و صادق از حق اینها بشمارند
 و از علم حدیث از آنها شروع نمودند و احادیث صحیح و حسن روایت کردند و
 در انساب و در این جهان اسانید صحیح موضوعات را که مطابق مذہب خود ساختند و نیز در
 جمله روایات خود درج نمودند و این کید ایشان را بسیار سے از خواص اهل سنت
 زد و است چه جاسے عوام زیرا که تمیز در میان احادیث موضوعه و صحیحہ بر حال
 است و چون رجال سبب این دغل و تلبیس متحد شد مذمیر شکل افتاد و مایه الایثار مضبوط
 گشت اما چون غایت الی شافل علوم اهل سنت بوده ایمه این فن بعد از تحقیق و تفتیش
 این دغل را دریافته و نبه شدند و بعد از انکشاف حلیه حال طایفه از ایشان
 بوضع اقرار نمودند و طایفه صحیح اقرار نمودند لیکن امارات اقرار در آنها قایم شد و تا
 حال ان احادیث در عاظم و مصنفات و اجرو ایر و سایرست و اکثر تفضیلیه و متشدین بدان
 احادیث تمسک کنند اول کسی که این دغل را موجد شد جابر جعفیست که بعد از تحقیق حال
 او بخاری و مسلم بن ابی حاتم مطلق روایات او را از درجه اعتبار ساقط و مطروح خوانستند
 و ترمذی و ابو داود و نسائی با تسایعات و فوائد قبول کنند و آنچه او بدان مشغولست
 و نمایند و ابو القاسم معد بن عبد الدین ابی خلف اشعری سے فی نیز درین باب استاد
 بر کار مست اکثر و افغان اهل سنت بجهت تلبیس اسانید او گمان برند که از رجال معتبرین است
 حال آنکه جناب بنیت نجاشی که صاحب نقد رجال شیعہ است او را حقیه طایفه و وجه طایفه
 قرار داده کبیر مقدم آنکه از اهل بیت ائمه و جناب روایت کنند که دلالت دارد
 بر مذمت صحابه و نظم طلب رشکایت از دست تعدی ایشان و سببے انار از آنکه
 دلالت کند بر ارتداد ایشان از دین و آنکه اینها صاحب حقوق اهل بیت اند و آنکه
 حق اهل بیت است الباس خدا بر او و زقیات خود را بر او و همان ایشان را از ایشان

در دوزخ خواهند سوخت و بجان اهل بیت و شیعیان بیست و هشت خواهند داد و این امام زمان
را ندیدند باز چه در کتب اهل سنت موجود است از فضیله محبت اهل بیت و شفاعت حال مقتضی
ایشان مل این کیه نیست که باریب بر در پر طاهره میگذشتند و بسیار درین طبع تابعین که در
بودند ظلم و تحقیر و امانت گذاشته است و همه اهل بیت و بعضی اوقات لشکرش ان کرده در ضمن عامه
نشان انبیا و علما و درین ایشان است بیان میفرمودند و اینجا که سینه عامه ملازم بعضی حنا
صحابه و ششصد آن کلمات را در حق صحابه فرود آورده و نخواستند این اهل انشاء الله تعالی
در اعتراب مطاعن از کتب شیعه نقل نمود و خواهد شد که هر دو هم آنکه حدیث مرفوعه
بر رسول علیه السلام وضع نمایند موافق مذهب خود و از اثر بیج کنند و اکثر مذکورات ایشان در
که از باب محاکات و مجازاته است بعضی سینه جا و احادیث صحیح و غیره اند و بطور ان آنچه مویک
مذهب خود ساخته اند و می نمایند و در بعضی جایی صفت فرشته آرند که مثل ان در احادیث صحیح آمده
مثل آنکه انبیا اولو العزم همه از زود هستند که در شیعه علی مشهور شوند و امثال فلک کس
توز و هم آنکه در اسماء القاب رجال متبرین اصل سنت نظر کنند و هر که را از رجال خود و شرکیه نام
لقب او یا بنده حدیث او را در و میسار و این کس نسبت دهند و بیجهت و نام و لقب انبیا و دریا
مهر و حاصل نشود پس بنیان نداشتند و امامی از آن خود و عتقاد کنند و روایت او را در محل اعتبار
شمارند مثل سدی که در اول سده کبری سدی منیر کبر از معتبرین اهل سنت است و معتبر از معاصره
که این است و رافضی خالی است و مثل اربعه کبیر و اولی انرا بر ابراهیم بن فضال رافضی خالی است و عبد الله بن
مسلم قریب که در اصل سنت محدود و میشود و کتاب العارف در اصل از فضائلیست همین اخبار
اما ان کسی ترک کند حدیث ائمه و انقباه حاصل شود که طبعی که کلمات قرآنی را موافق خورشید علی
المنزل و در تفسیر نماید دارد و تفسیر نسبت با اصل طبع کنند براسست و از آنها
شش تفسیر بر علی در همه جا که دارند و بعد از بعضی خطاب میفرمودند و تفسیر مردم و موعود
شش تفسیر علی در همه جا که دارند و تفسیر کافران باطل است و تفسیر منافق و منافقین

این امام زمان
بر روی زمین
نشان انبیا و علما
در دوزخ خواهند سوخت
و بجان اهل بیت و شیعیان
بیست و هشت خواهند داد
و این امام زمان
را ندیدند باز چه
در کتب اهل سنت
موجود است از فضیله
محبت اهل بیت و شفاعت
حال مقتضی ایشان
مل این کیه نیست
که باریب بر در پر
طاهره میگذشتند
و بسیار درین طبع
تابعین که در
بودند ظلم و تحقیر
و امانت گذاشته
است و همه اهل بیت
و بعضی اوقات
لشکرش ان کرده
در ضمن عامه
نشان انبیا و علما
و درین ایشان
است بیان میفرمودند
و اینجا که سینه
عامه ملازم بعضی
حنا صحابه و ششصد
آن کلمات را در حق
صحابه فرود آورده
و نخواستند این
اهل انشاء الله تعالی
در اعتراب مطاعن
از کتب شیعه نقل
نمود و خواهد شد
که هر دو هم آنکه
حدیث مرفوعه بر رسول
علیه السلام وضع
نمایند موافق مذهب
خود و از اثر بیج
کنند و اکثر مذکورات
ایشان در که از باب
محاکات و مجازاته
است بعضی سینه جا
و احادیث صحیح و
غیره اند و بطور
ان آنچه مویک مذهب
خود ساخته اند و
می نمایند و در بعضی
جایی صفت فرشته
آرند که مثل ان در
احادیث صحیح آمده
مثل آنکه انبیا اولو
العزم همه از زود
هستند که در شیعه
علی مشهور شوند و
امثال فلک کس
توز و هم آنکه در
اسماء القاب رجال
متبرین اصل سنت
نظر کنند و هر که
را از رجال خود و
شرکیه نام لقب او
یا بنده حدیث او را
در و میسار و این
کس نسبت دهند و
بیجهت و نام و لقب
انبیا و دریا مهر و
حاصل نشود پس
بنیان نداشتند و
امامی از آن خود و
عتقاد کنند و روایت
او را در محل اعتبار
شمارند مثل سدی
که در اول سده کبری
سدی منیر کبر از
معتبرین اهل سنت
است و معتبر از
معاصره که این است
و رافضی خالی است
و مثل اربعه کبیر
و اولی انرا بر
ابراهیم بن فضال
رافضی خالی است
و عبد الله بن مسلم
قریب که در اصل
سنت محدود و
میشود و کتاب
العارف در اصل
از فضائلیست
همین اخبار اما
ان کسی ترک کند
حدیث ائمه و
انقباه حاصل
شود که طبعی
که کلمات
قرآنی را موافق
خورشید علی
المنزل و در
تفسیر نماید
دارد و تفسیر
نسبت با اصل
طبع کنند
براسست و از
آنها شش
تفسیر بر علی
در همه جا که
دارند و بعد از
بعضی خطاب
میفرمودند و
تفسیر مردم و
موعود شش
تفسیر علی
در همه جا که
دارند و تفسیر
کافران باطل
است و تفسیر
منافق و منافقین

منافقین بسیار صحابه کبیر **طبیعت** و کما انکه کتابی را نسبت کنند به سید از کبر
اصل سنت در آن مطاعن صحابه و بطلان کذب اهل سنت درج نمایند و در اول
الکتاب خطبه نویسد که در دو سه وصیت باشد بکتمان سر و حفظ امانت و انکه آنچه
درین کتاب مذکور شود عقیده نیابتی است و آنچه در کتب دیگر نوشته ایم محض پرده
دارد و زمانه سازی است مثل کتاب سر العالمین که از ابامحمد غزالی نسبت کنند و علی
بن القیاس کتب بسیار تصنیف کرده اند و بهر یک از معتبرین اصل سنت نسبت نمود
و کسی که با کلام آن بزرگ آشنا باشد مذاق سخن او را از مذاق سخن غیر او متعارف نماید
کیا باید باشد ناچار عوام طلبه درین مکر غوطه بخورند و خیلی سیرامید و حیران شوند **کبیر**
طبیعت و هم آنکه مطاعن صحابه و مصلحات مذہب اصل سنت از کتب ناورد
الوجود و گویا بآشیا نقل نمایند و حال آنکه در آن کتب اثری از آن نباشد و بسبب
آنکه آن کتب پیش هر کس دور برد و رفت و هر کجا موجود نمیشود اثرناظران در شبهه و
تکلف افتند و بخاطرشان پرسد که اگر این نقل صحیح باشد تطبیق در میان او و دیگر روایات
اصل سنت چه قسم خواهد بود حال آنکه این چهارها عبق در دسترس نیستند و نمی فهمند اگر
بالتقرین نقل صحیح هم باشد محتاج تطبیق نیستند و خواهند شکست و در روایت در یکدیگر باشند
از شهرت و صحت و صراحت و دلالت بر کثرت در روایت و چون این امور در آن نقل مخفی
ست و مفقود است تعالی روایات مشهوره صحیح الماخذ صریحه الدلالة چرا باید گرد و گدازد
که از آن فرقه شیعه براس الزام اهل سنت نقل میکنند همه از قبیل سنت که ناورد الوجود
کیا باید باشد و علی تقسیم بر الوجود است و متکلمین آن ترتیب التزام صحت جمیع مافیها را کرده
و اگر بطریق بیان بر طبق یابرس در آن بیرون نموده محتاج نظر ناست گذشته اند از روی
صاحب کتب انتمی و صاحب کتب الفین از حدیث قبیل کتب و فرقه نقل کنند و بر غم نموده
از سیدان مناظره بر زبان و این طوائف نیز در موهلغات خود از حدیث قبیل خوارها بر کرده

۴۸
 علی بن ابی حمزه
 فی خبر الانساب
 الزمان و الزمان
 علی بن ابی حمزه
 فی خبر الانساب
 الزمان و الزمان
 علی بن ابی حمزه
 فی خبر الانساب
 الزمان و الزمان

و با حقیقت او خود اهل سنت و الزام و امام که یکدست است بیوم
 اندر و بعضی فرق شده غیر امامیه تا شاعریه نام برزد و اول در باب
 از مستحبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان گویند که او از مشد و نواصب بود و بعد از او
 از روی نقلی کنند که ولایت بر سلطان مذنب بنیان نباید و مذنب امامیه تا شاعریه نماید
 از طریق اوست و دو گمان برادر این است مقتضی که با وصف شده و تصدیق بدون صحت نقل
 روایات را چراغی آورد و بر این سکوت چه را میگرداند مثل بخشش صاحب کتانی که نقیض
 و معتبر است و خطب خوانم که زبیدی خالی است و این قیاسیه صاحب عبادت که در
 مقدمیت دین ابی احمد شایع شرح البلاغه که شیع را با اعتراض جمیع نموده و مشام کلمی
 مفسر که را نقیض خالی است و مسعودی صاحب مروج الذهب و ابوالفرج اصفهانی
 صاحب کتاب الاغالی در مسئله به القیاس امثال اینها را این فرقه در حد اهل سنت داخل کنند
 و بقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خوانند که یکدست است و چهارم که
 گویند اهل سنت دشمنی اهل بیت اند و از بعضی سخنان حکایاتی که موبدیان این
 باشد حکایه کنند پس جالبی بچهره علی این کلمه محترمانه از جبار و دو از مذنب است
 بزار شود و این افتراء صریح و بیست آن ظاهرست زیرا که مسلسل سنت جمیع دار مذکر که محبت
 اهل بیت کلیم بر سر مسلم مسلم فرض و لازم و داخل در ارکان ایمان است و در فضایل آن
 جمعا و فردا و سه تعالیف پرداخته اند و مناقب ایشان را در روایت نموده و عموما
 نواصب بر و انبیه و عیسی و مریم و مقدس بر خاسته کرده طایفه از ایشان مثل سید
 بن جبر و ناسب شیبه شده اند و طایفه از بیت در پنج سهیاد کشیده خندان و اوقات
 شبیه خود را بقیه در زمره نواصب داخل میکردند و بطبع مال نواصب که مذنب
 نیز از مذنب است و اهل سنت اند که همیشه باطل حاصل بیت بوده اند و در مسخره نازد ایشان
 در و میفرستند و با هر یک از ایشان سلیم انقلاب می باشد و برخلاف همیشه

و با حقیقت او خود اهل سنت و الزام و امام که یکدست است بیوم
 اندر و بعضی فرق شده غیر امامیه تا شاعریه نام برزد و اول در باب
 از مستحبان اهل سنت بود بلکه بعضی از ایشان گویند که او از مشد و نواصب بود و بعد از او
 از روی نقلی کنند که ولایت بر سلطان مذنب بنیان نباید و مذنب امامیه تا شاعریه نماید
 از طریق اوست و دو گمان برادر این است مقتضی که با وصف شده و تصدیق بدون صحت نقل
 روایات را چراغی آورد و بر این سکوت چه را میگرداند مثل بخشش صاحب کتانی که نقیض
 و معتبر است و خطب خوانم که زبیدی خالی است و این قیاسیه صاحب عبادت که در
 مقدمیت دین ابی احمد شایع شرح البلاغه که شیع را با اعتراض جمیع نموده و مشام کلمی
 مفسر که را نقیض خالی است و مسعودی صاحب مروج الذهب و ابوالفرج اصفهانی
 صاحب کتاب الاغالی در مسئله به القیاس امثال اینها را این فرقه در حد اهل سنت داخل کنند
 و بقولات و منقولات ایشان الزام اهل سنت خوانند که یکدست است و چهارم که
 گویند اهل سنت دشمنی اهل بیت اند و از بعضی سخنان حکایاتی که موبدیان این
 باشد حکایه کنند پس جالبی بچهره علی این کلمه محترمانه از جبار و دو از مذنب است
 بزار شود و این افتراء صریح و بیست آن ظاهرست زیرا که مسلسل سنت جمیع دار مذکر که محبت
 اهل بیت کلیم بر سر مسلم مسلم فرض و لازم و داخل در ارکان ایمان است و در فضایل آن
 جمعا و فردا و سه تعالیف پرداخته اند و مناقب ایشان را در روایت نموده و عموما
 نواصب بر و انبیه و عیسی و مریم و مقدس بر خاسته کرده طایفه از ایشان مثل سید
 بن جبر و ناسب شیبه شده اند و طایفه از بیت در پنج سهیاد کشیده خندان و اوقات
 شبیه خود را بقیه در زمره نواصب داخل میکردند و بطبع مال نواصب که مذنب
 نیز از مذنب است و اهل سنت اند که همیشه باطل حاصل بیت بوده اند و در مسخره نازد ایشان
 در و میفرستند و با هر یک از ایشان سلیم انقلاب می باشد و برخلاف همیشه

علی بن ابی حمزه
 فی خبر الانساب
 الزمان و الزمان
 علی بن ابی حمزه
 فی خبر الانساب
 الزمان و الزمان

بر خلاف شیعه که بعد از موت هر امام باوران خود را فسادان اورا کفیه کرده اند و بعضی
فرزندان او را با امامت برگزیده بر دیگران زبان لعن طعن دراز نموده اند جمیع اهل بیت
غیر از اصل سنت محب فاضل نیست اشاره حدیث نبوی که آنرا در کتب معتبره
کتاب الله و معتبره اهل بیت بیان میفرماید که همچنان که ایمان بعضی قرآن و کفر
بعضی آن فایده نمیکند همچنان اعتقاد و محبت بعضی اهل بیت با لعن طعن بعضی دیگر در
آخرت ثمره نخواهد داد و چنان که با تمام قرآن ایمان باید آورد و تمام اهل بیت را نیز دوست داشت
و این معنی بفضل الله تعالی هیچکس را غیر از اهل سنت نصیب نشده زیرا که تو اوست منی
جناب امیر و ذریه طاهر و دامیه تفاوت براسه خود انداختند و شیعه فاطمه بعد از
اهل بیت را لعن کردند و حضرت زبیر بن العوام که ابن عم رسول
صلی الله علیه و سلم بود قسای لعنت بر آن خود دوختند بعد از آن که بانیان
بانکار امامت حسنین و مختاریه بانکار امامت امام زین العابدین و امام حسین و خاندان
زید شهادت و اسما علیه السلام بانکار امام موسی کاظم و علی بن القیاس کامر مشر و حاکم
و سبیحی منصف ایشان الله تعالی که میفرماید لعنت علیهم اجمعین که گویند عمر بن الخطاب
رضی الله عنه خاتمه سیده النساء که در آن حسنین و امیر و سادات بنی هاشم جمع بودند و خوش
و ابوبکر و سایر صحابه بدان راسه شده و هیچ انکار نکردند و بقیضه شمشیر خود بر بسوی جناب
زبیر ارض زدند و رسانید که موجب اسقاط حمل گردید و این همه از معتزات و مختصرات
این فرقه است که هیچ اصلی ندارد و این را با و نمیکند مگر کسی که سبیه بهر و محض باشد از
عقل و منافع است بر روایات شیعه چنانچه در باب مطاعن و در بحث تفتیه تفصیل باید
انشار الله تعالی که میفرماید لعنت علیهم اجمعین که گویند مذنب شیعه را
بالانواع ستیزا که ایشان تابع اصل بیت اند که خضاعی در شان ایشان فرموده است و بنا
بر بد الله لیب عنکم الرحمن اهل البیت و بطهرکم نظیر او تمسک میکند با قوال و

از امامت رسول خدا صلی الله علیه و سلم
نوبت اذن العذر
نیز سبیل اهل بیت
فحال است از اخبار
نظام بود که خال
رسول الله صلی الله علیه و سلم
سبب است علی
فاطمه زهرا علیهما السلام
و از آنکه بانیان
جمع البیان و
الطبرستان و غیره
آن را که بزرگوار
صلی الله علیه و سلم
علیه السلام و اوصیای
عنه و اهل بیت
با حق است و
سنة خال و غیره
مقتضی

واقفال این با کان و غیره از شیعیه همه فرقه ها تابع خیر اهل بیت اند و مختلف میکنند از
اقوال و افعال اهل بیت پس شیعیه میباید که ناجی به یقین باشند و دیگران در حق
و خطرو این مضمون را تأیید نمایند بحديث سفینه یعنی مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینه
من یکپاشی و من تخلف عنها غرق و درین تصریح ایشان منجی حق بتأطیل است تبع
اهل بیت البته موجب نجات است لیکن باید دید که اتباع اهل بیت کدام فرقه اند و
اتباع مغویان و ابالیسه که خود را بنا بر اعراض فاسده بردهن حاصل بیت الهی
و از رسم و آئین ایشان بعد از شتر قین دور افتاده بودند که ام فرقه الکربیت است
درین است و اثبات اینکه شیعه تابع اهل بیت اند هیچ وجه صورت نمیخیزد
گفتن چیز دیگر است و کردن چیز دیگر شکر این که خود را اتباع ملت ابراهیم میگفتند
و مسلمین را مخالفان ملت قرار داده صافی و صباة لقب داده بودند و بود
نصارای خود را از اتباع موسی و عیسی علیهما السلام گفته عبد العبد بن سلام و نجار
و اضراب ایشان را مخالف میدانستند نام کسی بدون و خلاف طریق او سپردن
و سوائی و بیجائی است بقید این ملاحظه نیز خود را قادر بر دهر و رویه و چشمه
و فرقه برهنه سران خود را از آن خود را داریه میگویند اینها را با این نسبت و تقاب چه میگویند
بلکه فضیحت و رسوائی زاید بر آنست که خود کسب میکنند کاش نام این بزرگواران ننشسته
گرفتند تا کسی رسوم و طریق این بزرگواران نیز از ایشان در خواست نمیکرد بلکه
حق اتباع مذکور اهل سنت است که خباب امیر دیگر ائمه طهاره بران مذہب بودند
خا بر اهل بیت و مخالف این فرقه را از مجالس و لشکر خود برادرند و اجلایه میفرمودند
بر الحقیقه و لاک ملاحظات داشته و اجازت درس و فتوای بخشید و در وسایل
آموزش اهل بیت نموده اند و از ایشان اصول را سبب اخذ نموده چون دیگر از اهل بیت
نیامده است و از ایشان هم تصویب طهر است و گران نموند از غیر همه مقدسات را از ایشان

نمودند با جمله اگر خبر آفتاب با اصل بیت کافی و حقیقت مذکور باشد غلاوة و لیسانیه فخری
و اسماعیلیه و زیدیه و امامیه و عمیری و قمراسطه و دیگر فرق شیعه همه بر حق باشند
و حکمرانان تعیین و تشخیص تفاخر و تهاج نزد حال آنکه باید که کفر و تضلیل نمایانند
گید نیست و هضم آنکه شاعره حکایت دروغ نموده اند که کنیز سیاه در مجلس
هارون رشید رسید و بحث مذاهب در میان آورد و فضاح و قباح مزه ذهاب
بر شمر و مذہب شیعه راست و دلائل قاطعه حقیقه او ثابت نمود و مجلس هارون
مملو بود از علمای اهل سنت و ان کنیز روپا بچکس نه کرد و نه کسی از اهل علم از
عبده جواب ان برآمد و ممکن نشد که این همه علماء عمامه بند و شعله دار ابطال کند
از دلائل او نتوانند نمود پس هارون رشید چون غیور و سکوت حاضرین مشاهده نمود فحول
علمای شهر اصلا در داد و همه را حاضر نمود و مناجاتهای ابویوسف شاگرد امام مسلم
و اشبال او نیز جمع آمدند و مقصد مناظره ان کنیز سیاه گشتند پس هر چه را بار دیگر
الزام داد و ساکت کرد و غرض از وضع این حکایت آنکه مذہب اهل سنت شما بر توبه ضعیف
و در این نسبت است که کنیزان سیاه که نقص مخلوقات اند و عقل و فهم و شرف ناس اند
بنیاده و حماقه از ارباب اهل سکینه و فحول علمای انیان از عبده جواب انسانی توانند برآمد
درین حکایت نقصانی عظیم بحال اجداد علماء شیعه عاید میشود که سالها و عمرها مشغول سخن
و تقریر پروازی کرده اند و بغير عشرین کنیز سیاه نرسیده اند زیرا که در نیت دراز کسی از علماء
ایشان در مجلس از محال اهل سنت را الزام نداده بلکه خود الزام خورده کاش روثر
ان کنیز سیاه را می آموختند و ازین خجالت مستبصره های می یافتند و حق مذہب این
سیاه در زمان تیره باطن که مستحق حقا و سفها و چندست لایق همین است که
شک و مناظره بجهت ان کنیز سیاه باشد و اگر فحول علماء اهل سنت از جواب مذہبات او
عاجز شوند بعد نباشد زیرا که جواب را فهم خطاب شرط است مع جواب جاہلان باشد

انمونی کید مذهب و مشتمل بر اکثر بعضی از علماء ایشان که تالیفی تصنیف
 کنند در اثبات مذهب فاضله و ابطال مذہب سنیان و مضامین آن کتاب نسبت
 و سبب بکثیری یازنی کم عقلی و شایع کنند که علماء سنیان این کتاب را مطالعه
 و قار و بر دفع آن نشدند از آنجمله کتاب الحسنة ثالث شریف مرتضی است که از نسبت
 کرده است بکثیری از کثیران اهل بیت نبوی علیه السلام کید مذهب
 بلکه کتابی ظاهر کنند و اثبات مذهب خود و ابطال مذہب سنیان آن کتاب را نسبت
 کنند یکی از دنیایان و در مفتح آن کتاب از زبان آن زعمی موهوم بیان نمایند که جو
 پس بلوغ رسیدم در طلب دین حجت بیچاره کشیدم و سر و گردم بشمار
 حبشیدم تا آنکه فایده توفیق ایسے دست کش شد و بدار اسلام رسانید و درین اسلام
 بجمع قاطعه حجت دهم و بجان دل قبول کردم بعد از آن که در اسلام داخل شدیم و
 بسیار دیدم و قاطع اول مختلف شنیدم بهوش از سر من برپید و سر اسیمه ششم بعد
 از آن جور دلال قاطعه در یافتیم که در جملة مذہب اسلام مذہب شیعه حق و واقعی است
 و مذہب دیگر منحرف و محرف و بان دلائل قول علماء اهل سنت را الزام دادیم و بچگونگی
 قدرت در ابطال آن مذہب گفتیم و من مذہب شیعه بیشتر شد آن دلائل را خواستیم
 که صفت کتابت مقید سازم تا و کمیران را بهم براه هدایت آورد با ششم و ازین قبل
 است کتاب یوحنا بن اسلم بن فوس که در مولفات شریف مرتضی است آن را نسبت
 به زعمی موهوم مجهول نمود و در استداران ذکر کرد که اول در طلب حق سرگرم بودم و کتب
 مسرور و ناظر انصاف دیدم و مشکلات هر مذہب را علماء معتبرین آن مذہب بخیر
 نمودم غیر از مذہب شیعه برین حقیقت و کبرای ثابت نشد و این تقریب حکماست
 که قتلان تاریخ در مذہب نظامیہ نقد اورسیدم و در آن مذہب محضه دیدیم پس
 علیه و فخریم و محول علماء و بغداد و در آن مجتبع بود و مذہب است و علانی و خلاصه

2

سید محمد
مسائل فردی
فصلت بسیار
مناسب ارباب
عقیده
السنن و اخبار
علامه عالم
معدنی
استاد خبر
حاشیه
اجماع
فقهاء امام
بغلیه
قبل از
معالم احباب
مشاوران
فقه فقه
در اخبار
و اخبار
از علامه
در اخبار

جواب شیده خواهد بود لیکن برده تعصب و عناد و بصیرت اورا پوشیده
و دلائل و براینی را که نسبت بان ذمی کرده و علق نفیس گسان برده همان مضامین است
و خرق حیض که گفته اند منرا بل سدره است که بار بار می شود و خلعت با سدره
فاخره برای شیده ازان سید و زودتر و اهل سنت او هن من نسیم العنکبوت و خف
سن ورق الفت است که طفل کتب نشان با اجمال نموده و بنا حن انگشت فرموده اند
کیدی ام یعنی علماء ایشان سی طبع کنند و را بطلان مذاهب معتبار از ربعه باین
طریق که یک مذهب را سر ابطال کنند و سه مذهب دیگر را چیرا خیا خچه کبابی دیده شد که
یکی از علماء این مرقه نوشته است و خود را در ان کتاب شافعی قرار داده و درود قدح دلائل
مذاهب تلمذ بنیاد بنا و چون با ثبات مذهب شافعی سید و را بنجا بدلائل ضعیف و
قیاسات مردوده تسک حبه و تأویلات بعیده اختیار نموده که دیگران ان دلائل و قیاسات
را مسلم ندارند مثل قیاس طرد و قیاس شیه و قیاس شاسب که عند الحنفیه مثلا معتبر نیستند
باز حدیثی می آرد و مخالف ان قیاس و جواب میدهد که آن حدیث مخالف قیاس است و هر حدیث
که مخالف قیاس باشد موقوف الطاهر است گویا تصنیف این کتاب محض برای همین است که
سنان قیاس را بر حدیث تقدیم کنند و برای آنکه ابطال مذاهب تلمذ بدلائل ضعیف
نماید و مذهب شافعی را بدلائل ثابت کنند که هر سماع و ظاهر بسته و ضعف و دهن اینها
بی برد پس در نظر او همه مذاهب اهل سنت بر حق شوند و این کید ایشان بسیار مخفی است علماء
سنان و غاخورند و حیران و سر اسیر میشوند **کیدی** و کلمه که بعضی از علماء
این مرقه کتاب تصنیف کنند در فقه و دروسی آنچه موجب قدح و طعن اهل سنت باشد
درج نمایند و ان کتاب را یکی از ائمه اهل سنت نسبت کنند مثل مختصر که او را شیخ تصنیف
کرده و با نام مالک نسبت نموده و در ان کتاب درج ساخته که مالک با مالک خود و لواطه جابر
است لعموم قول تعالی و مالک ایما کلم و شیخ از معتبران نقل کرده که من مستقیم

کتاب در اصفهان دیده ام که نسبت با امام اربعین کشته کنند و مسلمانی قبیله در آن متذبح
ست و غالباً این کید ایشان باین صورت پیش میرود که در مغرب زمین که مالکیان میمانند
کتاب نسبت کنند با امام اربعین و در بهشت وستان و توران زمین کتاب
نسبت کنند با امام مالک زیرا که اهل سنت را روایات امام خود بوجه حسن معلومست
و روایات غیر آن امام را چنین ان تبخیر و تفتیش نمی کنند و احتمال صدق در دل شان نمی نشیند
درین کید هم اعظم علماء اهل سنت گرفتار شده اند مثل صاحب بابیه که حل متعه را با امام
مالک نسبت کرده حال آنکه امام مالک بر متعه حدودیست و از اختلاف امام اعظم
کپی می برد و در همه کتاب جمعی کثیر از علماء ایشان معین نموده اند و در
کتاب اهل سنت خصوصاً فی سیر کبیر که بیشتر رجال علماء و طلباء گفته باشند و بعضی
از کتب احادیث که شهرت ندارد و هیچ ان کتب متعدد و بدست نمی آید اما کاتب موضوعه که
مؤید مذہب شیعه و مبطل مذہب سنیان باشد احادیثی را بنویسد چنانچه قصه مذکور در
بعض تفاسیر داخل نموده اند و بسیاری از حدیث چنین روایت نموده که است از ائمه و
است از القری بنی هدهد و رسول الله صلی الله علیه و سلم فاطمه و اعطاء فاطمه اما بحکم آنکه در روایت
را حافظه نموده باشد یا و نشان نماید که این آیه است که است و در کتب مذکور و نیز بایست
که برای مساکین و این اسبیل نیز خبری وقت میکرد و تا عمل بر تمام آیه میسازید
و نیز اعطاء فاطمه و دلالت صحیح بر بهیبه و تملیک نمی کند پس لفظ و صبر با ایستی وضع کرد
و معنی بد القیاس در تفاسیر و سیر جسته احادیث ایشان یافته میشود و درین کید هم
اکثر مغفلان از علماء اهل سنت خبط میکنند و تشویش میکنند و در بهشت و در عباد
بود شاه محمد شاه و کس بود و از امر این فرقه که کتب اهل سنت را مثل صحاح
سنه و مشکوٰه و بعضی تفاسیر بخط خوش می نویسانند و در آن حدیث مطلب خود
از کتب امامیه بر آورده و داخل می نمودند و آن نسخ را مجذول و مطلقاً مذہب نموده

بسمیت پہل در کبری می فروخته شد و راصفہاں احابراجم بن علی شاه کرکی ازاد
کبار سلاطین مصفویہ بودین اسلوب عمل کرد و لیکن باین کید ایشان حاصل نشد زیرا
که مشہور و اہل سنت بچہ کمال شہرت و کثرت نسخ قابل تحریف نیستند و کتب مشہور
را اعتبار سے نہ و لہذا محققین اہل سنت را غیر کتب مشہورہ نقل راجا بر نہ شدہ اند کہ
در ترغیب و ترہیب در حکم صحیفہ اشیا پیشین سے شمارند کہ هیچ عقیقہ و عمل
را از ان اخذ نتوان کرد بچہ جمال تحریف **کیمی و سوم** اگر خیانت و نقل
بکار سے برزد و از کتب مشہورہ اہل سنت در تالیفات خود نقل نمیکند و یک دفعہ
ممد مدعا خود و ان می افزایند حالانکہ در ان کتب منقول است از ان لفظ زاید اثری پیدا
نیت و بعضی اہل سنت کہ بی تحقق در ان نقل نظر میکنند اصل حدیث یا روایت را کتاب
منقول عنہ دیدہ اند و بیا د ایشان است از ان لفظ زاید بخیر شدہ و در ورطہ خیر سے میشتند
بودست و بای زمتند علی بن عیسیٰ را و پہلی در کتاب کشف الغمہ از بن باب جس بسیار دارد
و اخیر ان مطہر علی را القین و منہج الکرامۃ و منہج الحق نقل میکنند نیز از بن قیس است
باید بود کہ **سے و چہارم** اگر کتابی در فضائل خلفاء اربعہ الثانیہ نماید و در
احادیث صحیحہ اہل سنت از سنن و سائید و اجزاء و معاجم ایشان ایراد کند و چون ثوبت
فضائل امیر المؤمنین **سد** در ضمن آن چیز کہ در حق خلفاء ثلثہ موجب قلع باشد وضع نموده یا آن
کتب ماسیہ آوردہ داخل نمایند و بعضی مخصوص صریحہ در احیث انجذاب بخلالت
و انکہ با وجود جناب ایشان ہر کہ خلاف کند چنین و چنانست درج نمایند ماسع و ناظر بلفظ
و بسبب ایراد فضائل خلفاء ثلثہ یقین کنند کہ صنف این کتاب سنی پاک عقیقہ است و گوید
کہ در قصاصت اہل سنت نیز احادیث قاصدہ و خلفاء ثلثہ موجود است پس یقین او بر جسم خود
و دین او ختم پذیرد و کتابی کہ باین صفت دیدہ شدہ و در ان کتب اہل
حدیث نام داشت و مخرج ان نیز فرمود بود و بعضی از علما حدیث را متبرک

[illegible]

تفسیر شده و در وسط تخلیط افتاده اند و باین تمیز ابیسی که نبرده اند صاحب
رایس الضر فی مناقب العشر نیز ازین قبیل احادیث در کتاب خود از مجموعان نقل
نموده اربعه آورده و دعا خوانده لیکن کسی را که در فن حدیث استوار و این دخل مطهر
منی شود بجهت کاکت الفاظ ان موضوعات و مخافت معانی ان مخترعات و صاحب
سلیقه را در بادی نظر دریافت میشود که اینهمه ساخته و پرداخته شیخ نجف است که بعد
سوی پنجم آنکه سابق المصنعت شیعه را به بعض مسائل فنیچه طعن میکرد و جمعی از علمای
انسان در تبریع ان طعن باین صورت کرده اند که از کتب خود آن مسائل را محو نموده و کتب
قدیمه را مخفی ساختند و ان مسائل را نسبت کردند بامیه المصنعت مثل لواطه باجمالی که نسبت
بامام مالک کنند و بامام و خواهر مسلمة گفت حریر را نسبت بامام ابوحنیفه نمایند و ازین جنس
مسائل افزاید مثنی و این بطریق و این طایوس و پس ازین بطریق بسیار آورده اند و غرض
اختار حال خود و وقع طعن از خود است که من بعد اهل سنت را دفع این طعن از خود مهم افتد و
دنبال شیعه بگذارند **کیدی و ششم** آنکه یک دو بیت در اشعار کبر اینها
احاق نامید بمضمون که شرح در تشیع باشد و مخالف مذهب المصنعت و بهمان وزن و قافیہ
لغت مصنوع و مخوت سازند و گویند المصنعت بنا بر حقت و خجالت خود این ابیات را
حذف و انقطاع نموده اند و این ماجرا که نسبت بمقتولان اهل سنت مثل شیخ فرید عطار
و شیخ اوحدی و شمس تبریزی و حلیم سنائی و مولانا روم و حافظ شیرازی و حضرت
خواجہ قطب الدین و ده سلوی و امثال ایشان رو داده باشند اما شافعی نیز فدای
ایشان سه بیت احاق کرده اند اشعار امام شافعی نیست **اسیات** یا ارباب
بالحصب من منی و هفت بار کن خفیه و الناهض سحر اذا فاض الحجج الی منی فیضا
لملکم الفرات الفانیض انکان روضا حبال محمد فلیشهد النفلان انی را فضی و غیر
امام شافعی ازین ابیات مقابلہ نواصب است که سبب حبال اهل بیت مردم را نسبت بر نفس

این است از فضل البیت در ازاد حضرت
 جبرئیل علیه السلام
 سلم سلطان کویت
 ای شاه سواد از تو قوت جان و خصلت
 خود منی و آواز و دستان از ثقیب
 مسکان و فیروز از آزار اجابت و جبر
 روان خود و جانان بسوی
 روانی من بهم زدن و زدن
 اگر رفتی باین عجب این عجب
 گویا باشند من این بگویم
 باین و خصلت از آواز و
 باشند که از خصلت و
 خود کان از آواز و
 جمع کلمه صاحبان
 جوهر کردنی مانند طلا خود
 میوه و بیای نوات جوهر کنند

[illegible]

و است و سیمایین از استراق سمع منع کشیده بودند بپستی گذشت
 و رفتی سوخودی کشیدند و جبار بوجود و با وجود حضرت می نمود و مردم را برادرک
 سادت متابعت او تحریف و پاکیزه میکرد و در ضمن این قصص حرفی خجسته افزودند که در
 برقیه مذکور شد و فلان و فلان نیز بران مرد جباری بر بستند و در بعض جاها نامید تصدیق
 است که از پیغمبر داشت کشند نیز ضمیمه آن سازند و باین روایات و حکایات
 و بیجا و تفاخر کنند از آنچنان قصه جبار و عجبی است که در کتب اینها شایع و دایم
 است و در بعضی است اخباریه ایشان خیلی بطریق و زیب و زینت مذکور است حاصلش آنکه
 بار و دین پیغمبر عجبی نصافی بود که در سال حدیبیه با سلام مشرف شد و در حق پیغمبر
 چند انشا نمود که از آنچنان این شرم است **بلیت** انما الاولون باسک فینا بدو
 باسم و صیاد اکر ام می پس آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که ایاست در مثال کی کشت
 این ماعد و را بشناسد جبار و گفت که یا رسول هر یکی از ما و را شناسد مگر آنکه
 از جمله ایشان که اینجی بر جبار و اسرار او مطلع ام سلمان فارسی حاضر بود گفت ای
 جبار و خبر ده ما را از حال او و بخوان بر بعضی از رجال و پیغمبر فرمود آری بگو
 گفت یا رسول الله انی شیدت قسا و قد خرج من ناپوس من نادیه ایاه الی الصحه
 نای قسا و نمر و عتا و دوسو شتم نجاد و فوخت فی صحیان لیل کالش رافعا الی السماء و هم
 و بعد فذکرت منه فسمعت نقول اللهم رب السموات الارفعه و الارضین المهرجه تجرد
 اللهم الحامیه معه و العلیین الاربعه و فاطمه الحسنین الاربعه و جعفر و موسی العتبه
 سیدی کلهم العسرعه اولک النقباء الشفقه و الطرق المیسعه و **استه** الاناجیل و نقاهه
 الابطال و له ما دقوا القیل عدد النضاب من بنی اسرائیل فم اول البدایه و علیهم
 السلامه و هم نوافل الشفاعه و لهم من الله فرض الطاعه اسقنا غیثا مغنینا
 ثم قال انکم ازکم و لو بعدا و عمره و مجای ثم انشا بقل انکم

بر کوفه
 ابو ذر
 قمر بن
 ابی بکر
 رسول
 خدمت
 عیون
 بر کوفه
 شادمان
 خدمت
 رسول
 سلام
 قمر بن
 اسناد
 بنی قریظ
 بافتن
 تراشیدن
 با کوفه
 دامن
 ابو ذر

تر قتل کس به کمالو عاشق الفی ستمه المین منهم سنا ما حتی ملا فی محمد و الجبار و احکام
 و صیار احمد افضل من تحت السماء یعنی الانام عتبتهم و هم ضیار للشمی است بناسه و اگر چه
 اجل الرضا قال اجار و وقت یارسول الله انفسنا نجیر هذه الاسماء التي لم تشبهه عا و شهیدا
 تش ذکر کوفت قال رسول الله صلی الله علیه و سلم با جبار و دلیه اسر
 الی السمار و حی الله تعالی الی ان سل من ارسلنا قبک من رسلنا علی ما بعثوا
 علی ما بعثوا قال یسهم علی نبوک و ولایه علی ابن ابی طالب و الائمه سکنما ثم عرفنی الله
 تعالی باسمائهم ثم ذکر رسول الله صلی الله علیه و سلم اسماءهم واحد بعد واحد
 المبدی ثم قال قال الله تعالی له یولاد اولیائی و هذا المقیم من اسما
 المهدی و انما روضع و اقرا برین و ایت ظاهر و یوید است خصوصاً کانت الف
 حدیثی که در آخر است بر با هر مرتبه پوشیده نیست و اصلاً با کلام رسول نهاسبت
 ندارد و نیز پس این جبار و که منذ زمان داشت و عامل حضرت امیر المومنین بود و خلافت
 انجناب خراج تمام معموله خود را در قبض و تصرف خود او داده گر بخت با جبار انجناب مخی شد و
 انجناب برای او نامه حاضر نشن تقیم او رد و او اسلام متنبه نشد پس امیر بپا و رخصت
 حال حضرت امیر المومنین و ذریه طاهره و چنین طاهره شیده چه امکان داشت که سر خود
 خبردار نکند و آن پس این قدر بجایا می نماید و نیز غیره او جبار و بن المهدی را جبار و
 شاگردش مالک و از عده مصاحبان اوست اگر انجیث را در خاندان ایشان اصلی بود
 چرا تحصیل علم از اسماء اظهار نمی نمود و بر انسن بن مالک قناعت میکرد و آنچه در کتب
 صحیحه از حال جبار و است همین قدر است که او گفت و الذی یبشک الحق لقد وجدنا
 و صفک فی الانجیل و لقد بشرک ابن النبول و از حال قس بن ساعد الایاد
 که ابن عباس روایت نموده است قال ان وقد کبرین و ان قد مواسمه علی رسول
 الله صلی الله علیه و سلم فلما فرغوا من جوابهم قال رسول الله صلی الله علیه و سلم

در کوفه
 ابو ذر
 قمر بن
 ابی بکر
 رسول
 خدمت
 عیون
 بر کوفه
 شادمان
 خدمت
 رسول
 سلام
 قمر بن
 اسناد
 بنی قریظ
 بافتن
 تراشیدن
 با کوفه
 دامن
 ابو ذر

و سلم فی کتب احد يعرف من بن ساعدة الایادی قالوا کتبنا لغزو قال فاعل قالوا ابل
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کافی به علی حمل احمد فکما ظقما یقول ایها الناس
 ارجعوا و امسوا و غوا فکل من جاش مات و کل من ناکت مات و کل من باهوات آت
 ان فی السماء شجر او ان فی الارض لبعیر اعاد موصوع و سقت مرفوع و جارت مود
 و تجارة لن تبور لیل و اح و سماء و ارباب و اقم من حلالن کان فی الامر رضی
 لیکون لبعده سخط و ان الله عزت قدرته فنیما هو حسب الیه من دیکم الذی ستم علیه
 مالی ارسل الناس یدهبون فلما رجعون ارضوا باقاموا ام ترکوا افتاموا ثم انشد
 ابو بکر شعر کان یحفظه **یلمیت** فی الذابین الاولین من القرون لنا بصائر لما
 رایت موار و اللولت لیس لهما مصادره و رایت موی نحوها سبی الاضاغ و الاکار
 لا یرج الماضی الی و لاسن الباقین غابر الفیتانی لاجالہ حیث صار القوم صار و
 در بیان این عبارت و عبارت سابق که بسوے قس نسبت کرده اند فرق آسان
 زمین است بمعنی لغاه عربیه و چشمه بلاغت حاصل نمیشود و قس از ابلغ بلغا عرب
 بود عبارت سابقه بسوے از بلاغت نادر و غیر از آنکه لغات قاموسیه در آن جمع
 نمودند چنانچه بر دانا من بلاغت پوشیده نخواهد بود و ماول دلائل بر کذب این قصه
 است که اگر ولایت حضرت امیر و امامت ائمه از ذریه ایشان در شب مخرج قرامی
 البینه بخیر خود تو اتر از مردم خبر میداد و متواتر می شد چنانچه فرصیت صلیوا و دیگر
 و قانع آنجا را همین قسم تبلیغ فرموده و بتواتر منقول شدند و الاقل حضرت امیر و خاندان
 ایشان البینه برین باجرا اطلاع میداشتند و باهم دیگر بابت دعوا سے امامت متباخر
 و تجاذب نمیکردند و اگر در کتب سابقه می بود البینه یهود و نصاری خبر میدادند و از
 عرب هم اهل جاہلیت اولی بران مطلع می بودند و خبر میدادند و سایر فرق شیعه از
 روایت دیگر دند و کیسانیه و اسماعیلیه و اقصیه و زیدیه موافق مذہب اثنا عشریه می

و سلم فی کتب احد يعرف من بن ساعدة الایادی قالوا کتبنا لغزو قال فاعل قالوا ابل
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کافی به علی حمل احمد فکما ظقما یقول ایها الناس
 ارجعوا و امسوا و غوا فکل من جاش مات و کل من ناکت مات و کل من باهوات آت
 ان فی السماء شجر او ان فی الارض لبعیر اعاد موصوع و سقت مرفوع و جارت مود
 و تجارة لن تبور لیل و اح و سماء و ارباب و اقم من حلالن کان فی الامر رضی
 لیکون لبعده سخط و ان الله عزت قدرته فنیما هو حسب الیه من دیکم الذی ستم علیه
 مالی ارسل الناس یدهبون فلما رجعون ارضوا باقاموا ام ترکوا افتاموا ثم انشد
 ابو بکر شعر کان یحفظه **یلمیت** فی الذابین الاولین من القرون لنا بصائر لما
 رایت موار و اللولت لیس لهما مصادره و رایت موی نحوها سبی الاضاغ و الاکار
 لا یرج الماضی الی و لاسن الباقین غابر الفیتانی لاجالہ حیث صار القوم صار و
 در بیان این عبارت و عبارت سابق که بسوے قس نسبت کرده اند فرق آسان
 زمین است بمعنی لغاه عربیه و چشمه بلاغت حاصل نمیشود و قس از ابلغ بلغا عرب
 بود عبارت سابقه بسوے از بلاغت نادر و غیر از آنکه لغات قاموسیه در آن جمع
 نمودند چنانچه بر دانا من بلاغت پوشیده نخواهد بود و ماول دلائل بر کذب این قصه
 است که اگر ولایت حضرت امیر و امامت ائمه از ذریه ایشان در شب مخرج قرامی
 البینه بخیر خود تو اتر از مردم خبر میداد و متواتر می شد چنانچه فرصیت صلیوا و دیگر
 و قانع آنجا را همین قسم تبلیغ فرموده و بتواتر منقول شدند و الاقل حضرت امیر و خاندان
 ایشان البینه برین باجرا اطلاع میداشتند و باهم دیگر بابت دعوا سے امامت متباخر
 و تجاذب نمیکردند و اگر در کتب سابقه می بود البینه یهود و نصاری خبر میدادند و از
 عرب هم اهل جاہلیت اولی بران مطلع می بودند و خبر میدادند و سایر فرق شیعه از
 روایت دیگر دند و کیسانیه و اسماعیلیه و اقصیه و زیدیه موافق مذہب اثنا عشریه می

و سلم فی کتب احد يعرف من بن ساعدة الایادی قالوا کتبنا لغزو قال فاعل قالوا ابل
 فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم کافی به علی حمل احمد فکما ظقما یقول ایها الناس
 ارجعوا و امسوا و غوا فکل من جاش مات و کل من ناکت مات و کل من باهوات آت
 ان فی السماء شجر او ان فی الارض لبعیر اعاد موصوع و سقت مرفوع و جارت مود
 و تجارة لن تبور لیل و اح و سماء و ارباب و اقم من حلالن کان فی الامر رضی
 لیکون لبعده سخط و ان الله عزت قدرته فنیما هو حسب الیه من دیکم الذی ستم علیه
 مالی ارسل الناس یدهبون فلما رجعون ارضوا باقاموا ام ترکوا افتاموا ثم انشد
 ابو بکر شعر کان یحفظه **یلمیت** فی الذابین الاولین من القرون لنا بصائر لما
 رایت موار و اللولت لیس لهما مصادره و رایت موی نحوها سبی الاضاغ و الاکار
 لا یرج الماضی الی و لاسن الباقین غابر الفیتانی لاجالہ حیث صار القوم صار و
 در بیان این عبارت و عبارت سابق که بسوے قس نسبت کرده اند فرق آسان
 زمین است بمعنی لغاه عربیه و چشمه بلاغت حاصل نمیشود و قس از ابلغ بلغا عرب
 بود عبارت سابقه بسوے از بلاغت نادر و غیر از آنکه لغات قاموسیه در آن جمع
 نمودند چنانچه بر دانا من بلاغت پوشیده نخواهد بود و ماول دلائل بر کذب این قصه
 است که اگر ولایت حضرت امیر و امامت ائمه از ذریه ایشان در شب مخرج قرامی
 البینه بخیر خود تو اتر از مردم خبر میداد و متواتر می شد چنانچه فرصیت صلیوا و دیگر
 و قانع آنجا را همین قسم تبلیغ فرموده و بتواتر منقول شدند و الاقل حضرت امیر و خاندان
 ایشان البینه برین باجرا اطلاع میداشتند و باهم دیگر بابت دعوا سے امامت متباخر
 و تجاذب نمیکردند و اگر در کتب سابقه می بود البینه یهود و نصاری خبر میدادند و از
 عرب هم اهل جاہلیت اولی بران مطلع می بودند و خبر میدادند و سایر فرق شیعه از
 روایت دیگر دند و کیسانیه و اسماعیلیه و اقصیه و زیدیه موافق مذہب اثنا عشریه می

40

تفتتاح

فصلنامه علمی-پژوهشی

انظر

11

١٠٠

23
1.73

17

میں نے

2

2.0

7.

35

۱۱



1

1

1

1

1

1

五

شدند و دیگر آنکه در کلام مشرب نفس انچه را وصف نموده است بآنکه ثقات الا باطیل اند و
وصف خلاف واقع است زیرا که حضرت انچه را چه که قدرت نفی آن بل بیشتر
همیشه بر مردم شیعه تا مشرب در ثقیه و خوف الله گذرانیدند و در زمان ایشان با ایشان
مردانیه و عبادیه رایج و مرسوم ماند و علی بن النقیاس نزد شیعه صادق و القائل فی حق
که بجهت ثقیه عمر ایشان را صادق میفرمود و در دست آنجیل از شیخ کی از انچه منقول است
کیه سی و شصت که حدیث موصوفه را نسبت کنند بجهت شیخ سی و شصت
علیه و سلم که فرمود شیعه علی را سوال نخواهد بود از شیخ گماند صغیر و کبیر و بکسی سیات ایشان
بهدل محبت شوند و آنکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم از حضرت باریعال روایت
فرموده که لا اذهب احد اوالی علیا و ان عمتا سنی و ابن مفضل را و راه بسیار
از شهوت برسان باحت دوست زده است و بدست او نیز این موصوفه است
و ادبجایی و ارتکاب فواحش میدیند و اصلاحی بر بندارند این فیه میفهمند که کما
بوسیله محبت ایشان هیچ گماند نمر نکند و سنیات بهدل محبت شوند و اوقات ایشان
ایشان چرا کلیفات طاعت بایستی کشید و اما در خوف و هراس بایستی گذرانید و آنکه
و غنای و اتباع و خدام را تحریس و تاکید بر طاعات و تهدید و تشدید از ارتکاب معاصی
محرمات بایستی کرد و چرا از اول دعوت نماز و روزه و جهاد و حج و دیگر مشقتها امر
را می نمودند و تبرک مالوفات و عادات باحت سستی شدند بلکه راه اسبیل
و اقرب که محبت بود نشان میدادند و عین امر را در اینجا است و اما الیه الرجوع بیشتر
یکروند اما سلوک طریق صعب با وجود طریق سهل لازم نمی آید و در حق سکتین لطیف و
صلح برهم سستی تند و در قرآن مجید باوصف کمال یافت در حجت الهی از طریق چرا
نشان ندادند و باعمال و طاعات و آخر سستی و چهار شصت جبراد است را منجمله
بجمله مقصود ایشان ازین مضمرات بر منزه ان احکام شریعت در غیب مردم

فما ملكت لي يدك من قبله يا ذا الجلال والإكرام ۱۲

بسم الله الرحمن الرحيم

خود آید اسکنند بغیر معصومین و غیر معصوم چون خود بالیقین میدی نیست پس غیر
 راجحه قسم دایت کند قال الله تعالی فمن یهدک الی الحق الحق ان شیخ اسن لایه
 الا ان یهدی فما لکم کیف تحکمون پس مثال اهل سنت مثال کوری ست که او را ست
 کش نباشد و میجو اید که بخانه خود درسد و در راه خبط کند و در اثناست تحیر و تردد
 شخصی را شود که از خانه او آگاه نیست دست خود را در دست او سپارد و قند
 او لازم شمارد و این شخص ناواقف را کشیده به بیابان خار و ارمک که سیاح و خرا
 سوزیه و ران بیابان جمع اند رسانیده دست او را و اگذار و که بمطلب رسید و حواجز
 طعن آنست که اهل سنت را اقتضای کس نیست خبر خاتم النبیین و سید المرسلین صلی
 الله علیه و سلم و قرآن مجید و فرقان جمید که جبل الله لئین است لیکن در نقل احادیث
 رسول صلیهم معنی قرآن محتاج میشوند بر ایه از صحابه کرام و اهل بیت عظام که رسول
 صلی الله علیه و سلم در حق ایشان شهادت اصدق و صلاح و نجات و فلاح داده اند
 و اینها در حق ملائذ و خیاری و صاحبان ابرار خود بمثل هم شهادت داده اند و بکنز اقران
 فقرات بخلاف شیعه که در میان خود و در میان ائمه واسطه سازند و در غلو بآن معتقد
 و دنیا طلبان را و عجب آنست که در کتب صحیحہ ایشان مروی و مذکور است که ائمه عظام از ان
 گروه شقاوت پر و نهزار زبان به زاری و توبه فرموده اند و لعنت نموده اند
 اینها مجسمه و مشبهه و اباحیه و حلو لیه گذشته اند پس مثال اهل سنت مثال شخصی است که
 اراده ملازمت با دوشاه در دل کرد و اول خود را به یکی از منتجبان سرکار او رسانید
 منتجب او را به یکی از امرایان امیر او را به یکی از وزرا ترست و او آن وزیر را به
 و منتجب همه شهبو بتقریب با دوشاه و توسل او یاب شدند و الطاف با دوشاه و عنایات
 او در حق آنها زبان زد خواص و عوام ان ملک است و مثال شیعه آنست که کسی را
 بخوابد غایبانه از با دوشاه بنی اطلاع او سند او طاس عی یا حاج گیری حاصل کند و بام

این کتاب از
 شیخ الاسلام
 ابن تیمیہ
 است
 و در
 بیان
 احوال
 ائمه
 است
 و در
 بیان
 احوال
 ائمه
 است

و محترمت که است خلفاء راستدین و از اوج مطهرات سید المرسلین که عالیته صدیقیه و حسن
معظمه اند افضل العبادات و اکمل القربات است و سبب عمر افضل است من ذکر الله اکبر
و سفیاء و جمفاء ایشان باین عقیده خود و فریب خود ده بسیاری از عبادات مفروضه را
ترک دهند و برین افضل العبادات مداومت نمایند نمی فهمند که هرگز از شکر گمراه نشود و کار
نموده باغواء ابلیس شده پس گمراهی و بدکاری او بر مرتبه اعلی است که رسیدن باین مرتبه
مستد و هیچ فرد بشری نیست و لمن ابلیس را در هیچ شرعی و ملتی قریب نگفته اند و از عباد
نه شمرده چه حاکمانه یا الهاحق صحبت خیر البشر دارند و ملاقیات سبب نازک از مناسبات
و قرابت با ائحاب ایشان راستحکم است و جمعی کثیر از مسلمانان که اهل سنت و جماعت اند بلکه جمعی
از فرق اسلامیه نیز معتقدند که اگر اسب و گنبار به همیشه تعظیم و توقیر این بزرگواران نموده اند و
حال اهل سنت معلوم است که ایشان همیشه اکثر فرق اسلامیه بوده اند و در زمره ایشان
جامعه گذشته اند لذا در احوال رجال و مجامعین بدیع محمود و قدح مقدوح و محفاظ در
اقل احادیث نبویه و افغان ثاقبه و افهام سلیمه ایشان ضرب المثل است چنانچه
تا بدآن خویش ایشانست در فلسفیات و مسائل ریاضیات و طبیعیات و الهیات
و جمعی که اگر وضعین این علوم و متکلفین آنها ایشان را میدیدند متهاجر و میگریختند و علوم
بسیاری مثل علم اصول و فنون ادبیه همه خراج و استخراج ایشانست این قسم جماعه که در
مدح اشخاص چند و تعظیم و توقیر آنها اجماع نمایند لا اقل شبهه در طعن و قدح ایشان پیدا
میشود و جرأت بر امر ذی حشمتین کانا عاقل نیست و بر دایه پیشوایان خود که حال ایشان غرض
معلوم خواهد شد اینقدر فریب خوردن و مغرور بودن دور از خرم و منیاط و زلفه
است که **محل** **ششم** آنکه در کتب احادیث خود و موضوعات چند و باب
لغذ باین مضمون که بار خدای همیشه وحی میفرستاد بسوی پیغمبر علیه السلام که
سوال کن از من تا زاید است که من محب علی بن ابیطالب و تاضعین ایشان این خبر را

[illegible]

از سلاطین است و در و سبک بایزید بطامی و معروف کریمی و متقی
وسیل بن عبد الله تهرانی و غیر ایشان را از مشایخ مشهورین اهل سنت در امامت
و از اقوال و کلمات هر یک با فترا و بهمان چیزی نقل کرده که دلائل صحیح میکند بر بودن ایشان
ازین بفرقه و مناقب و محاسن و خوارق ایشان را با استیعاب نوشته و ازین جنس در
کتاب مجالس المؤمنین تالیف قاضی نور الله شوشتری خوارجا و انبار حارون
است شخصی از علماء سیرا که هم مذهب او بود با و سبک بطریق نصیحت گفت که نجیب
درین کتاب از روایات و حکایات و نقول و اخبار مستخرج شده است مخالف واقع
نزد ثقات شیعه و اهل سنت هر دو باطل و بی اصل است و در کتب تاریخ و اخبار علماء ائمه
از ان موجود نیست قاضی در جواب فرمود که من هم این را میدانم لیکن غرض من این است
که هر که درین کتاب این روایات و حکایات را خواهد دید یا از خبری که درین کتاب دیده
خواهند شنید البته پیش مردم نقل خواهد کرد و بجهت غرض است و تذکره شایع خواهند شد
رفته رفته در مرویات و اخل خواهند گشت و شهرت خواهند گرفت و کمترین سود و فایده
شیعه حاصل خواهد شد و شبهه را در افغان اهل سنت خواهد افکند و اگر متحقق اهل سنت بگویند
اصفا نخواهند فرمود لاف اقل عوام ایشان اختلاف روایات خود محمول خواهند ساخت و اخیر
علمای شیعه از اهل حراق و خراسان اجماع دارند بر آنکه آنچه در مجالس المؤمنین است تمام
از اختراعات قاضی است پس چه حاصل و چه میگویند بعضی روایات ایشان بهمان علمای
ائمه عظام بر بستند و نقل میکنند که بعضی از ائمه در جواب شریف رویه خباب رسالت
شرف شدند و خباب شاعر را از شعرا شیعه ستایش فرمود و دو حای خیر و حق او
سے نمود و بجهت فسیده که در تولای اهل بیت و تبر و خلفا رکنه و دیگر صحابه گفته است
ان فسیده را خباب رسالت بار بار بخوانند و التذکره میرسد ازین جنس است آنچه
سبل بن دینار روایت میکند که روزی در خدمت امام رضا پیش از نیمه شب

شیخ شریف شدم امام در خلوت بود و کسی جز من حاضر نه فرمود و مرجا باین دنیا خوش
 ایست یعنی ساعت میخواستم که بطلب تو کس فرستم و ترانده خود خواهم و در خیالت
 ایام گشت خود را بر زمین نهاده متفکر طور بستم نمود پس عرض کردم که یا ابن رسول
 الله مرا برای چه عرض یاد فرموده بود فرمود خواهی دید که مرا بخل آورده و
 بی خواب دهشت گفتم خیر باشد صحبت فرمود بستم که گو یا برای من زین نهاده
 اند که صد بایه دارد و من بالا آسمان برآمده ام گفتم مبارک باشد ترا طول عمر صد
 سال خواهی زیست فرمود و می بستم که من به برجی سبز رنگ رسیده ام که ظالمین از
 باطن و باطن این انظار نمودار میشود و رسول خدا را صلی الله علیه و سلم در آن قبر نشسته
 و دم و نیز دیدم که جانب راست انتخاب دو نوجوان اند خوش چهره یکی از آنها زانوی
 پیری نموده و آن پیر جدی متحنی و گیرالن است که موی ابروی او بر چشم رسیده
 است پس مرا رسول خدا صلی الله علیه و سلم میفرماید که سلام کن بر پدر و جد خود که حسن و حسین اند
 پس سلام پدر و حساب کردم باز فرمود که سلام کن بر شاعر ماد و ندیم ما و یار مادر دنیا و آخر
 اسمعیل بن محمد حمیرا پس بر او نیز سلام کردم بعد ازین گفت و شنید رسول بان بر
 شاعر فرمود که همان یار انجیدان مشغول بودیم بر شاعر آغاز نشاء نمود و قصیده
 در از بر خواند چون این بیت رسید بلیت قالوا له لو شئت اعلمتنا الی من الغایة
 والمفرغ به رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که ای اسمعیل اندکی توقف کن پس مرد و
 دست خود را با سمان برداشت و گفت الی سید تو گو ای برای شان که من ایشان را
 اعلام کرده ام که بسوی که غایه و مفرغ جویند و اشاره دست بسوی حضرت امیر المومنین
 میفرماید باز من رو آورده فرمودند که ای علی ابن قصیده یاد گیر و شیعه را با بفرما که از
 راه یاد گیرند هر که این قصیده را یاد گیرد من بر آسمان او ضامن بهشت می شوم امام
 رضا میفرماید که حدیث رسول الله صلی الله علیه و سلم بار بار این بیت

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

این قصیده را بیاوردن داد و بیاوردن تمام قصیده است و چهار بیت ازین قصیده متغیر
ششم قصید در حق صحابه کبار است و هیچ کس آن را روایت که زبان و قلم خود را با آن سازد
تحریر اینها ملوث سازد و غرض ما از نوشتن این ابیات اینست که بعضی حایط بدان
این کرده که قائل بر برادره اینها ازین جهت اند انصاف و سنجیدگی و غل و حقه شایسته
را نسبت به صحابه کبار معلوم نمایند که باین ششم پنج حکم کردن در حق فرعون و حامان
عظما و اهل مروت بقایست شایسته است و اینها برین آشنایان بخت رو میکنند و در
نیا بر کینه کلمات کفر و زندقه از زبان کافران نقل و روایت فرموده اند و اندر اند
معلومه و هذا ساحر کرب عزیز این اند اسح ابن الله از همین باب ایراد این ابیات
باید شمر و معذور باید داشت قصیده لام عمر و بالوسه مریح طامیه علامه
بمفعول و لا وقت العیس فی سهبا و العین من عرفانه تدمع ذکر است من کنت
فبت و القلب شخی مویح و کان بالبار لیا شقیه بمن جب ابرو شکسته کبد است
لنوع عجیب من قوم الواجد و محطه لیس لیا موضع قالوا له کون شیت اعلمت
الی من الغایه و الفرغ و اذا توفیت و فارقتنا و فیه من الکک من لطیف
قال و علمتکم مفرعاً بکنتم عسیتم فی ان اتعنوا بضع اهل العجل او فار قوا و حارون
فالزک له ادع و فی الذی قال بیان لمن کان و العقل اوسع و ثم انتم
عمره من رب لیس لیا دفع و المفع و الالم لمن سلجنا و و الله منم عاجم مریح
قوم النبی الذی کان بکامره و لطیف و خطب امورا و سینه کله و کله
طاهر شریح و افنیب اکرم کف الذی رفیع و الکف الذی رفیع و من کف
مولاه فی الذی مویح و کف رضوا و لم یبقوا و طل قوم غاکم فکله و کانما انهم
شجیع و حتره و اذ او روه و فی حقه و انصر و اعر و منه صغیر و قال بالاس
و او سے برادرش و انصر و قطع و اعر و منه صغیر و قال بالاس

واورفتو امرامو لایحه میا لیا کالوا به از موعده لایحه علیه میرو و احوضه به عدا و لا حول لهم
 یشفع و احوض که تا بن خضاء الی البیة به و طولی العرض منہ اوسع به نیست علم
 الی حبیب الرحمن
 الی حبیب الرحمن
 و احوض من بار له مترج حصیه یا قوت و مرجانه به و لو لولم یخجی اصبح به
 و العطر و الریحان انواحه ذاک قد جفت به زرع به ریج من اجته ماموۃ و ذابته لیل لیل
 مرج به اذ اذ لو منه لکی شیر لویا به قیل تا کلم فارحوا به و دو کلم فالتسو استهلاک و دو کلم او مطع
 یشیخ به الما و الی بنی احمد به و لم کن یخیرهم شیخ به فالقو للشارب من حوضه به و
 الولی الولی لمن یمنع به و الناس یوم الحشر یا ایتم خمس منها یک اربع به فزایه العمل
 فزونها به شا مری الامه الشنع به و رایة تقدما جبره لار و والد له مضج و رایة تقدیم
 نعل به کلب بن کلب به صلف به و رایة تقدیمها الیهم بعد کعبه الیهم به و رایة تقدیمها حیدر به
 کانه البدر او الیطلع به امام صدق و له شیعة به و رایة احوض به لم یمنعوا بذلك الوحی عن بنی
 یاسیة اتقی فلما تجزوا باید دانست که درین قصه افراد بر دو بزرگوار ثابت میشود اول جزای
 پاک رسالت آب صلی الله علیه و سلم دوم بر حضرت امام علی رضا زبیر که رویا به
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم حق و صدق است و خواب امام معصوم نیز نفسانی فیه
 نمی باشد پس چون درین خواب گزنیات انکار ضروریات دین مندرج شد لابد این نقد
 و غل و بل قلب را تلبیه این مرد سبیل که این دنیا بر بل عبد الدیسم و الدنیاست برآمده و
 و لائل افترا این اقمه عاقل را از هر لفظ و هر مصرع او ظاهر میشود لیکن ما در اینجا بهر کاعبد
 الله اثنا عشر و از ده وجه بیان بنائیم که مخالفت عقل و مخالفت قرآن و مخالفت دین
 و مخالفت واقع و زمان قصه ثابت شود اول اسم الله غلط نیست که تعبیر این شیعه
 باید را بعد سال عمر راست نشد زیرا که عمر حضرت امام رضا باخیز نبوده با جماع مؤخرین
 نفرین و خطا به تعبیر هر چند مستلزم کذب خواب نمی شود ولیکن چون این را که
 این تعبیر را سبک مید که بخدشت امام عرض کردم و امام سکوت کرد و سکوت

[illegible]

معلوم و غیر محتمل جتیه بر خلاف جتیه است لابد و الا که بر کذب قصه نمود و دوم آنکه درین جواب
جناب سالت بآب امام معصوم مقرر شد الطاعه را امر نمود که شاعر مذکور کتب سلام کند و در
تواریخ حال این شاعر معلوم است که مرد فاجر فاسق شارب الخمر بود پس در حق امام
معصوم تخمیر و در حق حضرت رسالت مآب خلاف مشروع و قلبی موضوع لازم ادسیوم نمود
قصه تفکر امام بسبب این رویار و قللی و جواست بر بیان نموده پس معلوم شد که امام
را جواز است و تبرأ و خلفا نکتہ از سابق معلوم نبود بلکه حرام و کبیر و میدانستند که درین
خواب دیده و شنیده و باخیز متروک و مشوش شده و امام را علم بوجوب و اجابت و
حرمت محرمات و جواز جائزات از ضروریات است و در صورت فقدان این علم از
لیاقت امامست می افتد پس اگر این قصه صحیح باشد حضرت امام رضا مسلوب الامانت گرد
آنکه در کافی کلینی بابی عقد نموده است برای اثبات آنکه امام را علم با کمالی میاید که
حاصل باشد پس چون بود که امام را بر حال این شاعر و بحال تصدیق و مقبول او علم حاصل
و بشل این چیز که یکبار خواندن آن خنان بهشت حاصل شود و از کمال مقربات خداوند
باشد امام تا این زمان جاهل بود حال آنکه بعثت امام محض برای بیان مقربات و مبعدهات
است و برین اشکال در آئینه سابق نیز وارد میشود که ایشان تخمیر ازین امر عظیم از جهان بفرستند
اگر ایشانرا معلوم بود پس چرا تبلیغ با امام علی رضا نمود و چهارم آنکه درین قصه و دروغ صحیح
واقع است زیرا که هیچ یک از مؤمنین و اهل سیرت برین نکتہ و نوشته که بچکارا نخواسته
مجموعی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده باشند و درخواست تعیین امام از آن جناب نموده
و پسند کردن این قسم دروغ و خنان بهشت بر نگردان دادن شافی نبوت و رسالت است
که الانبیا معصومون عن الکذب بخم آنکه دروغ صحیح درین قصه نسبت بجناب سالت نموده جای
از زبان این جناب نقل نموده و در حق شاعر مذکور که شاعرنا و صاحبنا و ذمیانی الدنیا و الاخره
زیرا که این شاعر حمیری نه صحبت آنحضرت را در یافته است و نه ندیم آنجناب بوده است و در بیان

معلوم و غیر محتمل جتیه بر خلاف جتیه است لابد و الا که بر کذب قصه نمود و دوم آنکه درین جواب
جناب سالت بآب امام معصوم مقرر شد الطاعه را امر نمود که شاعر مذکور کتب سلام کند و در
تواریخ حال این شاعر معلوم است که مرد فاجر فاسق شارب الخمر بود پس در حق امام
معصوم تخمیر و در حق حضرت رسالت مآب خلاف مشروع و قلبی موضوع لازم ادسیوم نمود
قصه تفکر امام بسبب این رویار و قللی و جواست بر بیان نموده پس معلوم شد که امام
را جواز است و تبرأ و خلفا نکتہ از سابق معلوم نبود بلکه حرام و کبیر و میدانستند که درین
خواب دیده و شنیده و باخیز متروک و مشوش شده و امام را علم بوجوب و اجابت و
حرمت محرمات و جواز جائزات از ضروریات است و در صورت فقدان این علم از
لیاقت امامست می افتد پس اگر این قصه صحیح باشد حضرت امام رضا مسلوب الامانت گرد
آنکه در کافی کلینی بابی عقد نموده است برای اثبات آنکه امام را علم با کمالی میاید که
حاصل باشد پس چون بود که امام را بر حال این شاعر و بحال تصدیق و مقبول او علم حاصل
و بشل این چیز که یکبار خواندن آن خنان بهشت حاصل شود و از کمال مقربات خداوند
باشد امام تا این زمان جاهل بود حال آنکه بعثت امام محض برای بیان مقربات و مبعدهات
است و برین اشکال در آئینه سابق نیز وارد میشود که ایشان تخمیر ازین امر عظیم از جهان بفرستند
اگر ایشانرا معلوم بود پس چرا تبلیغ با امام علی رضا نمود و چهارم آنکه درین قصه و دروغ صحیح
واقع است زیرا که هیچ یک از مؤمنین و اهل سیرت برین نکتہ و نوشته که بچکارا نخواسته
مجموعی نزد پیغمبر صلی الله علیه و سلم آمده باشند و درخواست تعیین امام از آن جناب نموده
و پسند کردن این قسم دروغ و خنان بهشت بر نگردان دادن شافی نبوت و رسالت است
که الانبیا معصومون عن الکذب بخم آنکه دروغ صحیح درین قصه نسبت بجناب سالت نموده جای
از زبان این جناب نقل نموده و در حق شاعر مذکور که شاعرنا و صاحبنا و ذمیانی الدنیا و الاخره
زیرا که این شاعر حمیری نه صحبت آنحضرت را در یافته است و نه ندیم آنجناب بوده است و در بیان

بالبداهه دروغ گفتن نشانی نبوت است ششم آنکه درین قصیده کفر صریح است زیرا که
 چهل سفاهت و ناعاقبت اندیشی نسبت به باب باری تعالی کرده عقل پیغمبر اکمل تر و مستقیم تر
 از علم الهی ساخته زیرا که مفاسدی که پیغمبر را در تعین امام مظهر و ملحوظ بود همه واقع شدند
 و امر دین بر جم خورد و تحریف کتاب و ارتداد جامعه مسلمین که بقوت اینها روح حکام
 الهی متصور بود و واد و جناب باری تعالی محض بنابر حکم رافی جبر آورد کرنا از پیغمبر تعین امام
 گمانید و مفاسد سه که واقع شد معلوم او تعالی نبود با دفع انرا با وجود
 علم اینها قصد نفی نمود و ساخته و پرداخته پیغمبر را در حدیث بلکه تأییدات و توفیقات
 خود را یک قلم با ظهار یک حرف مخفی مطلق نمود و حاصلش آنکه در جا بلیت اولی بود
 ائذان بدتر پیدا شد هفتم آنکه ترک اصل و ترک لطف که مراعات آن هر دو بر ذمه
 خدای تعالی از ضروریات دین شیعه است لازم آمد و قباحات این هر دو ترک نزد
 شیعه معلوم است که چه مرتبه دارد و جایجا اهل سنت را بهین دو ترک الزام میدهد
 هشتم آنکه صاحب این قصیده مردم را منحصر ساخته است در پنج نشان حال آنکه یهود و نصاری
 و مجوس و مشرک و صابین و اهل خطا و اهل حبش و باجوج و غیر ایشان
 هیچ یک ازین نشانهها خمس و اخل نمیتند بالبداهه و این قسم دروغ صریح را پیغمبر صلا
 بار بر زبان آورد و التذاذ بردارد و پنجم آنکه در آیات خلفا سه نکته را جدا جدا
 کردن خلاف عقل است زیرا که نه ایشان باهم در مسج عقیده و عمل مخالف بودند و نه
 اتباع ایشان باهم مخالفت دارند پس اگر همان اشخاص که مدعی یک نشان باشند
 در زیر نشان دیگری باشند و خود اشخاص معین در یک آن واحد و آنکه متعدد و لازم
 آید و اگر بعضی اشخاص را از انفرقه زیر یک نشانی و بعضی را زیر نشان دیگر گردانند
 ترجیح بلامرج و این هر دو مخدور را بداهه عقل محال میداند و غایت توجیه کلام این شاعر
 آنست که مراد از انان محض شیعه باشند زیرا که غیر ایشان بسبب کمال سید با ستی

خاندان
 شیخ الاسلام
 مجلس فقه
 آورد که فقه
 حاشی که کلا
 اسوال از کتاب
 انبیا عداوت
 بلکه اینها را بود
 بنی حنیف انبا
 اسلام حنیف
 بیایند از فقه
 نوزدهم در کلام
 فقه از تعالیان
 یکایک و پیوسته
 جلوا حبیب
 انبیا کسیر
 تنصیف کلام
 علی محمد صلی
 نشان مذکور
 علامه کتب
 بود و از این
 نه اندیشید

اورا توثیق نمود و بر حقیقت کارش اطلاع یافت و بسبب قریب بقیة او را از صادقان
 نامین گمان دامالعلماء دیگر را از اهل سنت مشکف شد که این مرد مکارست و خود را
 مجله و تزویر چسبید و انموده و از روایا سئو که او بان متفردست احتراز کرد و در
 ذلک بار وادعای بریده مرفوعان علیاً و لیکم بن عبید کسید **نجاه و هم** انکه
 جمیع از ایشان بخادعہ میکنند بامور خان اهل سنت پس کتابی در تاریخ
 تالیف میکنند و از اخبار و قصص چیز کسوم انکه مؤلف این کتاب خارج از اہل سنت
 است درج نمی نمایند و لیکن در سیر خلفاء و احوال صحابہ و تجاربات ایشان چیز
 قلیلی از مذہب خود داخل میکنند و بعضی مورخین اہل سنت از ان کتاب گمان
 انکه مؤلف از ان اہل سنت است نقل نمایند و بخلط افتند و قفہ رفته موجب غلطی ناظر
 بی تحقیق شود و نقش این کسید بر مراد ایشان نشسته عالمی را از مصنفین تواریخ و در خط
 غلط انداخته اند و ناظران آن تواریخ را در رقبہ ضلالت کشیده حتی سید جمال الدین
 محدث صاحب روضۃ الاحباب نیز در بعض جاها از قبیل تواریخ نقل آورده خصوصاً
 در قصہ بیعت ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ و توقف حضرت امیر المومنین علی و در قصہ
 حضرت عثمان رضی اللہ عنہ و علامت این رسم نقول در کتاب او است کہ میگوید در بعض
 روایات چنین آمده اما محققین اہل سنت از نظر در تواریخ مصنفہ مجاہیل احتراز تمام واجب
 دانسته اند کہ **نجاه و هم** انکه بخادعہ میکنند بامور خین اہل سنت بنحوی دیگر مثلاً کتاب
 در تاریخ نویسند و در ان کتاب از تواریخ معتبرہ اہل سنت نقل نمایند و حملات خیانت در نقل
 کنند لیکن چون نوبت مذکور صحابہ و مشاجرات آنها رسد بعضی قدحیات ایشان از
 کتاب محمد بن جریر طبری شیعہ کہ در مشالب صحابہ تصنیف کرده یا از کتاب او کہ در آثار
 نوشته و ایضاح المشرع نام او نیاده نقل نمایند و نام ان کتاب صریح نکویند
 پس در اینجا ناظرین بدو غلط افتد کہ شاید مراد کتاب محمد بن جریر طبری شیعہ است

گفته اند زیرا که شیعه علی و جنت است و جماعت آنکه در زمان سابق نبی بود
 ملقب بودند از چون روافض این نسبت بر خود قرار داده اند پس از این
 از آن مرد خواجه چند بار گشتند و وارفتنی از ام المؤمنین ام سلمه روایت کند که قال
 رسول الله صلی الله علیه وسلم علی انت و شیعیک فی الجنة الا ان من یزعم انه یحک اهل
 یسعون الاسلام لم یطوئ لیرون القرآن لا یجاوز فیهم لیم یزعم لیم الرافضة فجاوب
 ما بهم شرون قال علی یا رسول الله ما العلامة فیهم قال لا یشهدون جمعة ولا جمعة و
 یطفون علی السلف و از موسی بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب که از
 طبیعت بودند روایت کرده است عن ابی عن جده انه کان یقول انما شیعینا من
 الله و عمل اعمالنا کما یستحبهم که از آن روایت کنند و آن روایات را شایع
 سازند که شیعه علی دار و زیارت حساب نیست و در پشت غیر ایشان در نخواهد
 آید اول این روایت موضوع و مضرت دوم مراد از شیعه علی شیعه اولی اتباع
 ایشان اند که روافض گویند **تمیصت** و کلمه تمیصت نسبت کنند به
 که میفرمودند ان شیعه علی یغیظهم الرسل یوم القیامة و یخیر فیهم فی موضوع و مضرت
 و بر تقدیر صحت مراد از شیعه علی اولیاء است و جماعت آنکه در حدیث قدس
 از ایشان تعبیر نموده اند با این لفظ المسحابون فی جلاسه لیم منابر من نور یغیظهم الغیور
 و الشبهه و از این لفظ صحیح استفا و می شود که شیعه علی کسانی هستند
 که جناب علی را محض نموده اند و بر اس و وصول فیض ارشاد بواسطت
 ایشان دوست دارند و این معنی خبر اولیاء است و جماعت را حاصل است
 مخالف روافض که ادعای ایشان بجهت اغراض فلسفه و نبوی از حصول ملک
 ریاست و جاه و شجاعت و بر خیزدن و دولتهاء سلطنت بخود و راضوب یا بجناب یا خند
 و اخرا بنیان مصداق این آیه کریمه آمده ایم الفوا یا ایهم ضالین فهم صحت اما هم
 بر این بیان بافته اند در این خبر مراد پس ابی طالب است

و در حدیث قدس از ایشان تعبیر نموده اند با این لفظ المسحابون فی جلاسه لیم منابر من نور یغیظهم الغیور
 و الشبهه و از این لفظ صحیح استفا و می شود که شیعه علی کسانی هستند که جناب علی را محض نموده اند
 و بر اس و وصول فیض ارشاد بواسطت ایشان دوست دارند و این معنی خبر اولیاء است و جماعت را حاصل است
 مخالف روافض که ادعای ایشان بجهت اغراض فلسفه و نبوی از حصول ملک ریاست و جاه و شجاعت و بر خیزدن
 و دولتهاء سلطنت بخود و راضوب یا بجناب یا خند و اخرا بنیان مصداق این آیه کریمه آمده ایم الفوا یا ایهم ضالین
 فهم صحت اما هم بر این بیان بافته اند در این خبر مراد پس ابی طالب است

توجه قدر است جبریل گفت شماره است که بعد از سه هزار سال طلوع میکند و من طلوع
اورا سی هزار بار دیده ام و تمام این قصه از اکاذیب و فرقه است زیرا که تعلیم این دو نفر
حرف برابر تعلیم تمام قرآن که بیش به موجب نص قرآن است از جبریل و پیغمبر و از پیغمبر
بر نص علی واقع شد و نمیتواند شد و برابر این نعمت عظمیه این قدر راست
غی باشد مانند آنکه شخصی از حافظی قرآن یا دیگر دو در ترویج بران حافظ فتح نماید و
لتمه بدین لقمه و ادون او در برابر تعلیم قرآن که از حافظ نسبت با و واقع شده چه مرتبه دارد
و نیز از این حدیث که در عمر حضرت جبریل واقع است مخالف حسن است زیرا که شماره
که بعد از سه هزار سال طلوع کند از محالات است چه طلوع و غروب کواکب در اکثر اقالیم
معوره حرکت اولی است و آن اسرع حرکات است که در روز و شب دوره او تمام شود و
جبریل را بالا، آسمان ششم که مرکز کواکب ثابته است چند مرتبه در روز و شب مرور و
عبور میشود پس نسبت به جبریل طلوع و غروب کواکب معقول نمیشود و معینا و جود و
حضرت امیر از وجود جبریل هزاران سال متاخر است درین وجود تعلیم ایشان جبریل را
عقل ممکن نیست و بوجوه و مناسله در وحی حکمی ندارد زیرا که در آن وجود و نفس ناطقه که مدار
افعال خست یاریه و مطلق و ذم و ثواب و عقاب و ثبوت حقوق است مفقود است
بلکه این وجودات در رتبه اسما و صفات الهی که میومتها ذات پاک او تعالی است نمیتواند
بانتخاب اند و انقاسی که در آن وجودات صادر میشود مشوب باین شخص نیست که در
و مورد و ذم و مدار ثبوت حقوق نمیشود چنانچه در مقام خود ثابت است
و از اصل این کلام که شخصیت در چهار رهم نیز میسر شده رفت و آن است
که در کتب ایشان مذکور است که جناب امیر المؤمنین علیه السلام را تعلیم تسبیح و تهلیل نمودند
و این قسم از باب خلوص و مفرخ فاست این عالیان سبب حقیقت است زیرا که تسبیح و
تقلیس ملائکه قبل از وجود او هم بمحض قرآن نمیشد ثابت است قوله تعالی و تخنن بجمع

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

حضرت امیر است و ان ایاست است ایست یا عار یحسان بن بیت است
 من یومن او منافق فبلا یوم فی خطه واعرفه بنعته واسمه وما فلهما اقول للناظرین
 تعرض للعبادة فزیر لا تقرب لرحله فزیر لا تقربیه ان لم یجلبه بحمل الوصل
 اقصیه من بار و علی علماء تخاله فی حلاوة غسله قول علی بشارت عجب کم
 ثم جوبه له املا و اگر بالفرض این اشعار صحیح باشند مفاد آنها مجرب و اعانت و عفت
 بنام امیر المومنین بخلصان خود است و آن موجب خنثی چشم شیعیه اولی یعنی اولی
 و جماعت است این غلو و سباله از کجا که تمام کارخانه دار بجز او بسته با خستیا و کث
لک شصت و هفتم آنکه طعن کنند بر اینست که ایشان روایت میکنند
 از ابن عباس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی ان الله قد زوجک فاطمة و حل
 الارض صدقها و چون سال اینچنین باشد پس خلیفه اول چراغ فک نمود و فاطمه را
 و اینست فعل او را تصویب میکند پس این تناقض صریح است در مذهب ایشان چو
 این طعن آنکه این روایت اصلا در کتب اینست موجود نیست نه بطریق صحیح و نه بطریق
 ضعیف آری در جمالی بکمال شهرت یافته است بلکه نکال که سفالته الهیست
 در چنین حضرت فاطمه زهراست و وجه این شهرت هیچ معلوم نیست و چنانچه از این
 جنبش شهرات بسیار است که بی اصل محض می باشد باز هم قصه فک و ملک
 نکاله و اتع نیست بحال خود است و اگر عقل را کافر مانیم اختراع و فتر ابودن این روایت
 با حقه معلوم نشود زیرا که در کتب شیعیه و سنن یا دعوی ارث فک منقول است یا
 دعوی صبه ان در نصیحت حاجت ادعا ارث و صبه خاص نبود بلکه تمام زمین را از ملک
 خود منقود و نیز میگوید از شیعیه و سنی و غیره تعلق ملک هیچ قطعه از زمین بدون آنکه
 از حضرت زهرا و اولاد ایشان بگیرند روا نمی شد و نیز لازم می آید که قصه فک و صبا
 رسالت تاب در پی و دگر است و منقود بعد از تزویج حضرت فاطمه با طایع و انعام

کتب

با حاشی

باری که

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

می خواند

و تفسیر و مبالغه و تلمیح باشد که الملاف فی شهر او داد و حینم و باطله غاصد
 این خیال ناسد زیاد از آن است که باخصا در اید و این روایت باطل را نسبت
 باین سنت کردن طرفه افتراست که پیشتر حضرت و شیخین آنکه طعن
 بر این سنت که ایشان در روایت و احادیث تمیز نمیکند و منافقین و مخالفین را
 بعد از وفات آنحضرت صلی الله علیه و سلم منافق از مخلصین متمیز نموده اند
 انقطاع و حق ایشان از هر محاسبه روایت دارند بخلاف شیعه که ایشان از تفسیر
 اهل بیت روایت نمیکند و پاکی و طهارت اهل بیت و دعای جس از ایشان قطعی
 و در قرآن منصوص است جواب این طعن آنکه شیعه از آنکه میواسطه مسیح نشنیده اند
 و واسطه روایت ایشان همه در دین و حکوایان و مغتربان و کذابان بودند که انکه آنها را العز
 میفرمودند و تکذیب میکردند و اکثر آنها مثل شیعیان از زاره و این اهلین بر اعتقاد او
 مجسم و زندقه گشته اند چنانچه در باب بیوم و چهارم از کتب شیعه نقل کرده
 خواست پس شیعه روایت میکنند از کسانی که نفاق آنها بشهادت ائمه معصومین
 بالقطع بر ثبوت پیوسته بخلاف اهل سنت که مجتهدین ایشان بلا واسطه علم خود را از ائمه
 کرام اخذ نموده اند و بشهادت ایشان بواجازت ایشان فتوی داده و جهت بر او
 کرده مثل امام احنوفیه و امام مالک که شاگردان حضرت امام جعفر صادق اند حضرت
 امام صادق در حق این هر دو بنا نهاد فرموده اند چنانچه در مقام خود مذکور شود و دیگر آنکه
 منافق و بی ادب و فتنه مبر و کینه با آن روایت متفرد باشد و چون اهل بیت
 که اصحاب که علو درجه ایشان در ایمان مخصوص قرآنی ثابت است روایتی را دادند
 و مویدان از دیگران که هنوز نفاق ایشان هم بر ثبوت فرسیده و مروی شود و اخذ
 روایت چه بدست دارد و علی الخصوص قرآن صحابه و تابعین که بشهادت امام
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حدیث بشیر القرون قرآن و غیره از این ائمه

یونیم صدق و صلاح انها ثابت گشتند و امیر المؤمنین و ائمه اطهار نیز از ابو بکر صدیق و
 دیگر خلفاء جابر بن عبد الله انصاری روایت نموده اند و در روایات تصدیق کرده اند
 اگر در آخر حیات آنحضرت صلی الله علیه و سلم مومن از منافق متمیز شده بود و بعد از وفات
 آنحضرت صلی الله علیه و سلم هیچکس از منافقان زنده نمانده بود و چنانچه آیه ما کان الله
 الیذر المؤمنین علی ائمتهم علیه حتی تمیز الخبیث من الطیب و حدیث الا ان الله یتفرق
 الناس لکافی الخبیث الحدید اذان خبر میدهد که کسی که از منافقان بطریق
 و ران زمان خواهد بود بسبب شوکت صحابه کرام و صولات امیر و وفای یمنی عن البکر
 و مواخذه ایشان بر تهازل در روایات خلیف و هراسان شده چه امکان داشت
 که مخالف دین و یا خلاف واقع روایت کنند چنانچه بر مقتضای سیر خلفاء این معنی الظاهر
 الشریع ابن من الاستطیع در نه بید بروز شتر چشمه چشمه آفتاب را چه گناه و
 الطیبت در اصول خود قاعده قرار داده اند که سبب آن ازین عالم افضل است
 امین از مقتضای اتباع السواد الاعظم و استیسه که مخالف جمهور باشد ترک و نه
 بخلاف جمیع که ایشان را معین شده اند و درین ایمان خود را بر این مخالف جمیع
 نیاده روایات شاذ و نادره را تحسین کنند و بدان عمل نمایند پس در غل منافقان روایات
 ایشان بشیر لک شخص خواهد بود و چنانچه واقع است لیس شخصیت و نهیم اگر گویند
 آنچه از اموال قیامت و وزن اعمال و بر آوردن نامها و اعمال و بر اعمال بد جزا دادن جزا
 و منقول است همه غیر شیعیه را خواهد بود و شیعیه از همه این شایده محفوظ و معصون اند
 این بهتان را نسبت بائمه عظام می نمایند و این عقیده ایشان مشایخ عتیده یهود است که
 خود را با جزم ناسب میدانند و میگفتند نحن انبار الله و جباره و انما النار الا
 معدودات مخالف است خصوص قطعیه که من یعمل سوء یجزیه و من یعمل شقیل ذره شر
 برده است غیر ذلک من الایات و الاحادیث الثقی علیها من التفریق

[illegible]

و جواب این کید نص قرانی پس است قوله تعالی ان الله لا یضیع اجر من اجن عملا و قوله
 تعالی فمن یعمل نیل یثقل ذره خیرا یریه و نیز گویند که اگر از غیر و افضل کسی تمام عمر بگذرانند
 عبادت خدا بجا آرد و زید و تقوای شعار گیر و هرگز او را فایده ندهد و از عذاب
 جنات ببخشد حال آنکه حق تعالی در قرآن مجید در مخاطبه شرکین عرب که یمن عقیق و
 داشته اند میفرماید پس یا بنائیکم و لا اما نسئ ایل الکتاب من یعمل سوء یرزیه و لا
 یجد له من دون الله ولیا و لا نصیرا و من یعمل من الصالحات من ذکر او انشی و یوحی
 موسی فاولئک یدخلون الجنة و لا یظلمون نقیرا و اگر شیعه گویند که چون ایست
 انکار امام است جناب امیر المومنین نمودند ایمان ایشان بر جم شد زیرا که عقیق و امام است
 مثل عقیق و نبوت از ضروریات ایمان است گوئیم حاشا و کلا که ایست استحقاق امام
 جناب امیر یا کسی از ائمه طاهرین یا انکار نمایند نه نهایت آنکه ایست ابو بکر و عمر را نیز
 استحقاق امامست می دانند و میگویند که چون اهل جمع بر تعیین یک کس از جماعه مستحقین
 امامست منعقد شود امام بالفعل اوست و لهذا در وقت انعقاد و بیعت اهل حل عقد با
 جناب امیر او را نیز ایام بالفعل میدادند خلص کلام آنکه استحقاق امامست نزد اهل
 سنت اگر نبض ثابت شود ان را خلافت باشد گویند و اگر بعقل و قرائن ظنی ثابت شود
 ان را خلافت عادل باشد و اگر بدون استحقاق شخصی متقلب گردد ان را خلافت جائز
 و ملک مخصوص دانند و خلافت خلفاء اربعه نزد ایشان خلافت رانده است پس استحقاق
 یکی از ایشان نهضت است و اگر عقیق و امامست بالفعل هر امام در هر وقت از
 ضروریات ایمان باشد لازم آید که ایمان بشیخزیر بن موسی و زید را که در حین حیات حضرت
 امیر معتقد امامست حسین نیستند و علی نه القیاس در حیات حضرت امام حسین معتقد امامست
 حضرت امام حسین نیستند بلکه امامست هر امام را در زمان ایام سابق و امام لاحق او معتقد
 نیستند پس در صورت شیعه نیز منکر امامست جمیع ائمه باشند زیرا که حضرت امیر نیز در حیات
 امیر

تبیخ حکمی از احکام الهی برانبار روایت و واقع هم شد و لیک مقتدا و سوم
انکه گویند اهل سنت در احادیث خود نقل کنند که آنحضرت صلی الله علیه و سلم علیه السلام
القریس فاصبح فصناد و در آن وادی شیطان سلطه بود که بر مردم غفلت انداخت
پس شیطان را بر آنجناب نیز تسلطی نابت میکند و این طعن ایشان بیش کسی سز
نشد که بر کتب اینها اطلاعی نداشته باشند کلینی در کافی و ابوجعفر در تهذیب قصه
لیل القریس را با سبب متغیعه و طریق متعدده روایت کرده اند لیک مقتدا و چهارم
افتراف کنند بر اهل سنت که ایشان خوارج و حروریه را توشیح و تعدیل نمایند و از ادیان
و کتب احادیث خود روایت کنند بلکه گویند که بخاری و صحیح خود از ابن بطیم روایت
آورده و این طعن خود اقرار بجهت و بهتان صرف است احتیاج جواب ندارد زیرا که کتب
الاهیه بفضله تعالی مثل انساب روشن اند و از ان نسخه بر کتاب در دست مردم
از شرق تا غرب موجود است روایت ابن بطیم و خوارج دیگر کجا در آن کتب یافته میشود
و نزد اهل سنت بعضی اهل بیت امیر المومنین از قواعد و روایت است که صاحب
ان صادق القول و صاحب العمل باشد و بنابر آن کسی را که خبر از ابن عثمان توشیح کرده است
تخطئه نموده اند و گفته اند که اول بظاهر حال و صدق بمقال او فریب خورده بعقیده باطنی او اطلاع
نداشته که از مبغضان امیر المومنین بود و در کتب اهل سنت لقب ابن بطیم اشقی الاخرین
است بحکم حدیث نبوی که قاتل امیر المومنین را اشقی الاخرین و عاقبه تا قه صلاح را اشقی
الاولین فرموده و وستی که ابن بطیم امیر المومنین را شمشیر کرد و خود و بعد از آن
کنده و درخ کرد و بعضی از حروریه در ملح ادبیات و قصاید ایشان ذکر دند و او را از
کار ستایش و افرین نمودند شعراء اهل سنت در مقابل آنها قصاید پر خستند
و جواب دند آن شکن داده همه آن ابیات و قصاید در استیجاب
موجود است آری در بخاری روایت از هر دین آمده است با وجود و لیک

[illegible]

ندارند اما بر چنینجا دیگر مثل جابه و پو است حیوانات نیز سجده جان شیر مانند و در خیار
شهریه واقع است که شیطان قبل از طعن شدن هیچ جا از زمین و سما
نگذاشته بود که بران سجده نکرده بود و ان همه سجد حای او نامقبول
افتاد چون از یک سجده که بسوس آدم حاکمی که بصورت پوست و گوشت داشت
بجانب او رسید معلوم شد که برخاک صرفه سیده کردن و از سجده پوست و مانند آن که از
خاک پیدا شود و صورت دیگر بهم رساند احترام از کردن این انجام دارد و آنچه در کتب
شیعه از تحقیر ادم و نفی جسد او با اهل بیت نبوسه و انکار نبوت او مرد
و منقول است انشاء الله تعالی در باب نبوت ذکر کرده خواهد شد پس شخصی که
ترک تعظیم او شیطان را با این مرتبه رسانید تحقیر و تذلیل او این فرقه شیعه را چه خواهد
کرد حالا انصاف باید داد که مشابهت شیطان چیست و مشابهت شیطان چیست
و شری که مذکور شد بیت اولش عن عقیده اهل سنت است و بیت دومش ناقص
افتاده زیرا که شیطان از سجود برخاک هیچگاه احترام نداده بلکه از سجود برای اوم
خاک که تکر فرزیده و ظاهریست که شیعه و سنی هر دو برای خاک عجبده
نهند و انصاف انست که سجده برخاک بنابر ضرورت جایز است و الا چه مناب
است که نشستهگاه خود را بر اسراراحت مقعد ناباک که جن اعضا و معدن نجات
است بمسند ها و مقیثی و زرد و زرد و غلام و قالینا کلکون ببار آید و چون
بجسود و مناجات حضرت پروردگار رسد خاکی بیارند و بهترین اعضا خود را که سر
چهره است و بمقتضا حدیث ان الله خلق ادم علی صورته منظر صفات و جویه
از علم و قدرت و سمع و بصر و کلام بران نهستند و در حقیقت این قول شیعه است
بفعل شکرین جا بلیت که خود را مانع حیوانات بر منته ساخته لطواف خانه کعبه
و این قدر نمیفهمند که از انسان عبادت و تعظیم مقصود است لیکن بوجوه انشاست

تا آنکه مانند حیوانات بر خاک میخیزند یا برهنه شوند و لایزال است و سحر است و واجب کرده اند و بهر
 را از شرایط نماز کرده اند و قال الله تعالی خذوا زینتکم عند کل مسجد و در نهادن بهر
 خاک و مقام سجده او حاکم بسیار را در ایستادن اول آنکه هر نماز درین فایده یکبار
 و منافقین است دوم آنکه سر بر خاک نهادن فال بد است ششم خطی است بر سر و پیشانی و کمر
 است بریت پرستان که چیزی را در وقت عبادت پیش رو دارند و در وقت سجده
 القیاس چنانچه شعر از اهل سنت این مضامین را نقل کرده اند ششم گفته است
 رباعی از بعضی وجه عدم دل پاک به است و درین شیشه صاف اندازند افلاک به است
 بر مهر نماز میلدار و ششم یعنی که دکان سنگ بر از خاک به است و دیگر
 گفته رباعی چون کار منافق بجنس و نجاست و تفسیقش بر در نجاست و مهر دل منبسط
 که در وقت نماز از پرده خطاب ظهور نجاست و دیگر گفته رباعی
 طاعت و زید با دل بر خلع و بیعت است و لوح لا طایل و رافضی را چون نیکو بسجده
 خاک بر سر و باز و حاصل و دیگر گفته رباعی هر کوی از کثرت بنظر
 اما پاک بود و سفلی است گرچه برین افلاک بود و ششم در عین اوج معراج نماز مدعی نظرش
 مهر از خاک بود و دیگری گفته رباعی ای دای بر کسی که ز شوم و ففاق و بغض کردار
 نیک است عید صدمه باره چاک کرد ای که سجده کردن سببی بهر حیرت یعنی نماز خوشتر است از سجده
 کرده دیگری گفته رباعی سنی دل را با حق رسنه کنه کافر زنی آتش و خورشید کنه
 شعی که حسیس تر بود وقت نماز دل را بطرح خاک را بسته کن و دیگری گفته رباعی شعی
 عیسی ختم لغت کار و وفی منبطار و بی طاعت است ارد خاکی که بشکل مهر سجده و بهر خطی
 برده و لالک دارد و دیگر گفته رباعی حق شعی تبو گویم تا چند مگر عاقل این نکته را در
 خاکی که کند سی از دست خنجر اینها بر سر سجده بروی میکنند و دیگری گفته رباعی روزی که
 استخارایه خوش بایست که تیرمان بر سجده کنند و گستاخا سوئی این جایای خیر است مگر در این

گردد ناپاک تر اندک بدترها و **دوششم** آنکه حکایات مضریات و روایات مخترعات
که دال بر حقیقت مذهب خود و بطلان مذهب اهل سنت باشند و آنکه هر که مذیب امامیه را نکند
و ایشان بمبایلت کرده فی الفور پلاک شده شایع و مشهور کنند از آنجمله نجاشی ذکر کرده
است محمد بن احمد بن عبد الله بن فضال بن مهران حال ابو عبد الله شیخ الطائفة مناظره کرده و با
موصول در مقدمه است و بر او این حمدان که امیر آن دیار بود رفته رفته سخن بآن انجامید
که قاضی گفت اگر باین مبایله نمی پس موعده من فردا است چون فردا شد طرفین حاضر شدند
و مبایله نمودند و قاضی دست خود را در دست این مهران داد بعد از آن هر دو برخاستند
از مجلس رفتند معمول قاضی بود که سوالتخانه امیر هر روز حاضر میشد چون دو روز گذشت
و قاضی پیدایش امیر معتمد را از معتمدان خود بدریافت حال قاضی مرستاد
معلوم شد که از آن هنگام که از مجلس مبایله برخاست او را پ گرفت و دوستی که دوست
مبایله دراز کرده بود اما سید و سیاه شد و روز دوشش مر مثل آنجکایت حکایات بسیار
است نزد ایشان همه افتر است و اهل سنت این قصه را بهیچ مسلم و درند که حکایت کنند
که این مجموع مالک مهرانی جمال بود و الله اعلم بحقیقه الحال این قدر از روی
تواریخ معلوم است که این مهرانی جمال مردی بود دنیا طلب دروغ زن که اصل او را
کذب افتر داشت اگر این قصه را وضع کرده نزد شیعه خود روایت نموده باشد
و دراز و نیست و شاید قاضی موصول مطلقا اهاست حضرت امیر را منکر شده باشد
که مخالف مذهب اهل سنت و جماعت است و با شیعه در اثبات اصل اهاست حضرت
امیر متفق اند بحث در تقدیم و تاخیر است پس درین صورت پلاک شدن القاضی در
مبایله خنک چشم اهل سنت است و مردم موصول در آن زمان بسبب مناسکی اهل شام
باین مذیب نواصب شده بودند پس این احتمال دور نیست که **دوشستم**
و **هفتم** آنکه روایات مضریات از امامیه عظام مشهور برسانند که شیعه را ان

و دروغ نمی رسد و در نسخ این روایات مبالغه نمایند و گویند که راوی در وقت
موت روایت کرده گفته که این وقت دروغ گفتن نیست من ذلک لمرء النجاشی عن
أمن ابن علی بن زیاد الوشاء و البیاض الکوفی و کان عینیا من حیون الطائفة و وجها من
و جهم و هو ابن بنت الباس الصیر فی اکثر از من اصحاب الرضا علیه السلام انه یطوی
عن جده الیاس قال لما حضرت الوفاة قال لنا اشهدوا علی و لمیت ساعة الذکب
نه و الساعه سمعت اباجد الله علیه السلام یقول و الله لا میوت عبد یحب الله و رسول
و یتوب الا ان یتم فی النار ثم عاد و الثانیة ثم الثالثة و بر تقدیر صحت این روایت مراد
از تو نه انتم تبع اثبات است در روش و طریقت چنانچه محمل اولیاء است
راست و معین النفس در مد عانت زیرا که مراد از همه جمیع پیروایان دین اند پس خلفا
ثمه هم در آن داخل اند که یسعی و هم هم اکثر بعضی دروغ زبان ایشان
کتابی تألیف کنند در مذمت خود و در آن اصول و فروع بیان نمایند و آن کتاب را نسبت
کنند بحضرت صادق و بعضی رسائل خود را نسبت کنند باصحاب باقر و باصحاب صادق
و با جلالان باور دارند و این فریب را قبول نمایند حال آنکه با قطع از تاریخ معلوم است که
بیکس از ائمه تألیف و تصنیف نپرداخته و شکوه اماست هم بمن را میخواند و الا مثل دیگر
محققان بدین پیغام لم ولا نسلم و دشمنان روزگار میشنند که من حیث نقد است
کیس مقتضا و هم هم اکثر گویند البورافع چلیه سرکار نبوس که از مهاجرین
سابقین بود و در شایسته و غزوات در رکاب انتخاب حضور داشت و اگر در راه
بنگاه انسر و رشید از امامیه بود و بیعت با امیر المومنین نموده و در جمیع حروب حاضران
و در کوفه دار و شکست مال داشت که از کربه احمد بن علی النجاشی صاحب
رجال الشیعة و غیره من علایم و این افترا نیست بقایست قضی نیستند و زیرا که موت
البورافع با جلیج مورخین قبل از قتل حضرت عثمان است بدست قلیل اری این قدر

صلوات علی من اتبع الهدی
و در نسخ این روایات مبالغه نمایند و گویند که راوی در وقت
موت روایت کرده گفته که این وقت دروغ گفتن نیست من ذلک لمرء النجاشی عن
أمن ابن علی بن زیاد الوشاء و البیاض الکوفی و کان عینیا من حیون الطائفة و وجها من
و جهم و هو ابن بنت الباس الصیر فی اکثر از من اصحاب الرضا علیه السلام انه یطوی
عن جده الیاس قال لما حضرت الوفاة قال لنا اشهدوا علی و لمیت ساعة الذکب
نه و الساعه سمعت اباجد الله علیه السلام یقول و الله لا میوت عبد یحب الله و رسول
و یتوب الا ان یتم فی النار ثم عاد و الثانیة ثم الثالثة و بر تقدیر صحت این روایت مراد
از تو نه انتم تبع اثبات است در روش و طریقت چنانچه محمل اولیاء است
راست و معین النفس در مد عانت زیرا که مراد از همه جمیع پیروایان دین اند پس خلفا
ثمه هم در آن داخل اند که یسعی و هم هم اکثر بعضی دروغ زبان ایشان
کتابی تألیف کنند در مذمت خود و در آن اصول و فروع بیان نمایند و آن کتاب را نسبت
کنند بحضرت صادق و بعضی رسائل خود را نسبت کنند باصحاب باقر و باصحاب صادق
و با جلالان باور دارند و این فریب را قبول نمایند حال آنکه با قطع از تاریخ معلوم است که
بیکس از ائمه تألیف و تصنیف نپرداخته و شکوه اماست هم بمن را میخواند و الا مثل دیگر
محققان بدین پیغام لم ولا نسلم و دشمنان روزگار میشنند که من حیث نقد است
کیس مقتضا و هم هم اکثر گویند البورافع چلیه سرکار نبوس که از مهاجرین
سابقین بود و در شایسته و غزوات در رکاب انتخاب حضور داشت و اگر در راه
بنگاه انسر و رشید از امامیه بود و بیعت با امیر المومنین نموده و در جمیع حروب حاضران
و در کوفه دار و شکست مال داشت که از کربه احمد بن علی النجاشی صاحب
رجال الشیعة و غیره من علایم و این افترا نیست بقایست قضی نیستند و زیرا که موت
البورافع با جلیج مورخین قبل از قتل حضرت عثمان است بدست قلیل اری این قدر

است که هر دو پسر الورا فاع عبید الله و علی هر کاب امیر المومنین بودند و عبید الله
ندبت کتابت و انشاء داشت روایت او از جناب امیر در کتب است بسیار
موجود است و از احوال برادرش علی هیچ معلوم نیست و نجاشی در حق هر پسر
بسیار و انحراف مانوده علی ابن ابی رافع را از کبار تلامذه امیر المومنین قرار داده و کتاب
را در فنون فقه که موافق مذهب قوم است نسبت باو نموده و الورا فاع را از امامیه شمر
و کتابی را در سنن و احکام و قضایا که موافق مذهب امامیه است باو نسبت کرده لکن
تاریخ و انان تمام عالم اجماع دارند باینکه تا صد سال انحراف هیچ تصنیفی در اسلام واقع
نشده از پنج تاریخ وانی احاطه علمای ایشان توان فهمید که **مستشاد و هم** آنکه بعضی
روایات موافق مذهب خود از تاریخ علی بن محمد عدوی ابو الحسن مساطی شیعی
که تاریخ طبرستان را مختصر نموده و در وی چیزها افزوده و بسبب سهولت عبارت
مشهور و رایج گشته نقل نمایند و گویند که این روایات در تاریخ طبرستان است حال
آنکه در اصل تاریخ از ان روایات نام و نشانی پیدا نیست و این مختصر که حال مذکور شد
راه بسیاری از مورخین نیست نموده است زیرا که ایشان سیرچه در ان مختصر نیستند
نسبت باصل نمایند که **مستشاد و هم** آنکه بعضی روایات موافق
مذهب خود از کتاب مروی نقل نمایند که در خیال مردم از این نسبت نمی نماید
حال آنکه فی الواقع چنین نیست چنانچه این عقیده که جا رودی را نسبت بود و این سیرچه
که شیعه غلیظ بود و او خطیب خوارزم که زیدی خالی بود و بعضی روایات از مروی
ارند که اکثر اینست او را خود میدانند و حال آنکه او از امامیه است مثل شام گسی که
اکثر اینست او را خود شمارند و حال آنکه نجاشی او را در رجال خود ذکر کرده و
فی الواقع هم چنین است که **مستشاد و هم** آنکه بعضی
از علمای اینست او را نمی دانند که ایشان اراده الزام دادن بعضی

شروع کرد و در حقیقت باعث قید کردن ابوحنیفه که در عهد منصور عباسی واقع
 شد و گویند که منصور ایشان را از بر سرکشت بهین بود که ایشان را با ابلهت رسول
 مسخ و محبت بسیار بود و چون او را درید در نواح خراسان و سیستان بر منصور خروج
 کردند ایشان مردم را تخریص بر متابعت و مبايعت انهامی نمودند و هرگاه از ابوحنیفه
 منصور سوال کرد مگر اخذت العلم یا نعمان ابوحنیفه عین گفت که من اصحاب علی عز
 علی من اصحاب عبد الله بن عباس عن ابن عباس و قصص ابوحنیفه در مناظر و خواجه
 و نواصب و بدایت یافتن بعضی از ایشان بتقریرات ابوحنیفه مشهور و معروف
 و در السنه و افواه مذکور و موصوف است از بخله است این و ابیات صحیح که ایشان را
 عیسایه بود و در کتب مذنب که بخیلی غلو داشت و جناب امیر المومنین را کافر می
 انگاشت پس چند ابوحنیفه یا وی در مقام ارشاد و نصیحت شده او را ازین عفت و خست
 مانع شدند پذیرانگر و چندی با وی ترک ملاقات نمود و بعد چند سیه نزد او
 رفت و خلوت طلبید چون خلوت شد ان عیسایه نصیحت گفت که چون آمدی و چه
 کار داری ابوحنیفه گفت که من برای آن آمدم که شخصی مرا به پیغام نسبت دختر تو فرستاد
 است گفت ان شخص چون است و چه حال دارد ایشان دولت و حشمت و خلاق
 و نب و حسب می بیان گردند و حاضر گفتند که با این همه خوبها یک عیب دارد
 که یهودی است ان عیسایه و ریش گرد و خیلی تفت شد و گفت که عجب مردی
 آدمی بود که مرد مسلمان را تکلیف دختر دادن به یهودی که سیدی و این قدر
 بهوش ندارد که دختر مسلمان به یهودی چه قسم برسد ابوحنیفه سینه گفت
 که ای خواجه چند ان تفت شنو که امیر المومنین علیه السلام را کافر گفتی من پسر یهودی
 دختر من به کافر رسد اگر دختر خود را به یهودی رسد چه مضائقه داشته
 باشد ان خود را سزنگون افکند و بعد در کتب ای ابوحنیفه موسی و از عیسایه

چو دریا بوی تو بوی
در آن بوی تو بوی
و در آن بوی تو بوی
از آن بوی تو بوی
نفس من از آن بوی تو بوی
خویشم از آن بوی تو بوی
چو دریا بوی تو بوی

خود توبه کرد و از حجام و مخلصان امیر المؤمنین شد بحمد الله تعالی و درین وقت
که عباس بن علی در غلط و غلط افتاده سائل عجمه صردی بود و رسول عثمان
عباس بن علی را در پیشگاه خود دید که قال خذہ وحرورے لاین عباس انک تقول ان
الهدیه اذا ابصر الارض عرفت ساحته باین بود من الماد و هو لا یبصر شجرة الفخ فقال ابن
عباس اذا جاز القضا عنی البصر فیرین فی سبیل است انچه طبری در حجاج جاز و
انه دخل ابو حنیفه الدنیه و معه عبد الله بن سید فقال لریا ابانیت ان مننا جعفر بن
محمد بن علما آل محمد فاذهب بنا القنبر من علما فلما استیا اذا جاز بها عده من سید فیک
خروج فیسلم که لک اخرج غلام حدث فقام الناس حنیفه فقال ابو حنیفه
لابن سید من بنی العلم فقال بنی ابیه موسی فقال لابی حنیفه من ایدس شعیبه
قال له لا تقدر علی ذلک فقال والله لا فعلته ثم التفت الی موسی فقال یا غلام
این یعنی الرجل حاجت به من ذلک فیه فقال یواریس غلفنا بحجار و متوقی علی الجار
و مشطوط الانهار و ساقط الثمار و لا یستقبل القبلة و لا یسند بر ما فحیده یضع حیث شاء
و این روایت هم از اکاذیب متحصیان ووافض است و صحیح انقدر است که در کتب علما
شعیبه در کتب خود روایت کرده و لم یست نیز آورده اند که ما داخل ابو حنیفه الدنیه
قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی داما العادق فجلس فیظفر فخرج ابنه موسی و
یوسف فقام و قرع ثم قال این یعنی العزیز حاجت به من بلکم فاجاب بما ذکر سابقا فقال
ابو حنیفه الله اعلم حیثه یجعل رساله ان من روایت صحیح معلوم شد که ابو حنیفه بطریق
استعجاب از فهم و ذکا اطفال الطبیعت رسالت این سوال نمود و چنانچه اطفال ذی بصر
و تفرغیم را خاصه چون از خاندان عالی باشد درین زمان هم امتحان سوال سے نمایند
و در حقیقت منظور سایل در امثال این مقام با کید اعتقاد و خبر کے ان خاندان برای
خود یا اثبات طو درجه ان خاندان از خود غیر خود سے باشد نه قصه اقام و الزام

بازن که گفتن باینسانه فاسد است
در بیان ثبت خانه از بنی فیک ای نام
ن سید را در پیشگاه خود دید که قال خذہ وحرورے لاین عباس انک تقول ان
الهدیه اذا ابصر الارض عرفت ساحته باین بود من الماد و هو لا یبصر شجرة الفخ فقال ابن
عباس اذا جاز القضا عنی البصر فیرین فی سبیل است انچه طبری در حجاج جاز و
انه دخل ابو حنیفه الدنیه و معه عبد الله بن سید فقال لریا ابانیت ان مننا جعفر بن
محمد بن علما آل محمد فاذهب بنا القنبر من علما فلما استیا اذا جاز بها عده من سید فیک
خروج فیسلم که لک اخرج غلام حدث فقام الناس حنیفه فقال ابو حنیفه
لابن سید من بنی العلم فقال بنی ابیه موسی فقال لابی حنیفه من ایدس شعیبه
قال له لا تقدر علی ذلک فقال والله لا فعلته ثم التفت الی موسی فقال یا غلام
این یعنی الرجل حاجت به من ذلک فیه فقال یواریس غلفنا بحجار و متوقی علی الجار
و مشطوط الانهار و ساقط الثمار و لا یستقبل القبلة و لا یسند بر ما فحیده یضع حیث شاء
و این روایت هم از اکاذیب متحصیان ووافض است و صحیح انقدر است که در کتب علما
شعیبه در کتب خود روایت کرده و لم یست نیز آورده اند که ما داخل ابو حنیفه الدنیه
قبر النبی صلی الله علیه و سلم ثم اتی داما العادق فجلس فیظفر فخرج ابنه موسی و
یوسف فقام و قرع ثم قال این یعنی العزیز حاجت به من بلکم فاجاب بما ذکر سابقا فقال
ابو حنیفه الله اعلم حیثه یجعل رساله ان من روایت صحیح معلوم شد که ابو حنیفه بطریق
استعجاب از فهم و ذکا اطفال الطبیعت رسالت این سوال نمود و چنانچه اطفال ذی بصر
و تفرغیم را خاصه چون از خاندان عالی باشد درین زمان هم امتحان سوال سے نمایند
و در حقیقت منظور سایل در امثال این مقام با کید اعتقاد و خبر کے ان خاندان برای
خود یا اثبات طو درجه ان خاندان از خود غیر خود سے باشد نه قصه اقام و الزام

الزام مفاد الله من ذلك گمید **پیش از او** و **سوم** آنکه گویند خلیفه اول
 که این سنت بحقیقت خلافت او قایل اند و صحت امامت خود شک و تردید است بخلاف
 امیرالمومنین که در امامت خود مصلا تر و دنا تر و بریقین و بصیرت بود از حال خود و
 اتباع یقین بهتر است از اتباع تنک و برای اثبات تنک خلیفه اول روایتی وضع
 نموده اند که در دم و اسپین خود این لفظ میگفت لیکن کنت رسالت رسول الله صله
 الله علیه و سلم هل للانصار فی هذا الامر شیء و شیخ ابن مطهر حلی بعد از روایت این
 کلام موضوع خیالی زبان درازی و بلند اشکی شروع کرده و بحجاب خود گوئی
 از نسیان مناظره برده اهل سنت گویند که دلیل افترا بودن این روایت آنست
 که اگر خلیفه اول را در مقدمه انصار تر و دمی بود و نص امامت بعد از خود و همکار
 که عمر بن الخطاب است چرا سیکرد و لا اقل انصار را در وزارت و امور دیگر تشکیک
 و تمهید مینمود و اگر این روایت از خلیفه اول صحیح می شد می گفت که در عاراد
 آنست که کاش بحضور انصار از انجذاب سوال مینمودم تا ایشان نیز جواب با صواب بخواهد
 را می شنیدند و با من که در وقت خاطر منیب اشتد و بالفرض اگر این کلام از خلیفه
 اول صدور یافته باشد بالاتر از حکیم حکمین که از جناب امیرالمومنین بوقوع افتخار اید بود
 و همین سبب خوارج و ضروریه خروج گردند و از اعتقاد برگشتند و گفته اند که اگر
 این مرد با کار خود یقین می بود و حکیم چرا سیکرد معلوم شد که بی نص و استحقاق
 مدعی این امر خطیر شده بود چون دید که پیش نمرود و بصلح راضی گشت و نجات
 نمود معلوم است که صدور این قول از خلیفه اول تا حال کسی غیر از بعضی کذابان
 ووافض نقل نکرده و صد و تحکیم اند امیرالمومنین چراست که نتوان پوشید و نیز
 برین قول خلیفه اول مفسده متحقق نشد زیرا که انصار با بن تمک باز دعوای
 خلافت نکرده و بر صد و تحکیم مفسد بشمار مترب گشت از انجمله آنکه خلافت و امامت

و

سنت

ایست

بودی

خدا صلی الله

علیه

در این

در این

خلافت

خلف

و

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

اما اين باب در مقام كمال بي ادس است افضل و احق با شنيدن معاذ الله من
ذلك و عجب است از علماء شيعه كه اين قسم اعتقاد فاسد را دليل اين قسم مطالب
اصوليه ميآيند چنانچه ميگويند كه اينها در اين باب شكري گفته است و در آن شعر افرا
بر شاعري نموده **ه** كفى في فضل مولانا علي و وقوع النكاح فانه الله و مات الشاكر
و ليس يدري **ه** على رتبة ام ربه الله و همچنين كثر صدور معجزات را دليل بر فضيلت
ساختن نزد شيعه راست نمي آيد زيرا كه صدور معجزات از حضرت مهدي كه الله در شده
است كه از اجداد بزرگوارش نشده است و اين معنى موجب تفضيل او بر اجداد او نمي
تواند شد و الا لازم آيد كه او افضل باشد از حضرت امير المؤمنين و اين باطل است باجماع
شيعه و سني و عجب عجاب است كه شيعه اثنا عشريه با وجود كمال تجاسر شني از اعتقاد
غلاة به حسب ظاهري ميلان خاطر باین تقريرات و امثال آن دارند و بعضي از ايشان
اطلاق لفظ الله و اعتقاد حلول را صراحت نه کرده و محش و انتم جناب امير المؤمنين
را سرخني ناميده اند و گويند هر كه اين سرخني را ظاهر نمايد خون او بدر است چنانچه بعضي
از شعراء ايشان اين مضمون را بنظم آورده ميگويد **اسباب** لا تحبوني بحوث الظهور
حيدرة * لعلمه علاه من ذوى النسبى * ولا شجاعة في كل معركة * ولا التمدد في
اجنات من اذلي * ولا التبري من نار الجحيم ولا رجوة من عذاب النار شفع **ه** بلكي
عرفت هو الله الخفي * فان اذعته حلوا قتل و غر شرب **ه** يصيدهم عنه و لا دور له *
كالماء يعرض عنه صاحب الكلب * و بعضي علماء ايشان در موفيات اين مقاله وارد
كنند كه جناب پيغمبر شانه خود را زير قدم حضرت امير داشت و اين قصه را چنين روايت
كنند كه جناب پيغمبر **ص** الله عليه و سلم چون روز فتح مکه داخل كعبه شدند ديكره تبار
بيار در آن خانه نيايد پس همه را شكست و انداخت مگر يك صتم كه او را بر طاق
بلند نهاده بودند دست مباركش بآن نرسيد پس امير المؤمنين **ص** الله عليه و آله را فرمود كه

من است و در اين باب
عذاب انش و عفتي است
نخاسته را و عفتي است
انچه از او احوال دارند
و نفي كنند از اينها
از وي منكر را و در اين
چون آيد كه او را در
تقدیر و كبريت كنند
و شجاعت و عفتي است
لا حق است و عفتي است
من است و در اين باب
كه در مزار امير
وجه بر اين است
بگفته اند كه
صديق الله را
است و ايشان را
جایگاهي است
انچه از او احوال دارند
بگفته اند كه

مشهد عی از جانب سبب می آنکه رند و غیر اهل حق قضا مذکورین اتباع ائمه
است که ایشان فتنه و نهیب و قوا علی استتباط را از حضرت ائمه گرفته و پس
مخذ خود را باین بزرگواران رسانید پس رتبه ائمه نزد اهل سنت رتبه پیغمبر
صحا به کبار است که اتباع آنها مقصود دارند لیکن نسبت مذاهب بآنها نمی نماید
و اگر از حال شیعه نیک بشکافیم ایشان هم اتباع کسانی می کنند که خود را بآ
منسوب می سازند و خدا علم از ایشان می کند نه اتباع ائمه بلا واسطه بقدر تفاوت
است که مبتوعان اهل سنت در اصول عقاید مخالفانند نبوده اند و ائمه و حق آنها
بشارات داده اند بخلاف مبتوعان شیعه مثل شایعین احوال طاق و ابن اعرین
و اشغال اینها که صریح در عقاید اصلی مخالفانند گذشته اند و بحسبیت باری تعالی
و بدو غیر ذلک قایل اند و حضرت ائمه از ایشان تبرک نموده اند و شهادت
بر بطلان عقاید ایشان داده و بدو روح کوئی و افترا نسبت کرده چنانچه باین
مطالب در باب سیوم و چهارم از روی روایات معتبره شیعه نقل کرده خواهد شد
و حقیقت الامر اینست که منصب امام اصلاح عالم است از اله فساد پس هر که متوجه
یابد آن را تکمیل فرماید و آنچه بر روش صواب باشد بر حال خود بگذارد و تحصیل حاصل
و اجمال ضروریات لازم نیاید پس حضرات ائمه در زمان خود اهم مهمات تقدیر بملک
و طریقت را ساخته اند و مقدمه شریعت ابر و نه یاران رشید مصاحبان جمید
خود حواله فرموده اند و خود متوجه بعبادت و ریاضت و تربیت باطن و تعین
اذکار و اوراد و تعلیم ادعیه و صلوة و تهذیب اخلاق و القاء فوائد سلوک بر
طالبین ارشاد بر طریق گرفتن حقایق و معارف از کلام الله و کلام الرسول
مستغول بوده اند و بسبب این غفلت و حب خلوت که لازم این شغل شریف است
التفانی بامتتباط و اجتهاد نداشته اند و لهذا قایق علم طریقت و غوامض

ثناست چه گناه لازم آمد پیش ازین نیست که بعضی اقوال ایشان مخالف بعضی
روایات همه اذو نه الواقع این مخالفت باو معصیت اتفاق در اصول و قواعد
ضرر رسد نمی کند و از خیر اتباع نمی برار و چنانکه محمد بن الحسن شیبانی و هاشم
ابو یوسف ثاکر و ان ابو حنیفه و تابعان اویند و باها مخالفت او خستیار گردد
اذو نه القیاس و جمیع مذایب این الاثیر حرر در صحیح جامع الاصول
که حضرت امام علی بن موسی الرضا را محمد و غضب امامیه در قرن ثالث گفته است پس
انست که امامیه مذیب مدون خود را باو میرسانند و در آنوقت باخذ مذیب خود ادا
دانند چنانچه گویند که حلقه در تابعین و حسب را بعد بن سعود در صحابه باسنه
باسنه مذیب جعفری بوده اند یا گویند که با فنی و وزیر رسد در قرن تابعین و بعد
بن عمر در قرن صحابه باسنه مذیب الکیه بوده اند و ابن حم که ابن الاثیر نوشته با
زعم امامیه و معتقد ایشان نوشته چنانچه محمد و ان میر مذیب را بنا بر حقیقت اذو
اصحاب ان مذیب نوشته اند که سنه الواقع چنین بود که **ششادو**
ششم آنکه علم ایشان در مؤلفات خود از کتب ایل سنت و جماعت
روایات که بر کلمه طعن در صحابه است نقل کنند و بان استدلال نمایند بر عدم یقین
ایشان خلافت را و این آیه ایشان برعم خود اعظم حکایتست و فی الواقع با بن حله
بسیار رسد از اجداد حق طفرانند و تفصیل ان اخبار و روایات ان شاء الله
تعالی در باب مطالعین مجاید و در انجام معلوم شود که ان اخبار و روایات
اصلا با مدار ایشان ساس ندارد و در عرض ایشان از ان حاصل شده شود و
جواب حمای که مقتضای این مقام است از ان روایات و اخبار است
که اگر الزام الیه نیست بنحو اهند پس لابد جمیع مروایات صحیح ایشان را اعتبار کنند
و آنچه از مناقب و ملاحیح مجابه و خلفاء نزد ایشان بتواتر منقولست نیز بر شش نظر

نظر دارند و تحت تعارض القسمین بوجوه ترجیح که در علم اصول مقرر است دفع آن نمایند
و اکثر ابرار قیل و اظہار بر بنفہ و موافق عمل و اعتقاد را و سہ را بر مخالفان
حاکم سازند تا بعد از جمع و تلیق و ترجیح و تصویب چه مستحب شود و ان عین مذہب
السنن خواهد بود نہ انکہ فقط روایات قاعدہ را کہ اکثر انہا موضوعات و ضعاوات اند
و بر بنفہ اخبار احاد مخالفان و آیات جمہور و معینا ماول و محمول بر محال صحیحہ منطوقہ
نمایند و از ستواترات و قطعیات اغماض نظر کنند چنانچہ معمول این فرقہ است و این
صنع ایشان بدان ماند کہ شخصی زلات ثبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام از قرآن مجید
الغیاظ نماید مثل و عصب آدم رہ بقوس و سوال حضرت نوح در حق پس خود و کواکب
را پرور و کار خود و گفتن و بدین رخ شکست تبان را نسبت بہ جنم بزرگ کردن و خود را
خلاف واقع ہمار و نمودن کہ از حضرت ابراہیم صدور یافته و قتل سبطی از حضرت
موسے و کشیدن ریش حضرت ہارون کہ برادر طحان و پیغمبر بودند سبب تامل و
تحقیق کہ از حضرت موسے نیز بوقوع آمدہ و کناہ حضرت داؤد و مقصد مد زان
او زیادہ علی الذی القیاس و گوید کہ در قرآن مجید مطاعین مثالب انبیاء و
قطعیات ثابت شدہ پس اینہا استخرجت نبودند و ایشانرا نیک دانستن خلاف
گردشت این شخص سبب تمیز این قدر نفہمید یا نفہمید و پرورش تفاوت برودید عقل
اوتنہید کہ لصوص قطعہ متواترہ بشمار از قرآن و در مایع بیان خوبیہای حال
مال این بزرگواران و جابجا نشاء اینہا واقع است اگر در قصہ یا سہ حکمت عتاب بر ایشان
براسنہ عبرت دیگران کردہ باشند و ایشان را تا دیبہ و ارشاد نمودہ باشند
معارض و مناقض ان قطعیات کثیرہ و سنیہ تواند شد و لابد ان را محلی است نیک کہ
دور از مرتبہ ایشان کہ بالقطع ثابت است نباشد بلکہ اگر کسی خواهد آیات متشابہات
کہ دال بر جمہیت و لوازم جمہیت ہا بر تیقا سہل باشند و از وجہ تاسق اثبات

نمودیم و این بکر عمر را بوقت آنست که با جناب و در یک میز آن بنجید و شونین
افساب را بر آدم و نوح و ابراهیم و سلیمان و موسی عیسی تقضیل سید هم حجاج برشت
و گفت که من از تو دل ناخوش داشتم که تو این مرد را برد و کس از صحابه رسول ترجیح
سیدی حالا که بر انبیاء اولو الخرم او را تقضیل دادی و دو دانه دادی من بر سخته
است اگر از عهد و اثبات این دعوی آمدی و فیما والا ترا پاره پاره کنم و عبرت بگیر
سازم حلیه گفت اراده تو چیست اگر با من جفا ستور داری و میخواهی که از راه ظلم
و آلودگی مرا بکشی اینک سر و پشت و اگر از من دلیل برین دعوی میخواهی گوش کن
خود را متوجه کن و بشنو حجاج گفت که باری بگو که علی را بر آدم بکدام دلیل تقضیل
سیدی حالا که آدم را حق تعالی بدست خمیر ساخت و تا چهل صبح بروی
رجب تا نخل فرمود و بعد از آن روح خاص خود در کالبد او دید و در پشت خود
ساکن فرمود ملائکه را بسجود او و مأمور ساخت حلیه گفت باین دلیل که در حق او فرمود
قصی آدم را بفحوائی و علی را در سوره بقره الی الطاعت و بندگیها وصف نمود
و در آیه انما ولیکم الله و رسوله نیز او را بادی صلوة و زکوة ستود و از عهد
آدم تا ایندم کسی نکند شته که در عین نماز انگشتی خود را بفقر صرقت و حجاج
گفت راست گفتی باز گفت که باری بگو علی را بر نوح بچه دلیل برگزیدی
و ترجیح دادی گفت زوجه علی فاطمه زهرا سیده نساء العالمین بود که نکاح او
زیر درخت سدره المنتهی شهادت و گواهی ملائکه و سفارت جبرئیل من اتفاقا یافته
و زوجه نوح کافره و منافقه بود چنانچه در تفسیر قرآن شریف مذکور است پس حجاج
از سرعت جواب حلیه خیلی متعجب شد و بروی خدا آفرین کرد و باز پرسید
که علی را بر ابراهیم بچه دلیل تقضیل دادی گفت ابراهیم در جناب باری تعالی عرض
کرد که رب ارنی کیف نجی المولای قال بلی و لکن لیطمئن قلبی و علی بر سر

منبر سیزدهم که گوشت الفطار با از دست یقیناً باز نگریه گفت که من شش نهم از منبر پیدا
 کرد و زکات نشسته بود و کرد اگر او جماعات مومنین و منافقین بودند پس فرمود اگر
 ای کرده سونان شب معراج برای من منبر سے نصب کردند پس برپا شد
 پدر من ابراهیم آمد و بالا منبر برآمد و فرمود من یک پادشاهان منبر نشست و چون
 چون چندی از من آمدند و بر من سلام میکردند تا آنکه ابن عمر مرا که علی بن ابیطالب است
 آوردند برآمد و شتر سے از نادره شتران حبت سوار بود و دست او لوا الحمد و کلام
 نادره سے بودند که چرخ نوار نے ایشان مثل ماه شب چترار و هم میر خشیلا
 ابراهیم پرسید که این جوان کدام پیغمبر است گفت منبر نیست ابن عمر من علی
 بن ابیطالب است پس گفت ابن قوم کرد اگر او کیستند گفت من پیغمبر شیعہ و مجید
 و سید ابراهیم گفت بار خدا مرا هم از پیغمبر شیعہ سے علی گردان خدا که قول تعالی
 من سورة الصافات وان من شیعته ابراهیم از جاد و رب یطلب سلیم حجاج
 گفت راست گفته حالاً و چه تفصیل او بر سلیمان بیان کن چسب گفت که
 سلیمان بادشاهی دنیا و جاد از خدا و خواست کرد که رب منبلی ملک لایق
 واحد من بعد سے انک انت اللوحاب و امیر المومنین دنیا را بسط خلق مطلق
 ساخت و گفت الیک غنی یا و نبی اطلقک قماً لا رجعت بعد حاجک علی خدا که
 خیر سے لا حاجت لی فیک حجاج گفت راست گفتی پس بر بسوسه بجه دلیل تقضی
 بعد سے گفت موسی و تنبیکه از منبر بدین شرافت خایف و میر اسان بود قول
 تعالی فی فرج منها خایفاً تترقب و امیر المومنین شب محبت بر بستر رسول الله لی
 قد علی و السلام بغیر غل خواب میکرد اگر او را اندک خوشی و تر سے
 در دل سے بود خواستش نمے بود حجاج گفت راست گفتی باز پرسید که بر عیسی
 ربیل اضلیش و اد سے گفت بریل لکه عیسی را در موقف حساب استاده

یقین لازم آید بلکه جالوتیست شبیه بیان وقایع معقول مقررست که الزام لایذیان بکار
 من جنس الزم علیہ جنتم آنچه از حاضر شدن جناب امیر المومنین در شب معراج روایت
 کرده نزد شیعه منتفیست بلکه مختلف فیست این بابویه قریب در کتاب المعراج و غیر
 حدیث طویل از ابو ذر روایت میکند که ملائکه بر آسمان به پیغمبر گفتند که اذ احبت
 الی الارض فافرا علیا منا السلام و نیز این بابویه در همین کتاب ذکر کرده که صاحب است
 که امیر المومنین در شب معراج همراه آنحضرت صلی الله علیه و سلم نبود و در زمین مانده
 بود لیکن پرده و حجاب از پیش نظر او برداشته بودند و آنچه آنحضرت از ملکوت
 آسمانیها دید جناب امیر در زمین مشاهده کرد و صاحب نوادر احکام که از
 عمار بن یاسر و قطب را و ندیده از بریده مرفوعاً روایت کرده اند که ان علیاً کان
 مع اسئله صلی الله علیه و سلم لیلۃ الاسراء و انرا سے کلاماً راہ البی صلی الله علیه
 و سلم و میر و روایت نزد ایشان صحیح اند و با هم متناقض و متضاد است هشتم از اسباب
 در حدیث جابر و دعبی مذکورست که حمید الجعفی بولایت علی سبوت شده اند و معنی
 شیخ در ای قول بولایت علی امر سے دیگر نیست چنانچه فاسی نور الله و
 بان تصریح نموده پس حضرت ابراہیم را این معنی از ابتدا نبوت خود حاصل بود پس
 شب معراج بتخیل حاصل نمودن و درخواست آنچه نزد خود موجودست از جناب الهی
 تعالی معنی ندارد و نیم آنچه در خوف و حضرت موسی و فارغ ولی حضرت امیر ذکر
 کرده تیر مغالطه نیست زیرا که حضرت امیر را معلوم بود که من مرد صغیر السن و نام
 پیغمبر ام را من الاستقلال عدا و ندانند مرا چرا خواستند کشت پس در
 خوف و حق ایشان اجل نبود و نیز جناب پیغمبر ایشان را تسکین فرموده بود و ندانند
 ارشاد نموده که اینم لن یضروک شئاً پس ایمان بقول پیغمبر ایشان را بران داشت
 که فارغ دل مانند و هنوز اسباب عداوت که کشتن و قتل و قتالت

مردود
گزارش
اری در
بن القبا
ادامه
سازند
فصلی از
بیم کرد
اندر
نقل و
جری بخفت
بیست
تعلیق
پشت
و ملایم
الین توفیر
بان قفس
پشت
لحم در
دلت
عزم بود
شارت

ست فیما بین من تحقق بنود و اسباب محبت که قرآنیها و قریبه و پاسدار سے
ریاست ابوطالب است نیز مجال خود برقرار و خوف انتقام کشیدن از حمزه و عباس و دیگر
اعمام و اخوان ایشان نیز موجود و بخلاف حضرت موسی که ایشان را نا اوقات
ازین بابیت حایج حاصل نبود بلکه طین غالب داشتند که در بدل قطعی مرا خویش
گشت و مشورهای روسا و قبط در تدمیر و حیلہ این کار بر وایت معینان بسع ایشان
رسیده و وعده حمایت الہی ایشانرا از شر فرعونیان هنوز واقع نشد
چنانچه بعد از آنکہ بوعده الہی مطمئن خاطر شدند و حق تعالی فرمود اننی معک
اسمع و ارسے و نیز فرمود انما و من ابغیما الغالبون بقابلہ فرعون کہ لشکرها
او و سطوات او معلوم ست و کفار قریش را با و نسبت گاہ و کوه تن تنہا با یک در
قیامت نمودند و تا چهل سال با همجو بادشاہ مخالف در نایب شہر سکونت کردند بخلاف
اسیر المؤمنین کہ ایشانرا نزد شیعیہ و ہمنکام غضب خلافت از ایشان از ابو بکر
کہ نزد ایشان مرد ضعیف چنان بود قسمی ترس و خوف در دل نشست کہ کار ایشان
را از دست دادند حالانکہ امامت ایشان مثل نبوت حضرت موسی از جانب خدا مقرر
بود و محبت خوف و تقیہ مضطربسار سے از فرائض و واجبات دین را ترک نمودند
و تجرلف قرآن و تبدیل احکام شریعت را سعی شدند و نیز در عہد عمر بن الخطاب
چون دختر ایشان را غضب نمود بسبب کمال پر اس این عارض شنیع تن در دادند
با وصف آنکہ این ہمہ خوف و ترس این مجر و قوم ضرر سے بود نہ خطرہ جان زیرا کہ نزد شیعیہ
از مقررات و سلامت \times کہ ہر امام را وقت موت خود معلوم میباشد و با حسیا خود
سے میرد و نزد اہل بیت نیز ثابت و صحیح ست کہ جناب حضرت امیر چون در قصبہ بنج
بیار شدہ گویا بایران سے عیادت ایشان در آنجا رفتند و عرض کردند کہ درین قصبہ
غیر از دہم اقلن و مزارعان سے نیست صلاح انیت کہ در مدینہ

و اجتناب کافی از آن
من بسبب نفس الغنا
کار با غل و غارت
عالی السلام العبد
فضل الزبیر است
ایضا در حدیث
گفت اول آنست
سخاقت و تنبیل
و انکسار و استغفار
فی التوب کفایہ العار
و توبت الاقارب
من خفا و تنج
گفت ناساوت
را حلا و فی عینی
توبت اللک و توب
و اخوار
السلام و التوب
فی عیادۃ الان
الی العبد

نمود و دیگر سے را اگر این منعم ملک حاصل خواید شد در حق او صلح بخواید بود ملک مانع
 از توجیه حق و اشتغال طباعات و خیرات خواهد کردید و از تهنیت فاش سخنان دیگر هم
 در آن کتاب مذکور اند و بهر حال این امر موجب مفصولیت حضرت سلیمان افضل
 حضرت امیر می تواند شد زیرا که حضرت امیر نیز با وجود طلاق دادن دنیا طلب
 خلافت فرمود و کوشش و سعی بسیار نمود تا آنکه قتل و قتل سلیمان واقع شد
 پس معلوم کردیم که بعضا نخاص را تطبیق دنیا منافی طلب ملک نمی افتد
 زیرا که در طلب این امور انبیان را حسب مال و جاه مقصود نمی باشد بلکه قدرت
 بر جهاد اعداء الله و استیصال کفار و ترویج احکام شریعت غرأ و حفظ بیت
 المال و صرف آن بجهت حقان منطور می شود و حضرت سلیمان حضرت امیر در
 طلب ملک و خلافت با این نیت نیک شریک اند این قدر فرقی است که حضرت سلیمان
 این معنی را از خدا خواست تا با این اسباب ظاهر او را تسخیر مخلوقات نماید چنانچه
 بوقوع آمد قوله تعالی تسخیرنا له الریح و قوله و اشیای طین کل نبأ و خواص حضرت امیر
 در پرده اسباب ظاهر اجمع رجال جنگ و قتال طلب فرمود اما نیست تا در
 نظر ایشان اسباب ظاهر را قدری و وقتی نمایند و همین است سلوک خداوندی
 با خاصان خود که ایشان را در هر دقیقه از وقایع معاملات تا دیب و ارشاد میفرماید
 و الاضافه است که ترک دنیا مطلقا در دین مجتهدی مطلوب و مقصود نیست
 و اگر تبرک دنیا تفصیل حاصل شود لازم آید که جوگیان هستند و ریشیان کشمیر
 و رحابین نصاری و لایبیه ها چین که دنیا را طلاق باشت داده اند و در
 خشک معاشی را شعار خود ساخته افضل باشند از حضرت سلیمان و
 حضرت یوسف معاذ الله من ذلک باز دهم آنچه در تفصیل حضرت امیر حضرت
 عیسی و در وه طحض اش و چیز است سیکه که حضرت امیر غالبان

مقال

ابن ابی العبد
 خارج الحج السبق
 خارج حله
 السلام الزند
 العرفه الی الی الی
 فان قلت لیکن
 طلق الزمان
 بقول من طلاق
 فقلت انما یبایع
 ان باننا خطا
 زیرا که طلب
 ان باینجا
 اکثر النعمان
 ندان باینجهان
 نفیق بن الی
 و الله تعالی
 باقت و التبرک
 الی الی الی الی
 و الی الی الی الی
 بولاد الله تعالی
 من

ش
 بی ندید
 هر که
 غدا بنزد
 ما بود
 بی یمن
 بود
 بی یمن
 غدا که
 آمدن
 بود
 که از
 ۱۲

محبت خود را جلالت و تعزیر فرمود و حضرت عیسیٰ فرمود و دوم آنکه حضرت عیسیٰ با باز پرس
 خواهید شد و ایشان محتاج بیان عذر خود خواهند کرد و دید و حضرت امیر را نه باز پرس
 است و نه حاجت عذر و در میر و چیز سخن است زیرا که این هر دو چیز بر موجب تفنیل
 امیر حضرت عیسیٰ نه شوند اما تعزیر و عدم تعزیر پس نابار که غالیان محبت امیر
 بحضور انجناب این کلمات کفر و بیانات شایع و مشهور ساخته بودند و خدا
 محبت حضرت عیسیٰ بعد از رفتن ایشان از زمین با همان پس حضرت عیسیٰ را تعزیر
 اینها ممکن نبود و حضرت امیر را ممکن بود بلکه اگر حضرت امیر قتل می فرمود نیز قدرت آن
 داشت و در صورت قتل عاقله آنها یکی متغیر میشد و چون مقدر نبود بسبب
 اجلا باز همان کلمات خبیثه و بیانات قبیحه خود را در این و عراق و غیره راجع کردند
 و اما آنکه باز پرس از حضرت عیسیٰ واقع شود پس در قرآن مجید ذکر آن فرمود و باز پرس
 حضرت امیر هیچ معلوم نیست و نه استن چیز نیست و نبودن چیز دیگر از سبب
 اگر بعد از حضرت امیر پیغمبر بیعت میشد و قرآن است از آن میگردید و در آن میجا
 نفی باز پرس حضرت امیر نزول است یافت البته تعزیر ثابت میشد و درین قرآن خود
 عیون بعضی آیات دلالت میکند که از حضرت امیر نیز باز پرس واقع شود قوله تعالی و ایم
 تحشرهم و ما یعبدون من دون الله فبقول انتم اضلکم عباده و سبب یولوا و ام
 هم ضلوا السبیل و ایشان نیز عذریب آن کنند قالوا کما کان فی نبی لنا
 ان نخذ من ذنوبکم من اولیاء و درین قسم باز پرس مقصودی نیست زیرا که درین قسم
 سولیا منظور توخ و تنبیه پرستندگان ایشان است تا بطلان ذریب آنها از زبان
 انیس ثابت شود بدلیل آنکه از ملائکه نیز این قسم باز پرس واقع شد پس در آن
 تعالی و یوم تحشرهم جمیعاً ثم نقول قل لا اله الا الله کانوا العیبدون و ملائکه
 بالا جماع معصوم و غیر مکلف اند قابل عتاب و مواخذ نیستند و اگر از حضرت امیر

چونم این با مسلم میداشت در وایت مشهور چنین است که معمول اهل حلبیت بود
که روز پنجشنبه در کعبه رومی گشت و براس نیارت درون بان خانه بسیار
می آمدند و تولد حضرت عیسی نذیر همان تاریخ واقع شده و لیلۀ انروز را بوم الله
گویند و در یکم روزه نیز خوانند و شایع براس ان روز او را وادگان
سفر کرده اند و معمول بود که قبل از ان بیک روز و ز زمان زیارت می کردند
اتفاقاً روز زیارت زنان فاطمیه است و نیز با وجود آنکه دست حمل تمام کرده
بود براس زیارت قصد نمود و چون این روز در تمام سال یکبار اتفاق می افتاد
با وسعت دشواری حرکت خود را بحال رنج و مشقت تا در کعبه رسانید و در وادگان
تعبه در ان زمان بمقدار یک نذام بلند بود و چنانچه حال آنم غنی قسم است لیکن در
ان زمان زنیۀ پاریۀ داشت و زمان مردوان اینها بحرکت ضعیف می برادر دغدو
حالا زنیۀ پاریۀ از خوب بعورت کرد و آنک اطفال درست کرده گذاشته اند و فرستاد
حاجت آنرا کشید و متصل بکعبه می نهند درین حرکت ضعیف او را در وادگان رسانیدند
که بعد ساعتی این درد سکین خنید پذیرفت از زیارت چنانچه شرم شود و چنین که در کعبه
طلق بر طلق در وادی در دادن گرفت و تولد حضرت امیر واقع شد و در روایات
بطور دیگر دیده شده که ابو طالب بجهت شدت درد آمدن و زمان و عدم تولد بایوس
شده و براس استغفار درون کعبه داخل کرد و الله تعالی فضل خود فرمود که زود تولد
شد و کتب شعیان روایت را از حضرت امام زین العابدین آورده اند که فرمود
احسنه زبده نبوت بحال ان الساعده یوم ان عماره بنیت عمار و الساعده انما
فالت کت ذات یوم فی نسار من العرب اذا قبل ابو طالب کینا بنفکات انما
فان ان ثامنه نبش اسدی شده من الطلق و انما لا انصع ثم انما خذ به عمار
جا بها الی الکعبه فدخل بها و قال اهلسی علی اسم الله فجلست و طاعت ظلمنا

حضرت عیسی علیه السلام یا زید و یوم ان روز را بوم الله می نامند و در یکم روزه نیز خوانند و شایع براس ان روز او را وادگان سفر کرده اند و معمول بود که قبل از ان بیک روز و ز زمان زیارت می کردند اتفاقاً روز زیارت زنان فاطمیه است و نیز با وجود آنکه دست حمل تمام کرده بود براس زیارت قصد نمود و چون این روز در تمام سال یکبار اتفاق می افتاد با وسعت دشواری حرکت خود را بحال رنج و مشقت تا در کعبه رسانید و در وادگان تعبۀ در ان زمان بمقدار یک نذام بلند بود و چنانچه حال آنم غنی قسم است لیکن در ان زمان زنیۀ پاریۀ داشت و زمان مردوان اینها بحرکت ضعیف می برادر دغدو حالا زنیۀ پاریۀ از خوب بعورت کرد و آنک اطفال درست کرده گذاشته اند و فرستاد حاجت آنرا کشید و متصل بکعبه می نهند درین حرکت ضعیف او را در وادگان رسانیدند که بعد ساعتی این درد سکین خنید پذیرفت از زیارت چنانچه شرم شود و چنین که در کعبه طلق بر طلق در وادی در دادن گرفت و تولد حضرت امیر واقع شد و در روایات بطور دیگر دیده شده که ابو طالب بجهت شدت درد آمدن و زمان و عدم تولد بایوس شده و براس استغفار درون کعبه داخل کرد و الله تعالی فضل خود فرمود که زود تولد شد و کتب شعیان روایت را از حضرت امام زین العابدین آورده اند که فرمود احسنه زبده نبوت بحال ان الساعده یوم ان عماره بنیت عمار و الساعده انما فالت کت ذات یوم فی نسار من العرب اذا قبل ابو طالب کینا بنفکات انما فان ان ثامنه نبش اسدی شده من الطلق و انما لا انصع ثم انما خذ به عمار جا بها الی الکعبه فدخل بها و قال اهلسی علی اسم الله فجلست و طاعت ظلمنا

طلقاً قولت غلاماً نطفیاً فسماه ابو طالب علیاً بآیة الکرسی و تولد خانه تعبیه و حبس لفظاً
 حضرت امیر حضرت عیسی باشد بر بنیخرو صلی الله علیه وسلم نخواستید بود و هیچ
 کس از بنی و شیعه این قائل نیست و ایضاً در تواتر صحیح ثابت است که حکیم بن حزام
 بن خولید که برادر زاد ام المومنین حضرت خدیجه کبریا بود در کعبه متولد شد پس
 باید که حکیم بن حزام نیز افضل باشد از حضرت عیسی بلکه از پیغمبر ان و شاعت
 این لازم پوشیده نیست **کپی شد و در هر دو**
 از تورات معطله نقل کنند که شریع بنسب یک شش اند و پسر بنی صاحب
 شریعت او و از دود و سه بود پس شریعت او سه شریعت اوم است
 و دوم شریعت حضرت نوح و سوم شریعت حضرت ابراهیم چهارم شریعت حضرت
 موسی و پنجم شریعت حضرت عیسی و ششم شریعت حضرت مصطفی صلی الله
 علیه وسلم و ملاحظه را می در محیط اعظم اسامی او صیاد هر یک تفصیل بر شمرده که
 بمجمل اللفظ و المعنی غیر مضبوط الاعراب اند و این نقل کذب محض و افتراء است
 در تورات معطله اثر از ان پیدا نیست و دلیل عقلی برین افتراء ان است که
 انبیاء سابقین بر جمیع اهل زمین معیشت نمودند پس انحصار شریع را وجهی نیست و دیگر آنکه
 هنوز آثار خانه نبوت منقطع نشده بود بعد از حضرت ادم پس از حضرت شیث
 بعد از حضرت ادریس و بعد از حضرت ابراهیم حضرت اسحاق باز حضرت یعقوب
 باز حضرت یوسف و بعد از حضرت موسی حضرت شیمون بود و ندیس قیام امر دین بوجود
 انبیا حاصل میشد حاجت بنصب او صیاح بود و اگر مراد از او صیاد انبیا باشد
 بعد از پیغمبر با وجود انبیا چه شتم مقصود تواند شد و علی تقدیر النقل عن ذکاب
 که حاصل ازین نقل غیر از عدد و دوازده بدست ما منی اینجمله که خلفاء ثلثه
 در او صیاد داخل باشند بلکه ایشان الیق بوضاحت اند که با دو فتح

ایده و ذراعت پنج رادر برع انکار کنند حالانکه در ولایت سر و سریر رایج و در فضا
است و انکه در خط استوا شش فصل است باشد نیز در دشت ان از محالات
است و همچنین حدوث میوه ها در خلاف موسم معناد ملک خود نذر اکثر جا حلال
هر ملک از زمین قبیل است و اگر فرض کنم شخصی را چنین عادت باشد که قبل از طلوع
آفتاب بخواب رود و بعد از غروب ان بیدار شود و دیگر دیدن اشیا را تجویز
نخواهد کرد مگر آنقدر که زیر مشعل و چراغ و شمع یا در نور قمر ادر اک کرده است زیرا که
از حقیقت روز و لیلیت شعاع آفتاب شناخت و ندانسته است که شعاع آفتاب
را این اشعه معلوم است و نسبت به شعاع آفتاب چیزی است که از ان یک گروه
توان دید شعاع مشعل و چراغ همان چیزی را از یک تیر انداز نتوان دید و دیگر قاع
سریات و سام ابدان که در شعاع آفتاب دیده می شود در اشعه دیگر دیدن
ان مستبعد است و چون اختلاف روز و شب دنیا و اقالیم و بلدان یک نشاء و انجید
رسیده باشد اختلاف و نشاء را که عالمی دیگر است و زمانه و دیگر مکانی دیگر
چشم از نظر باید انداخت روزی که شعاع اشرف الارض بخور بر سپا
عالم آخرت را که بالذات نورانی و مصداق یوم تبلی السمرات و یوم الفصل
است نور ساز و روزهاست این عالم و جنب از روز شبانی معلوم شود و حیات
این عالم در برابر حیات العالم حکم خواب به بیداری پیدا کند و ملائکه و ارواح خبیثه
ماوید نه ایما مثل اخلاق کاسنه و اعمال مخفی مرئی و مبصر شوند و روح حیوانی
ببب بدل نشاء انبساطی پیدا کند که جمیع حواس او از انچه بودند بفرار ان تیرا
تویر و حواس تر گردند قوله تعالی و ان الدار الاخره لیه الخوان لولا کانا یعلمون و
قوله تعالی سمع بهم و اصبر لیم ماتونش و قوله تعالی لکن انما نعطاک عطااک
محصک الیوم حدید و اول دلیل بر انکه این امور شروط عظمیه و است نیستن ان است

بنظر من ایند که گویایش رو نهاده اند و من آن محل را برای تجربه در چشم شخصی از
اہل بابل شنیدم آن شخص نقل کرد کہ مراجع ستارہ ہا از ثواب و سیارات
در مکانات خود معلوم میشوند و نور چشم من در جہانم کشفہ تقوٰی میکند و ما و را را
را سبب بنیم من و قسطنطین و قبا بلعلی بطریق امتحان در خانہ داخل شدیم و آن
شخص بایں را بیرون خانہ گذاشتیم و اندرون خانہ نوشتن کتابی شروع کردیم
و آن شخص از بیرون خانہ آن کتاب را بر ما میخواند لفظاً بلفظ و نشان میداد کہ
سطراولش اینست و سطر دومش این و نیز فا کا غذ میگردیم چیزی بنویشتیم و او بیرون
خانہ نیز کا غذی گرفته نقل نوشتہ ما میگردد و باز بیرون و مقابلہ میکردیم مطابق میشد و
آن شخص را بار می قسطنطین انحال بردار خود کہ در بلعلی بود سوال کرد او نظری
افکند و گفت کہ مرخص است و او را این وقت سپری بود و او آمدہ کہ طالعش در
سیوم از نور است بعد از تفحص و تحقیق میچنان بر آمد باجمہلہ کہ اختلاف احکام
دنیا و آخرت را میداند و عموم قدرت الہی را اعتقاد میکند هیچ امر از امور
کہ در بہشت و دوزخ وعدہ کردہ اند او را بعینہ نمینماید و آن قدر خود مجمع علیہ جمیع
اہل اسلام بلکہ ہر سہ ملت است کہ در آخرت مومن و کافر را فرشتگان قضا
و ولدان مرے خواہند شد و آخر ملک و چشم خود را بہشتی خیابان خواہد دید
کہ اولش را می بیند با وصف بعد مسافتی کہ ما بین واقع خواہد بود و نیز سابق از
روایت ابن بابویہ قمی در کتاب المعراج گذشتہ کہ حضرت امیر در زمین میدید
انجیر پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم را سحان میدید و نیز ابن بابویہ در کتاب روضہ
بطریق متعددہ و اسانید معتبرہ و ابو جعفر طوسی در امانی روایت کردہ اند کہ
موسس تجر خباب پیغمبر امیر و سبطین را سبب بنید و نیز قطب را و ندی را و
کردہ کہ چون حضرت خدیجہ را در حلقہ تمام شد و وقت ولادت حضرت فاطمہ زہرا
بود

۱۰
 من مکان بعید
 قال ابو عبد الله
 من یسیر فی
 جمیع البسبان
 طبع حس و فنیة
 الروی الی الفار
 و اما یوینما تم
 لان در کتب یغفر
 من جمیع البسبان

و انداخته و غلبه بر سر برنج قلمت و ما برنج قال من القبر حین موتی الی یوم القیامه
گفتند و و یکم اگر گویند اینست دشمنان اهل بیت را دوست دارند و هر که دوست
دشمن باشد دشمن است زیرا که حکما گفته اند که دشمن است قسم میباشد دشمن خود و دشمن
دوست خود و دوست دشمن خود و دوست قسم قسم میباشد دوست خود و دوست
دوست خود و دشمن دشمن خود پس اینست نیز دشمن اهل بیت باشند و این
تبار قاعده ایست که نزد اهل عقل و حاصل شرح مقرر است که الحجب للشیع
الحجبه محبوبه و مبغضه و مبغضه و مبغضه الشیخ الحجب لمبغضه و مبغضه و مبغضه
الحجبه محبوبه پس از اینجا معلوم شد که دوست عام است از دوست دارد و
دوست داشته شده و دشمن نیز عام است از دشمن دارند و دشمن شده و چو
این طعن اول بطریق جدل است که اهل سنت دشمن خوارج و نواصب اند و
خوارج و نواصب دشمن اهل بیت است دشمن دشمن دشمن اهل بیت اند و دشمن
دشمن است پس اهل بیت دوست اهل بیت باشند و نیز شیعه دشمن خوارج و نواصب
دوست پیغمبر اند پس شیعه دشمن است پیغمبر را و دشمن دوست دشمن است پس شیعه
دشمن پیغمبر باشند و بر همین قیاس سخنان بسیار توان گفت دوم آنکه دوستی و دشمنی و تفکیک
بلاصالت و بالذات باشد در مقابله آن دوستی و دشمنی بالواسطه و بالعرض
نیست چنانچه در جمیع علل آنها و نسبتها آنچه بالذات است معبر به باشد و آنچه بالعرض
است و جنب آن اعتبار ندارد و مثلاً شخصی را در حقیقی شخصی است و غیره
دشمن او پس این را در حقیقی را دشمن این شخص نتوان گفت و همچنین اگر نوکر شخصی
برادر نوکر دشمن او باشد او را نوکر دشمن او نتوان گفت و علی بن العباس بر
اهل بیت چون بالذات دوست اهل بیت اند اعتبار مردوسته ایشان است
و دشمنی که سبب دوستی دشمنان ایشان لازم می آید بالواسطه و بالعرض

کلمه فی دار
 بنام الکافه
 پس اوستانی
 است
 ۱۲
 بعضی با اهل بیت
 خادری
 دوسا
 خادری
 گرانده
 شود مگر آن
 نمود و سوز
 قارت
 زوفی بنایه
 با اکثر

است در جنبان اعتباری ندارد و حاصل است که اوصاف تابعه بالعرض
 و قتی اعتباری توان کرد که بالذات متحقق نبود و چون وصفی بالذات
 متحقق باشد بالعرض را اعتبار کردن غیر معقول است که ما بالذات توئی
 و او لے من ما بالعرض سیوم انکه و هو التحقيق دوستی و دشمنی و این
 هر حیثی ہی غیر معقول است پس منشا دوستی و دشمنی نماند که
 و حیثیات پس اگر شخصی را بوصفی و حیثی دوست داشت لازم نمی آید که
 جمیع حیثیات او اوصاف او را دوست دارد و انتقال دوستی و دشمنی بالواسطه
 و قتی می شود که بهمان حیثیت او را دوست و دشمن دارد پس اهل سنت
 که دشمنان اهل بیت را دوست دارند بحیثیت دشمنی اهل بیت دوست
 ندارند تا محذور می لازم آید چاره آن نیز تحقیق است که اهل سنت بما
 را دوست میدارند که آنها را دشمن اهل بیت نمیدانند بلکه دوست و موافق
 می کنند و در روایات ایشان تواتر ثابت شده که انجماع همیشه مستلح
 و ثنا خوان اهل بیت و ناصر و مدد بین شریعت ایشان بوده اند و در محلات
 خمس و خطبها و دیگر ادعیه برایشان در و میفرستادند از سبب شیعہ بر خود
 آنها را دشمن و مخالف قرار داده اند و از اعتقاد شیعہ دشمنی ایشان
 الواقع لازم می آید و اهل سنت چه قلم دشمنان اهل بیت را دوست دارند
 حال آنکه در کتابهای ایشان روایات صریحه باین مضمون موجود اند که من
 هو بغض لال محمد و خل النازوان صلی و صام و این روایت را طبرانی
 و حاکم آورده اند و نیز در طبرانی است که من بغضنا اهل بیت فهو منافق
 و نیز در طبرانی است که لا یغضنا اهل البیت احد ولا یحیدنا احد الا ینزله
 النجیاته من حقن بساط من روجکم نرند و در نوادر الاصول

اور معذ و روار ندجاسے ان بیت بخلاف عداوت و اما اصلاح ابن کلام میں
 انشاء اللہ تعالیٰ در باب دوازدهم کہ فرمود لا و ستر است بشیخ تمام مذکور خواند
 شد و در اینجا بقدر سے کہ انتظار سامع را تسکین بخشد اکتفا میرود بغیر بشیخ
 اصلش اینست کہ در میان محبوبان مبعوضان فرق باید نمود و مستحقان محبت
 و مبعوضان را دو قسم باید فهمید یکی آنکہ از صاحب شریعت بقطع و تواتر ثابت
 شدہ باشد مثل فرصیت نماز و روزه و زین قسم اعتقاد خلاف واقع را کہ محبوب
 شرع را مبعوض و بالعکس سازد مفعول باید دانست و تاویل باطل و شبهہ سازد
 اور اسمع نباید داشت والا ہر کہ نیاز بجہت زلاست کہ از ایشان صادر شدہ
 اللہ مبعوض دارد و یا بلیس و فراعنہ و ائمۃ الکفر بجہت آنکہ سبہ ہای
 خدا و مخلوقات او سبہ و منطایر صفات او محبوب سازد معذ و ر بلکہ ماجور باشد معاً
 اللہ میں فلک دوم آنکہ از صاحب شریعت باین نوع نبوت رسیدہ باشد و
 برین قسم کلام حضرت ابو جعفر را محمول باید نمود و اطلاست کہ در کلام ارشاد
 التبیان ایشان است نہا برانست کہ محبت و بعض چون اللہ باشد العتبہ با اعتقاد
 خلاف ضروریات دین مقارن نخواہد بود و اگر کامل کردہ شود از کلام ایشان تقدیر
 اطلاق ہم منطایر میگردد و جائیکہ فرمودہ اند و انکان فی علم اللہ خلاف اعتقاد
 زیرا کہ حوالہ بر علم مکتون الیہ ہا منجا راست می آید کہ از صاحب شریعت بالقطع
 ثابت نہ شدہ باشد مثال قسم اول از محبوبین الملیت نبوت سے اند قولہ تعالیٰ قل لا
 اسالکم علیہ اجر الا المودۃ فی العرس بے وقولہ تعالیٰ انما یرید اللہ لیتوب علیکم اگر
 ان البیت الخ و صحابہ کرام کہ بمعیت الرضوان نمودند و حیرت و نصرت پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم سجا اور نمود و بعد از رعایت پیغمبر قبائل مرتدین قیام در زندہ اند قولہ تعالیٰ
 یحییہم و یجوبونہ و قولہ تعالیٰ یجوبون من ہاجر الیہم و قولہ رضی اللہ عنہم و رضاعنہ

و قوله لعاسے لا تحمل في قلوبنا عللا للذين امنوا و انهم مغبضين اليك
 و جمع كفره معاذين قوله لعاسے ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا
 و قوله تعالى لا تتحد المؤمنون الكافرين اولسياء من دون المؤمنين من مفعيل
 فليس من الله في شيء و قوله لعاسے لا تحذوا يومنون بالله و اليوم الآخر و ان
 من عاد الله و رسوله پس نواصب در عداوت اهل بيت و روافض و عدا
 صحابه خصوصا ماحرين اوليس و انصار سابقين و اهل بيعت رضوان و قائلين
 مرتدان البته معذور باشند ارمي نحو بان انقسم را کفر فرقه از حد و مقید
 شان کمتر و انسد یا با بغض از ما صحت مرآتیش از راه جهل و نادانی
 یا از شبه و تناوّل کار نامند با و صفا صلحت البته معذور خواهند بود
 مثل شیعه تفضیلیه یا کسانی که منکر امامت حضرت امام گذشتہ اند از بحران و دشمن
 ایشان مانند محمد بن الحنفیه و زید بن علی بن الحسین و در کلام حضرت امام حسن
 عظیم قسم مردم را معذور و فرموده اند مثال قسم تا منی از مجموعین مجاهدین
 مومنین علی الخصوص عامه صحابه و عرب قریش و از مغبضین فتنای عصا
 و ظالمین و کافرین سوائے غیر ذلک که محبت و بغض اینها از شرعیت با و صا
 عامه معلوم شده است و در ضمن مفہومات کلیہ یہ ثبوت رسیدہ قوله تعالى
 ان الله يحب المحسنين و قوله تعالى والله يحب الصابرين و قوله تعالى
 ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيله صفاً كانوا من قبل ان يمدحهم و قوله
 تعالى والله يحب المتطهرين و قوله تعالى ان الله يحب التوابين و يحب المتطهرين
 و قوله تعالى ان الله لا يحب الخائنين و قوله عليه السلام اجبوا العرب ثلاثه آتی
 عربی و القرآن عربی و لسان اهل الجته عربی و قوله عليه السلام من امان
 قرش امانه الله و من عادى قرش اكره الله و قوله تعالى والله لا يحب الظالمين و قوله

[illegible]

و قد قال الر
 الصادق عليه السلام
 ان الله يحب
 العبد اذا
 جدد عظمته
 و فرج البلاغة
 واعلم ان لكل
 نباتا و لكل شجرة
 من المياه و المياه
 مخلقة ذاتا بديعة
 طاهرة و حسنة و طيبة
 ثمرة و اجنت شقية
 و شقية غرس و لم
 تترك شيئا من انشاء
 الله و له في كل يوم
 لا يسجد من يوم
 عيسى ان يكون قبرا
 قال ابن ابي عمير
 في حديثه عن النبي
 ان من احب الله
 و احب اليه

در این باب که از حضرت امیر خیریت که در تمام عالم ضرب المثل و در جمیع
 اتفاق شهر و علم است و ابو بکر صدیق حبیبان بود بدلیل قبول خدا تعالی
 که او بقول اصحابه لا تحزن معلوم شد که ابو بکر در غار خزدون بود و خزن درین قسم
 استحانیه دلیل جن است چو اب این طعن بخند وجه داد و انداول آنکه سینه کور
 از خزن دلیل جن نیست زیرا که شجاع را هم خزن لاحق میشود چه معنی خزن انوس
 بر قوت شدن محبوب یا وصول مکرده است و این معنی منافی شجاعت نیست
 رستم را بر قتل سهراب خزنه که لاحق شد و جابه خود را سیاه کرد و نام کمرش
 و کربان چاک نمود مشهور و معروف است اگر خوف سینه واقع نمید
 البسته جاک گفتگو بود دوم آنکه اگر سینه از خزن دلیل جن باشد
 لازم آید که حضرت موسی و حضرت لوط جبان باشند زیرا که این هر دو را
 از خزن بلکه از خوف نیز واقع شده قوله تعالی و قالوا لا تخف و لا تحزن انما
 و ملک الامر انک کانت من الغابین و قوله تعالی یا موسی لا تخف لانی
 لا یخاف لدی الم سلون و قوله تعالی لا تخف انک انت الاله علی ملک
 نص قرآن صریح دلالت میکند بر حقوق خوف حضرت موسی را قوله تعالی
 فاجس فی نفسه خیفه موسی که بیوم آنکه آنجا از ابو بکر را عانت و ادا و
 آنحضرت در وقتیکه کافران که چادر در گلو سے مبارکش انداخته خفه کردند ماکه
 چپشان مبارک سرخ شدند و برج بسیار رسید و در آنوقت هیچ کس از ابرار
 و دوستان و اقارب آنجناب بسبب خویشان ملاعین نزد یک با آنجناب نماند
 واقع شده در توارخ مشهور و مسطور است و در وقت که ابن الدغنه ابو بکر را
 از تابت دست کشید و از خلیفه کفار قریش فرسانید و ابو بکر بحال دلیر
 بیرون دروازه خود مسجدی بنا کرده با و از بلبله خواندن قرآن شروع

در این باب که از حضرت امیر خیریت که در تمام عالم ضرب المثل و در جمیع
 اتفاق شهر و علم است و ابو بکر صدیق حبیبان بود بدلیل قبول خدا تعالی
 که او بقول اصحابه لا تحزن معلوم شد که ابو بکر در غار خزدون بود و خزن درین قسم
 استحانیه دلیل جن است چو اب این طعن بخند وجه داد و انداول آنکه سینه کور
 از خزن دلیل جن نیست زیرا که شجاع را هم خزن لاحق میشود چه معنی خزن انوس
 بر قوت شدن محبوب یا وصول مکرده است و این معنی منافی شجاعت نیست
 رستم را بر قتل سهراب خزنه که لاحق شد و جابه خود را سیاه کرد و نام کمرش
 و کربان چاک نمود مشهور و معروف است اگر خوف سینه واقع نمید
 البسته جاک گفتگو بود دوم آنکه اگر سینه از خزن دلیل جن باشد
 لازم آید که حضرت موسی و حضرت لوط جبان باشند زیرا که این هر دو را
 از خزن بلکه از خوف نیز واقع شده قوله تعالی و قالوا لا تخف و لا تحزن انما
 و ملک الامر انک کانت من الغابین و قوله تعالی یا موسی لا تخف لانی
 لا یخاف لدی الم سلون و قوله تعالی لا تخف انک انت الاله علی ملک
 نص قرآن صریح دلالت میکند بر حقوق خوف حضرت موسی را قوله تعالی
 فاجس فی نفسه خیفه موسی که بیوم آنکه آنجا از ابو بکر را عانت و ادا و
 آنحضرت در وقتیکه کافران که چادر در گلو سے مبارکش انداخته خفه کردند ماکه
 چپشان مبارک سرخ شدند و برج بسیار رسید و در آنوقت هیچ کس از ابرار
 و دوستان و اقارب آنجناب بسبب خویشان ملاعین نزد یک با آنجناب نماند
 واقع شده در توارخ مشهور و مسطور است و در وقت که ابن الدغنه ابو بکر را
 از تابت دست کشید و از خلیفه کفار قریش فرسانید و ابو بکر بحال دلیر
 بیرون دروازه خود مسجدی بنا کرده با و از بلبله خواندن قرآن شروع

منوع نمود و در وقت قتال مرتدین خوف جمیع صحابه از اعراب بعد از طلعت
ان سرور آنچه بظهور آمده حیرت افراست جمیع دلیران عالم است چه سارم
اگر حضرت امیر را آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد از شب معراج خبر داده
بودند که حق تعالی ترا وصی من و وزیر من و خلیفه من بعد از من ساخته است چنانچه
شیخ الشیعه ابو جعفر طوسی در امالی روایت کرده است با آنکه حضرت امیر در
شب معراج همراهِ آنحضرت صلی الله علیه وسلم بود و لوح محفوظ را مطالعه نمود و چنانچه
صاحب نوادر الحکمت از شیعه روایت کرده است از عمار یا سر و قطب را وندی
از بریده اسلمی یقین میدانست که نبی است تا بعد از وفات پیغمبر
صلی الله علیه وسلم تقدیر سی سال امام و خلیفه او خواهد شد و این سخن مراد
مرا خواهد گشت پس حضرت امیر را ترس از معارک چربا داشت پنجم آنکه نزد شیعه
مقرر است که امام باختر یا خود میسر و پس چون در معرکه تشریف میبرد
و با دشمن مقابل میشد مروت خود را اختیار نمیزود و بدون اختیار و
موت او محال بود و بخلاف ابو بکر صدیق که بالا جماع این درجه نداشت و این علم
او حاصل نبود و بر ظاهر است که شخصی از جان خود در خطر باشد البته از درامه
جنگ و معرکه پس و پیش میکند و شخصی که بحیات خود یقین دارد او را بر وای
نیاید پس با وصف این خوف و خطر آنچه از ابو بکر در جان شارس و جانبازی
و نصرت دین و قتال مرتدین واقع شد بسیار عجیب و دلالت بر کمال دلیری
و ثبات قلب او میکند ششم آنکه میر کاوه حضرت امیر را سوار ابو بکر شهباز
تجارت و دلیر سوار داده باشد دیگر احتمال چنین او بخاطر او زندگوست
حضرت امیر را نامقبول کردن است و سبب محمد بن عقیل بن ابی طالب خطبانه
سے علی نقال را اینها الناس من اشیع الناس فطانت یا امیر المؤمنین

فقد الانصاعی قال خیر
عن فضالت بن
عن ابی النضر
بابا حسن
اصحاب
جنبه
اصحاب
فقال بافتقار
سے الله علیه وسلم
لا اوتی حتی
منه و یجئ
نائب
و اوجا
اخرج
عليه السلام
قالوا انت
احد الانصاع
بانجم الناس
ابو بکر
الله صلی
فقد من
صلی الله علیه وسلم

خطبته ما علیکم کتبی مردانیت خا عروق و مردم کثیر نوای امیر المؤمنین

روئے من ابی عبد اللہ علیہ السلام انه قال لا جبر ولا تفویض و لکن امر
امرین کید نو و وجہ ارحم انکہ گویند اسلمنت در کتب صحیحہ خود
روایت کردہ کہ کانت حاشیہ ثعلب بالذات فی بیت النبی صلی اللہ علیہ وسلم
و نسبت این امر بخانہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و بزوجه او کہ صورت محرمہ
ساخت ووران خانہ کہ عبادت گاہ این قسم غیر باشد و مضبوط و سنجے و ملائکہ
و روح الامین بود و در ہر وقت میگذاشت بغایت قبح است حالاکہ خود اسلمنت روایت
کرده اند کہ در خانہ کہ صورت با مثال داشت نماز جایز نیست و مرشدہ در آنخانہ نمود
وراید و نیز روایت کردہ اند کہ آنحضرت چون در خانہ کعبہ درآمد صورت حضرت ابراہیم
و حضرت اسمعیل را دید ابراہیم اخراج اینافرمود جواب ازین طعن
است کہ این تشبیح و ستائش متوجہ میشود کہ اهل سنت لفظ تصور یا مثال را
صورت روایت کرده باشند لفظ نبات را جبراً بر صورت حمل باید کرد و بر آنچه
درین وقت معروف و مروج است قیاس باید نمود و نبایستی کہ در آنوقت مزاج
بودند بمن قدر بود و ند کہ قطعہ از جامہ را اول مثل دائرہ مقصور میکردند و در وسط آن
چارچہ دیگر مثل شبکہ طنوف گردہ سے بناد و اطراف ان دایرہ را چرب
و راست کشیدہ زیر بند قبر بستہ مضبوط میکردند کہ ان شبکہ بر مثال سر ایشان
میشد و باینسان او بر مثال جد انسانانی سلب اکہ صورت دست و پا و دیگر اعضا را
ظاہر نشود من بعد بروئے خماری و کرتہ سے پوشانیدند و این قسم مصنوعات
را بنا بر طبق نبات نام میکردند و آنچه درین زمانہ خصوصاً درین ملک رایج است کہ فکری
تصور را درین امور مراعات میکنند و اسناد کار بہا می نمایند هرگز در اثر زمان نبود
در ان ملک حالا هم نسبت خیالچہ در معراج ارتقاات مانند ماگول و مشروب و طبوس
و مسکن و زیورات و فروشنس مادہ کے انزمان و تکلف اینوقت تلافی

رسول الله صلى الله عليه وسلم يشرني بروائي وانا انظر الى الحجة على
بالدرق والحراب يوم العيد پس درین روایت دیدن لعب و تقریر حبشه بران
در عین مسجد و نظر زوجه بغیر محارم بر رسول صلى الله عليه وسلم ثابت می
شود و همه این امور خلاف مشروع و منافی غیرت اند حالانکه خود اهل سنت
روایت کنند که رسول صلى الله عليه وسلم فرمود ان تعجلون من غیره سعد و انما غیر
منه و الله غیر منی حالا و انی ناس بانجال را خسته نمی شوند که زو جات
ایشان نظر با جانب نمایند یا تماشا و لهو و لعب مردان بینند چه جا و پیغمبر جواب
اینین طعن آنست که این همه بالا سر لے و بلند آهنگی بنا بر جهل بلا زمانست
بتاریخ و حال ابتدا سے اسلام زیرا که این قصه قبل از نزول ایه حجابست پیش
از مومنات چه از ولح و چه بنات آنحضرت در آنوقت بیرون می برآمدند
خدمت مردان نمود و بحضور اجانب می نمودند چنانچه در روایات متفق علیها ملین
الشیعة و استنی موجود است که حضرت عائشه زهرا زخم آنحضرت را که در جنگ کربلا
بود می شست و دوامیکرد و اسهل بن سعد و دیگر صحابیان دیدند و نقل کردند پس
چیزی که قبل التیمم آن از رسول باز و بر رسول روایت کنند چرا باعث طعن شود و آنکه خود
شراب و مست شدن و عریه نمودن بطریق صحیح از حضرت حمزه و ابو طلحه انصار
و دیگر اصحاب رسول خدا الفرقین مروی و ثابت است و آنحضرت صلی الله
علیه وسلم هم دیدند و سکوت فرمودند تقریر شکر و قنای لازم می آید که آنچه در خل
منکرات کرد و دیگر آنکه عایشه در آنوقت حبسه غیر مکلف بود و حبسه غیر مکلف اگر
تماشا مردان در حالت لهو و لعب بینند خاصه چون مستور بهم باشد و مردان
سوی او نبینند چه منکر پیش می آید و دیگر آنکه لهو و لعب حبسه بسبب و نیزه
بود که بر اسے نماز مست حرام و بطریق اعدا و آلات الهما و مشفق این

میکردند پس بعیورت احب باز سے بود و یعنی سر اسر حرکت در رنگ و و اندن
اسپان و تیر انداز سے و بلا شبهه آنحضرت صلی الله علیه و سلم درین قسم
لعب حاضر شده اند لیکه در بعضی اوقات شریک هم شده و فرموده که ملائکه
نیز درین قسم بازیها حاضر میشوند و آنچه منقول است که عمر بن الخطاب حبشیان
را ازین لعب نهج کرده پس بابران بود که این حرکات سبک را بالموافقه
پیغمبر صلی الله علیه و سلم اگر چه در لعب مشروع باشند نوعی از مباحات
فیسد و سکوت انتخاب را محل بروسعت اخلاق آن یگانه آفاق نمود چون خطاب
و عزم یا عمر و امنا یا سپنه ارفده بکوشش رسید دست از انکار باز کشید
و خود هم در ان تماشا شریک گردید و دانست که چون مرخصه مبارک رسول است
بهتر از تلکین و قمار اهل فضول است ع هر عیب که سلطان یه پسند و نهرا
و عجب است ازین کرده نا انصاف که این قدر را که قبل از تحریم واقع شده
بود محل بر پیغمبر سے و تقیر بر منکر می نمایند حالانکه خود از انکه اطهار که جگه را
رسول صلعم اند و در حکم رسول اند و نزد خود ایشان معصوم و مفرض الطاعه
خیر مار وایت کنند که زبان مجبان صادق از نقل و حکایت آن
لرزد و از شنیدن آن هر سلمان با ابا زاموسه بر بدن می خیزد و از آنجمله
ست آنچه و کتب معتبره ایشان بر و آیات صحیح آمده که حضرت ابو عبد الله علیه
السلام باران و شیعه خود را فرمود آن خدمت جواریان و فرو جین لکم حلال و
بر همین روایت فاسده بنا کرده علای ایشان در زبان غیبت امام که جسا و
فاسدی شود و خمس جدا نمی شود و بمبارت آن رسد و باقیه غنیمت
مخلط شده همه را مشکوک میکند بخل چو ار سے برای شیهه فتوی
داده اند حالا دیده غیرت و ابا بد کرد و درین لفظ شیخ تامل باید نمود که از

۱
سجده
اینست
مفید
جنب
روی عی
و بکار
خوب
شغل
چند
و نیست
بانی از

وچشم اور کور کردن روایت کرده اند حالانکه درین قصه مجد و رات بسیار دارد
 سے آید اول انکه حضرت موسی راضی بقضای حق نشد و دوم انکه حضرت موسی
 لقاء الهه را کرده و پشت حالانکه خود اهل سنت روایت کرده اند که منکر کرد و تمام
 کرده اند لقاء هسیوم انکه ملک الموت بانیمتبه دلیل و حاضر و ربون شد که طریقه
 ایشان خود و چشم او کور شد و نموت او نه بر مذک روح ایشان را قبض
 میکرد و ناچار بی نسل مطلب باز گشت و نکابت این امر پیش خالق الموت و الحیات
 برد و همه این امور خلاف اصول شریعت اند جواب ازین طعن انکه ملک الموت
 را در قبض ارواح نبی آدم و در طریقه هست اول طریقه که با عوام خلق مساوی است
 که بی نمیت پرستش قبض روح میکند و سنی گوید که من ملک الموت ام اگر در
 اذن انبیا را باشد بکنم دیگر طریقه که با پیغمبران بعمل می آید که خود را ملک الموت و
 نماید و مختار میکند و رفتن و ماندن و ندا سے ارجحی الی ربک مبرسانند و چون
 انبیا بحال اشتیاق لقاء الهه موت را بریات ترجیح میدهند اذن قبض روح از
 ایشان میجوید و بعد از حصول اذن کار خود میکند پس در اول و بعد ملک الموت
 نزد حضرت موسی بر طریقه اول آمدند نهند که او ملک الموت است و بر
 قبض روح من آمده است بلکه چون او را در صورت بشری دیدگان برد که
 مبادا دشمنی باشد و اراده قتل من دارد و چنانچه حضرت داود و نبیر ملائکه را که
 در صورت تنها صمیم از بالا سے دیوار محراب ایشان بر آید و اقل شدند
 و دشمنان پیدا شده بود و خوف و فرح نموده و قصه اش در قرآن مجید
 هست و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم نیز خیر نیل را بصورت انوار
 سایل نشناختند با وجودیکه انجناب را با جبرئیل اخطا طرازی از وصف بر او
 موسی را با ملک الموت غش غشیر آن نه و در دفع دشمن واجب است هر چه ممکن

[illegible]

دفع کردند و ملک الموت را چون زنده حضرت موسی و نبوت و قرب ایشان
در جناب الهی معلوم بود با وصف اقتداری که داشت تن در داد و دستا
بای نیکو و حضرت خداوند سے رجوع نمود و این ماجرا عرض کرد و یاد کرد
که او را باین دیگر که معمول انبیاست فرستادند و تخیر کردند حضرت موسی
قبول نمود و رضا داد و مهلتی درخواست که خود را بر زمین مقدس نزدیک
کنند حالاً بنظر انصاف باید دید که درین قصه کدام مخدور شرعی لازم می آید و
موت حضرت موسی همین وقت اخیر بود و خلف موت از وقت خود واقع
نشده و ملک الموت با وصف اقتدار ملک جاسپر اندازد و تعظیم پیش آید
و بر او انکی مطالبه چنانچه در قصه فات شریف که از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
و سنی هر دو مرویست ثابت است و نعم ما قیل و محسن اظهار التجمله للعدی و تعجیل
العجز عن الاجتهاد و حضرت موسی را چون معلوم شد که ملک الموت برای
روح من بحکم پروردگار آمده ناخشنودی بقضای الهی و کراهیت لقاء الله را
لازم آمد آری هم بر اینکه حقیقتاً چیرا اول ملک الموت را بوضع نفرستاد که
حضرت موسی در بابت میکرد و ندکه برای قبض روح من آمده است بحکم پروردگار
و این جرئت و حکایت در بیان آمده و ضرب زد و وقوع غی یافت پس امر
این معاملات که حقیقتاً با خاصان خود میفرماید و با هر یکی از این بزرگان
و بزرگان میکند بسیار دقیق و باریک اند که ذهن هر کس با آنها نمیرسد و اگر سبک
نمک کسی موافق مذاق و شرب خود از حکمت و کلام و تصوف و تقابلیست با سبب
بر اصول خود از سنن و اعتزال و تشیع بی برده و بر زبان آورده است بواقع
و نفس الامم حکم قطره بدریا و ذره بصخره دارد و لهذا محققین انقیاد امر را حواله
بعلم است نمایند و هر خاموشی بر زبان نهند انقیاد بالا لاجال المحفل می نمند

۱۰ البتہ شک نہ ہو کہ پس خال و محروم براسے متقی ہو و از علم یقین بعین یقین
 و اگر کلام را بظاہر شش حل ناہم نیز راست سے اید زیرا کہ شک بمقابل یقین است
 و چون یقین راستہ مرتبہ است علم یقین و عین یقین و حق یقین شک را نیز مرتبہ
 ثانی سے باید ناما از اہم مرتبہ از یقین مرتبہ از شک واقع شود پس مراد از شک
 اینجا عدم حصول عین یقین با وجود حصول علم یقین است و عدم حصول علم یقین
 نقصان سے نہ اند و چون ضرور است کہ انہما ہم امور علیہ یہ را چہ شش مشاہدہ
 کنند و چہ یک از شیعہ و سنے بوجوب ان قائل نیست این مطلب صحیح را صلا
 از جادہ حق نخوازد از محل طعن کرد انہما اند و آنچه خود این گروه در حق انہما
 و رسل روایت میکنند فراموش نموده اند چنانچہ نبی از ان
 در باب نبوات انشاء اللہ تعالیٰ مذکور شود و کیفیت اعتقاد این فرقہ در
 حق انہما واضح گردد **کینہ نو و ہشتم** انکہ گویند نیست
 روایت کردہ اند کہ حضرت ابراہیم سے دروغ گفتہ است حالانکہ انہما عصمت
 از دروغ بالاتفاق واجب است و الا ارتطاع امان از تبلیغ اثبات لازم آید
 و نقص عرض بعثت نہ حق کرد **جواب** ازین طعن انکہ کذب درین روایت
 بمعنی تخریص است کہ بخت ظاہر دروغ سے نماید و در حقیقت صدق است چنانکہ
 در مطاہبات پیغمبر زمان نیز منقول است کہ فرمود العجاہ بالید خلن اجنبہ وانی
 حاکم علی و لہ نافعہ و ان فی سینی زحک بیا ضا و مثال فلک از
 حضرت امیر نیز این قسم تعریضات بسیار مروی است و کذبات ثلث حضرت
 ابراہیم نیز از ہمین قبیل بود زیرا کہ ایشان زوجہ خود را بجهت خوف جہاری
 خواہر خود گفتند و مراد اخوۃ اسلامی داشتند و انی مقیم گفتند و مراد
 نیز سگی و کدورت روحانی کہ بالاتر از مرض جسمانی است ارادہ

[illegible]

اراده فرمودند و فعله کبیر هم برای الزام کفار بطریق قرض ذکر کرده اند پس
 اطلاق کذب برین امور محض باینست کلمه و شایسته است و اینست در قسم بنابر
 مسامحت ضرور بے بود چه اگر دفع جبار بے انزال و جان و ناموس
 خود منجر بکذب صریح شود آن منبر در آنوقت جلال میکرد و در جای بیضا
 و همچنین الزام دادن کافران و کناره گرفتن از مشایخ عبادت احصام
 با جمله این روایات صحیح المصالحین محل طعن گرفتن و روایات خود را که
 صریح دلالت بر شتاب و قیام حق انبیا و رسل می نمایند فراموش کردن حلی
 و دراز جاست و در باب بنوات معلوم خواهد شد که ابها بعضی انبیا را منکر
 وحی الهی گویند و بعضی بحسد و بغض و عناد و وصف کنند و بعضی را کتمان
 کبیره که موت بر آن هلاک باشد نسبت نمایند و در عقاید انفرقه موجود است که
 انبیا را کفر بر انبیا قیقه واجب است این روایات و عقاید خود را بار وایت این تقریر
 نکته موازنه باید کرد و انصاف باید داد و کید نمود و نسیم آنکه گویند
 اهل سنت در صحیح خود روایت کرده اند که ان الشیطان یقرس اهل عمر و ان
 کلام دلالت میکند بر تفصیل عمر بر انبیا و رسل زیرا که انبیا از شیطان محفوظ
 نمانده اند بدلیل نفوس قرآنی که در حق حضرت آدم فرمود **و جعلنا**
و در حق حضرت موسی قال هذا من عمل الشیطان و در حق حضرت ابوب
انی منی الشیطان یصب عذاب و در حق جبرئیل انبیا و رسولان عوذ و یا
ارسلنا من قبلک من رسول و لا ننبی الا و انمی الفی الشیطان فی
امینشیه اے غیر ذلک من الایات و الا حادبث و یوں شیطان را عمر
 بلکه از سایه عمر فرار کند و از انبیا و رسل حساب ببرد و بلکه در دل ایشان
 تصرف کند و القادی و سوسه نماید البته عمر افضل باشد از انبیا و رسولان و این

انما قاله فی جوابه
 ذوق الکلمات النور
 الکلمه مع لفظ
 اعقبت بهان دلیل
 منذب بالامام
 علی غل این ام
 روح اهل الاسلام
 کلامه
 و کلامه مخلوقه و قد ظلمه سلطان
 و علیه یقینه بر حق
 یغیب بار الظلمه فان
 عده ف و ذلک
 سلطان ان عمر
 موصود و مانع حق
 و اخبر ذلک السلطان
 بوجه و دفعه بالیون
 فاستقامه
 و کلامه یقینه
 علی غل این ام

طعن را از اکبر مطاعن اهل سنت شمارند و دشمنان ایشان بعد از تقریر این
کمال بیج و نفاق کنند و اهل سنت ازین طعن بچند وجه جواب دادند اول که
حیل دندان شکن است آنست که از شیعه می پرسیم یا شما بطوابعین آیات و تسلط
شیاطین بر انبیا قایل ندیانه اگر قایل شدید پس ندید خود را که عصمت انبیا و ائمه
است گذشته و اگر قایل نشدید و این آیات و امثال آنها را تاویل کردند و عصمت
انبیا را از سلطان برقرار داشتند هیچ نقصانی بانبیا عاید نه گشت نهایت کار این است
که عمریم بانبیا و برین خاصه شریک شد و بعضی اولیا و بعضی فضایل شریک
انبیا می خوانند شد و هیچ مخدوریه لازم نمی آید فرق اینست که تسلط شیطان
بر انبیا ممتنع است و مرتبه ایشان را عصمت نامند و بر اولیا ممکن غیر واقع و این مرتبه
را محفوظیت گویند و نص قرآنی صریح دلالت میکند که بعضی بندها خدا را تسلط
شیطان محفوظ اند بی آنکه تخصیص بانبیا کرده باشند قوله تعالی ان عباد
میسر لک علیهم سلطان و قوله تعالی الا عبادک منهم المخلصین اگر عمر نیز در
عباد داخل باشد کدام مخدور عقلی و شرعی لازم می آید و این عبارت که فلا
از سایه فلانی می گریز و تمثیل است ضرورتیست که بر معنی تحقیقش حمل نمائیم تا
استبعاد بهر سه مدعا آنست که شیطان قدرت بر اغواء ندارد و مثالش قوله
تعالی قل ان الموت الذی یقرون منه و قوله تعالی فلا جدار یؤید
نیقض دوام آنکه نزار شیطان از ظل عمر نترسیدن او از انبیا و رسل مستلزم
افضلیت عمر نمی شود زیرا که در ذوال از کو تو ال و پیمان و قطاع الطریق
از فوجدار و چوکیداران آنقدر سه ترسند که از باو شاه وقت نمی ترسند
بجمله آنکه انبیا منصوب اند بر ائمه مدافع مفسدان و غیر از مدافع مفسدان
ایشان را شغل و اینها می نیست پس مکایده و محاسن آنها را هستی که ایشان

شناسند بادشاه وقت اگر شغال بسیار دارد و بامور کثیر او تمام می نماید حال
 نمی شود و چون بزرگتر است حساب بودار بایست نکرات و مناسب است که تیار
 شیطان اندازد و غارت می یابد بیکه حساب او را در پادشاه نیل فرزند
 کرده و بفرمان او جادو شده و کوه و زمین برون ورده او از لرزه بازماند و باطل
 تر سیدین شیطان از شخصی با خبری مسلم تقییل آن شخص طایان چهره انجمه
 انصافیت او بالقطع ثابت است غشود و چنانچه اذان و نماز را با جماع و نصرت
 سر و سر است که شیطان بشنیدن اذان اذان حدث کمان میگزرد
 و در نماز حاضر شود و وسوسه میکند و با جماع ثابت است که نماز افسون جیم عباد
 مقصوده است و اذان که وسیله است از وسایل نماز و سنت است فرض
 میست با نماز حیان برابر است تواند کرد در بین قیاس حال عمر و نبی را با نبی
 سیوم انکه نبی ابو جبر کله مکاید شیطان را بیان میکنند و داخل او را
 میفرمایند و عمر درین باب ابو جبر کله نظر میکرد و بیره کار با و خورده شناسا
 بعین می آورد و وسایل و درایع انخوا و ضلال را یکان بکان تفحص و تفتیش نمود
 و چون درک احکام کلیات عقل است و درک معانی متشرع از جریات و هم
 دویم سلطان القوس و حاکم وجود انسان است و در اکثر اشخاص و اگر
 اوقات بر عقل غالب می آید و از خوف و ترس عقلی حساب نمی برنماید و
 و بسبب آن خوف و ترس از انفاذ احکام و اجراء او امر و نواحه خود در
 مملکت اعضاء و جوارح باز نمی آید تا وستی که خود از جبر است خایه و ترس
 شود و شیطان نیز بی سواقت و مساعدت و هم کار می پیش نمی برد اگر
 با او تفریق شود و الت منعت او موقوف و گردد و مانند خیر است و فایده اماند لاجرم
 خوف شیطان از عمر و امثال او بیشتر باشد از خوف نبی و رسول دین

و این معنی موجب تشبیل عمر و عمر بان نیست بلکه یا نشی از عمل و صنعت خبر نیست
 است که متنبس و مأخوذ از انوار انبیاست علیهم السلام چهارم آنکه حضرات
 انبیاء مردم را بطاعات و دعوت میفرمایند و از معاصی زجر مینمایند ترغیب و
 ترهیب امور آخره از تعلیم حجت و خدا میدویند و ان امور اول از نظر غایب اند بلکه از
 عقل ترغیب دوم موعود و اجل اند و کسی که ایمان قوی دارد و ان امور را
 از ای العین می بیند و میداند و بر موعود انبیا و ثوق تمام دارد و کیاست
 مادر الوجود است و عمر و امثال او مردم را بر ترغیب و ترهیب و نیکی باعث
 بر طاعات و مانع از معاصی بودند و بضرب دره و موعود می ترسانیدند و اکثر
 خلق از موجود و عاجل حساب بسیار بر میسازند و خوف و طمع در ان مینمایند
 الاجرام حسود شیاطین و اتباع او از صولت و طبیعت عمری زیاده از انبیا و رسول
 میترسیدند و از نام او بر خود می لرزیدند و لهذا حضرت امیر فرموده است که اسلطان
 نزع اکثر مآثرع القرآن و مثل مشهور است که مار که الکی بهوت بهر
 یعنی جتنی که بر اسب زده تصرف مینماید از غرائم و حضرات القدر نمی ترسند
 که از کفش کار بی نیم آنکه این طعن منقوض است بر ادب صحیح که در کتب شیعیه و
 سنن مردم موجود است از حضرت امیر که ایشانرا از مراتب یاران ایشان سوال
 کردند و ایشان منقبت و فضیلت پر کیا رشت و نمودند چون نوبت بحال عمار
 رسید فرمودند که ذاک الذی اجاره الله عن الشیطان علی سان نیکم
 پس محفوظ بودن عمار نیز از شیطان ثابت شد و تقریر می که سابق در
 طعن مرقوم شد در اینجا جارس باید کرد و عمار را نیز بر انبیا تفضل باید داد
 زیرا که ماده واحد است عمر نشد عمار شد فرق همین است که عمار بخود از شیطان
 محفوظ است و عمر با وجود محفوظ بودن شیطان را می ترساند و

بادشاه دین
 و بست نمی نماید
 زیاده و از ان
 که بند و بست باز
 و در ان مجبور
 این آن شخص
 است که نباید داد
 است خدا از شیطان
 نیز بان بی ترساند

را بود نه انکه روح او داخل شود و خواب یا در کسب متفرق و او را خبر سے ازین
 ماجرا نباشد و چون آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را مرتب است خود و مقدر
 خواب و درجات امتیان سے نمودند صور شالیہ را باب ان درجات را حاضر
 می ساختند و نشان میدادند کہ فلاں فی الزامت تو باین عمل این درجه یافته
 است نا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مردم را بنحو خاص آن اعمال مطلق فرماید
 و بعضی اوقات از صاحب آن عمل می پرسیدند کہ ترا باین مرتبه ویدہ ام بہ
 وسیلہ کہ ام عمل رسیدہ تا اورا تاکید باشد بر مدوستان آن عمل و دیگر
 نیز ترخیص و ترغیب شود و آن اشخاص را اصلاً خبر نمیشد و خود را در بہشت
 دیدند از ہمین قبیل است ویدن بلال پیشین پیش خود کہ بسبب سوال و شک
 حقیقہ الحال فضیلت تحمۃ الوضوء واضح گردید و علی بن القیاس اصحاب صحابہ
 بسیار را و احادیث متعددہ نام بردہ اند کہ فلاں نے را در بہشت چنین دیدم
 و فلاں نے را چنان و فلان عمل با نیر شبہ رسیدہ اند از آنجملہ است و بعضی از
 زن ابوطالبہ انصار سے و از آنجملہ است حارثہ بن النعمان انصار سے کہ فرست
 اورا در بہشت نشاند و معلوم شد کہ این مرتبہ اورا بسبب خدمت و تہجد حاصل
 شد و بطبرانی در تتمہ حدیث بلال ذکر فرمودہ او را و ابی ثانی نیز روایت کردہ
 و ماوہ اشکال را قطع نمودہ عن ابی امامۃ ان لنبی صلی اللہ علیہ وسلم قال
 دخلت الجنة فسمعت حرة امة فظننت فاذا بلال و نظرت الی اعلام فاذا
 فخر امة و اولادہم و نظرت فی اسفلہا فاذا ہم الاغنیاء و در تفسیر این
 شبہہ کہ لفظ غلام ابو بکر آورده اند چہ بلا تعصب و عناد از ان می تراود انضا
 نمی کنند کہ اگر انتساب با بکر و علاقہ و اہل سنت را باعث برادر
 فضیل بلال و اعتراف انبکی اومی شد مجبورین ابی بکر حیرانگیر ویدند و او را

[illegible]

بر پوست مدبوح کلب کہ رطوبت آن با استعمال ادویه و مصالح بالکلیہ رفتہ باشد
بجایزست بنا بر حدیث صحیح کہ متفق علیہ فریقین است و بنا علی الجملہ مہرورہ و غیر مہرورہ
یہا اناب و منع فخت طہر و عقل بر مسدود و لالت میکند زیرا کہ از دست رطوبت
پوست جانوران حرام مثل شیر و کرک و کرہ و در حالت زندگے سے
الخصوص چون رطوبت عرق و مانند آن بر پوست شان نبات و نجاست نمی خورد
بلکہ از جناب پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم و ائمہ اطہار دست رسانیدن باین
قسم جانوران ثابت شدہ است و سوارے فروستہ بر تو از مر و است پس
جد از مردن کہ حکم نجاست پوست اینہا کردہ اند محض بنا بر اختلاط رطوبت بدست
زخون و چربے و گوشت بودہ است چون پوست را از این رطوبات بمصلح
و ادویہ مصاف کردہ شود و خشک کرد و پیمان حالت اصلی خود عود کند و در رنگ
بجامہ کہ بر دسے بول با نجاست دیگر رنگیتہ یا شدہ باز شدہ و خشک کردہ اند
دست خیز از این علوم خارج است بدلیل آنکہ اوراد قرآن مجید بجمع اجزاء
پاک گفتہ اند قولہ تعالیٰ فانیہ رحیم و لہذا موصوف استخوان و غیر نجاست دارد
سکہ را حکم خنزیرہ اذن بھیج دلیل شرعی ثابت نشدہ و بلکہ در قرآن
بشدت نکار سکہ را جلال ساختہ اند و شیعی و سنی با اتفاق میخوردند و ظاہر است
در حالت شکار دمان او کہ محل لعاب است بشکار میرسد چہ جائے پوست
را اعتنا پس اگر حکم خنزیرہ است نکار او را جلال میگرداند پس معلوم شد
بر اہل سنت برین مسئلہ ظمن کردن خلاف شران و حدیث است اگر
انامیہ بر کوہ خشک انسان کہ بالاجماع خمس العین است و بیسند پاک
نمودہ اگر جای ضرر و شش باشد و خشک کردیدہ نماز جایز است چنانچہ
سبب در ارشاد و ابوالقاسم در تشریع و ابوجعفر طوسی نے تصریح بیان

دوم هست یزدی
ریسمان بابا
نرسد و دیگران
عید است از آنجا
از آنجا که
نزد آنجا که

کرده اند و اجماع اینهاست خلاف درین مسئله فنی اینهمند از اند حالادریسان پو
دروغ کلب و کوه آدم مقالمه باید کرد کید رخصه و چهارم
انکه گویند اهل سنت لعین شطرنج را جایز دانسته اند و حالانکه لعین بود در شرع
مذموم است و از لغو و ضعیف شدن مجید کوشش آن معلوم جواب ازین طعن
انکه خفیه و مالکیه و حمله قابل مجرب است لعین شطرنج اند و آثار و الله بر مرست آن روا
کنند و شافعی را و قول است در قول اول مکرده است بجهت شرط
اول انکه نماز را از وقت مختار خود تا غیر تکلف و در اداسه ان عجلت و
ترک سنن و اداب نماید و دوم انکه قمار در میان نباشد سیوم انکه واجبات
دیگر را بسبب این مشغل ترک نکند مثل خدمت سرور و والدین و تقصیر اهل
و عیال و زیارت اقارب و عیادت مرتضی و اتباع خایز چهارم انکه در عین مشغل
مزاج و جدال و دروغ و قسم دروغ در میان نیاید پنجم انکه آلات او مصحور
بحسب حیوانات نباشند پس اگر یکی هم ازین شرط بخانه منقود شود حرام
گردد و با صراحت بکسره شود کذا فی الاجیاء و قول دیگر موافق جمهور است و قد صحیح
عن الشافعی انه بر حج النبی فی علیه ابو حاتم القزاسی و بر تقدیر تسلیم لعین
بشطرنج چون در تشدید ذهن و دریافت قابو می خبک و محافظت از مکارید
دشمنان و خلای تمام وارد در حکم لعب مباح مثل تاویب فرس و تیر اندازی
و نیزه باز و داخل شده لعبی که مذموم است است که خالی باشد از فوائد
دینی و از ان قبیل هیچ لعب را اهل سنت تجویز نکرده بخلاف امامیه که ایشان
در عین حالت نماز که وقت مناجات خالق الارض و السموات و افضل عبادات
است در اس ظلمات است بزرگ و خصمین باز و راتجوز کرده اند چنانچه
ابو جعفر طوسی و غیر او در تهذیب و دیگر کتب ذکر کرده اند چنانچه نقل از نجاشی

و اختلاف
فی تحمیل
انکه شطرنج
الافضل عن
لعین شافعی
من جوده الا
نه حال
الیه عن
الصلوة
منه انما
است
است
تجانب
بالدر الطاع
جنت بیعی
ویدار حیا
ما شاع
باید شطرنج را
من التبع

و اباطیل خود را در آن روایات مندرج و منتشر ساخته و این ایمان اکثری
 از عوام را با این حبلیله بر باد قنادند و سرگروه این مکاران و دعا بازان در زمان
 حضرت بجا و حضرت باقر و حضرت صادق علیهم السلام هشام بن الحکم
 و هشام بن سالم و احوال طاق و مینشی و زید بن جهم بلائی و زرار بن
 اعین و حکیم بن عتبیه و عوفه خبی اند که ادعا روایت ازین بر سه امام عالمیت
 دارند و همچنین سه نابعده قرن ازین گروه جماعات کثیره راه این حبلیله می پیوه
 اند و غارت دین و ایمان حسلاقی می نمودند تا آنکه نوبت حضرت امام
 محمد بن الحسن المهدی رسید و ایشان متوالد شدند و در حالت طفولیت
 و صغر سن در گذشتند بآب تزویر و مکر بعد از غیبت ایشان مفتوح شد
 و کاذب بسیار در اصول و فروع و اخبار و مطاعن صحابه و خلفا و اهل بیت
 المؤمنین و مروج شیعه دزم اهل سنت و فقر و فقر روایت نمودند و حضرت
 الله در هر وقت ازین گروه براهت و بیزار است اظهار میفرمودند و عفا
 ایشان را رد میکردند و روایات ایشان را نکذیب و انکار می نمودند و آنها
 نزد مردم ظاهر میکردند که اینهمه بنابر حق و اخلاص است و الا ما را خصوصیتی و ترجیحی
 ایشان متحقق است که دیگر از انبیت و باین وسیله از مردم عوام خصوصاً کسان
 که در بلاد دور دست از مدینه منوره واقع شده بودند مثل اهل عراق و اهل
 فارس و قم و کاشان و مانند این شهرها خمس و دیگر وجوه نذر و نیاز نام حضرت
 میکردند و رفقات حبلی و مهرهای لبائی از جانب حضرات بانهاشان
 میدادند و دین خود را بمن قلیل دنیا می فروختند تا آنکه ندیده بهم رسید و صورت
 گرفت و عجب آنست که کلینی و دیگر امامیه در کتب صحیح خود از آنکه اظهار کردند
 این گروه نقل میکنند و باز روایات همین اشخاص را قبله و کعبه خود ساخته اند و

و از جمله اینها ابوالمربیع ثمالی
 است که در کتب کثر روایات
 او مندرج است تا آنکه خود
 صاحب کلینی و در کتب
 مکار و بدایت نمود که حضرت
 امام باقر علیه السلام او را سر
 زدن شد و فرمود از صفح
 من بوالا ابوالمربیع
 حبیب بن سبب القری
 الی الله سکه المشهور بالکذب
 و وضع الاما احادیث له عن
 جعفر الصادق و روایات کاذبه
 و کان من روادک الحدیث مشهور
 ابو جعفر عن العاصم و
 الخاصة و اکثر کتب الشیعه لا
 نجاسة و اکثرهم مثل کلینی
 بسیار حاکم و در
 و غیره مکره بود اما در
 فقه مذکور و در کتب فقهانی
 مقبوله و عند الشیعه
 نقیون و عند جمیع اصحاب
 ۱۲

نظر در بحث متوجه باین مطلب کرده شود که نظر قصه از نظر ضمنی بجهان
 بسیار دارد و بحث تفصیل از بحث اجمالی تفاوت چشمه را باید دانست که اسلام
 شیوه خید طبقه بوده اند طبقه اولی کسانی که این مذهب را بلا واسطه از طریق
 المصلین ابلیس بعین استفاده نمودند این طبقه منافقین اند که باطن عدوت
 اهل اسلام مضمود هستند و بظاهر بکلیب اسلام متکلم شدند تا راه درآمد در
 زمره اهل اسلام و انخوا ایشان و ابقاع مخالفان و تقیص و غدا و فجا بینهم کشاوه
 کرد و مفتدا ایشان عبدالمعین سبا یهودی صنعایت که ابتدا حال او
 نایب طبرس در باب اول منقول شده و او اول یفصیل حضرت امرو
 تانیا بنکفر صحابه و خلفا و حکم باز داد ایشان و ثانیاً بالو میت حضرت امیر مردم را
 دعوت نمود و حسب استعداد هر یک را از اتباع خود در جلاله انخوا و اضلال در
 آور پس او قدوده علی الاطلاق جمیع فرق رفضیه است که این این خیانت الگین از
 سینه ابلیس بعین در قلوب اهل زمین آورده است اگرچه اکثری از ایشان کفران نیست
 و نمایند او را بیدی یا و کتد بنا بر آنکه بالو میت حضرت امیر قایل شده بود و لهذا
 را مقصد غلاوه دانند و بس لیکن در حقیقت هر همه شاگردان و مستفیضان شمره از
 او نید و از نیت که در جمیع فرق ایشان معنی یهودیتیه مشاهد محسوس است احلاق یهود
 مخفی و مدسوس از کذب و افترا و پنهان و سب بزرگان و لعن بایران رسول خود
 جمل کلام الله و کلام الرسول بر غیر محمل اودا ضمار عدوت اهل حق در دل و اطهار
 با بلوی و تلقی از راه خوف و طمع و نفاق پیشه گرفتن و تقیبه را از ارکان
 دین بشردن و رفعات مزوره و مکاتبات جعلی با ختن و انهارا پیغمبر
 انمه نسبت نمودن و ابطال حق و احقاق باطل برای اغراض فاسده و بنویس
 خود کردن و انیتقد که مذکور شد اندکی است از بسیاری و نموده است از

و اگر کسی را اطلاع تفصیلی منظور است باید که از سوره بقره گرفته و انفال
 بغور و فکر مطالعه نمایند و آنچه در ذکر بیو و بیان از صفات و اعمال و اخلاق موجود است
 در ذین خود محفوظ دارد و باز صفات و اعمال و اخلاق اینفرقه را با آن محفوظ خود
 مطابق دهد یقین است که صدق این مقال در دل او درآید و مطابق التعلیل
 بالتعلل از زبان او برآید **طریق** و هم جماعتی از ضعیف الایمان و منافقان
 و قائلان حضرت عثمان و تابعان عبد السد بن سبا که بدگویان صحابه کبار و چون
 مصدر خباثت عظیم در اسلام شده بودند و وی آن نداشتند که در بلاد اسلام
 بی توسل بعالیجنابی توانستند که رانید چار و ناچار و رشک حضرت امیری
 خریدند و خود را از شیعه انجباب می شمردند و مخلصین و صادقین می گویند و
 برخی از ایشان بطمع خدمات و مناصب از صوبه داریها و فوج داریها و دیگر
 اعمال و اشغال بیشت المال و امن مبارک حضرت امیر را از دست نمی دادند و
 و با اینهمه خباثت باطنی آنها عند الوقت از پرده کمون بر منصفه ظهور جلوه می نمود
 و نافرمانی خباب امیری و رزیدند و هرگز کلام ارشاد نظام انجباب النبی صلی الله علیه و آله
 گوش نمی کردند و دعوت او را اجابت نمی نمودند و خلاف او امر و نواهی نام
 بحق بعمل می آوردند و هرگاه بر خدمات معین و منصوب می شدند دست ظلم
 و خیانت بر بندگان خدا و مال الله و رازی ساختند و حق صحابه کبار بر سر
 گرم بازار می خود زبان طعن می کشاوند و این چاه اندیشوایان را و فاضل
 و اسلاف ایشان و مسلم الثبوت نزد آنها که بنیاد دین و ایمان خود در آن
 طبقه بر روایات و منقولات این فاسق و منافقین نهاده اند و اکثر روایات
 اینفرقه از جناب امیر بوساطت همین شخص است و سبب در آمدن
 و منافقین درین باب از روسے قوایح خیانت بود صوح پیوسته که قبل

از واقعه حکیم کثرت و علیه شیعہ اولی از میان حسین و انصار در شکست
امیر انبیا مغلوب و معطل مانده بودند چون واقعه بخاتم و او را از نظام امور
خلافت باس حاصل شد و مدت نموده خلافت نیز قریب با نقضه رسید
و دور و ملک مخصوص نزد یکا شد شیعہ اولی از دو متوجه شد که محل حکیم بود
ازین نوع نرسد دین با یوس شد و با و طمان خود که مدینه منوره و آنکه معطل گردید
و نصبات و قریات حجاز شریف بود و معاودت نمودند و در رنگ گریخت
دین شروع نمودند از ترویج احکام شریعت و ارشاد و آداب طریقت و روش
و احادیث و بیان تفسیر قرآن مجید و خباثت حضرت امیر نیز یکوفه داخل شد و
امور اشتغال فرمود و از جهاد و صغیر جهاد و اکبر رجوع نمود و در آنوقت از تبعیه
اولی میرا به خجانب در کوفه غیر از جماعه قلیل که اکثر آنها در کوفه خانه دار بودند و
این گروه میدان را خالی دیدند و او را فرمانها و تحکیمات و بی ادبیا نسبت
به خجانب امیر و دیگر کوهها و طعن و تشنیع در حق باران او از جهاد و اسوات دادند
و جهت مفاسدی که مصدران شده بودند روی جدایی از حضرت امیر نمودند
و هنوز طمع مناصب و خدات بهم فی الجمله باقی بود که عراق و خراسان فارس
و دیگر بلدان این طرقت در تصرف حضرت امیر بودند و نیز میدانستند که حضرت امیر
هم جهت قلبه اعدا و قلت اخوان و انصار از مادت برادر نخواهد شد و تحکیمات
بارا تحمل خواهد فرمود یا بجله اگر در آنوقت حالتی که بر خجانب امیر بود از نصیحت یا خجانب
که داعی و جدایی باران و فادار و تسلط اعدا بر شام و مصر و دیگر بلاد عرب گوی در توطئه
مطالع نماید بالیقین بمضمون حدیث خاتم المرسلین صلعم تصدیق نماید که الله ابدا
على الانبياء ثم الامثل فالامثل و معاملات حضرت امیر با این گروه و معاملات
این گروه با خجانب بعینها معاملات پهلویان با حضرت موسی و معاملات



1997

مفتی

0.142

۱۰

21/10/2011

10

10

جان

۱۰۰

10

7

30

19

24

١٧١

۱۱

14

iv

معاذات منافعین باجباب رسالت مآب است حمد و ابجد و که از لشکر جدایی
شدند و نه اطاعت و انقیاد داشتند بلکه عتیه باعث شیخ و که ورت خاطر ملا
قل که سوهان روح است می بودند و چون روایات اهل سنت را درین
باب سبب تهمت جدا می کرد با شیعه دارند اعتبار نیست تا حار نقل کلمات حضرت
امیر از کتب معتبره شیعه می بردند و بیشتر مصنفین در باب تالیف و زبیر
امامیه گفته اند از مرد و نقل می آرند و گوشت پائل و انصاف باید شنید امام و پدر
یحیی بن حمزه زیدیه در آخر کتاب خود که اطوان را کجای می مباحثه الامامیه است
روایت نموده عن سید بن عقیله انه قال مررت بقبور فقسمون ابابکر و عمر فاجبت
علیاً و قلت لولا انهم یرون انک تصیرنا علینا ما اجترأ علی ذلک منهم عبد الله بن
سبا و کان اول من اظهر ذلک فقال علی اعوذ بالله من ان یتهم الله بهن و ینقض
بسیما و دخلنی المسجد فصعد المنبر ثم قبض علی عتیه و هی بیضا فخبلت و منعه بخا و
علی یحینه و جعل یغیر للبلبل حتی احتج الناس ثم خطب فقال یا بال اقوام یذکرون
اخوی رسول الله صلی الله علیه و سلم و وزیریه و صاحبیه و سیدی قریش و ابوی
المسلمین انما برئتم مما یدکرون و علیه معاقب صحبا رسول الله صلی الله
علیه و سلم باحد الوفاء و الحجد فی امر الله یا مران و ینبیا فی نفسیا یا یعابا
الا یرید رسول الله صلی الله علیه و سلم کرم ایها را یا و لا یحب کجها احبا لایری
من عرفت فی امر الله فقبض و هو عنهما راض و المسلمون راضون فما تجا ذرا فی
امرهما و سیرتھما را می رسول الله صلی الله علیه و سلم دایم فی نیات و بدعت
فقبضا علی ذلک صحبا الله فوالله که خلق احبته و برر الله لایحبها الا المؤمن
فاضل و لا ینفها الا شقی و جبهه قریه و بغضا صریح الی اخر الحديث و فی
روایة لقن الله من انهم لایا الا حسن التمس و مستحرم ذلک انما الله تعالی و اصل

معاذات منافعین باجباب رسالت مآب است حمد و ابجد و که از لشکر جدایی
شدند و نه اطاعت و انقیاد داشتند بلکه عتیه باعث شیخ و که ورت خاطر ملا
قل که سوهان روح است می بودند و چون روایات اهل سنت را درین
باب سبب تهمت جدا می کرد با شیعه دارند اعتبار نیست تا حار نقل کلمات حضرت
امیر از کتب معتبره شیعه می بردند و بیشتر مصنفین در باب تالیف و زبیر
امامیه گفته اند از مرد و نقل می آرند و گوشت پائل و انصاف باید شنید امام و پدر
یحیی بن حمزه زیدیه در آخر کتاب خود که اطوان را کجای می مباحثه الامامیه است
روایت نموده عن سید بن عقیله انه قال مررت بقبور فقسمون ابابکر و عمر فاجبت
علیاً و قلت لولا انهم یرون انک تصیرنا علینا ما اجترأ علی ذلک منهم عبد الله بن
سبا و کان اول من اظهر ذلک فقال علی اعوذ بالله من ان یتهم الله بهن و ینقض
بسیما و دخلنی المسجد فصعد المنبر ثم قبض علی عتیه و هی بیضا فخبلت و منعه بخا و
علی یحینه و جعل یغیر للبلبل حتی احتج الناس ثم خطب فقال یا بال اقوام یذکرون
اخوی رسول الله صلی الله علیه و سلم و وزیریه و صاحبیه و سیدی قریش و ابوی
المسلمین انما برئتم مما یدکرون و علیه معاقب صحبا رسول الله صلی الله
علیه و سلم باحد الوفاء و الحجد فی امر الله یا مران و ینبیا فی نفسیا یا یعابا
الا یرید رسول الله صلی الله علیه و سلم کرم ایها را یا و لا یحب کجها احبا لایری
من عرفت فی امر الله فقبض و هو عنهما راض و المسلمون راضون فما تجا ذرا فی
امرهما و سیرتھما را می رسول الله صلی الله علیه و سلم دایم فی نیات و بدعت
فقبضا علی ذلک صحبا الله فوالله که خلق احبته و برر الله لایحبها الا المؤمن
فاضل و لا ینفها الا شقی و جبهه قریه و بغضا صریح الی اخر الحديث و فی
روایة لقن الله من انهم لایا الا حسن التمس و مستحرم ذلک انما الله تعالی و اصل

معاذات منافعین باجباب رسالت مآب است حمد و ابجد و که از لشکر جدایی
شدند و نه اطاعت و انقیاد داشتند بلکه عتیه باعث شیخ و که ورت خاطر ملا
قل که سوهان روح است می بودند و چون روایات اهل سنت را درین
باب سبب تهمت جدا می کرد با شیعه دارند اعتبار نیست تا حار نقل کلمات حضرت
امیر از کتب معتبره شیعه می بردند و بیشتر مصنفین در باب تالیف و زبیر
امامیه گفته اند از مرد و نقل می آرند و گوشت پائل و انصاف باید شنید امام و پدر
یحیی بن حمزه زیدیه در آخر کتاب خود که اطوان را کجای می مباحثه الامامیه است
روایت نموده عن سید بن عقیله انه قال مررت بقبور فقسمون ابابکر و عمر فاجبت
علیاً و قلت لولا انهم یرون انک تصیرنا علینا ما اجترأ علی ذلک منهم عبد الله بن
سبا و کان اول من اظهر ذلک فقال علی اعوذ بالله من ان یتهم الله بهن و ینقض
بسیما و دخلنی المسجد فصعد المنبر ثم قبض علی عتیه و هی بیضا فخبلت و منعه بخا و
علی یحینه و جعل یغیر للبلبل حتی احتج الناس ثم خطب فقال یا بال اقوام یذکرون
اخوی رسول الله صلی الله علیه و سلم و وزیریه و صاحبیه و سیدی قریش و ابوی
المسلمین انما برئتم مما یدکرون و علیه معاقب صحبا رسول الله صلی الله
علیه و سلم باحد الوفاء و الحجد فی امر الله یا مران و ینبیا فی نفسیا یا یعابا
الا یرید رسول الله صلی الله علیه و سلم کرم ایها را یا و لا یحب کجها احبا لایری
من عرفت فی امر الله فقبض و هو عنهما راض و المسلمون راضون فما تجا ذرا فی
امرهما و سیرتھما را می رسول الله صلی الله علیه و سلم دایم فی نیات و بدعت
فقبضا علی ذلک صحبا الله فوالله که خلق احبته و برر الله لایحبها الا المؤمن
فاضل و لا ینفها الا شقی و جبهه قریه و بغضا صریح الی اخر الحديث و فی
روایة لقن الله من انهم لایا الا حسن التمس و مستحرم ذلک انما الله تعالی و اصل

[illegible]

جزیره اجل الاثر و متافا قائل الفصول الا در بیخ خارج منکم چند متذنب ضعیف گماشته
 الی الموت و نیم بنظرون و نیز در ذمه وطن بایران گذارست فرماید کم آوردی جا
 بدارست البکا الفیة و الثیاب المتداخلة کما خبطت من جانب هکت من جانب
 اخر و کما اخل ملککم من مناسیر الشام اخل کل رجل منکم بابه و انخر انحر از الفیة
 فی حجره و النضج فی و جارا و نیز در خطبه دیگر فرماید من استیست منکم قدر می
 با فوق ناضل اکرم و الله لکثیر فی البیاحات فلی یخث الرایات و انخر خطب بانهما
 رسته در نهج البیاحه ذکر کرده و سوا سوا و دیگر اما میبرد در کتب خود و است
 کرده اند و سبط بن یحیی بن طاووس سیاحه بن الحسن طوسی شیخ الشافعی گفته است
 که ان امیر المؤمنین کان یدعو الناس علی سبیل الکوفة الی قتال البغاة فما اجابوا بالجلد
 فتنفس النعماء و قال ابن اربعان باذن ابن طاووس سگوید که هو لا و خذوه مع هتاه
 و انما هم لغرض طاعة و انه صاحب الحق و ان الذین نیازتونه فله الباطل و کان
 علیه السلام یبارهم و لکن لا یجذبهم لمداراة نفعا و قد سمع قواما من یهود و نبالون منه
 فی سبیل الکوفة و لیستحقون به فاخته بعضا و منه الباب و النشد متمثلا طبع
 بنیامیرا غیره و افحاز لغز من ابراضا ما استخلت و فی سبیل کلهم و دعا علیه
 و از مجموع ابن خطیب و روایت ابن طاووس ثابت شد که حضرت امیر و
 حق این فرقه که مدعیان شیعیان نجاب بودند کلمه فانتکم الله و قباله و تر جاز
 فرموده و نیز قسم یاد فرموده باینکه هرگز گفته ایشان را نکشد فی نحو احد
 فرموده و باینجا بعضیان او امر خود و نفسیدن کلام خود و صفت نمود و از روی
 ایشان و نشا حق ایشان برآورد و اینها غیر از خدایان انجباب و تخریج مس
 و دل انجباب را بر از غصه و غضب کردن بلکه پس پشت در سجد شستند
 غرض از استخفاف نمودن انجباب شیوه داشته اند و نیز معلوم شد که جمیع شیعیان و

در این خطبه که در پیشگاه امیر علیه السلام خوانده شد و در آنجا که فرموده که من استیست منکم قدر می
 با فوق ناضل اکرم و الله لکثیر فی البیاحات فلی یخث الرایات و انخر خطب بانهما
 رسته در نهج البیاحه ذکر کرده و سوا سوا و دیگر اما میبرد در کتب خود و است
 کرده اند و سبط بن یحیی بن طاووس سیاحه بن الحسن طوسی شیخ الشافعی گفته است
 که ان امیر المؤمنین کان یدعو الناس علی سبیل الکوفة الی قتال البغاة فما اجابوا بالجلد
 فتنفس النعماء و قال ابن اربعان باذن ابن طاووس سگوید که هو لا و خذوه مع هتاه
 و انما هم لغرض طاعة و انه صاحب الحق و ان الذین نیازتونه فله الباطل و کان
 علیه السلام یبارهم و لکن لا یجذبهم لمداراة نفعا و قد سمع قواما من یهود و نبالون منه
 فی سبیل الکوفة و لیستحقون به فاخته بعضا و منه الباب و النشد متمثلا طبع
 بنیامیرا غیره و افحاز لغز من ابراضا ما استخلت و فی سبیل کلهم و دعا علیه
 و از مجموع ابن خطیب و روایت ابن طاووس ثابت شد که حضرت امیر و
 حق این فرقه که مدعیان شیعیان نجاب بودند کلمه فانتکم الله و قباله و تر جاز
 فرموده و نیز قسم یاد فرموده باینکه هرگز گفته ایشان را نکشد فی نحو احد
 فرموده و باینجا بعضیان او امر خود و نفسیدن کلام خود و صفت نمود و از روی
 ایشان و نشا حق ایشان برآورد و اینها غیر از خدایان انجباب و تخریج مس
 و دل انجباب را بر از غصه و غضب کردن بلکه پس پشت در سجد شستند
 غرض از استخفاف نمودن انجباب شیوه داشته اند و نیز معلوم شد که جمیع شیعیان و

درین عمل شریک و درین کوشش و فخرین داخل بودند سوای دو کس پس چون
مال صدر اول قرن افضل که تیز روئی ترکش و کل سر سیده این فخره اند
چنین باشد و ابر حال دیگران طبعه **موسوم** از اسلاف شیعه جماعه بودند
که سید مجتبی سبط مصطفی فکده کبذ بهر امام حسن علیه السلام را بعد از شهادت
حضرت امیر علیه السلام باعث شدند و همل نیز اگر کس بر موت بیعت کردند و قبال
معاویه ترغیب نموده بیرون کوفه را آوردند و نیت فاسده ایشان تصمیم یافته بود
که انجذاب را در ورطه پلاک اندازند چنانچه در اثنای راه بابت تخواه انجذاب را از دور
خاطر ساختند و بقول فعل با ابوبی ادبها بعل اوروند تا آنکه مختار ثقفی که خود را از
شیعه خاص قرار میداد و مصطفی نماز را از زیر قدم مبارکش ربود و یعنی دیگر کنند
بر پای مبارکش زد و چون نوبت مقابله و مقاتله رسیدید بنامی معاویه راغب
شده ترک نصرت ان امام بحق نموده خسران دنیا و آخرت برای خود
اندوختند حال آنکه خود از مخصوصان شیعه انجذاب و شیعه والد عالی مقدارش
میگفتند و مذنب نشیع احداث کرده و بنیاد و بنیاده آنهاست احوال انجماعه را
سید مرتضی در کتاب تیزه الانبیاء و الائمة **بهمین تفصیل** ذکر کرده در مقام غذا از
جانب حضرت امام حسن در مصالح که با معاویه نمود و خلج خلاف تن در داد و نیز در کتاب
الفصول **نامیه** مستور است که رسا و انبیا پنهان بپنهان با معاویه مکاتبات و مراسلات
داشتند و او را بر هر که بر میخواستند و نوشتند که همان زود شو تا امام
با تو مباریم و روسیاهی دنیا و آخرت بچند خرمهره ناباک بسا نیکم بلکه بعضی
ازینجا اراده ملک و دغا با امام نیز در خاطر داشتند و نزد امام این همه فسادات
و اراوات ایشان به ثبوت رسیده و بعد یعنی انجامیده بود و بنا بر آن تن بمصاحبه
در داد و ناپاچار خلج خلافت راسخ شده نیست ترجمه خلص عبارت فصول که

از کتب معتبره امامیه است طبقه چهارم از سبب است شبیه انحراف
که با مضرت سبب سید ذریعین الرسول و فطنة کبد النبول حسین مقبول
بالحاج تمام عواض و اخلاق نامها فرستاده نردوغا با خند و اول انجذاب
بجده تمام باعث شدند که از حرم امن مکه بجانب کوفه حرکت فرمایند چون انجذاب
رسید و ثبوت بمقابل و مقابل اعدا و امتحان صدق و اخلاص انجامید بر
خندان پیوند و با وجود کثرت عدد و عدا و از ادا و نصرت انمظلوم نقایص
مکه برست از ایشان با دشمنان آنجناب خوف و طمع افریق شد باعث شهاده
آنجناب و رفقا و کشتند تا آنکه اطفال شیرخواره اهل بیت بفریاد العطن جان
داوند و مخدرات و ستورات اهل بیت عریان و برهنه شهره عالم شدند و
بنسبه بعلت پوئاس و دغا بازی این گروه واقع شد طبقه پنجم از سبب
شیعه کسانی بوده اند که در وقت تسلط مختار بر عراق و دیگر بلاد آن مصلحه از
حضرت امام زین العابدین بر کشته بخت موافقت مختار کلمه محمد بن الحنفیه میخواندند و
و امام خود میدانستند حال آنکه او از نسل رسول صلعم بود و امامت او بر
ندارد و احوال اینفرقه سابق منقبض شد که اگر با از دایره دین خروج
گروه به نبوت مختار و آمدن وحی بسوی او قابل شده بود طبقه ششم از سبب
شیعه کسانی که شتمه اند که اول حضرت زید شهبه را باعث شدند که
خروج و با وی رفاقت کردند و چون فزیت بمقام رسید انکار امامت او نمود
تبهانه آنکه او از خلفا و ملت تبرک نیکند او را که شتمه بکوفه فرزند و آن امام
زاده مظلوم را در دست دشمنان او گذاشتند تا آنکه شهید شد و واقع امام حسین
در سر نازده کشت آری بالفرض اگر او امام نبود و امام زاده خود بود و اگر او ارثا و ملت
حترام بکر و تصور و نیت مانتی در کلام فاضل کاشی از المله عظام روایت صحیحی که شتمه

مثل حسن بن سماعه و بنی قنانه و غیر این حدیث و غیر هم من رواة الاخبار و از اخبار و
 نیز در کتب صحیح ایشان روایات موجود است حال آنکه مذکور بجا و دیده معلوم
 است و جماعه از اسلاف ایشان اختراع کذب نموده و اصرار بر آن داشته اند
 مثل ابی عمیر و ابن المعره و الطیرک و بعضی از ایشان را حضرت صادق علیه السلام
 خود رانده و هرگز بر پا نگذاشته و خود نداده مثل ابن بکانه و بعضی از ایشان
 بدروغ خود اقرار کرده اند مثل ابوبصیر و بعضی از ایشان بدانیه غالبه اند که نزد
 جمیع شیعیان نوعی بباطل است مثل داود بن الحکم و ریان ابن الصلت و ابن
 یحیی و زرار و ابن سالم و بعضی رواة ایشان بعضی را کذب نموده اند و روایات
 مثل شامی و صاحب طلق و میثقی که با هم کاذب داشته اند و نیز از رواه خبیث
 و آثار ایشان ابن عباس است که او را در حال خود کذاب می نویسند و از آنکه و است
 می کنند که او را کذاب فرمودند و این بابویه صاحب رفعه ضرره از متقدمین و فیض
 مرتضی از متاخرین نیز یادگار می کند کذاب اند و این را حاکمی که مذکور است
 و لائل انبیا و باب انبیا از کتب معتبره آنها منقول خواهد شد و معتمد اعلم
 ایشان که کتب آنها را رجال خود و احوال طوائف خود اطلاع دارند متفق نیست که نگار این فحاشی
 و اگر جامعی یا ناواقفی نزد کند از شکایت نیست که در باب انبیا و از اول خواهد
 شد انشاء الله تعالی و رنج بکنه است پس عمده که از رجال خود را باید شنید باید است
 که جمیع فرقها شیعه و عواصی اخذ علوم خود از اهل بیت نمایند و هر یک از آنها
 با امامی یا امام زاده خود را نسبت میکنند و از وی اصول و فروع مذکور خود را از دست
 بنمایند و بعضی فرقی را بعضی دیگر را کذب و تضلیل و تفسیر میکنند و
 اصول عقاید مخصوصا در امامت با هم مناقض صحیح دارند پس این احکام و
 مناقض ایشان عاقل و دلیل و دروغگو است و همه فرقی با هم است زیرا که از

حدیث حسن بن سماعه و بنی قنانه و غیر این حدیث و غیر هم من رواة الاخبار و از اخبار و
 نیز در کتب صحیح ایشان روایات موجود است حال آنکه مذکور بجا و دیده معلوم
 است و جماعه از اسلاف ایشان اختراع کذب نموده و اصرار بر آن داشته اند
 مثل ابی عمیر و ابن المعره و الطیرک و بعضی از ایشان را حضرت صادق علیه السلام
 خود رانده و هرگز بر پا نگذاشته و خود نداده مثل ابن بکانه و بعضی از ایشان
 بدروغ خود اقرار کرده اند مثل ابوبصیر و بعضی از ایشان بدانیه غالبه اند که نزد
 جمیع شیعیان نوعی بباطل است مثل داود بن الحکم و ریان ابن الصلت و ابن
 یحیی و زرار و ابن سالم و بعضی رواة ایشان بعضی را کذب نموده اند و روایات
 مثل شامی و صاحب طلق و میثقی که با هم کاذب داشته اند و نیز از رواه خبیث
 و آثار ایشان ابن عباس است که او را در حال خود کذاب می نویسند و از آنکه و است
 می کنند که او را کذاب فرمودند و این بابویه صاحب رفعه ضرره از متقدمین و فیض
 مرتضی از متاخرین نیز یادگار می کند کذاب اند و این را حاکمی که مذکور است
 و لائل انبیا و باب انبیا از کتب معتبره آنها منقول خواهد شد و معتمد اعلم
 ایشان که کتب آنها را رجال خود و احوال طوائف خود اطلاع دارند متفق نیست که نگار این فحاشی
 و اگر جامعی یا ناواقفی نزد کند از شکایت نیست که در باب انبیا و از اول خواهد
 شد انشاء الله تعالی و رنج بکنه است پس عمده که از رجال خود را باید شنید باید است
 که جمیع فرقها شیعه و عواصی اخذ علوم خود از اهل بیت نمایند و هر یک از آنها
 با امامی یا امام زاده خود را نسبت میکنند و از وی اصول و فروع مذکور خود را از دست
 بنمایند و بعضی فرقی را بعضی دیگر را کذب و تضلیل و تفسیر میکنند و
 اصول عقاید مخصوصا در امامت با هم مناقض صحیح دارند پس این احکام و
 مناقض ایشان عاقل و دلیل و دروغگو است و همه فرقی با هم است زیرا که از

هفت کس این شش اسمعیل بن جعفر و قرامطه از هشت کس این هفت و محمد بن اسمعیل
 و قنططیه از دوازده کس این هشت و محمد بن جعفر و موسی بن جعفر و عبداللہ بن جعفر
 و اسحاق بن جعفر و مہدیہ از بست و دو کس کہ نام آنها در باب اول مذکور شد
 و ایشان جمیع بادشاہان مصر و مغرب را کہ از نسل محمد مہدی گذشتہ اند امام
 دانستند و غنما و عصمت و علم محیط در آنها نامید خواجه ابو محمد نجم الدین عجمی بن
 علی بن زید اللہ محبی شاعر مشہور در قصیدہ مسمیہ خود کہ در لوح فایز بن ظافر و وزیر
 او کہ صلاح ابن زریک بود میگوید **طیبت** اقممت بالانصار المعصوم معتقد انہو النجاة
 و اجر البری القسم و بادشاہان مذکور بن نیز خود را معصوم و عالم بعلم غیب
 و علوم غریبہ از کیمیا و سیمیا میگفتند چنانچہ توانیخ مصر و مغرب بران شایہ
 اند و تزار یہ از ہر دہ کس کہ اول ایشان امیر المومنین و اخرا ایشان مستقر
 است و امامیہ اثنا عشریہ از دوازده کس کہ اول ایشان امیر المومنین و اخرا
 ایشان امام محمد مہدی است پس اگر مثلاً معتقدات امامیہ را معصوم
 حضرت زید بن علی چہر اعلیٰ رؤس الاشہاد و این شدت و غضب بر احوال نگار
 مینمود و او را از مجلس خود میراند و علی هذا القیاس معتقدات دیگر فریق را نیز
 باید فهمید و موبد دروغ این فرقیہ است کہ ہر چند جمیع اینہا برای خود کتاب
 ساختہ اند و دفتر ہای بدیختہ و در ہمہ اینہا علما و فضلا صاحبان تقریر و تحریر گشتہ
 اند اما در بین ملک کتابہا امامیہ دیدہ میشود و کتابہا دیگر ان کہیاب و نادر
 الوجود است و حال علماء آنها از حال علماء امامیہ توان دریافت و حال علماء امامیہ
 از و است خبار ایشان سابق مذکور شد کہ بعضی از ایشان مرکب بپیرہ اندیش
 گسایکہ حضرت امیر از ایشان شکایت میفرمود و بعضی فاسد الذہب الدنیا
 و مجسمہ و شبہہ و بعضی مہاسیل و ضعفا و بعضی کذابین و وضاعین

کمالی فایز بن ظافر و وزیر
 عیسی بن ظافر و وزیر
 سلطنت باور سید
 ان بابش و نیز
 است از عیسی بن
 و او مصر و بود در سنہ
 ختم جہنم و حیات
 وفات یافت در سنہ
 طالع زریک
 و شہیدان و شہادت
 و سکون الدنیا و آخرت
 و بعدا کاف و کائنات
 و لایبہ للوزارہ و غیر
 التمس من ربی الاول
 شمس و اربعہ
 ختم امامیہ
 و حال امامیہ و کذب
 کاسیابی و اجماع
 و شمس

بعضی از آنکه خود ایشان در جسیح و تعیدیل شان مختلف اند و احدی الطریق
مرجع نه شده و بعضی راوسے از خطوط و رقعات که جملا محل افتاد نیست برا
که خط خود را مستقیم به خط دیگر کردن نزد ما هر ان این صنعت سهل کار نیست
الخصوص خط امام غایب که تا حال از کسی ندیده و نشاخته و بعضی از روایات ایشان
مسئله در رقعه می نوشت و شب هنگام در سوراخ درختی میکشید داشت و صبح
آن رقعه نزد شعبه می آورد که در آنجا دستور آن رقعه جواب آن مسئله
مرقوم می بود و میگفت که این خط امام است و همه امامیه از روستے باور میکنند
آنکه بگوید ذکر علما و کتاب ما به فرقه که درین ساله از اجماع است و در وقت
نفل از کتابے با عالمی سامع را اشتباه نیفتد که این کتابیة عالم از کدام فرقه
است و نزد شیعه چه رتبه دارد مقوله او یا روایت او شاید ان اعتبار نیست
نیست تا غلاة پس عالم اول ایشان عبد الدین سباست بعد از ان ابوکامل و
بنان و غیره و علی و ابن بر و در حضرت صادق و حضرت فرموده و نکذت نمود
و گفته انها ایضرا بن علینا اهل البیت و برویان غنا الا کا ذریب و نصبر و استحق و علیها
وزر آرم و مفضل صبر کن و سر تع و زینغ و محمد بن یعقوب و غیر هم و مقالات ایشان
همه خرافات است قابل گفتن و شنیدن نیست و اما کسانیه پس علم علما این
کسان است که خود را نمیند محمد بن علی میگفت بعد از ان ابوکرب ضرر و محی
بن عمر و عبد الدین حرب و غیر هم و اما زید پس علم علما ایشان یکی بن زید است
و دیگر باران زید بن سله و ایشان از روایات بسیار است از امیر المومنین
و بطمین و سجا و زید شهید و یکی از ائمہ ایشان ناصر است که مذہب او مشهور
است که رجلیں بر غسل و مسح هر دو باید کرد و از اجله علما ایشان اادی است
که بعد سنه دو عدد و شتا و ترویج این مذہب نمود و پسر او مفضل بنی عالم بزرگ

بعضی از آنکه خود ایشان در جسیح و تعیدیل شان مختلف اند و احدی الطریق
مرجع نه شده و بعضی راوسے از خطوط و رقعات که جملا محل افتاد نیست برا
که خط خود را مستقیم به خط دیگر کردن نزد ما هر ان این صنعت سهل کار نیست
الخصوص خط امام غایب که تا حال از کسی ندیده و نشاخته و بعضی از روایات ایشان
مسئله در رقعه می نوشت و شب هنگام در سوراخ درختی میکشید داشت و صبح
آن رقعه نزد شعبه می آورد که در آنجا دستور آن رقعه جواب آن مسئله
مرقوم می بود و میگفت که این خط امام است و همه امامیه از روستے باور میکنند
آنکه بگوید ذکر علما و کتاب ما به فرقه که درین ساله از اجماع است و در وقت
نفل از کتابے با عالمی سامع را اشتباه نیفتد که این کتابیة عالم از کدام فرقه
است و نزد شیعه چه رتبه دارد مقوله او یا روایت او شاید ان اعتبار نیست
نیست تا غلاة پس عالم اول ایشان عبد الدین سباست بعد از ان ابوکامل و
بنان و غیره و علی و ابن بر و در حضرت صادق و حضرت فرموده و نکذت نمود
و گفته انها ایضرا بن علینا اهل البیت و برویان غنا الا کا ذریب و نصبر و استحق و علیها
وزر آرم و مفضل صبر کن و سر تع و زینغ و محمد بن یعقوب و غیر هم و مقالات ایشان
همه خرافات است قابل گفتن و شنیدن نیست و اما کسانیه پس علم علما این
کسان است که خود را نمیند محمد بن علی میگفت بعد از ان ابوکرب ضرر و محی
بن عمر و عبد الدین حرب و غیر هم و اما زید پس علم علما ایشان یکی بن زید است
و دیگر باران زید بن سله و ایشان از روایات بسیار است از امیر المومنین
و بطمین و سجا و زید شهید و یکی از ائمہ ایشان ناصر است که مذہب او مشهور
است که رجلیں بر غسل و مسح هر دو باید کرد و از اجله علما ایشان اادی است
که بعد سنه دو عدد و شتا و ترویج این مذہب نمود و پسر او مفضل بنی عالم بزرگ

فقال شيخ
المهدي هذا هو محمد بن
علاء بن عثمان بن
محبوب بن عثمان بن
زائدة بن اسلم بن
مفاح بن اسلم بن
الافغان بن اسلم بن

ایستاد و این هر دو از سادات سنیین بودند و خود را زیدیه خالص گویند و زیدیه
غیر خالص جماعه دیگر اند که خود را زیدیه گویند و در مذہب تفاوت دارند علما ایشان
چار و دین احمد بن محمد بن سید سجی مهدی است و این عقده و سلیمان و بتر تومی و
خلف ابن عبد الصمد و نعیم بن الیمان و یعقوب و حسین ابن صالح و اخطب خوارزمی
صاحب مناقب امیر المومنین نیز از زیدیه است و همچنین صاحب عقاید الاکیاسی
التر زیدیه غیر از زیدیه خالص در حصول تابع معتزله اند مگر در سایل معدوده مثل ابان
و صاحب الکبیرة کافر نعمه فاسق و در فرسوع تابع ابو حنیفه اند و بر
تابع شافعی مکر در تقبضی سایل مثل انکار شرح خفین و اما اسماعیلیه پس علما ایشان
مبارک و بجد الله بن میمون قدس و غیاث صاحب کتاب البیان و محمد بن
برقمی و مقنع و مهدویه را که شعبه ایست از اسماعیلیه در اول امر عالمان
و کتابا نمودند زیرا که رئیس ایشان را محمد بن عبد الله الحلقب مهدی اکثر اهل
عراق و حجاز و مصر و شام در دعوی شرافت و سیادت تکذیب میکرد و ندوبای
غیر از اجلاف و شور و شتمان سپاهی بدینیه میکردیدند حتی که غیر که از اولاد او بخلافت
رسیده بود در وجه بر سر منبر بر آید تا خطبه بخواند و راجا رفته یافت که در و این ایست
مرفوم بود و ابیات نامسمعنا شبا منکرا یتلی علی المنبر فی السجایح ۱۰ انکنت
فیما ندی صلوفا فاذا کرایا بعد الاب الرابع ۱۰ وان ترو تحقیق با فلفه ۱۰ فاشت لنا
نفسک کالطایح ۱۰ اولایع الاناب مستوره ۱۰ و او خل بنانی النسب الواسع ۱۰ فانی
الناب بنی ما شسم ۱۰ یقصر عنها طمع الطامع ۱۰ و ذکر طایع بالمد خلیفه عیاسی درین
ابیات برای است که این قصه در ایام خلافت او بود و در بغداد و دیگر بلاد اسلام
و نسب او در ششمار کالشمس فی رابعه النهار است و در پیر چهارم او که بحث کرد
و گفته فاذا کرایا بعد الاب الرابع ۱۰ از است که پیر چهارم او پیر مهدیست بحسب الد

وہاں مصر علیہ المغرۃ بنیہ
وہاں مصر علیہ المغرۃ بنیہ

بعد المصنوع
 بطعن من نسبة فخر بن
 فخرج الناس إلى القاعة واجتمعوا
 من الأشراف إلى العلوية
 ابن طه الجباري الحسن العلوي
 إلى من نسب مولانا فقال له
 مجلس ويحكم من مجلس
 الغزالي فجمع الناس
 عام وجلس لهم فقال بل نفي من
 روى الحكم بصفه
 من عندنا
 قال يا شيخنا نذرنا عليهم
 وقال يا حبيبي مولانا شيخنا
 ما شئت بكم من غير
 له تولد من مشيئة رب
 جامع اگر کسی در کنگر
 سخن راست گوید
 بعد از بد چارم و
 اثبات آنچه گفته
 اثبات و نقض خود را مثل
 پیش و نقض خود را
 بکند از سخن نه پس
 با ما در نسب

۱۲۵

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

الحمد لله رب العالمين
 الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 لو انزلنا القرآن
 على قلوبنا
 لم نعقل شيئا
 ولا نتذكر شيئا

تعقل التاميل وقد قالوا فليكن قوم اخرون قد مرناهم وما كان لهم ناصر من مولى
 له حضور ولا باطل تصرون وسيعلم الذين ظلموا الى منقلب يتقلبون اما ما صدر
 به قولك من قطع راسه وقلعك لقلاعي في الجبال الرواسي فقلنا اني
 كاذبه ونجالات غير صابرة فان الجواهر لا تزول بالاغراض كما ان الارواح لا
 تنضمحل بالامراض كم بين قوي وضعيف ووفى وشرهف وان عدنا الى الظواهر و
 المحسوسات وعدنا عن البواطن والمعقولات قلنا اسوة برسول الله صلى الله عليه وسلم
 في قوله ما اودى نبي مثل ما اوديت وقد علمتم ما جبر في عترته واهل بيته وشيعته
 والحال باحال والامر بازال ولما اجمعت في الاخرة والاولى اذ نحن نطلب مولى
 ظالمون ومقصوبون لا غاصبون وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان
 زهوقا وقد علمتم ظاهرا حالنا وكيف قتال رجالنا وما يمتنون من الفتوة ويتقربون
 الى حياض الموت فتموت الموت انتم صادقين ولا تيمنون ابد بما قدمت ايديهم والله
 عليم بالظالمين ومنع الامثال السائرة اولي بطه دون بالسطح في السبل
 يا تدبرع للزرايا الاوابا ولا تكون كالباحث عن خف بظلفه والجوارح مارل انفه
 بكفه واذا وقعت على كتابنا فكن من امرنا بالمرصاد ومن جلتك على اقتصادك
 اقر اول النحل واخر الصاوي **ب** ثاقلت هذا الملك حتى ثاقلت بهونك فيه واثم
 عمودا فاصبحت زمينا بنبل قد اتوى مغارسها فينا وفينا جبريدنا وانما ايامه خضر
 اشاعته ييسر علما ايها دركشرت صدى ندارند و مشاهير قدما ايها ان قدس
 سليم ابن قيس الها ليست وابان و هشام ابن الحكم و هشام ابن سالم و صالح
 الطاق و ابو الاحوص و علي بن منصور و علي بن جعفر و بنان ابن سحان و كنيته
 ابو الواحد است مشهور بجزيريت و ابن ابي عمير و عبد الله بن مغيرة و لطيفي و ابو نصر
 و محمد بن الحكم و محمد بن الفرج الرحبي و ابراهيم خزاز و محمد بن الحسين و سليمان جعفر

و قد علمتم اني قد علمتم ما جبر في عترته واهل بيته وشيعته
 والحال باحال والامر بازال ولما اجمعت في الاخرة والاولى اذ نحن نطلب مولى
 ظالمون ومقصوبون لا غاصبون وقل جاء الحق وزهق الباطل ان الباطل كان
 زهوقا وقد علمتم ظاهرا حالنا وكيف قتال رجالنا وما يمتنون من الفتوة ويتقربون
 الى حياض الموت فتموت الموت انتم صادقين ولا تيمنون ابد بما قدمت ايديهم والله
 عليم بالظالمين ومنع الامثال السائرة اولي بطه دون بالسطح في السبل
 يا تدبرع للزرايا الاوابا ولا تكون كالباحث عن خف بظلفه والجوارح مارل انفه
 بكفه واذا وقعت على كتابنا فكن من امرنا بالمرصاد ومن جلتك على اقتصادك
 اقر اول النحل واخر الصاوي **ب** ثاقلت هذا الملك حتى ثاقلت بهونك فيه واثم
 عمودا فاصبحت زمينا بنبل قد اتوى مغارسها فينا وفينا جبريدنا وانما ايامه خضر
 اشاعته ييسر علما ايها دركشرت صدى ندارند و مشاهير قدما ايها ان قدس
 سليم ابن قيس الها ليست وابان و هشام ابن الحكم و هشام ابن سالم و صالح
 الطاق و ابو الاحوص و علي بن منصور و علي بن جعفر و بنان ابن سحان و كنيته
 ابو الواحد است مشهور بجزيريت و ابن ابي عمير و عبد الله بن مغيرة و لطيفي و ابو نصر
 و محمد بن الحكم و محمد بن الفرج الرحبي و ابراهيم خزاز و محمد بن الحسين و سليمان جعفر

الحمد لله رب العالمين
 الذي هدانا لهذا
 الذي كنا لنهتدي لہ
 لو انزلنا القرآن
 على قلوبنا
 لم نعقل شيئا
 ولا نتذكر شيئا

و محمد بن مسلم و بکیر بن اعین و زرارة بن اعین و پسران ابن هر دو و سماعة ابن مهران
 و علی ابن ابی حمزه و عیسی و عثمان و علی بن هریر و بنی فضل و احمد بن محمد
 ابن عبد الله ابو ثمره البیهقی و بنس بن عبد الله النقی و ابوب بن نوح و حسن
 ابن عباس بن الحریش و علی بن مظاہر و اسطی و احمد بن اسحاق و جابر
 و محمد بن جهموزقی و حسین ابن سعید و عبد الله و عبد الله و محمد و عمران
 و عبد الله علی کلهم بنو علی ابن ابی الشیعه و اولاد ایشان و وجد ایشان و غیر
 ایشان به صاحب معالم الاصول فخر المحققین و محمد بن علی الطرازی و محمد بن
 علی الجیاعی و ابو الفتح کراچی و الکفعمی و جلال الدین حسن ابن احمد شیخ شریع مقتول
 و محمد ابن الحسن الصفار و ابان بن بشر البغالی و عبید بن عبد الرحمن ختمی و فضل بن
 شاذان قمی و محمد بن یعقوب الکلبینی الرازی و علی بن بابویه قمی و حسن
 بن علی بن بابویه قمی و محمد بن علی بن بابویه قمی و ابن قمی غیران قمی است که بخار
 بوی ششها و کرده است در روایت حدیث الشفاء فی ثلاث شرطه مجمع و شریه
 غسل و کتبه بنار در کتاب الطب از صحیح خود گفته است و رواه النعمان بن بشیر
 زیرا که ابن بابویه قمی از اهل قرن رابع است و لیث از اهل قرن ثانی امکان نیست که
 لیث را دیده باشد و از وی روایت کرده و اگر کرده آن لیث را بر ارسال در
 روایت بالواسطه حمل کنیم حال آنکه خلاف متعارف بخاری است در اشغال این
 مقامات نیز درست نمی شود زیرا که وفات بخاری در وسط مایه ثالثه است پس
 ابن بابویه از وی متأخر است بزبان بسیار بوی چشم ششها و تواند کرد و نفهم
 ما قبل فی مبله و البخاری و وفاته و شیعه و لدنی صدق و عاش حمید اومات فی نور
 و در بنی مقام بعضی از بزرگان مناخر را در فهم عبارت سمعانی غلط افتاده بخان
 برده اند که ابن قمی همان قمی است که بخاری بوی ششها و نموده و بنی نقل عبار

محمد بن علی
 احمد بن محمد
 الکافه
 الرازی
 نعمت کاظمی
 راجع علی
 مسند الکرامه
 بن علی
 صاحب المصباح

منقح

سماعی کرده شود و منشأ غلط بیان کرده اید قال فی التوسلین الی قم و ابو جعفر محمد بن
علی بن احمد بن بابویه القمی تزل غدا و حدیث بها عن ابیه و کان من شیوخ الشیعة
و مشهور فی الرضیة روى عنه محمد بن طلحة النعمانی و یعقوب بن عبد الله بن سعد
القمی استشهد به النجاشی فی صحیحہ فی کتاب الطب فقال فی حدیث الشفاء فی ثلثه
ثم طرحة محمد و شریح محمد و کتبه بنابر و رواد القمی عن لبث عن مجاہد عن ابن عباس
و الاستناد المبدی ابو طایر سعد بن علی بن حنی القمی صیار و وزیر السلطان سحر
بن ملک شاه الی اخر ما قال بذکر عبارات الانساب و صرح شرح النجاشی
بان القمی الذی استشهد به النجاشی هو یعقوب بن عبد الله بن سعد القمی
لا ابن بابویه و الضابطہ فی کتاب الانساب ان لعطف احد للتوسلین نسبتہ واحد
علی اخر لو ادعطفت مکتوباً بحمزة فلعل ما نسخ نسخة ذلک البعض مشبهاً مکتب ذلک
الواو بالسواد حتی ظن من رواد ابن بابویه وان ما بعدہ و هو قوله استشهد به النجاشی
مما يتعلق بحال ابن بابویه و الواقع لیس لذلک بل تمت ترجمہ ابن بابویه اسے
قوله روى عنه محمد بن طلحة النعمانی استناد بقوله و یعقوب بن عبد الله بن سعد
القمی استشهد به النجاشی فی ترجمہ اخر سے و کل بذکر انشاء من غلط النسخ و
انصرف النسخ انشد لعطف من بذکر القدر و القدر العاصم من کل زلل مدیم بر اصل
سخن کہ از دیگر علماء انشاء عشرہ مصنفین ایشان مجید الدین علی
جلبی است و علی ابن مہر مارا ہوازی و سالار علی بن ابراہیم قمی و ابن راجح و ابن
زبیر و ابن ادریس کہ ابیات افترای او بر شافعی رحمۃ اللہ علیہ در باب دوم
گذشتہ و مشارکت کفایت او را برین اقتراد لیرا ختمہ و بنعم خود از کذب صریح جناب
مودود و نیز از علماء مصنفین ایشان حسن کبیری است معین الدین منہ سے و نیز
جنید و حمزہ و ابو الصلاح و ابن المشرعہ الواسطی و ابن عقیل و عصابی و کثیری

لکشی نجاشی و ملا حیدر علی خرمی محمد بن جریر طبری ابی ابی بن سیدام و ابی جیب
 بن باب بن محمد البرکے اعلیٰ دین شہر اشوب سروری مازندران و منتخب
 الدین ابو الحسن بن عبد اللہ کہ ہر پنج واسطہ نبیرہ علی بن الحسن بن بابو یقینی است و
 طبرستہ و محمد بن احمد بن یحییٰ بن عمران اشعری صاحب نوادہ حکمتہ و شیخ مقبول الشیخ
 محمد بن مکے و سید بن عبد اللہ صاحب کتاب الرحمتہ و محمد بن الحسن بن الولید شیخ
 ابن بابو یقینی و احمد بن سید و یثیم بن یثیم الجرجانی و عبد الوہد بن صفی نعمانی و ابو عسی
 الوزان و ابن الراوندی و یحییٰ و ابو عبد اللہ محمد بن النعمان طقب شیخ مضید و عبد بابا
 ابن العلم و سید مرتضیٰ و سید رضی و ابو جعفر محمد بن الحسن طوسے طقب شیخ الطایفہ و سبط
 او علی بن موسے ابن طاووس و احمد بن طاووس و جمال الدین ابو سعید بن الحسن بن
 یوسف بن مظہر اعلیٰ مشہر لعلامہ علی و سپر او فخر الدین کہ مکتب محقق علی است و نصیر
 بن محمد طوسی مشہور بن خواجہ نصیر ابو القاسم نجم الدین بن سعید صاحب شریع طقب
 محقق و نقی الدین بن داؤد و سید الدین محمود حمصی و رضی الدین بن طاووس و جمال الدین بن
 طاووس و سپر او غیاث الدین و مقداد و علی بن عبد القادر داماد او میر باقر و زین
 الدین مقتول و تلمیذ او بہاء الدین محمد عالمی و خلیل قزوینی شارح عدہ و نقی مجلسی شام
 سن الاصفہ الفقیہ و سپر او باقر مجلسی صاحب بکار الانوار و او تاج محمد لطفی انفقہ
 است و محمد علیہ ابن طایفہ کہ انجہ از روایات سابقہ او برحکام امتحان زدہ و کامل
 البیاد ساختہ نزد ایشان حکم و حے منزل من السماء وار و بلکہ بالفعل اگر مذہب ایشان
 باید مذہب باقر مجلسی گھنتہ شود راست تر باشد از انکہ بقداوس البقین نسبت کردہ
 اید و رواہ ابن ندگورین علماء و دیگر اندک در علوم دینی چندان تکلم نہ کردہ اند مثل صدر الدین
 شیرازی و اخوان حنین خوانساری و حبیب اللہ مشہدے و ابو القاسم
 شمس ریکی استخوان و ملا محمود و جوینوری و صاحب شمس بازغہ مگر بعضی از

ایشان در مذہب و کلام گفت و شنیدی دارند و نزد عوام اینفرقه عباد
پیدا کرده اند مثل قاضی نورالدین شوشتری و ملا عبدالمجید شہیدی صاحب الطہار
الحق و ملا رفیع واعظ صاحب ابواب الجنان و چون از نقد او اسامی علماء ایشان
فارس شدیم لازم آمد کہ کتابهای مغرور و مشہورہ ایشان را نیز بر شماریم کہ علم
این علماء در ہمان کتب بہت و نقل و اخذ از ایشان بدون مراجعت کتب ایشان
متصور نیست پس اول کسی کہ از اینفرقه در اخبار تصنیف کردہ است سلیم بن سہر
بلالے است و کتاب او معتمد علیہ جمیع طوائف شیعہ بہت و اورا غلام
نفیس دانند و بحال خواہش ثمن خالی خریداری کند و سبانیہ را کتابی نیست
مگر آنچه بعضی از سفہاد ایشان در مدح امیر المومنین و بیان علامات الوہیت
او از خوارق عادات وان کہ او شہید شدہ و بر آسمان رندہ تشریف برودہ و
نزل خواہد فرمود جمع کردہ اند و حاکیہ فی الجملہ تصنیف دارند و خلاصہ تقریر ایشان
در نصائیف خود اینست کہ حق تعالی در آسمان روحی بود پس اول در قالب
آدم حلول کرد و نفخت فیہ من روحی را برین معنی حمل نمایند بعد از آن فرناہ
قرن و بطنا بعد بطن در جہا و انبیا و اوصیا حلول میفرمایند تا آنکہ فوہیت بحضرت امیر
و دوزیہ ظاہرہ او رسد و کبسانہ نیز کتابی ندارند مگر دروغی خبیثہ ازہمال
محمد بن الحنفیہ و خوارق و کرامات او و مجاہدات او با دیوان و
بربان و تسخیر او خیابان را بطور قصہ امیر حمزہ کہ زبانزد افسانہ کو بیان و قصہ خوانان
است جمع کردہ اند و درین ضمن نصوص حضرت امیر بر خلافت او و نصوص او بر
خلافت اولاد او نیز مذکور کند و زید را در اول امر کتابی نبود و اصول خوشہ علی بن
مقرئ بود و در فروع ذلہ بر دار حنفیہ و روایت سنیہ از ائمہ خود و خبیثہ مسلمی اورند کہ

۱۰۱ - ۱۰۲ - ۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۰۵ - ۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۸ - ۱۰۹ - ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ - ۱۱۳ - ۱۱۴ - ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۱۹ - ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۱۲۶ - ۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۳ - ۱۴۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ - ۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۱۵۹ - ۱۶۰ - ۱۶۱ - ۱۶۲ - ۱۶۳ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ - ۱۶۷ - ۱۶۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ - ۱۷۱ - ۱۷۲ - ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۱۷۷ - ۱۷۸ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۵ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۲ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰

مسایل فقهیه شروع نمودند و در میان بسیار خلاف خفیه کرده و جهنمات خود را جمع
کردند از آن باز تصنیف کتب در ایشان هم رایج شد و رفته رفته در اصول و فروع
تصانیف بسیار برداشتند از جمله کتب فروع ایشان کتاب الاحکام است که در بلادین
و حجاز نزد شرفاء انجام یافته میشود و از جمله کتب اصول ایشان عقیده الایاس است
که خیلی مدلل و محبوب و مفصل نوشته است و شیخ ابراهیم کروی مدنی بروی بطریق جرح شرعی
دارد و مبسوط که نام او بنر اس است و کتب حدیث و اخبار نیز بهر سائیده اند و کما علیکم
را قبل از دولت جمید بین کتابی نبود مگر کتاب البیان باطنیه که در باب اول حال او
مذکور شد و بعد از خروج مهدی و قیام دولت او و تسلط او لا و او بر مصر و مغرب
کتابها بسیار تصنیف شدند و عده مصنفین آنها نعمان بن محمد بن منصور قاضی است
از انجمله است کتاب اصول المذاهب و کتاب الاخیار فی الفقه و کتاب الروایة علی المذاهب
که در آن بر چهار فقیه بر کرده ابو حنیفه و شافعی و مالک و ابن قریه و کتاب اختلاف
الفقهاء و در آن کتاب بزرگ خود و شهرت مذاهب اهل بیت نموده و کتاب الانتصاف
فی الفقه و در آن نیز همین مضمون منظور دارد و کتاب المناقب و المثالب و کتاب
ابتداء الدعوة الجمیدیه و بعد از آنکه دولت ایشان منقرض شد و تسلط ایشان
رفت اینهمه کتابها ضایع شدند و حالا نشانی از آنها یافته نمیشود مگر در بلادین
و بعضی نواحی چین که اهل این مذهب در آنجا هستند و علماء اهل سنت بعضی مسایل
مذهب ایشان را در اصول و فروع از کتب معتبره ایشان در تصانیف خود نقل کرده
اند برخی از آن مسایل و نیز ثابت کرده جمیع اینها نموده باشند که قماش سخن آنها از آن زمان
در یافت کوید بحسب آن یکون الامام معصوما عن المعاصی عند الولاية لا قبلها
و قال بعضهم قبلها ایضا و نیز گویند که ان نص الامام علی شئی ثم علی نقیضه قالوا
ما نسخ الاول عند المهدی و نه و القدام و قالت النزاریة یجس بالاول و یلغی

انانی و تنگدین که چون امام علی فرماید هر مومن و هر مومنه را اتباع او لازم شود و گو
 خداوند عز و جل این را بر روی بر زنی و هدایت حقیر برود و لازم کرد و دو
 فتح نتوانست نمود و علی بن ابی طالب جمع معاملات از بیع و اجاره و غیره فلک
 فقیه بخاره بینی که شاعر مشهور است گفته است که سیده بنت احمد بن حنبل بن احمد
 صلیحی بکمال حسن و جمال و قابلیت و ادب و نزاکت و نظرافت مشهور و معروف
 بود و بدینکه او را اهل بن ملین الاسلام میگفتند و شوهر او مکرم صلیحی پادشاه بن
 بود و دارالغزدر شهر فزی حله بنار اوست اتفاقا سبایان احمد بن مظفر صلیحی بعد
 از وفات او بر ملک بن سلطه شد و خواست نامیده را بزنی گیرد که متفلس
 پادشاه است او و کمال تسلط او در بن بود و متسنا و با بامیل و تا آنکه منجر به قیال
 و جدال گشت و از طرفین اسباب جنگ آماده شد معا جنان سبا او را مشوره
 دادند که در جنگ خطر است تدبیر سهل این کار است که درین باب عرضیه به تنصیر
 صید می که صاحب مصر بود و اهل بن در آن زمان بدعوت او قایم بودند و نرسیدی سبا
 بیچنان کرد و دولس را از معتقدان خود با پیشکش لایق نزد مستنصر روانه کرد و تمام
 قصه را با و باز نمود مستنصر کی از خواجه سربازان معتقد خود را همراه ان دور رسول
 انخواجه سرباز جمیع سرداران و امرا این امیر را خود گرفتند سیده مذکور رفت و
 میر عمه را بر در سایه ای و استاده کرده و سیده را گفت که امیر المومنین مستنصر
 ترا زبانی داده است با میر الامراء ابو حمیر سبا این احمد بن مظفر را بنیچ حاضر او
 است و ان صد هزار دینار نفقه بقیت نیجاه هزار دینار جنس بود و ان پول شاک
 و زیور آلات و تحف و دیار و تنزیه فرموده است که ما کان المومن و لامومنه اذا قضی
 الله و رسوله امران کچون لهم اخیر و سن امریم و من یعص الله و رسوله فقد صلی
 خطا لا مبی نامیده مذکوره جاره و ناچار بنابر پاس مذهب خود قبول این عقد

بر عقد نمود و لیکن با هم موافقت نشد و کرد و رتیب در میان ماند چنانچه در توارخ
مذکور است و نیز گویند که امام را باید که بمکلام شود و با حجاب بارے تعالی مثل
حضرت موسی و حاکم عبیدی درین امر برامی خود و دعای طلب میکرد و اکثر
بگویند طور میرفت و نیز گویند که امام را علم غیب لازم است چنانچه اثنا عشر
گویند و از مسائل فروعی ایشان انیت که لفظ علی برال در صلوة داخل
کردن حرام است و روایت کنند که من فضل بنی و من الی علی لم یل شفاعتی و
این روایت سراسر افترا و پستان است و نکاح پیژده زن مرد را جایز شمارند و
باسن ایشانند فانی که اطاب لکم من النساء ثنی و ثلاث و رباع و گویند معنی
ثنی آئین است و معنی ثلاث ثلاثه و معنی رباع اربعه و مجموع این
اعداد پیژده میشود شخصی از اهل سنت در جواب گفته است که در نکاح یک زن و
شبهه نیست پس در کلام تعدیر است و اصل کلام انیت فانی که اطاب لکم من النساء
احاد و ثنی پس میباشد که بیست زن باشد نه پیژده و الاضاف است که این معنی که
این آیه تالی پرده تحریف کلام الله کردن است و کتاب الله را باینجه طفلان را عین نیراله
این معنی هم مخالف عرف و هم مخالف لغت و هم مخالف شرع و هم مخالف عقل است
اما عرف پس از آنجه که اگر شخصی خدمتکار خود را خواند و از آن حواله کند و گوید
این نانها را به فقرا بده دوکان دوکان و سهکان سهکان و چهارکان چهارکان
و این خدمتکار بیرون برآمده پیژده نان بیک فقیر و پیژده نان به فقیر دیگر عطا نماید البته
ان شخص برخاسته و بختاب کند و گوید که خلافت امر من چه اگر دس و سائر
عقلا و اهل فہم او را درین عتاب تخطیه نکنند بلکه مصیب دانند و اما لغت
پس از آنجه که لفظ ثنی معبود از آئین آئین است بدون حرف عطف نه از
آئین و آئین با حرف عطف پس بار دوم تکریر اول است بعینه و محضر

از تکریر در اینجا دفع توهم تشویش جمع است درین عدد و حرف عطف گفته میاید
و ثلاث واقع است برای تشویش معطوف و معطوف علیه است در محل کلام بر سر
کلام آنست که این عدد هم حسبلال است و این عدد هم طلال است چنانچه در جمیع
معطوفات همین معنی فیهده می شود و تلمیحی که ان معنی لفظی است
نه او و دیگر حروف عاطفه و اگر اینجا معنی مع فیهده شود اگر چه خلاف قاعده عربی
است نیز مدعا حاصل نمی شود زیرا که در صورت تداخل مجعولین قل از اکثر افعال یک
چنانچه در روایت نبی با ششم مع قریش مع کنایه مع مضرا اگر کسی گوید جایز است که در تکرار
این حرف عطف منظور باشد و در لفظ خیف کرده باشند و حذف حروف عطف
جایز نیست چنانچه شلواتنا عنی گفته است ایات ابها السایل عن مذبه مذبه
السنة لا حکمة قال قرن بعد منضی البنی سبیدا با باحج الممعة فالت من
قرت به عینه و بیته انبته المربعة قال فما عدة اعلامهم ما تلی القول
لکی سمعة فالت له عدة اعلامهم اربعة اربعة اربعة و اراد اثنا عشر حذف حرف
العطف کویم فهم اهل لعنت مکنذ باین اراده است و گفته شد اثنا عشر برابر
اثبات مذهب اسماعیلیه آوردن صریح خطا چه سکه زرد برادرشغال است
و متهم گفته او اعتبار را نشاید که از شعرا اموال بدین است و در عربی غیر از مقولات
جالبین و مخفیین مستند نمی شود چنانچه در مقام خود مقرر است و متهم در ضرورت
شعری چیزها را از کتاب کتد که در سمعة کلام جایز نیست و نیز این اثنا عشر
درین اخبارینا س کلام بر تفسیر گذشته چنانچه مذبی السنة و بیته انبته بران لا
صریح دارد پس این کلام را هم بر وجه آورده که مدلول لغزش مذلیل
سنت باشد یعنی قول خلافت خلفاء اربعة پس مگر اربعة برای تاکید
است در کلام او نیز و اما شرع پس از آنچه ذکر کردیم این معنی منظور باشد از آنکه

اسرار الہی
 باریست انہو پر
 کی مذہب پرست
 بہت توفیق
 پر کیست بود
 کونست کی بنیاد
 الہی کی بنیاد
 شکی کی بنیاد
 بود کی بنیاد
 خاندان بود
 او کی بنیاد
 پرست کی بنیاد
 بارگاہ کی بنیاد
 باری کی بنیاد
 انوار کی بنیاد
 اسرار کی بنیاد
 داران کی بنیاد
 بہت کی بنیاد
 ہمہ کی بنیاد

مکثر این عدد و کلاخ جایز نباشد زیرا که لفظ شتنه با معطوفات او حال
واقع شده اند و حال با جماع اهل عیسیه قید عامل می شود و چنانچه در اصراف زیاده
را که با در حاله غیر رکوب زدن او جایز نیست و چون او بعضی جمع و تلیف معطوفات
باشد نه تشریک آنها در حکم پس حل نکاح مقید باشد بجمع و تلیف این اعداد و
هو باطل بالا جماع و تشریحی باید که هیچ فرشته کم از هفده برنده شسته باشد
بقوله تعالی جاعل الملائکه رسلا اولی اجنحه مثنی و ثلاث و رباع و الملائک جمع محلی باللام
است و الجمع المحلی باللام بلفظ الاستغراق و اما عقل پس از اینجه که لفظ
ظاهر درین معنی آن بود که میفرمودند فانکو اما طاب لکم من النساء ثمانیه عشر این لفظ
ظاهر مختصر را که شستن و غیر ظاهر و در از آوردن جبرتی است که حسابان بکتاب هم
بدان شهرت نمایند و شعبیه است بآنکه اسماعیلی را ازین می او پرسیدند که کی است دست
خود را پس شست برده مشقت و رنج بسیار از طرف دیگر بر آورده بدین بنهاد و گفت که اینست
و این حرکت شیعه را نسبت بخواب یک با این حال می نمود که در کلام متبرک خود
که برای هدایت انام نازل فرموده بجز آورده است و در چه مرتبه از حماقت است که در محاسن
از شخص پسند که عمر تو چند است و او هفده ساله باشد و بگوید که دود و
چار چار یقین است که ضحی که تمام مجلس خود اید شد و بعضی از اسماعیلیه گویند که
کلاخ تانه زن جایز است و اینها اینقدر فهمیدند که در مدلول مثنی و ثلاث و رباع معنی
حرف عطف ملحقانیت لیکن در میان حرف عطف و حرف جمع تفرقه نه کرد
اند و اما باطنیه از اسماعیلیه پس کتب ایشان بسیار است از اینجه که کتاب البیان
تصنیف غیاث که حال او سابق مذکور شد و کتاب تاویل الاخبار و کتاب التاویلات
منسوب بنا صحر و وزیر را نیز کتابها بسیار است و مصنفانها این صاحب
و نصیر الدین طریقی صاحب بخشد یا وجودی که ارشاد است بهر مود و بعضی سلطان

نزار به کتابی در مذہب ایشان تصنیف کرده است و از بسکه سلطان بلال الدین بر
مذہب ابا خود نبود و خزانة الکتب را بخود اوراق فرمود کتب ایشان منایع شد
و در قسمة خیر بہ اکثر این فرق و کتابہا را اینہا نیست و نابود گردیدہ مگر امامیہ کہ
ایشان در سرکار جنگیریان در آمد خوب داشتند و لیذا در دورہ اینہا ایشان
را نشو و نما حاصل شد و مذہب ایشان رواج گرفت و صنف اسلام موجب
قوت اینہا گردیدہ ایدیم بر ذکر کتابہای امامیہ کہ در سنون قنوعہ از کلام و تفسیر و حدیث
و اصول فقہ و فروع فقہ تصانیف بسیار و کتب بنیاد دارند اما کتب مذہب کلام
ایشان پس از انجملہ است مصنفات ہشام بن الحکم و تصانیف او اول کتب کلامیہ
ایشانست و مولفات ہشام بن سالم و مولفات محمد بن النعمان صیرفی صاحب
الطاق و مصنفات ابن جہم طاسلے و مصنفات ابو الاحوص علی بن منصور و
مولفات حسین ابن سعید و کتابہا فضل بن شاذان قمی و کتاب القایم از جملہ
کتب افرید شہرت و اعتبار دارد و کتب ابو عیسیٰ الزرائی و کتب ابن اوندی
وسیم و کتاب الباقوت و کتب محمد بن الحسن الصفار مانند بصائر الدرجات و غیرہ و
کتاب علی بن مطاہر و اسطی و کتاب التوحید علی ابن بابویہ و کتاب التوحید محمد بن علی
بن بابویہ و اعتقادات او کہ با اعتقادات صدق شہرت دارد و کتاب التوحید حسین
بن علی بن بابویہ و کتاب الثانی للمرسض فی الامامہ و کتاب محمد بن جبریل الطبرسی
فی الامامہ سمری باضیاح المسترشد و کتاب تجرید العقاید للطوسی و شرح لابن الطبر
اعلی و کتاب الالفین لہ ونج الحق و منبع الکرامۃ و الباب الحادی عشر کلیالہ و شرح
الباب الحادی عشر للفقہ اذ و القواعد و نظم البرہین شرح ونج البراہین و شرح
ونسج المسترشدین و شرحہ و واجب الاعتقاد و شرحہ و کتاب ہشتم من مئة الحج
و التہذیب و غیرہا و اما تفاسیر پس از انجملہ است تفسیری کہ فسویہ میکنند

میکنند بحضرت امام حسن عسکری علیه السلام رواه عنه ابن بابویه باسناد
ورواه عنه غیره ایضا باسناد و مع زیاده و نقصان و اصل سنت نیز از حضرت
امام موصوف و دیگر ائمه در تفسیر و آیات و از حدیثی در و در مشهور
موسط اند و در تفسیر شایع مجموع و مضبوط اما آنچه شیعه از جناب ائمه روایت
میکنند میرگزبانان مطابق نمی شود و از آنجمله است تفسیر علی ابن ابراهیم و تفسیر
مجمع البسیان للطبرستان و تفسیر البیان لمحمد بن الحسن الطوسی و تفسیر البغیان و
العیاشی و المحيط الاعظم فی تفسیر القرآن للکرم محمد بن ابی و تفسیر کنز العرفان فی
احکام القرآن المقداد و تفسیر الاحکام لغیره و اما کتب اخبار یعنی احادیث پیغمبر
ائمه پس چندین میگونی و العمده فی الروایه علیهم که چهار صد نسخه بود از چهار صد
مصنف که آنها را اصول میگفتند و رفته رفته آن همه نسخ ضایع شد و جمیع
تخصیص آن نسخا نموده چند نسخه برداشته اند پس از آنجمله است کافی لمحمد بن یعقوب
الکلینی و التهذیب لابن حجر محمد بن الحسن الطوسی و الاستبصار فیما اختلف فیهم
الاخبار و ایضا و کتاب من لا یحضره الفقیه لمحمد بن علی بن بابویه القمی المعروف بحذقم
بالصدوق و المقبر السرائر و ارشاد القلوب للعلی بن قریب الاشناد و کتاب المسائل
یعلی بن جعفر و نواد الحسن القمی الجامع للمبرحی و کتاب المجالس لابی جعفر و کتاب المجالس لابن
و دعاء الاسلام و کشفه و المقنع و المکارم و الارشاد و کتاب العیاشی و فلاح السائل
کتاب المناقب لابن شهر آشوب السروی و الاذنی و معانی الاخبار و المجالس
لابن المعلم و الارشاد و کتاب الروضه و کتاب المجالس لابن علی بن ابی جعفر
الطوسی و عده الداعی لابن فیه و کتاب الطرف لابن طاووس و کتاب
المجالس لابن بابویه و الفقیه و المجالس له و الاستنصار لابن المطهر الحلی و کتاب
انا انزلناه فی لیلته القدر لابن عباس و کتاب احضال المبرقی و کتاب البصائر

سعد بن عبد الله و اعلام الدين المديني و مجمع البيان و البصائر الصغار و البصائر
 و كتاب النوادر لابن راوندی و مجمع البيان و مفتي الجمان و كتاب الجرح و المجرم
 لابن راوندی البضا و كتاب المجاسن لابن جعفر الطوسي و معاني الاخبار له و نوادر
 الحكمة و كتاب الرحمة و ثواب الاعمال و انحصال لابن بابويه و كتاب المعراج له و غير
 اخبار الرضا له و جامع الاخبار و اختلاف للطوسي و المسباح له و اكمال الدين و التقي
 و عقاب الآمال و الاماني و التمهيد و علل الشرائع و الاحكام و احتج بفتح و مشارق الزوا
 البقيين في كشف همة الامير المؤمنين و كتاب اللباب لابن شريف الواسطي و تيجان
 بايد و نسبت كه در اصول حديث اينفرقه كتابي نبوده و نه قواعد دين في الاعمال ميكرد
 و نه روايات را در بر محكم امتحان ميبرد و نه مسائل عظيم دين باب داشته و نه تفهيم
 دين ايشان آنچه در وفات رسا بغير نوشته مي بافتند ليكن مختص تقويتش از قبول
 ميكردند و طر ايشان آن بود كه رواة اخبار را راوهم و كذب و خطا و شباه و شبهه
 از محالات هست چون متاخرين ايشان بترناقص و تهافت روايات خود مطلع شدند از
 اهل سلك علم اصول حديث را گرفته زياده و نقصان بعضي قواعد كه وضع و ائين خود از دست
 نرود كتابها درين فن براي خود برداختند از انچه است بايد في علم الدراية و شرح ان و تحفة القاص
 في معرفة صنائع الحديث و مجتبهين متقدمين ايشان را در جرح و تعديل هم كه كتابي نبوده
 اول توابع ابن فن كتاب كشي است و بغايت مختصر است بعد از ان كتاب عقابر
 و بنمايشه و ابو جعفر طوسي و جمال الدين بن طاس و كتاب خلاصة علامة حلي و البصائر
 علامة حلي و كتاب نفق الدين حسن بن داود و درين فن مبسوط واقع شده اند و مشهور
 كتب اصول الفقه معتد و عدة اند و شرح اين هر دو و بسيار و علامه حلي و شرح ان
 و قواعد شيخ مفقول و شرح ان از مقدار و زبدة الاصول و شرح ان و فصل
 شرح ان در عراق و در همدان شرح مازندراني است و در همدان و تهران شرح

مولوئے احمد المدنی سید علی کہ برای توسل و تقرب صفدر شاہ ابو المنصور خان نو
 و اما کتب فقہیہ ایشان پس اول ہمہ فقہ الرضا است علیہ السلام و دیگر قرب المسایل
 و مبسوط و ستاد و متقی الطالب و تحریر و تذکرۃ الفقہاء و کلہا لابن المطہر الحلی و مقنع
 لابن بابویہ و مقنع لابن المعلم و کتاب الاشراف لہ و مقنع و معتبر و مکارم الاخلاق و کتاب
 العلل لمحمد بن علی ابن ابراہیم و کثر القوائد للکراچی و کتاب الافعال و مدینۃ العلم لابن بابویہ و کتاب
 و فلاح السایل و جنتہ الامان الکفعمی و اللعہ و شجرہا و الايضاح و الخلاف و التجرید
 و الارشاد و النافع و شجرہ و النہایۃ و القواعد و المصباح و مختصر ابن خلدون و
 محقق و مہذب ابن فہد و الايضاح القواعد و الممشی و شریع و شرح ان
 مدارک و مسائل و غیر ان و خلاصہ و مختلف و معالم و محاسن لابن یونس
 و دروس و ذکرے و بیان للشیخ المقتول و بحار الانوار للامام المہدی و کتابہا کہ
 ابن بابویہ در حال شیوخ خود و نجاشی و در بیان رجال خود ذکر کردہ اند از انہا این
 پیدا نیست اما این کتب کہ اسامی انہا مذکور شد در بلاد ایران رایج و مشہل اند و
 نسخ در اینجا ہم یافتہ شدہ اند و مشہور و پایدار است کہ جمیع فنون ایشان
 از کلام و عقائد و تفسیر مستند است از اخبار و مداریشان براخبارین است و
 از فن اخبار باجماع اثنا عشریہ اصح الکتب چہار نسخہ است کہ انہا را اصول العہد
 گویند کافہ کہ مشہور بلکہینی است و من لا یحضرہ الفقیہ و تہذیب و استنبصار
 و نضیح کردہ اند کہ عمل بانچہ درین چہار کتاب است واجب است و تمجید و تفسیر کردہ اند
 کہ عمل بروای امامی بشہ طحیکہ دون او اصحاب الاخبار را باشند نیز واجب
 است چنانچہ ابو جعفر طوسی و شریف مرتضی و فخر الدین بلقب محقق علی
 بر این معنی نص نمودہ این بہر دو قاعدہ را در زمین خود محفوظ باید داشت کہ بسیار
 بکار خوانند آمد و در تفصیل کتب اربعہ فیما بینہا علماء اثنا عشر مختلف بعضی

کافی را اصرار داشت و طالبی من لا یحضر الفقیه و بعضی متاخرین ایشان که در
 نقد کلام متقدمین بطولی دارند محاکمه کرده گفته اند که حسن جامع من الاصول کتاب
 الکافی الکلینی و التذیب والاستبصار و کتاب من لا یحضر الفقیه حسن پس باجماع و انعام
 تمیز ایشان برین چهار کتاب است سائل فقیه و اصول عقاید و مباحث آنها
 از همین کتب بگیرند و بهین کتب رجوع می نمایند حال اگر اسناد اخبار این کتب نظر
 باید کرد و بی شبهه درین کتب روایت محبسه مصرحه مثل شامی و صاحب الطائ
 و روایت کسانی که حقیقی را در ازل جابل داشت مثل زراره بن اعین و بکیر بن
 اعین و احوالین سلیمان جعفری و محمد بن مسلم و غیرهم در روایت بعضی رجال فاسد
 الذنب که معتقد به امام نبودند و یا منکر امام وقت خود بودند و اندک مثل شی
 فضال و ابن مهران و ابن بکیر و غیرهم در روایت بعضی وضائعی که خود ایشان آنها
 را وضع داشتند مثل جعفر فراوی و ابن عباس و بعضی کذا بن جنید و خود ایشان مثل
 محمد بن حبیب و بعضی ضعیف و مجابیل مثل ابن عمار و ابن مسکان و ابن سکر و زید جامی و بعضی
 مستور الحال مثل نفیسی و قاسم خزار و ابن فرقد و غیرهم موجود است و آخر سند آنها
 منتهی میشود بکسانی که مرتکب کبیره و منقصوها امام وقت خود بودند مثل الشکران
 حضرت امیر علم و الشکران حضرت سبط مجتبی و غا ذلان حضرت سبط شیب
 و کتاب کجانی محتواسن از روایت ابن عباس که باجماع فرقه و مناع و کذا است
 و ابو جعفر طوسی روایت میکنند از کسی که او عاصی صحبت امام و روایت از ابن عباس
 مقام دارد و دیگر یاران امام او را مذنب بگویند و مانند و گفته اند که حکما و با امام ملاقات
 نکرده و مثل ابن مسکان که دعوی روایت از حضرت صادق دارد و دیگر یاران حضرت
 صادق او را مذنب میکنند و نیز ابو جعفر طوسی از ابن المظفر روایت میکنند
 و او از ابن بابویه صاحب الرقة المرورة و عجیب است از شریف عسکری گفته که با اینهم

اینهمه دانش و عقل او عاقل و درست است که اخبار فرقه مابعد تو را رسیده حالانکه علما
این فرقه در جمیع کتب خود تصریح کرده اند که سوهی من کذب علی معتز افلیکیم
معتزده من الناجز خبر سے متواتر شد نص علیه الشیخ المقتول فی البدایه و اگر کسی
تصفح کتب ایشان نماید بروی ظاهیر شود که هیچ خبری از اخبار ایشان بحد شهرت
نرسیده و از احادیث تجاوز نکرده اگر احوالات خبری از اخبار ایشان بروایت جمعی
وارد شد بیک لفظ یا الفاظ متعارفه نسبت اختلاف الفاظ و اضطرابان
بنحی می آید که جمع و تطبیق دشوار می افتد و نقد در واد چون باین نک باشد که هر
یکی در قصه واحد خبری روایت کند که مخالف دیگر باشد قاضی صحیح خبر بشود و مفید
شهرت و باینهمه اختلاف اضطراب اخبار سندها مختلف می شوند بر حال معلوم
که خود ایشان اظهار باجرح و تمهید کذب طعن کرده اند و عجایب دیگر آنست که جمعی از نقاش
ایشان خبری روایت کرده اند و حکم صحبت ان نموده و دیگر نقاش که بعد از او لیکن این
از موضوع و منقری گفته و همه ان اخبار در صحاح ایشان ثابت است مثل آنکه
ابن بابویه حاکم کرده است بوضع آنچه در تحریف قرآن اسقاط آیات او روایت کنند
حالانکه ان روایات در کافی کلینی پانصد و سی و پنج اسم ایشان موجود است و ابن
مطهر حلی نیز حکم کرده است بوضع خبر علیه التورس و خبر وی الی دین که در کافی کلینی
موجود اند و شریف مرتضی مبالغه نماید بوضع آنچه شیخ شیخ او ابن بابویه محمد
ابن حسن الصفار روایت کرده اند از خبر متیق حالانکه اسناد میرکی نیز جمعی از ایشان
صحیح است و چون نوبت بحال روایات ایشان و اخبار ایشان که در حقیقت مدعیان
مذموب و عیاد مشرب ایشان همان است و الزاماتی را که بایشان غاید میشود بحد
بر اخبار و رفع عیاد از غیبت که اخبارین ایشان با هیچ وجه و تقاضای مدعیان
بر علما و دیگر می نمایند رسید لازم اند که باب علمی و برای حال اخبار ایشان

در ادوات ایشان گردانیده آید که کلام ضمنی و اجمالی در بین قسم مقامات یکمین
خاطر سماع نمیکند تا با استقلال و تفصیل از اخبار مدوایله لاسه خانه و منه التوبه
باب چهارم در اقسام اخبار شیعیه و احوال رجال
اسانید ایشان اصول استام خبر نزد انبیا چهار است صحیح و حسن
و موثق و ضعیف صحیح است که روایت او متصل شود بمقصوم بواسطه عدل
اما سه و موثق این تعریف که خود ایشان کرده اند مرسل و منقطع داخل
صحیح نیست زیرا که اتصال ندارد و حال آنکه در اصطلاحات خود مرسل و منقطع
را صحیح خوانند چنانچه گویند روایه ابن ابی عمیر فی الصحیح که ادنی صحیح ابن ابی عمیر که را
و عدالت را نیز در اطلاق صحیح اعتبار نمیکند حال آنکه درین تعریف ما خوف است
بس روایت مجهول بحال را صحیح میگویند مثل حسین بن الحسن بن ابان که او مجهول
الحال است نص علیه علیه فی الغتبی و فی الدین ابن داود و در خلاصه گفته است
که طریق القتیبه الی معاویه بن مسرور و الی عایده الاعمس و الی خالد بن نجیح
و الی عبد الاعلی صحیح حال آنکه همه کس دل را کسی توثیق و صرح باده کرده و چهارم را توثیق
ایسته توثیق نه کرده اند بلکه امامی بودن را و روایه در اطلاق صحیح نزد ایشان اعتبار
نیست پس جمیع قبو و تعریف را اعتفال و ایهمال نموده اند تفصیلاً آنکه روایت
حسن بن سماع را صحیح گفته اند و او از و اوفیه بود و تعصب تمام داشت در وقف و تکیه
امام وقت می نمود و دعوی امامت و نیز نصیح میکند روایت ابان بن عثمان را که قطع بود منکر
امام وقت و قایل با امامت غیر او و نیز نصیح میکند روایت علی بن فضال و عبد الله
بن بکر را حال آنکه هر دو فاسد الذهب اند و عجیب است که این امور را علما و ایشان در
احوال رجال خود می نویسند و باز روایات این قسم مستثنای خاص را توثیق و صحیح می
نمایند بانفاق این مطهر حلی و در خلاصه الاقوال گوید علی بن فضال کان فقیهاً بالکوفه و

وجهم و شتم و عار فہم بالحدیث و محاشی کہ بدلم اعتزلہ علی زبانی پس اجابہ جماعہ مؤثر
 قاعدہ ایشان باید کہ موثق باشند نہ صحاح زیرا کہ در صحیح امامیہ بود
 راوی شرط است محض عدالت کفایت نمیکند و نیز حکم کنند بصحت حدیث
 کسی کہ معصوم در حق او و عاصی بدو لعن فرمودہ یا اخراجہ شد و قائلہ شد و امثال
 این کلمات ارشاد نمودہ و حکم بقسا و عقیدہ او و اظهار بیماری و برأت از کردہ
 و نیز تصحیح میکنند روایت کسی را کہ بر امام وقت دروغ بسته و امام او را در روایت از
 خود تکذیب نمودہ بلکہ خود ہم اعتراف بکذب خود نمودہ و نیز تصحیح میکنند روایات
 مجسمہ و شبہ مصرحہ را کہ اعتقاد بعبودیت حق تعالی و اثبات مکان و جہت برای
 او نمایند و او را ذی صورتہ و شکل دانند و آثار صفات او تعالی در ازل کنند و تجویز
 بیدار و نمی نمایند و اینہم موجب کفر است بالاجماع و روایت کافر مسوع نیست
 چہ جای صحت و نیز حدیث صحیح اطلاق کنند بر آنچه در رقاع یافتہ اند کہ از ابن بابویہ
 قسبی اظهار نمودہ و نیز روایت کنند از خطوطی کہ از خطوط المہ و انبند و این
 نوع روایت را ترجیح دهند بر روایات صحیحہ الاسناد و خود در عمل این بابوہ بر تہمت
 نص نمودہ چنانچہ باید انشاء اللہ تعالی و نیز صحیح اطلاق کنند بر روایات
 انکس کہ افشاہ سر امام نمودہ و حیانت و امانت او بکار برودہ مثل ابی بصیر و سہیل
 حالہ ان شاء اللہ تعالی و نیز اطلاق کنند بر خبر کاؤب الاسناد کہ راوی جماع
 ان خبر از شخصی دارد و نسبت میکنند او را بہ پدر او یا جد او و نیز اطلاق کنند بر خبر
 کسی کہ اجماع دارند بر آنکہ مجهول الحال بہت مثل حسن بن ابان کہ ابن مظهر در فتنہ
 و مختلف و شیخ مقتول در رد سبب خبر او را صحیح گفته اند و بر خبر کسی اور التضعیف
 کردہ اند مثل مخبر ابن سنان کہ اورا بہت ضعیف میدانند و معہذا بر اخبار او
 اعتماد میکنند و نیز تصحیح میدانند روایت کسی را کہ مدعی سفارۃ باشد در میان

امام و شیعه و بلا تأیید و دلیل بلکه هر که دعوی رویت صاحب الامر کند و امامی
 عدل باشد که مدعی سفارت نشود خبر او را نیز هیچ دانند مثل این مهیار و او و جمعی
 این است حال حدیث صحیح ایشان که اقوامی و اهلدار قسام است اما حسن پس او را
 تعریف کرده اند که بوم التسل و آیه الی معصوم بابامی ممدوح من غیر نفس علی عبد الله
 پس در اینجا می باید که مرسل و منقطع حسن نباشد حال آنکه بر مرسل و منقطع اطلاق حدیث از ایشان
 شایع و ذایع است چنانچه فقهاء اینها نصیح کرده اند که وایت زار و در مضجع جوان
 کند او احسن است با آنکه منقطع است و این جاوده در اخبار ایشان بر بی نهایت است
 و نیز اطلاق حسن کنند بر روایات کسانی که بدیج مذکور نشده اند این مظهر گوید طریق
 الفقیه الی اند بن جبر حسن حال آنکه منته بن جبر اسی از بن فرقه مدح نکرده و مشکی طریق
 الفقیه الی ادریس بن زید و روایات و اقصیه را که امامی نبودن ایشان اظهر من
 الشمس است نیز حسن گویند مثل طریق الفقیه الی سماعة ابن مهران مع انه و فنی
 اما موثق که انرا قوی تر گویند پس تعریف آن نیست که ما دخل فی طریق من نفس الانحاف
 علی تو شقیع مع فساد عقیده مع سلامه باقی الطریق عن النقیف و در اینجا نیز ایشان
 را ضبط واقع شده پس اطلاق موثق کنند بر طریق ضعیف پس خبری که او را
 سکون نه از الی عبد الله عن امیر المومنین روایت کرده و مختصر خواهد بود او را
 موثق گفته اند حال آنکه ضعیف است با جماع این فرقه و بر روایت نوح بن دراج و ناحیه بن
 عماره صیداوی و احمد بن عبد الله بن جعفر حمیری اطلاق قوی میکنند حال آنکه
 اینها امانیسان اند اما نه ممدوح و نه مذموم و اما ضعیف پس تعریف او نیست که
 ما شمل طریق علی محروح بالتسوی و نحوه او و مجهول الحال و نیز نزد ایشان عمل صحیح و احب
 است من غیر اختلاف حال آنکه در بعضی جاها بنوع خود صحیح روایت کنند و روان
 عمل نکنند حکم کنند نشد و ذان حال آنکه او موبد است با جبار و دیگر که صحیح اند مثل انرا

ای مانیان
 فقیه
 مازن
 انصار
 ۱۳

مارواه سعد بن ابی خلف عن ابی الحسن الکناظم علیه السلام قال سألت عقیق الانبیه
وحد فقال لجد السدس الباقی لنبیاته الانبیه واین خبر صحیح است نزد ایشان
جامعه کثیر از امامیه بطریق مختلفه روایت کرده اند موبد انرا سنه ما روی علی بن
احمد بن بن قاطر رفعه الی ابی عبد الله قال الحجة لها السدس و مع انبیه و منها ما روی
زارق عن ابی جعفر قال ان رسول الله صلی الله علیه وسلم اطعم الحجة السدس
لم یفرض لها الله شیئاً و هذا خبر موثق و منها ما روی واه اخلاق بن عمار عن ابی عبد الله
فی ابون جده لاه قال لاه السدس الحجة السدس و باقی هو الثمان
اللاب و در وجوب عمل بحسن در میان ایشان اختلاف است بعضی عمل بان مطلقاً
واجب گنند مانند شیخ الطائفة یمن بن سب را اختیار نموده و بعضی منع گفته
مطلق و هم اکثر و بعضی تفصیل کنند و گویند اگر مضمون ان خبر مشهور باشد
من الاحباب عمل بان واجب است و الا نه و موثق و ضعیف را نیز درین حکم دخل
کنند فخر الدین بن جمال الدین بن مطهر حلی بهین نیست چنانچه در معتبر تفصیل کرده
و شیخ منقول محمد بن مکی که تمسید اوست نیز همین تصریح نموده است در ذکر معنی اکثر
علماء ایشان عمل را موثق می دانند داشته اند با وصف الله و آیات مثل این خبر
و این فضائل را صحیح دانستند و واجب العمل می دانستند کما سلف و فخر الدین مذکور نموده
او عمل را بان نیز واجب دانستند بشرطیکه مقتضای شهرت شده باشد و نه درین وقت
او بلفظ واحد یا الفاظ متعارف به رایج و کثیر باشد و نه می مضمون ان خبر و علماء راجح
یافت باشند پس اکثر احادیثی که در کتب ایشان مدون است و مشهور
و منفی بواجب العمل خواهد بود و متأخرین ایشان عمل بضعیف نیز جایز دارند چون
مقتضی شهرت شده باشد و شیخ الطائفة روایت فساق عمل حوارج را قابل
عمل دانند و اعتقاد شهرت را نیز معتبر دانند که در کلین روایت بعضی کسانی که احوار

از اصحاب ائمه می شمارند که شکر امامت ان امام باشند قابل عمل میدانند حال آنکه از در
ایشان کافرست خصوصاً چون او را امام و عورت نمرد. پاشه را و با آورد
و قبول نه کرده در تپا باید داشت که اکثر علماء شیعه در زمان سابق بمرویات
اصحاب خود بدون تحقیق و تفتیش عمل میکردند و بمنبر رجال اسناد اصلاً در
نبود و کتب بے در ذکر احوال رجال و جرح و تعدیل نداشتند و این حالت
ایشان ستمرمانه تا آنکه کسی در سنه چهار صد تقریباً کتابی در اسماء الرجال
و احوال روایه تفتیش کرد و آن کتاب بفایده مختصر بود و غیر از حیرت و تشویش
نمی افزود و نیز که اخبار متعارضه در جرح و تعدیل وارد نموده و ترجیح سبکی
بر دیگری و را میسر نیامده پس حال رجال ایشان مشتبه شد و بعد از وی
عضایری در وضع آن کلام کرد و نجاشی و ابو جعفر طوسی در جرح و تعدیل کتابها
نوشتند و جمال الدین ابن طائوس و ابن مطهر و تقی الدین ابن داود و نیز دین
باب و فائز سیاه کردند لیکن همه اینها توجیهی معارض مدح و قدح را اجمال و
اغفال نموده و ترجیح احد الطرفین بدلیل قوی ایشان را میسر نیامده پس
صاحب درایه الضايف و اوه تقلید اینها را در باب جرح و تعدیل منع نمود
و گفته که در اکثر مواضع نزد اینها تعدیل حاصل میشود و چیزی که اصلاً قابل تعدیل
نیست چنانچه بعد از مطالعه کتب اینها خصوصاً خلاصه الاقوال که خلاصه تمام وفات
مبسوط ایشان است در علم رجال ظاهر میشود پس هنوز هم نزد ایشان احوال رجال
خود منقح نیست و اشتباه مرتفع نشده و عجب آنست که علماء رجال ایشان اکثر
اسما را تصحیف نموند و حال خبر باین سبب باشد که انجا میدهند مثل ابو بصیر چون
یا ابو بصیر یا موصد و مراحم براجم براجم نزد او جاب پس مغبول الروایه از غیر مغبول الروایه
نزد ایشان تمیز نمی شود و ابن المطهر رئیس المستحقین است اسما بسیار را تصحیف نموده

و هر که صدق این مثال و شاید این حال را خواند باید که خلاصه الاقوال
 این سطر یکجا نبی بگذارد و ابضاح الاستشباه یکجا نبی که فیما بین او
 است به بیند تا عجایب قدرت الهی را نشان نماید و قتی الدین این را و در این خط
 و اشتباه متنبه شده و هر واحد را در جایگاه تخطیه نموده و بر نعم خود اصلاح داده و
 بهم جاسه گرفت و کبر در مواضع بسیار است و اصل اینست که اخبار
 ایشان ضعیف و متقابل بوده اند و در این مصحح الطارافه الدرره یقین متفق
 و متفق در میان ایشان اصلاً رواج ندشت بسا که یک راوی را با راوی دیگر
 و اتفاق در اسم خود و اسم پدر خود واقع شده و اخبار این ایشان همان
 شتر که در روایت بنی ثمیر بعلامتی که لاریق باشد میان هر دو ذکر نمایند پس
 با غیر ثقه مشبه شود و مقبول الروایه با مرد الروایه در یکا کسوت براند مثلاً
 اخبار این ایشان از محمد بن قیس مطلقاً روایت میکنند و این نام مشترک
 است در میان چهار کس و کس از آنها نزد ایشان ثقه اند محمد بن قیس
 الکنی بابی نصر و محمد بن قیس الجلی الکنی بابی عبد الله و یکس مدوح من غیر یثربی
 و هو محمد بن قیس الاسبه مولی بنی نصر و یکس ضعیف است جدا و هو محمد بن
 قیس الکنی بابی احمد و این بابویه از همین شخص اخیر بسیار روایت کند و مطلق
 آرد بنی ثمیر پس مردم را التباس واقع شود و شیخ الطایفه ابو جعفر طوسی نیز
 درین اغفال و ایهمال شیخ المعقلین است و دیگران نیز به ستور عمل می نمایند
 باین سیای روایات ایشان نزد خود و ایشان هم قابل اعتماد نموده و نیز گاهی
 خبری موثق و آرد پیش و در وی عمل نمیکند بعلت آنکه موثق است مثل اخبار
 سکوتی از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده قال قال امیر المؤمنین علیه السلام
 یعنی رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال یا علی لا تقا تلن احدی من عوامی

این سطر یکجا نبی
 است به بیند تا
 عجایب قدرت الهی
 را نشان نماید
 و قتی الدین این را
 و در این خط
 و اشتباه متنبه
 شده و هر واحد را
 در جایگاه تخطیه
 نموده و بر نعم
 خود اصلاح داده
 و بهم جاسه گرفت
 و کبر در مواضع
 بسیار است و اصل
 اینست که اخبار
 ایشان ضعیف و
 متقابل بوده اند
 و در این مصحح
 الطارافه الدرره
 یقین متفق و
 متفق در میان
 ایشان اصلاً رواج
 ندشت بسا که یک
 راوی را با راوی
 دیگر و اتفاق در
 اسم خود و اسم
 پدر خود واقع
 شده و اخبار این
 ایشان همان شتر
 که در روایت بنی
 ثمیر بعلامتی که
 لاریق باشد میان
 هر دو ذکر نمایند
 پس با غیر ثقه
 مشبه شود و
 مقبول الروایه
 با مرد الروایه
 در یکا کسوت
 براند مثلاً
 اخبار این ایشان
 از محمد بن قیس
 مطلقاً روایت
 میکنند و این نام
 مشترک است در
 میان چهار کس
 و کس از آنها
 نزد ایشان
 ثقه اند محمد
 بن قیس الکنی
 بابی نصر و
 محمد بن قیس
 الجلی الکنی
 بابی عبد الله
 و یکس مدوح
 من غیر یثربی
 و هو محمد بن
 قیس الاسبه
 مولی بنی نصر
 و یکس ضعیف
 است جدا و هو
 محمد بن قیس
 الکنی بابی
 احمد و این
 بابویه از همین
 شخص اخیر
 بسیار روایت
 کند و مطلق
 آرد بنی ثمیر
 پس مردم را
 التباس واقع
 شود و شیخ
 الطایفه ابو
 جعفر طوسی
 نیز درین
 اغفال و ایهمال
 شیخ المعقلین
 است و دیگران
 نیز به ستور
 عمل می نمایند
 باین سیای
 روایات ایشان
 نزد خود و
 ایشان هم قابل
 اعتماد
 نموده و نیز
 گاهی خبری
 موثق و آرد
 پیش و در وی
 عمل
 نمیکند بعلت
 آنکه موثق
 است مثل
 اخبار سکوتی
 از ابی عبد
 الله علیه
 السلام روایت
 کرده قال
 قال امیر
 المؤمنین
 علیه السلام
 یعنی رسول
 الله صلی
 الله علیه
 و سلم فقال
 یا علی لا
 تقا تلن
 احدی من
 عوامی

الان سیدی القدر علی بن ابی طالب رجلاً خیرک مما طلعت علیه الشمس عربت ذلک
 ولاد و یا علی پس این خبر موثق است و بران عمل نیست کنند از آنکه موثق است
 بر روایت ضعیف عمل میکنند حال آنکه ضعیف در درجه پائین است از موثق باجماع
 اینها مسائل این خبر است موسی عابد بن زرارة عن ابی عبد الله علیه السلام ان سید
 عن النبی زوج العقیقه بل یوارثان فقال نعم اذا کان ابوا یا زواجاً و این خبر باجماع
 فرقه ضعیف است لان سطره القاسم بن سلیمان و هو مجهول العدالة وقد عمل
 به الاصحاب کلهم و سابق گفته شد که شیخ الطایفه دین باب توسعه بسیار نمود و عمل
 به حدیث ضعیف باینکه واجب شمرده و دلیل آورده که خبر عمر بن خطاب در خطبه فی النبی
 من اصحابهم و امرها بالرجوع الی اهل منیم معمول به است نزد جمیع فرقه و ان خبر شدیه
 الضعیف است لان فی طریقته محمد بن حمزه و داود بن اخصین و یما ضعیفان جدا و عمر
 بن خطاب لم یخص فیہ بعدیل و صرح و مثل این خبر را مقبول المحدثان نام نهاده اند و از
 قسم اخبار نزد ایشان الثر است از آنکه با حصار اید پس با وصف این توسعه ترک عمل
 موثق را چه وجه باشد و عجب ترا که در کتب روایت صریح موجود است از
 حضرت ابو عبد الله در عمل بر اسبیل کما یجوز نقلاً اشارت الله تعالی وجود
 ایشان نیز در تعرف صحیح و حسن اتصال هند شرط کرده اند باز بر اسبیل این
 ابی عمیر عمل واجب دانند و او عا که ابن ابی عمیر سال سنی کند مکر از ثقات
 و حرمی بی دلیل است چنانچه صاحب بشری شرح ذکر می درین امر با جمیع ایشان
 ساز عمتانوده و بر اسبیل بنظیری و عبد الله بن المغیره نیز عمل واجب دانند
 و حال این دو کس غرض به معلوم خواهد شد و نیز شیخ الطایفه و من تبعه من السلف
 ان سطره ابی القاسم و عیال بن زرارة و یوما اختلاف روایت و الراید
 را بعد نماند و از فرقه ضعیف و در مرتبه ضعیف و در مرتبه ضعیف

مخالف له من غیر ترجیح احدی علی اخر حال آنکه اضطراب مانع عمل است بلبسته ثانیة
زیرا که عمل بطرفین متخالفین معاً ممکن نیست و ترجیح بلامرج غیر محال و اکثر اصولیین ایشان
نیز اعتراف دارند بآنچه اضطراب و نیز احبار عین ایشان اجماع دارند بر
ترجیح خبری که بخطایمه موجود باشد بر خبری که باسناد صحیح مروی باشد
اگر باهم متعارض شوند نفس علیهم این بابویه و عمل بالخط و دون بارواه الکلبینی بآسناد
الصحیح حال آنکه اثبات آنکه خط امام است خیلی دشوار است احکام شرعی را که مقدمه
دین و ایمان است باین قسم شکیات ثابت نمودن و دراز عقل و دیانت است
و انچه علاوه جماعه کثیر وضع احادیث را جایز داشته اند و احبار شیعه
برای نصرت مذہب خود وضع نمودند مثل ابو الخطاب و یونس بن طیب بیان
و نیز دیدارین الصالح صریح بذلک صاحب تحفه القاصدین فی صطلاح الحدیثین و از
جماعه علماء و واضعان حدیث بیان نمیدانست که از شیوخ امامیه است و همچنین
ایشان نمیدانستند که صرف بود و غیره ابن سعید سنجی کان بالکوفه ساحرا کذا بابا
قتله یا خالد بن عبد الله القسری و اخر قوما بالباروکا نا اذ اریا ریا جملہ
حدیث و از عبد الله بن سیمون قدح نیز در کتاب ایشان روایت بسیار است
اول معالم الاصول هر گاه چند حدیث را روایت او آورده احوال او سابق بمفصل
گذشت که زندگی صرف و کتاب ببحث بود و در رجال ایشان باطنیه و اسماعیلیه
و اطمینان بسیار یافته میشوند و کسانی که پیشوایان و مقتدایان ایشانند از آنکه
بمفصل حالات ایشان پرداخت نمیشود و فتره می باید طویل لیکن در اینجا بطریق
نموده خبری ذکر کرده میشود و قاضی نور الله شوشتری در احوال زیاده بن ابی بصیر
الشیبانی الکوفی از نمیران زبانی نقل میکند و بیان سلوک می نماید در باره بن ابی بصیر
عین الشیبانی الکوفی فی نحو حرمان تیر فض قال العقیلی سے الضعفاء حدیثا

[illegible]

و فی کتب تاریخی و جغرافیائی و ادبی و فقهی و طب و نجوم و ریاضی و کتب دیگر

یحیی بن اسمعیل قال حدثنا یزید بن الحنفی قال حدثنا عبد الله بن خالد البیسی
 عن ابی الصبیاح عن زرارة بن عیین عن محمد بن سنان عن جابر قال قال
 النبی صلی الله علیه وسلم یا علی العیسانی اصد غیرک حد ثنا یحیی قال حد ثنا ابی قال
 حد ثنا سعد بن منصور قال حد ثنا ابی الشیمان قال محبت ثقیفی زرارة بن عیین قال قد سئمت
 فقال ان لی ایک حاجة وعلیها فقلت ما بی فقال اذ اقبلت جعفر بن محمد فافروا
 منی السلام وقل ان یخبر فی اناس اهل النار من اهل الجنة فاکتوت ذلک علی
 فقال لی انه یعلم ذلک فلما اقبلت جعفر بن محمد اخبرته بالذی کان من فقلت هو من
 اهل النار فقلت من ابن علی ان من اهل النار قال من اعتقاد الباطل انتهی وفاقه
 نور الله شومشتری نوشته است که زراره چهار برادر داشت حران و عبد الملک و دیگر و
 عبد الرحمن و زراره و دو پسر داشت حسن و حسین و حران و دو پسر داشت حمزه و محمد
 و عبد الملک یک پسر داشت حرث و دیگر پنج پسر داشت عبد الله و هم و عبد الحمید و عبد الله
 و عمر و بر قول فافروا کلام اعتقاد زراره و شش تنه و نیز فافروا نور الله و حال جابر بن
 یزید یحقی الکون و از عصاره نقل کرده است که او گفت جابر نفس است
 نفس اما اکثر آنها که از روایت کرده اند ضعیف است و نیز فافروا فی در احوال او
 نوشته که او بعد از شهادت حضرت امام محمد باقر بر مردم ظاهر کرد که حضرت امام در
 حین حیات دو کتاب حدیث بن داده بود یکی را فرمود که تا زمان سببه امیه
 روایت مکن و اگر در زمان نبی امیه ظاهر ساختی لغت خدا بر تو باد و بعد از انقضا
 عهد ایشان بر مردم روایت نخواهی کرد و در کتاب دیگر فرمود که این را هر که بکسی
 روایت مکن و از بکس این را مخفی داشته و تحمل ضبط او ننویسم نمود شکم
 من بعد و آمد و بر یا باسنه رفتم که عبوزیچ پس در اینجا بود پس روایت آن کتاب
 نمودم تا آن مرض خلاص شدم اکنون آن کتاب دوم را که در روایت او اذن دارم

وافی است
 الحکم زرار بن
 امین
 حدیث
 ابی رقیعی
 عن یحیی بن
 علیه حدیث
 زرارة و جابر
 و سایر
 و کان یقول
 بابیه حدیث
 بن جعفر
 فافروا فی
 سبب من
 بعد بایا
 سبب الی سبب
 بن جعفر و قال
 انه لم یقل
 و غیره اما نه
 الی المصنف
 و قال یحیی بن
 یزید

بر مردم ظاهر میسازم و نیز قاضی می نویسد که بعد از گشته شدن ولید
 پدید که بنو زمران بنی امیه باقی بود جابر بن عبد الله رفت و شروع در توبه
 کرد پس خلاف امر امام نموده باشد و سختی لعنت خدا شده باشد و چون
 این کلام منجر شد بدگر احوال رجال ایشان لازم آمد که از کتب ایشان احوال بعضی از روای
 ایشان نقل کرده اید اول باید دانست که هر فرق از شیعه و عجمی میکنند که آنچه نزد
 ماست از روایات اهل بیت صحیح و معتبر است و آنچه نزد غیر ماست باطل و افتر است
 و این تکاذب در میان اینها از ابتدا تا انتهاست هر بیت پس امان در قیاس است از جمیع
 روایات ایشان و زیدیه و اسماعیلیه و امامیه با هم منازعه کنند که دارند مشهور
 و معروف است عجب آنست که قدام امامیه و معتقدایان ایشان که سلاسل اسانید
 اخبار بین بابنا منتهی میشود مثل شام بن الحکم و بشام بن سالم و البقی و صاحب
 باجم کاذب و تجاحد شدید داشته اند و روایات یکدیگر را از المثلثه سجا و باقر
 و صادق علیه السلام تکذیب می نمودند و با هم دیگر تضلیل و تکفیر میکردند چنانچه بشام بن
 الحکم تعینی دارد و فی الروایه علی الجواب البقی و صاحب لطاق ذکر ذلک النجاشی
 اخبار جمیع ایشان از غیر اعتبار برآمد متعارضات قطع پذیرفت و سبب البقی حال
 شیعه امیر المومنین مفصل گذشت که ایشان کلام هر یک کبیره بوده اند و
 ما فرماست امام وقت اصرار داشته و جناب او را اقسام پنج رسانیده اند
 انجناب هم آنها را کاذب می شمرد و هرگز تصدیق قول آنها نمیداد و بعضی از آنها را که
 نصرت سبطین کردند و با معاویه و زیدیه کلمات نموده و نیز در شش دنیا فرودیدند
 و هر که با انهم خود این قسم باشند او را مآخذ دین و پیشوای اسلام ساختن روا
 و اعتبار کردن بر چیز حل توان کرد و نیز تعارض و مخالفت واضطراب روایت
 در اخبار ایشان بد نیست که آنکه شش پیداست شود و چنانچه مطالعین ^{تفقی}

۲۴۸
 این حد و مرزها را در میان
 این دو سرزمین است
 این حد و مرزها را در میان
 این دو سرزمین است

و استعمار و فتح میکرد و دوبرگه خاقل درین قسم مخالف و تعارض و اضطراب
بعد از طرفین تلستواند کرد و شیخ الطائفة ایشان اعتراف نموده که در خبری
که بان تمسک میکنند ضغنا و مجامیل بلکه وضاعتین که ابن موجود اند چون ابن قتیبه
و ابن شین و در حال تفصیل گوش باید داشت جعفر بن محمد بن عیسی ابن شاپور الطوسی
الکلبی بانی عهد الله وضاع و لذاب رویی حنه نقایم قال النجاشی کان ابو عبد الله
ضعیفاً فی الحدیث و قال احمد بن احسن یضع الحدیث و صواب رویی
عن ابی جاسل و سمعت من قال فاسد الذاب و قدر رویی عنه ابو جعفر الطوسی شیخ
الطائفة و محمد علی و ائمه و الحسن بن عیاش ابن الحرش الرازی رویی عن احمد بن
الناشی ضعیف جداً که کتاب انا انزلنا فی لیل القدر و هو کتاب رویی فی الحدیث
مضطرب اللفاظ و قدر رویی عنه الکلبی عدة انا و یث و کتاب غنیم من اصح
الصحاح و علی ابن حسان و هو وضاع قال النجاشی ضعیف جداً ذکره بعض اصحابنا
فی العلاء فاسد الاعتقاد که کتاب تفسیر الباطن تجلیط که و قدر رویی عنه الکلبی
فی صحیح و محمد بن عیسی قال نصر ابن صباح سو که اب رویی حنه ابو عمر و الکشی و غیره عبد
الحسن بن الکبیر الباسی شته قال النجاشی عمر اصحابنا علیه بانه یضع الحدیث و قد
روی عنه نقایم ابن الحسن علی ابن فضال و غیره و روی غنیم الکلبی و ابن ابی یزید و محمد
بن الحسن الطوسی و در حال شایان و اقران آنها گذشت که در عقیده و تحجیم و صواب
فرار صریح بر آنه میکردند و حضرت امام علی رضا باین افترا گوئی داد و آن
و مرجع و اب اخبارین چون جماعه اند اما مجامیل و ضغنا که در اسانید اخبار تمسک
بها ایشان در مسائل فقهیه واقع اند پس حصه و نباتی ندارد بطریق نمونه از هر دو
قسم چند می رانام رسیده شود اما ضغنا منقسم بر اقسام من صاحب الاغاسطه ابو اسحق
الحسن بن سبیل النوسی و الحسن بن راشد الطفاوی و اسمعیل بن عمر

[illegible]

المؤمنان

و عبد اللہ ابن یزید وغالب ابن عثمان و ابی حسیب الاسد سے و ابی سعید الکمار
 و کانز ابن فرقد و الحسن الثقلینی و قاسم ابن انحرار و صالح السعدی و علی بن
 و بکر و الحسن بن علی بن ابراہیم و ابراہیم بن محمد و الحسن بن علی و ابن یحییٰ
 النخعی و عثمان بن عبد الملک و عثمان ابن عبد اللہ و عیسیٰ ابن عمر و مولیٰ الانصاری
 و ربیع ابن محمد السلمی و علی بن سعد السعدی و محمد بن یوسف ابن ابراہیم و محمد بن
 یحییٰ بن جعفر ابن سوید ابن جعفر ابن کلاب فہو لاء کلہم فجاہیل مع جماعۃ اخر سے
 لانکا و تخصی و قدر و سے عنہم شیخو نہم کعلی بن ابراہیم و ابنہ ابراہیم و محمد بن یحییٰ
 الکلینی و ابن بابویہ و ابو جعفر الطوسی سے و شیعہ ابی عبد اللہ الملقب بالفیضی صحابہ
 النبی اوجب العمل بآئینہا مجتہد و ہم و زعموا انہا توجب لعلم القطعی نص علی فذلک المراد
 و الطوسی و الحلی و عجیب است کہ اخبار میں ایشان از جماعہ روایت کنند کہ علماء
 رجال ایشان انہار انکذیب کردہ اند و روایت از روزی تواریخ مثل عبد اللہ ابن مسکان
 النہ سے روی عن ابی عبد اللہ عدۃ احادیث اور و ما محمد بن یعقوب فی الکافی و
 ابن بابویہ فی الفقیہ و ابو جعفر فی التہذیب و غیر ہم قال النجاشی سلم پیشتانہ رو سے
 عن ابی عبد اللہ شہا و ہذا من الامور المشہورۃ عند الامامیۃ و من ہذا القبیل
 محمد بن عیسیٰ الذہبی بروی عن محمد ابن محبوب و غیرہ قال ابو عمر و الکشی نعم ابن
 صباح یقول ان محمد ابن عیسیٰ اصغر فی السن من ان بروی عن محمد ابن محبوب
 و مثل ہذا محمد بن عیسیٰ ابن عبد ابن یقطين حکى محمد ابن بابویہ القمی عن ابن الولید انہ
 قال ما انفرد بہ محمد بن عیسیٰ من حدیث یونس و کتبہ لا یعتمد علیہ و مثل ہذا محمد ابن احمد
 ابن یحییٰ ابن عمران الاشعری القمی طعن فیہ النجاشی و غیرہ و قالوا انہ برو سے
 عن الضعفاء و الایبا سے عن اخذ و تبعہ المرسل و نیز بعضی از روایہ معتبرین
 ایشان ارسال کنند و رسنا و مثل ابن ابی عمیر و غیرہ و عبد اللہ ابن مغیرہ و حال

انکہ ارسال کردن نزد ایشان کبیرہ است روئے محمد بن یعقوب کلینی
و غیرہ من الاخبار میں عن ابی عبد اللہ قال یا کم و الکذب المنقرع قبلہ و الکذب
المنقرع قال ان یحذرنک الرجل بالحديث فترکه و ترویعہ عن الذی حدثک عنہ و غیرہ
در رولہ معتبرین ایشان جاء کثیر اند کہ بامامت امام وقت قایل نبودند و انکار امت
او میکردند و غا و با او سے و زبند و نزد جاہیر شیعہ امامیہ ابن فہ و عقیدہ
انہا صحیح و ثابت است کالو اتفنیہ منہم الحسن بن محمد بن سماعۃ ابو محمد الکن
الصیر نے فانیہ کان یحاند فی الوفاء و تعصب و الحسن بن ابی سعید شامی
ابن جہان المکار سے ابو عبد اللہ و الحسن بن مہران ابن محمد بن ابی نصر السکو
و احمد بن محمد البطاسی البحر می المعروف بالطا طری و صفوان ابن یحیی
ابی محمد الجلی و عثمان ابن عیسی ابی حمزہ العامری الرواسی مولی بنی رو اس و غیر
ہم و کالجی رو دینہ و الفطیرہ مثل احمد بن محمد بن محمد ابن سعید السبعی الہمدانی و حسن
بن علی ابن فضال و عبد اللہ ابن کبیر ابن اعین الشیبانی و عمر ابن سعید
الحسن الہدائی و غیر ہم و از ہمہ انہا در صحاح ایشان روایات موجود است
و شیخ مقتول و زکری آورده کہ حضرت صادق عبد اللہ بن مسکان
از آمدن نزد خود منع فرمود و انہما از روایت او دست بر نمیدارند و ابو جعفر
طوسی سے در عہدہ می نویسد الفسق باعمال الجوارح لیس بایف من قبول الروایۃ
و عجب آنت کہ از بعضی کا فران نصرانی مذہب نیز روایت احادیث میکند و اورا
از باران ائمہ می شمارند مثل زکریا ابن ابراہیم نصرانی روی عنہ الطوسی
و غیرہ و نیز اخبار میں ایشان از کتب شیوخ خود روایت کتہ و دوران کتب
نسبت آن روایت بائمہ موجود نیست و انہما میگوید کہ نسبت این روایات بامام
ابو جعفر و امام ابو عبد اللہ ثابت و درست است لیکن شیوخ بالوشیدہ و شہند و نام

نویسہ بن
انجاس
فی حفظہ
اشیدہ قال
ماں سکتہ
سان النیران
الحسن الہدائی
قال ابو جعفر
کان یضع الحديث
کذا و مختصراً
سان النیران

انه نموشدند سجدت تقيہ در انوقت وبعد از مردن ان سيوخاين گما بهار
 مار سجدہ بفرانژ و بر باطنيم که ہنہما احاديث اللہ اند و رجا عقل را کار بايد فرمود و
 و فوق اين روايات را در يافتند بد نمود و مثالا رواہ الکليتي عن عدة من اصحاب
 عن محمد بن خالد شنيو کہ و غيره و اکثر اخبارهم التي فيها العفنة من غير التسبيل
 و غير از معتقین بکذب خود روايت کثيرو دارند بحدی کہ نصف اخبار ایشان
 توان گفت و انہارا از عيون رجال و ثقات خود و شمارند مثل ابو بصير کہ در کتب کثیری
 است بہدايات او و خود کليتي از و روايت ميکنند انہ قال کنت اسمع احاديث من
 الصادق و از و بعين اميہ و اسمع عن اميہ و از و بعينه و اين ابو بصير چنان است کہ سر
 حضرت امام باقر را نشا نمود و با وجہ و منع نمودن امام از ظہار ان سجدی تشيیر کرد کہ
 کتب تبعہ بدون و بر زبانهاي نالايق اينها را اصول قابل ذکر ان اسرار نبود و
 ذرايع گشت روي ابن بابويه عنه قال قلت لابي عبد الله اخبرني عن الله عز وجل
 بل يراه المؤمنون يوم القيمة قال نعم و قدر و اہ قبل يوم القيمة قلت متى قال حين
 قال الست بر بل ثم سكت ساعة ثم قال ان المؤمنين مبرورين في الدنيا قبل يوم القيمة
 الست تراہ في وقتك هذا قال ابو بصير قلت له جعلت فداك انا حدث بهذا عندك
 فقال لا و پسرا کہ محمد بن ابي بصير است در نا فرماي انہ خلف رشيد پدر بزرگوار
 خود است روي الکليتي عنه انہ قال دفع الی ابو الحسن مصحفا و قال لا تنظر فيه ففتحه و قرأ
 فيه لم يكن فوجدت فيه سبعين رجلا من قریش با سائيم و ساء ابايهم و نيز چنانچہ سابق
 کہ نشت بعد از فتح کتب اخبار ایشان معلوم ميشود کہ اکثر اخبار انہا احاديث مؤثر
 و مشہور يافته ميشود باز ان احاديث اکثر صفات انکہ انہا اصحاح اخبارند و بر سفي
 موثق و علی هذا القياس حسان ایشان ہم اکثر صفات اند و ہم خود ایشان پس
 صحيح حسن و صحيح ايشان ہم در کتب ایشان موجود است و صحيح و حسن و صحيح و

[illegible]

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

دادن بقایات بسیج است و نیز تحقیق امام است دادن و باز او را بنیبت و حجت
حکم کردن و مردم را تکلیف دادن که ازان غایب و مخفی که اصلاً جز نام او نمی شناسند
احکام دین خود تحقیق نمایند و در مباحث دنیوی بوی رجوع آرند و تقسیم ملک
و غنایم و خیر جویش و فتح بلدان و جنگ و صلح همه بسواید او کنند و تکلیف
مالایطاق است مانند آنکه گویند جبریل را امام بنما کردیم باید که مسائل شرعی
را از او استفتاء نماید و مصالح دنیوی را بی حاشم او نه کرده باشند و عاقل
بی فرق درین سر و تکلیف دریافت نمیکند و بر دور تکلیف مالایطاق میدانند و بی تکلیف
مالایطاق بالاجماع محال است و نیز نصیب این عام عیب نخواهد بود زیرا که فوائد امامت اصلاً
در وجود او حاصل نیست و اگر فرقه خود را اعتقاید نصیب کنند و با امامت عفت
قائل شوند بکدام وجه الباطل نصیب شان توان نمود و العتب علیهم بحسب نصیبهم عن
البارئ عند الشیعة باجمه و دلائل الباطل این خیال فاسد ایشان پس از آنست
که بشمار این چون مقام تطفلی است ازین میدان غافل گشت قلم را مصروف داشته مطلب
باب بر داریم و دیگر آنست که بعضی از روایة ایشان چنینست که روایت کرده اند
که بر این عقلیه قطعیة بر آنجا که ان قائم اند و این قسم را و س رافضی نمیکند بلکه
روایات او را مقبول میدارند مثل ابی بصیر که از حضرت صادق و عوس
الوسیت روایت میکند و چون از حال اخبار و در حال تبعیه بطریق نمونه فارغ شد
لازم آمد که در بقیه دلائل ایشان نیز کلامی اجمالی سر کنم تا ناظر را در دلائل ایشان
بصیرت حاصل شود و بوجه کلی فساد جمیع استدالات ایشان را در باید و خبریاست
دلائل ایشان را بر حسب این کلی حک نماید و این مطلب را خاتمه الباب و
مذکور بحساب کرده اند شد **تمت الباب در دلائل شیعه**
باید دانست که قسم دلائل نزد ایشان چهار است کتاب و خبر و اجماع و عقل

وخل کتاب کہ قرآن مجید است بزعم ایشان قابل استدلال نیست زیرا کہ اعتماد
بر قرآنیت او حاصل نمیشود الا وقتی کہ با خود باشد بواسطہ امام معصوم و قرآن نے
کہ با خود از ائمہ است و دوست ایشان موجود نیست و این قرآن را ائمہ بزعم ایشان
معتبر دانستہ اند و قابل استدلال و تمسک نشمرده چنانچہ از کتب و غیرہ کتب
معتبرہ ایشان منسقول خواہد شد و این مطلب بحد و جناب است اول ائمہ
بجامعہ کثیر از امامیہ از ائمہ خود روایت کردہ اند کہ قرآن منزل را تحریف کلمات
از مواضع ان و اسقاط آیات بلکہ سور نیز بوقوع آمدہ و ترتیب ہم متغیر شدہ و
حالا انجہ موجود است مصحف عثمان است کہ ہفت نسخہ از ان نوشتہ بالکاف
عالم شہرت داد و کسی کہ قرآن منزل بر اصل ترقیب و وضع سخاوند ضرب
و شلاق نمود تا انکہ طوعاً و کرہاً سہمہ افاق برین مصحف اجماع گردند پس
این مصحف قابل تمسک و استدلال نباشد و نظم و الفاظ او و عام و خاص او
محل اعتماد نباشد چنانچہ است کہ این احکام کہ در قرآن موجود اند ہمہ اینہا یا اکثر اینہا
منسوخ باشند یا ایاتی و سورہ کہ اسقاط کردہ اند یا مخصوص باشند یا بابت سوء
مسقطہ وجہ دوم انکہ ناقلان این قرآن بلا تشبیہ مثل ناقلان تورات و انجیل
اند کہ بعضی از ایشان اہل نفاق بودند مثل عطار صحابہ و کبار ایشان و بعضی از
ایشان مداسرین دنیا طلب دین فروش مثل عوام صحابہ کہ بطمع مال و مناصب اتباع
رئیسان خود کردند و از دین مرتد شدند مگر چهار کس بایشش کس سنت پیغمبر را
جواب دادند و با خاندان او دشمنی و عداوت پیش گرفتند و کتاب او را تحریف
و خطاب او را تفسیر کردند مثلاً بجای من المرافق الی المرافق ساختند و بجای
ایستہی از کی من امیکم امیہی اسبیلہ من امہ نوشتند و علی بن ابی طالب را
در وعاسہ صنی قریش کہ اورا قنوت امیر المؤمنین و مشورترانکارند مذکور

مذکور است و بعضی آن دو عاود باب نالی گذشت پس چنانکه بر توفیت و انجیل
اعتقاد نتوان کرد و عقیده و عمل بر ائمه انوار کرامت گرفتن همچنین باین مسلمان موجود و مسلمان
نباید کرد و همچنین آنکه احکام اینها منسوخ شده اند و بعضی آن مجید همچنین این
مسلمان هم چیزهای بسیار نسخ شده و ناسخ را از غیر الله کسی نمیداند و گوید
آنکه نبوت زوال مسلمان و ایجاد او بلکه نبوت پیغمبر نیز موقوف است بر نبوت
صدق مطلقین و چون ناقصین نبوت پیغمبر ایجاد باشند که بسبب غرض فاسد خود و نقص
که بحضور یک لکبه و بیست و چهار هزار کس پیغمبر خیر موده بود و اتفاقا و کتمان نمودند و
بیکس عذر حاجت اظهار ساخت تا آنکه حق خاندان نبوت تلفت شد و اصل عظیم
دین که هم جنب نبوت است یعنی امامت بر هم گشت بر نقل اینها چه اعتماد شاید نیاز
غرض فاسد است اینجه توطیه ما بر بسته باشند که فلا فی تبی بود و محبت ما آورده و قرآن
بر او امانل شوم همه بلغا از معارضه او عاجز شدند و در واقع هیچ نباشد و اما
خبر پس حال آن درین باب تفصیل گذشت و تازه اینست که خبر را می باید که تا
باشد پس نقل خبر یا شیعه یا غیر شیعه و غیر شیعه را احضار خود را اعتبار نیست
زیرا که صدر اول ایشان که مقاطع الا سائید اند و درین و منافضین و محققین کتاب
است و معاندین خاندان رسول بوده اند و شیعه با هم در اصل امامت و نفی این مسئله و
اعداد ایشان اختلاف فاحش دارند و اثبات یک قول از اقوال ایشان
شود و الا بخیر زیرا که کتاب ازین مذکور است نهی که الزام مخالف نماید ساکت است پس
اگر نبوت خبر و حجیه آن موقوف بر نبوت آن قول بود و در صریح لازم آید و نیز حجیه
بودن خبر بسبب آنست که قول معصوم است یا بر طبق معصوم از معصوم و دیگر سبب
و حضرت شخص معین ثابت نمی تواند شد الا بخیر زیرا که کتاب ساکت است و عقل عاجز
و همچنین بر تقدیر صد و نیز موقوف بر خبر زیرا که مستشاده نموده و نتیجه هر کس

اتفاق نمی افتد و اجماع نیز بسبب دخول معصوم در آن محبت است و باز
 در نقل اجماع نیز این خبر در کار است و عصمت شخص معین را بنابر او یا بنابر معصوم
 دیگر که بواسطه او رسیده ثابت کردن و در صریح است و نیز حجت خبر موقوف
 بر نبوت سببه و امام است و چون اصل ثابت نشد فرع چگونه ثابت شود
 بالجمله نزد شیعه قوا اثر خود را از غیر اعتبار رافعا و زیرا که گمان واقع از عدد قوا اثر
 ظهور را در اظهار غیر واقع در حکم اوست و اخبار را حاو خود را با اجماع در بین قسم
 مطالب معتبر نیستند پس استدلال بنابر ممکن نیست و اما اجماع پس
 بطلان آن اظهر است زیرا که اجماع بعد از نبوت نبوت و شرع است چون نبوت
 و شرع ثابت نمی تواند شد اجماع چگونه ثابت شود و نیز محبت اجماع
 نزد ایشان بالا صالیه نیست بلکه بنابر آن است که قول معصوم نیز در ضمن آن
 می باشد و بنابر خود در بدون معصوم و تعیین آن که کدام کس است و نقل
 قول او است و تفتیش میبرد و نیز اجماع صدر اول و ثانیه یعنی قبل از حدوث
 اختلاف در امت خود معتبر نیست زیرا که اجماع کردند بر خلافت ابوبکر و عمر و حضرت
 مسعود و بر تخریفات کتاب و شرح میراث پیغمبر و دفع امام بر حق از حق خود و غضب
 خاندان رسول و بعد از حدوث اختلاف در امت و تفرق ایشان بفرق مختلفه
 اجماع چه قسم متصور شود و خصوصاً در سابل خلافیه که احتیاج با استدلال و
 اثبات محبت منحصر در آنهاست و نیز دخول معصوم در اجماع و موافقت قول او
 با قول سایر است ثابت نمی شود مگر باخبار و حال اخبار در تعارض است قطعه و ضعف
 و همین قسمی که است روشن است و نیز نقل اجماع در هر مسئله خلافیه با مخصوص امر
 است که شدنی نیست و علما شیعه را بلکه اثناعشریه را با مخصوص در بین نقل
 با هم تکاذب و تجاحد واقع است بعضی از آنها نقل اجماع فرقه خود می کنند

در بیان سبب اختلاف
 الی بطلان اندر المطلق
 مطلق طاعت
 مکان او محبت و اعتبار
 فی بابین التمسک علی
 بکون متفلسف علی
 نقلی و ادعی علی کار اجماع
 الی بابین و متفلسف
 اکثر علما و مذکور با اختلاف
 اندر المطلق و المطلق و
 قد استدلال علی کار اجماع
 الاول نقل اجماع
 الی اجماع
 ذاک انما
 قوله
 انی قدرت الحسن
 صوابی قدرت که
 مانی سلطان
 یونان با اندر نقلی
 ذاک شیخ با الدین
 عالمی در شرح معین

و دیگران بکتاب می نمایند و انکار میکنند و چون اجماع یک فرقه از امامیه که
یک فرقه از شیعه اند که بفرقه از است اند بقل خود ایشان ثابت نمود اجماع جمیع
است را ثابت کردند چه قسم تصور باشد و این را بچند مثال رد سن کنیم صاحب
سبل السلام الی معالم السلام که از عمده علماء اثنا عشریه است در شرح حدیث بحفل
بتقریری میگوید که کلام الشیخ ابی الفتح الکر اجلی فی کثر القواعد بیل علی اجماع الامامیه
عنه البداء و انه من خصائصهم و انکوه سائر الفرق و کلام الاسلامه اعلی
فی النهایه و التذیب و کشف الحق بیل علی الاصر فی الانکار و تشریح نشید ایشان
فصل متصل دارد و در آنکه شیخ ایشان در جامع مدعی اجماع فرقه شده است حال آنکه
خود او در جامع دیگر مخالفت آن گفته نفس از ان فصل می ایم قال فصل ثانی
یشتمل علی مسائل ادعی الشیخ الاجماع فیها مع انه نفسه خالف فی حکم ما ادعی
الاجماع فیہ افردنا باللبینه علی ان لا یعتبر الفقهاء بدعوی الاجماع فقد وقع فیہ
اخطا و اجماع از کثیر اسن کل واحد من الفقهاء و سیماسن الشیخ و المرئنه مما اذ
فیہ الاجماع من کتاب النکاح و عواده فی اخلات الاجماع علی ان کتابیه
اذا اسلمت و انقضت حدیثا قبل ان یسلم الزوج نفع النکاح و قال فی
النهایه و فی کتاب الاخبار لا ینفسخ النکاح منہا استی و همین قسم در باب
از ابواب فقه بکتاب شیخ و سید می نماید و این ساله پس در آن است قریب
صد ساله که از بدوران مندرج است **و اما عقل** پس تسکبان با در
شرعیات است با در غیر شرعیات اما در شرعیات پس بفرقه اصلا قابل تسک
نست زیرا که از اصل تسکب اس اند و او را حجت نیست و اند و اما در غیر
شرعیات پس موقوف است بر خبر بدان از شوایب و هم والف و عادات
و هر از از خطا در ترتیب و صورت اشکال و این معنی بدون از است

مستقل

در این کتاب از جمیع علماء و فقهائین و محدثین و کاتبین و خطاطین و...

است و امام حاصل نیست و باید شد زیرا که هر فرقیه از طوائف او میان عقل خود و
را ثابت کنند و چیزها را منکر شوند باینکه در اصول و فروع مخالفت نمایند و بعقل ترجیح نمی
توان داد و الا ایجاب مخالفت و تراحم در ترجیح هم تحقق نخواهد شد پس باید در اد
عقل حاکمی و مرجعی باید که احداً بجانبین را صواب و دیگر را خطا قرار دهد و این قسم
حاکم و مرجع غیر از نبی و امام نیست و اندک شود چون ثبوت نبوت و امام است که
موقوف علیه عقل است و در حیز توقف است تسک بعقل نیز عقل اعتقاد نباشد و معین
کلام در دلائل شرعیه است امور شرع را بعقل صرف ثابت نمی توان کرد زیرا که عقل
از معرفت آنها بالتفصیل عاجز است بالا جماع اری عقلی که مستور از شریعت باشد و
اصل این حکم را از شارع گرفته باشد پس می تواند قیاس خبر و یکدیگر را و لیکن چون
قیاس نزد این فرقیه باطل است پس عقل را مطلقاً در امور شرعیه دخل ندارد خاصه چون
در قواعد و کلیات شرع میوزرد و واضطرار است عقل را در چه چیز کار نهند
برویش العرش اولاً ثم انقش فاعده حاکمه باید دانست که قیام جمیع را عقل
باعثاً و بدیهات است پس اگر جمعی انکار بدیهات پیش گیرند مثل سوفسطائیه که الواحد
نصف الاثنين و النقی و الانبثات لا یجتمعان و لا یرتفعان و الحییم الواحد لا یکون
آن واحدی بکاین و العائب عن الحواس پس لیکن بحاضر و ماضی و ماضی و ماضی و ماضی
عن ذلك الشی و امثال این قضایا را انکار کنند اثبات هیچ مطلبی نزد ایشان باقی نماند
عقلیه توان نمود و همچنین قیام جمیع دلائل شرعیه و مقدمات و بنیه بر اثبات
ملت حنیفه است که از زمان حضرت ابراهیم خلیل الله تا این وقت در جمیع ادیان
مسلم است و اصول ان متفق علیه بر جمیع ملل مشتمل ان البصود واحد
وانه یرسل الرسل فیظهر العجزة و ان الملائكة رسل الله لیس له الخلق
معضومون عن الکذب و حیث انه فی التبلیغ و ان الله لیس له احکاماً

لکافیة سے عبادہ بجا زسے بہا و علیہا یوم البعث و الشوریٰ الجنة و النار
و اثبات اصول و قواعد ملۃ خفیہ بر طور شیعہ ممکن نیست پس اثبات بیح
از مطالب دینیہ بدلائل نزد ایشان ممکن نیست پس انیفرقہ مفسطایہ دین اند
تفصیل این اجمال و البضاح این ابہام ہکذا ایشان نبوت حضرت خاتم الانبیاء را کہ
ماخذ این اصول و قواعد بہت نسبت باین است از امیر المومنین و ائمہ اطہار
روایت کنند معلوم بالقطع بہت کہ ایشان بلا و مطہ از امیر المومنین و ائمہ
اطہار روایت ندارند مگر بواسطہ و سالیط ایشان از حال معلوم بہت کہ خود
ایشان انہار الکذب می نمایند و متہم نہ دارند و فی الواقع ہم سالیط
ایشان چنانچہ نبوت خاتم الانبیاء روایت کردہ اند ہچنان کہ نسبت و صورت
حققا سے رانیز روایت کردہ اند و دروغ حیرت بر بستہ و تیر و سالیط در روایت
شرایط امامت و یقین ائمہ مخالفت و تعارض دارند بحدیکہ تطبیق اصلا ممکن نیست پس
کذب بعضی از ایشان لاسب علی التعمین متیقن شد و تو اترا کو زبان و دروغ کو باران
کیچیتہ غرض فاسد سے تشبیر افزائی نمودہ باشد چنانچہ در مقدمہ خلافت
درفتن اول بعجل آوردند اعتباری نیست و سوای چارہ صحابی یا شش
صحابی نزد ایشان قابل اعتماد نیست و تو از این روایات از ان چارہ گن یا شش گن
معلوم الاتفاقت و اگر بالفرض از انہا تو از ہم شدہ باشد خبر بہار یا شش گن
نسب امور کہ عقل اکثر عوام استبعاد بلکہ در بعضی جا ہا حکم باستحالیہم میکند چنانچہ
افادہ یقین نماید و صحابہ دیگر ہمہ نزد ایشان مرتد و خارج از دین و صاحب الاغرض
الفسادہ و دروغ کو بیان و کذبا بان بودہ اند و معہذا شیعہ از انہار روایت ندارند
روی سلیم بن قیس الہلالی فی کتاب الوثائق البیہ صلی اللہ علیہ وسلم عن ابن
عن امیر المومنین و غیر واحد عن الصادق ان الصحابۃ ارندوا بعد البیہ صلی اللہ

عليه وسلم الا اربعة انفس وفسف رواية عن الصادق الاستنباط انچه اين گروه را
برغم ايشان از او دعای رساله و اظهار محبت و علی وفق اله عوی و نزول فساد
و تحجیر بجا از محاربه آن و احوال خست و نادر و تکلیفات شرعی و نزول و صلح و ملائکه
بلکه نبوت انبیاء و اضمین و دعوت ايشان بوجوب فی العبادة و بهی از اثر آن
دران روایت کنند و دو و باشد زیرا که خبر جمعی است که اجماع کرده اند بر خلاف و
پنجمه که محضو یک لک و بیست و چهار هزار کس تا کیدات تمام فرموده بود علی الخصوص
که روایت این جماعه هم نزد خود شیعه متواتر شده نزد فرق دیگر که همگان آن جماعه
متواتر شده و اگر بجز و شهرت و شیوع دران قرن و ما بعد آن قسم آن گفتا کرده
پس کمال بی احتیاطی در دین لازم آید زیرا که آن قرن و ما بعده من القرون همه بر
مخالفت او امروا و اسباب پیغمبر کمر بسته اند و قرآن را تحریف کرده و احکام
خلاف ما نزل الله دران قرون بعدی شایع و مشهور گشته که از اصل شریعت
همه شهوت گردیده مثل غسل بر حلیین در وضو که حادثه است بغایت کثیره الوقوع
و هر پنج وقت اشخاص لا تعد و لا تسع دیده اند و همه بر غلط روایت کرده و تخلف
سبح علی الخفین و این قسم بدعات را که رئیس آن قرون از طرف خود حدیث
کرده و رواج داده اند برابر احکام اصلی شریعت دانسته اند مثل سنت تراویح و حرمت
سعه و غیر ذلک پس این جماعه بی دین و بی باک چه بعید است که اتفاق نموده باشند
بر امر نبوت و نزول و صلح و ملائکه و ذکر بهشت و دوزخ براسه تخلف مردمان
و ترغیب ايشان و تواتر و فتنه یقین می شود که اهل قوا تر را غرضی فاسد در میان
نباشد و اینجا مواضع پیدا و پیشمار موجود اند و احتمال است که چند کس از آنها
نشان روایت این دعوی و صدور و محجزة براسه غرضی شده باشند و اثر این
بهمه طمع موافقت و مداهمت کرده از ايشان قبول نموده شهنیزه کرده باشند و نیز

احتمال است که از آنکه بنام بنحمان پیشین شنیده بودند که شخصی در قریش پیدا شود و
برست او ملک و می نین و خزان بشمار افتد از اولاد عبد مناف نامش فلان
و نام پدرش فلان پس بر مفلسی و خیال فاقه شکنی مبتلایست او در سر افتاده
باشد و نیز صاحب شوق را نکه و زنان ایران زمین که سفید پوست و نازک بدن می باشند
در خاطر خطور کرده باشد و هر دنیای پرست را سیر با نین کمره و کلکشت
فروین و شیراز و سکونت در قزوین و قصر و امن کنش طبع افتاده باشد و از بهر و نیز
جمعی بموجب اجتناب و کتب قدیمه خود این ماجرا دانسته نصی از تورات موافق
معاری او بر آورده و قصص و اخبار انجیل را بعبادت تبلیغ برای او درست کرده
داده باشد و معین این نوین و نبوت نزول تورات و وقوع قصص انبیاء هم در برد
و است و دار و گیر است با موافقت آنها و نامواقفت چه سیکنداید و چه میرود و بکار
اول جابلان عرب باین اغراض اتباع نموده باشد باز مردم را غلط بر غلط نماید
بنا بر مطامع و مستلزمات دنیوی و نفسانی فی در سبب تبلیغ این
جم غفیر لازم شود و رفت و رفته صورت دینی و مذسب به قرار گرفت چنانچه در اکثر
امور شرعی بزم شیعه هر قسم و داد و واقع است مثلاً آنچه در تواتر غسل جلیین
شیعه میگویند همین تحقیقات و احتمالات است که مذکور شد خدا و انجیل و
بلکه در نجیب از یاد و ترد و قوس تر زیر که غسل جلیین نسبت به مسح جلیین مشتق و
کلفی دارد و در قبول مشقت و رنج و تشهیران بحسب ظاهر فایده دنیوی
در یافته نمیشود و بخلاف امر نبوت که مقدمه ریاست عامه است که خیل و بحسب و
خاطر نشین است و محل طمع و حرص برای این امور نیز از آن بلکه لگوک جان خود را
بر باد میدهند اگر اجماع یکد کلمه و یک روایت نمایند چه عجب باشد و محمد
این دروغ ایشان اینهم شده باشد که هرگاه کسی با ایشان منازعت نمود

نمود و بجای بر جاست بکشد و خراب و بپاشد عوام را خصوصاً کسانی که در زمان
سازش باشند اعدا و حقیقت روایت اوایل قوسه شد چنانچه ششصد و اربعه
خلفاء ملکه و شهرت ان در مردم ان زمان فوت اعدا و متاخرین اهل سنت
بعین قسم احتمالات دارند و اگر تواتر این قسم اشخاص معنی علم قطعی شود باید که تواتر
بهود تیر که بالاتر ازین اشخاص مذکورین در تحریف کتاب الله و تکذیب و مخالفت بها
و بند و صایا سے آنها بودند و در تابید دین موسی علیه السلام معنی یقین شود
زیرا که بود تیر نص صریح حضرت موسی تواتر نقل میکنند که فرمود بشریعت موسی
لا اوت السموات والارض و تعظیم السبت موبدا است السموات والارض و یخیر
تواتر نصاریس که نص صریح حضرت عیسی بر آنکه او ابن الله است و ان رساله ابن
البشری خدمت قبل مجیه روایت کنند و قرآن مجسمی که بدست این جماعه است
حکم تواتر و انجیل محرف دارد که از وی اثبات بسیار و سوره های بسیار ساقط
کرده اند و کلمات او را تبدیل نموده و ترتیب را تغییر داده اگر باین قرآن تواتر گذاشتی
جائز باشد با انجیل نیز جائز باشد و در انجیل مرقس که انجیل ثانی است در صحاح ثانی
این نص موجود است و انانجیل اربعه نزد ایشان متواتر اند قال غریس جل اشجارا
فی ارضه و بنی حوایها ابجدان فی حفیرها ابجد و بنی علیها یسویا فلما کملت عمارة البستان
و دعه عند الزارع و سافر الی بلد اخر و اقام بها فلما حان ان ینضح الثوار ارسل عبدا
من عبیده الی الزارع لیاخذ اشماره فلما جاء و اراد ان یاخذ ثمره ضربه و ارسلوه
تائب ثم ارسل عبدا اخر فاذوه و ضربه و ادموه شجره اورد و شجره ثم ارسل اخر
فقتلوه فکان یرسل عبیده الیه ثم یرثی فیضربون بعضهم و یقتلون بعضهم
و کان له ابن واحد حبیبه و لم یکن له ولد سواه فارسل الیهم فلما راه الکفار قال بعضهم
له الذی یرث بعده انجینه فلهو انقلبه و ترث البستان فوثبوا علیه فقتلوه

خدا جرم نیست صاحب کمال و مرجع الیه و نیز عمن ابیهم ویر و بهم و یضعه عند اخرین پس
در اینجا معلوم شد که اثبات ملت حنیفیه که سبیل ال قول به جوت فغانم
الایات بدون اتباع اهل سنت و در اصول مذہب نے فوائد شد زیرا که اکثر
اعمال دین خود را اخذ کرده اند از جماعه صحایه کبار مثل عشاء و منبر و عبادت و اربعه و
مغترین و دیگر اهل بدر و اهل بیت الرضوان و صاحبین اولین که حق تعالی در
کتاب خود بر صدق و صلاح ایشان کواصبه و اووه قوله تعالی اولکم هم الصادقون
و قوله تعالی محمد رسول الله و الذین بعد الی اخر الایة و در آیات بسیار در
حق ایشان کلمات خوشنود و رضا مندی ارشاد فرموده قوله تعالی
قد رضی الله عن المؤمنین اذ یأبونکم تحت الشجرة الی غیر ذلک من الایات بآزاد اهل
اهل سنت این نفوس را در قرآن و احادیث شنیده از حال ایشان تفحص و احیاً نموده
معلوم کردند که هر یک ایشان صادق و معتقد و شدید المحبتة و الرسوخ بوده اند و در اعلام
اعلام شریعت غرابیج و وجه قصور نه کرده اند و در حفظ احکام ملت حنیفیه بیضات و سیم
در امانت رواندشته اند و کتاب خدا را بهتر از جان خود عزیز میدارند و دین الهی
را در حمایت فوق الانفس و المہج می انگاشتند و شستن رسول را
در عادت فضلاء عن العبادات مہا المکن تقویت میکردند و عوام صحایه بحیث خوف
سیاست و برکت صحبت ایشان نیز ہمین و تیرہ داشتند و تا بعد از ایشان
با صان نیز تا تاثیر صحبت ایشان و بالعکس اشعه انوار ایشان ملوک و ملوکین لازم
گرفته اند و بکنه افزای فقر تا دانتباع و انقیاد و انجماع مرغی سیر را محض بوضوح حق بودند و برا
جلب نفع و دفع ضرر و بلکہ ہر کہ از جا ہر عرب بدافع طوافقت القلوب بنیم
شده بود و کورئیس قوم و صندید عشرہ باشد او را تحقیر و اہانت می
مثل ابوسفیان و افرع بن جابر کہ در مجلس خلیفہ ناسی و صفت

ریاستی که داشته اند خواریها کشیده اند و در صف الثعال جا یافته و فقر و سبک
ایل ایمان و علما مان و کم اصلا انبیا مثل صهیون و عمار صدر مجلس بود و دغدغه الاقدار و ولایت
ملک و سلطنت را نخواستند و از قارب خود نه دادند و قدم سلام و کثرت صحبت
بی غیر و شدت رفاقت او را در تقسیم این مناصب ملاحظه کردند و اکثر ایشان بعد از
قتل و قتال و جنگ و جدال رکن شده شدند بزرگان و اقارب خود و اصرار بر کفر و بعد از
رویت معجزات قویه ایمان آورده اند و اگر قبول گفته و متجین و اهل کتاب بطمع مال و
مناصب میگردیدند بایستی که در اول و بعد اظهار ایمان می نمودند و زمان را زود بر
هنر فی امور غیر و عداوت او نیکو دارند و چون به نقل در روایت ایشان ثابت شد
و دعوی نبوت و ظهور معجزات و نزول مسران و عجز نفع از معارضه آن نصیر حاصل
شد که فی الواقع چنین بود و نبوت صدق و صلاح ایشان بشهادت قرآن
و رسول بر وجه دایر نیست نامزد در لازم آید بلکه بر وجه تاکید اعتقاد و مزید یقین
است و الا فحس حال ایشان کافی است و در اعتقاد و صحت خبر ایشان و صدق
متواترات ایشان و اتباع سبل ایشان و لزوم طریقه ایشان پس اگر شیعه
قبول این یا خیر رسول یا اجماع تمسک کنند لایزال منزل کرده باشند از صرف شکیه
و شوبی از مذمب اهل سنت بر خود لازم گرفته و الا این تمسکات ایشان مثل لامع
سراب یا نقش بر آب بی حقیقت و بی ثبات خواهد بود پس واضح شد که بنا بر اصل
شیعیت هیچ دلیلی از دلائل ایشان راست نمی شود و چون دست بدامن
اهل سنت زدند و باین مسران و اصول ملت خفیه قایل شدند لایحه متواتره
ایشان مثل تفویض امر نماز به ابو بکر صدیق و فضایل و مناقب او و غسل
جبلین و مسح خفین که مانند مسران اصول متواتر ثابت شده اند قایل بایست
و الا حکم فی اصل لازم خواهد اند نان کس خوردن و شکرد و دیگر جایادون سبط

امام در این باب و جد و منع با و ای را بدید که کافر نمی است و شریک
بودن و نیز نگه داشتن زمین و این فایده را باید که از دست نه زنی که پیش
است و نیز از ابواب سابقه معلوم شد که بنا بر مذکور نشی بر روایات صحاح
است است از آنکه و احوال این اصحاب نیز معلوم شد که اکثر آنها دروغگو بودند
و خود را نیز انبیا را تکذیب فرموده اند و هیچ امامی نبوده است الا بعضی اصحاب
او را امام لاحق تکذیب نموده بدلیل آنکه ان بعضی باباست او قائل نبودند و معتقد
نمادند شخصی دیگر یا قائل نبودند و القطع امامست بودند و معین البیوت حسن
نمیش که با اصحاب آمده دارند تکذیب امام لاحق بلکه تکذیب خود ان امام را بجوی
نمی شما ند و بر روایات همه آنها اعتماد کلی دارند پس چه ایاران اصحاب
رسول صلی الله علیه و سلم که کمتر از امام در تاثیر صحبت نخواهد بود حسن ظن نیستند
در روایات آنها را مقبول نمی سازند غایب مافی الباب بلکه بعضی روایات از ان
مخالف روایات صحابه در مخصوص در مقدمات متعلقه باباست نزد ایشان
رسیده باشد و شبیه در صدق صحابه ایشان را پیدا شده باشد لکن چون این
مخالفت در اصحاب بر امام جاری است و این شبیه در همه آنها جاری معینا مانع قبول
روایت نشد پس در حق اصحاب چه مانع قبول روایت شود و ما ذالا انتساب
المحض و العبادت و تحقیر خراب الرسول صلی الله علیه و سلم الا احاطه بناثیر صحبه لاحول
لا قوة الا بالله ما لا یخوذ انهم عذر این مخالفت بیان فرموده اند و اصحاب را تصدیق
وصفت نموده و در صحاح ایشان مروی و ثابت است لکن عشاوة الغیب چشم
ایشان را کور و کوش ایشان را کور ساخته است من کتاب الکافی للکلینی فی باب اختلاف
احادیث بخلاف الاسناد عن منصور بن ابراهیم جازم قال قلت لابی عبد الله ع ما بال
اساکم عن السلف فتنی فیها یا یسوی اب ثم یحییک غیری فتنی فیها یا یسوی اب یا غیر

الحمد لله



القرآن العظيم

مجلس شورای اسلامی

مجلس

چند روزی

بسم الله الرحمن الرحيم

...

الشيخ محمد بن عبد الله

الاسم

2

فقال يا محيى الناس على الزيادة والنقصان قال قلت فاجزى عن اصحاب رسول
الله صلى الله عليه وسلم صدقة اعطى محمد ام كذبوا قال بل صدقوا قال قلت فما
بالهم اختلفوا فقال ما تعلم ان الرجل كان ياتي على رسول الله صلى الله عليه وسلم
فيأخذ من السنة فحجبه فيها بالجو اب ثم حجبه بعد ذلك كما ينسخ ذلك فتنحت الاطراف بعضها
بعضاً ايضا بحذف الاسناد عن محمد بن مسلم عن ابي عبد الله قال قلت له يا ابا
اقوام يردون فسطان عن رسول الله صلى الله عليه وسلم ولا يهتمون بالكذب بحسبي
منكم خلافه قال ان الحديث ينسخ كما ينسخ القرآن **قاعدة** الاخرى اجل من
الاولى لقبها بالسعادة الدارين في شرح حديث الثقلين فمن شاء فليجعلها مع
الابواب الخمسة التي بعد عاراله عليه بايد دانست كه اتفاق شيعه وسنة
اخذت ثابت است كه تغيير صلى الله عليه وسلم فرمود اني تارك فيكم الثقلين
ما ان تسكنتمهما لن تضلوا بعدى اعدى اعظم من الاخرت اب الله وعترته
اهل بي پس معلوم شد كه در مقدمات ديني و احكام شرعي ما اينم جواهره باين
و دجيره عظيم القدر فرموده است پس بدوي كه مخالفين او باشد در امور شرعيه
عقيده و عملا باطل و ناصبه است و چه كه انكار اين دو بزرگ نايده گمراه و خارج از دين
حالا در تحقيق بايد افتاد كه از اين دو فرقه يعني شيعه وسنة كدام يك مستكبان
و جعل متين است و كدام يك اختفان اين دو خير عالي قدر ميكن و امانت
مي نمايد و از وجه اعتبار با قطعي انكار و وطن در پير و پيش مي گيرد براي
خدا اين بحث را بنظر نامل انصاف بايد ديد كه طرفه كاري و عجب ماجراست
است و در اين بحث خيرا كه بتبعه شيعه منقول عنه نخواهد بود و بحث اخبر
انام رساله از ملزومات است اما كتاب الله پس نزد شيعه از وجه اعتبار
با قطعه شده و مثل نوريت و انجيل قابل ترك نمانده زيرا كه تحريف

وحيث ان
وسلم وانما حاجة الامم
في تقدير احكامهم على يوم
قال ولما مضى على ما قبل
الى احكام القرآن على الامم
ولو كان احكام القرآن على
وجود الامم بل على ما قبل
كيف يظهر احكام القرآن
مع ان الامم قد مضت على ما
فان فاض لا بد من احكام
القرآن بالنسبة الى من مضى
حضرة الرسول زمانا وكذا انما
بما يبيح الكل من غلب عنه
لوقت هذا حاجة الى الامم
عليهم السلام فانما جازع الامم
اسراة وضعفت ان اخذ
بمجانة الدنيا بضع ان اخذ
غدا بيننا من ان الامم
عن الرسول صلى الله عليه
او من ان بضع الله عليه
انما احكامه على ما مضى
وذلك ما مضى

[illegible]

بسیار در راه یافته و احکام بسیار از وی منسوخ شده و آیات و سوره بسیار که نامش الحکم
و مختصر عموماًست بود و مدبر وی رفته و آنچه باقی است بعضی الفاظ و مبدل و تبیین
راید و بعضی ناقص رسد الکلبی عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله ان القرآن
الذی سے جابر بن عبد الله بن محمد بن علی المدنی علیه السلام سبعة عشر الف آیه و در وی محمد
بن نصر عنه انه قال کان فی لم یکن اسم سبعین رجلاً من قریش با اسمائهم و اسماء
ابائهم و در وی عن سالم بن سلیم قال قرأ رجل علی ابی عبد الله و اتاه اسماء
من القرآن لیس بالقرآن الناس فقال ابو عبد الله ما کففت عن هذه القرأت
و اقرؤ كما تقر الناس حتی یقوم القائم فاذا قام القائم قرأ کتاب الله علی حده و در وی
الکلبی و غیره عن الحسن بن عتبة انه قال قرأه عن ابن الحسین و ما ارسلنا من قبلك من
رسول و لا نبی و محدث قال و کان علی بن ابی طالب محدثاً و در وی عن محمد بن الحنفی
الهمدانی و غیره عن ابی عبد الله ان امته سبیه ابلی من امته لبس کلام عبد بل محرف
عن موضعه و المنزل ایتمه بی ازکی من انتمکم و نیز نزد ایشان ثابت و مقرر مشهور
است که بعضی سورتها با ساقط شده مثل سورة البو لایه و بعضی سورتها کثیراً مثل
سورة الاحزاب فاتها کانت مثل سورة الانعام پس ازین سورتها و در فضایل این
و احکام امامت ایشان بود ساقط کردند و لفظ و یلک قبل اذ لا تحزن ان الله معانی
ساقط کردند و لفظ عن ولایته علی عبد ازین آیت و قفوا هم انهم سؤلون
و یلک النبوة عبد ازین ای خیر من الف شهر و بعضی ابن ابی طالب عبد ازین
لفظ و کفی الله الموتیین افعال و آل محمد ازین لفظ و سبیلهم الذین ظلموا
ال محمد ای منقلب یقبلون و لفظ علی بنده از و کل قوم جاود کر کل ذلک
ابن شهر آشوب المازندرانی فی کتاب المثالب له و علی بن القیاس کلان
بسیار روایات بشمار را شمرده اند پس حالا نزد ایشان در میان مشران محمد

[illegible]

واجب دانست و نیز فی الفضا نقل فرماید که النفس بالنفس سبب آنکه از شتمات
است نقل کنند که از روز قتل عمر که بزعم ایشان نهم بیع الاول است تا سه روز
بیع گناه صغیره و کبیره بر کسی نوشته نشود پس درین صورت اباحت کفر و
جمع معاصی در آن سنه و در پنجاب سائمه نسبت نمایند و یکم حوازم استعمال
ابی که با و استنجا کرده باشند در شرب و دیگر حواج و طهارات پنجاب آن طبعین
طایفه بن نسبت کنند بیست و دوم از حضرت اممه روایت کنند که امه مروه را
لقب امه ملعونه است رواه الصبر فی عن ابی عبد الله علیه السلام و در بعضی روایات
تشیبه امه مصطفویه بنحوازی از حضرت صادق حکایت کنند که رواه الکلینی
عنه علیه السلام بالامه در نص قرانی خیر امه ایشان را خطاب داده اند و در حق ایشان
فرموده و کذا کاس حبله اکم امه و منطبا بالجملة غرض این طایفه اقباع مخالفت است فرما
بین الثقلین تا سه رکلاوه و دین شریعت کم شود و تک بکت اب الله سبب است
تترلیف و زیاده و نقصان و تغیر و تبدل و جسم خورد و تناسک بعبثه بجهت تکفیر و
حکم باری داد بعضی روایات مخالفت کتاب الله از بعضی متعذر شود و غلطای خدا
مثل کبابیم و انعام غیر مفید بقیه هر چه خواسته باشند کرده باشند و چون از تفسیر
این فائده اجل فارغ شدیم ذیل این فائده را که بس نفیس و محمده است نیز در معرض
ربان را به ذیل الفائده باید دانست که آنچه پیشوایان این گروه از حضرت
اممه روایت کرده اند و از آن تک با قوال الثمرة الطاهره و افعالهم قرار داده اند
فرزندان اممه و برادران ایشان و بنی اعمام ایشان را و مذکوب نموده اند و بر
عاقل پوشیده نیست که اقوال و افعال شخص بر فرزندان و برادران و اقارب
و عشار او قسمی که منشوف می باشند و دیگر که گاه بگفتند و گاه بصحبت او رسد
چرا خوانند و بر او دلی مخصوص که فرزندان و اقارب هم مشرب و مناسبت دار

[illegible]

احوال فضیل بن یسار از امالی شیخ ابن بابویه نقل کرده پروایت فضیل کہ گفت
 در محاربه زید بن سہد با طاغیان شکستہ شام با او ہجراہ بودم و چون بعد از
 شہادت زید بدینہ رفتم و بخدمت حضرت امام جعفر صادق رسیدم آنحضرت
 از من پرسید کہ امی فضیل با عم من در قتل اہل شام حاضر بودی گفت ہم بلے
 آنکہ پرسید کہ چند کس را از ایشان کشتی گفت شش کس را فرمود مباد و تراشکی در
 احتمال خون ایشان باشد گفتم اگر کشی در آن مید شستم چرا ایشان را می شستم آنکہ
 شنیدم کہ آنحضرت فرمودند اشتر کنی الصبی تلک الدماء و اللہ زید علیہ و
 اصحابہ شہدا مثل ما مضی علی علیہ ابن ابیطالب اصحابہ انتہی بلفظہ درین شب
 کہ در کلام امام بحق تاطق جعفر صادق واقع شدہ غوری در کارست ظاہرست کہ
 حال امام زید با اعتقاد حضرت صادق با حال حضرت امیر المومنین در یک مرتبہ و از یک
 باب است پس زید و جمیع معتقدات خود بر حق باشد و در خروج خود بالا صالہ
 نہ بنیابت دیگرے بر صواب و الاحکام شہادت و تشبہ بجال حضرت امیر
 است نیاید و آنچه احوال در جواب امام زادہ ہدیان سرای کرد و تقریب بیوفائے
 بر آورد و سرسری و بی معنی است بچند وجہ اول آنکہ درین صورت حضرت ابراہیم
 در حق پدر خود ترک اصلح نموده باشد کہ او را دعوت بدین سلام کرد و او ایمان نہ
 و عصیان و زید و دوزخی شد و اگر شیعہ در حق پدر حضرت ابراہیم معتقد ایمان و
 این را مسلم ندارند گوئیم در حق آزر کہ مرئی و بجا سے پدر او بود و چنانچہ در نص
 قرانی جابجا اورا پیدری یاد کرده اند این شبہ چہ روح فحاشی روا بود و علی
 بن القباس حبیب انبیا اقارب و عشا پر خود را دعوت نمودند و انہا قبول نہ کردند
 مثل ابولہب و اضراب او پس انبیا در حق انہا جف و ظلم و قطع رحم کرده باشند
 بلکہ پیغمبر یا حاشا عن ذلک کہ سبب حیوۃ ابدیہ است و بر است خود از ناد و پید

شکی نیست
 منہ از دلان
 حضرت جعفر
 زید و
 یارین او
 شہیدان
 و فضیل
 زشت
 علی
 و اصحاب او

فصل في الفقه

ایشان میران راست بلکه جمیع العالمین است باوصفی از مصلحت و عدم عین امام
فهمید و سکوت فرمود و بود و چنانچه ملا عبدالعزیز میفرموده ایشان را حق تسلیم
حق جداییه قال قالوا یا رسول الله لو اختلفت قال ان اختلفت علیکم فقتلوا
مذبح و لکن ما حذیکم حذیه نفس قوه و ما اقله کم عبد الله فاروقه که او را
افزاید چه شد که انقضای امامت حضرت امیر فرمود و هیچکس قبول نداشت تمام
یاران خود را که بسیجیت و سه سال و بر او و ده بودند و این سلام امیر بخانه
مکتب در هشتاد یک ابدی انداخت و پیغمبر و زنجی کرد و بی بیعت اینها تمام است گمراشته
و در درگاه خلافت افتاد دوم آنکه امام است از اصول اجبات است چهل در آن قسم
سند شود و اگر زید را پذیرد گوارش اطلاع باین اصل اعتقادی نداشت
بی اطلاع او و چکار کرد و آخر دوزخ شد علی الخصوص که زید جبریل سبط ناما
ملکه شکر امام باقر و مدینه امام است خود شد و اگر این قسم جبریل سبط ناما
این کبریا صاحب بلکه جمیع نوصب نیز ناجی باشد زیرا که ایشان را هم نصوص امامت حضرت
امیر بطریق تواتر و قطع و سالم از معارض رسیده بود و قدر و سکه الکفین فی خبر
عن یحیی بن عمار عن ابی عبد الله علیه السلام انه قال لا یدخل الجنة الا من عرفنا و عرفناه و لا یذیل
النار الا من انحرنا و انحرنا هجوم که مرقوله زید و مدینه شمس است که بر او او را خبر
بود که در عالم امامی نمی باید که صاحب رعایت کجری باشد و حجت الهی در زمین بود
تعبیر امام نقی یا بعد آنکه بیان فرمود و در جهان امر اول خود صلاح و عدم قبول
جواب حول چون دیده و دین او خطا و خطا کرد و چهار پذیرد که آمارات امام
کلی شانش نداد و آنچه و سجده است که فلانی امام است نه من جلاله که داشا عیسی
امام را خواص امارات است که در دیگران یافت نمی شود مثل خشتین و سه و
پشتین و غیره و کف و صفیة احوال و بزازان علامات عارضی و خالی بود چنانچه

[illegible]

روایات معتبره ایشان بیان نموده اند که باز جای سخن نماند و حقیقت تمسک ایشان
بثقلین مثل افتاب نیم روز روشن بود اگر دو باب **در اثبات**
اول سائل الیایات نیست که نظر در معرفت خدای تعالی واجب است که بیشتر
این خوب عقلی است باشرع اما می گویند که وجوب عقلی است یعنی قطع
نظر از حکم خدا حکم عقل بر ذمه هر مکلف فرض است که او را نباشد و فکر و صفا
او نماید و اصل سنگ گویند که وجوب شرعی است بدون فرموده خدا نظر در تمسک
واجب نیست و عقل را در هیچ چیز از امور دینی حکم نباید دانست و حکم او کار
نباید کرد و در سبب مابین در اینجا مخالفت ثقلین واقع است اما مخالفت کتاب الله بر
از اینجا که میفرماید ان الحكم الا الله الا له الحكم لا تعقب حکمه بفعل یا نه و حکم ما را
و نیز میفرماید و ما کننا معذبین حتی نبعث رسولا اگر حکم عقل چیزی است واجب
میشد بر کسان واجب قبل از بعثت رسول عذاب هم میشد و اما مخالفت عیث فلما
روى الكليني في الكافي عن الامام ابي عبد الله عليه السلام انه قال ليس لله على
خلقه ان يعرفوا الله على الله ان يعرفهم پس اگر حکم عقل معرفت واجب بودی
قبل از تعریف خدا بر خلق معرفت واجب بودی و نیز بخلاف قول الصادق علیه السلام
و هو حق تعالی موجود است و یگانه است و زنده و شنوای مینا و دانا و تواناست
اسمعیلیه گویند که الله تعالی لانه وجود و لامعدوم و لاحی و لامیت و لاسمع
و لا بصیر و لاعی و لا عالم و لا جاهل و لا قادر و لا عاجز و لا واحد و لا متعدد و لا مخالفت
ثقلین درین عقیده بر ظاهر است مستغنی از بیان نیز آیه از قرآن و حسب الامر
حدیث از ائمه کذب این عقیده اند عقیده سیدم الله تعالی واجب است
این عقیده نیز مثل عقیده سابقه از آیات قرآنی و احادیث ائمه بر ظاهر است
و خطاب به و خمسه و ثنینه و مقنیه بعد و خدا قایل اند عقیده چهارم الله تعالی

حکایت که خدا را در
خود را در راست
حکم که در در
نیت حکم را در
نیت حکم را در
حق خدا خلق او
که نباشد او
حق خلق است بخدا
که شایسته
ایشان را در
قالوا و کلان
الانسان حقیقی
تقینت الشاکر
بنی و بن الوجود
و بنی و بن الوجود
تقینت الشاکر
الاسماء و بنی و بنی
موجب التمسک
شرح بر آن

متحد است بقدم یعنی همگی خاصه اوست دیگر کسی درین امر با او شرکت ندارد و دیگر
سواهی ذات و صفات اوست حادث و فواید است کامله و مجلیه و ذرامیه و قوامه
و زاریه گویند آسمان و زمین نیز قدیم است و همیشه بود و خواهد بود و هزار است قرآن
و دلالت بر پیدایش آسمان و زمین نیز میکند قوله تعالی هو الله من خلق
السموات والارض فی ستة ایام و قوله تعالی انکم لتکفرون بالذکر خلق
الارض فی یومین ثم قال ثم استوی الی السماء و هی دخان و قوله تعالی والارض بعد
ذلک و خربا و در خطبای بسیار از امیرالمومنین که در نهج البلاغه مذکور اند تصریح است
باینکه در ازل هیچ نبود و هر چه را از عدم محض افزود و این فرقه ساسی و وافض که
مذکور شد ندانند بیت عالم نیز قائل اند بلکه منصوریه و معمریه نیز درین عقیده و شریک
یشان شده اند حالانکه اخبار صحیحیه متواتره از ائمه و دلالت بر فناء آسمان
و زمین میکنند و آیات قرآنی نیز برخلاف این عقیده گواهی میدهد از آسمان
اذا السماء انفطرت یوم تستفی السماء بالنفام کل من عسیا فان کل شیء بالکالا
و جیه عقیده پنجم آنکه الله تعالی زنده است بحیات و عالم است بعلم و قاهر
است بقدرت و کلی بذو القیاس صفات مراد از اثبات اند چنانچه آسمان بران ذات
اطلاق میکنند و جمیع امامیه گویند که او تعالی صفات ندارد و از سماء شنف
ازین صفات برخاسته و تعالی اطلاق توان کرد پس توان گفت او تعالی حیست و عالم است
سبح است و بصیر است و قدر است و قوی است و منی توان گفت که او را حیات
است و علم است و قدرت است و سمع و بصیر است و با و صفت بودن این عقیده
تسلات معقول مخالفند تعلیل نیز دارد اما کتابین آیات بسیار این صفات را اثبات
کنند قوله تعالی ولا یحیطون بشی من علمه و قوله تعالی انزل الی علیه و اما عزت پس در نهج البلاغه
در خطب حضرت امیر عالی کور این صفات است مثل عزت

وتمسک به و وسیع سمیع الاصوات و از آمدن تیر تیر اثبات صفات مروی شده
مفسد و ششم آنکه صفات ذاتیه حق تعالی قدیم اند پیش از این صفات موصوفه باشد
پس سجاده جابل و عاجز بنو و زرار و بن احسن و بحیر بن احسن و سلیمان جعفری
و محمد بن مسلم که بنو ایان و مقدایان امامیه اند و رواه اخبار ایشان اند و امامیه
ایشان را بخون الطائفه و وجوه الطایفه گویند اعطاء ایشان اینست که حق تعالی
در ازل در عالم بود و وسیع سمیع نه بصیر تا آنکه بدستور سایر مخلوقات علمی و سمعی و بصری
برای خود پیدا کرد و عالم و سمیع و بصیر شد مخالف این عقیده با کتاب
الله خود و الطیر بن البشر است که جابجا و کان الله علما حکما و عزیرا حکما و سمیعا بصیرا
واقع است اما مخالف تشکیل آخرست ظاهره فلما رواه الکلینی عن ابی جعفر علیه السلام
انه قال کان الله لم یکن شیء غیره و لم یزل عالما و روی الکلینی و جمع اخر من الامامیه
بطریق متعدد عن الائمة علیهم السلام انهم کانوا یقولون ان الله سبحانه لم یزل
عالما سمیعا بصیرا عقیده یفتم آنکه الله تعالی قادر مختار است هر چه میکند بار آورده و
اختیار میکند اما بحلیه گویند که او تعالی قادر مختار نیست هر چه خیر را دوست
داشت بی اختیار او موجود میشود مثل حصول شعاع از شمس و این عقیده ایشان
مخالف اقلین است اما الکتاب بقوله تعالی و ما یکب یخلق ما شاء و یختار و قوله یفعل
و قوله قادر علی ان یرزقنا بقوله تعالی انی قادر ین علی ان یشوئ شیءا الی غیر ذلک من
الایات التي لا تحصى کثرة و اما التفرقة فلما روت الامامیه عن الصادق علیه السلام
انه قال ان الله تعالی یرید و لا یحب کما یحب انما یرید الله تعالی ان یکریم و یحب حق تعالی
در وجود و مخلوقات کافی بود بی آنکه اراده و اختیار او دخلی باشد لازم می آید
که هر فردی از افراد متکلفین ایمان طاعت و حسن و عدل موجود می شد نه ضلالت
و بدعت است که بالتعلق این اوصافست جمیع سبب تعالی مستند و ضلالت او نهیا سبب حق

قوله تعالى والله يحب المحسنين الله ولي الذين امنوا والله يحب الصابرين الله غير
 ذلك عقیده بستم انکه حقتعالی بر همه چیز قادر است شیخ ابو جعفر طوسی در مشهور
 مرتضی و جامع کثیر از امامیه درین عقیده خلاف دارند گویند که او تعالی بر عین مقدر و
 بنده قادر نیست والله علی کل شیء قدیر بکنند ایشان بس است عقیده نهم انکه حق
 تعالی عالم است بهر چیز قبل از وجود آن چیز و ممکن است معنی تقدیر یعنی هر چه در علم
 او مقدر است که چنین و چنان باشد و موافق آن بروقت خود موجود میشود و شیطان
 که نهباع احوال طاق اند گویند که لا یعلم الا شیئا قبل کونها و حکیم و طایفه
 از شاعریه از متقدمین و متاخرین ایشان چنانچه معتقد اصحاب کثر
 العرفان نیز از انجمله است گویند که جبریات را قبل از وقوع آنها نمیداند و این عقیده
 مخالف تمام متران است والله جل شئی علیم قدحاطب کل شئی علما اصحاب من مصیبه
 فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأنا انما کل شئی خلقنا به بقدر جعل الله
 الکافیة البیت المحرم قیام الله التاسیس و الشهر المحرم و الهدهی و الاقلان و ذلك
 تعلموا ان الله یعلم ما فی السموات و ما فی الارض یعنی حقتعالی کعبه و شهر حرام و بدو
 و فلائذ را شعاع خود ساخت تا جلب مصالح شهاد و دفع مضار از شما نماید و آن مصالح
 و مضار را در اقبل از وقوع معلوم بود و لا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین الم غلبت
 الروم فی ادنی الارض و بهم بعد علیهم سخیبون فی بضع سنین و آری خبر از غلبه روم
 بر فارس قبل از وقوع واقعه بود و و نادوے اصحاب البیته و نادوے اصحاب النار و
 جایجا در متران اخبار است از کلام اهل بیت و اهل نار و حالات ایشان در تیر صحف
 خاطمه مملو و مشحون است از اخبار با مورآیه و از پیغمبر و اهل بیت و از رسیدن
 که ایشان خبر داده اند از وقایع آینده و قس آیه و نظایر است که علم ایشان با خود
 بود و الهام است از جانب خدا و آنچه این گروه از متران مجید یک گشتند بابا

که ولایت بر حدوت علم الهی می نماید عند حدوث الاشیاء مثل تعلیم الصابرين و
امثال ذلك با ولایت بر امتحان و اختیار می نماید مثل بیلو کم فیا تا کم لیبو کم ایکم احسن
و لا یسر فاسد است زیرا که مراد ازین علم کشف حال و فیز و فحاج است نه منتهی
حقیقی بدلیل آنکه ایجاد شده بدون علم بآن شی از محالات عقلیه است قوله تعالی
الا یعلم من خلق و هو اللطیف الخیر انما فاخت عثرت فلما روی الفریقان اهل السنة
و الشیعة عن امیر المومنین انه قال و بعد لم یجبل و لم یعلم احاط به الا شیاء اعلمهم و
یکون بها علما علیه بها قبل ان یخبر بها کلمة بها بعد تکنونها و روی علی بن ابراهیم القمی
من الاثناعشریه عن منصور بن حازم عن ابی عبد الله علیه السلام قال سالت علی بن
الحسن الیوم لم یکن فی علم الله بالاس قال لا من قال هذا فخره الله قلت ارایت
ما کان و ما هو کائن الی یوم القيمة الیس فی علم الله بالاس قال بلی قبل ان یخلق
الخلق الی غیر ذلک من صحاح الاخبار و درین حدیث لفظ اخره الله در القیاس باید کرد که چه
قدر مخوف و مایل است و علما معتبرین ایشان ازین دعا باید معصوم نه ترسید
و این عقیده خبیثه را برای خود پسندیدند باز دعوی نمیکند با قول عبده می نمایند
کبریت کلمه تخرج من افواههم ان یقولون الا کذباً عقیده و هم نمیکند ان محمد کلام الله
است و در و سه تحریف و زیاده و نقصان راه نیافتگی باید اثنا عشریه از
امامیه گویند که آنچه الیوم در دست مسلمین موجود است تمام ان کلام نیست بلکه
بعضی الفاظ را بد مردم داخل کرده اند و نه تمام شان است که بر تعمیر نازل شده
و صاحبین حیات پیغمبر باقی بود بلکه سوره آیات بسیار از ان ساقط کرده اند و آیات
کلینی از بشام بن سالم و از محمد بن ابیهم طالی سابق مذکور شد و درین عقیده مخافت
کتاب الله صریح است از آنکه بیان کرده قوله تعالی لا یاتیه الباطل من بین یدین و
لا من خلفه من قبل من حکیم حیدرنا نحن نزلنا الذکر و انما له الحافطون و هر چه را خدایا حفظ

۱۰
 روایت کرد هر دو فوق از ارباب
 سنست و خبر از ارباب معینین
 که گفت اندک فانی و دانست
 او شصت و پنج صبح است از در
 علمین یاد و نبات از در بود و نبات
 که علم او با جبر ارباب هم
 و ایضا در فنی پنج ارباب و فنی
 طویل و خالم ملک است و ارباب
 و ارباب هم است و ارباب هم
 با و فنی هم است و ارباب هم
 ۱۱
 را و فنی هم است و ارباب هم
 که نبود و علم او بود و گفت که
 از این که بود و علم او بود
 ارباب دید و علم او بود
 تا و فنی هم است و ارباب هم
 گفت که فنی هم است و ارباب هم
 ۱۲
 خلق از این که بود و علم او بود
 که بود و علم او بود
 که بود و علم او بود
 که بود و علم او بود

و میگوید آنچه از تعالی میسر آید میشود لازم ذات اوست مثل کرمی از تو برنجی
اقاب تمام قرآن در رد این عقیده فاسده کتابت میکند و جمیع الماسیه و فرق نمایند
از زیدیه که القاب اینها در باب اول مذکور شد اراده خدای تعالی تجاوز داشت و نه
و نیز گویند که اراده او عام نسبت جمیع کائنات را بسیاری از موجودات بی اراده
او تعالی موجود میشود مثل شتر و گاو و کبوتر و معصیت و در رد این عقیده هم خبر از
آیت قرآنی موجود است و من یراد الله فثبته فقلن ملک الله سبحانه
اولک الذین لم یرد الله ان یطهرن لیهن فلو اراد ان یموتن لایموتن الا بامر الله و من یراد
الله فیکون الله فیکون فلو یرید الله ان یغیرهم یغیرهم فلو یرید الله ان یغیرهم یغیرهم
ان ینزلکم من ذریه من شیاء الله فیضله و اعلموا ان الله یحول بین المرء و تسلیه فی غیر
من الایات المستفیة لایکن احصاها و یجوز ان اقول عزت فیرکب سبیلان عصفیه و می نمایند
روسی الکلیه عن محمد بن ابی بصیر قال قلت لابی الحسن الحسن ان بعض اصحابنا یقول
بالجبر و بعضهم یقول بالاسطیغاثه فقال لی اکتب بسم الله الرحمن الرحیم قال
علی بن الحسن قال الله تعالی فی شیتی کنت انت الی اخر الحدیث و روی فی
عن سلیمان بن خالد عن ابی عبد الله علیه السلام ان الله تعالی اذا اراد لعبیه
خیر ان یکتب فی قلبه فیکتبه من لونه و یتجرع مسامع قلبه و کل به الکتاب رده و اذا اراد الله تعالی
سوءه کتف فی قلبه فیکتبه سوءه و یتجرع مسامع قلبه و کل به شیطانه فیضله ثم لما الایه و مر
برو الله ان یسجد به فشرع صدره و انما سجد نام و من یرد ان فیضله یجعل صدره ضیقاً
حسراً و روی الکلیه و صاحب الحاشی عن علی بن ابراهیم الدیلمی
قال سمعت ابی الحسن موسی علیه السلام یقول لایکون شیء الا ما شاء الله و روی
و روی الکلیه عن الفیض بن یزید الجرجانی عن ابی الحسن یانضی علی ان اراده تصیب
لا ینیب اراده الله سواء کانت اراده غم او اراده خیر و الضار و النافع

[illegible]

الرجحی قال لبت الی ابی احسن اساله عما قال شیام بن الحکم فی الجحیم شیام بن سالم
فی النبوة فکنت و مع غمک حمیرة النیر ان استعذ بالله من الشیطان بس القول فاقال
الشیطان عقیده سیزدهم انک حقیقی را مکان نیست و ادرا سبته از فوق و تحت
شعور نیست و همین است ندیب اهل سنت و جماعت حکیمه از امامیه یونسیه گویند
که مکان او عرش است نزد حکیمه محاسن عرش است مثل فرشته که بر تخت کند و جوی
که فوج در بیان نیست و او از عرش و عرش از زیادت ندارد و هر دو برابر یکدیگر اند و
یونسیه گویند که او تعالی بر عرش شکی نیست مثل شخصی که بالای تخت نشسته باشد
و انه یقوم و یقع و یجری علیه او را ملائکه برسد دارند حالانکه او قوی تر و بزرگتر از ملائکه
است مانند لری که بعبه کلانک که بجایه و جلوه و بیوا عظم و اقوی منها و سالمیه شیطان
و یمنیه که مکان او در آسمان است متعین نیست انتقال میکند از مکانی بکافی و از آنجا
باینجا سست و نزول و صعود و قیام و قعود و حرکت و سکون می نماید و ربیعیه گویند
که مگر این آسمان است لیکن در ابام بهار بر آسیر کلزار حواله زارها و شگوفه بارزیر
و در وحی اید باز بالامی آسمان میرود مثل جهانگیر بادشاه بنده و سخنان که
منقرد اگر بود هر سال برای سیر بهار بکشمیر میرفت مخالفان این خرافات با
کتاب تحت تیر ز نظام است لیس کشیده و قدر وی عن امیر المؤمنین
بعض خطبه لانی مکان فجز علیه الاتقال قال فی خطبه اخری لا یقدر و الا دهنام
بالحود و الحركات و البصر فی خطبه اخری له علیه السلام لا یغفله شان عن شان و لا
یحوجبه مکان کل ذلک مذکور فی فیج البلاغه و در سلسله حقه نیز حکیمه سالمیه شیطانیه
و یمنیه از امامیه چیت فوق ثابت کنند زیرا که مکان انجته ثابت کرده اند فان العرش
والسموات کلها فی حبه الفوق مگر آنکه در وقت نزول با آسمان و دنیا
بلاکه سموات فوق است و در حاله العرش و خربه الکریه و مکان جنت

از خود و ولدان بالایی او میشوند نزد سالی و شیطانیه و منبری پس است بانهاد چهره
 تحت می افتد اما نسبت بکان ارض همیشه جهت فوق دارد و نزدیک و دور
 چندی ندارد و گاهی فوق و گاهی تحت میگرد و در هیچ البلاغه که باجماع شیعه منوال است
 از امیر المومنین مرویست لایحد باین و نیز آنچه در فنی مکان مذکور شد فنی جنبه
 هم میکند لکن الجہات اطراف الاکنه و حدود و اما و تسرقه اشاعتش در
 جهت سماع این خرافات خیلی جبین را پریشان میکنند و میگویند که این را قوال و
 مذاہب نزد ما مردود است و در مقام الزام ما چهره باید در این خرافات نمودنی الواقع
 چنین است اما کلام با جمیع فرق شیعه است و این فرق بلا شبهه امامیه اند و انما عشر
 نباشند و نیز التماس اهل سنت و در حدیث اشاعتش این نیست که اصحاب این مذاہب
 در روایات مطاعن صحابه و مقدمه امامت پیشوا و معتد علیه سافته اند و اعتقاد خود را
 بر نقل و حکایت اینها نموده پس چه باعث است که در باب توحید باری تعالی روایات
 این بزرگواران را بخوبی نمی شمارند و در حساب نمی آرند و اصحاب این مذاہب این عقاید
 را هم از جناب ائمه روایت کرده اند از کیه خود ندیده بر آورده و چنانچه سابق گذشت
 و اگر این اعراض و انحراف بنابرین است که این روایات را حضرات ائمه تکذیب نمودند
 و ندانند پس مطاعن صحابه و مقدمه امامت را نیز تکذیب نموده اند غایب مانده
 الباب ائمه تکذیب حضرات ائمه دین روایات دیگر شیعیان هم از انجناب روایت
 نموده اند و تکذیب حضرات ائمه را در مطاعن صحابه و امامت اهل سنت از انجناب
 روایت میکنند و این خود غفلی است که هر که از بزرگی چیزی روایت کرده است تکذیب
 آن روایت را خودش روایت نخواهد کرد و مثلاً حکیه و سالی و همیشه روایات جسم
 و صورت را از حضرات روایت میکنند باز تکذیب آن روایات هرگز روایت
 نخواهند کرد و همچنین تمام جماعه امامیه ازین حضرات بنا بر انراض خود و بنا بر غلط فهم خود

فهمی خود که مطاعن صحابه و مقدمه امامت روایت کرده باشند ایشان توفیق
و شستن که باز گنبد آنرا روایت کنند و در آن عقل نیست اگر امتحان صدق و کذب
ایشان منظور نظر ارباب عقل باشد باید که روایات فرقه دیگر را ملاحظه نمایند و عادت
مستمر عقلا در معاملات خود بهمین سلوک جاری است که هرگاه خبر مخبر را امتحان
می نمایند از روایت خلاف آنرا در خواست نمی کنند که او بنا بر سخن پروری خود یا
نیاید بعلق غرض خود بران اصرار دارد و از دیگران که حاضر واقعه بوده اند تحقیق میکند
مقدمه دین پس نهی تر از مقدمه دنیا نباید داشت و سائله نباید کرد و علاوه برین آنکه
جماعه شیعیان نیز به حسب در باب مطاعن و امامت خلاف مقتدرات نه روایات
خود روایت کرده اند چنانچه در باب امامت و مطاعن معروض خواهد شد و قاعده
دروغ گو یا نیست که اگر از ایشان بالقصد و الاضاله مخلاف روایت ایشان در
خواست کنیم ایا میکنند و انحراف می نمایند و چون بتقریب دیگران روایت او را کنند
چیزی که کذب ایشان باشد ظاهر میشود و التماس و دیگرانست که چون حضرات ائمه
جماعه را کذب فرموده باشند و این حدیث کوشش نموده که قائله الله و ان الله الله و
تجعلنی مع القوم الظالمین مستغفرا لعدو الشیطان و امثال ذلک و رحمتی بک
ارشاد کرده دیگر روایات اینها را در کتب درین و ایان آوردن و بران روایات
اعتقاد نمودن از چه باب توان فهمید و اگر بخاطر اشاعتش برسد که روایت اهل سنت
از حضرات معمول بر تفسیر است و روایت امامیه معمول بر بیان واقع و کتب کمال ثبوت
تفسیر از حضرات ائمه متبوع و مقام امتحان است زیرا که تفسیر امامیه را غیر ازین اشخاص
روایت نه کرده اند پس توجیه روایات ایشان بر روایات ایشان بطریق ظاهر و حجب
برویشندان ظاهر است و دوم بکدام وجه ترجیح توان داد که ایشان تفسیر خود یا
بابل سنت اگر چه هم بر روایت همین اشخاص است همان آتش در کار است و اگر در سبیل

و دیگر است بیان باید کرد و چون مقام نفی می است زیاده برین اطلاق کلام مناسب
نمیده باصل مقصود می پردازد و باید دانست که ازین هر دو عقیده مذکوره فروع مجرب
می براید که نباید که هر یک از آن فروع مخالفت تعلیل نمیکند چنانچه الله تعالی پس از آیه
و هیچ قالو امیرکب و الله تعالی من اجزاء متمايزة فی الخارج کالراس والیه والرجل والظول
العرض والعمق و قدر و حے عن امیرالمومنین علیه السلام انه قال لا یوصف شیء من
الاجزاء ولا بالابواب و الاعشار ولا بعرض ولا بعرض ولا بالاعراض ولا بالعز و الا باعاض ولا بقال له
حد ولا نه ساء ولا انقطاع و غایة که از فنیج البلاغة و در و سة الکلمین عن محمد
بن احمکم قال وصف لابن ابراهیم قول شام ابو الیقین انه صورة و حکیت قول
شام بن احمکم انه جسم فقال ان الله لا یشبهه شیء است فحش و ضما حشمت
قول من یصف خالق الاشیا بجسم او صورة او خلقه و تشدید و عضا عقیده چهارم
انکه حق تعالی در چیزی حلول نمیکند و در بدنی در اید و غلا مستقیم قائل اند بحلول
او تعالی در ایدان المسه حتی در بدن ابوسلم مروی صاحب الدعوة که زراسیه بان قائل
شده اند و طرفة نسبت که شیخ ابرق مطهر حلی باوصف این میسه و انها در کتاب
نتیج الحق قول بحلول ابی موسی نیست نسبت کرد و حال انکه ایشان حلول را
تأیید میکنند و اینهمه از نامذنی کلام است مسئله وحدت وجود را سبب و فنی که
دارد تفهیم بدو بطول حل نموده از اینجا دقیقه فنی علما ایشان توان در بحث
اینهم مطالب خامس را که در کلام حضرت آمده واقع شده اند بسبب غلط
فنی شیخ و تبدیل نموده باشند و بعضی از فرق غلا مثل ثانی و تصویر و احاطه
تجا و بجای حلال استعمال کنند حال که تجا و سلفا باطل است و بطلان او از
جملای بدیهات است و شیخ حلی بابر کمال دقیقه فنی قول با تجا را نیز با الکیین محل
منسوب کرده حال که مقصود ایشان ازین تجا یکی از دو معنی است نه تجا و فنی اول

9

اول الخاق و انجمل انبیه عبد نزدیک ظهور نور تجلی مثال حالتی که نور چراغ را نزد یک
ظهور نور آفتاب میشود و عروص انجالت و ظهور نور تجلی از قرآن مجید و اقوال عترت
بر ظاهر است قوله تعالی فاما تجلی به الجبل حبس و کا و خر موسی صفا و قوله تعالی فاما
جارها نو دسے ان بورک من فی النار و من جہا و سبحان الله رب العالمین و
از اقوال عترت قول حضرت صادق در مخاطبه ابو بصیر و است کلینی سابق گذشت
که ان المؤمنین یرون فی الدنیا قبل یوم القیامة الست ترأه فی وقتک بنا و این سنی
را شیخ ابن فارس مصری علیه الرحمة در تائید خود و واضح خود و گفته و جاحد
فی اتحادی ثابت و ایستاده فی النعل غیر ضعیفه و شریح العبد عبد نقیب الیه
میشد و ادانہ فی موضع تشبیه الاشاره و واضح بانگشت له سمع انوار الطہیر
و ان حدیث صحیح قدسی انیت لا یزل عبدی یتقرب الی بالنواقل حتی حبسہ فادانہ
اجبته کنت سمع الله یسمع لی و لبصره الذی یبصر و یدہ الذی یمسح بہا و
رجلہ الذی یمشی بہا دوم آنکه خود امر است حق داند و مظهر سے از مظاهر و شناسا و پوینچ
له بعضی احکام ظاهر مظهر منسوب گردد و بالعکس لیکن وصفی که قاض باشد در
زناست ظاهر از مظهر ترقی کند و وصفی که عنوان مرتبه ظاهر باشد مظهر نزول نماید
بن معنی نیز از قرآن مجید و اقوال عترت بر ظاهر است قوله تعالی من یطع الرسول
قد اطاع الله ان الذین یابونک انما یابون الله و خطبہ فقیه حضرت امیر زکریا
بسیار و فو شہوار است اگر شیخ حلی از بمعانی صحیحہ اتحاد و تجال نماید مضائقه را
بیکر عطا اشبع بمعانی را فہمید و موازن عشق سلیخید و اندکلام خواجہ نصیر طوسی
شرح مقامات العارفین از کتاب اشارات و کلام صید را و شیرازی در تنویر
و بیست و سفار و کلام ابن ابی حمزہ و دیگر مباحث این فرقه باید دید و اگر ان شیخ
عشقا باشد کہ انہما خلط اندیزین التصوف و الفلسفہ و المستشرقین کلام

این حدیث را خطی در کتابی بر او است عثمان بن قنیس که در وفات خود در ۳۱۳ هجری قمری

مقتدا و را که پیشوای مقرر ایشان در علوم و معارف است و شرح قواعد و مسائل
 کثر العرفان فی تفسیر احکام القرآن است نقل کنیم قال المقداد فی شرح الفصول
 فی علم الاصول فی ذکر الاحوال الساخه لسا لک المراد من الاتحاد هو ان لا یفصل
 الیه من غیر ان یکلف ویقول ما عاده قائم بیکون الكل واحدا من حیث انه اذا
 بعینه بنوعیه لا یجبر الا ذلک لا الای ولا المرء الیه کلما بعینه بانزدهم انما
 متصف باعراض محسوسه نیست پس رنگ و بوی و مانند این کیفیات ندارد و حکم
 از انامیه طعم و بوی و لون و محسوس و ثابت کنند و غلاظه شیعیه که قابل بجلول و نقل
 ندارد ان الیه اند نیز مبرهین کیفیات را بلکه جوهر و عطش و غوطه و احتیاج بول
 بر از نیز تجویز نمایند و قد تقدم عن امیر المومنین انه قال ولا یوصف بعرض من الاعراض
 عقیده شانزدهم آنکه ذات پاک باری تعالی و تقدس در جنبی منعکس نشود و ساینه
 او یفقد جمیع خلایه مشیعیه گویند که در مراتب و آب منعکس شود و ساینه یافند
 که سر کرده و فرقه غیر و هست گفته است لما اراد الله تعالی ان یخلق الخلق تکلم بالاسم الاظیم
 فطرق فخرج تاجا علی راسه و ذلک قوله تعالی سبح اسم ربک الاعلی الذی خلق ضوی ثم
 کتب علی کفه اعمال البیضاء فغضب من المعاصی فغرق فحصل من عرقه بحر ان احدهما الخ
 و الاخر حلونیر ثم اطلع فی البحر العیر فابصر فی لیل فانتزع بعض السمات فخلق منه الشمس
 والقمر و ابقا فی الظل لیلیا للشریک و قال لا ینعی ان یکون الاخر ثم خلق الخلق من البر
 فاکفار من الظلم للمؤمنون من النیر و الظلم ان عجب و بنظا هرست نیر که انکاس
 و دوقی خلق از خواص اسماء گفته است و غلاظه بر انقید را کشاند از بد بلکه جمیع کیفیات
 مثل الذل و الم و فقد و غم و غم و خوشی ذات پاک او را موصوف دانسته اند
 ایشان الیه را البیه گویند و در انصاف انمه باین صفات نمی نیست بلکه جمیع صفات
 حیوانیه از اکل و شرب و نوم و ناس و مثا و ب و عطش و بول و غایط و ذکوره و انوشت

فثابتة الفرض في كتابنا ان الله تعالى قال فادع
 اولادك الى صراط مستقيم وصعد الشجرة وعرض له سائل فاجابوا احد الغيصة
 ثم صعد فاخذ الفريضة من الله كما تصدق به من اهل جميعها على وقوع البدي في الاخبار
 من باب ما يدور انست كمن اغربن امامية بحجة شناعة كقول البدي تخصيص كرده اند از انهم
 مخزون اليه ولعله ان الله اما علم الله القاد الله الى الله كما تم الى اهل البيت فلا
 فيه ما كان الله يدركه في ليله وصاحب رساله علم الهدي كمن حلى بحق ايشان
 يعني نظام الدين جيلاني دين تخصيص كذب ايشان بيكند ويكند بدلا بخفي عليك انما
 انقلنا عن امير المؤمنين عليه السلام من قوله لولا ايمانهم وما انقلنا من الكافي في قصة اليهود
 وعن الامام في قصة علي م ومارواه البعض صاحب الكافي في كتاب النكاح في باب اللواط
 في نقض حديث رواه بالاسناد عن ابي جعفر وهذا موضع احاجة منه قال له لو طريا
 رسل في فحاشكم ربي فيهم قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر قال في اليكم حاجة قالوا واحنا
 قال اخذ وشتم الساعة فاني اخاف ان يبدو فيهم لربي اخذوا ايضا مارواه صاحب الكافي
 في باب بد خلق الانسان من كتاب الفقيه ان الله تعالى يقول للملكين اجلسا
 احسبا عليه قضائيه وقد روى ما فاذ امرى في شرا طالى البدي في كتابه ومارواه احمد
 بالاسناد عن الحسن بن محمد بن ابي طلحة قال قلت للرضا عليه السلام اتاني الرسل عن الله
 اني ثم تاني بخلافه قال نعم ان شئت حدثك وان شئت انتيك من كتاب
 الله او حلو الارض المقدسة التي كتب الله لكم الاية فادخلوها وادخل ابناء اباهم
 وقال عمران ان الله وعدني ان يهب لي غلاما في سنة بدار شهره فادعهم
 وولدته امرأة مريم مثاق لذكلك لان الله تعالى قد كذب فيها النبي وعبى عليه السلام
 وشتر على الله انما اجمعه من روایات شيعه واضح شد كه بدار است
 من است بدار عظم وهو ان يظهر خلافه اعلم وبادر او د و هو ان

واما في نسخة من كتابنا ان الله تعالى قال فادع
 اولادك الى صراط مستقيم وصعد الشجرة وعرض له سائل فاجابوا احد الغيصة
 ثم صعد فاخذ الفريضة من الله كما تصدق به من اهل جميعها على وقوع البدي في الاخبار
 من باب ما يدور انست كمن اغربن امامية بحجة شناعة كقول البدي تخصيص كرده اند از انهم
 مخزون اليه ولعله ان الله اما علم الله القاد الله الى الله كما تم الى اهل البيت فلا
 فيه ما كان الله يدركه في ليله وصاحب رساله علم الهدي كمن حلى بحق ايشان
 يعني نظام الدين جيلاني دين تخصيص كذب ايشان بيكند ويكند بدلا بخفي عليك انما
 انقلنا عن امير المؤمنين عليه السلام من قوله لولا ايمانهم وما انقلنا من الكافي في قصة اليهود
 وعن الامام في قصة علي م ومارواه البعض صاحب الكافي في كتاب النكاح في باب اللواط
 في نقض حديث رواه بالاسناد عن ابي جعفر وهذا موضع احاجة منه قال له لو طريا
 رسل في فحاشكم ربي فيهم قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر قال في اليكم حاجة قالوا واحنا
 قال اخذ وشتم الساعة فاني اخاف ان يبدو فيهم لربي اخذوا ايضا مارواه صاحب الكافي
 في باب بد خلق الانسان من كتاب الفقيه ان الله تعالى يقول للملكين اجلسا
 احسبا عليه قضائيه وقد روى ما فاذ امرى في شرا طالى البدي في كتابه ومارواه احمد
 بالاسناد عن الحسن بن محمد بن ابي طلحة قال قلت للرضا عليه السلام اتاني الرسل عن الله
 اني ثم تاني بخلافه قال نعم ان شئت حدثك وان شئت انتيك من كتاب
 الله او حلو الارض المقدسة التي كتب الله لكم الاية فادخلوها وادخل ابناء اباهم
 وقال عمران ان الله وعدني ان يهب لي غلاما في سنة بدار شهره فادعهم
 وولدته امرأة مريم مثاق لذكلك لان الله تعالى قد كذب فيها النبي وعبى عليه السلام
 وشتر على الله انما اجمعه من روایات شيعه واضح شد كه بدار است
 من است بدار عظم وهو ان يظهر خلافه اعلم وبادر او د و هو ان

واما في نسخة من كتابنا ان الله تعالى قال فادع
 اولادك الى صراط مستقيم وصعد الشجرة وعرض له سائل فاجابوا احد الغيصة
 ثم صعد فاخذ الفريضة من الله كما تصدق به من اهل جميعها على وقوع البدي في الاخبار
 من باب ما يدور انست كمن اغربن امامية بحجة شناعة كقول البدي تخصيص كرده اند از انهم
 مخزون اليه ولعله ان الله اما علم الله القاد الله الى الله كما تم الى اهل البيت فلا
 فيه ما كان الله يدركه في ليله وصاحب رساله علم الهدي كمن حلى بحق ايشان
 يعني نظام الدين جيلاني دين تخصيص كذب ايشان بيكند ويكند بدلا بخفي عليك انما
 انقلنا عن امير المؤمنين عليه السلام من قوله لولا ايمانهم وما انقلنا من الكافي في قصة اليهود
 وعن الامام في قصة علي م ومارواه البعض صاحب الكافي في كتاب النكاح في باب اللواط
 في نقض حديث رواه بالاسناد عن ابي جعفر وهذا موضع احاجة منه قال له لو طريا
 رسل في فحاشكم ربي فيهم قالوا امرنا ان نأخذهم بالسحر قال في اليكم حاجة قالوا واحنا
 قال اخذ وشتم الساعة فاني اخاف ان يبدو فيهم لربي اخذوا ايضا مارواه صاحب الكافي
 في باب بد خلق الانسان من كتاب الفقيه ان الله تعالى يقول للملكين اجلسا
 احسبا عليه قضائيه وقد روى ما فاذ امرى في شرا طالى البدي في كتابه ومارواه احمد
 بالاسناد عن الحسن بن محمد بن ابي طلحة قال قلت للرضا عليه السلام اتاني الرسل عن الله
 اني ثم تاني بخلافه قال نعم ان شئت حدثك وان شئت انتيك من كتاب
 الله او حلو الارض المقدسة التي كتب الله لكم الاية فادخلوها وادخل ابناء اباهم
 وقال عمران ان الله وعدني ان يهب لي غلاما في سنة بدار شهره فادعهم
 وولدته امرأة مريم مثاق لذكلك لان الله تعالى قد كذب فيها النبي وعبى عليه السلام
 وشتر على الله انما اجمعه من روایات شيعه واضح شد كه بدار است
 من است بدار عظم وهو ان يظهر خلافه اعلم وبادر او د و هو ان

البد علیه مجاز الاوقع که بعد النصوص المتواترة عن العترة الطاهرة علیهم السلام واداء
اجتماع الشرايط الخمسة فلا ريب فی امتناع البداءة کما نقلناه عن الشهيد انتهى پس
از اینجا معلوم شد که بداءة تکلیف مستلزم بداءة اراده است زیرا که اگر مصلحتی
تازه مراد نشده باشد امر را بداءة تکلیف چرخواهد شد و بداءة اراده مستلزم
بداءة علم است زیرا که اراده خلاف معلوم محال است پس تا وقتی که در علم
تغییر نشود و اراده چه قسم خواهد شد پس اگر امانیه و ومعنی بداءة که بداءة تکلیف
و بداءة اراده است مسلم دارند و معنی اول را که بداءة علم است انکار کنند رست نمی آید
و پیشین نمیرود و نیز معلوم شد که اثبات محال است بر اثبات بداءة علم باین نوع که تبدیل
حکم اول حکم ثانی یا بنا بر مصلحتی است که ظاهر است و سابق ظاهر نبود بانه و سعه
الاول در عا حاصل است و علی الثانی لزوم غیث بر توجع است زیرا که در نسخ تبدیل
مصالح امکانیست بحسب اوقات نه ظهور مصلحتی غیر ظاهره بر حضرت حق و تفسیر و
تبدیل حکم محض نسبت باست که در مضمون جمل مقید ایم و الا نرد او قائلیم هر
حکم را میعادوی واجلی است که نا آن میعاد واجلی باقی است و مراد از محو و اثبات
در آیه محو الدیانت و تثبیت محو کثامان و اثبات توبه است در صحایف اعمال یا
محو قسامت و اثبات کائنات است و صحف ملائکه نه محو و اثبات در علم خود بد کسبل آنکه در
اخرا تیه فرموده است و عنده ام الكتاب و اناری که از ائمه درین باب روایت
میکنند همه موضوع و مغتر است و رواة آنها که اینین و وضاعین در مقابل و دلائل
عقلیه قطعیه و شرعیه متواتره چه قسم توان شنید علی الخصوص که نصوص صریحه
متواتره از ائمه نیز دلالت بر نبوت علم محیط و عدم جهل پیرایه از خبر با قبل
الکون و بعد الکون علی السواء میکند چنانچه سابق گذشت و طرفه است که شیخ
صمد و قایم ایشان در کتاب التوحید خود دایه و بداهه من الله ما لم یکنه و یا بحسب قول بر این

باین طلب استدلال ازینجا است که فی سبیل علمای ایشان توان دریافت میرگاه و درگاه
است که مغفرت و رحمت و مظهر الوفاء است این قسم غلطه منسیبیه دارد و در کلام
از خصمه مناسبت در کینه و حسنه و در اینان مخفی است و کسی نمائی نماید چنانچه
آورده اگر درین مقام کسی را بخاطر رسد که اینچنین و آیات شریفه را که از این است آورده اند و
موافق آن در هیچ بخاری نیز در حدیث اقصی و ابرص و اسمی وارد شده که به انصاف
اول سنت بر پنج چیز حمل میکنند گویم بر لغت محفوظ بودن این لفظ در بخاری و صحت
این و آیات نزد اهل سنت محمول بر معنی مجازی است زیرا که افعال الهی در
عالم دو قسم است قسمی آنکه اسباب کون و از هر طرف انقضاء آن قسمی نمایند
و قسمی آنکه اسباب کون او محقق نشده اند بلکه موانع آن وجود اند پس در قسم
لفظ به استعمال فرموده اند تا بر استعاره و تشبیه گو یا این حالت تشبیه بحالت بر
است و درین یک لفظ این مجاز وارد نشده و سبب لفظ در احادیث و آثار محمول بر
قسم مجاز است مثل امتحان و ابتلا و ضحک و تردد که معانی حقیقه اینها با قطع مراد
فیه و جمیع آیات صفات مثل وجه و ید و من اصابع و یمین و غیره که بر همین معانی
محمول اند و در بعضی آثار هم به استعمال کرده اند نسبت به فهم بکار و فی تحقیق
برایست مثل قصه عمران که بنا بر نزد وجه خود که ماسه فی البطن خود را محرم ساخته بود و لفظ
در بابی غلاما گفته و همچنین در آیه کتب العلم که مراد از لفظ خطاب بنی اسرائیل اند
در حاشیه این لفظ و در خط سبب مکن و شرط الابدان است عالم ملکین همچنین در لفظ
که کنیکه و فی معین نیز فرموده اند بلکه وعد و کفایت بود و یک از دیگر هم از
مرود سیاق شده اند که میفرماید و انما ابی و ند که در سجده ابرام داخل
خواهی شد و انجساب و دیگر تشبیه و فیست که اسال خواهر من است و در حاشیه
مراد بنو و اگر در شان هم از لفظ کنیکه غلبت نمیشود و باشد چه عجب



و ترکستان و خطا و ختن و چین و شش قرنهای بسیار مفهوم رسول را شناختند
 و نه در تواریخ اینها مرقوم است که کسی سهم رسالت پیش ایشان آمد و آنها را مخیر
 نمود و پیغام الهی رسانید و نیز بعد موت نبی امام غالب غیر خالیف نصب میفرمود
 و او را بآیات ظاهره و مجتار قاهر و تائیدی نمود و تا بید غدغه تبلیغ احکام فرمود
 و کلفین را عاقل از احکام شریع ندارد و سگان شواهی حق جبال و عورت یا
 و امامت را بدست جماعت نمی سپرد که هرگز قدرت بر آنها را احکام واقعی شریع
 نداشتند بلکه خود هم در زنگ دیگر کفر و ظلمه به تفتی کذ را نیدند و نیز کیسانیه و مشرق
 ثمانیه زیدیه و جمیع امامیه لطف را واجب و اتدیر و سه خدا بیغالی و معنی لطف بیا
 کنند که هوا یضرب العبد الی الطاعة و یجده عن المعصية بحیث لا یودی الی الا بحیا
 و این نیز باطل است زیرا که اگر لطف واجب بودی هیچ عاصی را بسبب معصیه
 میسر نیامد و هر قاصد طاعت را موهبات طاعتش و از هم گشتی و در عالم شایسته
 و محسوس است که اکثر ناداران بسبب کثرت نال و قوت عساکر و زور بازو و ظلمها
 کشند و تنها مانید و اکثر فقر البسبب به چیزی و اخلاص از عبادات محسوس مانند
 بساط طالب علم که او را معلی فی مرتبت و رفعت حاصل نه و قوت بدست نیاید
 و بسا شهوت پرست مفسد منتر که از هر طرف بگرا و سیاق بنق درست شده سیر
 و مخالف کتاب و عترت و اما الکتاب فقولہ تعالی و لو شئنا لالتینا کل نفس بداینها
 و لکن حق القول منی لائلان جهنم من الجنة و الناس جمیعین و لو شئنا لالد لجلک امته
 واحدة و لکن یضیل من یشاء و یهدی من یشاء انتم الد علی قلوبهم و علی سمعهم و علی
 ابصارهم غشاوة و آیات و الد برستند راج و مکر استی و دور افکندن از ایسان
 و طاعت مثل کره الد انبعاثهم فیتعلمون و قیل اقعد و امع القابعین و امثال و لک
 زیاده بر آن است که بشمار و زاید و اما العترت نفت سبق باقی الکلمة عن الصادق

الصادق علیه السلام قال اذا اراد الله بعد موتك ان ينزل نوره في قلبه وسد مسامع
 قلبه وکل به شیطانا یضله ویغویه وینزک یسینه واما میسر و فرق ثمانیه از زیدیه
 اصل را بر خدای تعالی واجب دانسته و این نیز باطل است بشکل مامون نیز اگر اصلاح
 بودی بر بنی آدم شیطان را که دشمن قبیله است از خیر جنس انسان و انسان او را نمی بیند
 تا از او حذر از کذب او را در مع نماید و او انسان را می بیند و متمکن از وسوسه است
 و قادر بر گمراه کردن او و تصرف شیطان بر او میسر است تا با حضار دیگر چه برسد
 نیست مودب نگردن شیطان باز اقامی عداوت در میان او و انسان باز با
 دشمن او و امثال گردن او و قدرت بخشیدن او را بر اخوای سینه آدم و تصرف
 دادن او را بدل هر یک از ایشان داده اصلاح را قلع میکند و نیز اصلاح در حق نبی سرکشی
 آن بود که سامری جبرئیل را نه بیند و او را خاصیت اشتراف فرست ایشان معلوم
 نمی شد و اگر ستمی شد قادر بر قبض تراب نمی گشت و اگر گرفتار بود آن تراب را
 ضائع میکردند و چون این همه برخلاف واقع شد اصلاح کجا ماند و نیز اصلاح
 در حق کافر مسکین بهمانی تقهر و اخراج الام و اد جاع السمعت که اصلا مخلوق نشود و اگر
 مخلوق شود صغیر میر و تا از خدا اب ابدی که اخراج نجات یابد و صبح در حق
 اصحاب رسول و امت او آن بود که برخلاف ابوبکر رضی صریح میفرمودند برخلاف
 حضرت عباس امیر ایشان موافق آن رضی میکردند و برخلاف آن میفرمودند و نیز نکما
 الله میفرمود که بل الله بر علی علیه السلام بنده کنیم لا اله الا الله است بانیان بر زیدیه
 و تعالی واجب بود که سنت جز آنها را می زیدیه که در او واجب نمی بینی باشد
 اگر تنفس او از قرص شخصی نماید و باز بر دوسه سنت نبویه مطعون و ملامت تمام
 مخلوق خواهد گشت و نیز امامیه و کیانییه و فرق ثمانیه زیدیه گویند که انوار
 بر دوسه حق ثمانیه واجب است یعنی چون حق تعالی بر نبویه

خبر از کتب معتبره و معتبرین
که در این کتاب مذکور است
و در این کتاب مذکور است

هر چه از خبره یا حیوانات و گیاهان و منبتود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت
و معصیت همه بدیش خدا و بپایار است بنده را قدرت بر پیدایش او نیست
آری سبب عمل بنده است و برترین کسب و عمل خود خیرای بایدترین است و سبب اهل سنت
و امامیه و کیسانیه و فرق ثمانیه زیدیه مخالفت این عقیده حقه اند که بنده افعال خود را
خوبه امی کند و حق تعالی را در افعال و افعال او بلکه جمیع افعال و اعمال طایر و بهائم
حشرات و سایر حیوانات که باراده می کنند و خلق نیست و این عقیده ایشان چنانچه
کتاب و عزت است اما الکتاب فقوله تعالی و الله خالقکم و المولون و قوله تالیق
کل شیء الا الله الاله و قوله الم بر والی الطیر مسخرات فی جوارهم ایسکهن الا الله
اولم بر والی الطیر فوهم صافات و فیضن بایسکهن الا الرحمن و اما العقیده اهل سنت
و امامیه باینکه جمیع من الایمة ان افعال العباد مخلوقه لله تعالی و ذکر ترک
الروایات شایع العده و اخیر و درین مسئله صریح بر نعم خود و مخالفت ایما اعتقاد
دارند و غیر از مسک لیتهاوت چند ایشان را ملجائی و مغرری نیست گویند که اگر
خالق افعال عباد و حق تعالی باشد لازم آید که امر ثواب و عقاب جزا بهیچ مطلق نشود
زیرا که ایشان را در افعال خود و خلق نیست و تعذیب شخصی بر فعلی که او را در آن و خل
نباشد ظلم صریح است اهل سنت گویند که امر ثواب و عقاب جزا را بر اصول شریعه و
موافق روایات ایشان از امامیه با وصف آنکه خالق افعال عباد و حق تعالی باشد
بدو طریق ثابت کرده میدهم طریق اول آنکه جزا بر افعال هر کس مطابق حکم و عقاب
الهی است در حق کس مشا در حکم و حق تعالی ثابت است که افعال و اعمال ایشان را
ایشان و آنکه درم و خلق این اعراض را بایشان نقول بیض نمایم فلا فی طاعت
بیدا خواهد کرد و فلا فی معصیت و فلا فی ایمان و فلا فی کفر و شایع این نفس پر
علم و علم بنده گان نیز قایلیم کرده است و آن میل و خواهش نفس است پس میل و تمیز
حق قاعا مظهر است که برین است

اینکه از خبره یا حیوانات و گیاهان و منبتود از خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت
و معصیت همه بدیش خدا و بپایار است بنده را قدرت بر پیدایش او نیست
آری سبب عمل بنده است و برترین کسب و عمل خود خیرای بایدترین است و سبب اهل سنت
و امامیه و کیسانیه و فرق ثمانیه زیدیه مخالفت این عقیده حقه اند که بنده افعال خود را
خوبه امی کند و حق تعالی را در افعال و افعال او بلکه جمیع افعال و اعمال طایر و بهائم
حشرات و سایر حیوانات که باراده می کنند و خلق نیست و این عقیده ایشان چنانچه
کتاب و عزت است اما الکتاب فقوله تعالی و الله خالقکم و المولون و قوله تالیق
کل شیء الا الله الاله و قوله الم بر والی الطیر مسخرات فی جوارهم ایسکهن الا الله
اولم بر والی الطیر فوهم صافات و فیضن بایسکهن الا الرحمن و اما العقیده اهل سنت
و امامیه باینکه جمیع من الایمة ان افعال العباد مخلوقه لله تعالی و ذکر ترک
الروایات شایع العده و اخیر و درین مسئله صریح بر نعم خود و مخالفت ایما اعتقاد
دارند و غیر از مسک لیتهاوت چند ایشان را ملجائی و مغرری نیست گویند که اگر
خالق افعال عباد و حق تعالی باشد لازم آید که امر ثواب و عقاب جزا بهیچ مطلق نشود
زیرا که ایشان را در افعال خود و خلق نیست و تعذیب شخصی بر فعلی که او را در آن و خل
نباشد ظلم صریح است اهل سنت گویند که امر ثواب و عقاب جزا را بر اصول شریعه و
موافق روایات ایشان از امامیه با وصف آنکه خالق افعال عباد و حق تعالی باشد
بدو طریق ثابت کرده میدهم طریق اول آنکه جزا بر افعال هر کس مطابق حکم و عقاب
الهی است در حق کس مشا در حکم و حق تعالی ثابت است که افعال و اعمال ایشان را
ایشان و آنکه درم و خلق این اعراض را بایشان نقول بیض نمایم فلا فی طاعت
بیدا خواهد کرد و فلا فی معصیت و فلا فی ایمان و فلا فی کفر و شایع این نفس پر
علم و علم بنده گان نیز قایلیم کرده است و آن میل و خواهش نفس است پس میل و تمیز
حق قاعا مظهر است که برین است

[illegible]

الابيضاض من الصدوق فقال له ذو الرمة والصدوق راسد عن الذئب ان ياكل
 حلوى عيال جبر انك قال روية انقدرته انك هذا الكذب على الذئب فقال ذو الرمة
 الكذب على الذئب خير من الكذب على رب الذئب قال المرتضى بن الجبر صرح في
 قوله بالعدل واجتاجه عليه ونقصه له انتهى كلام المرتضى ورجحنا عاقل را تا بل بايد كرد
 و نشسته ان ايشان اين كلام ذو الرمة را كه سر اسروا هي وقام بوج است تلقى
 بالفبول نموده و اورا درين نديان سر كنجسين و آفرين فرموده اند منقسمند
 كه ذو الرمة شايع بدو را كه قضاء حاجت بول در بار او درست نميداشت
 با اين مطالب دقيقه مناسبت و اورا درين قسم مسايل اعتقادي قد و نه خود
 از اهل دين چه لايق حالانكه كلام او بغايت مختل و معيى است زيرا كه قوت كرك
 از كوتشت كو سفند ان ساختن و اورا قوت شكار كردن كو سفند ان و اول
 آن قوسه خود را برين صفت نزار مسلط كردن و داعيه قتل و جرح كو سفند
 و در حل او انداختن باز قدرت حركت دويدن و درو پيدا كردن كار گيست و پيميه
 امور بر قواعد شيعه ظلم صريح اند و نعم باقى قل للذئب يدعى فى العلم فلسفه
 شيئا و غايت عنك شيئا ثم روى الشريف المرتضى عن الاصمعي عن سحن
 بن سعيد قال الشدى ذو الرمة يبيت وعينان قال الصدوق انكنا فصولا ان
 بالاناب ما يخل الزم فصولين خبر الكون فقال لو شئت لو شئت ما قلت
 فصولا في صفتها بذلك قال المرتضى انما تخرز ذو الرمة بهذا الكلام من القول بخلا
 العدل انتهى كلامه و عجب است از شريف مرتضى كه از اين كلام ذو الرمة اين عقيده
 را انجيد و حالانكه غرض ذو الرمة انست كه اگر لفظ فصولين را خبر كان ميكرد و انيد
 سخن كلام بر اسه آن مي شد كه حقيقي و چشم معشوق را فستان
 و جابو كرد عقل را باي عاشقان آفريد و ايتبعنى مقصود من نسبت و در صور

حکومت جانور شیر و در عیال جمع عیال بعضی عیال ۳

[illegible]

اگر کان برآمده اوروم و فتولان را صفت عینان ساختیم موق کلام بالا صالیه برای امانت
 فانی و ساحر می مقل برای دو چشم معشوق شد و این معنی مقصود من است و نیز
 عالی دارد و نیز ثابت شد که مرد و چشم معشوق از ان جنس است که حق تعالی
 انبار بندرت غاس خود و با هم نگون خود و افزیده مواد را استعدا و پذیرفتن این صورت
 نبود و مسوره قدرت العار امر نقشش داشت حالا باید دید که شریف مرتضی در
 کدام وادی افتاده است از اینجا شرفی عالم بالا معلوم میشود و تحریر از خلافت
 عدل در صورتی که فتولین غیب می آورد و نیز حجب نمایا حاصل بود زیرا که گفته و ما
 نسبت به حق تعالی نه کرده بلکه مرد و چشم معشوق نسبت کرده و ساحر و فنان ما
 ساحر و فنان ما من نزد و بیچای خلایف عدل نیست اگر خلافت عدل است
 و شکر کردن است و اگر وقت آخر کار فرماید در صورت رفع هم بحسب عینان
 عدل معتقد ایشان است زیرا که بیچای از حقیقتی گوید که خمر خالق اسکار است چشم معشوق
 خالق عشق و جنون در عاشق و موافق چشم شریف مرتضی باید که خمر و چشم معشوق نیز خالق
 بعضی احوال که قسمی است از موجودات عالم و ترکیب پروردگار باشند حالا که انکار
 نیز شکر اک و حیات امانت می کنند در جادات و کلام شاعر محض مدحی بر مبالغه است
 نه از او معنی حقیقی و نیز چند این کلام شریف مرتضی را در تخیل کردن و بران خود و
 نمودن نمایا بر فتنه لی می نماید لیکن غرض تنبیه است بر قوت دانشمندی این که
 بر دینش است این نیز بگویند که در معنی یک شعر از اشعار شاعر بوده
 چشم دست بر سر و پایی و کل اند و اند و با و صف این تقریرات که مشک
 تخان و مایه صیدان است و را به سبب طایفه شیعه اما میسلم الهمدی لقب
 داده و بنسب اوین و ایمان خود و بر صوابید و نهاده اند و در حقیقت این سبب
 بر ایشان ما خود از زندقه محسوس است که خالق شرور و قباچ را سوای ذرات

ذات یزدان می دانستند و او را شریک الوهیت می نمودند این قدر هست که تجویس
زیاده بر یک شریک عقدا نسیکردن و ایشان هر موصوفه هر یک در باب
را شریک قدرت باری تعالی در خلق و ایجاد و تدبیر معاذ الله من ذلك و فرقه معتزله
از شیعه قائل اند شریک محمد و علی و خلقت دنیا خاسته در باب اول گذشته
و اما عیله قائل اند توسط عقول و نفوس در ایجاد عالم مثل فلاسفه لیکن تفسیر دیگر دارند
خلاصه اش آنکه از باری تعالی عقل صادر شد که نامش بود و کمال است او را بالفعل
حاصل و نفس صادر شد که نامش نبود و کمالات او را بالفعل حاصل نبود و نفسی را شریک
تمام و کمال در استیلا حال شد و حرکت خواست که خود را تمام و کمال سازد و با تنافض این
صفت از عقل لاجرم حرکت آمد و حرکت بدون الات صورت نمی بست پس اجرام
علویه را پیدا کرد و اینها را حرکت دوریه متحرک ساخت توسط ان حرکت طبایع بسیطه
و توسط ان طبایع بسیطه مرکبات بوجود آمدند و اصول مرکبات تمامه متقارن و نبات
و سبوان آمد و افضل اینهمه حیوان و افضل انواع او انسان و این عقیده خود صریح است
کتاب و عزت است اما الکما حقوله تعالی خلق السموات و الارض و ما بینهما فی ستة ایام
ثم استوی علی العرش و قوله خلق لکم فی الارض جمیعاً ثم استوی الی السماء فوهن سبع
سموات و قوله هل من خالق غیر الله و قوله الله خالق کل شیء و اما العزیز فلما روی
الامام عمن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم و رواه ابن جابر فی بعض
السننه انه قال قال الله تعالی انا خلقت الجن و العنق و الخمر و الشرط و طوبی من قدرت
علی مدینه الخیر و بل لم یقدرت علی مدینه الشر و اگر این روایت را بجهت مشارکت ایل سنن
در ان حسابار نباشد فلما روی الکلبی فی الکافی و غیره من الامامیه عن معویه بن وهب
عن ابی عبد الله علیه السلام انه کان یقول ما وحی الله تعالی الی موسی و انزل علیه
فی التوراة انی انا الله لا اله الا خلقت المخلوق و خلقت الخمر و الشر و اخرجته علی مدینه الخیر و طوبی

من اجبرت علی بدید وانا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخالقت البشر واجر بن مسعود
 یمن ابید وویل من اجبرت علی بدید الشیرو روی علی ابن ابراهیم بن هاشم بن محمد بن
 القاسم صاحب النقیه عن عبد المؤمن بن القاسم الاثمدی عن ابی عبد الله علیه السلام
 قال قال ربنا غریبنا وویل انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر وشر وروی کلینی فی عن محمد بن
 سلم عن ابی جعفر انه قال ان فی بعض ما انزل الله تعالی فی کتبه انی انا الله لا اله الا انا
 خلقت الخیر وشر فطوبی لمن اجبرت علی بدید الخیر وویل لمن اجبرت علی بدید
 الشر الی غیر ذلک من الاجاز الصالح المرویه فی کتبهم المعتبره التي بعد وکف اصح الکتاب
 ودرین روایات حضرات ائمه ائمه من را از کتب سماوی و کلام سلف
 نقل می نمایند و ازین فرق امامیه و کیسانیه چشم پوشی کرده گویند که شر و معاصی
 و کفر و فسق مخلوق البلیس و نبی آدم و نبی الجان اند و کاش بر همین جهت رفاعت میگردند
 حبس خیرات و طاعات و نوحیه را نیز بخود نسبت کنند و حضرت حق را درین امور
 و علی مذمت بجا نهند ایستادن عظیم و دشمنان و علما ایشان را و تاویل این
 اخبار دست و پای بسیار زده اند و ب حل خلاص از این مخالف کتاب و عترت
 رسیدند مانند کلام بعض محققین ایشان نقل کنیم تا موجب بصیرت و خوش فهمی ایشان
 شود و میگوید که و از این غیر ملائم طبع است و مراد از شر منافع طبع شایان و کف طاعت
 مصیبت کو نیم اول این معنی را صریح بقیه کلام میکنند زیرا که فسروده اند فطوبی
 لمن اجبرت علی بدید الخیر وویل لمن اجبرت علی بدید الشر این خیر و شر بر هر دست بندگان
 چشم اجرا تواند شد و اگر اجرا تصور هم شد پس طوبی و ویل و بین خیر و شر چه
 معنی دارد و اگر زنی خوشش شکل در خانه شخصی دیده شد و ملائم طبع افتاد و آن
 خوشش عند الله صاحب آن خانه را اجر حاصل شد و اگر حبشی و یونشکل در سر کار
 با و شای بنظر آمد و ویل و هلاک و عقوبت عند الله جبر القیاب آن با و شاه شود و

دوم از آنست که موسی بر سر دوشم می ایستاد و ملاطمت طبع و منافع طبع متلازمانا با نانی صاحب
جمال با غنچ و وصال ملاطمت طبع است و لا اظلمت با جشمی و بوی کل کریمه المنظره بغریله مناف
طبع و تمجید طاعت خیر انبیا و در قسم بیرون نخواهند بود و وضو و غسل بآب
سرمه و در تابستان ملاطمت طبع است و در ایام برف و یخبندی منافطمت طبع پس
این تقیید خبر و شریعت فایده نه کرد و این بالا سبیری حاصل نشد همان معنی
که سابق ازین تقیید مفهم میشد الا می شود و همان اشکال که قبل ازین عبارت
لا اقل بود و حالا هم است مفهم این دو کلمه میان طاعت و معصیت و کفر و ایمان است
تا از اراده آن نفی اراده آنها شود بلکه از آنها عام تر است و اراده عام خود بلا شبهه
مشتمل بر دخول خاص است و حکمی که متعلق بعام کرده اند این است خوش فهمی علما و دانشمندان
ایشان است از رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه کوفی رحمه الله علیه مروست
که گفت قلت لابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله هل فوض الله الامر
الى العباد فقال الله اجل من ان يفوض الربوبية الى العباد فقلت بل جبرهم علی ذلك فقال
الله اجل من ان يجبر علی ذلك فقلت وكيف ذاك فقال بين بين لا جبر ولا تفويض ولا كره
ولا تسليط بينهما و اماست اهل سنت بنا را در این خود هیچ داده اند و در نفی خلق از
عباد و انشاءت کسب برای ایشان مطابق ارشاد حضرت صادق اعتقاد دارند
حالا همین روایت را بعد از آنکه کتب شیعه از اخبار شیعه نیز باید شنید تا صدق و کذب
اهل سنت ظاهر گردد و در دوش محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی عبد الله ان قال لا جبر ولا تفويض
ولكن امر بين امرين در وی الکلینی فی شرح ابن ابراهیم عن ابی عبد الله مثل ذلك و در دوش
الکلینی فی شرح ابن الحسن محمد بن الرضا نحوه و در بیجا هم روایات مذکور در اکبر صریح موافق
اهل سنت اند علماء ایشان و بی تاویل افتاده اند گویند که مراد از امر بین امرین خلق
قوت و قدرت و تکلیف بر فعل است نه دخل در ایجاد فعل اینقدر نمی فهمند که موال

[illegible]

نفسه را و عمر داشت در حق عمر و ظلم صریح کرد باشد بلا شبهه چون
این عقیده ایشان با عقیده حضرات از روی کتب معتبره ایشان با ما فرید
واضح و هویدا شد لکن وظایبی که از حضور حضرات بسبب این مخالفت ایشان
نجات شده نیز از کتب معتبره ایشان باید شنید و یکدور روایت یکبرجم از کلام
است و ایام حضرات بنابر فرید نصیح باید دریافت روی محمد بن بابویه القمی
کتاب التوحید با سنای صحیح عن ابی عبد الله علیه السلام ان قال القدریه مجوسند
الامة ارادوا ان یصفوا الله بعد لفافه من سلطانة فیه فهم زلت هذه الامة یوم یحسبون
اننا علی وجوههم ذوقوا س سقرنا کل شیء خلفاه بعد و روی الکلی عن ابی بصیر
قال قلت لابی عبد الله السلام ارادوا قدروا قضی قال نعم قلت واجب قال لا عقیده
یکم انکه بنظر اتصال مکانی و قرب جسمی حضرت حق تعالی متصور نیست قری که درینجا متصور
بدرجه منزلت و وضامند سه و شش و روی است و لیس و یکن است نه سب اهل سنت و
اخبار صحیح مرویه از حضرت طاهره بروایات شیعه گذشت که نفی مکان و این اتصال
از انجذاب کرده اند و اکثر فرق امامیه بقرب مکانی و صور قابل اند و معراج را بر
ملاقات متعارف جسمانی محمول دارند و روی ابن بابویه فی کتاب المعراج عن حماد
بن اعین عن ابی حمزه علیه السلام انتقال فی تفسیر قوله تعالی ثم دخی فعدلی ادنی الله
عز وجل فیبه فلم یکن بینہ و بینہ الا شخص من یلو فی فی شمس تلو لو من ذهب فار
صورة فقیل یا ایہ العرف بعد الصورة قال نعم بعد الصورة صحیح این اصطلاح
عقیده بهیست مبروم انکه حق تعالی را توان دید و متبین در آخرت بدیدار و مشرف
نشود و کافران ازین نعمت محروم مانند یمن است نه سب اهل سنت و
جیمع فرق شیعه غیر از جمیع اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه
توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و حرمت است اما الکتاب بقوله تعالی

باین حدیث که در کتب معتبره ایشان آمده است که حضرت حق تعالی را در آخرت بدیدار و مشرف نشود و کافران ازین نعمت محروم مانند یمن است نه سب اهل سنت و جیمع فرق شیعه غیر از جمیع اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و حرمت است اما الکتاب بقوله تعالی
باین حدیث که در کتب معتبره ایشان آمده است که حضرت حق تعالی را در آخرت بدیدار و مشرف نشود و کافران ازین نعمت محروم مانند یمن است نه سب اهل سنت و جیمع فرق شیعه غیر از جمیع اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و حرمت است اما الکتاب بقوله تعالی
باین حدیث که در کتب معتبره ایشان آمده است که حضرت حق تعالی را در آخرت بدیدار و مشرف نشود و کافران ازین نعمت محروم مانند یمن است نه سب اهل سنت و جیمع فرق شیعه غیر از جمیع اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و حرمت است اما الکتاب بقوله تعالی

باین حدیث که در کتب معتبره ایشان آمده است که حضرت حق تعالی را در آخرت بدیدار و مشرف نشود و کافران ازین نعمت محروم مانند یمن است نه سب اهل سنت و جیمع فرق شیعه غیر از جمیع اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و حرمت است اما الکتاب بقوله تعالی
باین حدیث که در کتب معتبره ایشان آمده است که حضرت حق تعالی را در آخرت بدیدار و مشرف نشود و کافران ازین نعمت محروم مانند یمن است نه سب اهل سنت و جیمع فرق شیعه غیر از جمیع اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و حرمت است اما الکتاب بقوله تعالی
باین حدیث که در کتب معتبره ایشان آمده است که حضرت حق تعالی را در آخرت بدیدار و مشرف نشود و کافران ازین نعمت محروم مانند یمن است نه سب اهل سنت و جیمع فرق شیعه غیر از جمیع اجماع دارند بر انکار رویت و گویند که او تعالی را نه توان دید و این عقیده ایشان مخالف کتاب و حرمت است اما الکتاب بقوله تعالی

کسی چرا سوال میکرد و خصوصیت علم یقینی بر روز قیامت چیست کرد و یا مؤمنین
را علم یقینی بذات وصفات او تعالی حاصل نیست نزد اهل سنت خود حصول
علم یقینی بذات وصفات او تعالی از ضروریات ایمان است اگر شیعه را حاصل نباشد
و حکم المیزان بر نفس در حق دیگران هم این طعن فاسد و آشفته باشد عجب نیست
باب ششم در محبت نبوت و ایمان باب نهم علیهم الصلوات
سابق گذشت که نزد امامان تکلیف عباد با او و مؤمنان از واجبات است بر زومه
حق تعالی و تکلیف بدون بعثت انبیا نمی شود پس بعثت انبیا نیز بر زومه و تعالی از روشنی
واجب بود در این عقیده ظلمی و فساد می که هست ظاهر و هویدا است چه هیچ چیز بر زومه
بار تعالی واجب نیست و مرتبه الوهیت در یو بیست مثالیان این ندارد آری تکلیف
دادن و بعثت پیش بر آن نمودن واقع میشود اما بحسب فضل و کرم است اگر کنند عین نبوت
است و اگر نکنند جای شکایت نیست و همین است ندب اهل سنت اگر بعثت یغیر آن
و این موجب الله تعالی در آیات بسیار انیمضمون را در مقام امتناع و بیان انعام و
خود مذکور نشیر موزیر که در او واجب منتی نمی باشد قوله تعالی لقد من الله علی
المؤمنین اذ بعثت فیهم رسولا و حضرت ابراهیم را از خدا نمی خواست در حق و ریت خود
زیر که دعا با نچه واجب الوقوع است معنی ندارد و قوله تعالی حکایت عن الخلیل
صلوات الله علیه ربنا و بعثت فیهم رسولا منهم حالا باید دانست که نزد امامان
می باید که هیچ زمان خالی از نبی یا وصی او که قائم مقام او باشد نماند و بعثت سببه
یا نصب و وصی را بر زومه بار تعالی واجب شناسند و سببیه از اسماء علیها قایل بود جواب
وجود نبی و وصی هر دو اند و یکسان زمان چنانچه در باب اول در ذکر مذمتشان گذشت و بیه
و عجلیه در هر زمان بعثت نبی را واجب دانند و نبوت را منقطع نه انکار ندانند چنانچه این
هم گذشت و اهل سنت هیچ چیز را از این امور واجب ندانند و این عقیده شیعه نیز

نزد اهل سنت
افسوس و اگر در اند
و یا بکنند
نمودار دوست
و از بسیار پیش
مشتدلول و عذر
عالم در سبب
و یکسان از آن
المعرفت علم هم
بالصدق است
اخذ و اتم است
باب العقاد است
عدد الانبیا و اولیا
اخذ و اتم است
عدد هم انهم
الفنای و اربعه
و عشرون
الفنای و اربعه
و اربعه عشرون
الفنای و اربعه
و اربعه عشرون
و اربعه عشرون
و اربعه عشرون

کردن و معنی بسوی او فرستادین و او را امر و نای و حکم علی الاطلاق ساختن
امام ثانی و تابع او گردانیدن بدون نقیصت بی برودی شد و نیست و چون این
معانی در حق بر نبی موجود اند و در حق هر امام معنوق و هیچ امام از پی نبی افضل نمی تواند بود
حال آنکه ندر باب امامیه و جیمع ائمه همین است که از جمیع انبیا افضل اند و تقدیم بر
برصد نقیصت و شهادت و اصحاب کین در رفته و من قرانی جایجاد است و هیچ بر خلاف این نیست
فاسد نمی نماید و بهیچ قاصده امامیه همین است که در فرود نقد عمومی گفته که اصول بر
می شود چنانچه در الهیات جانبی روی نیکان نقد پیشین بنا و نظایر ایشان نهاد که قابل
و موجب اصلاح و در وجوب لطفت و نسبت خلق افعال نیکان بنیکان و خلق شرور و قبیح
و برتر بود و است و الوهیت را بر هم زد و توحید باری تعالی و عوم قدرت کمال بی نیاز است
و او را بعد از او ابطال کردند چنانچه در شرعیه است که بالا جماع نیابت نبوت و فرج
است و در مناقب و مدایح ائمه القدر را فرط نموده اند که منصب نبوت را حقیر و ذلیل ساخته
و در تائید جناب امیر و زید طاهره او دستگیر است از شعب ایمان و شریعت تقدیر
خلکو کردند که ایمان یا نبیا از دست ایشان رفت و تحقیق و تدبیر انبیا بر ایشان لازم
آمد و الا آنکه خود میگویند که امامت نیابت نبوت است و بر ظاهر است که مرتبه نیابت هرگز
به مرتبه اصالت نمیرسد و نه از و بالا تر میرود و بهتر است که ایشان و این باب شبهاتی چند
ماشی از اخباری چند که پیشوایان ایشان در وفات خود ثبت کرده رفته اند و حکم موجب
آن نموده اول حال آن روایات و حال بجال ایشان و کیفیت حکم بصیقت اخبار که از علماء
ایشان صادر میشود و ناظران این رساله را متصل معلوم شده است باز آنجی چنان روایات
موافق قاعه اصولیه راست نمی آید زیرا که باجماع قطعی قبل ظهور این مخالفت معارض آن
پس قول نظایر آن روایت روا نبود بل لابد و اویل باید کرد و نیز معارض آن روایات
دیگر مثل روایات کلینی از زید بن علی و ابن بابویه از صادق و غیره و اگر بی معارض همه

فصل اول
در مناقب
و مدایح
ائمه القدر
و در تائید
جناب امیر
و زید طاهره
او دستگیر
است از شعب
ایمان و شریعت
تقدیر
خلکو کردند
که ایمان یا
نبیا از دست
ایشان رفت
و تحقیق و
تدبیر انبیا
بر ایشان
لازم آمد
و الا آنکه
خود میگویند
که امامت
نیابت نبوت
است و بر
ظاهر است
که مرتبه
نیابت هرگز
به مرتبه
اصالت
نمیرسد و نه
از و بالا
تر میرود و
بهتر است
که ایشان
و این باب
شبهاتی
چند ماشی
از اخباری
چند که
پیشوایان
ایشان در
وفات خود
ثبت کرده
رفته اند
و حکم موجب
آن نموده
اول حال
آن روایات
و حال
بجال ایشان
و کیفیت
حکم بصیقت
اخبار که
از علماء
ایشان
صادر
میشود و
ناظران
این رساله
را متصل
معلوم
شده است
باز آنجی
چنان
روایات

[illegible]

علوم غزالیست که کامل می شود به پیروی از هر یک از این آثار

بر علم هر یک از این علما اند که برین خواهد بود زیرا که هر یک از اینها مسایل مستخرج و دیگر
نکات طبع زائعه از اطلاع مذکوره است و مقرر است که اصناف انما تکامل بتلاقی
الافکار و این نحو بر همه آنها اطلاع حاصل کرده است و با اینهمه رتبه او در نحو برابر
پسح یکی ازین علما اند که برین خواهد بود تا با فضیلت چه رسد زیرا که رسوخ و علم
و تحقیق و غور و فکر و مسایل را بدلائل آن شناختن و یافتن هر دقیقه را در یافتن و استخراج
مسایل نا دوره بقوت فمخص و تتبع کلام عرب صلا فاضلی است که اصلا استیجاب
عجور بدان نمی رسد و علی هذا القیاس منطقی این زبان را نتوان گفت که از اسطوره
فارسی و ابو علی بن سینا کوی سابقیت ربوده است بحال آنکه بر استخراج اینها
اطلاع دارد که هر یک را از اینها البته حاصل نبود و طفلی که عرض سینه می خواند باشد
برخیل بن احمد برتر و فایده نمی تواند شد سلسله ای که از کثرت علم کثرت ثواب لازم
و مدار فضل چند اید بر کثرت ثواب است نه بر کثرت علم والا تفصیل حضرت خضر
بر حضرت موسی لازم آید و بطول الاجماع سلسله ای که کثرت علم که موجب کثرت ثواب
است آن علم است که مدار اعتقاد و عمل باشد نه علوم زائده و همان علم مراد است در این
قوله فی سوال الذین یعلمون الذین لا یعلمون و بهر ری را علمی که مدار اعتقاد و عمل است
اتم حاصل بود اگر زیادتی و فضیلتی آید و دیگر علماء را باشد در علوم دیگر بود
و لیکن این مدار آنکه اگر آن علم در شی بوجه اتم حاصل نباشد از عهده تبلیغ میان اجماع
چگونه براید و عرض لغت از دوسه چگونه محصل انجامد شبهه دوم تمسک
لنقد بروایت حسن بن کثیر عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه و سلم الى سماء
ابن اریطه قال هذا خیر الاولین والاخرین من اهل السموات والارضین و غیره
بعین حسن بن کثیر بن ابی و ایل عن عبد الله بن عباس قال حدثني رسول الله صلی
الله علیه و سلم قال قال ابی جبریل علی خیر البشر من فی فقه کثر جواب انما این و با

وانت ولا عسى الا الله وانت ولا عسى الا الله وانا باز خود شیخ ابن بابویه در کتاب
المعراج وضمن خبر طوسی از ابو ذر عن النبی صلی الله علیه و سلم روایت کرده اند
انه قال لا عرج فی الی السموات جاؤنی ملائکة کل کما و سلموا علی و قالوا اذا رجعت الی
الارض فاقر علینا السلام و اعلمه ان شوقا له طویل قفلت لهم یاملائکة ربی
بل تعرفونا حق المعرفة قالوا لم لا تعرفکم الی آخر الحدیث پس این روایت صحیح و لا
کرو که ملائکه هر چنان راجع المعرفت بجسم و امیر المؤمنین حاصل بود پس حضرت
که در خبر شمس که به در دو جا واقع است باطل محض کشت و ریجا هم شیخ ابن بابویه
غیر از عذر تهری خیری سر انجام نمیشود و نیز خبر اول مصرح است بآنکه انبیا و رسل
را اصل معرفت خدا کا هو الظاهر راجع معرفت خدا کا هو الظاهر و حاصل نبود و هرگز
معرفت خدا کا یعنی حاصل نباشد قابل نبوت و رسالت چگونه خواهد بود و نیز خبر مذکور
و لالت میکند برقی حق معرفت از ائمه الطهارت مثل حسین و من بعد بما و بخلاف پیغمبر چون
حال شبهات ایشان در باب تفضیل ائمه و انبیا بطریق نمونه معلوم شد حالا لازم آمد
که غلو ایشان در حق ائمه و تحقیر و امانت ایشان در حق انبیا تفضیلی که لایق این رساله
مختصر است بیان تا بم نامزد با ایمان بسبب مجاسته و صاحب امتیاز آنکه از رو
انبیا و در روز قیامت شمرنده نه کرد و در حق حضرات ائمه و دیگر اولیا و صلحا
که اعتقاد بر برگی ایشان دارد از جاده اعتدال بیرون نرود از جمله غلو ایشان در
حق ائمه و تحقیر انبیا علیهم السلام است که گویند پیدایش انبیا طفیلی ائمه است و مقصود
بالذات از نبش ائمه بود و این بدانند که اصیل از طفیلی نایب مقدر کنند و گویند
اصیل محض برای نصب نایب بود و بخلاف العقل متمسک ایشان درین باب
روایت شیخ مفید است یعنی محمد بن النعمان که استاد شریف مرتضی و شیخ ابو
طوسی است عن محمد بن الحنفیه قال قال امیر المؤمنین یعت رسول الله صلی الله

خفا که بیا تو نیستی
 باز کند سرش و دستش را
 بویب و دستش شود
 و گفت من کی بستم
 پس دل کسی
 که کوه بشد و دل خدا
 بود و صلی علیهم
 و امیر المومنین
 گفتند بود و کجا
 پس اینان نهاد
 علم و دین و نور
 و شستگان را از اینجا
 اما آن علمش اندوخت
 من و دانات من
 تفاوت من بود
 بنی آدم را افکار کند
 برای خدا و عباد
 و برای این کرده
 بااعت پس بگوشت
 آری ای پسر و کجا
 افشار کردیم
 *

دری که افندیشاق از کلمین است که جنبه طاعت و طمعان برود و در حق نشان
معمل است بخلات ملائکه که لایعصون الله امرهم و یفعلون ما یریدون نشان ایشان
است افندیشاق از ایشان چه حاجت و تیردین روایت خبر و ذکر شاق انبیا
نبست که از افندیشاقی آدم که عام است فیه و خود و مثل مشهور است که تا من عام
الاوقد نفس منه البعض و تیردین روایت افندیشاق طاعت منحصر بهین در خواب
پیغمبر و امیر و ایدیه است و پس پس ایجاب طاعت انبیا و اولو العزم و غیرهم که بلا شبهه واقع
ثانی الحال بطریق بدامصلحت دید وقت شده پس در روایتی که خاطر خواه این کرده
است نیز در انبیا شیع این بابویه یافته میشود و ردی این بابویه فی غیب طهر
عن ابن عباس عن النبی صلی الله علیه و سلم انه لا سکره و کلمه به قال بعد
انک رسولی الی خلقی و ان علیا ولی امیر المؤمنین اخذت متاق البین و ملائکه
و سمیع خلقه بولایته و احوال صفار و این بابویه و رجال ایشان خصوصاً محمد بن مسلم
و غیره کسی که بست روشن است و رکاکت الفاظ این اخبار کوام عادل است
بر آنکه که ب افترا است و مع هذا ابل سنت را بفضل الله تعالی حاجت نویسن و
این روایات با تاویل و توجیه این مفتریات مانده زیرا که شریف مرتضی که بر عزم شیع
ما قبل علم الهدی است در کتاب الله در رد الفکر برای توضیح این لقب خود و کذب
یشاق به الله نام نموده و خبرم بوضع و افترا ان کرده و کفی الله المؤمنین فقال
تعلو سیوم انکه گویند انبیا اقتباس انوار از ایدیه کرده و افترا انما و این برر کواران نمود
و هیچ معقول نمی شود که متقدم بکوه افترا انما متاخر نماید و از دغیب اسرار
کنند و اگر احوال ایدیه ایشان از ابروی و اهل سام میشد پس چه اساسات ایشان
تعلیم طریقت نه نمودند بطویل لا طائل چه ضرر و بود که فلا نبان انقسم چو اسفند کرده
شما اتباع آنها کنند محض این بود که شما ملان و حلال طاعت بجا آورده و بر صاحب

عقل ظاهر است که اتباع انار واقفان انوار کسی را در نوشت که معرفت بکلمات
و وصول بدرجات بپواسطه باو غایت نساخته اند هرگاه با ایشان و جمیع مکالمه
نزول کتب و حکم و احکام بلا واسطه می شد ایشان را از اتباع غیر خود کردن چه در کار بود
و نیز از روی تواریخ و اخبار صحیح شریعت ثابت است که هیچ نبی روزه و نماز
و زکوة و حج و دیگر عبادات و معاملات مطابق شریع نجم الدین ابوالقاسم
یا جامع عباسی عالمی که بر علم این کرده ائین و طریق ائمه است نه کرده و نه درست
او این طریق رواج داشته پس اتباع انار ائمه از انبیا چه معنی دارد و متمسک
ایشان درین غلو هم همان انبان شیخ ابن بابویه است روی شیخ و غیره
من الامامیة البضائه وجد بخط ابی محمد الحسن العسکری ماحورته اخوه بالمدین
قوم حذفوا محکات الکتاب و نسوا رب الارباب و النبی و نساه فی الکوزیوم الحساب
و نظی الطائفة الکبری و نعيم دار التبيين فخر بن اسحاق الاعظم و فینا النبوة و الولاية و
الکرم نحن منار الهدى و الحرة الوثقی و الانبیا و کالوا لیتسبون من انوارنا و یقفوا
انارنا و سیظهر حجة الله علی الخلق و السیف المسلول لاطهار الحق و
این عبارت ظاهر مخرج صاحب رتبه مزوره است که خود انکار کرده بنام حضرت
امام حسن کرمی نوشته و این فرقه خود را بهر جا شنیدند که خط فلان امام است
بصرفه بران اعتماد میکنند و امور و نبیه را از انجا اخذ می نمایند اینقدر نمی اندیشند
که جعل و لباس در خطوط رایج است خصوصاً نسبت به بزرگان گذشته که نه
خود ایشان موجود اند تا کذب فرمایند و نه خردم را معرفت خطوط ایشان
و مهارت در شناختن خطوط بسبب کیانی حاصل است و عجب از شیخ
ابن بابویه است که در کتاب الاعتقادات خود ایشان مغلطه پا کرده و
تسهاست سخت خورده که اهل سنت بر افتش

اینست بنده میگویم
خطا از قوی حافظ
که در بیان نموده
و در نوشت که در
بیت الارباب را
نشان داد و ساقی کوز را
در دست خدایت
را که اوست
است و نیست فایده
منتی از این باب
بنده بسیار کم
در بیان نبوت
و ولایت و زکوة
با هم نشان دادند
دوست از قوی حافظ
انبیا و کلام بیکار
نور از نور و در قیام
درین باب و غلو
ظاهر و ابدان و غلو
خطا از قوی حافظ

علی است اخوی فی الدنیا والاخره وانت اقرب الخالق الی یوم القیامه فی الموقف بین ید
الحیار وروی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه
علیه وسلم ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامه نصب لک منبر عن یمن العرش
لنفس کلهم عن یسار العرش و بین یدیه نصب علی کرسی الی جانبک اکراما الی غیر
ذلک فمن الاخبار المصنوعه الموضوعه فی کتبهم وبالغرض اگر این اخبار صحیح هم باشند مفید
که تفصیل امیر بر انبیا است نمی شود زیرا که مقادیر این اخبار آنست که تبعیت عامه الانبیا
بغیر از الطهاره و در بعضی مواضع و مواضع تقدم بر سبب خلق خواهد شد و ازین
تقدم تبعی تفصیل لازم نمی آید زیرا که است مصطفویه بالاجماع پیش از همه اعم و در بهشت
داخل خواهد شد و هر تنی همراه است خود خواهد بود تا از گذرگاه تنگ بلجرطه آنها را
بگذرانند پس این است را پیش از انبیا به تبعیت پیغمبر خود و دخول بهشت نصیب خواهد
و بالاجماع تمام این است از انبیا افضل نیست و ان معنی را موجب تفصیل
و استن خلافت عقل و شرع و عت است و در گذرگاه و دروازه از ک باد شاهی
خدا متکبران و احشام امیری بر امیری به تبعیت امیر اول مقدم میشوند و موجب
تفصیل آنها بر ان امیر نمیکرد و عقیده سوم آنکه انبیا از کنایان معصوم اند و پس از
نذیب اهل سنت لیکن تفصیلی دارند که از کتاب و اخبار صحیح مفهوم می شود
از کلمات و صفایر و غیره معصوم اند و بعضی صفایر و انبیا ان سهوا و اصادر میشود
که از ازله نامند و زله در لغت انترشن قدم را گویند و چون کنایه از پیغمبر ان
با نبصورت صادر میشود که قصد طاعتی یا مباحی میکنند و سبب بی مجاورت ان
یا مباحیه کنایه در ان کنایه واقع میشود و انجا است شبهه است بحالت هر که قصد
رفتن میکند و سبب بی مجاورت راه با سبب کامل و لامی بادی او لغزش می خورد و انچه گرام
پیغمبر ان زله نامیده اند و نیز اهل سنت گفته اند که صفایری که الالت خیر است و در انجا

میکنند مثل وز و بدین یک جبهه با هم گردان میدارند از حق کسی از پیغمبران بطریق سبقت برسد
نی نمودند زیرا که موجب تخریب کردند عوام را از اتباع انبیاء و نقصان بخش لازم می آید و کجانی
مرتبه نبوت و فایده بخشش مقتضی عصمت این بزرگواران است بخند و چاول آنکه گرازانند
کنایان عداوت و دشمنی است مأمور است باتباع ایشان قبل از آنکه تم تحویل السد فایده عتی و خود
ایشان از معاصی و کنایان مردم را باز بیدارند و نهی میکنند پس تناقض در میان دعوت
قولی فعلی لازم آید دوم آنکه اگر گناه کنند باید که باشد عذاب نشود بقوله تعالی اولاد و قبا که
ضعف الحیوة وضععت المات و لقوله یا نساء النبی من یات منکم بقاضیه مبتدیه لعن
لها العذاب فضعف من معذب شمل عامه باشد عذاب سنانی و مخالفت منصب نبوت
ریرا که نبی شفیع است و شاهینگی و بدی است و چون خود و کار خود در مانده
باشد شفاعت که کند و شهادت که آید نماید بیوم آنکه اگر گناه میکردند مثل سلاطین
جابر میشدند که مردم را زجر میکنند و سیاست می نمایند بر رسوم فاسده و از کارهای خشن
و خود بعمل می آرند و لابد روش انبیا از ملوک جابر و سلاطین ظالم ممتاز و بسیار بجای آید
آنکه اگر گناه کنند مستوجب اید او امانت و عقوبت کردند و قد قال الله تعالی الذین
یزودون الله و رسوله لغنم الله فی الدنیا و الاخره و اعد لهم عذابا مهینا و آنکه اگر گناه ایشان
است ظاهر شود هنگامی که نمایند از اطاعت ایشان و از نظرشان بقیتد بلکه من بعد
تصدیق نکند و تکذیب نمایند و گویند که اگر ایشان در اجبار و مواعید خود درست می
کنند خود چرا مرا تکلیب این کار را میشدند فرقه یعقوبیه از امامیه از انبیا تخویند کنند صدق
و نوب را و آنچه انفرقه صراحت میکنند لقیه امامیه در پرده می سرزند که امور خبیثه و گناه
فبیحه در کتب خود از انبیا روایت کرده اند چنانچه تخریب بکیش میرسد انشا الله تعالی
چهارم آنکه انبیا از دروغ گفتن و پنهان نمودن مطلقا معصوم اند خواه عمد
باشد خواه سهوا خواه پیش از نبوت خواه بعد از آن امامیه گویند که کذب بزرگ است و است

است بر انبیا از روی تقیه و قول حضرت ابراهیم را که انی سقیم فرمود بر همین حمل کنند
علائکه اگر کذب جایز باشد بر انبیا گوی از روی تقیه و فوق و اعتماد با قول ایشان نماند
و غرض بعثت منتقص کرد و تقیه انبیا را جایز نیست و الا تبلیغ احکام الهی صورت
ننهد و زیر که در اول امر که هنوز محمد و ناصری نمی باشد احتیاج تقیه بیشتر میباشد
و چون در آنوقت ایشان خلاف حکم الهی ظاهر نمایند و از ایندک قوم تبرسند
و بکر حکم الهی چشم معلوم شود و عقرب تحقیق این مسئله بیاید ان شاء الله تعالی
و آنچه در حدیث وارد شده است که لم یکنب ابراهیم الا نلت کذبات پس مراد از
کذب معنی حقیقی آن نیست بلکه تعریض است که نسبت بفهم سر سر سامع مشابه
بکذب می باشد بطریق مشاکله بکذب نام کرده اند و در باب تحقیق این کذبت معتبره
چشم آنکه انبیا را معرفت واجبات ایمان قبل از بعثت و بعد از آن ضرورت زیر که
چهل در عقاید موجب کفر زندقه است و معاذ الله که انبیا را این چهل باشد آری و حکام
شرعی بدون ورود وحی ایشان را علم حاصل نمیشود و در همین علم وارد است
قوله تعالی و علماک ما لم تکن تعلم چاهبر مسکین و یهود و نصاری برین عقیده اجماع
دارند و با مجاد حق انبیا در نصوص قرآنی و کلا اتیناه حکما و علما و اتیناه احکما صیبا
و اتیناه الحکمة و فضل الخطاب و غیر ذلک صیرح برین مدعا دلیل است و در بعضی مواضع
ذکر بعثت و ارسال و وحی و انزال کتاب بعد از نیمضمون واقع شده و نیز در حق
انسان بی آنکه وحی و نبوت داشته باشد لفظ حکمة فرموده اند پس معلوم شد که این علم
قبل از نبوت و وحی هم حاصل می شود و اما سیه گویند که انبیا را معرفت اصول عقاید در
صحن بعثت بلکه در عین مناجات و کلامه که اعلا امرات قرب بشیری با جناب خداوند است
حاصل نمی شود معاذ الله من هذا الا تعفاد الباطل بدل علی ذناب مارواه
نعمد بن بابویه القمی نے عجول احبار الرضا علیه السلام سے یہ کہتا ہے

و اتو حید عن ثانی ابن موسی الرضاع عن ابیہ علیہم السلام الی امیر المؤمنین و محمد بن حنفیہ
 الکلینی عن ابی جعفر فی الکافی ان موسی بن عمران معلوات احمد و سلامه علیہما السلام
 تعالی فقال یا رب البیدانت منی فانا ویکم قریباً بیک و آیین خبر سریح و لا یح
 میکند که حضرت موسی تا ایوقت که حالت مناجات و کالمه بود از قرب و بیدار
 منزه بودن باری تعالی معلوم نبود و حقیقت اینجبرانتست که در حضور جناب رسالت
 اعرابی جاہل آمده سوال کرده بود که یا محمد البید ربنا فینا و یم قریباً بیک جناب
 رسالت و جواب ان اعرابی بی فهم تامل فرمودند که اگر بر دوش بعد و قرب مکا
 راضی میکنم این بدوی جاہل که گرفتار او نام و باند حواس خود دست بر نفی وجود بار
 تعالی محمول خواهد کرد زیرا که و هم چنین حکم میکند که کل موجود اذا فیس الوجود انحرافاً
 بعد منہ او قریب تجرد موجود را از مکان و جهت و قرب بعد کند امی بمنجد و یاور میکند
 اثبات حق تعالی خود متکفل جواب شد و ایضا و اذا سالک عباد و عشی غشائی قریب و یرین ان
 بدقیقه شد که چون بقدر کافی منشی شد قرب حاصل شد کو قرب مکانی نباشد زیرا که آنچه
 از قرب مکانی حاصل میشود بسبب انتفاء بعد مکانی و در اینجا هم حاصل است بدلیل
 اجیب دعوة الداع اذا دعو ان و این ارشاد هدایت نظام مستطیع صفات کمال و
 انداز انجمله الفاظ مذکور است در جناب او تعالی اطلاق کردن بسبب انتفاء انوار و
 از انجمله ضحاک و ششم فرج بسبب انتفاء حزن و بکا و از انجمله است جبا بسبب انتفاء
 وقاحت و از انجمله صبر و شکیبائی بسبب انتفاء خزع و بیجبر سر و علی بالقیاس
 اگر چه معنی حقیقیه این الفاظ هم در اینجا متحقق نیست و همین است طریق هدایت خداوند
 که گرفتاران او نام و یمز موافق معلومات و موجودات ایشان تسلی میبخشد و در
 نزد بصرف معقولات نمیدهند تا آنکه از کثیر سببی عقل بر اثبات مکان آن
 قناعت کردند و وقتی که رسیدند که این امر و قناعت فی اسما و همین قدر از این راضی

۱
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰

اینهمه بیان فرموده اند قوه تخطیر رجال انفرقه است که بجای اعرابی نام میبرد از پیغمبران اولوالعزم گرفته و در ورطه ضلالت افتادند و رجال اهل سنت موعظان بر قصه زیاده داشتند و روایت کردند و همین است تفاوت روایات ایشان در روایات اهل سنت و ازین غلطی قبیح بی باید برو که در دعای صحنی قریش دیگر مثال سجده بهمین قسم تبدیل است و القاب و تحریف شمایل و صفات بوقوع آمده نوشت به یکبار رسانیده و اینهمه بسبب سابلت و بی مبالائی انفرقه است در روایات دین که از هر کس و ناکس اخذ علوم دینی کردند و هرگز بر محک امتحان نرفتند تا سر از زنا سره ممتاز قلب از خالص جدا شد و روایت دیگر از همین باب در حق حضرت یونس هم وارد روی الکلمینی عن ابی عبد الله علیه السلام ان یونس کان یقول فی سجوده اترک معذبه و قد عفرت لک فی التراب و حی اترک معذبی و قد اظلمت لک هو اخرج من اترک معذبی و قد اسهرت لک لیل اترک معذبی و قد اجتمعت لک المعاصی قال فادعی الله الیه ان یرفع راسک فانی غیر مغفل فقال ان قلت لا اعذبک ثم عذبتنی کان ما ذا الاستعبدک و انت ربی فادعی الله الیه الیه یرفع راسک فانی غیر معذبک و انی اذا وعدت و عداؤیت و درین خبر صحیح دو چیز معلوم شد یک آنکه حضرت یونس را معلوم نبود که خلف وعده کرد و آنکه حضرت از علامات اتفاق و باریتعالی از قیاح منوره است دوم آنکه وجوب عدل یعنی بزرگواران و غیر عاصی باطل است و الا حضرت یونس چرا خوف عقوبت میکرد اگر حضرت یونس این مسئله اعتقاد می نمود مثل مسئله اولی پس از جناب باریتعالی جواب می داد که مرا تعذیب مطیع جایز نیست محض بر وعده حواله منفرمود و یا بجهل این خبر بلکه از منقرضیات رجال انفرقه است که بزعم خود اینان مضمونش را بدو قطعیه باطل و ناسمج است و همین است حال روایات انفرقه که لطلانها منها علیها شواهد عقیده شدیم آنکه انبیا معلوم اند از حد و گناهی که موت بران

[illegible]

بلاک باشد اما سید و این عقیده خرافات دارند و در حق سید انبیا این بار و این
 روی الصلیه معن این ابی یعقوب نقال سمعت اباجده المد نعیرا و هو ملغ بدیه الی السراب
 لا تکلنی الی نفسی طرفه عین ابد و لا اقل من ذلک قالان باسیر معن ان محمد المد رمع
 من جوانب لیه ثم اقتبل علی نقال ابن ابی یعقوب ان یونس بن متی و کله المد
 و جل الی نفس اقل من طرفه عین فاحدث ذلک فقلت فبلغ کفر الصلیک المد فقال لا وکن
 الموت علی تلک الحال کان ملاکا باید و نیست که انچه از نفس قران و رتبه حضرت یونس
 ظاهر میشود همین قدر هست که حضرت یونس بی اذن پروردگار قوم خود را گذاشته است
 و برین امر معاش و نیز در وعای بد کردن بر قوم خود و بخلت فستمد و و تحمل بر شد اید اید
 و کند ب انمان نمود و ظاهر است که این برود و امر گناه نیستند کبره چرا باشد
 زیرا که نزد حضرت یونس قراین قویه قایم شد بر تلک ایشان ایمان نخواهند آورد پس
 وعای بد فرمود و نیز بعد از تلک است عذاب ایشان رسید که مراد از شد بد خواهند
 رسانید و کند ب میرج خواهند کرد که موافق و عده بوقع نباید ناچار که نیت رفت
 و منتظر حکم پروردگار نماید چون منصب انبیا علی است بر همین قدر اید و انباشت
 شد و تا دیب و دشمنان فرمودند و حالاً لجم اگر شخصی غلام بانو کرد خود را حامل کرد و بر
 بعد بسد و بگوید که میباران و مزارعان آن دیه با تو کیشی نمایند و تن با ملاعت
 ند چندین خواهی نوشت که قویست از خود و بدانی غلت آن دیه خواهند فرستاد
 و ان غلام بانو کرد و ان دیه رفت و بقدر و رغود در نهالت و عایاده مرغوب و مرغوب
 آنها گوشید و آنها اصلا تن با ملاعت او نداده و احکام او را قبول ندارند بلکه در
 اید او ستند و او را سخا گرفته و او انتظار حکم خاوند خود نه کرد و خود عر ضه
 مد خواستند و فوج موخود فرستاد و خاوند مرغوب و عده خود فوج عظیم فرستاد
 زمینداران چون از قصد فوج مطلع شدند و کیم را بعلوم معینه نزد خاوند و در ان نمودند

این حدیث از ابی یونس است
 و در این حدیث آمده است
 که یونس بن متی و کله المد
 و جل الی نفس اقل من طرفه عین
 فاحدث ذلک فقلت فبلغ کفر الصلیک
 المد فقال لا وکن الموت علی تلک الحال
 کان ملاکا باید و نیست که انچه از
 نفس قران و رتبه حضرت یونس
 ظاهر میشود همین قدر هست که
 حضرت یونس بی اذن پروردگار
 قوم خود را گذاشته است و برین
 امر معاش و نیز در وعای بد کردن
 بر قوم خود و بخلت فستمد و و
 تحمل بر شد اید اید و کند ب
 انمان نمود و ظاهر است که این
 برود و امر گناه نیستند کبره
 چرا باشد زیرا که نزد حضرت
 یونس قراین قویه قایم شد بر
 تلک ایشان ایمان نخواهند آورد
 پس وعای بد فرمود و نیز بعد از
 تلک است عذاب ایشان رسید که
 مراد از شد بد خواهند رسانید
 و کند ب میرج خواهند کرد که
 موافق و عده بوقع نباید ناچار
 که نیت رفت و منتظر حکم
 پروردگار نماید چون منصب
 انبیا علی است بر همین قدر
 اید و انباشت شد و تا دیب و
 دشمنان فرمودند و حالاً لجم
 اگر شخصی غلام بانو کرد خود
 را حامل کرد و بر بعد بسد و
 بگوید که میباران و مزارعان
 آن دیه با تو کیشی نمایند و تن
 با ملاعت ند چندین خواهی
 نوشت که قویست از خود و بدانی
 غلت آن دیه خواهند فرستاد و
 ان غلام بانو کرد و ان دیه
 رفت و بقدر و رغود در نهالت
 و عایاده مرغوب و مرغوب آنها
 گوشید و آنها اصلا تن با ملاعت
 او نداده و احکام او را قبول
 ندارند بلکه در اید او ستند و
 او را سخا گرفته و او انتظار حکم
 خاوند خود نه کرد و خود عر
 ضه مد خواستند و فوج موخود
 فرستاد و خاوند مرغوب و عده
 خود فوج عظیم فرستاد زمینداران
 چون از قصد فوج مطلع شدند و
 کیم را بعلوم معینه نزد خاوند
 و در ان نمودند

مودود و توبه و ستم و فتنه و دامن است بسیار اظهار کردند و قول مسرور دادند که اینده
 از حکم او تجاوز نخواهند کرد و این غلام و نوکر بدین امور اطلاع نداده و ناگاه فوج
 او بی تانت ویه مراجعت کرد و ویه را جمیع رسال که منتهی رفت این غلام با نوکر چون
 این حالت مشاهده نمود و تحقیق بحال اطلاع ندانست بی آنکه حکم خود بر سر بر جان خود
 خایف شده زود از فوج آن ویه فرار کرده رفت در حضور غلام یا نوکر را تا
 و نا فرمان بردار و مخالف تاوند خود توان گفت آری اینقدر رشده که این غلام
 با نوکر اگر صبر میکرد و خود را در میان آنها میداشت تا بوسیله توبه و استغفار می کرد
 اسلوب کار بهتری میشد و از روی تواریخ و روایات تفسیر به معنی است
 و را این دو چیز معلوم نمیشود که از حضرت یونس بوقوع آمده باشد و در قرآن مجید
 که فظن ان لکن نقدر علیه واره شده بر شش تن از قدرت معنی تفسیق و تنگ کردن
 من قبل قوله تعالی الله مبسط الرق لمن يشاء و نقدر از قدرت تاف و عقیده حضرت
 یونس ثابت شود و دلیل صریح بر این آنکه بعد از این عبارت خداوی فی الظلمات فرمود
 و تفسیر این دعاوند بر معنی قدرت هرگز درست نمیشود و با معنی دیگر بسیار
 است یعنی گمان کرد که ما اورانک نخواهیم کرد و در کتاب پس توبه نمود و از کرده خود استغفار
 آورد و باید یون و اعتراف حضرت یونس در آخر این آیه بظلمت قال لی انت
 من الظالمین یا بر من فض و تضرع و زاری است در جناب خداوند خود و اندک را بسیار
 و شستن چنانچه شیوه بندگان مطیع است یا بنابر آنکه ترک اولی و حق انبیا حکم معصیت و ظلم
 و از روی عوام الناس عقیده منتهی است که حضرت آدم ابوالبشر معنی الله بود
 و از حد و نقض و اصرار فراموشی نداشتند که بود و سجدین است مدبب این
 استخاره قوله تعالی ثم اجاباه بر بنجاب علیه ویدی قتلقی آدم من ربه کلمات قناب
 علیه ویدی التواب الیمین الله اعطى آدم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین

مودود و توبه و ستم و فتنه و دامن است بسیار اظهار کردند و قول مسرور دادند که اینده
 از حکم او تجاوز نخواهند کرد و این غلام و نوکر بدین امور اطلاع نداده و ناگاه فوج
 او بی تانت ویه مراجعت کرد و ویه را جمیع رسال که منتهی رفت این غلام با نوکر چون
 این حالت مشاهده نمود و تحقیق بحال اطلاع ندانست بی آنکه حکم خود بر سر بر جان خود
 خایف شده زود از فوج آن ویه فرار کرده رفت در حضور غلام یا نوکر را تا
 و نا فرمان بردار و مخالف تاوند خود توان گفت آری اینقدر رشده که این غلام
 با نوکر اگر صبر میکرد و خود را در میان آنها میداشت تا بوسیله توبه و استغفار می کرد
 اسلوب کار بهتری میشد و از روی تواریخ و روایات تفسیر به معنی است
 و را این دو چیز معلوم نمیشود که از حضرت یونس بوقوع آمده باشد و در قرآن مجید
 که فظن ان لکن نقدر علیه واره شده بر شش تن از قدرت معنی تفسیق و تنگ کردن
 من قبل قوله تعالی الله مبسط الرق لمن يشاء و نقدر از قدرت تاف و عقیده حضرت
 یونس ثابت شود و دلیل صریح بر این آنکه بعد از این عبارت خداوی فی الظلمات فرمود
 و تفسیر این دعاوند بر معنی قدرت هرگز درست نمیشود و با معنی دیگر بسیار
 است یعنی گمان کرد که ما اورانک نخواهیم کرد و در کتاب پس توبه نمود و از کرده خود استغفار
 آورد و باید یون و اعتراف حضرت یونس در آخر این آیه بظلمت قال لی انت
 من الظالمین یا بر من فض و تضرع و زاری است در جناب خداوند خود و اندک را بسیار
 و شستن چنانچه شیوه بندگان مطیع است یا بنابر آنکه ترک اولی و حق انبیا حکم معصیت و ظلم
 و از روی عوام الناس عقیده منتهی است که حضرت آدم ابوالبشر معنی الله بود
 و از حد و نقض و اصرار فراموشی نداشتند که بود و سجدین است مدبب این
 استخاره قوله تعالی ثم اجاباه بر بنجاب علیه ویدی قتلقی آدم من ربه کلمات قناب
 علیه ویدی التواب الیمین الله اعطى آدم و نوحا و ال ابراهیم و ال عمران علی العالمین

و اما بعد در حق آن ابو الا با حقوق مشتغع بکار بزند و کمال بی ادبی نماید و او را بحد
و بعضی و سایر خصال نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکارند
و آنچه ایدر نسبت بحضرت اوم پیش آمده که حد کرده و امر سجده را قبول ننمود
عهد خدا را در حق او ترک داد و طعون ابدی شد اینها در حق حضرت اوم نسبت یافته
اطهار ثابت کنند که حد اینها نمود و میثاق ولایت ایشان اقرار نکرد و عهد خدا
را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی عتنب فرمود و همیشه در عتنب ماند معا و بعد
من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا علیه
سلام انه قال ان ادم لما اکره الله تعالی باسجد و الاملا لیکه له و لو خاله الجنة قال فی
نفسه انا اکرم الخلق فتاوی الله عز وجل ارفع راسک با ادم فانظر الی ساقی عرس
فرجع آدم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و جنته
فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال ادم باه
من هو لا فقال عز وجل هو لاهن ذریک و هم خیر منک و من حسین خلی و ولولاهم
ما خلتک و ما خلت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض قایا کن تنزلهم الیه معین الحسن فافترقا
عن جوارس فنظر الیهیم معین الحسن فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التي
فی الله تعالی عتبا و ایضا روى ابن بابویه فی معانی الاخبار عن المفصل بن علی
عن ابی عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل ادم و زوجته الجنة قال لهما کلامها هذا
حیث שתتما و لا تقر باذاه الشجرة فتکون من الظالمین فنظر الی منزلة محمد و سته
و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من بعدهم فوجدوا اشرف الملائک من منازل ال
الجنة فقال ربنا من هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسکم الی ساقی عرس
فرفعوا رؤسهم فوجدوا السماء اجمدة و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة مکتوبت علی
اقبال العرش نور من نور انوار سل جلاله فقالا لمارنا ما اکرم هذا المنزلة علما

و اما بعد در حق آن ابو الا با حقوق مشتغع بکار بزند و کمال بی ادبی نماید و او را بحد
و بعضی و سایر خصال نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکارند
و آنچه ایدر نسبت بحضرت اوم پیش آمده که حد کرده و امر سجده را قبول ننمود
عهد خدا را در حق او ترک داد و طعون ابدی شد اینها در حق حضرت اوم نسبت یافته
اطهار ثابت کنند که حد اینها نمود و میثاق ولایت ایشان اقرار نکرد و عهد خدا
را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی عتنب فرمود و همیشه در عتنب ماند معا و بعد
من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا علیه
سلام انه قال ان ادم لما اکره الله تعالی باسجد و الاملا لیکه له و لو خاله الجنة قال فی
نفسه انا اکرم الخلق فتاوی الله عز وجل ارفع راسک با ادم فانظر الی ساقی عرس
فرجع آدم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و جنته
فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال ادم باه
من هو لا فقال عز وجل هو لاهن ذریک و هم خیر منک و من حسین خلی و ولولاهم
ما خلتک و ما خلت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض قایا کن تنزلهم الیه معین الحسن فافترقا
عن جوارس فنظر الیهیم معین الحسن فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التي
فی الله تعالی عتبا و ایضا روى ابن بابویه فی معانی الاخبار عن المفصل بن علی
عن ابی عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل ادم و زوجته الجنة قال لهما کلامها هذا
حیث שתتما و لا تقر باذاه الشجرة فتکون من الظالمین فنظر الی منزلة محمد و سته
و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من بعدهم فوجدوا اشرف الملائک من منازل ال
الجنة فقال ربنا من هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسکم الی ساقی عرس
فرفعوا رؤسهم فوجدوا السماء اجمدة و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة مکتوبت علی
اقبال العرش نور من نور انوار سل جلاله فقالا لمارنا ما اکرم هذا المنزلة علما

و اما بعد در حق آن ابو الا با حقوق مشتغع بکار بزند و کمال بی ادبی نماید و او را بحد
و بعضی و سایر خصال نامرضیه وصف کنند و مصر بر معصیت و نافرمانی خدا انکارند
و آنچه ایدر نسبت بحضرت اوم پیش آمده که حد کرده و امر سجده را قبول ننمود
عهد خدا را در حق او ترک داد و طعون ابدی شد اینها در حق حضرت اوم نسبت یافته
اطهار ثابت کنند که حد اینها نمود و میثاق ولایت ایشان اقرار نکرد و عهد خدا
را در حق اینها ترک داد و حق تعالی بروی عتنب فرمود و همیشه در عتنب ماند معا و بعد
من ذلک روی محمد بن بابویه فی عیون اخبار الرضا عن علی بن موسی الرضا علیه
سلام انه قال ان ادم لما اکره الله تعالی باسجد و الاملا لیکه له و لو خاله الجنة قال فی
نفسه انا اکرم الخلق فتاوی الله عز وجل ارفع راسک با ادم فانظر الی ساقی عرس
فرجع آدم راسه فوجد فیہ مکتوبا لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و جنته
فاطمه سیده نساء العالمین و الحسن و الحسین سید شباب اهل الجنة فقال ادم باه
من هو لا فقال عز وجل هو لاهن ذریک و هم خیر منک و من حسین خلی و ولولاهم
ما خلتک و ما خلت الجنة و النار و لا السماء و لا الارض قایا کن تنزلهم الیه معین الحسن فافترقا
عن جوارس فنظر الیهیم معین الحسن فسلط علیه الشیطان حتی اکل من الشجرة التي
فی الله تعالی عتبا و ایضا روى ابن بابویه فی معانی الاخبار عن المفصل بن علی
عن ابی عبد الله قال لما اسکن الله عز وجل ادم و زوجته الجنة قال لهما کلامها هذا
حیث שתتما و لا تقر باذاه الشجرة فتکون من الظالمین فنظر الی منزلة محمد و سته
و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة من بعدهم فوجدوا اشرف الملائک من منازل ال
الجنة فقال ربنا من هذه المنزلة فقال الله عز وجل ارفعوا رؤسکم الی ساقی عرس
فرفعوا رؤسهم فوجدوا السماء اجمدة و علی و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة مکتوبت علی
اقبال العرش نور من نور انوار سل جلاله فقالا لمارنا ما اکرم هذا المنزلة علما

۱۲
 بهیچین نه
 یکی پنجاه
 اورا غم
 کرد و نمود
 پس از
 آنکه دوسه
 مان بود
 مردمان
 قوم و ارشان
 بسیار
 بودند و
 آنکه گفت
 و نقد بخدا
 فدا کرد
 و از
 آنکه

درین امور فی الجمله حمیت اسلام بچویش آمده و در کتاب خود که سیمین فروردین
است انکار خبر مشاق نموده و حکم بوضع و اختراع آن کرده و این صغاری و شیوخ
او را از دایره ایمان بر آورده و بعد از آنکه عجب است ازین فقره که در نظم قرآن مجید مایل
نیکنند و درنی بایند که محل عتاب بر آدم محض اکل شیخه که گناه کبیره نیست بالا
گردانیده اند و اگر این امور واقع می شد لازم بود که محل عتاب تبیین امور راجحی گردانید
و از آن خبر میداد و دیگر از امثال ابوبکر و عمر و عثمان چنین عبرت و امی شد و از امثال این
قبایح اجتناب میکردند و این بدان مانند که شخصی سپهر شخصی را کشته باشد و فرمان بدهد
او را انکار کرده باشد و از درخت خانه او بی برانگی دانه میوه چیده خورده باشد
در مقام عتاب آنهمه معاصی را در یک گناه گذشته محض بنظر در دانه چندان
درخت شورش کند و امور و دیگر را اصلا در ذکر نیارد و با وجود عقل کامل اینهمه
متصور نیست و در ترک عهده روایتی دیگر از امامین نیز بر ذمه حضرت آدم در کتاب ایشان
ویده شد روی الصفا و الذکور فی قوله تعالی و لقد علمنا انی آدم قال عهدنا الی
او هم فی عهد الایمه بعد فترک و لم یکن لغرم انهم یکنوا اصل حقیقت نیست که این صفا
مردی بود از ملوج مجوس که نام جدا و فرخ بود و او خود را از موالی موسی بن
عبسی اشعری میگرفت و نبات مجوسیت حاصل و نیل او بایمان نه نهایت آنکه
منتشره تشیع می نمودند و دلیل صریح برین آنکه این صغاری و ایما از ایدمی آورد که حقیقت خود
ایمه نیز قبح میکنند مثل اخبار مذکور که بر مریخ ایف طبعین از یهود و نصاری و
مسلمین بر بزرگی حضرت آدم ابو البشر و کرامت ایشان نزد پروردگار خود
و اصطفا ایشان بر عالمین اجماع دارند و چون چنین روایات از ائمه و در علم منتشره در
فالمبته از حقیقت است ایشان بلکه از حسن و دیانت ایشان بدو اعتماد و متفق گردند
و ابتلا غلیم و اسلام ماه یا بدو و عمار مجوس و از روی دلایلی ایشان بر باد دیگر الله

اہل سنت برخیاست این گروه مطلع شده اند و روایات اینہا را جدا انداختہ مثل
لئے حیض مطروح ساخته لیکن شیعہ و شیطان راہ زنی کہ وہ پس بر و این شیخ
ضلالہ است گردانند و دین و ایمان خود را مبنی بر روایت این بدوینان ساخته اند
و ایمان خود را در راہ متابعت این اطمینان و در باختہ من بخیل الصدقہ قالہ منی و عقیدہ
ہستم انکہ پیغمبر نبی از رسالہ استغفار نمودہ و از او احکام اسلحہ عذر
نیامورده و کہ میں بہت مذہب اہل سنت و امامیہ کو نمید کہ بعضی اولوالعزم از
رسولان استغفار از رسالہ نمودہ اند و تعلل و مدافعت پیش آورده و عذر
بیان کرده از آنجکہ حضرت موسیٰ علیہ السلام کہ چون او را حقتعالی
بلا و سخطہ کسی خود را فرمود و ابرشا و نمود کہ ایت القوم الظالمین قوم فرعون
در جواب گفت کہ مرا از دین کار مصاف و از زیر کہ من ہی ترسم از انکہ مرا بدیوغ
نسبت کنند و از قبیل و قال انہا و لتکاب شوم و نیز زبان من سببت لگنتی کہ دارم
در تقریر مطلب کوتاہی میکند و نیز من تقصیر و ارا آن قوم دیکہ را از انہا گشتہ ام
مباد و امر او عرض او بکشند پس ہارون را کہ برادر من بہت رسالت وہ و مرا
معاف دار و این مضمون را از آیات قرآن می برارند و از کلام الہی می فہمند حالانکہ
استغفار از رسالہ متضمن روحی است و تسلیم عدم التقیاد و الامر الصدقہ و انہا از
مخصوصہ اند و آیات قرآنی ایش از اجاست کہ نیست بلکہ همان آیات محمد
ایشان از اہل ام میدہند زیرا کہ انیکلام از حضرت موسیٰ علیہ السلام منقول نیست کہ این
کار معاف دارد و عرض منی روز را رسالت و اینچہ شش فہمی امیقرقہ ماہم بہت اری
از تکذیب قوم فرعون و از انکہ قتال کنند پیش از او رسالہ و دل تنگی و کوتاہ
زبانی خود بسیار کردہ اند لیکن نہ بنایر سہ و حفا و تعلل بلکہ برای طلب عذر
بر امتثال امر و تمہید عذر در طلب معین و این خود دین حجت قبول بہت میناہ کہ

بادشاہ شخصی را بر مہمی معین سازد و آن شخص قلمت رنقا خود و کثرت احد و
 شوکت انہا بیان نماید یا ضعف حال خود از چہ حال مثال مذکور کند غرضش اگر
 از حضور بادشاہ با وساعہ عنایت شود و سروران عمدہ با فوج شایستہ
 ہمراہ او متعین شوند پس اینکلام او صریح دلالت بر قبول واروندہ برد و دفع و دفعہ
 آتہ و ہجرت لے وزیر امن اہلی مارون انجی اشد و بہ ازری و اشترکہ فی امری تفسیر
 این مہم وارد شدہ کہ غرض ایشان قشر یک برادر خود را مر رسالت عبودتہ واقعت
 دہ مارون خویشی خود و بچنین اخاف ان یکذبون و اخاف ان یقولون محسن بر
 استفادہ بلا و استجلاب خطرات جانب خدا بود نہ دفع این منصب عالی از خود
 معاذ اللہ من سوء الفہم و سوء الظن لاسیما فی حق الانبیاء خصوصاً اولی العزم
 من الرسل عقیدہ نہم اکملہ مبعوث الی الخلق کافہ در زمان خسرو و بر وزیر محمد
 بن عبد اللہ بن عبد المطلب ابو دصلی اللہ علیہ وسلم من عند اللہ علی بن ابی طالب
 بن مطلب حضرت جبرئیل امین خداست بروحی از طرف خود یا وحی نیارودہ
 و در او در رسالت خیانت نہ کردہ و نیز معصوم ہست از سہو و خطا بدین امور
 خطاب در این امر غلطی نہ کردہ و اشتباہ او را واقع نشدہ غرابیہ کہ سابق حال
 شان گذشت در باب اول مخالف این عقیدہ دارند و جبرئیل را لعنت کنند
 و در اینجا خصوص قرانی و اخبار ائمہ اہل بیت آورون خاصے از سماجی نیست و ہمچنان
 اسکاات خصم ہم نمیکند زیرا کہ چون ہمت بر جبرئیل ہست قران و شراعی ہمکہ خبر
 اعتبار افتاد و اہل بیت چہ مخالف متعصب جید خود کہ ایشان را لا و شرف حاصل
 ہست خواہند گفت ناچار از توراۃ و انجیل نقل باید اورد کہ غرابیہ ہم انقدر متفقہ
 پیش شدہ کہ جبرئیل نیستند کہ را بن کہ تہمت ہم لغت محمد صلی اللہ علیہ وسلم
 و روحی میکرد کہ از مرابا و شر و کاری شدہ فی ہست و اگر این احتمال ہم پیدا کنند کہ

میکنند فی الزبور و سخته محفوظه عند الیه و یا احمد خاضت الرحمه علی شفتیک من اجل
 ذلک ابارک علیک فتقلد السیف فان بهایک و حمدک الغالب و یورکت کلک الحی و یاب
 ناموسک و شر الیک مقرونه تبیه بینیک ههناک مسنونه و الا هم یجرون و یجک کنایه
 حق چاره السه من الیمین و القدیس من حبیل فاران و امتلات الارض من تخمد احمد
 و تقدیس و ملک الارض و رقاب الامم فی موضع اخر من الزبور فی قوله قد انقضت
 من بهاء احمد و امتلات الارض من حمده و اهل کتاب همیشه از مولد معش و نسب
 و نفوت و شمایل نبی آخر زمان و اخراج کفار قریش او را از وطن خود و محل هجرت او
 یوحی خبر میداند که بسبب تخصیصات و تقییدات احتمالی شمر که ابهامی مرفوع و
 منتفی گشته کلی منحصر فی فرد واحد شده بود و لهذا در وقت ظهور آن عالی جناب
 ان صفات را بر و منطبق یافته بلکه منحصر در و ششماخته پاره در رقاب انصیا و در آند
 رخ و دعا نصرت و امداد و در وقت مصمم نمودند اما قضا و قدر پیش دستی کرد و انجا قبل از
 رسیدن وقت بدار القدر شتافتند و نیز در وقت تولد علاماتی که بطریق و کلم
 الحجار و شجاری و اخبار کا بنین و منف هو القف جن و بانک زدن اصنام و ششماطیر
 و همچنین در وقت بعثت انچه وقوع یافت احتمالات دیگر را مسدود ساخت باز
 ظهور معجزات و استجابات دعوات و امداد و نصرتی که پی در پی از جناب الهی با او
 می رسید و برکات و انوار که از در عالم منتشر شد و با سق فیه مانده و لیلانی
 تخصیص او کردند و قطع نظر از این همه احتمالات غلط و اشتباه و در حق جبرئیل و سق
 تنجیل و متوهم می شد که مدار ارسال وحی و یقین موجب الیه محض بر نمودن تصور او
 می شد و ذکر نام و نشان و نفوت و شمایل با آن نمی بود و خدا تعالی تدارک این غلط
 و تنبیه برین اشتباه نمی توانست کرد و اینهمه شتوق بدیهه الی الله و امداد معش
 صوری در بیان انجناب و حضرت امیر متواتر مخبرین از شیعه و غیر شیعه که جلید

بزرگ را ردایت کرده اند باطل و بی اصل است اگر عیسی و بابا بن بطریق خرافات
او را نمایند شیخ عربی و طین فریابی پیشش نخواهد بود و عقیده و بهم آنکه انتخاب
خاتم النبیین است لانی بعد از مسیح فرق اسلامیه بین قایل اند الا چند فرق از شیعه
مثل خطایه و مکره و متصوریه و اسحاقیه و مفضلیه و سبغیه که بی پرده مخالف این عقیده
دارند چنانچه در باب اول در ذکر ادب ایشان گذشت و اما همه هر چند بظاهر تحمیل
انتخاب فرار کنند لیکن در پرده نبوت ایم قایل اند بلکه ایما را بهتر و برتر کرده از ادب ایشان
چنانچه در همین باب بتفصیل گذشت و تفویض امر تحلیل و تحریم که خلاصه نبوت بلکه لاتر
از نبوت است بر مسلم ایما انبات نمایند پس در معنی منکر ختم نبوت اند بدل علی واک
ما رواه الحسن بن محمد بن جمهور القمی فی النوادر عن محمد بن سنان عن ابي جعفر قال کنت
عنده فاجريت اختلافا شیعہ فقال یا محمد ان الله تعالی لم یزل یفسد و اما لو حدا
ثم خلق محمد او علیا و فاطمه و حسن و حسین فخلقوا الف و مبر خلق الاشباه و انهم هم
خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورهم الیهم یملون بابت و ان و یحرمون ما یشاؤون
و ما رواه الکلیفی عن محمد بن الحسن المینم عن ابي عبد الله فقال سمعته یقول ان الله
تعالی اوب رسولہ حتی قومه علی ما رواه ثم فوض الیه و ینه فقال یا ایتکم الرسول
فخذوه و ما ینکم عنه فانتهوا فما فوضه الله تعالی الی رسولہ صلی الله علیه و سلم فقد
فوضه الینا و این هر دو روایت موضوع و مفتری اند زیرا حسین ابن محمد از ضعیف
روایت میکند و مراسیل را بنیشت در کتابها و خودی آرو قال البخاری ذکره اصحابنا
بذلك و محمد بن حسن مینم از محبست که امان ندارد در روایت او را چرا اعتبار
باید کرد و اگر در اینجا اعتبار کنند نجیم او را که نبر از میم روایت میکند قبول باید داشت
اول و تفویض امر دین به پیغمبر صلی الله علیه و سلم سخن است تا بدیگری چه رسد
به سبب صحیح است که امر شریع منصوص به پیغمبری باشد زیرا که منصب پیغمبر

بودم من زاد و غیره
سبب سخن منم از اختلاف
شیعه و سنی ای محبان
سنان و سنی از اختلاف
چنانچه بودند با و حدایت
افق و سنی و علی و غیره
در یک کوفه از در سبب
چنانچه دیگر و مودت
پیاد ایشان و ضعیف
و طاعت این جامع را
که در کوفه و مودت
در سبب کارهای خلاف
ایشان حال است به
خوانند و سنی و سنی
نویسند در سبب
که سبب اختلاف
خود بخانی و سنی و سنی
زیرا که سبب
خاست با و که در سبب
وین و سنی و سنی
نمایند که در سبب
سبب و سنی و سنی
سبب و سنی و سنی
سبب و سنی و سنی

رسالت و ایچی کرست نه نیابت خداوند شکرست و کارخانه خدا فی انچه خداست
صلال و حرام فرماید از رسول تبلیغ میکند و پس از طرفت اختیار می ندارد و اگر تفویض
امروین پیغمبری شد و از عتاب جبرامی شد حال آنکه او را مواضع بسیار مثل
احد خدا از ساری بدر و تحریم ماریه قطیه و اذن و اذن منافقین در مخالفت از غزوه
بنوک و غیر ذلک عتاب شدید واقع شده و در بعضی جاها که پیغمبر صلعم در آنجا
بیان حکم بتقریب سوال سالی یا موقوع واقعه فی الفور بی انتظار و حی استنباط
تخصیص فرموده مثل الا الاذخرو مثل تجزیه عکک و لا تجزیه عن اجد بعدک و مثل کو
قلت نعم لوجبت و قال کین تفویض بدان مسک می جویند پس در حقیقه از باب تفویض
نیست بلکه از قبیل اجتهاد است که بطریق درج فی العموم باقی اس خفی استنباط
ان حکم میفرمود و تشفی مسائل می نمود و اجتهاد بی مضمحل و حق است است و این
قسم تفویض که از قواعد کلیه شریعه استنباط احکام نموده فستوبه بدو و در
نداد و که سایر مجتهدین حدین شریک اند و اگر مسلم داریم که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
تفویض امور دین واقع شده بود چنانچه مذکور است پس امیر را و بن منصب
شریک نمودن خلاف اجماع است و الا بایستی که در عقل روایات از امیر پیغمبر صلی
الله علیه و سلم برابر می شدند و هر چه خواهند عمل نمایند زیرا که هر یک از ایشان صاحب
شرع است بر این تقدیر پس در میثالی روایات متعارضه احتیاج توغیث نمی شد
و از کتاب تکلیفات در آن نمی نمودند یا عمل بخیر از روایات امیر پیغمبر صلعم
جایز نمیشد زیرا که هر یکی از ایشان مصلحت قومی یا شخصی یا زمانه را مراعات نموده شریع
کرده است و آن مصالح از است مستور است تا در جای دیگر نیز رونق آن مصالح است
مختلفه را جاری نمایند پس تعطیل احکام شرع لازم می آید و الا لازم کلبا باطله عند الله است
ایضا فکذا الملزم و نیز اگر تفویض امر دین پیغمبر و امام می شد لا بد است از اجتهاد بایستی

لکن
بلکه
از یک
بود
می
نم
سال
زیر
ط
می
الک
این
دو
نم

بایستی کرد و در جانب حکم تا آنچه اولی و ارجح باشد قرار دهند حال آنکه نزد مشیقه اهل فقه
بنی و امام را اجتهاد جایز نیست و نیز امیه فاطمه روایت حلال و حرام از اباها و خود میکردند
و در صورت تفویض روایت وجهی نداشت و اما آنچه این اصلی است فاسد است مستلزم
مفسد بسیار است و معجزه استغفار انکار غم نبوت است در حقیقه و جمیع امامیه بان قایل اند
عقیده یا زوهم آنکه معراج حق است و مخصوص است بخاتم النبیین صلعم و هیچکس از اهل عصر
انجذاب صلعم در دیدن ملکوت آسمان و زمین نبود و همین است نزد سب اهل سنت و ائمه
به خصوص کتاب و عتره قوله نعم سبحان الذی اسرى عبده لیل الامن المسجد الحرام الی المسجد
و قوله تعالی و لقد راه نزله اخری الی قوله تعالی لقد رای من ابائ ربه الکبری و اقوال
عترت در بیان قصه معراج در کتب امامیه یکدیگر را تر رسیده نقل آن موجب تطویل است
و درین عقیده نیز اکثر فرق شیعه مخالفت دارند امامیه و معمریه و امویا اصل معراج را
انکار کنند و شبهات فاسفیه و استبعاد ادعایه در مرتبه حرکت و خرق سماء مشکک
نماید حال آنکه نص قرآنی بخلاف این ماطن است اما سرعت حرکت پس در حق عرش بلقیس و در
لحظه ازین پیشام رسید مخصوص است در سوره نمل و آخرق سوات پس آیات بشمار بران دلالت
صریح میکنند قوله تعالی اذ الهمار انقضت و اذ السماء انشقت و نیز خرق وقتی لازم آید که
آسمان ابواب نداشت باشد و ثبوت ابواب که طرق صعود و نزول ملائکه و ارواح است
در آسمان مجمع علیه ملائکه است تا با اصول اسلام چه رسد و منصوص به مخصوص بود معراج
را انجام الامانیات امر انکار کنند و گویند که ابو منصور عجلای سب خود در نقطه با آسمان صعود
نموده و با خدا مکالمه و مشافهه کرد و خدا تعالی بر سر او دست مالید چنانچه در باب
اول گذشت و این ابو منصور عجلای همان عجل ثقیف است که او را حضرت صادق علم طرد
اخراج نمود و کذب فرمود از ان باز مدعی امامت بر او افتاد شد و اقرارنا است و آیه
بایست مختلف اند بعضی گویند که حضرت امیر سید عالم است یک معراج بود و با جنات و غم

[illegible]

و بعضی گویند که در زمین دیدار آنجناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم بر عرش و در میان
 الله جایگاه جبرئیل مقرب را گنجایش مراقت آنجناب نبوده باشد بشرایع الهی
 که شریک منصب آنجناب نواند بود و اگر در زمین دیدار آنجناب بر عرش دیدند ممکن بود و غیر
 صلعم را مقت مشقت این سفر طولیل چرا میدادند مگر بصیرت او معاف الله سبحانه و تعالی
 و هست که از دور نمی توانست دید شک اینفرقه روایت ابن بابویه است فی کتاب
 المعراج فی خبر طولیل ان علیا کان لیلة المعراج فی الارض و لکنه رای من ملکوت السماء
 ماراه البنی صلی الله علیه و سلم و سابق گذشت که این روایت معارض است بروایت
 صحیح و یکر ز ادبشان ان علیا کان علی ناقه من فوق الجنة و بیده لواء الحمد و حوله
 الی اخر ما سبق فله و قد سبق انهما فاعراضا فست اقطا و اگر این روایت صحیح باشد
 تمام شیعه را شرکت با پیغمبر صلعم در معراج حاصل میشد پس اولی و النسب همین است
 که این روایت را ترجیح دهند و اموی که فرقه ایست از امامیه اعتقاد شرکت حضرت امیر
 در اصل نبوت دارند و گویند که نسبت امیر بحجاب پیغمبر صلعم نسبت حضرت مازون بپدر
 حالانکه لفظ خاتم النبیین حق آنجناب امیر رضه متواتر است نزد جمیع امامیه و در نصورت
 ختم نبوت چشم صورت نبذ و که حضرت امیر بعد از رحلت جناب پیغمبر نبادت
 سی سال در قید حیات بود و غل نبی از نبوت محال عقیده و وار و پنجم آنکه فیصوص قرآن
 و احادیث پیغمبر صلی الله علیه و سلم همه محمول بر معانی ظاهره اند سبعیه از امامیه
 خطابه و مصوریه و معمریه و باطنیه و فراسطه و زرا میه از فرق شیعه بآن رفته اند که
 آنچه در کتاب و سنت از خیر و تیمم و صلوة و صوم و زکوة و حج و جنت و نار و قیاس
 و مشر و ارد شده بر ظاهران محمول نیست بلکه اشاره است بچیزها دیگر که آنها را بر
 معصوم ندانند پس نزد اینفرق اعظم تشکیل یک کتاب الله است قابل تسک ناند جناب
 سبعیه آنکه و خدومالات امام است و تیمم اخذ از مازون و غیبت امام و مطرقة

عبارت از ناطق بحق که رسول صلی الله علیه و سلم است بدلیل آن الصلوة تنهی
 عن الفحشاء و المنکر و زکوة عبارت از تزکیه نفس بمعاری حق و کعبی است و باب است
 و صفاد و مروه حسنین و میقات مردم اند و تلبیه حاجت دعوت امام و طواف تهاکانه یکبار
 عبارت است از موالات ائمه سبعة که فیما بین نطفاء باغشتر ارجح می باشند و شریعت
 سابق را تا آمدن لایق برپا میدارند و احتلام عبارت از افشاء اسر را بر ائمه پس
 نا اعلان که بغیر قصد واقع شود و غسل عبارت از تجدید عهد با امام و جنت راحت بدست
 از تکلیف شرعی و نارسفته تکلیف بر دشمن و عمل فطوایر نمودن و قرامطه و باطنیه نیز
 ازین قسم خوارقا و نهیانات بسیار دارند و عمل فطوایر را دشمنان و لهذا قتل حجاج و حمزه
 و نسیب احوال شان نمودند و حجر اسود را کتفه بر دند و او را بر خاک ریختند از خاک زیاد کوفته اند
 و نمیدانید که محرم و حریمات قابل اند و بر قبیله اکثر انبیاء را کتف و لعن نمایند و باطنیه
 گویند که صوم و صلوة و حج و زکوة همه پیدا کرده و ساخته خلفاء ائمه است و روزی ماه رمضان
 برقه عمر رضی الله عنه است و خطایمه و منصوریه و متمریه و جنابیه گویند که فرائض مذکوره در
 نام مردانی است که ما را بدرستی شان فرموده اند و حریمات نام مردانی که ما را بدرستی
 شان فرموده اند و منصوریه و زرا میه نیست را تا ویل کنند با نام و نار را بدرستی شان او
 مثل حضرت ابوبکر و عمر رض و متمریه گویند که جنیت نعیم و تیا و آلام دنیا است و دنیا را
 نخواهد بود و در زمان مطیع بالعد این فرق را با و صفت این شعوری که دارند غلبه و
 تسلط کلی حاصل گشت و عالمی را که راه کردند تا عبرت ما فلان باشد و نیز بدست
 از کان خجکری علف تیغ انتقام پروردگار گشتند و همراه شان خشک و تر بسیار گشت
 قوله تعالی و تقوا فتنه لا تضییع الدین فاعلموا انهم خاتمه الحقیقه سیر و هم افک
 حقیقته بعد از خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم ملک را بر کسی برسم رسالت
 نفرستاد و وحی نازل نشده اگر چه بدون معاینه و مشاهده بلکه بحر و صوات یا

اما میباید که حضرت امیر را این منصب بود و بسوی انجناب می می آمد و فرقی در میان
و می رسول الله صلی الله علیه و سلم و وحی امیر رضه همین بود که رسول صلی الله علیه و سلم
سلم ملک است ابد و میگرد و امیر بر او از وحی شنید و صورت او می دید و الکافی فی
الکافی عن السجاد ع امان علی بن ابي طالب کان محمدا و هو الذی یرسل الله الیه الکتاب فیکلمه
و یسمع الصوت و لا یحضر الصورة و انهم اذ کانوا فی مغتربات ان یقوم است و یجوز انما
است بروایات دیگر از اینکه در کتب ایشان موجود است از آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
ایها الناس لم یبق بعدی من النبوة الا المبتدیان و از آنکه ایضا در کتابی فی نازل فرمود
بود محمود بن حاتم و بسبب بسوی پیغمبر زمان صلعم و انجناب با امیر رسانید و امیر حضرت امام
ع و بکذا مکه الی الهیة و هر سابق لاجن را وصیت می نمود که یک خاتم را از ان کتاب
فکتاب نماید و مضمون ان عمل نماید و علم آئینه از همان کتاب است و چون چنین باشد حاجت
فرستادن فرشته و شنوایان او از جبر افتد و عجب و کارخانه الهی محال است و کما
از امامیه دعا مصحف فاطمه نمایند و گویند که حضرت زهرا بعد از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و سلم وحی می
و آن وحی را حضرت امیر جمع نموده مصحف فاطمه نام نهاده و اکثر وقایع آئینه و فتن این است
در ان مذکور است و آئینه از روی همان مصحف مردم را بر اخبار غیب مطلع میکرد و محتاج به
از شیعه ادعای وحی بسوی مختار تقی که حال او در باب دل گذشت میکنند و میگویند که
و مغنیله و مغیریه و تجلیه صراحت مدعی نبوت و انزال وحی بر پیشوایان خود اند کما فی
الباب الاول عقیده چهارم و بیستم آنکه کالیف شرعی بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه و سلم
مرتفع نشده و نخواهد شد معصوم و منصوریه و حمیریة از فرق اسماعیلیه تجویز
اسقاط بیسمع کالیف شرعی نمایند بحکم امام وقت چنانچه ابو الحسن کاتب کتاب است
جمع کالیف را از تابعان خود اسقاط نمود و جمیع محرمات را حلال گردانید و هر یک
فراغش امر نمود و منصوریه گویند که هر که با امام وقت در خورد از جمیع کالیف خود بگذرد

نفس
این است که
بود که
فکر زکی
است از امام
فرموده
از کتب را
کلام
میکنند
و ادبی شده
اداره
سنا
و نه نموده

ساقط گشت هر چه خواهد کرده باشد زیرا که حجت عبارت از امام است و بعد از
 وصول بحجت تکلیفی باقی نمی ماند و حمیریه گویند که امر شرعیست منقوض بحجت وقت است ساقط
 تکالیف و زیاده و نقصان در آن بدست اوست حسن بن ابی بکر بن زرار بن ابراهیم
 که در قرن پنجم از هجرت بود و او را حجت وقت می گفتند اسقاط تکالیف شرعی را مصلحت
 دانسته حکم تجلیل محرمات ترک فرائض نمود و عقیده پانزدهم آنکه امام را نمیرسد
 که حکمی از احکام شرعی را نسخ و تبدیل نماید اثنا عشریه بلکه سایر امامیه
 و حمیریه بان رفته اند که امام را نسخ جمیع احکام میرسد و این عقیده ایشان خلاف
 ظاهر عقل است زیرا که امام نایب پیغمبر است در ترویج شریعت و تعلیم آن او را در
 تغییر و تبدیل احکام اگر دخلی باشد منافض بن پیغمبر و مخالف او بود نه نایب و پیغمبر
 است که امام بلکه نبی نیز شارع نیست شارع حق تعالی است قوله تعالی شرع لکم من
 الدین ما و صی به فو ضالح و لکل جعلنا منکم شرعته و منها جا و جا بجا و حق کسانی
 که بعقل تحریم مجاری و سوا بی دیگر ماکولات و تحلیل متینه و امثال ذلک کرده بود و عینا
 بوجه اعم که دیگران را هم شامل است بی تخصیص در قرآن مجید وارد است پس چون
 نبی را بخود می خود نسخ حکمی نرسد امام را چگونه این منصب حاصل تواند شد که شرکت
 در الوهیت است نه نیابت نبوت و تسک اثنا عشریه نیز درین باب بر و اما چند است
 که اقتراع واقعه ابراهیم نموده اند منها ما روی محمد بن بابویه القمی عن ابی عبد الله قال
 ان الله تعالى اجابن الارواح فی الازل قبل ان یخلق الاجسام بالنفی عام فلو لم یقام
 قایم اهل البیت و رث الاخر من الذین اتخا منها فی الازل ولم یورث الاخر من الاولاد
 دلیل صریح بر کذب این روایت است که تکالیف شرعی چون بر عاتق ماس اند
 می باید که مشروط باشند بظلمات ظاهره و امور حلیه مثل تولد و نکاح قرابت که علم
 بشر بر زیافت آن تواند رسید و موافق ازل که نیست معین را با کسیت و

گفتند که
 عقد برادر
 بست و میان
 روح و ازل
 پیش ازین
 که پدر از اجسام
 را بدو فرستاد
 پس از آن
 نفس و حکم از حق
 داشت کردند
 برادر از ازل
 که عقد
 برادر است
 و میان
 دو نفس و ازل
 و رثت نشاند
 برادر است
 که از روست
 ولادت است

بنا بر این در حق خلفاء اربعه بعضی صحابه و دیگر واقع است و امامیه گویند که مریس عام را مقرر
 کردن بر زومه خدا واجب است حال آنکه در الهیات گذشت که واجب شدن چیزی بر
 خدا معنی ندارد بلکه وجوب چیزی بر او منافی شان الهیست و در بوبیت است و نیز کارها
 مکلفین از اقامت حدود و جهاد و اعدا و تجهیز و پیش و تقسیم غنائم و خمس و فی و ترویج
 احکام و غیر ذلک البسته بوجوب مریس عام است پس باید که نصب او نیز بر مکلفین واجب باشد
 زیرا که مقدمه واجب بر کسی واجب میشود که واجب بر زومه اوست نه بر دیگری مثلا
 و صورتیست و استقبال قبله و نظایر آن در مکان بی زومه مصلی است بر زومه پس نصب امام که
 مقدمه واجبات بسیار است و انهم بر زومه مکلفین اند نیز بر زومه مکلفین واجب باشد
 نه بر زومه خدا بلکه اگر تامل نظر کنیم معلوم توانیم کرد که نصب امام از جانب خدا متضمن
 بسیار است زیرا که رای عالمیان مختلف و خواستش نفوس ایشان متفاوت پس
 در تعیین شخصی بلکه انتخابی چند برای تمام عالم و جمیع ازمنه بقا و دنیا موجب انگیزیدن
 فتنه و اکثریت هرج و مرج و سحر و تبذیل امر امامست و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه
 بلکه در معرض هلاکت انداختن ایشان و همیشه خالیست و مخفی بودن آن اشخاص است چنانکه
 در حق جماعه که اعتقاد امامست دارند همین قسم واقع است پس نصب امام را لطف گفتن و ترا
 بر زومه خدا واجب دانستن سببی است که عقل سرسر از او میگرداند و بعد از تامل هرگز
 تجویز نمیکند و اگر نصب امام لطف باشد بشرطی باشد که امام را نایب و اظهر و غلبه و
 مخالفین و معاندین نیز همراه باشد و الا مفاسد بی که مذکور شد دست بگیران اند و جو
 نایب و اظهر از اصلا و ریان نیست لطف بودن آن صریح مخالف عقل است و آنچه بعضی
 از علماء امامیه در جواب این سخن گفته اند که وجود امام لطفی است و نصرت او و تصرف
 دادن او لطفی دیگر است و عدم و تصرف ابد از جهت فساد و بندگانست که ابد را باین مرتبه
 اخافت و تهدید نمودند که بر جان خود خائف شده از اظهار امامت بملوثی گردند و زومه زومه امام

قالوا نصب
 من الواجبات بالاجماع والواجبات
 فانما هو من الواجبات
 فلهذا وجوبه من الواجبات
 العاقله والایمان والعصاؤه و زومه
 الحق والعقد و بعد من زومه
 قوله زیرا که رای عالمیان مختلف
 و لان فی زمان وجود الامام مختلف
 فیصل الطائفة من المعصية لاجل الوقت
 منه لا کوننا عاقله و عصاؤه و زومه
 المفاسد خلاف ما از او میگرداند و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه و غلبه
 فافسده من نصب الامام خارج لاجل
 الفاسد و ابحاث العاقله لانه زومه
 و انما یجب بر امامت مستلزم
 باین نقش بر امامت مستلزم
 امامت میشود و امامت مستلزم
 بجهت حصول لطف بوجوب ایشان در زمان
 ایشان چه چنین علی غیر و خلاف فواید
 نقص است و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر
 لا منتهی بود و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر
 منتهی نشود و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر
 بجهت این که در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر
 اشخاص بود و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر و در ظاهر

الاول و اگر امر الهی مختلف آمده در حق تارکین بطریق مذنب یا اباحت و در حق ستمترین
بموجب و فرضیت لازم آید که حقیقتی ترک صلح کرده باشد در حق احدی افریقین و سوا
ایضا باطل عند الشیعه و نیز گوئیم که احتقار اگر از قتل است پس قتل خود موجب خوف
نمیشود در حق امیه لایزال ان الامیه میو تون با اختیار هم و اگر از ایداء بدنی است
لازم آید که امیه فرار از عبادت مجاهده و اجر خیریل صبر و مشقت نموده باشد و نیز
تحمل اذیت و مشقت در راه خدا و اجراء و او و جهاد و سرسختی و مشقت اذیت است
و درجات عالیات مجاهدین سلم الثبوت است حالانکه امیه از اعظم عبادانند و عباد
ایشان در سربا با علی و اتم از عبادات سایر بناس است علی الخصوص احتقار صاحب
الزنان را خود اصلا مجبی نیست زیرا که او را یقین معلوم است که من تا زول حسی بن
مریم زنده ام هیچکس مرا نمی تواند کشت و من بالکب شرق و غرب زمین خواهم شد پس
بکدام جهت از طعن و تشنیع و تحقیر و تکذیب مخالفین می ترسد و چرا بر طاعت و عبادت
تا مشقت اندازی ایشان بر دارد و چرا مخالفت میکند با امیه ضعیفین خصوصاً با ابانیم
صابر که آنها را ظلمه و فخره بیش از حد ترسانیدند بلکه نوبت بقتل و خون رسانیدند و آنها را
ترسیدند و امر بالمعروف و نهی عن المنکر بجا آوردند حالانکه آنها را طول عمر خود معلوم
نبود و تسلط خود نیز معلوم نبود و محض اداء اللوجب و طلب المراضاة الله تعالی بدن و مال
و عرض خود را در راه خدا نثار کردند و آنچه شریف مرتضی در کتاب تنزیه الانبیاء و الایمه
باین سخنان که خیلی قریب بعقل اند متنبه شده گفته است که فرق است میان صاحب الزمان در
میان ابا کرام او که او مشار الیه است بلکه همدکایم است و صاحب سیف و نایق قاهر اعداء و مقوم
از مخالفین و قریل ملک دولت آنها او است پس او را خوبی است که دیگر از ان بود و کلام است شیده بنده این
باخرافات لغابین زیرا که خوف قتل البته مستغنی است لایزال او را و او را یقین معلوم است که هر که مخالفی باشد
و طاعت یا عیس بن مریم خویش نمود و امامت ناز و خویشم کرد و با دجال مقاتله خواهم کرد و مردم را بعد از خدا و خدا را

در طهر و نماز و روزه
و غیر اینها

چسبائید و انتقام واجبی از اعدا خود و اعدا اسلاف خود حرام گرفت بعد از این
بجه خود بخود گفت لاف خوانم مرد پس این موجبات امن اطمینان بخاطر می آید و
خوف را که محض موهوم اندیش فطری و ادعا الکا ان بواجب هم خلاف واقع اندیز که
صاحب الزمان را که امام است البته علم با کان و مایکون حاصل خواهد بود و الا قتل از
کسی که درین غیبت از شیعه یاد میسرند شنیده باشد که مخالفین او هرگز در حق
مهدویت او را پیش از هزار سال بلکه زیاده قبول نخواهند داشت زیرا که نزد مخالفین از
مسلمات است که ظهور آیات بعد الاثنین بکبر او و وحده از هجرت می باید بگذرد و بعد
از آن علامات قیامت شروع خواهند شد و نیز مخالفین او میگویند که مهدی سر صند خواهد
برآمدند در او مطان و قریب بخروج عیسی بن مریم خواهد بود و نه بفاصله از آن و او را
ابر سایه خواهد کرد نه سرداب من سر من رای و مخترج لو حرم شریف که است نه من
و دعوی امامت در عمر چهل سال خواهد کردند در حالت صغریه و در او ان شجاعت پس از
در علامات و امارات مذکوره خلاف کرده بر آید و در وقتی از اوقات مردم را در یک
علماء و مشایخ دعوت بدین احکام شریعت بکند و خوارق عادات و معجزات نماید پس
که کسی متعرض حال او نخواهد بود و الا قتل شیعه که بدل رجای خوانان این روز اند
و از خدا این مراد بخوانند و نیز او را خبر رسیده باشد که باقریه دعوی میکنند که مهدی
موعود باقر است و نادیده دعوی میکنند که مهدی موعود جعفر صاوق است و منظور میگویند
که موسی بن جعفر است و این وعده در تمام امت شیاع و ذوالع شد و بکسر و نبال یکی از این بزرگان
بابت مهدویت نیافتاد و نه نرسانید و در اجرای نرسانیدند و سید محمد جوهری
در شهر رستگان بیانک بلند او را مهدویت نمود و جماعه کثیره از افغانه و کهنه و در این زمانه
خود را مهدی و باقب کرده اتباع او کردند و بکسر آنها را قتل و سیاست نه کرد و خصم با
در تمام الف از هجرت خیر البشر که در عراق و در خراسان تسلط صغریه رود و او در و در این سلاطین

همیندو عادل ستا هیله که در نهایت مرتبه غلو شمع داشتند بمرسیدند و درین
وسند و بکاله در آن عهد که سلطنت جهانگیر بادشاه بود و نور جهان یکم و اقارب او در
سلطنت میکرد و همه از مردم عراق و خراسان بودند و وزیر او امر او صوبه در آن زمین
ندرب غلو تمام داشتند آنوقت را بر از دوست داد و خروج نفر نمود و اولیا خود را
بنابر توهم از خانان ما و راهنر و قیصره روم از فایده و لطف محروم داشت و او را چهره
بود که اول بطریق ظفره در بخارا و عمرقند یا در اسلام بول ظهور نماید که خوف این مردم باشد
اینهمه قطار وسیع و محالک سیح چه بروی تنگی میکرد و آنچه شریف مرتضی ذکر کرده که در
ابتداء اولیا خود ظاهر و از اعداء خود مستتر بود و چون امر طلبید شد از دشمن دوست
پنهان شد تا دوستمان نادان خبر او را قاشق کند و موجب برغلانیدن دشمنان نشوند
کلامی هست که با قیطان فن تاریخ را بان فریب توان داد و اوقتان این فن استهزا و تحقیر
نمایند هیچ یک از امور ضعیف در تاریخ خود نوشته که جماعه در طلبی بن الحسن العسکری جاسوس
کرده و درون خانه مادر آمده باشند یا حرف تلاش ایشان در از زنان در بغداد و بصره
برزبان خلایق افتاده باشند یا خلیفه و امر او ملوک آن عصر را این غده غیاط رسیده باشد
غیر از علماء اثنا عشریه که در مقام توجیه غیبت آن بزرگ این احتمالات موهومند ذکر میکنند
کسی واقف این امر نیست بلکه تا حال از روی تواریخ این بهم به ثبوت نرسیده که در
امام عسکری صبی چنین و چنان پیدانشد و از مردم مهدی موعود دانسته در پی
اینها قتل او قاتل داشت و کلا و محمد اغیبت گیری بعد از هفتاد و چند سال از غیبت
آن بزرگوار واقع شده و در نیت در از خلفا و ملوک و امرای آن عصر همه منقرض گشته
بودند و در انتها برهم شده و کدام عاقل باور میکند که طفلی چهار پنج ساله ادعا
اما مست نموده باشد و معجزه بروی دعوی ظاهر نموده و ملوک و امرای آنوقت او را
نکند پسید و بخواند نیست نموده و بر پی اینها افتاده چایجا سوسان لعین کرد

دیگری مردیکر بر اوصی این کار ساخته باشد تا مهربان و ساهل باشد و بیانشان این
تلفا و ملوک از طلب او دست باز نهشته باشند بلکه شدت و طلب و حس عمل او
باشند و انصورت مذر اخفا و غیبت کبری سمیع می باشد و باز و هم در میان
که هیچکس طالب این امان امام عالی مقام نباشد و زمان عدل است حقیر بلکه از امامت هر بجا و دل
شفاق و دیدار ان عالی مقدار باشند و جان و مال خود را نثار مقدم نمایند و از
و لها نامند و چه شفق الکلمه و شیون بنیاد دهند و فرموده بخان کنند که ای امام زمان
بغیر از درس و مارا بدیدار خود مشورت ساز و انجا که در کثرت و عدد پیش از یک یک بیان
و بر ک در خان باشند تو هم چندی از او باش تو را نی و رویه این قدر صبر نمود و این هرگز
خود را ظاهر نکردن بلکه روز بروز زیاده بر ما مضی و تر و اتفاقا کوشیدن منافی
منتخب امامت که سر اسر میا و او بر شجاعت و دلیر نیست خواهد بود و با وجودیکه اصلا جو
بمان نداد و طول عمرش معلوم خود را قطع است و نیز امام را علم مالان و مایکون و ان
تروست پس اینهمه شتیاق فرق شیعه در بلاد عراقین و خراسان دهند و سنده
خصوصا بلاد پورب و نیکاله و دکن و لکنه و فیض آباد مفصل او را معلوم خواهند بود
و مقدار کثرت افواج و بلطن های ساختگی آنها با فرنگیان و چانه و آلات حرکت معتقد
و مخلصان او از دین نرزد و ظاهر و با وصف اینهمه خود را محتفی و شستن توهم انکه میا و
مثل مزار منظر مرحوم کسی بدقا قصد کشتن می نماید کومر اتواند کشت که مقدار نیکت بر چه
چیز حمل توان کرد و در برامته و دین صالحان و انبیاء و اوصیا گذشته اند و مخالفین
و معاندین آنها در پی این افتاده بلکه عرص و نقصان بدن و املات نفسان کرده
و آنها تن به بلا کشی در رضای الهی داده و صبر را پیش نهاد و همت خود ساخته است
و احتما و قرار اختیار نه کرده و قوله تعالی و کاین من نبی قاتل معرین کثیرا و منها
لا اصحابهم فی سبیل الله و ما صغوا و ما شکوا و الله یحب الصابین حالانکه

شان با اختیارشان نبود و بطول عمر و غلبه و تسلط خود و در کار حقین بدستند و از
عجایب امور دین است که شیعه قاطبه خرن صدیق اکبر را که بنسب جناب پیغمبر صلی الله علیه
و سلم بود از دست کفار و مشرکین و اعدای یمن و اناس کجوش بهوش شتر سریده
محل طعن گرفته و دلیل حسن و قرار داده اند و این خوف شنید را که بمراتب از حد و صبر
انظرف رفته در امام زمان بزم خود ثابت میکنند و متغیبه میشوند که چه میکند خرن خرن
دیگر است و خوف چیز دیگر و صبر چیز دیگر و این هر دو قال ابن المطهر الحلی الجان را
الامامته فی الواقع چنین است که مفاد امامت از و حصول فی انجا دنا آخرین بلکه خارج
را نیز از استحقاق امامت دور افکندن تشبیه بر پای خود زود است از اخبار یون کلام
من الامامیه عن ابی حمزه عن علی بن الحسین علیه السلام قال ابو حمزه قال ابی علی بن الحسین
انکنت متکنا علی الحایط و انا خرن متظار و دخل علی رجل من شباب طیب الرایه فطسقه
و جی ثم قال یا سبب خرنک قلت الخوف من فتنه ابن الزبیر قال فلو کتم قال یا علی
احد اخاف الله فمخفی قلت لا قال یا علی بل رایت احد اسال الله فمخفی قلت لا ثم نظرت
ارقد اخی احد فمخبت من ذلک فاذا بقائل اسمع صوته و لا اری شخصه یقول یا علی هذا الخضر
و درین خبر چند فایده حاصل شد اول اینکه خرن و خوف اعدا امارت صبر نیست و الاضطرار
نیجاد مستحق امامت نمی شد بدلیل ما ذکره اکلی و هو باطل بالاجماع و دوم آنکه ایمیه در بعض
اوقات محتاج تذکیر و تنبیه باشد خضر علیه السلام بوده اند و خضر را منصب تذکیر و تنبیه
و تنبیه ایمیه حاصل است پس افضلیت ایمیه بر خضر ثابت فشه خضر بالاجماع مقصود
از انبیا یا مثل سایر انبیا است پس افضلیت ایمیه بر انبیا نیز ثابت نشد و آنچه از حکایت
و استنباط رسید الا بر از خوف کفار و ران مذکور کرده پس کلامی است بموقع زیرا که
استناده و اختتام پیغمبر بار اخفاء و دعوت و کتمان دعوت بود بلکه از جنس نوری
در حرف بود که کفار بر مقصد او مطلع نشوند و از هجرت منافعت نمایند و سحر راه بگیرند

[illegible]

و این بجهت شب بود چون کفار از تقصیر و قنیتش سر شدند و نشانی نیافتند نسبت
طبیعه منوره بجزرت فسر بود این تشر و اختصار مقبوس حلیله است و اختصار گردانیدن
چیز چنانچه توان کرد دعوت و تبلیغ احکام اظهار نبوت و برین اختصار سفر که ام یک بر هم
شد تا قیاس صحیح باشد اینک کتب سیر و تواریخ طرفین موجود اند و اینها را و مشتق باین
و عرضی که از دست کفار نکونسا را بجناب رسید و از آنها هر کلمه الحق بچکار ساکن
نشد و با قطع نظر از نتیجه فرقی است واضح که بر هیچ عاقل پوشیده نمی تواند ماند و در میان
اختلافی که مقدمه ظهور و خروج باشد و اختلافی که لازم آن گنهای و حمل و ترک دعوت
باشد اختصار پیدا را تا شب کاری کرد که پنج و بن معاندان بکند و مواد و فصول
را اضعاف مضاعف ساخت پس اختصار کذا می خود از باب تدبیرات و حیل است که
از باب بزم و خروج در ابتدا امر عمل می آرند و از این بهترین سبب است بهم مراد خود می شمارند
نه اختصار که بزم شیعه صاحب النعمان اختیار نموده که صریح از آن حسین و فرار از دعوی و دفع
امامت از خود می تراود و درین غنیمت در از کدام فرق را با خود دستخیز ساخت و کدام
ملک از خود کرد و اگر صاحب النعمان بجای سه شب صد سال و عجز غار نور و در این سمرین
رای و در پهل مدینه منوره دار المؤمنین قم و دار الایمان کاشان بجای انصار پیغمبر شیعه فاکر
دعای که بهزادان مرتبه در کثرت و سامان بر انصار زیادت دانند و در خواست میکرد که از
دنیسمورت پروبال خود را فراهم آورده بر اصلاح حال امت خروج خواهیم کرد و این سنت
و دیگر مسلمانان باین شرایط هم میکردند که رتبه امام دون رتبه پیغمبر است قیامت است که
بجز از سال گذشته و مهلت در از یافت و اکثر بلاد اسلام در مذبح شیعه در آمدند و شهرها
و بیس با فضا در دست اولیا و اوست که هر یکی از آنها را یکجا بجهاد با بقا و حیرت منبوم
است و انصار و اخوان او قوتی گرفتند که هیچ مذیب را این قوت حاصل نیست باز هم
بسیل خروج بلکه خیال ظهور ندارد و در روز بروز تشر و اختصار ترقی میسر شد و ازین امام و دیگر

[illegible]

منہ سبھی کو اپنا دوست رکھو اور ان کی خدمت میں جاکر اپنے غم و غصے کا اظہار کرو۔

که تا تدارک خطا کار شده میرود و شوم عداوت مخصوص در زمان غیبت کبری و بر تقدیر که خطا
بیم شد پس تنبیه بر آن خطا نمی تواند کرد و مگر غیر ستادن رسولی یا کتابی و رسول را
لازم نیست پس مأمون نباشد از خطا و در خطوط جعل و تبلیغ جاریست و احتمال خطا موجود
و معذرت انایب را فهم مراد امام ز عبارت کتاب تغییر رسول بغیر اعمال قواعد را و قیام
ملک نخواهد شد و آن همه مظنه خطاست پس امن از خطا بغیر نصب معصوم و قطری از
قطار حاصل نمی تواند شد عقیده چهارم امام را لازم نیست که مخصوص باشد
از جانب خدا زیرا که نصب او بر ذمه مکلفین واجب است که وقت حاجت بروی مصلحت
وقت یکی را از خود رئیس زند پس تعیین آن رئیس مفوض بصواب دیدار ایشان باشد
تا در اطاعت او قصور نکند و مثل مشهور را نواخته را نباید انداخت و خط و دارند و اگر از
خدا مخصوص شود مثل سایر احکام شرعی در نصب او هم بداهت و مسابلهت بوقوع خواهد
آمد و اگر آنست که در نصب امام منظور است ضایع خواهند شد و اگر نصب الهی و حق
کافی می بود در اطاعت و عمل قسرها چکی داشت و حدیث پیغمبر نقصان نصب امام
برای همین است که در احکام شرعی مسابلهت روند و در طوعا و کرها مردم را از جاده شریعت
بیرون رختند و اگر خود امام هم در جهل احکام شرعی داخل میشد مثل سایر احکام محلی
بداهت و مسابلهت میگشت پس اصلاح ذوق مکلفین همین است که تعیین رئیس ایشان
و گذاردن او امامیه گوید که نصب امام بر خدا واجب است پس می باید که امام مخصوص باشد
از جانب خدا و این عقیده مخالف عقل و نقل است اما عقل پس گذشت و نقل پس از عقل
که حقا بایستی جای جود حق بعضی فرق از نبی آدم مثل نبی اسرائیل و غیر ایشان میسر آید و
جملنا هم ایمنه و زیدان نجما هم ایمنه و نجما هم الوارثین و نیز میسر آید و جملک ملوکا و اشیاک عالم
بیوت احد امن العالمین و نیز میسر آید و هو الذی جملک خلافت فی الارض و و هیچ کس
از ایمنه و ملوک و خلفاء الفرقه مافض نبود بلکه اهل حل و عقد ائمه با عقل و تدبیر خود می

برایست قهر میکردند یا بشوکت و غلبه مسلط می شد و همه در اطاعت او و انقیاد
می آمدند پس معلوم شد که معنی امام گردانیدن و خلیفه ساختن همین است که الله تعالی
در ولایای مردم این عصر که ساخته و پرداخته اینها اعتبار دارد الهی را میگرداند و در این
یا بتایید اسمانی و اقبال غیبی او را بر خلائق مسلط کند اگر اولیافت اینکار چه دارد امام عالم
است و الا امام چهار عقیده شیعیه که امام را لازم نیست که عند الله افضل از سید
اهل عصر خود باشد زیرا که طائفتی را حقیقتا علی بن ابی طالب خود خلیفه ساحت عالم آنکه حضرت
شومیل و حضرت داود موجود بودند و با شیبیه از او افضل آری اگر نصب رئیس بیعت
اهل صل و عقد باشد می باید که نصب افضل کند و در ریاست و شریطه سر داشته و در امور
آسی بساوی کامل و عالم مجرب و مسید اصیل الطریقین که از وی امور سر در یک خانه سر انجام
نمی تواند شد و در اینجا قضیه دیگری باید دانست که این همه شرط را امامیه براس
ان افروده اند که امامت خلفا و ثلاثه بر نعم خود در حق دعوی سر انجام نمایند و محتاج
بجواب اهل سنت نشوند زیرا که خلفا ثلاثه از اهل سنت به معصوم اند و نه مخصوص علیه
در افضلیت هم گنجایشی نیست بسیار است پس مناسب آن بود که بجای رافع الخضم یا ابن
شریطه را نیز بالاستقلال ذکر کنیم و در ضمن اثبات امامت ابوبکر صدیق رضی الله عنہ این شرط را نیز
بر کنیم لیکن چون این سبایل را کتب امامیه اول همه شرط اول گردانیده اند و در آن کلام طویل
نموده و ناچار مبتدعیت ایشان در اینجا باید اجاب مقتضای مقام نفی این شرط اول
گرفته شد و کلام مستوفی را در اینجا منتظر باید بود عقیده شیعیه است که امام
بعد از رسول بلا فاصله ابوبکر صدیق است و همین است مذیب اکثر اهل اسلام و شیعه
مسترد اند با ناکار این عقیده و قد مشرک و جمیع فرق شیعه است که امام بعد از رسول
بلا فاصله خباب امیر است و ابوبکر را صاحب بود بقلب و جیلد امیر را از منصب امامت
نمود و خود را ان قائم شد و این عقیده مجمع علیه جمیع فرق شیعه است اگر اختلافی باشد

هو الذی جعلکم خلافت الارض الی خیر ذلک من الایات وحضرت امام علی و جعلا
بامعایه و ترک اختلاف با وجود یک تحقیق این امر در آنوقت ذات عالی صفات ایشان
منحصر بود و در جانب مخالف بی تحقیق ظاهر نیست که حضرت امام بنسبت و کثرت
تفاوت منفی شد و وقت باو شای کزنده و دوره ظلمه پیدای رسیده اگر
مصدق ریاست خواهم شد چون مقدر نیست منتظم نخواهد شد و فتنه بسیار
و عداود میان خواهد آمد و مصالحی که در امامت ملحوظ و منظور اند کسیر فوت خواهد شد
ناچار از ریاست آنوقت کنار گرفت و تفویض امر بمعاویه نمود که لایق ریاست نوزید
و این صلح و بیعتی فاسد و دولت و قیامت زیر که همه امام معراج کثیر متعجبانکار
بودند و بکذل و یک رو در حضرت امام سید لیکن چون مدت خلافت که بی سی سال بود
شده بود ترک این امر فرمود و آنچه صاحب فصول از امامیه نقل کرده که رسالت شکر امام
بامعایه در ساخته بودند و امام را با یقین حال شان معلوم شده بود که آنها را راده
فاسد مصمم کرده اند که امام را گرفته و حاله ان باغی نمایند افزا محض است زیرا که خود
امامیه در کتب خود خطبه حضرت امام را روایت کرده اند که انجانب فرمود انما فاعلت
ما فعلت استخافا علیکم و در خطبه دیگر که شریف مر قضا و صاحب الفصول هر دو او را
انذبت است که حضرت امام فرمود لا ابرم الصلح بینه و بین معونه ان معونه ان قضا
حقالی دونه قطرت الصلح الائمة و طلع الفتنه و قد کتمت بالعیون فی علی ان تسالموا من
سالمی و تحاربوا من حارب من و رایت ان حضرت دعا المسلمین خیر من شکما و لم ارد
بذلک الاصلاح و درین هر دو خطبه دلیل صریح است که تفویض و تسلیم ریاست
و ملک و تصرف بسوی معاویه از راه بجا رسد و در ماند که نه بود بلکه نیاید رعایت
مصلحتی که شایان حضرت امام همان بود این صلح فرمود و در خطبه ثانیه صریح فرمود
فریق ثانی معلوم میشود زیرا که مصالحی با کفار و مرتدین بخوبی فتنه باز نیست بلکه

و در این صلح و بیعتی فاسد و دولت و قیامت زیر که همه امام معراج کثیر متعجبانکار بودند و بکذل و یک رو در حضرت امام سید لیکن چون مدت خلافت که بی سی سال بود شده بود ترک این امر فرمود و آنچه صاحب فصول از امامیه نقل کرده که رسالت شکر امام بامعایه در ساخته بودند و امام را با یقین حال شان معلوم شده بود که آنها را راده فاسد مصمم کرده اند که امام را گرفته و حاله ان باغی نمایند افزا محض است زیرا که خود امامیه در کتب خود خطبه حضرت امام را روایت کرده اند که انجانب فرمود انما فاعلت ما فعلت استخافا علیکم و در خطبه دیگر که شریف مر قضا و صاحب الفصول هر دو او را انذبت است که حضرت امام فرمود لا ابرم الصلح بینه و بین معونه ان معونه ان قضا حقالی دونه قطرت الصلح الائمة و طلع الفتنه و قد کتمت بالعیون فی علی ان تسالموا من سالمی و تحاربوا من حارب من و رایت ان حضرت دعا المسلمین خیر من شکما و لم ارد بذلک الاصلاح و درین هر دو خطبه دلیل صریح است که تفویض و تسلیم ریاست و ملک و تصرف بسوی معاویه از راه بجا رسد و در ماند که نه بود بلکه نیاید رعایت مصلحتی که شایان حضرت امام همان بود این صلح فرمود و در خطبه ثانیه صریح فرمود فریق ثانی معلوم میشود زیرا که مصالحی با کفار و مرتدین بخوبی فتنه باز نیست بلکه

بلکہ ترکی قتال و غلبہ ایشان عین شہادت ہے کہ تعالیٰ مقادیر و مقادیر حق تعالیٰ و
یکون الدین بعد و نیز سابق گذشت کہ صاحب الفصول و غیرہ از علماء امامیہ روایت
کرده اند عن ابی مخنف انه قال کان الحسین بن علی یبکی الکریمۃ لاکان من انجس من
سلج معاویۃ و یقول لوجزافنی کان احب الی مما فعله اخي و این کلام حضرت امام شیعہ
نیز دلیل صریح است بر آنکه تفویض و تسلیم بنابر لاجار کے دورمانگی نمود زیرا کہ
حرکات اضطراری محل عتاب و شکایت نمی باشد قاعده مقررات انصوری
تبع المخطوطات و نیز در کلام سعادت فرجام حضرت امام مانی که از کتب شیعہ
صریح است دلیل است بر آنکه کربیت فعل امام وقت و ناخوشی از وظایف و
بنابر آنکه خلاف مصلحت معقولہ خود است قباحی ندارد و نیز معلوم شد کہ اگر
دین را بهم در عایت مصالح وقت و حال اختلاف واقع شده و تخریب و تخریب
و موجب قبح و یکی از جانبین نه گردیده این دو فایده عمدہ را بسیار نیافست
باید داشت و بر کز از دست نباید داد کہ جایا بکار حواصند آمد و در مقام باید داشت
کہ بعضی از جمال امامیہ از راه فرط غنا و تقصیب کونید کہ نزد اهل سنت بعد از عثمان
امام معاویہ بن ابی سفیان است و این کلامی است ناشی از کمال وقاحت و شوق شیخی
دروغ کہ یکم بر رو گو و الا هر جاصل فارسی خوان بلکه طفل و بستان کہ عقاید نامہ فارسی
سنت را کہ نظم مولانا نور الدین عبدالرحمن جامی است خوانده یا ویده باشد یقین
کہ اهل سنت قاطبۃ اجماع دارند بر آنکه معاویہ بن ابی سفیان از ابتدای امامت حضرت امیر
لغایت تفویض حضرت امام حسن با از بغاۃ بود کہ اطاعت امام وقت شدت بعد از تفویض
امام بدو از ملوک شد نہایتش اینکہ ملوک نواحی را جدا جدا امام منصوب میسازد و آنها را
او امر و توکل میکنند و این ملک سلطان عام بود بر جمیع ممالک معلوم کہ بنابر مصلحت ضرورت
امام این عموم سلطنت او را کو از فرمود بود و کما یبعث فی التبراع امام بنو جنادی صوبہ و دران برادر

خود معالیه میلند از آنجا که آن شاه عالم اسمی سلطان عسراست بی مراجعت با و حضرت
در امور سلطنت می نمایند و غیر از رسانیدن وجه مقرری و خوشنقش عرایض و گرفتن العاقبت
و خطاب سلطان خود کاری نمیدانند پس بدینجالت او ملک بود که سلطنت را بتجوز از امام
ارضاء او مجبب ظاهر گرفته بود و لهذا اهل سنت او را ازل ملوک سلام گفته اند اینهم را اینکه
چون او را باغی و متغلب میدانند پس چرا لعن او میکنند چرا کشتن او را اهل سنت مجز
مترک است کبره را لعن جایز نیست با خصوص شخصی باغی هم مترک است کبره است او را چرا لعن
نمایند و نمک ایشان درین باب بهم کتاب احمد و غیرت است اما الکتاب فیه که نقاشی
است مستغفر الذنوب و المؤمنین و المؤمنات صریح نص قرآنی دلالت کرد که مطلوب شما در حق
کسی که ایمان دارد و استغفار است و الا امر باشی نبی چون خنده موافق قاعده اصولیه
ایمانیه نیز پس امر با استغفار نبی باشد از لعن و باغی و غیر مترک است کبره با جماع شیعه و غیر
ایمان دارد و بقوله ثم والین طایفان من المؤمنین اقتضوا فاصالحوا فیها الی آخر الایات
او منهی عنه باشد آن لعن یا وصفت در حق اهل کبایر آمده است مهمل الله الله الله
الظالمین و فحبل الله علی الکاذبین لیکن این لعن در حقیقت لعن آن صفت است یعنی
صاحب صفت و اگر بالفرض لعن صاحب صفت بهم باشد پس مجوز ایمان مانع است
و وجود صفت مجوز لعن و اینهم در اصول شیعه ایمانیه مقرر است که اذا اجمع المسلمون
و المحرم غلب المحرم و تیر وجود کفقه با وصف تحقق مانع اقتضا حکم نمیکند
پس لعن بر وجود صفت فقط مترتب نمیشود تا رفع ایمان که مانع است صورت
نمید و مانع آنکه در حق کافر که مریت او با اکثر متیقن باشد با وجود صفات نیک
که در وجود او باشد استغفار جایز نیست و نیز قوله تعالى و الذین جاءوا من بعدهم
لیقولین ربنا اغفر لنا ولأخواننا الذین سبقونا بالايمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم در این آیت هم طلب مغفرت را در ترک عیب

[illegible]

من الکافی علیہ السلام
 جعفر بن محمد قال فی
 صلی اللہ علیہ وسلم
 انکم کرم شراکم
 فاجبکم الی ان قال الا انکم
 یکون ہونہ شراکم
 قال ابو یوسف رسول اللہ قال
 المتفحش من اللعان انک
 اذا ذکرک من المؤمنین بغضہم
 ۱۱ استہلج **ع** وادانت
 کوامر المؤمنین بکراہ
 شتمہم لعن
 شتمہم را از باب الی خود
 خطبہ خود کو گفت کہ تم
 ما گفتہ الی تنفیم در آن
 خود را در اسلام با خود
 داخل شدہ است
 در اسلام از باب الی
 و کبر و کبر و کبر
 و الت اول ۱۱

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the word "بسم الله" and other religious phrases.

صحيح الحاشية بعدى فتون سنة ثمانى الميدين بين ههنا كه راوى اعيجيت است
كه چون اورا گفتند كه مروا بنان نيز خود را خليفه بگويد گفت كذب نواز را تا جملوك
بر سر شتر كلوك و با بر كبر بر سر كه بعد شين اهل سنت است بسند حسن از ابو عبیدة بن الجراح
روایت کرده قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان اول دينكم بيان نور و سر شتر
خلافه در حقه ثم يكون ملكا و جبرته الى اخر الحديث بالجملة نزد اهل سنت است و سر شتر كه
حقه با شبهه نهى سال است و اديافت با صلح حضرت امام حسن كه پانزدهم ماه جمادى
الاول در سنه چهل و يك بوقوع آمد انقطاع پذيرفت و نيز نزد ايشان نيز مخالفت
بر وجوب واقع حق و مطالب است تقديم ماحقه التاخير و ان راه نيافته پس بعد او حلت
پيغمبر صلى الله عليه وسلم ابو بكر صديق امام حق بود و دلائل كتاب احوال حضرت بران
عقیده نزد ايشان موجود است چنانچه در كتاب ازاله الخواص خلافه انكشاف از ان
دلائل را از كتاب سخت و اجماع است و اقوال حضرت بتقيرى و سبوحى كه پيرايه كوش
و ان شندان روزگار و سر بايجهيت خود اظهار نگران اين اسرار است و درج يافته مضن
اين كتاب مستطاب كه در شهر و بلى كه سكوت داشت ايتى از ايات الهى سحر
از معجزات نبوى توان گفت راقم اين رساله نيز بار بار تبارك او شرف شده و از انكشاف
تقريرات تركش كسار و دامن بر گرفته خواجه الله و خير العالماتچ در خوارى را انصاف است چنانچه
قرائى و چند خبر خاندانى است كه ثبت مى افتد تا مخالفت انفرقه با طليق و درين مسئله كه
الاصول خود قرار داده اند و مدار تشيع بران نهاده و موضوع انجاد و ابيد الاستعانة
و التوفيق و منبر ربه الوصول الى سواء الطريق اما الكتاب بقوله يقاسل و صلايه
الذين امنوا مشكم و علوا و الصالحات يستخلصهم فى الاصل كما استخلف الذين لم يلقهم و
ليكن لهم و منهم الذين ارستهم و وليد لهم من ايدى فوهم انما يعبدون و تى لا يشركون
فى شيئا و من كفر بعد ذلك فاولئك هم الفاسقون فاصل معنى اين آيه انست كه گفته

Handwritten marginal notes on the right side of the page, continuing the discussion or providing commentary on the main text.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page, including various religious and scholarly remarks.

و عده فرمود کسانی را که در وقت نزول سوره نور ایوان آورده و قل صالح کرده بودند
بانگ می بران ایشان خلیفه سازد و بر زمین بکشد کند مثل خلیفه ساختن کسانی که بر
از ایشان گذشته اند مثل حضرت داود که در حق ایشان با و او را با جلال
خلیفه فی الارض و دیگر انبیاء بنی اسرائیل و نیز وعده فرمود که دین ایشان را که مرستی
پسندیده خداست و در زمین بکشد و بدین رواج و شیعیه و عطا فرماید و بفرمود
کرد اند و نیز وعده کرد که اینهارا بصل خوشی که در آنوقت داشته اند از کجی از
فرمایند پس مجموع این امور چون در وعده الهی داخل شدند واقع شدنی اند و الا خلاف
در وعده خصما لازم آید و مجموع این امور در اساس امان خلفا و ملته واقع شد و زیرا که اما
مهدی در وقت نزول این سوره یا باجماع موجود نبود و حضرت امیر که در آنوقت
موجود بود ولیکن رواج دین ایشان که مرضی الهی و پسندیده اوست نیز عجم شیعیه
حاصل نشد چنانچه در تفسیر الانبیاء و الایمه شریف مثنوی تفسیر نموده است بانکه حضرت امیر
و شیعیه او همیشه دین خود را اخفا فرموده اند و در پرده دین مخفی اند و این را باید دانست که
خوف نیز در زمان ایشان حاصل نبود چه اصل امامت ایشان را بلا دیکشه و اقبال طویل
مثل شام و مصر و مغرب منکرانند چه جای قبول احکام ایشان و همیشه از افواج شام و
و هر اس را حق محال و شکریان اینجا باند و معجز حضرت امیر رض بیکر و دست از انجاء و
لفظ جمع را بر یک کس حمل نمودن خلاف اصول شیعیه است لا اقل سه کس بایند تا اللفاظ
جمع در دست افتد و از امیه دیگر که بعد از حضرت امیر عربی باشند چه حرف توان زد که هم در آن
حاضر نبودند و هم تسلط ایشان در زمین رواج دین پسندیده ایشان نیز عجم شیعیه واقع
و بهم من ندرت شد بلکه همیشه خائف و محتفی بودند پس لازم آمد که خلفا و ملته از جانب اس
موجود با استخلاف باشند و دینی که در زمان ایشان رواج یافته مرضی و پسندیده
خدا باشد و همین سه مثنوی نفاذ حق است که مرا و حق امامت است و ملا عبد الله بن عبد

نیست تا با این گفتگو باشد بلکه با سناد و اختلاف نبوی حضرت حق است و چون شیخ
لغوی سند بسوی حضرت حق شد حسین استخلاف ششدری گشت و درین مسئله هم از
علماء شیعه استغاثمیر و در آورده و پی اسرار نقلی که در عنوان و تصرف دارد این
در زمین مصر و شام بجای مخالفه و آن فرعون حتی و صوابی و باطل و با صواب هر
ازین دو شتی خوانند احتیاج دارند و اگر برائی خاطر ملاعبه اندازند پیغمبر در کفر
و قبول نمایند که استخلاف معنی لغویت یا ترجیه فایده که در ظاهر حاصل نمی شود بلکه رخنه
فراخ تر میسر و در برابر استخلاف لغوی شامل جمیع امت است هر که ایمان و عمل صالح
دارد و درین داخل است و خلفاء و مقلد و ایمان و عمل صالح داشته چنانچه بیایند
نیز داخل شوند و دیگر مقلدین شیعه درین ایه سعی بسیار کرده اند و منتهای سعی
ایشان چند توجیه است اول آنکه من برای بیان است بر مقتضای نیست و اختلاف
معنی توطن در زمین است کو نیم محل من بر بیان در صورتیکه داخل بر مبهم باشد خلاف
استعمال عرب است سلمات لیکن قریب و محالو الصالحات لغوی افتد زیرا که توطن در
زمین چنانچه صالح را حاصل است فاسق را نیز حاصل است بلکه زیاده تر و خوب تر بلکه
قبیل ایمان هم غیبت است زیرا که کفار را نیز توطن در زمین حاصل است و کلام لغوی
در قرآن محال است دوم آنکه مراد حضرت امیر است فقط و جمیع جمیع برای تحکیم
یا او و اولاد او یعنی امیه کو نیم که تکلیف دین و دوال خوف پس یکرا حاصل شد پس
تخلف در و در لازم آید با جمله در این ایه استخلاف و ترویج و درین پسندیده
و در دل خوف و وقوع عبادت خاسر از ریاض و فکر برای چاه مومنین همانچنین
موجود است و بالبداهه در هر زبان از از منته بقا است این امور واقع نیستند پس
تا با این توجیه زبانی و استخراجی چند که مجمع این امور باشند باید نمود و این احتمالات
ند که در و در مقام ضایع و لغوی اقتضا پس اهل سنت در تعیین مومنین این آیه که

اشکالات علی شیه و تسکین تمام حاصل گشت و صدق و عدله الی بوضوح انجا میسر
و انچه آمد و قوله تعالی قل للخلق من الاعراب استدعوا الی قوم اولی باس است
تعالو لکم و یسلو فان تطیعوا لکم الذبح احسن و ان تنولوا کما تولیتکم من قبل فاعلموا
عذابا الیما مخاطب درین آیه بعضی قبایل عرب اند مثل سلم و هبنه و مغربه و غفار و ام
که در سفر حدیبیه رفاقت پیغمبر کردند و آجم مورخین طبرستان است که بعد از نزول
این آیه قحطی در زمان آن سرور واقع نشده که دران اعراب را دعوت
کرده باشند مگر غزوه تبوک و آن غزوه البته درین آیه مراد نیست زیرا که مشهور است
که قتال خواستند کرد با حریفان خود یا اسلام خواهند آورد پس معلوم شد که آن غزوه
است زیرا که در تبوک یکی هم ازین دو چیز واقع نشد قتال و نه اسلام مخالفین پس لایق
داعی خلیفه امیت از خلفا ثلاثه که در وقت ایشان اعراب را دعوت بقتال مرتدین
واقع شد در زمان خلیفه اول و بقتال اهل فارس و روم در زمان او و در زمان خلیفه
ثانی و بر هر تقدیر خلافت خلیفه اول صحیح شد زیرا که بر اطاعت دعوت او و پیروی او
بر عدم اطاعت او و عید عذاب الیم مرتب کرده اند و هر که واجب اطاعت بود امام است
این شیخ بر این مطلب حله دست و بازده جوابی بر آورده است که داعی انحضرت است و جایز است
که انحضرت در غزوات دیگر که دران قتال هم واقع شده دعوت نموده باشند اما منقول
نشده و در کت این جواب پوشیده نیست زیرا که در باب اخبار و سیر و تواریخ پیغمبر
احتمالات تسک کردن ایشان عطا نیست و الا در هر مقدمه احتمالی توان بر آورد چنان
گوئیم که جایز است که بعد از غزیر خم انحضرت امامت حضرت علی را موقوف کرده
بر امامت صدیق نموده باشند و مردم را بر این امر تاکید و اهتمام فرموده یا
منقول شده و علی بن ابی طالب و بعضی از شیعیه گویند که داعی حضرت امیر
بسوی قتال ناکثین و فاسقین و مارقین و در جواب هم آنچه هست پوشیده نیست

زیر که قتال حضرت امیر برای طلب اسلام نبود بلکه محض برای انتظام امامت بود
و در وقت قدیم وجودید هرگز منقول نشده که امامت امام را اسلام و مخالفت
اورا کفر گویند و معتمد خود شیعه بر روایات صحیح نقل کرده اند که جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم
در حق حضرت امیر فرموده اند که یا علی فاعل علی تاویل القرآن کما قالته علی انما یزید
ظاهر است که مقالہ بر تاویل قرآن بعد از قبول تنزیل قرآن است از مخالفین و قبول تنزیل
قرآن بدون اسلام معقول نیست بلکه عین اسلام است پس مقالہ بر تاویل قرآن بمقالہ
بر اسلام جمع نمی تواند شد و هو ظاهر جدا و قوله تعالی یا ایها الذین امنوا من یزید شکم عن دینه
فستویان فی الله یقوم بحکم و یجوز ان ذلک علی المؤمنین اخذ علی الکافرین بحیث بدون فی سبیل الله
لا یخافون او مته لا تم ذلک فضل الله یؤتی من یشاء و العذوة الفضل العظیم و درین آیه
کسانی که قتال مرتدین کردند باوصاف کاملی که بالا می آن اوصاف در صلاح قرآن جز
نیست مذکور فرموده اند اول قریب و منزله و محالہ آنها با خدا که بحکم و مجتهد پس مجتهد
و محب الهی شدند دوم معاملت آنها با مؤمنین سیوم معاملت آنها با کافرین چهارم معاملت
انها با منافقین مردم ضعیف الایمان و ظاهر است که امام را معاملت با منافقین است یا
باطل و منافق با مومن است یا کافر یا منافق و ضعیف الایمان و چه لازم در هر چهار محالہ مذکور
پسندیده خدا شده است برآمد امام محقق شدند و این اوصاف را نهایت پسند
ارشاد کرده اند و لکن فضل الله یؤتی من یشاء و العذوة الفضل العظیم و مقالہ مرتدین
بالاجماع از خلیفہ اول و اتباع او واقع شده زیرا که در انصاری پیغمبر صلی الله علیه و سلم که فرمود
مرتد شدند اول بنویسند قوم اسود خنسی ذوالنحر که درین دعوی نبوت کرد و بدست پیغمبر
و کلمی کشته شد دوم بنویسند اصحابی سبیل گزین که در ایام خلافت خلیفہ اول بدست دشمن
قاتل امیر کشته شدند سوم بنویسند قوم طایفه بن خود بنی امیه که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم
را بر دوش ستاد و او از دست خالد کربخیزت نام رفت و در عاقبت ایمان آورد و در زمان

فصل فی شرح
کتاب
تاریخ
امام
میرزا
۱۲۵۱

کنند از فسوق و عصیان خواهد بود مثلاً ادای زکوة با جماع است واجب و منصرف
در قسran و احادیث پس اگر کسی منکر و جوب او شود کافر و مرتد میشود و اگر مقتدر
آن بود از دوستی زروخیل و اتمام و برزده خود بدارد عاصی خواهد بود و آنها که متفق
بر خلافت خلیفه اول شدند نمی گفتند که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم انص کرده اما در وقت
گفته بلکه در بعض اوقات بعض مردم منکر تحقق نفس می شدند و بعض دیگر کلام حضرت
پیغمبر را تاویل در روزگار می نمودند آیهی کلامه بلفظ و نیز حضرت امیر در خطبه خود فرمود
اما می بطریق صحیح مردیست که باجی انشا الله فرموده است اصبحنا اطفالا فانی الاسلام
علی ما و خل فی من النفع و الا عوجاج و شبهه و التاویل و نیز حضرت امیر از سبب تقنین
خود هشتم فرموده که ما آورده الرضی فی نهج البلاغه و سبب مرتدین ممنوع عنه
نیست و اگر از بنیه قطع نظر کنیم و سلم داریم که حضرت امیر نیز در وقت خود با مرتدین
قتال فرمود اما مرتدین زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خلیفه اول را هم مقاتل بود
بود و ان مقاتل و دافع نیز درین ملح شریک است و به بنایت الله عا و قاعده اصولیه
مقرر است که حرف من چون در مقام شرط و خبر واقع شود عام میگردد چنانچه در
من دخل حصن کذا فکذا گفته اند پس درین آیه هر که مرتد شود برای او قومی موصوف
باین صفات پیدا شوند و چون در زمان خلیفه اول از تعداد بکثرت و شدت واقع شد
اگر قومی موصوف باین صفات هم در مقابل آنها موجود نشوند بلکه خود هم مرتد میشوند
متردین باشند خلف در وعده اسلحه لازم آید از تعین انقوم در ان زمان سخن میرود
که کدام گمان بوده اند حضرت امیر را شبیهه باقیه آنها را اینها نتوانست قیام نمود
لا بد دیگر س خواهد بود و نیز باران بر ققاء و شکریان حضرت امیر موصوف باین
مذکوره نبوده اند چنانچه سابق در باب سلفا شبیهه شکایت شباب امیر از آنها از
نهج البلاغه منقول شده و اگر بنا بر تاکید آن مشتمول عبارات دیگر حضرت امیر را از

اینست که از بنیه قطع نظر کنیم و سلم داریم که حضرت امیر نیز در وقت خود با مرتدین
قتال فرمود اما مرتدین زمان پیغمبر صلی الله علیه و سلم و خلیفه اول را هم مقاتل بود
بود و ان مقاتل و دافع نیز درین ملح شریک است و به بنایت الله عا و قاعده اصولیه
مقرر است که حرف من چون در مقام شرط و خبر واقع شود عام میگردد چنانچه در
من دخل حصن کذا فکذا گفته اند پس درین آیه هر که مرتد شود برای او قومی موصوف
باین صفات پیدا شوند و چون در زمان خلیفه اول از تعداد بکثرت و شدت واقع شد
اگر قومی موصوف باین صفات هم در مقابل آنها موجود نشوند بلکه خود هم مرتد میشوند
متردین باشند خلف در وعده اسلحه لازم آید از تعین انقوم در ان زمان سخن میرود
که کدام گمان بوده اند حضرت امیر را شبیهه باقیه آنها را اینها نتوانست قیام نمود
لا بد دیگر س خواهد بود و نیز باران بر ققاء و شکریان حضرت امیر موصوف باین
مذکوره نبوده اند چنانچه سابق در باب سلفا شبیهه شکایت شباب امیر از آنها از
نهج البلاغه منقول شده و اگر بنا بر تاکید آن مشتمول عبارات دیگر حضرت امیر را از

لشاه جهان بخیار و الاغائب ان برود و اما التورس لهبا جبرین و الاغائب ان
علی رعل و سموه اما کان المدرضی خان خرج منهم خارج لطنع اوبعدت مدوه الی ماقر من
خان ابی قاتود علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین و دلاء المدراوسه و اسلاوه بنهم و
سیر باید دانست که منہا کوشش علماء امامیه و امثال ابن رضویس ظاهر است
که گویند یون باب محاربات الخصم فی دلیل الزامی است مرکب مقدمات مسلم
و عند المستدل مسلم باشند و درین تاویل نگذیریم بلکه کذب عاقل را غور و فکر باید کرد
اول کلام معصوم را بر آنچه مطابق نفس الامر نباشد حمل نمودن باز چشم پوشی کردن از اظہار
وجوب کلام که زاید بر قدر الزام است زیرا کہ الزام همین قدر حاصل میشود کہ ذکر و یوت
میفرمود عبارت باسقی کہ فاذا اتجھوا علی رعل و سموه اما الی اخره است و الزام
دخول ندارد و امام معصوم کذب بی حاصل جبر بر زبان آورد انہم برخدا کہ کان المدرضی
و اصلا و جنم و سات محدیر الحال قتل و تحریف و تالیف و کفر و عداوت الدین و سوء الظن و اگر
از شبهہ در گذریم دلیل الزامی را سنی باید کہ مقدمات او عند الخصم مسلم باشد معویہ
معتقد این مقدمات بود کہ برای الزام او انجناب این مقدمات را ترتیب و تسلیم نماید
تا ما معویہ در کتب امامیہ و زیدیہ تقریب ذکر او به حضرت امیر منقول و مذکور اند مذنب
او است کہ ہر مسلمان فرشی خواہ از ہما جبرین اولین باشد خواہ از غیر ایشان چون
قادر بر تنفیذ احکام و جہاد کفار و سیاست رعایا و تحبیر جوش و حمایت حوزہ ہلام و حفظ
مغفور و دفع مفاسد باشد و جامع از مسلمین با او بیعت نمایند خواہ اہل اعراق و خواہ اہل
و خواہ اہل عریضہ او امام است ہر چون کہ باشد و بہین جہت او عار امامت خود میکرد و بعد
از قصہ تحکیم والا کہ کم کس از ہما جبرین انصار را بیعت کردہ بود و اورا من بین الناس
اختیار نمود و حضرت امیر را کہ اتباع نمی کرد و امامت ایشان را نہ کمیند نہ باران بود
انجناب را متہم میکردیم فی دفع عثمان و حمایت قاتلانش کہ نزد اوسانی الارض الفساد بود و غیر

و اما التورس لهبا جبرین و الاغائب ان
علی رعل و سموه اما کان المدرضی خان
خرج منهم خارج لطنع اوبعدت مدوه الی
ماقر من خان ابی قاتود علی اتباعه غیر
سبیل المؤمنین و دلاء المدراوسه و
اسلاوه بنهم و سیر باید دانست کہ
منہا کوشش علماء امامیہ و امثال
ابن رضویس ظاهر است کہ گویند یون
باب محاربات الخصم فی دلیل الزامی
است مرکب مقدمات مسلم و عند
المستدل مسلم باشند و درین تاویل
نگذیریم بلکه کذب عاقل را غور و
فکر باید کرد اول کلام معصوم را
بر آنچه مطابق نفس الامر نباشد
حمل نمودن باز چشم پوشی کردن
از اظہار وجوب کلام کہ زاید بر
قدر الزام است زیرا کہ الزام همین
قدر حاصل میشود کہ ذکر و یوت
میفرمود عبارت باسقی کہ فاذا
اتجھوا علی رعل و سموه اما الی
اخره است و الزام دخول ندارد و
امام معصوم کذب بی حاصل جبر بر
زبان آورد انہم برخدا کہ کان
المدرضی و اصلا و جنم و سات
محدیر الحال قتل و تحریف و تالیف
و کفر و عداوت الدین و سوء الظن
و اگر از شبهہ در گذریم دلیل
الزامی را سنی باید کہ مقدمات
او عند الخصم مسلم باشد معویہ
معتقد این مقدمات بود کہ برای
الزام او انجناب این مقدمات را
ترتیب و تسلیم نماید تا ما معویہ
در کتب امامیہ و زیدیہ تقریب
ذکر او به حضرت امیر منقول و
مذکور اند مذنب او است کہ ہر
مسلمان فرشی خواہ از ہما جبرین
اولین باشد خواہ از غیر ایشان
چون قادر بر تنفیذ احکام و جہاد
کفار و سیاست رعایا و تحبیر جوش
و حمایت حوزہ ہلام و حفظ مغفور
و دفع مفاسد باشد و جامع از
مسلمین با او بیعت نمایند خواہ
اہل اعراق و خواہ اہل و خواہ
اہل عریضہ او امام است ہر چون
کہ باشد و بہین جہت او عار امامت
خود میکرد و بعد از قصہ تحکیم
والا کہ کم کس از ہما جبرین انصار
را بیعت کردہ بود و اورا من بین
الناس اختیار نمود و حضرت
امیر را کہ اتباع نمی کرد و امامت
ایشان را نہ کمیند نہ باران بود
انجناب را متہم میکردیم فی دفع
عثمان و حمایت قاتلانش کہ نزد
اوسانی الارض الفساد بود و غیر

و اما التورس لهبا جبرین و الاغائب ان
علی رعل و سموه اما کان المدرضی خان
خرج منهم خارج لطنع اوبعدت مدوه الی
ماقر من خان ابی قاتود علی اتباعه غیر
سبیل المؤمنین و دلاء المدراوسه و
اسلاوه بنهم و سیر باید دانست کہ
منہا کوشش علماء امامیہ و امثال
ابن رضویس ظاهر است کہ گویند یون
باب محاربات الخصم فی دلیل الزامی
است مرکب مقدمات مسلم و عند
المستدل مسلم باشند و درین تاویل
نگذیریم بلکه کذب عاقل را غور و
فکر باید کرد اول کلام معصوم را
بر آنچه مطابق نفس الامر نباشد
حمل نمودن باز چشم پوشی کردن
از اظہار وجوب کلام کہ زاید بر
قدر الزام است زیرا کہ الزام همین
قدر حاصل میشود کہ ذکر و یوت
میفرمود عبارت باسقی کہ فاذا
اتجھوا علی رعل و سموه اما الی
اخره است و الزام دخول ندارد و
امام معصوم کذب بی حاصل جبر بر
زبان آورد انہم برخدا کہ کان
المدرضی و اصلا و جنم و سات
محدیر الحال قتل و تحریف و تالیف
و کفر و عداوت الدین و سوء الظن
و اگر از شبهہ در گذریم دلیل
الزامی را سنی باید کہ مقدمات
او عند الخصم مسلم باشد معویہ
معتقد این مقدمات بود کہ برای
الزام او انجناب این مقدمات را
ترتیب و تسلیم نماید تا ما معویہ
در کتب امامیہ و زیدیہ تقریب
ذکر او به حضرت امیر منقول و
مذکور اند مذنب او است کہ ہر
مسلمان فرشی خواہ از ہما جبرین
اولین باشد خواہ از غیر ایشان
چون قادر بر تنفیذ احکام و جہاد
کفار و سیاست رعایا و تحبیر جوش
و حمایت حوزہ ہلام و حفظ مغفور
و دفع مفاسد باشد و جامع از
مسلمین با او بیعت نمایند خواہ
اہل اعراق و خواہ اہل و خواہ
اہل عریضہ او امام است ہر چون
کہ باشد و بہین جہت او عار امامت
خود میکرد و بعد از قصہ تحکیم
والا کہ کم کس از ہما جبرین انصار
را بیعت کردہ بود و اورا من بین
الناس اختیار نمود و حضرت
امیر را کہ اتباع نمی کرد و امامت
ایشان را نہ کمیند نہ باران بود
انجناب را متہم میکردیم فی دفع
عثمان و حمایت قاتلانش کہ نزد
اوسانی الارض الفساد بود و غیر

چون میج کرده شود فاسق را غضب کبر و بزرگواری

چنانکه در حدیث آمده است که فاسق را غضب کبر و بزرگواری

درین عبارت دست و پا نگنجد و منتظر بانه بتوجهیات رکیکه دست اندازند که قیام
و کز نیست مگر بحیثیه بساط خاطر سامع یا تنبیه بر مقدار غور این اندامان عکده آن قیامت
نزد ایشان آنست که انتخاب گاه گاه او مباح و بدست یزدان شخیص بنابر تخیلات قلوب ما که
و نه تامل رعایا خود که خیلی معتقد حسن سیرت شخیص و انتظام امور دین در عهد ایشان
بود و بیان میفرمود و این عبارت هم از آن وادیه است لیکن بر عاقل مصنف پوشیده
نیست که ده دروغ مو که قبسم نسبت بر باب معصومی نمودن که برای غرض سهل دنیا
یعنی ولداری چند کس بجبهت حصول انتظام ریاست ظاهر که تحقق آن غرض هم ممکن
نمود و بلکه یاس از او حاصل شده بود و غرض دین بالکل فوت میشد که انقیاس
و جباریه را که صریح عصیان رسول صلی الله علیه و سلم بلکه از او پیشتر گرفته و
تحریف کتاب الله و تبدیل دین خدا نمودند ستایش نماید حال آنکه حدیث صحیح
مدح افاسق غضب الرب شنید و یا شد از کتاب میگردان دین و دیانت و عقل
کیاست چه قدر بعید است و کدام ضرورت ملجی و انبیه تاکیدات و مبالغه ایمان غلط
شده بود اگر چه مدح ایشان بحسن انتظام امور خلافت بنابر مصلحت است سهل مشروط
می بود این ده دروغ گفتن چه لازم بود همین قدر میفرمود که بعد از اعلان
جاهد الکفره و المردین و شاع بسعیه الاسلام فی البلدان و وضع الجزیه و سینه
المساجد و لم تقع فی خلافت فتنه و ما شد این درین مضامین و مضامینی که عباد
حضرت امیر مندرج اند تفاوت آسمان و زمین است از معصوم هستی آمد که
باطل را با نیت نه بستاند و جمعی کثیر را که اکثر امت ایشان اند بکلام خود در خلافت
اندازد و چیزیست که موجب قبح در خود شن باشد از مدح کفره فخره و حکم به قرب
و صلاح باطن ایشان بعمل آرد بلکه بر ذمه انتخاب واجب بود که قیام
و معائن و مشالک آن جماعه را بر ملا تفصیل تمام اظهار فرماید تا مردم از آنها

در شهر را و نه ازین جهت که مسجد و انبیه شد در خلافت او نشاند این ۱۲

ماہنامہ عالمی طبیب
پشاور

عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال: من قرأ سورة الواقعة في ليلة الجمعة، لم ينقص من أجره شيء.

وَأَبُو الْعَبَّاسِ بْنُ هَاشِمٍ

فروغ صالح بن محمد بن علی و ازاد

مجلس شورای اسلامی

ذکر کنندہ کا سبق راہِ نبیؐ پر دلچسپی، ناخبردارانِ علم و ادب کے مردم ۱۲

افند بایان و حسن طریقت بایشان با استدور و در مدخلات بقیة مطابق
حدیث صحیح افکرو الفاسق با فیه یجزه الناس و اگر این قسم اغواض و تنوی را در
این نیز کوران قدری ووقتی باشد و میان مکاران و مغروران دنیا طلب که بجهت
رایاست مرکب این قسم امور شنیع و خوش آمد و خرج شدن میشوند و در میان
این اطهار پاک کرده خدا فرقی نماند تا و کلا که حضرت امیر را بغیر من فاسد لوث و امن
پاک او تواند شد و بعضی از ایا میر گفته اند که مرا و انجذاب از غیر و شخصی دیگر است از جمله
صحابه رسول صلعم که در زمان انس و در او نموده و قبل از وقوع قتل از انجمنان گذشته
و رواندی همین قول را یستدیده و اختیار نموده و اینجا هم عقل را کار فرمایند و او صا
مذکوره را قیاس باید کرد که بران شخص منطقی می تواند شد بانه در زمان انس و صلعم
و حی تازل می شد و بجهت موجود بود و اذ علل و تقویم او و اقامت سبب و دیگر
چرا میگرد و اگر میگرد و نشان او چرا معلوم نمی شد و کدام عاقل تجویز میکند که
در زمان انس و شخصی میر و در دم است برادر را بهایزرا کند که موجب حیرت مکران و استیفا
اهل هدایت باشند بکار و حال آنکه نفس بین پیغام صلعم هنوز در آنها موجود است و و
نازل میشود و فیض الهی و میدم در تکمیل و این اتمام نعمت و در جوش است بعضی از ایا
چنین گفته اند که غرض حضرت امیر قیام و تقوی بر او بود که او بر سیرت شیخین رفت
و فقه و فساد و در زمان او بسیار واقع شد و این بوجهی بود که ترانه در و توجیه بایق
است اول آنکه قیام و عثمان بهان قدر حاصل میشود که در وی این ده دروغ گفتن
الازم می آمد دوم آنکه اگر سیرت شیخین محمود بود پس امامت آنها ثابت شد و اگر محمود
نبود پس عثمان را بر ترک آن سیرت مذکور بود قیام چرا اینطور و سیم آنکه مخالفت عثمان میر
شیخین را بر کینه و این عبارت مذکور نیست لاصح و لا اشاره و این عبارت در خطبه مالکوفی
نشده و در الوقت عثمان را که او وقت و او کی را که با کلام سیرت بر عدم سیرت مخالف را

[illegible]

لا تتركوا الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم ولا تحذروا من تركها
ولا تتركوا الصلاة على النبي صلى الله عليه وسلم ولا تحذروا من تركها

است بر حال خلیفه اول که چشمه غدیر او موقوفه غدیر است و بارشانی و مست سبتی
شش و شش از وی ظهور رسید و اگر توجع عثمان مشطوری بود چه اصرا نه غیر بود که
عثمان چنین جهان کرد و فی بایستی کرد زیرا که در توجع عثمان در ارتان غیر از غایت
اهل شام که خود را ناصر عثمان میکنند مضرت نبود و آن مضرت خود بهر صورت بود
در تراید و شست و چون مخالفین شام نسبت قتل عثمان بالیقین با انتخاب میکردند از توجع
او چه خوف بود مثل مشهور است انما الفرقی فما خونی من البلب و منها مارواه الامامیه
عن الامام ابی محمد الحسن کسری فی تفسیره انه قال علی النبی صلی الله علیه و سلم لا اجبت
موسی بن عمران و صطفاه نجبا و فقی له البحر و نمی باشد و اعطاء التوریه الا لاولیاء
مکانه من ربه عز و جل فقال یارب لقد اکرمتی بکرامه ثم کرم بیا انداختن فی اهل شعبانیا
اعتدک من هو اکرم منی فقال الله تعالی یا موسی اما علمت ان محمدا افضل عنده منی
خلق فی فقال یارب ان کان محمد افضل عندک من جمیع خلقک فهل فی ال الانبیاء اکرم
من الی قال عز و جل اما علمت ان فضل ال محمد علی ال جمیع النبیین فضل محمد علی جمیع المرسلین
فقال یارب ان کان فضل ال محمد عندک کذا لک فهل فی صحابه الانبیاء عندک اکرم من استخا
قال یا موسی اما علمت ان فضل صحابه محمد علی جمیع صحابه المرسلین فضل ال محمد علی ال جمیع
النبیین فقال موسی ان کان فضل محمد و آل محمد و اصحاب محمد کما وصفت فهل فی امم الانبیاء
افضل عندک من الی ظلمت علیهم الغمام و اترکت علیهم المرج السکون و فقلت لهم البحر فقال
الله یا موسی ان فضل امه محمد علی جمیع الانبیاء افضل علی خلقی و ازین روایت امام جماع
بر و وجع حقیقت خلافت صدیق ظاهر شد اول بجهت آنکه مصاحبت او با پیغمبر قطعه
است ثابت نبض کتاب جامع شیعیه و تواتر تعالی از لفظ اصحابه لا تخزن البراد
ابو بکر و الاجماع و غیر صحبت ستمره او و عمر صحبت او و خصوصیت آنکه مشهور است
که هر صاحب محرم با اختصاص را بطریق ضرب المثل صحبت او یاد کند و گویند که ما

که فلان یا غافلانی است پس فضیلت او بر جمیع اصحاب پیغمبر در معنی مصاحبت ثابت
شد و لا اقل از اصحاب جمیع پیغمبر ^{و لا اقل} بالقطع افضل شد و هر که از جمیع اصحاب پیغمبر از
افضل باشد البته لایق امامت و خلافت خواهد بود زیرا که در آنها هم مردم کثیر لایق اسباب ^{اند}
مثل کالب بن یوفی که از اصحاب حضرت موی خلیفه انتخاب شد بعد از حضرت یوشع و اصف
بن برخیا از اصحاب حضرت سلیمان نیز لایق این کار بود و اگر از نسبه در گذشتیم لا اقل جوهر
حقوق عامه مسلمین فضلا عن حقوة الرسول خود از او بصدور نخواهد آمد و الا فضیلت بلکه فضیلت
منفق و خواهد شد دوم آنکه چون صحابه رسول من حیث المجموع افضل از اصحاب جمیع پیغمبر
شدند لا بد جوهر و غصب حقوق اهل بیت رسول صلعم و تحقیر و امانت آن خاندان عالیشان
ته خواهند کرد زیرا که هیچکس از اصحاب پیغمبران این فعل شنیع نکرده اگر چه
مساکین اصحاب جمیع پیغمبران میشدند لازم بود که ترکیب این کارهای شنیع نشود و چنانچه
آنکه افضل باشند و ترکیب این امور شوند و در مقام امام فخر الدین را از تصریح دارد
بنایت و محبت و همین شیر گفته است که فرق و افاض زدن کمتر از مورچه سلیمان اند
عقل و اعتقاد نیک پیغمبر خود زیرا که مورچه سلیمان تبایان خود گفت که یا ایها النمل انظر
انکم لا تحیطونکم سلیمان و جنوده و هم لا یعرفون یعنی ای فسد موران در
سوراخها خود در ایستاده و شما را نادانستاید پال سازه
پس انقدر فهمید که فرق سپاه و شکران که در ظلم و تعدی بنایت بصرفه و بیدینی
می باشند بیکت صحبت پیغمبر آفرینند و شایسته اند و صحبت جبر سگنی و در آنها
شسته تاثیر کرده که دیده و دانسته بر مورچه ضعیف هم ظاهر نخواهند کرد بلکه در تحت
الاقلام پال هم نخواهند کرد و گروه و افاض هرگز نه فهمیدند که صحبت پیغمبر
المسلمین که افضل پیغمبران است و صحابه کبار خود که دایما ملازم انتخاب
بودند و بار خاد و رستمی تختسار گفته می شدند تاثیر می کرده باشد و خیانت و

بر ان مصر با ستمندم انکه حقتالی در اینه تسخیم بود باز و گرفتار مهابجرین سیر باز و از انکه بجم
الصادقون و جمیع مهابجرین ابو بکر رضی الله عنه رسول صلی الله علیه و سلم می گفت پس اگر اولیای حق
نمانند آنها صادق نباشند و به خلاف النصیحین چه ام انکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه در بیعت کرد و بیعت
که اصلا در مقام تکیا پس سران و پدران و برادران و اقارب خود نمودند و آنها را برادران
و سر باریدند و بر شفتها چاه صبر کردند و محنت ماکشیدند و از هیچ مخالف نترسیدند و خود
را بار مابرای دین بکشتن دادند و چنانچه امیر المؤمنین بر ایشان نیز شهادت این معنی در
خطبها را خود داده که اسبجی قلبها فی باب مطاعن الصحابة و چون جماعه که حال ایشان چنین
باشد بر امری اتفاق کنند البدان امر خلاف شرع نخواهد بود و چون انکه اتفاق جماعه صحابه رضی
الله عنهم بر خلافت ابو بکر رضی الله عنه واقع شد و هر چه متفق علیه جماعه امت باشد حق است و خلاف آن را
بدلیل انچه در نهج البلاغه در باب جماعه شیعیه صحیح و متواتر است از امیر المؤمنین رضی الله عنه روایت نموده
کلام الله الرضا السواد الاعظم فان الله علی الجماعه و ایاکم و الفرقة قال الشافعی ان الساس
الشیطان کالان الشافعی من الغم للذیب و ایضا در شرح نهج البلاغه که تصنیف امامیه
اند نوشته اند ما صحیح عن امیر المؤمنین رضی الله عنه کتب الی معاویه الا ان الناس
جماعه ید الله علیها و غضب الله علی من خالفها ففک نفسک قبل حلول الغضب
وقد اورد الرضا بعض هذا الکتاب و اسقط منه صدره لکونه مخالفا لذهابیه المنی علی و
الفرقة فروس اخره و هو قولہ و اتی الله فیما لیک و انظر فی حقه علیک و الیمنه
فی شرح نهج البلاغه لامامیه و المقتله ما کتب الی معاویه و کنت
الا رجلا من المهاجرین و اوردت کما اورد و او صدرت کما اصدر و او ما کان الله
بیمهم علی الضلال این کتاب را هم رخصه ابتر کرده باره را در نهج البلاغه
آورد و هو اما بعد فقد ورد علی کتاب امری لیس لیسیر یدیه و لافانده
یرشد لیکن این عبارت را صدر کتاب دیگر ساخته و این رخصه

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
آل محمد الطيبين الطاهرين
الطاهرين

م

واین رضی را همین قاعده است که نامها و خطب بناب امیر رضی را بر اوقات غیب خود که
می سازد و بسبب تقدیم و تاخیر محض میکند ششم آنکه بناب امیر المؤمنین رضی را بر احوال
مال صحابه که ششست پیغمبر صلی الله علیه و سلم پرسیدند بذر از نعم و ولایت و صفت فرمود
و گفت کار از اذکار الله جلالت اینها حق تبل جباهم و ما و کما میرسد آخر یوم المرجع الله
خوفا من العتاب و رجا لما ثواب که مذکور از رضی باقی نهم الباقی و غیره بار دیگر در حق آنها فرمود
که ان احب الناس اليهم لقاء الله و انهم يتقبلون على مثل الجحش من ذكره و معهم و اجتماع
چنین اشخاص بلکه اگر یک کس از ایشان بر امر باطل مخالفت نفس با عمل صلی
الله علیه و سلم از مالات است بهتر آنکه خلافت صدیق رضی الله عنه به بیعت جماعه
لایت شش و که حضرت امام سجاد در صحیفه کاطبه در ادعیه طویل در مناجات بار خدای
که وقت راز و نیاز بندگان خاص او است آنها را استایش می نماید حتی که در حق بندگان
انجامه خیر دعا طویل میکند باین الفاظ اللهم و اوصل من طاعتنا بعین لعمرك ان الذين
يتوبون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذين سبقونا بالايمان خیر خبر آنکه الذين قصر و استهم و تحروا
و جهنهم و مضوا فی قفرا انما هم و الا انما هم بهدایه منار و یخرجون بدینهم علی شاکلهم
مانهم یرب فی قصدهم و لم یخرج شاکل الی اخرا و قال و کسی را که امام معصوم یا خیر نبوت است
تا به در وقت مناجات با حضرت عیسی و الهی و انقیاد است که احتمال تغییر را در وقت کمال
و ادن صریح کفر است بطریق باطل و انقیاد حق و نه و اداری ظلم و غضب بر خاندان
رسول صلی الله علیه و سلم از وی و حال و متمنع است هشتم آنکه در کلمه و در باب سب
الی الایمان بر روایت ابو عمر زبیری عن ابی حمزه السعمری آورده اند قال قلت لابی عبد الله
عن الایمان و رجاء متنازل و یفاضلون الیه میثون فیما عند الله قال نعم قلت و صفه فی ملک
حقی انفر قال ان المؤمنین کما یستقیق بین الخیل یوم الریان نعم فکلمهم علی وجوههم
فی السور الیه یقبل کل امرئ منهم و وجهه سببه لا یخضع فیها حق و ولا یخضع سبب حق ما باق و لا منخل

و این حدیث را در کتاب
الایمان و رجاء متنازل
و یفاضلون الیه میثون
فیما عند الله
و صفه فی ملک
حقی انفر
قال ان المؤمنین
کما یستقیق بین
الخیل یوم الریان
نعم فکلمهم علی
وجوههم فی السور
الیه یقبل کل
امرئ منهم و وجهه
سببه لا یخضع فیها
حق و ولا یخضع
سبب حق ما باق و لا
منخل

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيد المرسلين
آل محمد الطيبين الطاهرين
الطاهرين

تسلیف شده و ظاهر است که اهل سنت را متنبه کند که جواب این دلایل شدن بظلال است
 بار خدا یا مگر نقل این دلایل برای اظهار دانشمندی و خوش نظریری این بزرگواران
 کرده آید تا بر کلمه موضوعه و مقدمه مدخله تنبیه کرده شود و دوم دلایل دال بر استحقاق امامت
 حضرت امیر را و آنکه انجناب در وقت از اوقات خلیفه برحق و امام مطلق است و این
 دلایل را نیز اهل سنت اقامت کرده اند و در مقابل فوایدی که منکر امامت حضرت امیر
 بودند و در استحقاق انجناب این منصب کما راجح میگردند و آنچه از ان دلایل مستفاد
 شود همین قدر است که آنحضرت سستی خلافت را شده است و امامت او مرضی نیست
 شارع است بی تعین وقت و زمان و بی تخصیص بر اتصال زمان او بر زمان نبوت یا انقطاع
 او از زمان نبوت و تصدی جواب این دلایل اهل سنت البته نخواهند شد که عین نیست
 شان و خلاصه مطلب این است که در بعضی جاها بر آئینه هر یک دو مقدمه مختصر این است که
 در ان دلایل افزوده اند و بر عجم خود تقریب تمام کرده سیوم دلالی که دلالت دارند بر امامت
 آن جناب بلا تفصیل با سلب استحقاق امامت از غیر انجناب و حقیقت دلایل مختصه
 شیعه و آنچه متفرد اند با تخریج آن هجده اسم اخیر است و این هم بسیار نقل خلیل است و در
 المقدمات که نقلین یعنی کتاب و عزت بزرگنیز مقدمات ان دلایل دو کواه صادق و در
 شاه عادل اند پس درین رساله از هر قسم بر یاد کنیم قسم اخیر را بالا ستیفیل
 بیان نمایم و بر متنازع و موقع آن خبر دار سازیم تا حقیقت دلایل ایشان معلوم شود و لا مقدمه
 و مبادی ان دلایل می یابد که مسلم الثبوت اهل سنت هم باشند زیرا که عرض از اوقات
 دلایل الزام اهل سنت است و الا هر کسی که عمو کند در کوچ خود شیر خران است روایات
 شیعه و اصول اینها را که در جواب سابقه حال تفصیل که شد اهل سنت بچو
 می خرد پس یا از قبیل آیات قرآنی خواهند بود یا احادیث متفق علیه یا دلایل عقلی
 یا خود از مقدمات مسلمة فیه یا از مطاعن خلفاء بلکه که در باب سلب استحقاق

امام است از انبیا می آید و چون باب مطاعین علی حده معقود خواهد شد هم شمه را درین باب
 آورده شود و اما الایات فتنها قوله تعالی انما اولیکم الصدور و له والذین امنوا الذین یعدون
 السعوطه و یعدون الزکوة و هم را کعون کونیا بکمال نفسیر اجماع دارند که این آیت مرشای
 حضرت امیر ترانل شد و وقتی آنکشتن خود را در حالت کون بسبایل داد و بکماله
 حضرت و لفظ اول یعنی متصرف در امور و نکات برست که در اینجا تصرف عام جمیع کلین
 مراد است که سابق امام است یعنی بر خیزد و ولایت او با ولایت خدا و رسول
 پس امام است انجانب ثابت شد و وقتی امام است بخیر او بجهت حضرت متفاد گشت
 هو الامی حیو اسب بچند وجه داده اند اول نقصان بلکه اگر این دلیل دلالت کند بر
 امامت امیر متقدم از و چنانچه فقر کرده اند نیز دلالت کند بر نفسی امامت امیر متاخر از
 همان فقر یعنی پس باید که سبطین من بعد پس از الایة امام نباشند اگر شیعیان بر این
 باشند یا بر دلیل تمسک نمایند حاصل آنکه سنای این استدلال بوجهی که در مقابل اهل سنت
 مفید شود بچند وجه است و حضرت خلیفه اهل سنت را متصرف شیعہ را نیز متصرف است بر اگر
 امامت امیر پیشین پس چه باطل میگردد و هر چند نزد سبایل سنت هم باطل نیست اما موجب
 شیعہ هم در بطلان قصوری ندارد بلکه اگر اهل سنت را نقصان رسد امام شیعہ افتاد
 را نقصان یازده امام شد از سه تا یازده فرقی که هست پو شیعہ نیست بخیر
 حضرت میر که با اتفاق امام است دیگر امامی مانند بلیغ شام که از رقیبان
 دامن کشان گذشته است یا گوشت خاک ما هم بر یاد گرفته باشد و اگر جواب این نقص
 یا بخاری است که مراد حضرت ولایت است در انجانب فی بعض الاوقات یعنی در
 وقت امامت خود و در وقت امامت سبطین من بعد یا گویم هر جا با اتفاق
 مذکور است نیز همین است که ولایت عامه در انجانب است فی بعض
 الاوقات محصور بود و در آن وقت و وقت امامت انجانب است

است پیش از آن که زمان امامت خلفا و ثلثه بود و اگر گویند که اگر حضرت امیر
 در زمان خلفا و ثلثه صاحب ولایت عامه نبود نقضی بحدیث اول لازم می آمد بحدیث
 وقت امامت سبطین که چون در قید حیات نبود امامت دیگری در حق او بحدیث
 نقص نشد لان الموت روافع لجميع الاحکام الدنیویة گوئیم این استدلال دیگر شد استدلال
 بآیت نما نذیر که منبای این استدلال بر دو مقدمه است اول آنکه صاحب ولایت عامه
 را در وقت دیگری بودن و لوفی وقت من الاوقات نقص است دوم آنکه صاحب ولایت
 عامه را هیچ گونه در هیچ وقت نقضی لاحق نباشد و این هر دو مقدمه از آیت کجا فهمیده میشود
 این صنعت را در عرف متناظره فرار گویند که از دلیلی بدلیلی دیگر انتقال نمایند بی نقصان
 برخلاف در مقدمات دلیل اول اما بالا قرار و اما بالا اثبات و اگر این فرار را هم گویند
 نیز در مقدمات این استدلال انتقال خواهم کرد و خواهم گفت که هر دو مقدمه باطل
 است و این استدلال نیز منقوض است بحدیث سبطین که در زمان ولایت حضرت امیر
 مستقل بالولایت نبودند و در ولایت دیگری بودند و نیز منقوض است بحدیث امیر که در زمان
 ولایت غیر صلعم مدحیال و شمشیر پس صاحب ولایت عامه را در بعضی اوقات در ولایت
 دیگری بودن نقض نیست و اگر بالفرض نقص است پس صاحب ولایت عامه را این نقص لاحق
 فیطل الاستدلال الذی فرقم الیکم المقدمات جواب دوم حضرت شیخ ابراهیم کرد
 علیه الرحمة و دیگر اهل سنت نوشته اند که ولایت الذین امنوا در زمان خطاب البتة مراد
 نیست بالاجماع زیرا که زمان خطاب زمان وجودی بود و امامت نیابت نبی است بعد از
 موت او پس چون زمان خطاب مراد نشد لابد زمان متاخر خواهد بود از موت پیغمبر
 راضی نیست بعد چهار سال باشد یا بعد نیست و چهار سال پس از این دلیل هم غیر محال
 نزاع قایم شده و دعای شیعه یعنی امامت بلا فصل حاصل نگشت و اگر نقضی در مقدمات
 این دلیل ناهم اول اجماع مفسرین منسوخ بلکه علماء تفسیر را در سبب تولد این است

است ابو بکر قناسی که صاحب کتب است و در دست از حضرت امام ابو جعفر محمد الیاقه صاحب کتب
 روایت نموده که نزالت فی المهاجرین الانصار کونیده گفت ما شنیده ایم نزالت فی علی بن
 ابیطالب امام فرمود بگویند معنی آنجناب نیز در مهاجرین و انصار داخل است و این روایت
 بسیار موافق است لفظ الذین را وضع جمع را که در تفسیرین و یونون و هم را کون یا مد
 است و جمعی از مفسرین از عکرمه روایت کرده اند که نزالت فی شان ابی بکر و مولایه قول
 سابق این است که در قتال مرتدین واقع است و این قول که نزالت فی علی بن ابیطالب و
 روایت قصه سایل و تصدیق با نخستین در حالت رکوع فقط نقلی بنام متفرد است و مجاز
 اهل سنت قاطبه نقل را در روایات او را بجزی نمی شمارند و در احادیث ابیطالب آمده که
 در رطب و یابس تفرقه نمیکند و بیشتر روایات او در تفسیر از کلمی است عن ابی صالح و سید
 مایروی من التفسیر عندهم و قاضی شمس الدین بن خلکان در حال کلمی گفته است که کان کلمی من
 اصحاب حمید الدین سببا الذی کان یقول ان علی بن ابیطالب لم یمت و انه یرجع الی الله
 و بعضی از روایات نقلی منتهی میشود بنجد بن مروان السدی الصغیر و او را سلسا کذب و با
 دانند و رافضی غالی بوده است و صاحب کتاب التفسیر آورده که در شان عباده بن العباس
 نازل شده وقتی که از خلفاء خود که یهودیان بودند تبرا نمود بر خلافت عبداللہ بن ابی
 که او تبرانه کرد و از حمایت و خیرخواهی آنها دست بردار نشد و این قول مناسبت تمام دارد
 یا سابق این نیز که بعد از این که ایما الذین امنوا لاتخذوا الیهود و النصار اولیا و اورد است
 و جماعه از مفسرین کونید که چون عبداللہ بن سلام که از اجداد یهود بود و بنابر
 اسلام شریف شد تمام قبیلہ او او را ترک نمود و با و قطع سلوک نمود و او شکایت این
 حادثه بجنور رسالت پناه آورد و گفت یا رسول الله ان قومنا یجروننا پس این آیه نازل شد
 و باعتبار این حدیث است قول اصح الاقوال است دوم آنکه لفظ او را مشتک است در
 معانی بسیار محب و الناصر و الصدیق و المتخیر فی الامر و از لفظ مشتک یک

یک سنی متعین هر اونی تواند شد مگر بقبرینه خارجی و قریه سباق یعنی با سبق مؤیدنی
 است زیرا که کلام تقویت قلوب و تسلیم مؤمنین از خوف ایشان از فریدن است
 و قریه سباق یعنی با بعد معین معنی محبت صدیق است و به قول یا ایها الذین آمنوا اتخذوا
 الذین اتخذوا دینکم نهروا و لعبا من الذین او توال کتاب من قبلکم و الکفار اولیا و زیرا که
 و نصاری و دیگر کافر از کسی امام خود نمیکرفت و نه با هر یک بعضی بعضی امام میکردند
 و کلمه ای که مفید حضرت نیز همین معنی را می خواهد زیرا که حضرت در جایی میشود که زاع
 و تردد و اعتقاد شرکتی در آن بوده باشد و بالا جماع وقت نزول است تردد
 و نزاعی در امامت و ولایت تصرف نبود بلکه در حضرت و محبت بود و پیوم انکه العجوة
 اللفظ لا خصوص السبب فاعده اصولیه متفق علیهاست بدین الشیعه و سنی پس مفاوید
 ولایت عام در شاخصی چند خواهد بود که حضرت امیر نیز در آنها داخل است زیرا که صیغه
 و کلمه الذین از الفاظ عموم ماساوق الفاظ عموم اند یا اتفاق امامیه کا ذکره المفسر فی
 و ابن السطهر فی النهایه پس محل جمع بر واحد متعذر است و محل عام بر خاص خلاف الاصل
 که بدوین ضرورت از تکاب آن نتوان کرد و اگر شیعه گویند که در اینجا ضرورت مختص
 است زیرا که تصدیق بر سبیل در حالت رکوع از غیر یک شخص واقع نمیشد گوئیم درین بیان
 تخصیص بآن کورست مانع محل بر عموم تواند شد بلکه و هم را کون جمله الیه معطوف بر جمله ما یا
 و صله موصول است ای الذین هم را کون یا حال است از یقیون الصلوة و بهر تقدیر
 رکوع خشوع است نه رکوع اصطلاحاً و اگر شیعه گویند که محل رکوع بر خشوع محل لفظ است
 بر غیر معنی شرعی آن در کلام شارع و آن خلاف اصل است گوئیم رکوع بمعنی خشوع
 نیز در قرآن استعمال است قوله تعالی و رکعی مع الرکعین حالانکه بالا جماع در نماز سبب
 رکوع اصطلاحی بود قوله تعالی فخر رکعاً و یطلبه است که در رکوع اصطلاح
 ضروری و موقوف سنی باشد و چون خشوع معنی مجازی متعارف این لفظ است محل آن

در قریه سباق
 در قریه سباق
 در قریه سباق
 در قریه سباق
 در قریه سباق

مومنین متصف بصفات مذکور ترست باید که بطریق وجوب باشد چه آنکه حکمی
از باب کلام و از باب قضیه که موضوع او یکی باشد و محمول او یکی باشد یا متعدد و
معطوف بر یکدیگر بعضی از آن واجب و بعضی از آن ندب نیست و اندر موردی که یک لفظ
را در استحالة واحد بدو معنی گرفتن جایز نیست پس مقتضی و مفاد آیه واجب میشود و لا
صوت مومنین که متصف باشند بصفات مذکوره و مودت ایشان ثالث مودت
خدا و رسول خدا میشود که واجب است علی الاطلاق بدون قید و وجهی پس مراد از آن
مومنین اگر کافه مسلمین و کل ایهت گرفته شود باین اعتبار که از شان ایشان نیست انصاف
بصفات مذکوره است نهی شود هر که بر سر یک متعذر است معرفت کل چه بکاموت ایشان
باشد که بسبب آنرا سبب مومنی را بمومنی دیگر معادلات مباح شود بلکه واجب پس مراد
یاست فقط انتهی کلام و درین کلام عاقل را غوری در کار است تا مقدار فهم علی
این فرق ظاهر کرد و موالاة جمیع مومنین من جهة الایمان عام است بدون قید و شرط
که در حقیقت موالاة ایمان است و اگر عداوتی و بغضی بسبب آن سبب مباح شود و واجب
کرد و موالاة ایمانی را چه ضرر و خوشی را درین سبب حکم نمیکند که بجهة تشیع یا سنی
دوستی دارند و این دوستی عام است بدون قیدی و در معنی بابت معاملات و نیو
بهم عداوت هم میشود و موالاة تشیع بحال خود می ماند و اگر از این تشیع
را محذور و محال دانسته بجهت از تمام قرآن خود چشم پوشیده اند آن که در قوله تعالی
المؤمنون والمؤمنات بعضهم اولیاء لبعض یا مرون بالمعروف و نهیون عن المنکر
و یقیمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و یطیعون الله و رسولہ اولئک یرحمہم الله
و اگر موالاة ایمان را جمیع مومنین عام از آنکه مطیع باشد یا خاص ثالث مودت
خدا و رسول کرد و کدام استحالة عقد درین امر لازم می آید از معنی خدا و رسول است
که هر سه محبت در یک درجه و یک مرتبه باشند در اخلاص و چون محبت خدا بالا

است و محبت رسول بالتبع و محبت مومنین و عامیة متبع ما بهم رساوات نماید و اتقوا
قضية در موضع و معمول در اینجا متحقق نیست ماسکه کور را محض حکم باصطلاح
برای ترسانیدن جهال اهل سنت منظور است ادا و تا اور منطق کان براه از قبح
در کلام او احتراز نکند و این خود متنبه شده گفته است یا متعدد و معطوف بر یکدیگر
اینقدر تفهیمیده که در صورت نقد و عطف این مقدمه ممنوع است زیرا که عطف موجب
تشریک در حکم است نه در جته حکم مثاله من العقلیات قولنا انا الموحدون فی الخارج الکو
والجوهر والعرض حالانکه نسبت موجود بواجب جته وجوب دارد که ضرورت و سطر
دوام و نسبت وجود بجزو و عرض جبه امکان دارد و من الشرعیات قوله تعالی
تل هذا سبیل ادعوا الی الدین علی بصیرة انا و من اتبعنی خالاک و دعوت بر غیر واجب
و بر دیگران مندوب و لهذا اصولیین گفته اند که قرآن فی النظم موجب قرآن فی حکم نیست
و این نوع استدلال را از مسالک مردوده نوشته اند و اگر از نیم در گذریم پس
ظاهر است که اتحاد نفس و جوب محبت مخد و نیست و آنچه مخد و است اتحاد مرتبه و
است در اصالت و تبعیت و ان لازم نیست و نیز محبت جمیع مومنین را محبت الایمان
موقوف داشته بر معرفت هر فردی از مومنین با بخصوص حالانکه محکم کفری نیست که
ان بعنوان وحدت نتوان کرد و لو کانت اکثر غیر متناسبه فضل عن التناهیة مثلا اگر
کل عدد فهو نصف مجموع حاستیه و برین حکم خود جمیع مراتب اعداد اجمالا واقع شد
و مراتب اعداد بلا شبهه غیر متناسبه اند و در کل حیوان حکم واقع شد
بر جمیع افراد حیوان حالانکه النوع حیوان بجمیع ما را معلوم نیست چه جای اصناف
و افراد پس ما را هنوز از این خطه اجمالی که صبیان و سقیان می نمایند خبر نیست
و فرق در عنوان و معنوی نمی کنند و اگر این تقریرات را از علم معقول دانسته بسج
قبول اصفا نمایند از مسلمات دینیة خواهیم پرسید و خواهیم گفت که ترک مولاة مکه علم

۱۵.

44

25

24

✓

۴

11

5

22

03

35

14

2

1

—

کنار کلام جمیع این حیث الکفر واجب است یا نه اگر شق اول اختیار کردند همان مجذور لازم آمد
که معرفت مل حاصل نیست چه بواسطه کفر و کفر شق ثانی اختیار کردند عداوت نبرید
و مردان را چه قسم ثابت خواهند نمود و آیات قرآنی را چه جواب خواهند داد حال آنکه بمعرفت
ایمان امتیاز به فرقه مؤمنین را حاصل میشود و انواع کفر اصلا معلوم بمانیت تا امتیاز
انواع کافران توانیم کرد چه جای اشخاص اینها و نیز مستوفی است بوجوب موالاة علویه که در
اعتقادات ایشان داخل است و معرفت اشخاص و اعداد علویه با وجود انشائات ایشان
در مشارق و مغارب زمین در نظر کم از عامه مؤمنین نیست و از آنجمله آنکه گفته است که از بعضی
احادیث اهل سنت ظاهر میشود که بعضی صحابه از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم انما من خلقت
نمودند فی الشکوه عن حذیفه قال قالوا یا رسول الله لو اتخلفت قال لو اتخلفت علیکم فحقت
عذبتکم و لکن ما حذیکم حذیفه قصد قوه و ما افراکم عبد الله فافروه رواه الترمذی و همچنین
شخصی که سزاوارا ماست باشد نیز از و سس نمودن عن علی قال قبل یا رسول الله
من نوم بعدک قال ان نوموا ابابکر تجده امینا زاهدانی الدیار اغیاس فی الاخرة و ان
نوموا عمر تجده قویا امینا لا یجانی فی المد لومة الایم و ان نوموا علیا و الا انکم فایز
تجد ما دیا مہدیا یاخذکم الصراط المستقیم رواه احمد این التماس و استسار بخیر و بد
نزد در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم عند نزول الایة پس معلول
انما باطل نشد اتی کلامه در اینجا هم غور در کار است محض سوال و استفاد و وقوع نزد
راست نمی خواهد آری اگر بعد از شنیدن جواب پیغمبر با هم مشوره این کار میکردند و کسی
با دیگری در تعیین جلی الامر اختلاف و تنازع می نمود معلول انما متحقق می شد و مجوز
سوال و استفاد مقام استعمال انما نیست چنانچه در اوایل علم معاصر موکد است اسناد
این بحث مذکور است که ان مقام استعمال ان است نه انما پس نزد ماسنوز در ان و انما فرق
واضح نشد و نیز وقوع نزد هم اگر میشد از کجی تو نیستیم دانست که قبل از نزول

گفت که صاحب کتب
ابن رسول الله صلی الله علیه و سلم
سنتی است که در آنست که پیغمبر
پیش از این فراموشی و سب
مغفرت و عفو است
کوشش از فضیلت است
و انچه در ادوار و جملات
شمارا عبد الله صلی الله علیه و سلم
روایت کرد این حدیث است
کافری یا رسول الله
از من بعد از من و از من
سند او را باور دارم
بجای غیبت در دنیا
بجای غیبت در آخرت
و اگر سبب عداوت
بجای او را باور دارم
بجای غیبت در آخرت
او از انهم که در کتب
کتابهای در کتب
بجای غیبت در آخرت
بجای غیبت در آخرت
راست و باطل است
انچه در کتب آمده

بود یا بعد از آن و اگر قبل از نزول آیه بود متصل بود یا منفصل و اگر متصل بود اتصال
و نه یا سبب نزول هم شده باشد چه این امور را بسند بیان باید کرد و احتمالات را
اوان در مقام است و الا ان کجایش نیست دوم در تعیین سبب نزول مسموع مدینه و نزل الکریم
نیست بدون خبر صحیح ثابت نمیتوان کرد بلکه سبب نزول شیعه و سنی این سبب را
نزول این آیه ذکر کرده پس معلوم شد که اتصال نه است یا بعد از نزول آیه بود و بهر تقدیر
مفید نمی شود و طرفه انست که حدیثی وارد کرده است منافات میسر دارد بلکه آنرا
جواب آنحضرت صائم در تفسار شخصی که منکر او از خلافت باشد حاصل و آن است که شیعیان
خلافت هر یکی را از این اعوذ الکریم حاصل است اما در ترتیب که اسامی اشاره بقدر
حقیقت شیعیان نمود پس سوال مذکور و جواب حضرت رسالت پناه منافات دارد بلکه
انما در آیه برای جبر خلافت باشد در مرتضی و الا اگر آیه مقدم باشد مخالفت رسول باقران لازم
و اگر آیه مؤخر باشد تکذیب قرآن مر رسول را لازم آید و ادعای نسخ یکی مرد بیکریا در نیکی کجایش
نیست لان الحدیث و کذا الایه من باب الاخبار و الاخبار لا تکمل النسخ و مع هذا چون
مقدم نمی برد دیگری مجهول است عمل بهر دو ساقط گشت و اگر گویند که حدیث خبر است
در مسئله امامت بآن تسک جایز نیست گوئیم در اثبات تردد و نزاع تمام تسک بدان
جایز نخواهد بود و مع هذا تسک بایه موقوف است بر ثبوت تردد و نزاع پس شیعه بایه نیز
باطل شد زیرا که در مسئله امامت بایه که دلالت آن موقوف بر خبر واحد باشد نیز
تسک جایز نیست و نیز در حدیث اول استخلاف را ترک اصلح در حق امت فرمود
پس اگر آیه انما ولیکم الله و دلاله بر استخلاف بکند استخلاف که ترک اصلح است از جهات
صادر خواهد شد و بهر حال پس حدیث اول نیز منافی تسک ایشان است باین آیه درین باب
انفست حال نشان عده این گروه که اجله علما و اینها نیز هر کدام بر سه آند و دیگر سخنان
اینهارا که مثل ضرر طات البعیر بمصره از اینها سر می آند اگر نقل کنیم قسول لا طایل لازم خواهد

نیز که حدیث خبر است از این جهت تسک خبر است و ضمنا محمل نسخ نیست

خواهد آمد و منها قوله تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يظهر كلف نظيره
كوبند مفسرين اجماع كرده اند كه اين آيت در حق علي و فاطمه و حسن و حسين عليهم السلام
نازل شده و دلالت ميكند بر عصمت ایشان بنا كيد تمام غير المعصوم الا يكون ابا نوح
هم مقدمات همه مخدوش اند اول اجماع مفسرين بر اين ممنوع اين آبي حاتم از ابن
عباس روايت ميكند كه آنها نزلت في نساء النبي صلى الله عليه وسلم و ابن جرير
از عكرمه روايت ميكند كه انه كان ينادي في السوق ان قوله انما يريد الله ليذهب
في نساء النبي صلى الله عليه وسلم و ظاهر از ملاحظه سابق و سابق آية هم چنين است زيرا
از ابتداء يا نساء النبي استن كاحد من النساء تا قوله و اطعن الله بملكه تا و الحكمه خطا يا زواج
مطهرات است و امر و نهی با ایشان واقع ميشود پس در اثنا هي كلام حال ديكران مذكور
كه در تنبيه لقطع كلام سابق و افتتاح كلام جديد مخالف روش بلاغت است كه كلام را
از ان پاك بايد داشت و اضافه بيوت از وراج درين قول كه و يتوكلن فير دلالت دارد
بر آنكه مراد از اهل بيت درين آية ايشانند چيه حضرت رسول صلى الله عليه وسلم و غير
كه از وراج در او باشند مخفي تواند شد ملائحه الله گفته كه جمعيت بيوت در بيوت و افراد
بيت در اهل البيت و آل است بر آنكه بيوت ايشان غير بيت نبوت و اكر ايشان اهل بيت
بودند و ذكرن ما سئله في يتوكلن واقع ميشد انتهي كلام را بانصاف بايد ديد كه چه حرف
بمعترض است زيرا كه افراد بيت در اهل البيت كه اسم جنس است و اطلاق او بر قليل و كثير جاز
باعتبار اضافت بيت با حضرت است كه همه بيوت از وراج باعتبار اين اضافت بخانه
است و جمعيت بيوت در بيوت مكن باعتبار اضافت بيوت باز وراج است كه آنها متعددند
و آنچه ملائحه مذكور گفته كه لا يعبدان تقع بين المعطوف و المعطوف عليه فاصل دان
طالب چنانچه درين آية كرميه واقع شده قل اطيعوا الله و اطيعوا الرسول فان تولوا فان الله على كل شيء
بعد تمام هذا الآية و اقيموا الصلوة و اتوا الزكوة قال المفسرون و اقيموا الصلوة عطف

و جب چاکر
 از نام شمس و قمر
 هر دو یک شمس دارد
 پس اگر شمس
 و قمر از یک نام یک شمس و قمر
 مفعول مطلق یک
 و یک است ۱۲ منبر نام
 و قمر از شمس
 الاله اما جمعا علی
 ان الکرام
 یا بل البیت
 یا بل بیت نبیا
 علیهم السلام
 شمس اخلاق
 حکمت را از ادراک
 النبی صلی
 الله علیه و سلم لان
 اول الایات توجیه
 الیه و الیها
 الیهم ۱۳ و جمعا

على الطبع والنسخ كلامه بوجه تراز کلام سابق است زیرا که وقوع فصل عربی المعطوف
 والمعطوف علیه بامر اجنبی من حیث الاعراب که تعلق بصنعت نخا دارد بلا شبهه جایز
 است لیکن با خبر رندار و زیرا که در مانحن فیه اجنبیت و مغایرت باعتبار موارد آیات لاحق
 سابقه لازم می آید و متانی بلاغت اینست ند آن وانچه از معنی مستخرج نشکرده و او را
 الصلوة معطوف بر الطبع و الرسول است صریح الفاء است زیرا که بعد از اقرار الصلوة بآیه
 فسط و الطبع و الرسول واقع است پس عطف انشائی علی نفسه لازم خواهد آمد و ازین بوجه نز کلام
 دیگر گفته است که مضحک صبیان کافیه خوان می تواند شد میگوید که من الا یات
 مغایرت الناس و خبر سیت چه آیه تطهیر که جمله ندانیه خبریه است و اقبل و ابعده و اللفظ
 است انشائی و عطف انشائی بر خبر پس آید متوجع است اول درایه تطهیر حرف عطف
 کجاست بلکه تعلیل است بر آنکه امر باطاعت فی قوله و المعصیة و رسولک و انشائی بر اهل
 خبر یکرون در تمام قرآن و احادیث کلام بلغا رایج و مشهور است مثل تضرب زیر الذنوب
 یا اطعنی یا غلام انما ارید ان اکرک و اگر عطف و او گرن مراد دارد پس معطوف علیه او
 و قرن و دیگر او امر سابقه اندک اما از اینجا عربیت دلسی علماء ایشان بوزن انشائی و با
 وصف این قصور من که در نحو صرف دارند بخوانند که در تفسیر کلام الله دست انداز شوند
 مگر موشی بخواب اندر شتر شده و ایراد صیغه مذکر در عکلم بلا حطه لفظ اهل است و قاعده
 عرب است که چون خبر را که فی الحقیقه مونث باشد بلفظ مذکر ملاحظ نمایند و خوانند
 که بان لفظ از و تغییر کنند صیغه مذکر در حق آن مؤنث استعمال کنند مثل قوله غلامان
 علیهما السلام العجیب من امر الله و رحمة الله و برکاته علیکم اهل البيت انه جمید مجید و انچه در نزد
 و دیگر صحاح مرئیست که آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار کس را بزرگوار گشت و
 دعا فرمود که اللهم هؤلاء اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیر ارام سلمه گفت
 که مرا نیز شریک بکن فرمود که انت من خیر و انت علی مکانک و لیس صریح است بر آنکه اول

مجلس تالیف و تدوین

نزول آیت در حق ازواج بود و آنحضرت صلی الله علیه و سلم این چهار کس را نیز بدای خود
درین وعده داخل ساخت و اگر نزول آیه در حق اینها نمی بود حاجت بدعا چه بود و آنحضرت
صلی الله علیه و سلم چرا تحصیل حاصل میفرمود و لهذا ام سلمه را درین دعا شریک
نکرد که در حق او این دعا را تحصیل حاصل دانست و محققین اهل سنت بر آنند که
این آیه در مخاطبه ازواج واقع است اما بکلمه العبرة لغوم اللفظ لا بخصوص السبب جمیع
اهل بیت درین شایسته داخل اند و جناب پیغمبر صلی الله علیه و سلم که این دعا را
حق چهار کس موصوف فرمود نظر بخصوص سبب بود و نیز قراین خصوصیت بازواج
از سابق و لاحق کلام دریافته ترسید که مبادا خاص بازواج باشد و لهذا در روا
صحیحی مثل این معاند با حضرت عباس و سایر اهل بیت است و دعا را آنحضرت صلی
علیه و سلم همین بود که جمیع اقارب خود را در لفظ اهل البیت که در خطاب الهی وارد شد
داخل گردانید مانند آنکه یاد شاه کریم کی از صاحبان خود را بنیاید که اهل خانه خود را
حاضر کن تا خلعت و هم و نوارش فرمایم این مصاحب عالی است همه متوسلان
خود را گوید که اینها اهل خانه من اند و خلعت و نوارش یادشای هر سه را نصیبی باشد
انخرج البیهقی عن ابی اسید الساعدی قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم للعباس
ابن عبد المطلب یا ابا الفضل لا نرم منک انت و بنوک عدل حتی اتیکم فان فی فیکم
حاجة فانتظروہ حتی جاء بعدد اصحی فدخل علیهم و قال السلام علیکم فقالوا و علیک السلام
و رحمة الله و بركاته قال کیف اصبحتم قالوا اصبغنا بخیر خذ الله فقال لهم فاقربوا فرفعت
بعضهم الی بعض حتی اذا اکتموه شتم علیهم ثم قال یا رب بدأ و ضوبانی و هو لا اهل
استبرحم من الی ان کسر انما یجوز لک ان تدره قال فامنت اسکتہ الباری حی و ایط البیت
و قالت امین امین و ابن ماجه نیز این حدیث را مختصر روایت کرده و محدثین دیگر نیز
این قصه را بطریق متعده در اعلام النبوت روایت کرده اند و آنچه ملا عبد الله

[illegible]

گفته که مراد از بدیت بیت نبوت و اهل بیت لغت شک نیست که شامل از و اوج بلکه خداوند
و اما از و اوج که ممکن در بیت داشته باشند نیز هست اما معنی لغوی باین وسعت نیست
مراد نیست پس مراد از اینجا خمس آل عبا باشد که حدیثی که تخصیص ایشان کرده
انتهی کلامه نیز از قبیل سخنان گذشته است زیرا که اگر معنی لغوی باین وسعت مراد باشد
محدوری که لازمی آید بمان عموم عصمت است که نزد شیعه ازین آیه ثابت میشود و چون اهل
سنت در فهم عصمت ازین آیه با شیعه اتفاق ندارند و معتقد عصمت در حق خمس آل عبا
و از و اوج مطهرات نیز نیستند پس در نفی این عموم چه اتفاق خواهند کرد که در مرتبه و همه
الهی را تنگ کردند و نیز اراده معنی لغوی باین وسعت اگر مراد نباشد از آنچه
تجوید بود که سائرین و اهل از آیات سابقه و لاحقه تعیین مراد میکنند و نیز عقل تخصیص نماید
این لفظ را در عروت کسانی که در خانه سکونت دارند بقصد انتقال و تحول و تبدیل در آنها
عاده جاری نباشد مثل از و اوج و اولاد و خدمتکاران و کنیزکان و غلامان که عرض تبدیل
و تحول اند با انتقال از ملک به ملک و اعیان و بهیچ وسیع و اجاره و تخصیص بکس و وقتی دلالت
بر تخصیص این چند کس با اهل بیت بودن میکرد که فایده دیگر درین تخصیص ظاهر نمیشود و در اینجا
فایده اش دفع مظنه نبودن این شخص خاص در اهل بیت است نظیر اینکه مخاطب از و اوج
فقط و عجیب آنست که با اتفاق اهل اسلام چه شیعه و اهل سنت در تعلیم از و اوج آنحضرت
صلی الله علیه و سلم لفظ مطهرات میگویند چنانچه در کلام قلص نور الله و شیخ
و ملا عبد الله شهید و دیگر علماء ایشان هر ارجاع دیده شد و این لقب ظاهر است که از آن
تطهیر با خود است و لفظ از و اوج مطهرات بیشک و بید غوغا بر زبان منصفان
جاری میشود و اگر کسی گوید که آیه تطهیر شجر تطهیر از و اوج است رک کردن بر درخت
به بحث و جدال می آورند العیاذ بالله دوم آنکه دلالت این آیه بر عصمت مبنی بر چند بحث است
یکی آنکه کلمه تطهیر حکم از بس و در کتب نحو سے چه محل دارد مفعول له براسے بر

[illegible]

است که حضرت امیر و این بزرگوار از همراه برون و مخصوص ضرر و چون و چو می میخواست و آن
از دو چیز برون نیست یا برای آن بود که این بزرگواران را نهایت غریب نیست و چون اینها را
در مقام مبارکه که در آن محبت با هر خطر ملاک بهم بود حاضر سازد و فحایض را جدا تمام و اعتماد و دو
قوی بر صدق نبوت خود و حقیقت خلقت حضرت عیسی که از آن خبر میداد از آنحضرت
صلی الله علیه و آله و سلم شنیدند و در زیر آنکه هیچ عاقلی با جازم نباست بر صدق و دعوی خود خود را
و غرض خود را در معرض هلاک و تهیصال نمی اندازد و بر اینها قسم خورده و چنین فرمود
اکثر اهل سنت و تشیعیه چنانچه طاعبد الله نیز در اظهار الحق همین وجه را پسندیده و ترجیح
پس در این آیه غریز بود که این اشخاص نزد چه ثبات شد و چون پیغمبران از محبت و محضر
نفسانی معصوم اند این غرض ایشان لابد محبت دین و تقوی و صلاح خواهد بود
اینهمه عاقلان برای این اشخاص ثابت شد و چون فیهب نوصب خلاف آنست و حقایق
انها مفید افتاد و یکبار آن بود که این حضرات پیرو دعای بزرگوار بخیران منظور بود و تر
شوند و انجابت بنامین خود ادا نمایند که زودتر دعا انجابت یابند کفایت ایشان مستجاب شود
چنانچه اکثر شیعه گفته اند ملا عبد الله هم ذکر نموده و برین تقدیر نیز علوم مرتبه ایشان در
دین و انجابت دعا ایشان عند الله ثابت شد و اینهم در مقابل نوصب مفید است و آنچه
نوصب در هر دو تقدیر فسخ کرده اند که این همراه برون انجابت این اشخاص را نه بنابر وجه
اول بود و نه بجهت ثانی بلکه از راه الزام ختم بود یا بوسله الثبوت عند و نزد مخالفان
که کفار بودند مسلم بود که در وقت قسم و اولاد و امارات حاضر کنند و بر ملا که آنها قسم خوردند
آن قسم معتبر نمیشود انجابت نیز بطریق الزام همین عمل فرمود و ظاهر است که اقارب اولاد و اولاد
چون که باشند با اعتقاد مردم غریز ترمی باشند از غیر اقارب اولاد که نزد این محضر
نداشته باشند و دلیل برین وجه آنکه این قسم مبارکه کردن قسم بر اولاد خود در نزد انجابت
هم مسلم می بود و در شریعت نیز وارد می شد حال آنکه در شریعت ممنوع است که اولاد را حاضر سازد

و قسم بر آنها بجز نذیر معلوم شد که انبیه برای اسکانت ختم بود و عین القیاس بر
نیز درست میشود زیرا که ملاک و قبحان چندان اسم الیهات نبود آنرا بلالات و تحت تر
بر انجناب حوادث دیگر رسیده و مشفقان را و داد و بکجه ازین اشخاص در و عاید و نه
و تحقق علیه است که دعا پیغمبر در مقابل کفار و معارضه آنها البته مستجاب میباشد و الا کلام
پیغمبر لازم آید و نقص غرض لغت متحقق شود و پیغمبر را در استجابتین دعا نتیجه از
لاحق می تواند شد که استعانت بآمین گفتن دیگران نباید پس الحاح و فاسد انقبض است
کلام ایشان از اهل سنت قلع و قمع و ایچیه نمود و اند چون درین رساله مقام آن بحث است
بخوف لطالت متعرض آن نشده با تامل این آیه در اصل و دلیل این دعاست شیعه از
راه خطو این است را در مقابل اهل سنت آورده اند و لیست کس تا به تحت علم ازین
که مرا عاقبت نشانه نکرد و درین مسک بوجه بسیار خلل راه یافته اول آنکه لا سلم
که مراد از انفسنا حضرت امیر است بل نفس پیغمبر است و آنچه علما ایشان در اباط
این احتمال گفته اند که اشخص لا بدعو نفسه کلامی است تشبیه بکلام حجاجه از دبی آمده بود
عالمی از پیغمبر ای فلانی دران دید حوازان می هم می کنند و حوازا هم می گرد گفت چون
سخن فمیده که حوازان می رانند و حوازان می گرد و ترکا و امیرانند و ترکا و میگرد و ترک
قیم و جدید شایع و ذایع است دعوت نفسی که داد و دعوت نفسی که اذاعت لم
نفسی تسلیم و امرت نفس و شایع نفسی الی غیر ذلک من الاشعالات الصیحه الاله
کلام البغای پس حاصل معنی ذی انفسنا نحضر انفسنا و نیز از جانب پیغمبر که حضرت
مصدق انفسنا قرار دادیم از جانب کفار در انفسکم کدام کس را مصداق انفس
کفار قرار دهیم و او حال آنکه در صیغه نزع آنها هم شرکت دارند و الا مغنی لدعوی النبی صلی الله
علیه وسلم ایاهم و انباهم بعد قوله تعالی و انفسنا معلوم شد که حضرت امیر
در اینها داخل است و آنچه حسنین نیز حقیقه در انباشتند حکما داخل انباشتند و ان

در اینها بجز نذیر معلوم شد که انبیه برای اسکانت ختم بود و عین القیاس بر
نیز درست میشود زیرا که ملاک و قبحان چندان اسم الیهات نبود آنرا بلالات و تحت تر
بر انجناب حوادث دیگر رسیده و مشفقان را و داد و بکجه ازین اشخاص در و عاید و نه
و تحقق علیه است که دعا پیغمبر در مقابل کفار و معارضه آنها البته مستجاب میباشد و الا کلام
پیغمبر لازم آید و نقص غرض لغت متحقق شود و پیغمبر را در استجابتین دعا نتیجه از
لاحق می تواند شد که استعانت بآمین گفتن دیگران نباید پس الحاح و فاسد انقبض است
کلام ایشان از اهل سنت قلع و قمع و ایچیه نمود و اند چون درین رساله مقام آن بحث است
بخوف لطالت متعرض آن نشده با تامل این آیه در اصل و دلیل این دعاست شیعه از
راه خطو این است را در مقابل اهل سنت آورده اند و لیست کس تا به تحت علم ازین
که مرا عاقبت نشانه نکرد و درین مسک بوجه بسیار خلل راه یافته اول آنکه لا سلم
که مراد از انفسنا حضرت امیر است بل نفس پیغمبر است و آنچه علما ایشان در اباط
این احتمال گفته اند که اشخص لا بدعو نفسه کلامی است تشبیه بکلام حجاجه از دبی آمده بود
عالمی از پیغمبر ای فلانی دران دید حوازان می هم می کنند و حوازا هم می گرد گفت چون
سخن فمیده که حوازان می رانند و حوازان می گرد و ترکا و امیرانند و ترکا و میگرد و ترک
قیم و جدید شایع و ذایع است دعوت نفسی که داد و دعوت نفسی که اذاعت لم
نفسی تسلیم و امرت نفس و شایع نفسی الی غیر ذلک من الاشعالات الصیحه الاله
کلام البغای پس حاصل معنی ذی انفسنا نحضر انفسنا و نیز از جانب پیغمبر که حضرت
مصدق انفسنا قرار دادیم از جانب کفار در انفسکم کدام کس را مصداق انفس
کفار قرار دهیم و او حال آنکه در صیغه نزع آنها هم شرکت دارند و الا مغنی لدعوی النبی صلی الله
علیه وسلم ایاهم و انباهم بعد قوله تعالی و انفسنا معلوم شد که حضرت امیر
در اینها داخل است و آنچه حسنین نیز حقیقه در انباشتند حکما داخل انباشتند و ان

ولان العرف بعد اللقائ بانسان خير رتبة في ذلك ونيز نفس محبة قريب و هم نسبت بهم دين و هم
ملت قده قوله تعالى فاسألني فخرجون انفسهم من ديارهم اهل دينهم ولا تفر و انفسكم ولو لا
اذ سمعتموه فظن المؤمنون والمؤمنات بانفسهم خير السبب حضرت امير راجون اتصال نسبت
قربايت و مصابرت و اتحاد دين و ملت و كثرات معاشرت و الفت بحدس بود كه على
و انما من سعة در حق او ارشاد شد انك انفسك تعبیر فرمايند چه بعيد است فلا يلزم
المساواة كما لا يلزم في الايات المذكورة و دوم آنكه اگر مساوي در جميع صفات مراد است
لازم ايد كه حضرت امير در نبوت و رسالت و خاتميت و بعثت الى كافة الخلق و اختصاص
بزيادت صلاح فوق الاربع و درجه رفيعه روز قيامت و شفاعت كبرى و مقام محمود و نزول
وحى و ديكر احكام خاصه بغير شريك بغير شريك و هو باطل بالا جماع و اگر مساوي در بعض
مراد است فائده منتهى كند زير كه مساوي در بعض اوصاف با افضل و ادولى بالفضل
افضل و ادولى بغير شريك نباشد و هو ظاهر جدا و نيز اگر ايت دليل امامت باشد
لازم ايد امامت امير در حين حيات بغير حصر الله عليه و سلم و هو باطل بالا اتفاق و اگر
تقييد كنند بوقتي دون و قتي مع انه لا دليل عليه في اللفظ مفيد من شخو ايد بود زير كه اهل
سنت نيز امامت امير را در وقتي از اوقات ثابت ميكند و نه با قول تعالى انما انت منذر
و لكل قوم هاد و در وقتي بغير التفتي عليه عن ابن عباس عن النبي صلى الله عليه و سلم انه قال انما
المنذر و على الهادي و اين روايت ثعلبي است و تفسير و رويات او را خبر اهل اعتبار
نيست و اين آيه نيز بدستور از ان آيات است كه اهل سنت بركا و تبيين خارج و مواجب
او را باین روايت تفسير نموده دلالت بر امامت جناب امير و نفى امامت غير او را
قطعاندا و زير كه مادي بود ان شخص مستلزم امامت او نميشود و نفى بديت ان غير نميكند و
اگر محذور ايت دلالت بر امامت كنند امامت محمد صلى الله عليه و سلم است كه بعضي بيشوا و دين او را بدو و غير
المرء قال الله عز وجل انهم ائمة يهدون بالحق و انما يصير و اقول و لكن انكم ائمة يهدون بالحق

قال السابقون ثلثة قال السابق الى موته عليه السلام فوشع بن فون السابق الى
 عليه السلام صاحب ياسين والسابق الى محمد صلى الله عليه وسلم ابن سابق
 وابن تمسك هم بحديث است باقية فيست وانما حديث بروايت طبراني وابن مردويه
 ابن عباس رضي وولم ي ازعايش ثابت شده ليكن مدارسنا وادبر او حسن
 كه بالايجاع ضعيف است قال العقيلي يهوشي متروك الحديث ولا يعرف هذا الخبر وهو
 حديث مشكوك بله امارات وضع تيرورين حديث يافته ميشو وزير كه صاحب ياسين اول
 من اسبق عيسى عليه السلام نيت بله اول من امن برسل عيسى است كما يدل عليه
 انص الكتاب وهر حديثي كه در اخبار و قصص مناقض مدلول كتاب باشند موضوع
 است كما هو المقرر عند المحققين ونيز انحصار سابق در سه كس غير محقول است زيرا كه
 هر نبي را سابقي خواهد بود و بعد التي و التي چه ضرر است كه هر سابق صاحب زعامت
 كبير باشد يا هر مقرب امام باشد و نيز اگر روايت صحيح باشد مناقض صريح آية
 كرونيرو كه در حق سابقين فرمود ثلثة من الاولين قليل من الاخيرين و ثلثة لم يجمع
 كثير است و دو كس را جمع كثير توان گفت و نيز واحد را قليل نيز توان گفت پس معلوم
 شد كه از آية سابقين حقيقي مراد نيت بله سبق عرفي باصفا كه شامل جماعه كثير است
 دليل آية ديكر و السابقون الاولون من المهاجرين والانصار و القرآن تفسير بعضه
 و نيز باجماع شيعة و سني اولي من امن حقيقة حضرت خديجة است عليها السلام پس
 محروم سبق بايمان حبيب محبت امامت شود لازم آيد كه خديجة رضي قابل باشند و هو ظاهر
 بالايجاع و اگر كويند كه در خديجة با محقق شده و هو الاوثه كويند و حضرت امير نيز با محقق شده
 قبل از رسيدن وقت امامت او چون آن مانع مرفوع شده امامت شود آن مانع وجود
 خلافا ثلثة نفر كه اصلي بوده اند و حق رياست نسبت با او ضرر نرود و هو اول سنت يا ايقا
 انتخاب بعد از خلفاء ثلثة و موت ايشان قبل از و نرود تفصيله فانهم قالوا لو كان اما

و در حديثي كه در حق سابقين فرمود ثلثة من الاولين قليل من الاخيرين و ثلثة لم يجمع كثير است و دو كس را جمع كثير توان گفت و نيز واحد را قليل نيز توان گفت پس معلوم شد كه از آية سابقين حقيقي مراد نيت بله سبق عرفي باصفا كه شامل جماعه كثير است دليل آية ديكر و السابقون الاولون من المهاجرين والانصار و القرآن تفسير بعضه و نيز باجماع شيعة و سني اولي من امن حقيقة حضرت خديجة است عليها السلام پس محروم سبق بايمان حبيب محبت امامت شود لازم آيد كه خديجة رضي قابل باشند و هو ظاهر بالايجاع و اگر كويند كه در خديجة با محقق شده و هو الاوثه كويند و حضرت امير نيز با محقق شده قبل از رسيدن وقت امامت او چون آن مانع مرفوع شده امامت شود آن مانع وجود خلافا ثلثة نفر كه اصلي بوده اند و حق رياست نسبت با او ضرر نرود و هو اول سنت يا ايقا انتخاب بعد از خلفاء ثلثة و موت ايشان قبل از و نرود تفصيله فانهم قالوا لو كان اما

عند وفات النبی صلی الله علیه وسلم لم یزل احد من الخلفاء الا امامته واثباته عند وفاته
 سبق فی علم السدان انخفا، اربعة فخرم کما ترتب علی الموت بالجملة من کلمات شیعیه یات
 از همین جنس است و صاحب النینین همین طریق آیات بسیار را برین مدعا دلیل ساخته و
 چون حال اولی واقوعی معلوم شد باقی را بران قباس باید کرد و کلمه انکه فقره انکه انکه
 اثباتان بایات تمام نمیشود و احتمالات مسدود نمیکرد و الا انهم مقدمات مختصره و مخدوشه
 ممنوعه و روایات متروکه و مروده و بانویجه استدلال لطفی ندارد ولیکن چون غشاده و تعصب
 بر بصیرت سے منقبیح از حسن متمیز نمیکرد و دو ساخته و پرداخته خود و خوشتر از
 هر چه مقابل انست می نماید و اما احادیث که بآن درین دعانک کرده اند پس
 دوازده روایت است اول حدیث غدیر جمیع بطریق بسیار در کتب ایشان مذکور
 میشود و از انصاف قطعه درین مدعی انکار انداخته و اصلش انکه بریده بین انحصار ابی سلمی
 روایت کند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در غدیر خم که نهنگام مراجعت از حجة الوداع
 میان مکه و مدینه بانوضع رسید جماعه مسلمین را که در رکاب انجناب بودند حاضر نمود
 خطاب کرد که یا معاشر المسلمین اونی یکم من انفسکم قالوا بلی قال من کنتم مولاه
 فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و کونید که مواسله معنی اولی تبصره است
 و اولی تبصره بودن عین امامت است اول غلط درین استدلال انست که اهل عربیه
 قاطبه انکار کرده اند که مواسله معنی اولی آمده باشد بلکه گفته اند که مفصل معنی فعل است
 جادرسیم ماده نیامده چه جائز این ماده علی الخصوص الا ابو زید لغوی که کلام
 را تحویر نموده و متمک او فعل عیبده است در تفسیر بی مولیکم اخی او
 یکم لیکن بهر اهل عربیت درین تحویر شک تخطیه کرده اند و گفته اند که اگر انقول
 صحیح باشد لازم آید که بجای آن اولی منک مولی منک کونید و بهر حال منک
 بالا جماع و نیز گفته اند که تفسیر ابو عبیده بیان حاصل معنی است یعنی النار منکم و غیر

فهم سلمانان واضح میگفت چه آنحضرت صلی الله علیه و سلم اقصی الناس و واضح
 کترین مردم بود بر آئینه میگفت یا ایها الناس هذا فی امری و القائم علیکم بعد من
 فاسموا له و اطیعوا بعد از آن گفت قسم خدا هست اگر خدا و رسولش علی را جهت این
 کار اختیار میکرد و صد امتثال امر خدا و رسول نمیکرد و اقدام بر این امر کار فیض مؤ
 بر الهیه بسبب ترک امتثال فرموده حقیقی و حضرت سید القوس اعظم الناس انوار
 خدا یا می بود شخصه گفت آیا گفته است رسول خدا صلی الله علیه و سلم من کنتم موافقه
 موده حسن چه گفت آگاه باش قسم خدا هست اگر اراده میکرد پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 خلافت را بر الهیه واضح میگفت و تصریح میکرد چنانچه بر صلوٰه و زکوة کرده است و میسر بود
 یا ایها الناس ان علیا و الی امرکم من بعد منی و القائم فی الناس با امری و فیروز و نجف
 دلیل صریح است بر اجتماع ولایتین در زمان واحد زیرا که فقیه بلفظ بعد واقع نیست
 بلکه سوق کلام بر سه نسوبه ولایتین است فی جمیع الاوقات و من جمیع الوجوه چنانچه
 بر ظاهر است و پیدا است که شرکت امیر با آنحضرت صلی الله علیه و سلم آنحضرت در عین حیات
 آنحضرت معلوم میماند پس این اول دلیل است بر آنکه مراد وجوب محبت او است زیرا که
 اجتماع چنین محذوری نیست بکلی مستلزم دیگری است و در اجتماع تصریح مجتهد است
 بسیار است و ان قید نادیدنی علی امامت فی المال و دون المال فمرحبا با لوفاق لان
 این است تا یلون بزرگانی عین امامت و در وجه تخصیص حضرت مرستند این خواه
 که حضرت صلی الله علیه و سلم را بوجی معلوم شد که در زمان امامت حضرت مرتعی است
 و فساد خواهد شد و چنین مردم انکار امامت او بود و خواهند نمود و طرفه است که بعضی
 ایشان در اثبات آنکه مراد از موسی الاولی تبصره است تسک کرده اند یعنی آنکه
 حدیث واقع است و هو قوله نسبت او است بالمؤمنین من انفسهم با ایمان منحصر است که
 بر جملۀ اولی می شنوند و امای تبصره مراد میکند چه خبر و نیست که این نظر را بر او

اولی تہذیب محل نماید بلکہ در اینجا ہم مراد ہمین است کہ است اولی بالمؤمنین من انفسہم
بلکہ اولی در اینجا مشتق از ولایت است کہ بمعنی محبت یعنی است احب الی المؤمنین
من انفسہم تا تمام اجزاء نظام و تناسب محل مشتق نظام حاصل شود و اصل مشتق
این خطیب چہنیں باشد کہ ای گروه مسلمانان مقرر است کہ مرا از جان خود و دست و پا و
ہر کہ مراد دست دارد و پائی را دوست دارد و بار خدایا و دوست دار کسی را کہ دوست دارد
اوراد و دشمنی دار کسی را کہ دشمنی دارد اورا عاقل را باید کہ درین نظام مرد را غور کن و درین
انتظام اورا دریابد و این لفظ پیغمبر است اولی من المؤمنین من انفسہم یا خود از آیت قرآن
است و از ہمین لفظ اورا از مسلمات اہل اسلام قرار داده بروی تفسیر حکم ایگزہ فرمود
و در قرآن این لفظ جاسے واقع شدہ کہ معنی اولی بالتصرف در اینجا اصلہا سبب شد
و ہو قولہ تعالیٰ البنی اولی بالمؤمنین من انفسہم و از وجہ ہذا ہم اولو الارحام بعضہا
ببعض فی کتاب الدسپس سوق این کلام بر آنفی نسبت متبہی بہ بیعت و میان آنست
کہ زید بن حارثہ را زید بن محمد نباید گفت زیرا کہ نسبت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم بہ مسلمانان
نسبت پدر شفیق بلکہ زیادہ بر آنست و زنان پیغمبر باوران اہل اسلام اند و اہل قرآن
در نسبت احب و اوسلے می باشند از غیر ایشان اگر نہ شفقت و عظیمہ دلبران زیادہ
تر باشد پس در نسبت بر قرابت است آنکہ در متبہی و متبہی منفقو بہت نہ بر شفقت و عظیمہ
و ہمین است کتاب الدسپس یعنی حکم خدا و معنی اولی بتصرف درین مقصود است
ندارد پس در اینجا ہم مراد همان معنی است کہ در حدیث ارادہ کردہ باشد و اگر بالتصرف
صدر حدیث را بمعنی اولی بتصرف کردہ ایم نیز محل موبی بر اولی بتصرف متناہیست و در حدیث
و در انصورت این عبارت بر اسے تنبیہ خواہیم است تا بحال فوجہ اصطلاحی کلام
نماید و اطاعت این امر ارشادی را واجب دانند و اندکہ پدر در مقام و عطا و بصیرت
بہ پس خود بگوید کہ ایما من پدر تو نیست و چون پس اقرار کند اورا بانچہ

منظور دارد و نیز باید تا بحکم پدری و پسری قبول نماید و بر این عمل کند پس است او
بالمؤمنین و بنیقام مثل الست رسول الله الیکم یا الست الیکم واقع شده مناسبت برکت
از کلام آینده براس این عبارت جستن و در نزد استن کمال مناسبت است تمام کلام را بیان
حجارت ربلی که است کافی است و از منظره ترا که بعضی از مدحین ایشان بر معنی محبت و
دوستی دلیل آورده اند که افاده دوستی حضرت امیر امری است که در ضمن آیه و المؤمنین
و المؤمنات بعضهم اولیاء ثبات شده بود پس اینجاست نیز اگر افاده محبت
نماید لغو باشد و نه بلکه اندک افاده دوستی شخصی در ضمن عموم چیز است دیگر است
ایجاب دوستی میان شخص با شخص امری دیگر اگر شخصی جمیع انبیاء و اولاد و اولاد
ایمان آورد با مخصوص نام محمد رسول الله و سلام او متبیر نیست ایجاد دوستی ذات
حضرت امیر نفر بشخصه منظور افتاد و در آیه دوستی بر صفت ایمان که عام است
منفاد شده بود و بر گفت میراث و مضمون آیه و حدیث باز به قیاحت شد کار غیر
خود بین است که تا کنده مضامین قسردان و ذکر ائمه میگردانند باز به خصوص صاحب کلاه و سبب و
سستی از مکلفین و عمل بموجب قسردان در یاد قول و تم و ذکر ایمان الذکر منفع المؤمنین
و سبب مضمون در قرآن نیامده الا بیان مضمون برادر چند آیت تاکید فرموده اند باز از بیان
پیغمبر تاکید و تقریر این کسانیده اند تا الزام محبت و ایام نعمت کرده باشند و بر
قسردان و حدیث را دیده باشد مثل این کلام بموجب خواهد گفت و الا تاکیدات و تقریرات
پیغمبر در باب روزه و نماز و زکوة و تلاوت قسردان بر لغو خواهد شد و نزد خود شیعہ
فصل امامت حضرت امیر را بار بار گفتن و تاکید کردن بر لغو و پیورده خواهد بود معاذ الله
من ذلک و سبب فرمودن این خطبه خواجه سوزن و اهل سیر آورده اند صحیح و لا
ممکن که منظور افاده محبت و دوستی حضرت امیر بود زیرا که جماع از صحابه که در مهم
افک مین با انتخاب تعیین شده بود و در مثل بریده سلمی و خالد بن الولید و دیگر نامداران

تا ما در آن هنگام مراجعت از آن سفر شکایتها بجا از حضرت امیر علیه السلام عرض نمودند چون
جناب رسالت پناه ص دید که این رسم عرفا مردم را بر زبان رسیده است و اگر من یک
دو کس را از این شکایتها منع خواهم نمود و محمول بر پاس علقه تازنس که حضرت
امیر را با جناب او بود خواهند داشت و قلع نخواهند شد لکن خطبه عامه فرمود این
نصیحت را مصلحت ساخت بلکه که منصوص است در قرآن است او با المؤمنین من
انفسهم یعنی هر چه میگویم از راه شفقت و خیرخواهی میگویم محمول بر پاسدار گشتی نماند
و علقه گشتی با من در نظر نیارند محمد بن اسحاق و دیگر اهل تفصیل این قصه را آورده
حدیث دوم در بخار و مسلم از برادرین عارب روایت آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله
حضرت امیر را در غزوه بتوک بر اهل بیت از نسا و بنات خلیفه کرد و گذشت و خود بغزوه
مشوجه شد حضرت امیر عرض کرد یا رسول الله تخلفی فی النساء و الصبیان پس تفصیل
علیه و سلم فرمود اما مرضی ان تکون منی بمنزله تارون بن موسی الا انه لانی قه کونیک
مترک است هم بن مضایقت کتب علم پس علم باشد جمیع منازل را الصیحه الاثنی عشر و چون
مترتبه نبوت را اثنتا فرمود جمیع منازل ثابته بهارون بر حضرت امیر ثابت شد و از
آن منازل صیحه امامت و اقتراض طاعت هم است اگر مارون بعد از موزه میبوزیر که در حال
حیات مویثرت به داشت بعد از وفات او اگر انیمترتبه از ذریل می لازم اندر غل او غل نی باریست
زیرا که ما او را پس از انیمترتبه به حضرت امیر ثابت باشد و هو الامامه اصل انچه پیشیم دلیل اهل
است در اثبات فضیلت حضرت امیر در صحت امامت ایشان در وقت خود زیرا که ازین صیغه مستفاد میشود
استحقاق انتخاب بر امامت امیر بر نفی امامت غیر او و آنکه امام بلا فصل حضرت امیر و پس از نبوت
فقیه نمیشود هر چند نو اصیب خلدیم الله و تمسک اهل سنت هم قدر کرده اند گفته اند که این خلافت در
خلافت بود که محل نزاع است تا استحقاق آن خلافت بدو ان این خلافت ثابت شود زیرا که اجماع
اهل سیر محمد بن مسلمه را صحت دار عینه و پیام بن غرقه را کونوال مدینه و این هم مکتوم را پیش ناز

اینکه
حضرت امیر
علیه السلام
فرمود
اما مرضی
ان تکون
منی بمنزله
تارون بن
موسی الا
انه لانی
قه کونیک
مترک است
هم بن
مضایقت
کتب علم
پس علم
باشد
جمیع
منازل
را الصیحه
الاثنی
عشر و
چون
مترتبه
نبوت
را
اثنتا
فرمود
جمیع
منازل
ثابته
به
هرون
بر
حضرت
امیر
ثابت
شد
و
از
آن
منازل
صیحه
امامت
و
اقتراض
طاعت
هم
است
اگر
مارون
بعد
از
موزه
میبوزیر
که
در
حال
حیات
مویثرت
به
داشت
بعد
از
وفات
او
اگر
انیمترتبه
از
ذریل
می
لازم
اندر
غل
او
غل
نی
باریست
زیرا
که
ما
او
را
پس
از
انیمترتبه
به
حضرت
امیر
ثابت
باشد
و
هو
الامامه
اصل
انچه
پیشیم
دلیل
اهل
است
در
اثبات
فضیلت
حضرت
امیر
در
صحت
امامت
ایشان
در
وقت
خود
زیرا
که
ازین
صیغه
مستفاد
میشود
استحقاق
انتخاب
بر
امامت
امیر
بر
نفی
امامت
غیر
او
و
آنکه
امام
بلا
فصل
حضرت
امیر
و
پس
از
نبوت
فقیه
نمیشود
هر
چند
نو
اصیب
خلدیم
الله
و
تمسک
اهل
سنت
هم
قدر
کرده
اند
گفته
اند
که
این
خلافت
در
خلافت
بود
که
محل
نزاع
است
تا
استحقاق
آن
خلافت
بدو
ان
این
خلافت
ثابت
شود
زیرا
که
اجماع
اهل
سیر
محمد
بن
مسلمه
را
صحت
دار
عینه
و
پیام
بن
غرقه
را
کونوال
مدینه
و
این
هم
مکتوم
را
پیش
ناز

فی الاموال
 بهر آنکه درین
 تفریق بودی
 بکمال منزلت بود
 بالسنه ای
 انکه کان ثم الاموال
 فی الاموال
 دین و ائمه
 سخن از اموال
 بعد از آنکه
 بودی و غیر
 ان بیعت مذکور
 بجای آنکه
 امتناع از آن
 است و الاموال
 فوجیان
 بیعت مذکور
 الطاعه و
 الاموال بعد از
 حلاله و حلال
 باقی ماند
 را بهر آنکه

سید خود داده بودند و اختلافت مرستت مطلق می بود این امور معنی نداشت پس
 معاد شد که این خلافت محض در امور خاکی و خبر و ارسه اهل و عیال و بوی و بوی
 و قوت و غیره است. اطلاع بر امور سنورات است لایق فرزند و داده امثال ایشان
 برای اینکار تعیین می باشند هرچند که با شند پس دلیل استحقاق خلافت
 کبری نمی تواند شد و بفضل الهی اهل سنت ازین قبح ایشان جدا باشد ان پس
 که خود داده اند که در مقام خود مذکور است و طریقی مسک شیعیه یا نه نیست بطریق کفر و کفر
 کمال شیعیه و تذبذب کلام ایشان است و الا در کتب ایشان باید دید که چه قدر سخنان
 درین تمسک ذکر کرده اند و مطالب شیعیه و منور هم درین تمسک بوجود بسیار اختلاف
 است اول آنکه اجماع مصنف کتب علم از الفاظ عموم نیست از جمیع اصول بلکه نصیحت
 کرده اند بلکه بر اجماع است و غلام زید و امثال آن و اگر قرینه عهد موجود نباشد غایت
 اطلاق ثابیت خواهد شد و بهر می تواند گفت کسی را امثال که بکثرت فرس نرسیده است و ثابیت
 و و این است این یک که بالبدایه عموم باطل است و در اینجا قرینه عهد وجود است و بهر قوه که
 فی النساء الصبیان یعنی چنانچه حضرت مارون خلیفه حضرت موسی بود در وقت توبه با
 حضرت امیر خلیفه پیغمبر بود در وقت توبه بغزوه بنوک و استخلافی که مقید بدین غیبت
 باشد بعد از انقضای ائمت باقی نمی ماند چنانکه در حق حضرت مارون هم باقی نماند
 اطلاع این اختلاف را غزل توان گفت که موجب امانت در حق کسی باشد و صحبت
 و قی دلیل عموم شود که استثناء متصل باشد در اینجا استثناء منقطع است با ضرورت
 اما الفاظ پس از آنکه که ان لا نبی بعد جله خبر است و او را از منازل مارون نمی توان کرد
 و دلیل جمله منصرف به دخول آن حکم الا بعد ان النبوه میدارد و ظاهر است که مدغم است از منازل مارون
 اوجیه باشد و اما معنی بیعت آنکه یکی از منازل مارون است که از حضرت موسی و در آن
 افصح بود از موسی و دیگر آنکه در پیشوایان او بود و دیگر آنکه برادر او بود و در آنجا بیعت
 و در آنجا بیعت

بر خلافت ابوبکر و عمر دارندنی نوشته شد مثل اقتدوا بالذین من قبته ابی بکر و عمر و
 نیز ذلک حدیث خبسم روایت جابر بن النبی صلی الله علیه وسلم قال انما سینه النبی
 بابا و این خبر نیز معلول است قال یحیی بن معین لا اصل له و قال النجاشی رے انه کثیر
 و صحیح و قال الترمذی انه منکر غریب و ذکره ابن الجوزی فی الموضوعات و قال
 الشیخ فقی الدین ابن دقیق العبد هذا حدیث لم یشهد به قال الشیخ محی الدین النوادی
 و الحافظ شمس الدین الذہبی و الشیخ فخر الدین الجزری انه موضوع پس باین حدیث
 موضوع که اهل سنت از ازادان و مسک و احتیاج خارج کرده اند در مقام الزام
 ایشان دلیل صریح است بر دستمندان علماء شیعه و این بدانکه شخصی معرفت
 پیدا کند با نوکر شخصی که او از نوکری بر طرف کرده و تفصیلات او را دیده و خیانت او را
 معلوم نموده از خانه خود بر آورده متکدر در شهر کرده اند که فلان نوکر را بمن سر و کار
 نیست پس زنه دارا نویسم و عهده معاملات او ندارم این شخص ساده لوح اینهمه میراتب
 را دانسته بآن نوکر معامله دین نمود و زرها را از آن شخص در خوشن آغاز نهاد این ساده
 لوح نزد عتلا در کمال مرتبه سفاهت خواهد بود و مع هذا مفید ما هم نیست زیرا که شخصی باب
 ندیمه العلم است چه لازم است که صاحب ریاست عام بهم باشد بلا فصل بعد از آنکه
 غایه مطلق الباب آنکه یک شرط از شرطها است در و س بوجه اتم متحقق گشت
 از وجه آن یک شرط وجود شرط لازم نمی آید با وصف آنکه آن شرط را زیاده از آن شرط
 در دیگران هم بروایات اهل سنت ثابت شده باشد مثل ما صاب البید شیعیه ای صدر
 الا و قد صیفت فی صدر ابی بکر و مثل نوکان و حکم بنی لکان عمر اگر روایات اهل سنت را
 اعتبار است در هر جا اعتبار باید کرد و الا قصد الزام ایشان نباید نمود که بیک
 روایت الزام نمی خورد حدیث ششم حدیثی است که از امامیه روایت میکنند
 مرفوعاً انه قال المن اراد ان یظطر لآدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم

در این حدیث
 از امامیه
 روایت میکنند
 که اگر کسی
 را در این
 حدیث
 از امامیه
 روایت میکنند
 که اگر کسی
 را در این
 حدیث

ازین دو کارخانه عمده حاصل میشود و در حدیثی که شیخ تیر در کتب خود آورده اند و هو قول
 علیه السلام انما یعلم قاتل الناس عن تاویل القرآن كما قال لهم من تریله نیز اشاره
 میشود باین آیه و استیاز است زیرا که تا ملات شیخین همه بر تزیل قرآن بودند پس کو این
 شیخین بقیه زمان نبوت بود و زمان حضرت امیر ابتدا دوره ولایت شد و نهادهای خود
 طریقه توار باب معرفت و حقیقت انجناب را خارج باب لایت محمدیه و خاتم ولایت مطلقه
 انبیاء نوشته اند و از نیست که سلاسل جمیع فرق اولیاء الله با انجناب منتهی میشوند و مانند جدول
 از بحر عظیم منشعب میگردد و چنانچه سلاسل ملذقهها شرعیات و مجتهدین ملت شیخین و نواب ایشان
 مثل عبد الله بن مسعود و مخاذ بن جبل و زید بن ثابت و عبد الله بن عمر و سید و ریحانه از
 علوم ایشان میگردد و معنی امامت که در اولاد حضرت امیر با ماند و یکی هر دیکر را پیوسته
 آن می ساختند همین قطبیت ارشاد و منبعیت قبض ولایت بود و لهذا الزام این امر بر
 خلافت از ائمه اطهار مرقوم شده بلکه یاران چیده و مصاحبان برگزیده خود را با این قبض
 خاص شرفی ساختند و هر سیکه را بقدر استعداد او باین دولت می نواختند این فرقه
 پیغمبر آئمه اشادات ایشان را بر ریاست عامه و استحقاق تصرف در امور ملک و مال فرود
 آورده در ورطه ضلالت افتاده اند و نیز از نیست که حضرت امیر و ذریه طاهره او را تمام
 بر مثال پیران و مرشدان می پرستند و امور نگویند را با ایشان وابسته میبندند و فائده
 در برود و صدقات و نذر و منقذ بنام ایشان رایج و معمول گردیده چنانچه با جمیع اولیاء
 الله همین معامله است و نام شیخین را برین مقامات کسی بر زمان نمی آورد و فائده در برود و نذر
 و منقذ و عرس و مجلس می شریک نمیکند و امور نگویند را وابسته با ایشان نمیدانند و معتقدند که
 و فضیلت ایشان باشد بر مثال انبیاء مثل حضرت ایزهیم و حضرت موسی و حضرت عیسی و زکریا که کمال
 ایشان مثل کمال انبیاء نبی بر کثرت و تفصیل و غایت است و کجالات اولیاء ائمه تا از دست
 و جمیع و عصیت اند پس اولیاء امر آن ملائطه فعل الهی بلکه صفات او فاسد می توانند کرد

[illegible]

ومانا که منبأ اخلف و بعد القبا واللتی ولالت برید عا نذر در زیر که مستحکمت حضرت امیر
 در حوز نبوت مستلزم و وجوب امامت او بلا فصل نمیشود ملازمست درین هر دو
 بیان باید کرد و بوجهی که بخار منع بر این ششید و دونه خط الفاء و در قریب نسبت حضرت امیر
 انجنا بسخنی نیست اما کلام درین است که این قریب موجب امامت بلا فصل است یا اگر
 مجر و قریب نسبت موجب تقدم در امامت می شد حضرت عباس اولی می بود با امامت و خلافت
 علویه عمه و صنوا بیه و العم اقرب من ابن العم عرفا و شرعا و اگر گویند عباس را بجهت محروم ماندن از
 نور یافت امامت حاصل نشد زیرا که نور عبد المطلب مستقیم در عبد الله ابوطالب
 دیگر بر این او را نصیب نمی رسید کونیم اگر دار تقدم در امامت بر قوت و کثرت نور است
 پس بنین اولی و احق با شند با امامت از حضرت امیر هر دو جهت قوت و کثرت اما اولی
 از آنجهت که چون افتام نور واقع شده و حصه بنمیر بنمیر صلی الله علیه و سلم رسید از میان
 حصه انشأ بنمیر هم شد بخلاف حضرت امیر که در اصل نور شریک بود در حصه بنمیر
 بر روشن است که حصه بنمیر صلی الله علیه و سلم از نور اقلیت از حصه غیر او اما کثرت بر
 از آنجهت که حسنین جامع بودند در میان نور مصطفی و نور مر قنوس و الا نشان اکثر من
 الواحد قطعا حدیث پنجم روایت عمر بن الخطاب رضی الله عنیه صلی الله علیه و سلم قال یوم
 خیر الاعطین الراية عذار جلا محب الله و رسول الله و محبة الله و رسول الله ففتح الله علی یوم و انجنا
 بسیار صحیح و قوی الروایت است و اهل سنت آنرا اگر اس و العین نمند و در کتب خود
 برای دفع مقالات نواصب و خوارج بکار برند لیکن مدعا شعبة ازین حاصل نمیشود
 زیرا که در میان محبت خدا و رسول و محبوبیه هر دو در میان امامت بلا فصل ملازم
 نیست و نیز اثبات این دو صفت بر یک شخص در کلامی نفی آن دو از دیگران ممکنه کیف قد
 قال الله تعالی حق ابی بکر رضو و فقاءه بحکم و محبونه و قال فی حق اهل بدران الله محب النین
 قیامون فی حبیل صفا کا نهم بنیان مرصوص و لا شک ان محبة الله محبة رسول و کن

ایضا و انما اخلف
 نه بدینا
 و بنمیر بنمیر
 محب الله و رسول الله
 و محبة الله و رسول الله
 ففتح الله علی یوم و انجنا
 بسیار صحیح و قوی الروایت است
 و اهل سنت آنرا اگر اس و العین نمند
 و در کتب خود برای دفع مقالات
 نواصب و خوارج بکار برند لیکن
 مدعا شعبة ازین حاصل نمیشود
 زیرا که در میان محبت خدا و رسول
 و محبوبیه هر دو در میان امامت
 بلا فصل ملازم نیست و نیز اثبات
 این دو صفت بر یک شخص در کلامی
 نفی آن دو از دیگران ممکنه کیف قد
 قال الله تعالی حق ابی بکر رضو و
 فقاءه بحکم و محبونه و قال فی حق
 اهل بدران الله محب النین قیامون
 فی حبیل صفا کا نهم بنیان مرصوص
 و لا شک ان محبة الله محبة رسول و کن

[illegible][illegible]

میکرد با ششین با وجود کثرت احوال و انصار که ازین روایت صریح مستفاد میشود لازم
می آید که پیغمبر وصیت کرده باشد بتخلیل امر الهی و محروم داشته باشد است از انقطاع
وصیت کرده باشد حضرت امیر از منابع اهل باطل معاذ الله من ذلك قال الله تعالى يا ايها الذين
عرض المؤمنین علی القتال در زمانی که یک سال از ده کافران هم مقابل می شدند بنابر پیغمبر
باین تاکیدات تکلیف جهاد میداد و در زمانی که دین تمام شده و احوال نعمت متحقق گشت همچو شیر خدا
را از ترس و خوف و ترس تلخ احکام و تجویز فتنه و فساد و تحریف کتاب الله و تبدل دین نماید
حاشا و کاشان نبوت و رسالت محال منافات دارد با این وصیت قوله تعالى ایا امرکم انکم
بعد از انتم مسلمون و کای میگویند که این کس منازعت و ظلمها را موقت و مناصحت حضرت امیر
با خلفاء ثلاثه محض نیاید و با افعال الهی که تانی در ترک عجلت است و این توجیه را این
طاووس سبط ابو جعفر طوسی استخراج کرده و دیگران بغایت پسندیده اند و طریقه توجیهی است که
ندارد زیرا که اقتدا با افعال الهی واجب بلکه جایز هم نیست اقتفال او امر الهی و کار است
در بعض اوقات کافران حضرت میدهند و مسلمان صلح را میراند و حکم را نصرت کافران
مسلمان جایز نیست شان بنده کی همین است که فراموش خود را قبول نماید و موافق
آن کار کند نه آنکه اقتدا با افعال مالک خود نماید که در علاقه است و خاوندی دنیا که هر
مجاز و در مجاز است نیز این معنی معیوب و مسطعون است چه جاهلانند کی و خداوندی حقیقی
و آنچه گفته است که تانی و ترک عجلت محمود است پس در امور خیر محمود نیست زیرا که رسولان خود
را و عباد خود را خواند ایشان هرگاه تحصیل امر فرماید ایشان تانی نمایند صیرور و عصبان
بر خود گیرند قوله تعالى و ان تنكلم لمن لدنك فقل ان الله قد اسلم فی عباد الله الخیر و ان الله
بما تعملون فی الخیرات و هم لها ساقیون و لهذا مثل مشهور است که در کار خیر جانب هیچ
استخاره نیست و امام را که منصب هدایت تعلق دارد و اگر امان است چگونه تانی جان برآورد
که اگر درین تانی و احیای کثیر و قوت میشوند و تانی را هم نیست نیست و خیال که در تانی

شکارت و اگر گویند ثانی حضرت مرتضی با مر الهی بود پس ترک واجبات لازم نیاید که نمی پس
معلوم شد که امامت حضرت امیر در آنوقت متحقق نبود و الا نسب با صواب و او را امر کردن
بنافی و ترک ادای لوازم امامت با هم مناقضت دارد و دیدان میماند که شخصی را با شاه قاضی
کند و بگوید که تائست و پنج سال هرگز اظهار قضاء خود نکن و هیچ قضیه را بحضور خود آمدن
و هرگز در میان دو کس حکم مکن صریح دلالت دارد بر آنکه بالفعل وعده قضاست هنوز قاضی
نکرده است بعدیت و خیال قاضی خواهد کرد و اگر حمل بر ظاهر نهائیم تا قضای هر یک و نفوذت
که از نصب قاضی است لازم خواهد آمد و آن عین میافست و فتح آن پوشیده نیست تعالی الله
عن ذلك علو اکبر و نیز چون حضرت امیر از جانب خدا بنانی با مشهور اصطلاحا اظهار دعوت
امامت نکرد مکتفین در ترک متابعت او معذور خواهند بود و اگر بنا بر خط دین و دنیا
خود کار بر و ای جهات خود در نیت دیگر بر انضیب نمایند محل عتاب نخواهند بود
اذ لا یكلف الله نفسا الا و سها حدیث یازدهم روایت ابو سعید که ان النبی صلی الله علیه و آله
قال لعائش انک قاتل علی تاویل النثران کما قلت علی تنزیله و این خبر باید طامس است
زیرا که مفاد حدیث آنست که تو در وقتی از اوقات بر تاویل قرآن قائل خواهی گرد و چنان
در سبب اهل سنت که حضرت امیر در مقامات خود بر حق بود و مصیبت مخالفان او بر غیر حق
و مضطرب و در نیت بکدام وجه دلالت است بر آنکه حضرت امیر امام بلا فصل است زیرا که
ملازمی نیست در مقابل بر تاویل قرآن و در امامت بلا فصل بدیهه بوجه من الوجوه پس
انچه پیشه را در مقابل اهل سنت آوردن کمال نادانی است بلکه اگر انچه حدیث را دلیل بر نفعیه
سنت گیرند تواند شد زیرا که از انچه حدیث معلوم شد که حضرت امیر در زمانه امام خواهد بود
که قائل بر تاویل قرآن خواهد بود و وقت قبال ایشان معلوم است که کی بود و در اصل
انچه حدیث هم دلیل اهل سنت است بر آنکه حق در جانب حضرت امیر بود و مقابلان او بر خطا که
بمعنی تسری از تقیه بود و در خطا در اجتهاد کرده این صاحبان از کمال وقاحت خود

به مذہب اہل سنت الا بوجہ فی غیر ہم زیرا کہ ایشان متمسک اند بجمیع اہل بیت
و بر قیاس کتاب الہدٰی انہم من سبغ فی کتاب و کفر و ان سبغ و کفر و انما بان بالانہما کہ
لا یفرق بین احد من رسلہ با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران فی و زندقہ و خلاف
کہ سبغ فرقی ایشان جمیع اہل بیت را دوست ندارد و بعضی با کثیفہ را محبوب و سادہ و
را متبغوض می دانند و بعضی طایفہ دیگر را و ہمین است حال اتباع کہ اہل سنت با کثیفہ را خا
نمیکنند از ہمہ روایات دین خود می آرند و بدان تمسک می جویند چنانچہ کہ تفسیر و
حدیث و فقہ ایشان بر آن گواہ است و اگر کتب اہل سنت را اعتبار نکنند روایات
کہ از عقاید الہیہ گرفته تا فروغ فقیہہ موافق اہل سنت درین رسالہ نقل کرده شد چہ جواب
است و در مقام بعضی از خوش طبعان شیخہ تقریری دارد خیلی و تقریری بدو در آن
تقریر و حال آن تر و پر نموده اند کہ فقہ است کہ تشبیل اہل بیت در حدیث بقیہ اقضا
می نماید کہ محبت جمیع اہل بیت و اتباع کل ایشان در نجات و فلاح ضرورت زیر کہ
اگر شخصی در یک کج گشتی جا گرفت بلاشبہ بہ از غرق او را نجات حاصل شد بلکہ در
در تمام گشتی و کجائی گشتی شدن و کجائی گشتی دیگر معمول و جاویدست پس شیخہ چون
تمسک بعض اہل بیت شد و اتباع بعضی از ایشان پیش گرفتند بلاشبہ تا
باستند و طعن کہ اہل سنت بر ایشان بابت انکار بعض اہل بیت نمایند و حق
و محمد رسالہ اہل سنت درین جواب او بدو وجہ سخن دارند اول بطریق نقص آنکہ در خصوص
انامیہ را باید کہ نریدیم و کیسانیم و ناوسیمہ و افطیمہ را کہ اندازند و ناجی و مفلح انکار نذر را
ہر یکی ازین فسوق مذکورہ و امثال ایشان گنجی ازین گشتی وسیع گرفته و در آن گنج
جای خود ساختہ و یک گنج گشتی بر آن نجات از غرق گمانی است بلکہ در صورت تصدیق
اتباع غیر منحوش گشتی است زیرا کہ ہر گنج گشتی در نجات بخشیدن از موج دریا
کافیست و معنی انام بین است کہ اتباع او موجب نجات آخرت باشد و تمام در این

لا یفرق بین احد من رسلہ با بعض محبت و ایمان و با بعض بغض و کفران فی و زندقہ و خلاف
اہل سنت است
کہ در حدیث و کتب معتبرہ
تشیب بر اہل بیت
حکایتی است از ائمه کبار
کہ نہایت از اہل بیت
تر و پر نموده اند
بیت زندقہ و خلاف
بیت زندقہ و خلاف
بدون اعمال طاعت
و جافقت شریعت جا
است چنانچہ در روایات
ماہر و دان را کہ
گشتی و کجائی گشتی
جای خود ساختہ و یک
گشتی بر آن نجات
شدن است
نجات از غرق گمانی
صلوات علیہم
نحوست و درین
مراعات و درین
چون انما بین است
کافیست و معنی

بما دام چه بر هم شد و اگر این کلمه را زیاده گویند چنین صورت در مقابل آنها گفته خواهد شد پس تعیین
مذهب بر این خواهد بود که فرقه را از فرق شیعه درست نیست بلکه جمیع مذاهب را باید که حق
داشتند و صواب الکارند و الا که در میان مذاهب اینها تناقض و تضاد واقع است و هر دو
جانب تناقض را حق دانستی در غیر اجتهاد و یا ت قایل با جماع نقیضین شدن است که بدیهی
الاستحالة است دوم بطریق حل آنکه جا گرفتن در یک کنج کشتی و رفتن نجات بخش از فرق
دری است که در کنج دیگر از آن کشتی رخته تخت و چون در یک کنج نشست و در کنج دیگر نشسته
کردن آغاز نهاد بلا شبهه غرق خواهد شد و هیچ فرقه از فرق شیعه نیست الا در یک
کنج این کشتی نشسته و در کنج دیگر رخت پیاده کرده آری اهل سنت هر چند در کجاها مختلفه
سیر و دود می نمایند اما کشتی ایشان سالم است و هیچ کنج رخته نکرده اند و از آن طرف
سورج دریا در آید و غرق کند و الحمد لله و با اختیار روش اهل سنت الزام توان داد و انصاف
در انکار این دو حدیث که بدلیل عقلی در صحت این هر دو قبح کرده اند و گفته اند که مفاد این
هر دو حدیث تکلیف بمقتضات عقلیه است که بالبداهه محال است زیرا که اگر کسی جمیع اهل
بیت نموده اید و بلا شبهه در عقاید و فروع ایشان اختلاف و تناقض رود و آدمی باید که است
مکلف باشد جمیع مذهب نقیضین و سوج بالبداهه است و اگر کسی بعضی ایشان را بدو
یا تعیین خواهد بود یا غیر تعیین در شق اول ترجیح بلامرجح لازم خواهد بود و در روایات تعیین
حق بجانب خود نیز اینها را اختلاف واقع است باز همان اش اجماع نقیضین در یک کاسه
می آید یا نه جمیع بلامرجح و اگر شق ثانی مراد باشد لازم آید تجوید عنایه مختلفه و تشریع متفاوت
در یک دین و احد از خود شایع حال آنکه لكل جعلنا منكم شرعة ومنها ما حصرح مخالف
این تجویر است و بصورت ذمیه اشحاله آن ثابت جمیع فرقه از فرق شیعه از عهد
جواب این خبر نه ان شیعیانی تواند آمد الا چون روش اهل سنت اختیار کند اما دلایل
عقلیه شیعه پس بیشتر از حد احصاست چنانچه الفین و در کتب ایشان کافله شفا

و اما جمیع مذاهب را باید که حق داشتند و صواب الکارند و الا که در میان مذاهب اینها تناقض و تضاد واقع است و هر دو جانب تناقض را حق دانستی در غیر اجتهاد و یا ت قایل با جماع نقیضین شدن است که بدیهی الاستحالة است

استیفاء دلایل است اما در اینجا قاعده بدست اهل سنت حواله نموده شود که مرد لیس
 ایشان را بان صل تواند نمود اول باید دانست که دلیل عقلی برین مدعا جالی از سه حال
 نیست یا جمیع مقدمات او عقلی است چنانچه دلیل پنجم از آنچه درین رساله مذکور است یا
 مقدمات او عقلی و بعضی نقلی چنانچه دلیل اول است یا جمیع مقدمات آن نقلی است
 مثل دلیل دوم و این صیغ اصطلاح و در اصطلاح مشهور کلام است که دلیل عقلی بر آنچه
 از عقلیات صرفه مرکب باشد و دلیل نقلی بر آنچه یک مقدمه او موقوف بر نقل بود استعمال
 کنند باجماع بر قسم دلایل عقلیه لابد با خود اندازند از شرایط امامت یا موانع آن یا طریق تعیین
 آن پس اصل انبیه دلایل مباحث امامت است و مباحث امامت فسخ مباحث نبوت است
 زیرا که نیابت اوست و مباحث نبوت فسخ الهیات زیرا که نبوت رسالت خدا است
 پس چون اصول شیعیه و مقررات ایشان از ادبیه مباحث برهم کرده شد بخلاف کتاب
 و عزت و عقل که با دلایل ایشان از ادبیه مرتبه زیر منع گرفته شد و در نسبت بهات ایشان
 ناسیه نیست قریح نموده اند و این را انشائی روشن کنیم مثلاً این مقدمه ایشان که در دلایل
 بسیار اخذ است الا امام حجب ان یکون منصوباً علیه اصحابش آنست که نصب الامام چه
 علی السد و اصل این اصل آنکه بعثت انبی و واجب علی السد و اصل این اصل آنکه التکلیف
 واجب علی السد تعالی و اصل این اصل آنکه اللطف واجب علی السد تعالی
 و چون در هر چهار بحث مذاهب ایشان از ابتهادات شایعین حدیثین نیست کتاب عزت
 عقل باطل کرده باشد دیگر در بطلان این مقدمه چه اشتباه ماند پس باین قاعده حالت
 جمیع دلایل ایشان من حیث المقدمات و المواد فاقول را معلوم و روشن شد و یا همانند که
 صورت شکال که در رنگ شمشیر چوبین طبعه الخفای و یکسور غیر قابلین با خیال هر هر زان
 است و لهذا از ذکر دلایل عقلیه ایشان درین رساله بفضله نقض استخوانی که حاصل
 است اما چنانکه از دلایل ایشان را که بزعم خود عروة الوثقی و عمده آن قرار

که متواتر در این مقام نیست زیرا که کتاب احسن شرط افاده علم ضروری است و در غیر محسوسات مثل باز
غیر مفید و الا خبر فلا سنده بقدم عالم مفید علم ضروری بود و سبب اصل بالا جماع
و خبر خدا و رسول درین باب موجب علم نیست و در اصول شیعه اول آنکه بدو اخبار
جایز است پس جایز است که در وقتی خبر از عصمت شخصی دهند و در وقتی دیگر خبر از غیر
همان شخص فرمایند و واحد اخبارین ترمذی را رسیده باشد و خبر دیگر رسیده و پیدا
الاراده تیر با جماع شیعه جایز است پس وقتی اراده متعلق شود بعصمت و در وقت
دیگر بنقص او پس اطمینان بر خاست و وثوق و اعتماد مانده این شخص بر عصمت خود
باقی باشد تا آخر عمر دوم آنکه وصولی خبر خدا و رسول بکلفین یا بواسطه معصوم است
یا بواسطه تواتر در شق اول و صریح لازم می آید زیرا که عصمت او را همین خبر ثابت کنیم
اگر این خبر بر عصمت او ثابت سازیم توقف الشی علی نقضه و در شق ثانی حرف است
زیرا که هر تواتر مفید علم قطعی نیست نزد شیعه مثل تواتر مسح و غسل بر جلدین و وضو
و الی المرافق و امتهی از من امته فی الفاظ القرآن و صیغه التحیاتی فی قعدة الصلوة و امثال
ذلک پس لابد تواتری خاص را تعیین باید کرد و آن بهم غیر مفید زیرا که حصول علم
از تواتر محض ثبوت بر کثرت ناقضین بود چون در یکده و ماه کذب برآمد اعتماد از بیم سام او
بر خاست و اما کبر پس برای آنکه حضرت امیر رضی الله عنهما را آن خود فرمود و لا تکفوا عن
حج و امشورة بعدل فانی است یعقوب ان اخطی و لا آمن من ذلک فی فعلی کذا فی نهج البلاغه
و ظاهر است که این قول از معصوم نمی آید مخصوص در اضر کلام این عبارت واقع شده الا
یلقی الدن فی نفسی یا هو اماک بیتی که دلیل صریح بر عدم عصمت است زیرا که معصوم
حق تعالی مالک نفس خودش میگردد و انچه بخواهد در حدیث وارد است که ان مالک لا یزید
و اما حضرت امیر مرتب اللهم اغفر لی ما تقررت به الیک ثم خالفه فلی الا و ره الی غیره البلاء و غیره
دوم امام باید که چنانچه تصریح کرده باشد بقوله تعالی ان الی عهد الظالمین و الا فانی لم یقله تعالی و الا فانی

و اما حضرت امیر مرتب اللهم اغفر لی ما تقررت به الیک ثم خالفه فلی الا و ره الی غیره البلاء و غیره
دوم امام باید که چنانچه تصریح کرده باشد بقوله تعالی ان الی عهد الظالمین و الا فانی لم یقله تعالی و الا فانی
و اما حضرت امیر مرتب اللهم اغفر لی ما تقررت به الیک ثم خالفه فلی الا و ره الی غیره البلاء و غیره
دوم امام باید که چنانچه تصریح کرده باشد بقوله تعالی ان الی عهد الظالمین و الا فانی لم یقله تعالی و الا فانی

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
والله اعلم بالصواب

السلامون ولعنه تعالى الى الشكر لظلم عظيم كغيره من جهات برت بوجه الله ليس عمر
امير المؤمنين بن شاذل پس امير المؤمنين بن شاذل بر ابي ماست جواب اظلم اين شرط در امامت كذا
شيعه نوي در كتب كذا عبيد نوشته آري در وقت نفی خلافت خلفا اثنائه علماء شيعه اين
شرط را تراست شده اند و در صحيح ايه و حديث مذكور است و ظاهر است كه در صحيح امر از امور مشرعيه
و در غير عدم سبق كفر را اعتبار كرده اند بلكه بعد از ايمان كافر صديقه و كسي بنفاه داشته
او در اسلام گذشت برابر اند در اين امر چرا اعتبار اين شرط باشد و كسي با تاييد اين
الطالين در نيجي مضحكه و مغلطه بشيخ نيست زير كه مفاد ايتا نيست كه بياست مشرعيه
ظالم نمي رسد زير كه عدالت در جميع مناصب شرعيه از امامت كبري و قضاء و اعتبار
و امارت و غير ذلك شرط است تا فائده آن منصب منتفی شود و نصب ظالم در هر رايست
موجب ايمان بياست است پس در بيان كفر و ظلم و در بيان امامت تنافي است و تنافي
در كبري است جميع نشوند و بگذشت في وقتين و حين است نه بجمع اهل سنت كه در وقت امامت
امام بايد كه مسلمان و عدل باشند نه انكه قبل از امامت هم كفر و ظلم نكرده باشند و كسي كه با
كفر كرده است با ظلم نموده بعد از ايمان و توبه كافر و ظالم كفن هرگز در رخت و عرف و شرع جايز
و قد تفرغ في الاصول ان الششق فيما قام به البدر في الحال حقيقه في غيره مجاز و مجاز هم طرد
است چانه معارف خدا چنانجا بايد گفت كه تفرغ في محله ان المجاز لا بطرد و الا في نفي بطرد
غير ان ان وجهي بشيخ و هو منسقطه قيوه و كذا التايم للمستقط و التقير للغي و التايم
و اني لليت و الميت للمي و قد زوي الفاسقه ابو الحسن الزاهد من اخففيه في معالي العبر
الى موالى للفرض سني حديث طويل ان ابا بكر رضو قال للنبي صلى الله عليه و آله من الهاجرين و
الا نصار و عيشك يا رسول الله اني لم اسجد لصنم قط فنزل جبريل ع و قال صدق ابو بكر
و اهل بيته و تو ايج نيز در احوال ابو بكر صدين رضو نوشته اند كه لم اسجد لصنم قط ليس صحيح
بكر رضو بلا خطه اين شرط را نيز اجماعي شده و الحمد لله ليس ببدوم لكه امام بايد كه منصوب عليه

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
والله اعلم بالصواب

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكما
والله اعلم بالصواب

عليه السلام ورضي الله عنه حضرت امير رضا يافته نميشود پس غير او امام نباشد و نيز جامع صفري و
كبري ممنوع اند اما صفري فلما عن امير المؤمنين رضي الله عنه قال انما السور للهاجرين والاضار
فان اضراروا رجلا وسموه اما ما كان لمدبره واما الكبري فلانه لو وجد النص في عفا
في القرآن او الحديث و قد مر الامر ان جميعا ولانه لو وجد النص لكان متواترا اذ لا عبرة بالاجماع
في الاصول ولا اقل من ان يعرفه اهل بيته و هم فكره و ولانه لو وجد النص في الامام لو وجد
في كل الاية و قد اختلف اولاد كل امام بعد موصي في دعوى الامة و لو وجد النص لما
وقع الاختلاف بينهم ولانه لو وجد النص فاما ان يبلغه النبي صلى الله عليه و آله و سلم
الاول اما ان يكتبه عند الحاجة الى الظاهر او يظهره لاسبيل الى الثاني بالاجماع والاول
يرفع الامان عن التواتر و يستلزم كذب للتواترات وان لم يبلغه النبي صلى الله عليه و آله و سلم
الاجمعيه في الكلفين فبشي فائدة النص بل يلزم ترك التبليغ في حق النبي صلى الله عليه و آله و سلم
او دليل جوارم انكه حضرت امير رضا همیشه متعلق و شك في از ظلفا ثلاثه ماند و خود را مظلوم و
مقبور بيان نمود و ما ذك الا لعصب الامة و نحن فيكون الامة متعه دون غيره اذ امير المؤمنين
صادق بالاجماع جواب از اين دليل منع صحت اين روايات است زيرا كه نزول
سنت مسج روايت درين باب نرسيده بلكه روايات موافقت و مناصحت و شك
و د عا و حق بعد كرم و معاونت و اعداد تواتر انجا ميسده و روايات اماميه را مختلف يافته
شد اكثر من موافق روايات اهل سنت كه حضرت امير با ايشان موافق و مناصح بودند
الجماعات و مشوره نيك مي داد چنانچه در قصه عمر بن الخطاب رضي الله عنه للبلقاء مستقول شد
و نيز بعد موت ايشان ثنا فرمود و حال ايشان از شهادت خير است و نجات داد چنانچه بلا داد
بل الى اخر الخطبة نيز نيز البلاغه مستقول شده و اكثر روايات شيعة مخالف اين نيز يافته شد پس
دل سنت متفق عليه را اخذ نمود و مختلف قيه را كه محض شيعة باوصف معلوم بودن
بالرواية ايشان روايت كنند طرح كرد و لان العاقل باخذ باليقين عليه و ترك المختلف

مخالف رسول الله صلی الله علیه وسلم وایضا او خاندان او توانند شد اگر کسی را این
 عقیده باشد لابد بکذب قرآن و احادیث متواتره نموده باشد و العباد با تعبد بل بحکم
 آنکه حضرت امیر اعداء امامت نمود و اظهار عجز و موافق دعوی کرد و مثل قلع با سیر
 برداشتن صخره عظیمه و حار جبرین و روشش پس در کج خود صادق باشد پس این باشد
 و این روش کلام ما خود است از استدلال اهل سنت و اثبات نبوت پیغمبر صلی
 الله علیه وسلم لیکن ابته در محض اسلوب سخن است نه در محض مقدمات زیرا که اول قد
 اثبات اما بمعجزه هر نسبت پیغمبره برای اثبات نبوت است نه برای اثبات امامت
 و دیگر مناصب غیره مثل قضا و افتاء و اجتهاد و سلطنت ناحیه و امارت لشکر و وزارت
 و غیرش آنست که چون بعثت نبی بلا واسطه از جانب خداست پس اثبات او بدون تصدیق
 بنفاق معجزه نمی تواند شد بخلاف این مناصب که بکفایتی و تفویض او بامت ثابت میشوند
 و نیز وجه دلالت معجزه بر صدق نبی محض جریان عادت الهی است و چون این عادت در حق
 انبیاء جاریست نه در حق غیر ایشان پس دلالت نیز منحصر در حق انبیاء باشد شاید این
 اگر شخصی بگوید که معجزه اثبات دعوی نماید هرگز در شرح معتبر نخواهد شد زیرا که طریقی
 دعوی در شرح شاید و مینماید نه اظهار معجزه و علی هذا القیاس در جمیع دعا و دعا و دعوی
 امامت نیز نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا با اختیار اهل حل عقد کرد معجزه در این دلیل
 معین و اندکست دوم آنکه اعداء امامت در خلاف خلفا ثلاثه کذب محض و افتراء است
 که روایات امامیه هم بکذب نیست و در وجه تسمیه بطل آن و صحبت آنحضرت صلوات الله
 علیه و آله و سلمانی آن و این همه امور و در امامیه که لوحی المنزل من السماء ثابت اند
 سیوم آنکه ظهور و اوراق عادات و رکعات از جناب سلم الثبوت است لیکن از خلفا و
 امامه و صحابه و دیگر و صلی الله علیه و آله است نیز متواتر و مشهور است و قلع باب خبر در میان شما
 صلی الله علیه وسلم بود امکان دعوی امامت در انوقت که بایش نذر دو امام حار جبرین پس در

مخالف رسول الله صلی الله علیه وسلم وایضا او خاندان او توانند شد اگر کسی را این
 عقیده باشد لابد بکذب قرآن و احادیث متواتره نموده باشد و العباد با تعبد بل بحکم
 آنکه حضرت امیر اعداء امامت نمود و اظهار عجز و موافق دعوی کرد و مثل قلع با سیر
 برداشتن صخره عظیمه و حار جبرین و روشش پس در کج خود صادق باشد پس این باشد
 و این روش کلام ما خود است از استدلال اهل سنت و اثبات نبوت پیغمبر صلی
 الله علیه وسلم لیکن ابته در محض اسلوب سخن است نه در محض مقدمات زیرا که اول قد
 اثبات اما بمعجزه هر نسبت پیغمبره برای اثبات نبوت است نه برای اثبات امامت
 و دیگر مناصب غیره مثل قضا و افتاء و اجتهاد و سلطنت ناحیه و امارت لشکر و وزارت
 و غیرش آنست که چون بعثت نبی بلا واسطه از جانب خداست پس اثبات او بدون تصدیق
 بنفاق معجزه نمی تواند شد بخلاف این مناصب که بکفایتی و تفویض او بامت ثابت میشوند
 و نیز وجه دلالت معجزه بر صدق نبی محض جریان عادت الهی است و چون این عادت در حق
 انبیاء جاریست نه در حق غیر ایشان پس دلالت نیز منحصر در حق انبیاء باشد شاید این
 اگر شخصی بگوید که معجزه اثبات دعوی نماید هرگز در شرح معتبر نخواهد شد زیرا که طریقی
 دعوی در شرح شاید و مینماید نه اظهار معجزه و علی هذا القیاس در جمیع دعا و دعا و دعوی
 امامت نیز نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا با اختیار اهل حل عقد کرد معجزه در این دلیل
 معین و اندکست دوم آنکه اعداء امامت در خلاف خلفا ثلاثه کذب محض و افتراء است
 که روایات امامیه هم بکذب نیست و در وجه تسمیه بطل آن و صحبت آنحضرت صلوات الله
 علیه و آله و سلمانی آن و این همه امور و در امامیه که لوحی المنزل من السماء ثابت اند
 سیوم آنکه ظهور و اوراق عادات و رکعات از جناب سلم الثبوت است لیکن از خلفا و
 امامه و صحابه و دیگر و صلی الله علیه و آله است نیز متواتر و مشهور است و قلع باب خبر در میان شما
 صلی الله علیه وسلم بود امکان دعوی امامت در انوقت که بایش نذر دو امام حار جبرین پس در

مخالف رسول الله صلی الله علیه وسلم وایضا او خاندان او توانند شد اگر کسی را این
 عقیده باشد لابد بکذب قرآن و احادیث متواتره نموده باشد و العباد با تعبد بل بحکم
 آنکه حضرت امیر اعداء امامت نمود و اظهار عجز و موافق دعوی کرد و مثل قلع با سیر
 برداشتن صخره عظیمه و حار جبرین و روشش پس در کج خود صادق باشد پس این باشد
 و این روش کلام ما خود است از استدلال اهل سنت و اثبات نبوت پیغمبر صلی
 الله علیه وسلم لیکن ابته در محض اسلوب سخن است نه در محض مقدمات زیرا که اول قد
 اثبات اما بمعجزه هر نسبت پیغمبره برای اثبات نبوت است نه برای اثبات امامت
 و دیگر مناصب غیره مثل قضا و افتاء و اجتهاد و سلطنت ناحیه و امارت لشکر و وزارت
 و غیرش آنست که چون بعثت نبی بلا واسطه از جانب خداست پس اثبات او بدون تصدیق
 بنفاق معجزه نمی تواند شد بخلاف این مناصب که بکفایتی و تفویض او بامت ثابت میشوند
 و نیز وجه دلالت معجزه بر صدق نبی محض جریان عادت الهی است و چون این عادت در حق
 انبیاء جاریست نه در حق غیر ایشان پس دلالت نیز منحصر در حق انبیاء باشد شاید این
 اگر شخصی بگوید که معجزه اثبات دعوی نماید هرگز در شرح معتبر نخواهد شد زیرا که طریقی
 دعوی در شرح شاید و مینماید نه اظهار معجزه و علی هذا القیاس در جمیع دعا و دعا و دعوی
 امامت نیز نسبت به پیغمبر صلی الله علیه وسلم یا با اختیار اهل حل عقد کرد معجزه در این دلیل
 معین و اندکست دوم آنکه اعداء امامت در خلاف خلفا ثلاثه کذب محض و افتراء است
 که روایات امامیه هم بکذب نیست و در وجه تسمیه بطل آن و صحبت آنحضرت صلوات الله
 علیه و آله و سلمانی آن و این همه امور و در امامیه که لوحی المنزل من السماء ثابت اند
 سیوم آنکه ظهور و اوراق عادات و رکعات از جناب سلم الثبوت است لیکن از خلفا و
 امامه و صحابه و دیگر و صلی الله علیه و آله است نیز متواتر و مشهور است و قلع باب خبر در میان شما
 صلی الله علیه وسلم بود امکان دعوی امامت در انوقت که بایش نذر دو امام حار جبرین پس در

در کتب اهل سنت از ان اثری نیست محض روایت شیعیه است که چون آنحضرت صلعم
دخود بنی المصطلق بر ایدر جبریل ۴ در راه خبر رسانید که در فلان جا چنان جمع شدند و خوا
که بر شکر شاکیدی کنند پس آنحضرت صلعم امیر را فرستاد و امیر آنها را بقتل رسانید
این روایت صحیح باشد پس معجزه پیغمبر خواهد بود و اگر امیر فرزند چون در وقت انامست
شاید امامت چگونه تواند شد که توارثت مجتهد یا دو شخص طاعت بالا جماع و
بن عیسی اردبیلی در کشف الغم آورده است که این مجاور به با هم پیغمبر و پس بطار پیغمبر
پیغمبر صلعم شد و رفع صحه علمیه نیز در کتب اهل سنت موجود است در کتب شیعه اما پیغمبر
دیده از حکایت رزم که زید است در کتاب خجندین آورده است که چون آنحضرت
بسوی صفین شیدار از ارتش که بهر سیده و آب یافت شد پس امیر فرمود تا من
را بیا و نزد یک دیر رای که در ان وادی میبود پس در انرا کافترن که کلا
ظاهر شد و از نقل ان سنک عاجز شدند و خبر با میسر رسانید پس خود را و از ان
و تا مسافت در از تر یافت و زیر ان شک چشمه ابی طاهر شیرین و سرد و مسمر و دم
از ان آغوش دهند و شیرند چون راهب دیر این امر را شنیده فوج اسلام آورد و
ما در کتب قدیمه یافته ایم که شخصی خجندین و چنان نزد این دیر نزول خواهد کرد و آن
را خواهد برداشت و ان شخص بدین حق خواهد بود با بجه اگر این کرامت بهم بابت شود
مثل سایر کرامات انجناب خواهد بود و کرامت در نیاند گوشت و نه در محال
اهل شام این قصه بوقوع آمده و اگر مقام تحلی اهل شام این قسم معجزه با طاهر باشد موجب
خنکی چشم اهل سنت میگردد و باید عالی بشیعه مساسی شد زیرا که در بوقت
بالا جماع امامت حق حضرت امیر بود و جانب با غی و خلاف و مار و سوسن که انهم
اهل سنت مثل طحاوس و غیره هیچ آن کرده اند و از عجزات پیغمبر است بلا شبهه
وقت فوت نماز عصر از حضرت امیر بدعا انجاب واقع شد تا نماز عصر ادا شود و در ان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

در عوای امت کجا بود و مقابل و متکرر کدام دلیل ششم آنکه گویند در حضرت امیر زین العابدین علیه السلام مخالف و موافق خبری که موجب طعن و قبح باشد روایت کرده بخلاف خلفاء و ائمه که مخالف و موافق قوای بسیار در ایشان روایت کرده اند که سلب استحقاق امامت آنها کنند پس حضرت امیر رضی الله عنه که سالم از قوای امامت است متعین باشد بر امامت و در دلیل هر طرفه خطی واقع است زیرا که کاتبان امامت خلفاء ائمه غایب اند یعنی اهل سنت معتز که هرگز قوای ایشان روایت کرده اند آری شیعیه بسبب بعضی و عبادیه که با خلفاء ائمه دارند بعضی چیزها را مطاعین قرار داده اند و در حقیقت آنچه را مطاعین چنانچه در باب مطاعین میاید انشا الله تعالی و اگر آنچه را از قبیل مطاعین باشند در انبیاء و ائمه نیز مطاعین خواهند بود بلکه اگر کتب شیعیه را اگر کسی نیک مطالعه کند از مطاعین آنها و اینها را مشحون باید چنانچه قدر کافی از آن در ابواب سابقه گذشت و آنچه گفته اند که حضرت امیر زین العابدین علیه السلام مخالف و موافق قدس روایت نه کرده خطی دیگر است زیرا که اگر مراد از آن اهل سنت اند پس کذب صریح است زیرا که اهل سنت معتقدین صحت امامت انجانب از جبر قوای روایت کنند و اگر مراد خوارج و نو اصحاب اند پیش از خود فائز طویل و طویل کشیده مثل جبرهای ظلمانی خود درین باب سیاه کرده اند و ایداد آن خرافات درین سال هر چند سواد ادب است اما بنا بر ضرورت نقل کفر را کفر دانسته خبری از کتب ایشان بطریق نمونه نقل میکنند باید دانست که مطاعین حضرت امیر رضی الله عنه بعد از محمد معتر ناصبی و قسم نامه تمیز قسمی است که نو اصحاب متفرد اند بر روایت آن و اهل سنت و شیعیه مجعین انجانب اندا نگار آن میکنند و این قسم را اعتبار نیست زیرا که اقتضای ایشان آنها را از ارم بان عاید نه شود مثل شرکت در قتل عثمان رضی الله عنه در قتل عایشه رضی الله عنها و آنکه کسی قوی کبره منهم که عذاب عظیم قسم دوم است که در کتب شیعیه و اهل سنت بطریق امامت است و این قسم البته جواب طلب است چنانچه شیعیه و اهل سنت هر دو مقصدی جواب

نسخه این عبارت در
سندین و این عبارت در
جواب این اشکال است که
این عوای امت بر اهل سنت
لازم است از نقل بعضی
بکتاب استیجاب
و اینها را مشحون
باید چنانچه قدر کافی
از آن در ابواب سابقه
گذشت و آنچه گفته
اند که حضرت امیر
زین العابدین علیه
السلام مخالف و موافق
قدس روایت نه کرده
خطی دیگر است زیرا
که اگر مراد از آن
اهل سنت اند پس
کذب صریح است زیرا
که اهل سنت معتقدین
صحت امامت انجانب
از جبر قوای روایت
کنند و اگر مراد
خوارج و نو اصحاب
اند پیش از خود
فائز طویل و طویل
کشیده مثل جبرهای
ظلمانی خود درین
باب سیاه کرده
اند و ایداد آن
خرافات درین سال
هر چند سواد ادب
است اما بنا بر
ضرورت نقل کفر را
کفر دانسته خبری
از کتب ایشان
بطریق نمونه
نقل میکنند باید
دانست که مطاعین
حضرت امیر رضی
الله عنه بعد از
محمد معتر ناصبی
و قسم نامه تمیز
قسمی است که نو
اصحاب متفرد اند
بر روایت آن و اهل
سنت و شیعیه
مجعین انجانب
اندا نگار آن
میکند و این قسم
را اعتبار نیست
زیرا که اقتضای
ایشان آنها را
از ارم بان عاید
نه شود مثل شرکت
در قتل عثمان
رضی الله عنه در
قتل عایشه رضی
الله عنها و آنکه
کسی قوی کبره
منهم که عذاب
عظیم قسم دوم
است که در کتب
شیعیه و اهل سنت
بطریق امامت
است و این قسم
البته جواب طلب
است چنانچه
شیعیه و اهل سنت
هر دو مقصدی
جواب

ان شده اند شریف مرسته در ترميز الانبياء والائمة از علماء اشيعه و ابن خرم در کتاب
الفصل از علماء اهل سنت بسيار بر انرا ان مطاعين دفع نمود و انداز انجمله انکه سلاح و مال
عثمان رض را بعد از قتل او متصرف شده حال انکه مال مسلمان يهيج وجه خلل نبي شود و خبر
و ارثان او طلبيند يا ارثان نداد و چنانچه وليد بن عتبة درين باب شعر سے چند گفته است
س الا مال لي لا يغور كواكب اذا غارت نجوم الخ جسم يرقبه نبي هاشم روى و صلاح بن حم
ولا تنهوه لا تل منابه نبي هاشم لا تلجونا فانه سوا علينا قاتلوه و سابه
و انا و اياكم و ما كان منكم كصع الصفا لا يراى الصدع شاعبه نبي هاشم كيف التعاقد فنيا
و عند علي سيفه و صرايحه لعمر ك لا انسى ابن ابروى وقتله و هل يسيد الجا ما عاش
شارب به هم قتلوه كى كيو نوا مسكاته ك ما فعلت يوا بكس مراربه از انجمله آنست كه در
اهيات الاولاد ناسب مختلفه اختيار نمود و بر خير سے قرار گرفت اول قابل بود بصحت مير
انبا باز در عهد عمر رض چون اجماع بر بطلان بيع شمر در اجماع داخل شد باز در خلافت خود
بصير بيع فستكوداد و ايند اقا قاضى شيرج بالمشافهنا ايثار بخت كرد و گفت كه انك
في اجماعه احب الينا من انك و حدك حال انكه خود گفته است الا ان يدا نند على اجماعه و
غضب الله على من خالفها و غير در سر ان موجود است و من يتبع غير سبيل المؤمنين الا
پس صريح مخالفت اجماع نمود و از انجمله آنست كه در سلسله توريث بعد قضا باي مختلفه فرمود
در بيع يك قرار گرفت حال انكه خود فرموده است كه من اراد ان تقسم خراجهم فليقل في اجد
از انجمله آنست كه در بخار سے است ان عليا اتى بر نادقه فخر قهر بالار و ابن عباس بر اينه مد
انكار عظيم كرد و حضرت امير رض را نيز بران نديست فرمود و قصه اصراف بنابر در كتب اشيعه
نيز موجود است شريف مرسته در ترميز الانبياء والائمة روايت كرده كه ان عليا صرف
بر بطلان علما ماسه در بره و حديث صحيح جمع عليه است كه لا تعدوا ابائنا و از انجمله آنست
كه شخص را در خدمت شمر شقا و ناز يانه زد و چون ان شخص مروديت او داد كفتست كه

سید مرتضی که پیش علی آفرده شده بعد از ترميز پس روز نديارث نزار در آن

علاء شریف مرسته در ترميز الانبياء والائمة از علماء اشيعه و ابن خرم در کتاب
الفصل از علماء اهل سنت بسيار بر انرا ان مطاعين دفع نمود و انداز انجمله انکه سلاح و مال
عثمان رض را بعد از قتل او متصرف شده حال انکه مال مسلمان يهيج وجه خلل نبي شود و خبر
و ارثان او طلبيند يا ارثان نداد و چنانچه وليد بن عتبة درين باب شعر سے چند گفته است
س الا مال لي لا يغور كواكب اذا غارت نجوم الخ جسم يرقبه نبي هاشم روى و صلاح بن حم
ولا تنهوه لا تل منابه نبي هاشم لا تلجونا فانه سوا علينا قاتلوه و سابه
و انا و اياكم و ما كان منكم كصع الصفا لا يراى الصدع شاعبه نبي هاشم كيف التعاقد فنيا
و عند علي سيفه و صرايحه لعمر ك لا انسى ابن ابروى وقتله و هل يسيد الجا ما عاش
شارب به هم قتلوه كى كيو نوا مسكاته ك ما فعلت يوا بكس مراربه از انجمله آنست كه در
اهيات الاولاد ناسب مختلفه اختيار نمود و بر خير سے قرار گرفت اول قابل بود بصحت مير
انبا باز در عهد عمر رض چون اجماع بر بطلان بيع شمر در اجماع داخل شد باز در خلافت خود
بصير بيع فستكوداد و ايند اقا قاضى شيرج بالمشافهنا ايثار بخت كرد و گفت كه انك
في اجماعه احب الينا من انك و حدك حال انكه خود گفته است الا ان يدا نند على اجماعه و
غضب الله على من خالفها و غير در سر ان موجود است و من يتبع غير سبيل المؤمنين الا
پس صريح مخالفت اجماع نمود و از انجمله آنست كه در سلسله توريث بعد قضا باي مختلفه فرمود
در بيع يك قرار گرفت حال انكه خود فرموده است كه من اراد ان تقسم خراجهم فليقل في اجد
از انجمله آنست كه در بخار سے است ان عليا اتى بر نادقه فخر قهر بالار و ابن عباس بر اينه مد
انكار عظيم كرد و حضرت امير رض را نيز بران نديست فرمود و قصه اصراف بنابر در كتب اشيعه
نيز موجود است شريف مرسته در ترميز الانبياء والائمة روايت كرده كه ان عليا صرف
بر بطلان علما ماسه در بره و حديث صحيح جمع عليه است كه لا تعدوا ابائنا و از انجمله آنست
كه شخص را در خدمت شمر شقا و ناز يانه زد و چون ان شخص مروديت او داد كفتست كه

وین راز که در این کتاب است

[illegible][illegible]

اور وہ کہنا علیہ السلام اتنی بال من مہور بغیا تھا کہ ارفوہ حتی یحیی عظامہ عنہ
وہ بالہ حالانکہ مہور بغیا سخت و صہام صرف اندر از انجملہ نیست کہ در دراجہ سود صبر
نہا الف امر رسول حکم فرمود و ہو قولہ صلعم لا تتبعو الذہم بالدرہم و از انجملہ نیست کہ حکم فرمود
شعر بہت بدعوے الوہیت کا ثبت عنہ ذاک فی خطبۃ البیان بروانا عنہم صغیر ان
من جبال الشیعہ انا اخذت العہد علی الارواح فی الازل انا انما واکم الست علی
و کذا قولہ انا منشی الارواح و قولہ فی خطبۃ الافتخار کارواہ رجب بن محمد بن رجب
الحلی فی کتابہ شارق النوار الیقین کشف عن امیر المؤمنین ان صاحب الصور انا و من
من فی القبور قولہ انا حی لا یوت انا جاورت بموسے البحر و غرق فرعون و جنودہ
انا رسیت الجبال الشافحات و فحرت العیون ان بحاریات انا ذلک النور الذی انیس
منہ الہدے و از انجملہ نیست کہ اقارب خود را درین عراق و عمان منصوب ساخت و را
نشد بمارت طلحہ وزیر بر کوفہ و بصرہ حالانکہ انہا حق و اعلیٰ بود و بتولیت امارت
و از انجملہ انکہ توفہ خود در اقامت قصاص بر قاتلان عثمان ضرر حالانکہ از موجبات قتل
بر عثمان هیچ ثابت نہ بود و از انجملہ انکہ امانت نمود ابو موسیٰ اشعرے را و نهب اموال
و احراق دار او فرمود و نیز امانت نمود ابو مسعود انصار را و از انجملہ انکہ در قصہ انک
از مسلمین بود بدلیل روایت بخاری کہ وہاں مسلمان فی شہنا حالانکہ خدایتجا
میفرماید و لولا اذ سمعتمو ظن المؤمنون الظم فی خلاف مقتضای ایمان بعل آورد و
از انجملہ انکہ از قتل عثمان یک ہا تیرے نمود و چون قاتلان عثمان از زدہ خاطر شدند
فرمود قتلہ اعدوا ما معہ و این لی انسان است کہ خلاف صدق و اخلاص است باین
تقاضی بہت مطاعن و اوصاف در علم و دیانت انجذاب و اما شبہات ان شقیہ الطی
امامت پس طوطی داری کہ درین رسالہ مختصر اید و ان شبہات مع الاجتہاد باطنی
یکشد و متحد از موضوع این رسالہ خارج است و بفضل اہل تعالیٰ در تہ

[illegible]

قبول کرد و الا که ابو بکر را جمیع نواصبی خوارج میبختند بود و دیت دادن محمد و رفی المکرم
نیز بنابر احتیاط بود و بنابر شک در اجتهاد خود و عمل بالا احتیاط کمال تقوی و قوی
است که شان حضرت امیر و امثال اوست و ولیدین عقیق را از انجمنه کتفایر چهل تا زیاده
فرمود که در شهادت حد او شبهه راه یافته بود زیرا که یک پست شهادت او شهادت بر شریک
داد و یک شاهد بر قتل کردن خمر بر خیزد خود حضرت عثمان این شبهه را در رد و حد معتبر نیست
و فرمود که مالتیما الا وقد شربها اما حضرت امیر بنابر احتیاط کتفایر اقل حدین بود و معاذا
که حضرت امیر در اقامت حد یا سدا رسد قرابت عثمان نماید حال آنکه عثمان را بکمال تائید
برستیفا حد آورده چنانچه کتب سیر و تواریخ متفق علیها مبین النواصب اهل السنة بر آن
دلالت دارند و معاف کردن قصاص شد از حضرت امیر بود بلکه از اولیا مقتول بود
میشوره حضرت امیر زیرا که این قصه در کتب معتبره چنین روایت شده که شخصی شخصی دیگر
را در خرابه کشت از راه عداوتی که با او داشت و قاتل فکر کرد چون اولیا مقتول بر سر
تلاش او رسیدند متصل آن خرابه خرابه دیگر بود که شخصی دیگر در آن کار در نگین بخون در
گرفته بول میکرد آن شخص را گرفته آوردند و جامه ها او نیز بخون رنگین بود چون بحضور
حضرت امیر رسید غیر از اقرار چاره ندید و گفت آری من گشته ام هر چه حکم شرع
باشد نایم زیر که لوث صیرج و شایب صحیح دارم مرا از متصل مقتول باین حالت گرفته
جاسه الکار نیست درین بنحیث قاتل آن مقتول برین باجر مطلع شد و خود در پیش
آمد و بحضور حضرت امیر در محاکمه اقرار نمود که یا امیر المومنین کشته آن شخص منم این
گناه نیست که قتل شده مرا قصاص رسانید و این را خلاص کنید حضرت امیر از شخص
پرسیدند که قصه توجیه و تراز در پیش اند که اقرار کردی او گفت یا امیر المومنین
من در خانه خود کو سفید را فریج کرده بودم و مرا اصلا برین باجر اطلاع نبود و صاحب
من بخون آن کو سفید رنگین بود و کار و خون الوده بدست من بود آن کو سفید را پاک

[illegible][illegible]

که این عین واحد او را که در حق او حکم عینیت است کور کرد پس کویا یک عین را از
حق خود کور کرد و دیت بر دلازم آمد اما بجهت نقص قرینت که العین بالعین قصاص
روا باشد پس در اینجا عمل با تحقیق و استشهاده و متحقق گشت اگر چه مذنب سی از
مجتهدین نیست اما از طریق آن از قواعد شرع ثابت می توان کرد مثل کوفت بون در صفت
بجائز نیست محض و باز دادن قیمت زیاد با بخله اجتهادات را هاس طعن ساختن
کمال بصیرت فکری است و استیفاء در هر قرع رضی باب الف اگر صحیح باشد بنا بر سیاست
تخلف بودن بنا بر حکم شرع و هر چند قلم شرع از اطفال مرفوع است لیکن سیاست خلفا
و تادیب انهم مرفوع نیست بدلیل حدیث صحیح اضربوهم علیها و هم ابنا اغترسیند و روایت
محمد بن بابویه در درجده از سارق فخر فرقه و افزودن بیت تازیانه بر حد شارب خمر
در رمضان مقبول نیست ما محتاج جوابی یا نه اگر چه اخیر اقولیه توان کرد که این روایت
بجهت سیاست بودن زیادت بر حد مقرر و روایت مهور بقایا و کتب اهل سنت اصلا
نیست پس جواب آن تکذیب این روایت است بلکه در این خلاف آن در کتب ایشان صحیح است
فی الاستیعاب و روایه ابو سلمه موسی بن اسماعیل عن ابی عوانه عن خیرة عن بنت ابی
هر مرانه قال حمل الخویر الامیر بن عمر بن عبد الله بن ابی بن اسباط قال فرغ اخرج کسایفه
نخستین در حدیث قال هذا من اجور المومسات فقال علی و ابی بک و الاجور المومسات ثم فاهم
الخنجر و علی قطع حمارا فلما سلم قال علی ما قاله الله لوشق عن قلبه الا ان لوجدلان من
حب الالات و الحرة انتهى کذا فی الاستیعاب فی ذکر الخمار معلوم شد که روایت کسایفه
است اقرار بجهت آن مجاز است که بر کوفت این مال و دفع فضیلت خود ساختن و پرداخته بجامه
شکریان و اتباع خود نشان داده و رفقه رفقه منتشر شده و در راهم سو که غششان
عالم باشد بعد از انقطاع رواج ازها که حکم نیست زایل میشود حالا نیز در شافیه متفاضل
جایز است و حرمت ندارد شاید آنچه حضرت امیر تحریر فرمود از همین باب خواهد بود و مراد

این روایت را که در حدیث
و کتب معتبره
باشد
بکرده و در حدیث
از این روایت
علی بن ابی طالب
و در حدیث
کشف
است
چون
الشیخ
و در حدیث
که در حدیث
این حدیث
بر این حدیث
نموده
لاست
و این حدیث
است
بر این حدیث

این حدیث را که در حدیث
و کتب معتبره
باشد
بکرده و در حدیث
از این روایت
علی بن ابی طالب
و در حدیث
کشف
است
چون
الشیخ
و در حدیث
که در حدیث
این حدیث
بر این حدیث
نموده
لاست
و این حدیث
است
بر این حدیث

شبهه دشت و قابل بااست بود آخر چون بسبب اختلاف کثیر امامیه بر وجه القیاس
امرو واقع شد و اخبار این گروه را بشدت مختلف و متناقض و متعارض یافت رجوع کرد
و شافعی شد و کسانی که در مدت عمر از او تلمذ و مستفید بودند نیز باتباع شیخ خود برگشتند
و ازین مذہب نیز ارشدند و فی الواقع هر که در این مذہب خوب غور کند و اخبار اصحاب
این مذہب و اختلاف اقوال ایشان مطلع شود یقین یابد که بسبب تجارب درین طریقه
مسدود و در راه خلاص از مضیق تعارض و تنگی مذہب مفتوح است تا چارترک آن نماید و مذہب
دیگر رجوع کند تفصیل این اجمال آنکه اینها از امامیه خود روایات متعارض بسبب یاد از این
امام مخالف امام دیگر و متقی گفت کتاب بعد و سنت رسول الله صلعم روایت کنند و احتمال
درینجا متغی است زیرا که ناسخ کلام نبی خبری دیگر نمی باشد و امام امامیه که نسخ احکام
الهی یا سنت پیغمبر نماید و الا امام امام باشد چنانچه است که امام نایب پیغمبر است و مخالف
نبی مستقل و نیز اگر نسخ قابل شریع لایذ امام متاخر از ناسخ کلام امام متقدم خواهم گفت
پس در اصل بر روایات امام متاخر باشد حال آنکه در جای بسیار اجماع و قوه بر روایه متقدم
و نیز نسخ در احکام موبده جائز نیست و لا ینقض معصوم لازم آید حال آنکه در احکام موبده
بتر اختلاف روایات ایشان واقع است پس احتمال نسخ خود بالکلیه نایل گشت و وجه
بر حرج احد الجبرین علی التبریه توثیق روایه ایشان مطلقا بنابر آنکه کتابی خیر است اما کلام
من السماء قرار داده اند و آنچه یکے می آید دیگری او را برابر خاک می شمارد پس اگر با اعتقاد
عوام ایشان همه را موقوف داریم ترجیح یکی بر دیگری نمی تواند شد و اگر گفته بعض اخبار را
در حق بعض دیگر قبول داشته طعن و حرج شروع کنیم همه ملعون و مجروح خواهم شد پس
ترجیح پیش از ناچار است قطره روایات لازم آمد و بجز تبیل احکام کرد و در این همه در
روایات یک قوه ایشان است که اثنا عشریه باشند مثلا که هر عاقلی از ایشان روا
دارد مخالف روایه دیگر مثلا جمعی باستاد صحیح روایه کرده اند که لا ینقض الوضوح و دیگر

از انچه است تا اول ایشان کلمه حضرت عباد را که در دعای سفره الی عصیت دلت و
توانیت و این کلام از انچه دیگر هم در کتب صحیح ایشان مرویست و بر سر دو تقدیر صدق
و کذب است عصیت و محل محل تفتیه نوذیر که حالت مناجات بود با عالم السموات
گویند که مراد حضرت ایه نیست که الی ان شیعته اعصوا و ظلموا و اولوا الکر و تفتیه
و رضوانا الیه فاما عالم و عالم حالنا سبحان الله اگر این اتحاد در میان شیعه و ایه
است چهره عصیان و ظلم و توانا کی شیعه بایمه سرایت کرد و طاعت و عدل و عبادت و
تقوت ایه در ایشان سرایت نکرد پس احکام شیعه بر ایه غالب آمد و احکام ایه مغلوب
شد معاذ الله من سواد الاعتقاد و بر کز این قسم تا ویلات را در محاورات عرب و حکم نظیر
و مثالی یافته نمیشود و در کتب آنحوه که در اینجا لازم آمد پوشیده نیست از محل تا و مشکوک و
بر جمیع وصیغه تکلم بر عصیت و اضافه تکلم فعل غیر را بسوی نفس خود و بیلافت نسبت و امر
و مثل انکلام فاسد را بجسانی که در مرتبه قصو از بلافت بود نسبت میکنند و باعث
که حضرت ایه صریح نسبت ظلم و عصیان شیعه خود نموند و خود را باین نسبت الوده فرمود
مگر ان عصیت را دست او از محکم و عیوذه الی غایت ساختند و باعث کفر است
جمع کثیر یک دو یک که هیچ ضروری نبود گشتند و دیگر آنکه بر ظاهر و هویدا است که در سایل فرو
در قرون اولی بخت اهل فها واقع شده اهل سنت هم با یکدیگر در ان مسائل اختلافها دارند
و اختلاف فریسه را انحصاری نمی انگارند و نه یکدیگر با هم مطاعنه و معاينه دیدن باب
می نمایند بلکه مناظره و محابه در فروع و زمان اول خیلی رایج و کثیر بود و هر کس اظهار مذیب
خود و اقامت دلائل بران می نمود از فروع صحابه گرفته تا وقت عباسیه این بود و مات
وزد و خورد در میان مانده بی دغدغه و بی وسوسه اجتهاد و استنباط و ترجیح اقوال
خود و تضعیف دلائل خصم یعنی آوردند حضرت ایه را به باعث بود که در سایل فرو عبیه
تفتیه فرمایند و اظهار حکم نهی نمایند حال آنکه حضرت امیر مومنان خلیفه ثانی و خلیفه

قول کرده
این را
عصیت و کذب
قول کرده
ما اینها
برین
ممال
المنان
برست
عل
این
مکمل

و فی سینه ثالث رضو و سجد میباید اجزای اولاد و تنوع حج و دیگر سبایل مناظر با فسر پیوده و
از جانبین بغض و خشونت فویت رسیدیده و تحکیم مردم نموده علی الخصوص خلیفه تاج
که بزعم شیعه هم درین باب غیبتی انقیاد پیشه بود دیگر که پیش او دلیلی از کتاب نیست فکر
میکرد قابل می شد حتی که زنی از زنان عوام او را در مقدمه مخالفت بهر الزام داد او قال
نشد گفت که کل الناس ائمة من غیر رضی السخدرات فی الحال و این قصه را شیعه در میان ایشان
اند پس چرا حضرت امیر رضو در آنوقت در مسایل فروعی قیقه نایب و اطلب را حکم منزل من الله
که بر ذمه او واجب بود ترک دهد و نیز امیه پسین مثل حضرت سجاد و باقر و صادق و کاظم و رضا
بهشتیان و شیعیان این سنت بوده اند که علماء ایشان مثل زهری و ابوخنیفه و امام
مالک تلذ از انجذاب کرده اند و صوفیه آنوقت مثل معروف کرخی و غیره از انجذاب فیض اندوخته
و مشایخ طریقت سلسله انحضرات را سلسله الذبیب نامیده و محدثین این سنت
از آن بزرگواران در بر فرج خصوصاً در تفسیر و سلوک دفتر دفتر احادیث روایت کرده
چرا احتمال است که این حضرات ازین مردم خوف کنند و قیقه نمایند اگر ازین مردم احتمال
نقیه باشد از رجال شیعه احتمال نقیه افوی خواهد بود سبحان الله از کجا بکجا افتادیم در آن
که امامیه و سایر فرق شیعه را در اصل امامت بعد از حضرت امیر رضو اختلافی است که حد
نادر در دفتر شریک با اختلاف روایات باز بر سر مطلب و عیم باید دانست که امامیه قائل از انجذاب
ایم و در بعد و مثل فرق ثلاثه اسماعیلیه لیکن با هم در عدد اختلاف دارند بعضی گویند پنج اند و بعضی
گویند هفت و بعضی گویند هشت و بعضی گویند وازده و بعضی گویند سی وده و غلات
گویند که امامیه اند و هم محمد صلی الله علیه و سلم الی الحسین علیهم السلام من صلح من اولاد الحسین
الی خضر بن محمد و هو الاله الا صغر و خاتم الائمه بعد از ابوبکر و هم من صلح من ابنا جعفر و
فرقه از خلافت ابی زینب اند که امام درین است دو کس اند محمد صلی الله علیه و سلم و
رضو و باقی ثواب ایشان اند هر که یافت انکار داشته باشد از اولاد علی رضو

كنت قاعلم اني حجة الله على عباده الا نطقت بذالك سويت له حتى يفرج عن راي فقال الحجة
 عربي مبكين يا محمد بن علي اسمع واطمع علي بن الحسين فانه حجة الله عليك في علي سمع
 خلفه فقال ابن الحنفية عند ذلك سمعت واطمعت وسمعت وكيانية ابن دعوته لا تصدق
 نمايند و شهادت را انكار كنند بلكه كويند كه شهادت بالهكس واقع شد و حجر اسود
 بن الحنفية كوابي داد و علي بن الحسين قایل نیامست محمد بن سنان شد و تیر كويند كه شهادت
 برین امر آنست كه بعد از نواقعه هر كز علي بن الحسين نام امامت بر زبان نرورد و سكوت
 اختیار نمود چنانچه امامیه نیز سكوت او قایل اند و محمد بن الحنفیه با مختار و شيعه كوفه كه در
 مقالات مردانیه مشغول بودند رسل و رسائل بشرع كرد و همه با و رجوع آوردند و علي
 بن الحسين با وجودی كه هر دو در يك محل و يك شهر مدینه سكونت داشتند و در مینا شيعيان
 كوفه محمد بن علي ميرسيد و هر كز علي بن الحسين رسانيدند و نه او ايت را انجود منجواند و
 قاضی نورالدین شوشتری در مجالس المومنين نوشته است كه چون محمد بن الحنفیه
 وفات یافت شيعه او اعتقاد امامت پيشش داشتند كه ابو هاشم بود و عظم القدر بود
 و شيعه او را تابع بودند و محمد بن الحنفیه بر اے او صيت امامت كرده بود پس مير محمد
 شد كه محمد بن الحنفیه از اعتقاد خود بزرگتر و دتا امامت را بخاندان خود سپرد و نيقا ضعیف نور
 كتاب محمد بن الحنفیه را كه بشيعه كوفه و مختار فرستاده بود نقل نموده باين عبارت كه ابي
 قواز ملكه بكوفه برو و شيعه ما را بكو تا بيرون آمده خون امام حسين را طلب كنند و حيت از
 كوفيان بستان كويند كه بچند اظهار مختار نامه محمد بن الحنفیه را اكثر مردم كوفه از ملكه
 رو كردان شدند پس سيلمان هاشميه خود گفت كه اگر می خوايد از قبل محمد
 بن الحنفیه بيرون آييد مضايقه نيست اما امام من عبيد بن الحسين است انهي كلامه در
 جارت در رو كردان شدن شيعه كوفيه از سيلمان مير محمد دلالت بر آن است كه محمد بن
 از معتقد خود بزرگتر و نيقا ضعیف از ابوالموید خواند می كه زید است نقل ميكنند

این کتاب از حضرت امام رضا علیه السلام است
 و در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است
 که هر کس این کتاب را بخواند...

که بخار سرک را بر شام را با نغمه و سی هزار دینار نزد محمد بن الحنفیه فرستاد و بخدمت امام
 زین العابدین و او شب کرانه این موجب دور گشت نماز که کرده امر کردار و س شامیان
 و این نیز او را زین مانع آمد فرمود که تا آنها را دفن نکنند آتشی کلامه حالاً عقیده شما
 اوله این شمس معلوم شد که او معتقد امامت محمد بن علی بود بنا بر آنکه هیچ نوعی در هر
 اندیشه است باید معتقد امامت حضرت مجاد باشد و بنا بر ضرورت تقیید بظاهر
 بن علی را امام گوید حالاً کلام دیگر از فاضله نورالدین باید شنید و دعا باید قید قاضی نورالدین
 در احوال فخر از علامه علی نقل میکند که در حدیث او شیعه را سخنی نیست فایده الامر چون بر
 از اعمال او اعتراض داشته اند و از ائمه و ششم تا اول بنمودند و حضرت شام باقر را
 اطلاع یافته شیعه را از قرض مخفی نار منع نمود که او کشندگان بازگشت و بملکها با
 فرستاد آتشی کلامه در اینجا قائل را خود در کار است معلوم شد که انکار امامت امام وقت
 موجب بدگفتن در حق شخص نمیشود بلکه محبت خاندان رسول را ملاحظه باید کرد و جهاد
 اعداء الله و کفره و فخره را دلیل کردن از آنها انتقام گرفتن و اعلاء کلام الله کردن موجب
 خوبه و نجات شخص است و افعال شیعه را که از آن شخص صادر شود برده تهر و حیا
 نگاه داشتن ضرورت و همچنین است مذمب اهل سنت در حق معاویه و عمر بن العاص که منکر امامت
 امام وقت خود بودند و اینجا بنابر صلح محبت دشمن و جهاد اعداء الله نمودند و مسلکها کلی باز
 مطهرات و محبت امام حسن و حسین نیز فرستادند از آن سخن دور افتادیم و تقریر کلام را در
 دیگر سر و اجماع اصل مطلب است که کیسانیه باین لایل و شواهد قایل نمیشوند بر جوع محمد بن الحنفیه
 از دعوی امامت و الله اعلم بحقیقه الحال و فرقه کیسانیه از محمد بن علی خوارق و کرا
 تبارج از حد فایس عقل روایت کنند و متواتر انکار کردند و گویند که بعد از او پسر او ابو شام
 نصب او امام شد و بعد از ابو شام با هم اختلاف دارند چنانچه در باب اول گذشت و زیدیه که
 بعد از امام حسن زید بن علی بن حسین امام شده و با امامت بن حسین قایل نشوند زیرا که خروج حضرت

این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است
 که هر کس این کتاب را بخواند...
 و در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است
 که هر کس این کتاب را بخواند...
 و در این کتاب از حدیثی است که در آن آمده است
 که هر کس این کتاب را بخواند...

[illegible]

نزد ایشان شرط امامت است و سکوت و قیام مناسب آن روایت کنند که زید بن
 عن ابی بن جده عن ابی ایمن عن ابی حمزه عن ابی بشار عن ابی رافع عن ابی سیر و در
 آن روایات که تواتر نمایند زید بن علی هیچ معذرات امامیه را منکر بود و بنا بر زید و
 بر و این را انکار روایت کرده اند و قد سبق نقایه عن الکلبی فی قصه هشام بن الحکم و باقر
 امام باقر را چه موعود و وحی لایموت و مخفی اعتقاد کنند و تاویه در حق امام جعفر صادق علیه السلام
 دارند و نفس صریح متواتر از انجانب درین باب روایت میکنند و هر قوه علیه السلام او را تقیم
 تدبیر علیه السلام من بداجیل فاما قد فافان صاحب السنین میبند ویه از اسماعیلیه در حق
 اسماعیل ابن جعفر صادق نفس حضرت جعفر صادق تواتر روایت میکنند که ان بنی الامم فی الکلم
 ما لم یکن به حاجته و امام موسی کاظم را در دعوی امامت کذب کنند و بدو گویند که انکار ضرر
 نمود مثل ابو بکر در حق علی و قراسطه گویند که بعد از اسماعیل میراد محمد امام شد و قطیبه بعد
 بن جعفر را بعد از حضرت صادق بلا فصل امام دارند باین دلیل که او برادر حقیقی اسماعیل بود
 اسماعیل چون بحضور حضرت صادق فوت شده بود و نفس در حق اسماعیل بود و چون او فوت
 پذیرد مضمون آن نفس بطریق میراث به برادر یعنی او رسیدند به برادران علما و مادر اسماعیل
 عبد الله فاطمه بنت الحسین ابن علی بن الحسین ابن علی بن ابراهیم است پس این برادر را زید
 جانشین بنی بودند و موسویه گویند که امام بعد از صادق موسی کاظم است بنص حضرت صادق و
 مخطوبه گویند که ادعی لایموت است و قایم منتظر است و از حضرت امیر المومنین نفس متواتر
 درین مدعا روایت کنند که فرمود سابعی صاحب التوراة و اثنا عشره تا حضرت امام
 عسکری با اتفاق معتقد امامت اند و بعد از ایشان جعفر بن امامت جعفر ابن قایل اند
 گویند که امام حسن عسکری را ولد بود بدلیل آنکه میراث امام حسن عسکری بن جعفر بن برادر این
 با حجاج ثابت است و اگر او را و کذب بود میراث او به جعفر بن سید و بعضی گویند که امام حسن
 عسکری را ولد بود و جعفر که در حیات پدرش بود و در زمان حیات پدرش بود و در زمان حیات پدرش بود

三

قال رب اعرجون لعلى اعلم صالحا فيما تركت كذا انها كلمة هبوا فلها ومن ورائهم برزخ الى يوم يحشون ودرین عقیده فاسده خودت كسانى فخره بايچيزى است كه از فلاسفه فر گرفته اند و در شرع آن امور باطل اند و اصله دارند مثل كرويه اسكان و امتناع خلا و غير ذلك گویند كه اگر عالمى ديگر موجود شود مثل اين عالم شكل كره خواهد بود و دكره متماثل بايكديگر نيكى تو انند چسبيد كه بر بوقوع فرجه ميان هر دو در صورت وقوع فرجه خلا لا انا مى آيد و درين استعدالال جنبه با غلط افتاده اولي آنكه چه ضرورت است كه عالم تمامه كره باشد زيرا كه دلائل بنده سيمه كه بر كره ديه قايم شده اند مقتصر اند بر كره ديت افلاك متحركه و جايز است كه اين افلاك متحركه بعضى عالم باشند دوم آنكه امتناع خلا ممنوع است و دلا كه بر امتناع آن قايم كرده اند همه مقروض اند سيموم آنكه اگر دكره بالاييكديگر باشد ديگر نيم البته وقوع فرجه ضرورت و اگر يركب از دكره مركزوز باشد در شش كره ديگر كه شش اومس و شش بر دوپشت و قطر اومس و قطر هر دو باشد يا شش و قطر اوزايد باشد بر شش و قطر هر دو چنانچه ندانند و كره نيز دليشان مركزوز اند در شش خواهر وقوع فرجه لازم نماند زيرا كه محل فرجه محسوب است از شش ان كره محبطه و خود فلاسفه گفته اند كه قطر تدوير مريخ اعظم است از قطر مثل شمس پس جايز است كه تمام عالم محسوس الكرات يك كره باشد واقع در شش كره ديگر و بخين عوالم ديگر باشند چهارم آنكه وجود عالمى ديگر يا بمعنى مساو داراى كارانيت بلكه در عين عالم تغير و تبديل واقع شود و عناصر همه سيجل بنايت شوند و افلاك همه هشت و ياغ گردند و در جوف بين عالم و مصاديق و عنصره او رنگ ديگر و صورتى ديگر القا شود كه مركبات و مساو و نباتات و حيوانات و انسان در افلاك پيدا شوند و هر آسمان هشتى كره و بخين نيمين دوزخ شود و قوله تعالى يوم تبدل الارض غير الارض و السموات و يبرزون له اهل القهار و وجود جنات و نار قبل از وقت بعثت منافي انساب و امتداد آنها نيست در اوقات

اصل ثبوت ایشان بالا هم باشد عقیده و در وجه برضد اعتبار بحث عباد واجب نیست که در ترک آن قبحی باشد عقلی اوست موافق وعده او بعثت و شرف و شرفندی است متخلف وعده لازم نیاید و تمیز است نه سبب اهل سنت و امامیه قابل اندوچوب بعثت و حجاب عظمیا و آیات کثیره که دلالت دارند بر آنکه بعثت و معاد و ابد است و وعده الهی است و در آخر آن آیات ان الله لا یخلف المیعاد و امثال این عبارات واقع اند صریح انکذب این عقیده ایشان است و در الیهیات گفته است که وجوب برضد معنی ندارد و تمسک امامیه درین باب عقاید ناقصه خود است که نزدیک هرگاه تکلیف بندها بکار با و امر و نوا کرده باشد اگر ثواب بر طاعت نهد و عقاب بر معصیت نکند ظلم لازم آید و ظلم قبح است عقاید آن در حجاب الهی صریح نروا و در عقاب بدون بعثت نمیتواند شد پس بعثت نیز واجب شد و بطلان این استدلال پوشیده نیست بچند وجه اول آنکه ظلم از خالق و بلکه متصور نیست چه هر چه بخواهد در ملک خود تصرف نماید دوم آنکه اگر کسی ظلم متصور است مثل مالکان مجاز ثواب بر طاعت و دادن ظلم نیست مثلا شخصی بنده خود را آنچه ضروریات معاش او است همه ببرد و او را تکلیف دهد بکار سه که مقدار استطاعت اوست و او آن کار را سر انجام دهد هیچ اجبر و فرود در بر آن شخص واجب نشود با جمیع العقلاء و کسی او را در ترک انانیت و استغناء ترک کند و عقاب بر معصیت خود ببالد است ظلم نیست بلکه عفو و احسان است تا زحمتی خود که شستن است کسی که این را ظلم خیالی نماید بغایت سفیه باشد و سابقین و آئبر است از حضرت امیر و حضرت سجاد و تواتر منقول شده که اگر حق تعالی عابدترینندگان خود را بجزاب استیفا نکران بر باد دهد هر حزب کند آن همه عدل شدنی ظلم با بجهل و تقی سفیه را و نیز بایستد بر سایر عقاید ضروری با غرض و تقوی پیش آمده امامیه را و از طریق وجوب برضد خدا بعثت و معاد را واجب ساخته اند و فرقی مرفوضه در اول باب فخریه پیش گفته اند که بعثت نموده اند و تمسک هر دو گروه عقاید ناقصه خود است و چنانچه حرف امامیه مذکور شد و در

[illegible]

و فرق مرقوم میگوند که اگر عیبت و عیاد واقع شود لازم آید تعذیب اجزاء بدن موسی مصالح کلام
و بعضی و تنجیم اجزاء بدن کما در کلام بعضی و موقوفات العقل و الشیخ لازم باین صورت
بیان کرده اند که شخصی شخصی بخورد و بر عین خوردن مد است کرد تا آنکه لطف
او از آن برادر ماکول پیدا شد و از آن پس بری متولد گشت پس اجزاء بدن او با
خوار شدند و بویا منعم اگر معذب اند اجزاء ماکولی در ضمن او معذب
شدند از آنکه اجزاء بدن ماکول منعم شدند که آن ماکول مستحق تعذیب نباشد و صورت
اول و لیاققت تلخیص نموده است باشد در صورت ثانی گوئیم خدا قادر است بر آنکه بدین
اکل را تا آن مدت از تحلل محفوظ دارد تا وقتی که اجزاء ماکول تمامها فضله شده و بیرون نیاید اکل را
تا آن مدت عقیم سازد و لطف از دست ندهد و اگر منوله شود با حلال یا به نوع دیگر بیرون
رود و از آن ولد متعلق نگردد و موجود این قسم شخصی که مدت دراز گوشت انسان بخورد
باشد و از وی پس بویا داده بکدام دلیل معلوم است و امکان محض کفایت
نمیکنند لان الدلیل معارضه و المعارض استدلال کیفیه الاحتمال الوقوع ممنوع از
است طریق جدل و تحقیق است که بعضی اجزاء بدن انسان ماکول نیست تواند
شد و آن روح حیوانی است که موت در عرف عام عبارت از برآمدن او است و در
نوعی تصرف نتوان کرد که جزء بدن دیگر شود و نیز اجزاء بسیار از ماکول قبل از اکل
بتجالی جدا شده رفته است و در علم الهی هر یک از اجزاء ممتاز است در وقت حشر
را جمع کرده با روح حیوانی عقد و ربط داده بدین فایده خواهم کرد و خلاصه کلام است
که معذب منعم روح است زیرا که متالم و متلفه است اما بواسطه بدن و بدن که بدن
روح جدا است تا لم و تلفه غیر معقول است و در ابلاغ و تلفه بدن ماکولیت میگردد
پس از بدن او نفس باقی باشد و در ابلاغ و تلفه از او محذور است لازم نیاید برهان
استخوانها نبود و الا بدن دیگر برای او مخلوق خواهد شد خواه منعم یا خواه نفع از بدن

فیشرک به و غیره و اول ذلک لمن یشاء عقیده سحر و سحر و سحر و سحر است و همین است
مذهب اهل سنت و اکثر فرق شیعه منکر عذاب القبر اند حتی زیدیه نیز در قرآن مجید آیات
بسیار دلالت بر وقوع عذاب القبر و تعیم القبر میکنند قوله تعالی بما حظیبتهم اغرقوا فادخلوا
نارا و آتوا للمتعبین بالاهل و الصیفة للمضی پس معلوم شد که دخول نار بعد از اغراق
بلا فصل واقع شده است در زمان ماضی و قوله النار یرضون علیها غدوا و عشیا درین
آیه عطف عذاب قیامت بر عذاب عرض صریح است در مدعا و اخبار و احادیث از
پیغمبر صلی الله علیه و سلم و ائمه درین باب متواتر اند و تعیم قبر نیز در آیات بسیار است
منها قوله ثم لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون
قوله یا لیت قومی یعلمون یا غفر لی ربی و جعلنی من الکمرین فانه قبل یوم القيمة یمیقن
زیر که روز قیامت هر چه را حال او و مغفرت و اکرام او معلوم خواهد شد و منکرین مجازا
قبر مسک کنند بسبع و عقل اما السمع فقوله تعالی لا ید و فون فیها الموت الا الموت الا الموت
پس اگر در قبر حیات می بود البته موتی هم در عقب او می بود و ثبوت الاحیاء یوم القيمة بالا
پس دومت می چشیدند نه کموت جوایش بلکه در قبر احیاء و امانت حقیقه نیست
انکاس شمع روح بر بدن تعلقی پیدا میشود که تغذیه و تنبیه بدن همراه آن نمی باشد
تا معنی حیات متحقق باشد بلکه آن تعلقی تشبیه است با تعلق عاشق به معشوق یا مالک
بملوک یا صاحب خانه بچانه که اگر آن تغذیه و تنبیه متیواند شد و اسبغ در صورت است که آن
بدن قائم باشد و مدفون و الا عذاب نعمت روح است که نفس مجرب است و بدن را
روح هوایی است و روح هوای را تعلیق میکنند به بد دیگر از عالم مثال بام که از اجزای
جمادات همتی و شکلی که بنده را امتیاز در میان آن بدن و دنیا و حاصل نشود این از
باب ناسخ نیست زیرا که حقیقه ناسخ انتقال روح است از بدنی به بد دیگر بطریق تغذیه
و تنبیه و این تعلیق محض است بنا بر ایلام و ملاذنه چنانچه طبری در تفسیر خود آورده است

نوبت پنهانی روح الهی بسوی البروج حیوانی فانه من الدنیا و ان کان شرفها لطیفه فایا بالاعضاء
التي تحید و لهذا السجیل و الضمیر سمعوا و لا یأتون حشره الی الاخرة و الله کلامنا فیمن
جسمه الاخرة و هی تحشر مع النفوس و تحید معها و یقی بقیامها انتهی و اما غفل پس
گویند که سوال جواب تکلم و لذت و الم و ادراک همه موقوف برجات اند و حیات با
فساد بدنی و بطلان مزاج ممکن نیست پس این امور میت را ممکن نیست جوابش آنست که
میت باین معنی بدست نه روح و فساد بدنی و بطلان مزاج همه بر بدن واقع شده است
نه بر روح اری روح را برای نالم و لذت و جسمانی و اعمال جوهر نفس تعلقی ببدن و دشمن ببدن
دیگر مثالی و رای فعلی تدبیر و تصرف و تغذیه و تنبیه و مسمد داد و حاصل آنکه چون روح
از بدن جدا شد قوی بانی از وجود ایشو نذوقای نفسانی و حیوانی و اگر وجود قوی نفسانی و
حیوانی فیضا نابا بقا مشروط باشد بوجود قوی بنانی و مزاج لازم آید که ملائکه را مشهور و ادراک
حس و حرکات و غضب و دفع منافز باشد پس حال ارواح در عالم قبر مثل حال ملائکه است
که توسط شکلی و بدنی کار میکنند و مصدر افعالی حیوانی و نفسانی میگرددند باینکه نفس نباتی بهره
داشته باشند و فرق همین است که ملائکه را موافق اعمال تغیم و تغذیه نیست و ارواح را بر حسب
اعمال کسوبه تغیم و تغذیه خواهد بود و نیز گویند ما می بینیم که شخصی را که در بر زمین فدا شده یا صفت
بر جرف مدتی بران چیز مانده تا آنکه اعضا و اجزاء او همه متلاطم شده و هرگز در وی حیاتی و
نیامی قعود و تحرکی و کلامی و سوالی و جوابی و نه چیزی از انار این امور در یافته شد
بلکه بر سینه او چند دانه خردل با شیده اچم و ان دانه ها را اجمال خود یافته ایم و نیز کافرا بعد
از مرگ تجسس کردیم و دست بر ساندیم اصلا اثر احراق در وی نبی یا اچم جواب این
تقریر سابق معلوم شد که الله تعالی روح ان میت را بقدری که ادراک و نالم و لذت از او حاصل
ببدنی از ابدان عصره موجود یا مثالیه شریعه متعلق سازد و این کار را انجام میفرماید و محسوس
نبون این حرکات دلالت بر عدم وقوع انها نمیکند زیرا که ذوات و اشخاص ملائکه و جن و انس و اجزاء

نی گنجه جاکرات و سهند واقع اند بر شیب عیند الکلیسین و نیز نایم در خواب خود را می بیند
نخستین شکل مناجات است و سعادته و بوس کن را بعل می آورد حتی که نزال و احلام هم میشود
و نلد هم بر میدارد و اثر این امور اصلا دیگران بر بدن او ادراک میکنند و نیز حکام و صاحبان
با عانت روحانیات که اکثر حرکتها قابل اند و بحسب محسوس میشود چنانچه از ابد
برین خمر در باب ثانی نقل آن گذشت و خدا تعالی قادر است بر آنکه داینها خردل را بر بدن خود
بلستق دارد و روح آن میت را با وصف تعلقی که بیدار خود پیدا کرده و هم و مغرب کرده
بنایت کار استبعاد است و بهولایسمن و لایغنی من جوع چون ششی در حشر الکلیان عقله آمد
و صادق با و خبر داد و واجب القبول گشت خواه مالوف و عادی یا شد و خواه نباشد
و لایات سردی نزد سکان و لایات گرم سیر در استبعاد و استعجاب همین مرتبه دارد و مر
شده که مجوسی نزد خلیفه ثانی آمد و هر که خود سه کاسه سر آورد و گفت که بختیار گفته است که هر
ز دنیا بی ایمان رود او را آتش می سوزند خلیفه ثانی گفت ملی مجوسی گفت اینک سر را ببرد
برادر و داد من است دست خود را بران بند و اثر سوزش از آن دریافت کن خلیفه ثانیست بر خا
و قطعه آهن بسنگ نزد آن مجوسی آورد و گفت که ای مجوسی دست برین هر دو بگذرانیم اثر
گری می یاب گفت نه هر دو سر داند باز گفت که این آهن برین بسنگ بزن همچنان که در شش
بر آمد گفت این آتش از کجا بر آمد مجوسی گفت که درین هر دو آتش کامی بود بسبب سخن ظهور نمود
گفت پس چرا انکار میکنی که شاید درین سر با هم آتش کامی باشد و دست ترا محسوس نمیشود
مجوسی قوی گرد و با سلام مشرف شد فرق انبیت که سنگ و آهن را با هم بودن بود و بختیار
آتش کامی آنهاست و در بدن کافر بوجهی کون آتش است که اصلا دریافت نمیتواند شد تا
تقلید در حجاب غفلت محبوب شهند و چمی تواند گفت کسی در حق مریضی که بخارات حاره یا ما
متنبه قلب یاد دیگر اعضا او سوزش میکند چنانچه صاحب دامن و لثال او را می پاشد
بر کز بر بدن او گرمی محسوس شود چون عالم قبر اول منازل مجازات است اهلبار اسرار او نمودن

و گفته اند که این در نیال کردن ایمان بالغیب رمانی است و در آن تکلیف را که بنا بر
محتاج عقل است نه بر عیان حجت مضاد و مناقض و معجزه آفرینیه کلان این احوال فیه کما
بر مردم منکشف میشود و در مقامات بلکه در طبقه نیز احوال بعضی موقتی از خوبی و بدی ظاهر
میکردند اصل تنجیم و تعذیب بعد از موت نزد جابه فرقی عظاما متیقن و مطلق است
از نیست که بهر فرقه از هند و مسلمان و غیر هم در آمد و ادعای امانت مردگان خود بنام خود
و صدقات مشغول اند اگر خوف و رجا از ان عالم ندارند اینهمه بر اوست عقیده جماع
انکه آنچه در قرآن و احادیث وارد شده است از سوال و حساب و وزن اعمال و دادن پاداش
و سزایات و صراط و حوض شفاعت همه بر ظاهر آلت اول بجائی دیگر نیست و همچنین
نارنجی است و موجود است و تفاسیل خبیث و ناز مثل اشجار و انهار و حور و قصور و فواکه و ثمار و عمارت
و حیات و ادویه و عقیقات و توضیح جلوه و تبدیل آن بجای دیگر همه بر حق است باین استند
آل سنت و اکثر فرق و رافض مثل زیدیه و اسماعیلیه این چیز را انکار کنند و تاویل نمایند
آیات صحیح و قراور و آیات صحیح خاندانی در تکیه ایشان دو کواهد عادل است عقیده
نیج انکه تانج باطل است اکثر فرق شیعه مثل فراسطه و کالمیه و منصوریه و مفضلیه و غیر
گویند که ارواح تناسخ میکنند و انتقال می نمایند از بدن ببدنی و معاد عبارت از همین انتقال
است پس ارواح کالمه بقایه حقه و طاعات انتقال میکنند بدن شخصی که صاحب بر
و نعمت است و صاحب عاقبت و صحت مزاج است مانند سلطان و امیر و همین است
جنت و ارواح ناقصه انتقال می نمایند به بدن شخصی که صاحب فقر و مرض و مبتلا نعم
و اخر است و کاهی تانزل میکنند بادهان حیواناتی که سار ایشان باشند در اوصاف
مثل مورچه بر آغری و شیر و پلنگ بر اشتیاق و تنگ و خرگوش و موش بر آغری و ز
برای مکاره و عذار و بوزنه بر آغری و سحر و ضرر بر آغری و طوطی بر آغری و در و معجب
بر عقیده در اصل ما خود از هند است و بعضی نصوص قرآن نیز لفظی و معنوی

اگر مومنین و صالحین بلکه نبیا و ائمه را در ابدان باسحقین و یسعیین مثل سلاطین و امرا و شایخ
 واقع شود لازم آید که ارواح این گروه بعد از موت ثانی محذب شوند و از سعادت و شقاوت
 انتقال کنند و با وجود و تعظیم و تکریم مستحق اهانت و تذلیل گردند و اگر در ابدان یسعیین و یسعی
 و نبیا و ائمه شود لازم آید که صلحا و انبیا و ائمه هر عصر کمتر از عصر سابق نباشند بلکه مساوی
 باز آید و معینا کلمه مستقیم و آسوده و بیخلاف الواقع و نیز تعلق روح ببدن هر چند
 مقدار تنعم و آسودگی باشد اما بعضی الامم خالی نباشد مثل جوهر و وجه و مرض و امثال
 ذلک پس تعذیب مطیعین و انبیا و ائمه لازم آید که ظلم صریح است و همچنین بعضی از مردم
 هر چند مقدار تنعم باشد خالی از راضی نمی باشد و لونی بعضی الاوقات پس تعظیم و تعزیم
 و جبارانه لازم آید و نیز اگر ابدان غیر انسانی اند پس قدم نوع انسانی لازم آید بلکه در زمان
 نقصان ابدان انسانی از زمان سابقتر محال باشد و اگر سجده منتهی شوند لازم آید خلوص و کمال
 از مجازات در صورت انقطاع لاحق و خلوص از تکلیف در صورت انقطاع سابق و هر دو
 در صورت انقطاع عین اگر گویند که عند انقطاع النوع امر مجازات منتقل نمیشود و در
 آخرت جزایانند گوئیم جزاء اعمال سابقه بر اعمال بدین اخیر نیستی فقطع بود جزاء اعمال و قصه
 در بدین اخیر جزا بدی و دایم باشد اگر اول مقتضای عدل بود ثانی ظلم نبود و اگر ثانی مقتضای
 عدل بود و اول ناقص نیست و همچنین اگر گویند در ابتدا نوع تنعم و تالم اتفاقی بود و نه بطریق جزا گوئیم
 پس در حق طبقات سابق ظلم شد زیرا که از تنعم است و اتفاقا محروم ماندند و در حق طبقة
 اولی نیز ظلم شد که بدون تفصیل ایلام کردند با جمله تناسخ را بطریق جزا قرار دادن صریح
 مخالف قواعد عقلیه عرفیه است و در مقام ابطال همین قسم از تناسخ مقصود است
 عقیده ششم آنکه اموات را قبل از قیامت حجت نیست و در دنیا اما هیچ قاطبة
 بعضی فرق دیگر هم از راقص رجعت بعضی اموات قایل اند گویند که پیغمبر و وصی و سبطین
 و اعداء ایشان بعضی خلفا و ملکه و معاویه و یزید و مردان و دیگران و قائلان ائمه بعد از خود

این است که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

که هر که در این کتاب بخواند... و در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

این است که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند... و در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

این است که در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند... و در این کتاب آمده است که هر که در این کتاب بخواند...

والعجب هیچ مجبوری انداخته و اگر اظهار خیالات ایشان بر مردم است پس او را
راحق باین اظهار کسافی بودند که در زمان ایشان بودند و متعده حقیقت خلافت ایشان
ممد و ناصر و معین ایشان پس در آن وقت حضرت امیر و مطیع با قدرت این انتقام تماشایی
نابقیه است در ضلالت نمی افتاد و از کرده ایشان نیز از پیشند از نقد تاخیر انتقام که اکثر
است گذشت و اصل را بر بطلان نفسا و اعمال ایشان مطلع نشد خلافت حکمت و صلاح
پس ترک صلح لازم آمد و اگر کاش اینهمه در آخرت شود که اولین و آخرین جسمع باشند و
همه برین خبر و قصاص مطلع شوند باز هم فی الجمله و جوی دارد و در اکثر عمر است نشد و در
آخرت که جمیع غلیم است اینها را پاک و صاف کرده اند بر دشت اگر خریدی از خضار انوار
که دم آخرین دنیا است بر خیانت و گناه ایشان مطلع شدند چه حاصل که مثل انقلابات دیگر
این را هم خواهد فهمید و عبرت نخواهند گرفت و نیز اگر اینها را در آنوقت زین کنند کیست که
البکر را از عمر و عمر را از سعاده و فقر نماید و امتیاز بدید هر چه است این احتمال خواهد بود که چند
را با این نام مسمی کرده مثل نیریدی و شمری که در ایام عاشورا می سازند و می کشند تو
استه اند برای التفتی خاطر خود اگر گفته ام هست و دیگر نمی درین باب کافی باشد که خلافت
ابوبکر است و خلافت است پس چرا گفته ایشان در بطلان از خلافت و غصب و ظلم ایشان
مقبول نباشد که حاجت با حیا و اموات افتد و نیز در تصویرت پیغمبر و و امامیه را زیاده بر
مردم دیگر یک موت باید بشید و ظاهر است که برابر موت پیغمبر الهی نمی باشد ایلام و دوستان
خود بر اس فعل عبث حقیقی کی رو اسیدار و نیز چون اینها از زن کشند و بفراین دریا بنده
که ما را برای تغذیه و حد و قصاص ننده کرده اند و ما را باطل بودیم و اینهمه حق ناچار از راه
صلح فی الحال و توبه نصیحت نمایند باز تغذیه ایشان چه قسم ممکن شود و نیز در تصویرت امامت
حضرت امیر و سبطین لازم آید که اینها یا نیز توبه و حقیقی را چون و ذلیل بودند که بر سر
ایشان انتقام از دشمنان ایشان نه گرفت و اینها را قدرت نداد چون بعد از این از خود

اما فی جاحد الولاية محمد و علی و فاطمة و الحسن و حسین با سکنه جنتی پس کسانند با وصف
چود ولایت بطین و خلافة با چود و مخالفت عقیقت و امیر باید که ناجی بهشتی باشند و اگر
اما سیه گویند که درین روایت چود ولایت هر پنج مذکور است که از آنجمله ولایت حضرت امیر هم
است پس شاید عدم قبول عبادات انشخص منسوب به سیه نباشد که چود ولایت امیر هم
گوئیم در تصویب چود ولایت محمد صلی الله علیه و سلم هم که مستلزم کفر است بالاجماع کافی
باشد در ضبط اعمال بی آنکه چود ولایت علی را مدخلی باشد پس از اینجا معلوم شد که در پنج چود
ولایت هر یک فردی فردی منظور است و بیثبت المدعا چون این کلام مخبر شده
که احوال فرق شیعه غیر از اثنا عشریه در حق آنها بیان کرده آید باید دانست که اثنا عشر
را عقیده است که جمیع فرق شیعه غیر از اثنا عشریه مخلد در نار خواهند بود
و اثنا عشریه ناجی صرف اند نیست مشهور میان آنها و این طهر حلی در شرح توحید خود
گوید که درین فرق علماء ما را اختلاف است بعضی گویند که مخلد در نار اند عدم احتکام
بجنت و بعضی گویند که از دوزخ برآمده در بهشت خواهند درآمد و این نوعی دیگر علماء گویند
که از دوزخ خواهند درآمد بسبب عدم کفر و بهشت خواهند رفت بسبب عدم میلان
صیح که مقتضی استحقاق ثواب جنت باشد بلکه در اعراف خواهند بود و صاحب التقوم که از
علماء امامیه است گفته است که محض شیعه بر بنیاد دو دو فرقه متفرق شده اند و ناجی از جمله آنها
عشریه اند و بانی فرق شیعه چندی در دوزخ نغذیب خواهند شد و باز بهشت خواهند شد
باجمله نغذیب ای می با نغذیب منقطع در حق مجابان حضرت امیر با مجرم ثابت میکند و نیز صاحب
تقوم گفته که و اما سایر الفرق الاسلامیه فکلمه محمد و ن فی النار پس از پنج معلوم
که ایست نیز نزد ایشان محمد در نار اند حال آنکه محبت حضرت امیر دارند و از اجزاء
ایمان می انکارند پس قاعده محبت حضرت امیر طرد او عکس است نقص شد حالا این مذکور
کوشه خانه کنگاه با دوشت و گوشش را حواله شنیدن این روایات باید کرد و وی این ابو جعفر

۱۰۰
 فتنه بیانی که در اندیشه
 کرد و مغرب نشو
 بانیش تو حیدر محمود
 ۱۰۱
 گشت پیر محترم
 که در خجسته باران
 بسته اندیل خلیفه
 در آن آستانه
 نیست و یکبار در بر
 اخلاقی را بسوی خدا
 بسته است نادر و جات
 بابر از ترش و خاشخود
 ۱۰۲
 در جنت
 گفته ام الم احمد بنو
 و در این دنیا که بی
 کسی در دوزخ و جحیم
 کرد و پند و
 فتنه که بود فتنه
 از کائنات و از کائنات
 و در دوزخ و جحیم
 و در دوزخ و جحیم
 و در دوزخ و جحیم

باین مختلف شده اند لیکن هر یک بنسب اعتبار احادیث و آثار است طرق متنوعه در فهم
متن و عقل شرایع موجب اختلاف ایضا گردیده بخلاف این کرده که اصلا شرایع مقتضیه این است
قرآن حدیث مانا نیست که یا شریعت یهودیه یا نصرانیه است یا بدیهه یا تنبیهاست و شریعت یهودیه و نصرانیه
است و چون این بحث بحدیث بطویل میخیزد ناچار نمونه از حدیث و آثار اندکی را در بسیار درجیا ذکر کردیم
که العاقل تلافیه الاشارة اول الاحکام ایشان حکم است بیکفیر صحابه و خلفاء ثلاثه و چند از ائمه انصاریه
که احب از واج کسب میبردند بالاجماع و معنی لغت این حکم با انزال الله بظاہر و روشن است و در
تفصیل لعن عمر رضی الله عنه و درین لعن عیسای اصل الاصول ضلال و کفر ایست و
شمرده اند چه جاسه آنکه از افضل طاعات از حج و انزال و در قرآن مجید صریح وارد است و لذا
کبر تیسوم آنکه لعن اعظم مهاجرین و انصار و خلفاء ثلاثه و اکثر عشره مبشره مثل طلحه و زبیر و غیره
و عایشه و حفصه را بعد از انعام بچکانه واجب دانند و این نیز مخالف سلب و جمع شریع و ادیان است
نیز که جمیع انبیاء و مرسلین را دشمنان بوده اند مثل فرعون که سالها سال نبی الهی را
را انواع انبیا و رنج رسانیده قوله تم و اذا انجینا کم من آل فرعون لیسو منکم سوء العذاب القتل و انما کم
و یحییون نساکم و قوله تم و کذا الک کذبنا الک نبی عدا و اشبا طیل الانس الخ و در هر صحت و مشرب
لعن علی را از اعداء انبیاء و رسل فرض ساخته و عقوبت الصلوة بان اشتغال بغير و ده بلکه نه دو ب
و مستحب هم نه گردانیده و بران ثواب اجر و عده نه کرده چهارم احداث عید غیر است یعنی شریعت
نبی چه و این عید را تفصیل دادن بر عید الفطر و عید الاضحی و عید اکبر سعی کردن صحیح مخالف
نعمت است پنجم احداث عید با انبیاء الدین که نزد ایشان لقب ابو لولؤ و کبر محبوسی قابل عید است
در فیه هم از برین الاول نبرعم ایشان که علی بن مظاہر الواسطی عن احمد بن اسحاق انه قال قال ابو
یوم العید الاکبر و یوم الفطر و یوم التنبیل و یوم الزکوة العظمی و یوم البکره و یوم التسلیم و یوم
بنی حنفی اول کسی است که در اسلام احداث این عید نموده و من بعد ذلک اوج او شدند و باید از
تعیین عید را نسبت باین شروع کردند حال آنکه اصل این عید هم عید مسلمانان که با جمیع انبیاء

المؤمنین عمر بن الخطاب رضی الله عنه است محجوبی کمال فرحت و شادمانی گردند و او را روز انتقام در روز
معاشرت و روز تسلیه نمایند زیرا که از دست حضرت عمر رضی الله عنه بر ایشان بر دین ایشان بر دین ایشان
آنچه کشیده بود دیدید است و بکنند و این وزیر عید را قرار دادند که خبر قتل ایشان در روز
منتقم شده بود و الا قتل حضرت عمر رضی الله عنه است و هم ذی حجه است بلا اختلاف و قتل ایشان غره
مهر پس اگر امیر این عید را میگردند روز را جبرائیل می نمودند و خود شیعه هم باین معترف اند
که این عید در زمان امیر بود احوال عین احمد بن اسحق است ششم تقویم روز نوروز که از اعیان
جمعی است قال ابن فهد فی المذهب انه اعظم الايام و این تقویم محض ابتداء روم جایز نیست
اسلام و از امیر المؤمنین صحیح شده که نزد ایشان کسی روز نوروز را حلو و فالوده آورد و روز
از او پرسیدند که چرا آوردی او گفت ایوم الیوم الیوم الیوم روزی بود که تیر را ناکل ویم و هر چنان
یوم و این اشاره ببقیه ایستخونی روز نوروز از عین است که اقباب از محل آنها بخرج
خاصه خود بر کان عروض نمایان می شود و نزدیکی آید و باین سبب باین اسم چهار
پیدا می شود و نامی که ران می کنند نفوس را رانازد که بهم میرسد و این معنی در طلوع هر روزه زیاده
مستحق است زیرا که اقباب ب حرکت او که اسرع و اظهر حرکات است از دایره الاذن گذشته و هر
آن نفوس را می بیند و قوت بصیر را جلای میدهد و روح را منتعش می سازد و اتفاقات خاصه که
از عزت و تجارت و ضاعت و صرفه بسبب این بهتر و خیر واقع میشود و صورت حیات باین نحو نمودار
میگردد و قول آخر جعل لکم اللیل لیا ساد النوم لیا ساد النور و جعل النهار نشور و قوله نعم جعلنا لکم سباتا و
جعلنا لکم اللیل لیا ساد النور و جعلنا لکم النهار لیا ساد النور و جعلنا لکم سباتا و جعلنا لکم النهار لیا ساد النور
بیتونه دریا که در مدت یکدوره شب و روز هر چهار فصل متحقق میگردند پس از وقت ضیاع تانیم و روز
پس است که بنور روزانه و کلهها شکفته و خارج حیوانات نشاط دارد و هرگاه اقباب بر دایره
النهار رسید در حکم آن شد که ب حرکت خاصه بر اس طلوع رسیده باشد و باستان شمع
و هرگز در غایت شکلی در پیش کی در اجسام بدید آید چون بغروب نوزد یک شد حکم نیز بر گرفت

ولا یلی از آدم تا که و فرق بسیار است و اگر کسی از اثنا عشر بنکر این سلسله شود اینک نهی این
حاضر طهارت آب استنجا و جواز استعمال او را بار دیگر از اجماعات فرقه نوشته است و از آنجمله
است طهارت خمر نص علیه ابن بابویه و نجفی و ابن عقیل و ابن حکم صریح خلاف آیه است انما اخرجوا
والانصاب والازلام حبس من عمل الشیطان و حبس رقت الله نجاسته را کونید بخانه حق
خمر فروزد خانه حبس و نیز خلاف روایت ائمه است که در کتب شیعه موجود است حکم را و اجتناب
تربت اسناد و صاحب کتاب المسایل درک ابو حنیفه الطوسی عن ابی عبد الله انه قال لا یصل فی
الثوب قد اصابها الخمر و از آنجمله است حکم بطهارت مذکور آن مخالف حدیث صحیح مستفیض علیه است
الراوندی عن موثق جعفر بن ابی حمزة عن علی بن ابي طالب قال سالت النبی عن استنجال فی ثوب ذکره و ابو
طوسی نیز روایات صریح در نجاسته مذکور آورده لیکن فتوی و عمل بر آن ندارد و از آنجمله است حکم
استفاض وضو و خروج به حال آنکه از میه خلاف آن روایت کنند روی الطوسی عن یعقوب بن یزید
عن ابی الحسن انه قال الحمد لله المنة الوضوء و رواه الراوندی عن علی قال قلت لافضل النبی عن احمد بن محمد
انه قال یوضو وضوءه للصلوة و از آنجمله آن است که حکم کنند بطهارت دو و آن بول غلیظ است بلا
و بول نخبین است باجماع شریع بلکه دیگر ادیان باطله نیز و از آنجمله است حکم بآنکه بر آید و شک کنند
وضو نیست حال آنکه مخالف روایت ائمه است روی الراوندی عن علی مرفوعا لکون فی وضوء و روایت غیره
ابن عبد الله مثل ذلک و از آنجمله آنست که بعد از بول اگر قضیب را راه یافتند باید بعد از این سبب
بر آید پاک است و ناقص وضو نیست و ابن حکم صریح مخالف شرع است که خارج از سببین نجاست و
ناقص وضو است و نشانند سابق را طهارت الاشی و عدم تقاض وضو چه فضل و کلام تاثیر و این سبب
مذهب است که در دستاورد ایشان موجود است که اگر وضو کرده بر آنجا تحریر است در اثنا از آنجا که بر آید
موجب ظل در نماز نیست و این سبب مسایل معین باجماع کجاست است که شخصی بر ملاقات شخصی که زیارت
و لباس و فرش درست کرد و از مدتی انتظار کشید چون آن شخص آمد بر پنجه محض و فرش برداشت گفت
که آخر این چه بر ملاقات او کرده بودم که در آشنای ملاقات بر نه نشستم و بزرگتر شدم و نیز مخالف

باز اینست که صاحب المسایل در کتب شیعه موجود است حکم را و اجتناب

[illegible]

وَقَدْ جِئْتُ
بِحُجَّتِي إِلَى الْمَلِكِ
فِيهِ خُشْيٌ كَمَا سَكَدَ رَأْسُكَ
لِيُجِيبَ
وَسَيُجِيبُهَا
اسْتَقْبَالَ الْقَبِيلَةَ لِلْعَوَالِي
أَرَأَيْتَ دَرَجَتِي فِي الدَّرَجِ
أَخْضَرَ الْمَيْتَ ۱۲ أَرَأَيْتَ
وَالْأَخْضَاجَ لِقَوْلِهِ
وَدَا سَمِشْتَقِي وَاسْمُهَا
فَأَيُّهَا تَوْفِيقُ مَجْدِ الْمَدِينَةِ
صَدَقَ النَّاقَةَ حَضَرَ تَقْدِيرَ ظَنِّهَا
فَعَلَّ النَّبِيَّ فَأَمَّا لَمْ يَخْلُ عَنْهُ
فَعَلَّ ذَلِكَ وَدَا أَمْرُهُ وَدَا لِقَوْلِهِ
فَيَكُونُ أَوْجَالَ لَيْسَ بِشَيْءٍ
بَانِيَهُ كَمَا أَلْفَافُ الْمَقْدَارِ
وَلَيْسَ بِطَرِيقَةٍ مُنَوَّعَةٍ
أَجَبْتَهُ وَدُونَ سَائِلَةٍ
بِطَبَقِ الْإِحْصَاءِ
أَرَأَيْتَ دَرَجَتِي فِي الدَّرَجِ
فَوَسَّيْتُ قَالِ الْمَرْفُوعِ فَيُفَرِّقُ
بِطَبَقِ الْمَقْدَارِ فَيُفَرِّقُ

[illegible][illegible]

در حضرت امیر انوار بدست جفیه بایه حقیقه را که در عهد خلیفه اول بدست خالد بن الولید رسید
شده آمده بود و سر فرمود و مجازین آن خفیه از بطن او بوجود آمد پس اگر چهار اوقش و نیم آن
خلیفه پیچید و حضرت امیر هر اوقش پنجاه در جواب میگونی که نزد ما روایه صحیح رسیده است
که حضرت امیر او را عناق فرمود باز تروج نمود این قدر میفهمند که عناق بدون ملک
منصوبست پس اول مالک شد بعد از آن عناق نمود و عناق همه نوعی است از تصنیف
و بیعت الدعا و کج و بیع را بغیر از آن شعر تجویز کند حال آنکه در محال است و یوگرز عتبار لغت
در هیچ شریعت نیامده نه حضرت امیر در زمان خود مردم خراسان و فارس را تکلیف داده اند بلکه
خود را بر زبان عرب عقد کرده باشند بلکه آنچه و بیع ایشان را که زبان خود منقاد کرده بودند نافذ
و جاری داشته اند و بیع معقول نمیشود که زبان شعر او صحت عقود و معاملات مثل کما بیع
و طلاق جبهه و دخل نو اند بود درین عقود مقصود اظهار امانی الضمیر و نیست اظهار امانی الضمیر
پس قومی را بلفظی معین معناد است و نیز گویند که بعد با وجود پدر و بیع مال صغیر چهار است و ولایت
دارد حال آنکه در شرع و عرف از مقررات است که با وجود ولی اقریب الی العبد را دخل نیست و هر با
و نیز گویند که در تجارت نفهم گرفتن از مومن کرده است حال آنکه خدا تعالی سیر ما فی حاصل السبله و قال
الا ان یکن تجاره عن براض منکم مومن غیر مومن در بنیاب بار است زیرا که بنای تجارت بیع
تخصیل نفهم است و او را شایع است در جمیع اعصا و اصدار بر خلاف نیست و اگر شخصی خواهد که
در راه الاسلام جمع تجارت نماید او را جاری نباشد پس بلاد اکثره مثل ایران و خراسان عراق و
وین ازین بلاد محترم باشند حال آنکه بنیاد و ائمه تقرب تجارت مومنین با هم با وجود گرفتن نفع فرموده اند
نیز گویند که مرن بغیر قبض مرن میبایست جاریست حال آنکه در شرع قبض را از ضروریات و لوازم
درین ساخته اند و قول اعم فرمایان مقبوضه و بدون قبض فایده که از مرن مقصود است متحقق نمیشود زیرا که
کمتر با و رقبه مرن و قبض نیست ملک گرداننده است و منافق او را نیز نمیشود بغیر اذن از گرفتن
است چنان قبض است که عند الحاجة از فرض خود وصول تواند نمود و اگر اینچنین باشد فایده مرن

در معنی اینها اندر و اما صحیح است که محمد بن قیس عن الباقر و الصادق اینها قالا لا بد من
 الا مقبوضا و نیز گویند اگر کسی کثیر از کسی را به کرد گرفت و بی با آن کثیر که گویند زده را جایز نیست
 حال آنکه مقبوض نیست و نیز گویند اگر کسی حرم خود را بفی کثیر که ملائکه پس ازین شخص آورده است
 و این را در عرف آنها اعم و گویند که بگذارد جایز نیست و اگر این بر او انگی چه کرد که بگذرد و اگر
 جامع کند در این پیش نیز جایز نیست و شفاعت این است و معنی الفت او با قوا و شریع بر ظاهر است
 و نیز گویند اگر شخصی قصدا خود را حواله کند به شخص دیگر آن شخص بیک قبضه بکند حواله لازم میشود
 نص علیه ابو جعفر الطوسی و شیخ ابن النعمان درین حکم بی غایه است پس جاد و شریعت نیامده که
 درین کسی بر کسی بغیر التزام اولی لازم شود و اگر برین بملک عمل جاری کرد و بجنبه کسی غیر از
 او قصدا را آن خود را بر سر بگویند و پس بدارد و حواله نماید و خود بری الذمه کرد و مال بسیار
 در بر دارد و در حواله که بایان زمینهای مسجی جامع بر باد رود و طوطا که را طوطا باشد و شریعت
 گویند اگر شخصی مال کسی را غصب کرد و در کسی و در بیت نهاد آن امانت دارد و واجب است که اگر
 آن و در بیت کند بعد از موت مودع حال آنکه خدایتعالی در انکار امانت چند نشد و بد فرمود
 و اگر آن مودع غاصب آن را غصب نموده است این را انکار بگویند باید باشد و در مودع غاصب
 مودع خوردن چه فرستد باشد و نیز گویند که اگر مال آن مغضوب پیدا نشود بعد از تلاش بسیار
 آن مغضوب بر بر فقیران صدقه نماید حال آنکه مال غیر خیرات کردن آن اولی و در شریع جایز نیست
 قوله تعالی ان الله يهديكم الى الله و قال النبي ص او الله الى من يملك و لا تخشون احد
 و یون فی صحیح نص علیه ابن المطهر الحلی و نیز گویند که اگر شخصی مال شخصی غصب کرد و مال خود را
 آیینست که امتیاز در هر دو ممکن باشد مثل شیر و شیر و در خون و جوارح با جوارح و گوشت گوشت
 و آب با آب و شکر با شکر و آن مال را حاکم بمغضوب میدهد یا بمسبوحان الله و در اینجا صریح غلط است
 باید و نیز اگر مغضوب منه را مال غاصب نیست و علاج حکم غلط نمیشود که در و نیز اگر شخصی غیر از
 مال خود کسی را به کثرت و به یکی از او که هرگاه خواهد بانی کثیر که جامع کند نزد ایشان جایز نیست

و نیز گویند که اگر کسی را به کثرت و به یکی از او که هرگاه خواهد بانی کثیر که جامع کند نزد ایشان جایز نیست

و نیز گویند که اگر کسی را به کثرت و به یکی از او که هرگاه خواهد بانی کثیر که جامع کند نزد ایشان جایز نیست

و نیز گویند که اگر کسی را به کثرت و به یکی از او که هرگاه خواهد بانی کثیر که جامع کند نزد ایشان جایز نیست

و همچنین تعلیل میراث کسانی که از متعه پیدا شده اند زیرا که پدران و برادران آنها معلوم اند و تا وقتی که
در مدتی محال نشود تقسیم میراث ممکن نیست و تا وقتی که صفات ورثه از ذکر و ذوات و وجوب میراث
معلوم نشود سهم کوارث هم معین نمیتواند شد و بحدی که در ضمن تحلیل متعه بر غیر از امر شرعی و خصوصاً از کلام
و امر میراث هیچ لازم می آید و تفصیل این مقام را در نواید القلوب یکی از محققان اهل سنت باید
دید و آنچه ما در تحلیل حواری و اجماعات اولاد پیشتر از متعه لازم می آید پس در نفع انسانی مفید
عظیم بر پا میگرد و لهذا احتیاط در حکم کتاب خود حصر فرموده است اسباب حل و طری را در همین دو چیز
حل صحیح ظاهر التابید دوم ملک مین که بسیارین دو عقد اختصاص نام زن را با مرد حاصل میشود
و در ضمانت و حمایت او می باشد و حفظ ولد و وارث که از بیغنی میگرد و همین مخصوص زار در دو مورد تبار
تا یکدیگر را نموده قوله تعالى الا علی از اجماع و مالکیت آنهاست فی سورة المونسین فی سورة النماز
و در عقب این آیه در هر دو جا فرموده است فمن اتبعی در اول ذلک فاولئک هم العادون و ظاهر است که زن
متعه روجه نیست و الا میراث و عدة و طلاق و نفقة و کسوت و دیگر لوازم زوجیت در او متحقق نمی شود
و ملک مین هم نیست و الا بیع و هبه و اعیان او جایز می شود فقها استدعا نیز اعتراف نموده اند که روجه در
میان مرد و زن نجس هم میرسد در کتاب اعتقادات این باب بیه صریح موجود است که اسباب حل الزنا در
اربعه الکلام و ملک المین و المتعه و التحلیل الی اخره و نیز مقتضای سیغریان ختم ان لا تعدوا اولاده و اولاد
مالکیت ایماکم یعنی اگر بر سر سید که در صورت تعدد منکوحات عدل نخواهید کرد پس بر یک منکوحه
قناعت کنید یا بکنیزگان خود فساد حاجت نماید پس در نجاسکوت در معرض بیان صریح حنفی و شافعی
خصوصاً مقام متفقین ذکر جمیع آنچه دران عدل واجب نیست بود و متعه و تحلیل درین امر
پیش قدم اند زیرا که در کلام و ملک مین و غیر بعض حقوق واجب می شوند و بر آن ظلم متصور میگرد
و بخلاف متعه که غیر از اجرت مقرر می باشد حق واجب نمی شود و بخلاف تحلیل که بعضی حلوا پیدا و دست
غیر از سنت بردار و اگر کفر چیز سے بر زمین می آید و نیز احتیاط سیغریا بد و لیستغفب الذین لا یجدون کما
فی لیسیمهم الذین فضلوا اگر متعه و تحلیل جایز بود و امر با استغفار جبرامیفسر مود و نیز مقتضای

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

سیرت النعمان
 لعل
 الاول
 غف الزوجه
 المحضه
 مع المولى
 بها بارنا
 ۱۱
 قوله ان
 عینم یف
 ولفظ
 انفسه
 ۱۲
 ویدر
 القیود
 فان
 فک الزوجه
 وشم
 ولفظ
 فک الزوجه
 وشم
 ولفظ
 فک الزوجه
 وشم

رسیده باشد و رسم از انبیب سرچ نموده باشد و در سلعین گردیده نبجای کسی که مقلطع الاثمین
 باشد که از وی قوله می ممکن نیست که نفیست سالم بود و نیز کونیطیار واقع نشود چون زوجه از
 الباقع نگه انصر از زوجه خود خویش بزرگ و طی سالانکه شارع را قصد از ایجاب سداب انصر است
 پس اگر در انصر ابریح واجب نشود مناقضت با مقصود شارع لازم آید و بعد از انقضای کتابی باشد
 و اما این است که بی تقدیر واقع اندوز کتابش ان مردی و صحیح و نیز گویند اگر مثلا هزاراد اخصال
 کفاره عاجز شود و هزاره روز در زوجه گیرد این کفایت میکند و ظاهراست که این حکم تشریع دین است
 از طرف خود بخلاف ما اتزل العبد کز در شرع اصلی ندارد و خلاف نص کتاب است و نیز در
 لعل ان شرط کند که زوجه باید مدخل بها باشد حالانکه در تهمت برنا عا که مدخل بها را لایق نیست
 زیاده از ان غیر مدخل بها را لایق می شود و لعل ان برادفع عارت تهمت است و معجزه انحضار لغیر
 کتاب است قوله نعم و الذین یریبون از و اجم و لم یکن لهم شهاده الا انفسهم اخر الایه که بی تقدیر مدخل و از
 و ازین جنس احکام ایشان صریح معلوم میشود که اینها مقاصد شریعت را تقدیر اند و از طرف خود
 معتدل ناقص چیز را تراشیده و نیز گویند که بلفظ عتق عتق واقع نمیشود و اگر طرفه حکمی بمیان هم
 تسخیری نمایند و نیز گویند که بلفظ فک رقبه نیز عتق واقع نمیشود حالانکه در قرآن مجید چند جا از عتق
 بلفظ فک رقبه تعبیر واقع شده حقیقت شرعی در یریبان کشته قوله تعالی فک رقبه او و الامام فی یوم
 اخره و نیز گویند که اگر غلام یا کنیز در ذریب مخالف اثناعشر باشد عتق او صحیح نمیشود و این حکم
 از تعصیب یا فسخی باز کتاب سنت نیست بلکه بموجب آیات صحیح است که سابق مذکور شد ایمان اهل
 صحیح است و بشیر نبیات اند و نیز گویند که اگر غلام چندم شود یا اعمی گردد یا مقعد شود خود بخود از او
 سبک رود بی آنکه مالکش از او کند حالانکه خلاف قاعده شرع است که کسی سبب نباشد که مالک
 براید بدون اراده مالک در شریعت هرگز مال از ملک برنی آید و معجزه انقاض مقاصد شرع است
 زیرا که انفاق بر انفع عید است در صورت محض مالک عید زیرا که بسبب این عواض که سبب نباشد
 رفت و نفقه و کسوت اینکه بر ذمه ملک بود بر ذمه خود است انقضای ایجاب چه باید کرد که گویند

[illegible][illegible]

باید کرد و حد قذف بر او نباید زد نص علیه سیم المفعول فی المبیح ط حال آنکه در شرح قسم در حد
حد و سب و بکار نه اند و حد قذف بر بعضی حد را چون عاجز شود از اقامه بینه و حسب سباحت اند
موا النص صنفی القرآن و سباحت که دشمنی عداقه صریح بر اکهنوت و دروغ است قسم از نظر
باید انداخت و با قسم او حسن ظن نباید نمود و در کتاب الشهاده نیز عریض و غریب چیزها مکتوب شده
طفل نابالغ در ساله در قصاص قبول میکند حال آنکه طفل نابالغ البینه شهادت در سب و قذف ندارد
قوله نعم و استشهد استهد بن من جاکم در مقدمه قصاص که تلف جان است قسم شهادت اطفال
مقبول شود و در کتاب البینه الذی یحصر کمال نص آن صید اهل کتاب حرام اند و نجیم او
را در اراکارند و نجیم کسی که در قذف سبقت قبل بخند حرام اند و بر این ابروح و لیالی اشهر
فیت و عموم نصوص مطبل این شرط را اند است فال اعتد و کلو اما اگر قسم الله علیه نکریم
بیایه مومنین و نیز گویند که اگر کسی بآیه غیر معتاد شکار کند آن شکار ملک او نشود حال آنکه فرق درالم معتاد
و غیر معتاد و هلا نیست و در کتاب الاطعمه صفحه سائل فخرعه دارند شیر جانور مردار و شمشیر و ارحا
و اند و مان آرند که با سب و نجس خمیر زرد باشد چون آن آرد با آب نجی مخلط شود که رفیق گردد و نجیم جزا
آرد آب نجس بسیار داخله و سیرتیه نماید صلال اند کما ذکره اخی فی التذکره و طعامی که در نجال
باکیان فساد باشد و مضحک گشته و شورایی فالوده که در وی آب پنجابی مرد باران و قدر از نجال باکیان
خیمه تیار ساخته باشند زبانشان طیب و بائیزه و نجو نیست و چنین آب کرمی که در وی مردم بسیار نجس
کرده باشند خون حیض نفاس آن خیمه باشند و در وی نجال باکیان بسیار در آن است و مضحک گشته و
هم در آن آب شلشیده باشد اگر آشی و فالوده از آن تاز سازند و بران فطار نمایند صلال طیب است و اگر این اصراف
افطار باشد مانند یاد افشور و شربت بکار بند فطر صلال است همچنین اگر آشی بقدر سه با و نیز در وی کباب
از دم سفوح اندخته باشند زبانشان صلال است با زبول حلاوت و فدری کنه در آن فساد باشد نیز صلال سال آنکه
از نص قرآنی جسم نجس است اگر امسقه یا فوله و غیره و سیم و نیز زبانشان اگر فطر گشته و نجو شخصی دیگر طعام دارد لیکن با و
نفس معارف طلبی نماید این گشته نیز در آتش اگر بدین صورت اند و اما نظر بر باده فی نفس کرده اگر با کراهت

در حد و سب و بکار نه اند و حد قذف بر بعضی حد را چون عاجز شود از اقامه بینه و حسب سباحت اند
موا النص صنفی القرآن و سباحت که دشمنی عداقه صریح بر اکهنوت و دروغ است قسم از نظر
باید انداخت و با قسم او حسن ظن نباید نمود و در کتاب الشهاده نیز عریض و غریب چیزها مکتوب شده
طفل نابالغ در ساله در قصاص قبول میکند حال آنکه طفل نابالغ البینه شهادت در سب و قذف ندارد
قوله نعم و استشهد استهد بن من جاکم در مقدمه قصاص که تلف جان است قسم شهادت اطفال
مقبول شود و در کتاب البینه الذی یحصر کمال نص آن صید اهل کتاب حرام اند و نجیم او
را در اراکارند و نجیم کسی که در قذف سبقت قبل بخند حرام اند و بر این ابروح و لیالی اشهر
فیت و عموم نصوص مطبل این شرط را اند است فال اعتد و کلو اما اگر قسم الله علیه نکریم
بیایه مومنین و نیز گویند که اگر کسی بآیه غیر معتاد شکار کند آن شکار ملک او نشود حال آنکه فرق درالم معتاد
و غیر معتاد و هلا نیست و در کتاب الاطعمه صفحه سائل فخرعه دارند شیر جانور مردار و شمشیر و ارحا
و اند و مان آرند که با سب و نجس خمیر زرد باشد چون آن آرد با آب نجی مخلط شود که رفیق گردد و نجیم جزا
آرد آب نجس بسیار داخله و سیرتیه نماید صلال اند کما ذکره اخی فی التذکره و طعامی که در نجال
باکیان فساد باشد و مضحک گشته و شورایی فالوده که در وی آب پنجابی مرد باران و قدر از نجال باکیان
خیمه تیار ساخته باشند زبانشان طیب و بائیزه و نجو نیست و چنین آب کرمی که در وی مردم بسیار نجس
کرده باشند خون حیض نفاس آن خیمه باشند و در وی نجال باکیان بسیار در آن است و مضحک گشته و
هم در آن آب شلشیده باشد اگر آشی و فالوده از آن تاز سازند و بران فطار نمایند صلال طیب است و اگر این اصراف
افطار باشد مانند یاد افشور و شربت بکار بند فطر صلال است همچنین اگر آشی بقدر سه با و نیز در وی کباب
از دم سفوح اندخته باشند زبانشان صلال است با زبول حلاوت و فدری کنه در آن فساد باشد نیز صلال سال آنکه
از نص قرآنی جسم نجس است اگر امسقه یا فوله و غیره و سیم و نیز زبانشان اگر فطر گشته و نجو شخصی دیگر طعام دارد لیکن با و
نفس معارف طلبی نماید این گشته نیز در آتش اگر بدین صورت اند و اما نظر بر باده فی نفس کرده اگر با کراهت

باشد و سلمانی دیگر نزد خود طعام دارد و آن گرسنه را ندید و گرسنه را میبرد که آن سلطان با قتل کند
و طعام را گرفته بخورد و قصاص و دیت هیچ بر آن گرسنه واجب نیست و حال آنکه طعام ندادن گرسنه
در هیچ شریعت مجوز قتل نیست و نیز گویند که اگر ذمی مسلمان را قتل کند تمام مال آن ذمی با وراثت آن
مسلمان باید داد و وراثت آن مختار اند اگر خواهانند آن ذمی را غلام خود سازند و اگر خواهند او را
کشتند این حکم صریح خلاف شریعت است کتاب بعد فقط قصاص بود و جمع کردن در میان قصاص
و گرفتن مال غلام کردن برگردن شرع جایز نیست و نیز گویند که اولاد صغیر السن آن ذمی با وراثت مقتول
غلام و کنیز که خود سازند حال آنکه لاتر و از ذمه و زراعتی ایه قرآنی است باجماله اختراعات ایشان در اسلام
دین از جنس بسیار است و بر آن عونه این که شد کافی است تا حقیقت دین این اصول و فروع و فروع
بر عاقلان روشن گردد معلوم شود که این اصول سر اسر فروع و فروع بفرع را نسبت بامیه گردن این
منهیب اندازد آن بکان انسان چه حد است از بهتان افترا و مخالفت و آیات که نزد ایشان
موجود است از جناب این برگواران **باب پنجم** در مطاعن خلفاء ثلاثه و دیگر صحابه کرام المعتبرین
عائشه صدیقیه که شیعہ در کتب خود داووده اند و آن مطاعن را از کتب اهل سنت بفرع خود ثابت نموده
جواب آن مطاعن باید دانست که بعد از تتبع استقرا معلوم شده که در عالم هیچکس نلوده است الا زبان او با
و عجب چنان طعن فخر او جاری شده بلکه حرف جناب کبریا الهی است و معلوم است که مستزله فخر
عصمت انبیا صلی الله علیه و آله از ابتدای حضرت ادم تا حضرت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که صغایر و کبار جناب ایشان
نسبت کرده و بر همه آیات و احادیث بانبات رسانیده و همچنین فقه و فقه و در انکار عصمت ملائکه و غیر
را پیوده اند و خارج و نواقص در جناب حضرت امیر المومنین کرام علی بن ابی طالب علیه السلام گرفته اند بسبب رعایا
پوشیده نیست که این همه فخر و خوسگان نسبت بخورشانی ماه است اصلا نقص نزلت آن بزرگان
نمکنند و اذ انکس لقیفتی من ناقص فقی الشبهاده فی بانی کامل پس یکی از وجوه بزرگی خلفاء و صحابه
وام المومنین توان داشت که این بزرگواران با وجود کمال عباد و نهایت اجزاء تا این مدتها بجز خیر
شبهه در اول فکر از هم پیاپی نیافته اند حال آنکه زیاده بر نقد و در تحسین عیوبشان بسیار و کمال

فتح در شمار حدیث نیست و ابو بکر صدیق نیز بخالد حدیث از وی تفصیل گرفت بحال آنکه این
 تفصیل اجراء بر ابی بکر و جیب بود و عمر بن عبدین کار بروی انکار نمود و بخالد گفت که اگر من الی امر
 میگویم از تو تفصیل میگیرم جواب این طعن موقوف بر بیان این قصه است موافق آنچه
 کتب معتبره نقل میکنند و این است باید دانست که خالد بعد فراغ از مهم طلبی بر جرید سیدی
 تبنی که باغ او شیطانی این دعوی باطل را غارت کرده بود بنواحی بطاع توجه نمود و کس را باطل را در
 جواب فرستاد و بطریق مسنون جناب پیغمبر فرمود تا بر سر قوم که تبارند اگر دارا اذن الفریض
 دست از غارت و قتل و غنیمت باز دارند و اگر اذن او ان گویش ایشان نرسد ان مقام را دارا از دست
 بیاورد و دست قتل و غارت بکشایند و در آن روز ما را نعوم بیاورند اتفاقا سر بر که ابو فتاده انصاری خیزد
 نشان و مالک بن نویره که با برادر حضرت ریاست لطیف خدمت اخذ صدقات مکان این امر
 متعلق داشت گرفته پیش خالد آوردند ابو فتاده گویا داد که من با یک ناز از زبان قوم شنیدم و
 دیگر که هم در آن سرته بودند عکس آن ظاهر نمودند و این بر خود شهادت مردم گرد و نواح نبوت رسید
 که یک کلام تمام خبر قیامت از وفات جناب پیغمبر زنان خانه این مالک بر لب بر خوانند و می فریاد
 دیگر که او از فرخت و شادی بمل آورده شهادت اهل اسلام نموده بودند اتفاقا مالک حضور خالد در مقام
 سوال جواب حق جناب پیغمبر این کلام گفت قال حکم و صاحبکم که او این اضافت که سوال اهل اسلام
 شنید که هر قدر این زنان بود و سابق اینهم شنیده بود که بعد از شهادت خبر خوشی از وفات پیغمبر مالک
 نویره صدق که از قوم خود گرفته بود بر اینها را فرمود و گفت که باری از موت این شخص خلاص شد و بدین
 خالد این ادا دارند و از و صادر شد خالد حکم فرمود که او را قبل رسانند چون خبر عینی منوره رسید
 از این کس خالد ابو فتاده انصاری آشفته نیرینار بخلاف آمد و خالد را تخطیه نمود و عمر بن الخطاب را
 بدین معنی دانست که این مثل مجاد و افسوس و بر خالد تفصیل صحیحی آید چون ابو بکر صدیق از آن
 بحضور خود طلبید و از آنکه استفسار حال نمود با جبر این عین ظاهر شد و حق بجانب خالد در یافته متعجب از آن
 و از این نصیب الامر که حال فیه حال در قضیه نال بیدار و حکم فقی این صورت بابا فرمود که تفصیل

کتب معتبره در حدیث و تفصیل آنست که در این کتاب

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه الله فينا
مبعوثا رحمة وبركا
وهدى للناس
الذين آمنوا
بما جاءهم من
بين يديه من
البرهان
والهدى
والنور
والبرهان
والهدى
والنور

می آمد و خدنه ناچار بودی چه بستی شود و ایام برین که استبرار یک حیض زن حبی را هم ضرر است و
انظار را بحدت هم کشید و چون این که این سخن خالده است از او بگوید و خالده معصوم نبود و نه ایام
عامه مع ذلک و این وایت که خالده جان شب بان زن صحبت داشت و چه کتاب بهتر نیست که در دست
کتاب غیر مستحبه یافته میشود جواب آن نیز عمو این بر دانه موجود است که این نزد مالک از مدتی
مطلقه ساخته و مجوس شده بود بنا بر رسم جالبیه و برای دفع مجوس رسم فاسد ایشان این را بنا
شده و او اطلاقتم النساء فبلغن اجلهن فلا تقصصن پس عذبتا و منعنی شده بود و خج او جلال
همین چه خالده اظهار عذرت دیگر کشید و همین است که سبب جمیع ضعیف و بیست چون درین باب الود
ایست و اثبات مطاعن بر دیات و ذامب ایشان منظر است لابد ملاحظه روایات و ابیات و سایر
ایشان را بگرد و الا مقتضی حاصل نخواهد شد الا استیعاب امره آئی خالده ابوبکر الصدیق علی الهی و
السلام علیه السلام و غیره و قتل علی علیه السلام و اهل البیت و مالک بن نویره الی اخرها قال جواب یک
سلسله که مالک بن نویره مرید بود اما شبیه او نداد و بلا جواب در زمین خالده جا گرفته بوده و نقصان
بالشبها و چه میفرمایند علماء دین و مفتیان شرح متین از امامیه ایست در صورتی که اگر
از شخصی این حرکات و این کلمات که از مالک بن نویره میریزد واقع شود یا روز عاشورا فروخت
شادی و کلمات امانه حضرت امام حسین و تحقیر خباب ایشان و دیگر خاندان رسول و اولاد نبوی
که در نزد بصریت گرفته شده بود و ناز و می صد و ریاد او را چه باید کرد اگر حکم بار نداد و مانند ضیاء
و اگر شخصی این حرکات و این کلمات را در یافته او را بقتل رساند بگمان آنکه مرتد شد و قصاص بر وی می آید یا نه جواب
و یک ابوبکر صدیق علیه السلام بود و عقیقه شیعیه و سنی و منافقانش و خویشانشان کار کردن نیز
بلکه موافق سنت پیغمبر است کرد و در حضور خباب پیغمبر علی بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
از نداد گشته بود و در حضرت املا سخن او نه شده چنانچه با جلع اهل سیر و تواریخ ثابت است و
بلکه خباب پیغمبر خالده را بر لشکری اسیر کرده فرستاد و او بر قومی تاخت و آنها را اسلام آورد و بود
لیکن هنوز قوا عدم اسلام او درست ندانسته و در وقتی که مشغول بقتل او نباشند در مقام اطمینان

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه الله فينا
مبعوثا رحمة وبركا
وهدى للناس
الذين آمنوا
بما جاءهم من
بين يديه من
البرهان
والهدى
والنور
والبرهان
والهدى
والنور

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي بعثه الله فينا
مبعوثا رحمة وبركا
وهدى للناس
الذين آمنوا
بما جاءهم من
بين يديه من
البرهان
والهدى
والنور
والبرهان
والهدى
والنور

جواب ازین جنس آنکه طعن بر ابو بکر نه بکدام وجه متوجه میگردد از جهت عدم تخریب از جهت تکلف
 اگر بوجه اول است صریح دروغ نیست زیرا که تخریب پیش از اسامه ابو بکر برخلاف مرضی جمیع مهاجران
 نموده نفسیست آنکه نسبت و ششم صفر و زده و شنبه آنحضرت را مفرود که ساختگی لشکر کند برای جنگ
 و میان آن مقام زید بن حارثه و روز شنبه اسامه بن زید را پیشتر ساخت و روز چهارشنبه
 بیست و ششم صفر مذکور آنحضرت را مرض طاری شد و روز دیگر با وجود مرض در میان جنگ خود
 نشانی برای اوردن فرستاده و گفت اگر تسم الله و فی سبیل الله و قاتل من کفر یا الله و اسامه که
 لشکر از دست خود و بر روی آمد و بر زمین بجهت اسامه را داد و ناداران لشکر بردارنده نشان او باشند
 در موضع حروف منزل ساخت لشکر جمیع مذکور عیان مهاجر انصار شل ابو بکر صدیق و عمر بن الخطاب را
 و سعد بن ابوقریب بن الحجاج و عیاد بن ابی سحر و فدا بن النعمان و سلمه بن اسلم و سنان
 زده و بره و خمیه بران فرستادند و بخوابستند که از اینجا کوچ نمایند که در آخر روز چهارشنبه اول شعبان
 مرض آنحضرت همیشه را پذیرفت و این سبب نمیکرد و داد و وقت غشا از شب شنبه ابو بکر را
 پیغمبر خلیفه نماز فرمودند و بار خدایتان را سوره سافند چون روز و شنبه دهم ربیع الاول شد و
 اتفاق در مرض حاصل گشت مسلمانان که همراه اسامه شریف شده بودند و عیاد بن النعمان را بران
 و اسامه نیز از جناب کسار خود گرفته و در حق او دعا فرمود و رخصت نمودند و چون روز یکشنبه شد
 بسیار شد اسامه و کریان او توقف نمودند که درین شب صبح شنبه اسامه میخواست که سوار شود
 و پیغمبر خلیفه کمال تشنگی از آنجناب در جمیع سید و یاکاه فرستاد و ام این باور اسامه نزد او رسید که
 جناب پیغمبر را حالت نرم است اما که یک صحابا پیشیند و این خرج قیامت از افغان خیران بکشند
 برید این جناب را آورد و بر دوش آنحضرت را رساناد که در چون از دفن جناب فارغ شدند
 و خلافت بر ابو بکر صدیق برقرار یافت فرموده ان نشان را بر درخت اسامه ستاده کنند و برید
 نیز حکم کرد که خود نیز بر درخت اسامه ستاده لشکر را بازم نموده بیرون برآرد و اسامه نیز که کند باز
 سایر بیرون رفت و در حق متبرک است درین منشا خبر بدید که بعضی قاتل از عمر بن الخطاب را

مدینه نیاز فوجا نه از سوی ابوبکر و سائندند که در وقت برادر دن لشکر سنگین برین مهم دور
و در از از صلاح وقت نیست که عزاب مدینه را خالی دانسته بسا و اشورش نمایند و فتنه عظیم رود و
و اسپی مال مدینه برسد ابوبکر نیز گریز قبول نکرد و گفت اگر بسبب فرستادن لشکر سائمه که نام
مدینه لقبه سبأه خواهم شد خلاف فرمان رسول جائز ندارم فاما از سائمه نه خواست نمود که عمر
بر این خطاب با پروا نگذارد و باز دوی بنامد و در محافظت مدینه و کشانش مشغول و شکیستی باشد
باذن اسامه عمر بن خطاب رجوع نمود و غره ربیع الثانی اسامه کوچ کرد و کسبوانی متوجه شد
انچه در رحمة الصفا و در حنة الاحباب و حبیب السیر و دیگر توایم مقبره شیعہ سنی موجود است و اگر
بوجه دوم است یعنی مخلف از رفاقت اسامه پس چند جواب دارد اول آنکه رئیس وقت هرگاه متعبد
کند شخص می در لشکری باز آن شخص را خدمتی از خدمات حضور خود مامور سازد و صریح دلالست بر
آنکه این شخص را از تعیناتیان موقوف گردانند و حکم اول منسوخ شد و در اینجا مقید و افع
شد زیرا که عجب در اول مرض این لشکر را حیدر موده همراه اسامه متعین ساخت چون مرض ماند
گشاید و اسامه متعین او در کوچ توقف نمود و ابوبکر را با چند دست امامت نماز نائبی ساخت و با بنیم
عظیم مشغول فرمود تا آنکه جناب پیغمبر وفات یافت پس تعیناتی ابوبکر خود موقوف شده بود و فتنه
نزد فتن او بر در برابر ماند و در شریعت ثابت است که ابتدا جهاد فرض با کفایه است و چنانچه حضرت اسامه
نیز از همین باب بود پس در ترک خرمج با اسامه ابوبکر را با مخصوص هیچ لازم نیامد و دفع فتنه کفار و مرتدان
مدینه فرض عین اگر این را از دست میداد ترک فرض لازم می آمد پس ابوبکر فرض با کفایه را برای ادا فرض
عین نکرد و در سوا حکم شرعی خاصه چون تمام لشکر خنجر و تحریر ابوبکر را برآمد ثواب ان همه با ابوبکر
شد و ان فرض با کفایه هم در جریده اعمال او ثابت گشت دوم آنکه تعین اشخاص معین بر جهاد سنی
عمر امیر از باب سیاست است که منقض بصواب بدین وقت است نه از احکام منزله این است چون
و ثابت یافت سیاست نه لعلی با ابوبکر گفت حالا این امور و بسته بصلاح پیدا شد که را خواستیم و
و در وقت خود نگذاشت و در وقت خود نگذاشت و در وقت خود نگذاشت

این نام و منصب از عمر و شاکر از دین جانده و اخراج شد

بلکه فروری عدالت است و از ارتکاب یک دو کتا جغیر عدالت بر نمی آید و ابو بکر و عمر و عثمان و
فاش نبود و ارتکاب کبایر از نزد کسی از شیعه سنی ثابت نیست و کتب اربعه و طحا که ابو بکر
و امثال او شیعه از روایات اهل سنت ثابت میکند اول ثابت نمیشود و بالعکس اگر ثابت می شود
جمع روایات اهل سنت را که در حق ابو بکر از فضایل و مناقب و ثنات بدرجاء حالت ثبات از
اینها و آنچه غیر اخبار امیر و دیگر اهل بیت می آید و از آن در کتب شیعه هم موجود است و در کتب اهل سنت
بناد و این دو سه طعن که در علیه دیگر و یا هم باید بخیر بعد از آن جواب باید طلبید و ششم آنکه شیعه هم غیر
بلا می جویند نیست که افضل علیهم الفی فی الله و العزیز الی اگر چه هر یک با خصوص ابو بکر ثابت می شود
در آنچه راه رفتن اسلام و ابو بکر تردید و چه خلاصی آید زیرا که شاید این امر را کتب یا در کتب معتصمت
آنهم بر جمله اهل سنت مختلف آنها چنین در کتب اهل سنت موجود است نامحتاج جواب و شود و اگر با اکثر
موجود باشد لفظ من عام است نزد شیعه که اکثر کتب الاصول پس در این صورت حضرت امیر و دیگر
سایرین در این وعید شرک با شنبه پس آنچه از طرف همه جواب خواهد بود از طرف ابو بکر هم خواهد بود و اگر گویند
عید خاص است متعینان اسلام گویند هر چه از جمل اسلام خطاب متعینان تواند شد چه غیر و سامان که در آن
اسلام عینه اشک اسلام را فرمود و کلام میخیزد پس خطاب عام است مسلمین و جمله اهل بیت و مسلمین و کلام مذکور
پس تخصیص متعینان ندارد و ششم آنکه مخالفت حکم خدا با او و سطره نزد شیعه از حضرت آدم و حضرت یونس و ابراهیم
ثابت است چنانچه در باب نبوات گذشت اگر یک حکم رسول را امام هم خلاف کرده باشد چه بگوید که از امام
جی است و نباید هر چه باشد از اصیل کمتر خواهد بود و طحا چهارم آنکه پیغمبر خدام کاسی ابو بکر را بر سر
با قاعه دین شرع متین تعلق داشته باشد و الی ساخته اند و نیز که قابل ولایت است مسلمین باشد و
ولایت عامه مسلمین چه هم خواهد بود جواب از این معنی موضوعه داده اند اول آنکه این معنی در
مخصر و بیان صرف است با جماع اهل سنت و از اینج از شیعه سنی ثابت و صحیح است که ابو بکر را بعد از نبوت
چون خبر رسید که ابو سفیان بعد از مراجعت نام شده منی و آنکه بر مدینه بنابر از انجناب در مقابل او حضرت
و ابو بکر مقابل آنها پرداخت و در سال چهارم در غزوه بنی النضیر شبی ابو بکر سه روز را امیر گزین

از یوکان بجهت بی لگان عمر ارشد و شد این غزل در لیاقت امامت اقتضای آن کرد و چون بگویند
 پیغمبر آنست که از آنچه منع فرموده باشد از کتاب نمایند بلکه مفعول او را منصب کنند پس اگر چه
 از نصب عمر رضی الله عنیه فرموده بود بگویند او را منصب بگویند و البته مخالفت لازم می آمد و چون این واقع
 نشد مخالفت از کجا و اگر کردن آنچه آنحضرت نه کرده باشد مخالفت آنحضرت لازم آید که حضرت امیر
 در جنگ کردن یا عایشه رضی الله عنیه مخالفت آنجناب کرده باشد معاذ الله و لکن طعن ششم آنکه
 آنحضرت هم بگویند عمر اقیانوس و تابع عمرو بن العاص ساخت و او را ایشان امیر کردند و چون این ساسمه را ایشان
 در کردار ایشان لیاقت ریاست می بود و درین باب افضل را و می بود و در ایشان را و در
 و دیگران را تابع ایشان ساخت جواب این طعن بخندیده گفته اند که اگر امیر نکردن ایشان را
 بر عدم لیاقت ایشان یا بر افضل نبودن ایشان نباید لا بد امیر کردن بر لیاقت و بر فضیلت و لا
 خواهد کرد اگر چه مقتضای لیاقت امامت بر آن عمرو بن العاص و ساسمه بن بود و قابل با افضل ایشان یافتند
 درین باب اول سنت محتاج بود و خواهی بود و خواهی بود و خواهی بود و خواهی بود و خواهی بود و خواهی بود
 تدار و در این باب نیز خلاص نکند بر فضیلت لیاقت امامت که بر آنکه در مقدمه خلاص یافتند و در
 بنا بر مصلحت خبریه خاصه باشد که آنحضرت بی کی از مفضولان و کمتر آن سر انجام عیسوی در دست
 و بهتر آن مثل آنچه در امارت عمرو بن العاصی واقع شد که او مرد و او صاحب مکر و حیل بود و در میان
 که در میان را بگویند و حیل بنام سازد یا از مکر یا در حیل و در میان را بگویند و حیل بنام سازد یا از مکر یا در حیل
 آنکه بگوید که می بینی و آنکه بگوید که می بینی و آنکه بگوید که می بینی و آنکه بگوید که می بینی
 باید در ریاست خاص تسلیم می خاظر مصیبت زده و ماتم کشیده و سلم رسیده منظور می افتد بخانه
 در حق ساسمه واقع شد که پدرش از دست فوج شام و روم شهید شده بود و اگر او را در شام می کردند
 بدست او انتقام پدرش می گرفتند و او را تسلیم و شکنج و ناصحه و حیل نمیکشت بیوم استقلو
 چنانکه در روایت دیگر و عمر رضی الله عنیه را استقام سازند معاذ الله که تعین ایشان و تابعین را بر سر در پیش می بردند
 تنه حال تابعین و متعینان باید بود و نمی خفتند بدو آن یک دو را ایشان را نایم کسی که او را تنه و متعین کسی نمایند

است که عالم اهل اسلام بران جماع دارند و کلامی است سر اسرار الصافات درون مردم عمر
 بودند بر بستان پیغمبر و در هر شکل روح الی رجوع می آید و در سبب است پیغمبر امر و دینی و روانی را
 اطاعت میکردند و اهل طهارت لازم بود که ایشانرا آگاه سازد بر آنکه این هر دو چیز از خواص نبوت است
 از بعد فیه دلایلی و خبر خودم آنکه در کتاب کلینی از حضرت جعفر صادق روایات صحیحی وجود آنکه در کتب
 شیعیان نیست که قصه آنرا آید و در حدیث صحیح پیغمبر نیز وارد است که ما منکم من اجتهد الا و کفر
 و توبه من الحج حتی که صحابه عرض کردند یا رسول الله بر آنکه خاتم قرین شیطانی است و در توحش است لیکن
 حق تعالی امر او را بر دوشی غلبه داده است که از شر او سلامت یمانم لیکن این بسیار پیش از این شیطان نصیب
 و میراد بوشن نقصان در نبوت کند بگویم که اچرا نقصان در امامت خواهد کرد زیرا که امام راستی بود
 ضرر است و در حق را خطه شیطانی میرسد و با خبر داد شود و بر طبق آن کار نکنند قوله الله ان الدین
 اذا سيطر الف من شیطان تکرر و افاد ایم حضرتن آری نقصان در امامت موزانیم میرسد که معلوم
 شیطان که هم فرمان او گشته زمام ضیاع خود را بدست او و بر طبق فرموده او کار کند و تعجیل تو به و تنفی
 نذا کرش بعمل نیارد و قوله و اوجانهم یخبرون فی الغی ثم لا یفصرون این مرتبه فتن و فحش است که در این اوقات
 بالا جماع غفلت می اندازد و می گویم اگر ائمه ائمه السلام از ابو کربخ صادر شود و او بعد از این کلام از مصیبت
 نینفد و صحیح که حضرت امیر که بالا جماع امام بر می آید و نیز بسیار از خود بدین قسم کلام فرموده و در هیچ کتابی که در
 امامیه صحیح است مذکور نیست مگر در قوله لا تکفوا عن قتالنا حتی ایشوره بعدل فانی است یفوق
 ان خطی و لا اثنی لک من فعلی الی آخره سابق نقله و چه می تواند گفت لسی یبیا الله از قرآن مجید خود
 باشد در حق حضرت آدم و سوسه شیطان مراد او و قوع مراد شیطان از دست او آنکه هر دو بعد از
 بهشت حال آنکه او بالنص خلیفه بود و قوله الی جاعل الارض غلیقه و چه می تواند گفت هر که سوره صاد را
 باشد در حق حضرت آدم و او نص الی خلیفه بود و قوله تا یاد او و انا جعلناک خلیفه فی الارض حال آنکه در حق
 زن از ریا شیطان پیر و اوست و اوست و او خیر تمام ندیده الی غیاب جناب گردید و توبه و توبه و توبه
 چه می تواند گفت شیعی او را و خوان که صحیفه کامله حضرت سجاد آوردید باشد و دعا یا انجبار که در کتب شیعی

دیند و درین وایه بعضی از علما شیعه لعن علی بن ابی طالب و گویند که ابو بکر استغفار نمود از آن
و دیگر استغفانا میزد از امامت قابل امامت نباشد و طرذ نیست که خود شیعه اعتقاد دارند که حضرت بکر از
رسالت نبوت استغفار کرد و به مار و نمد لغت نمود پس لکن استغفار ابو بکر در باب امامت باطل است
نابت هم شود مثل حضرت مسعود بود بلکه بکر از آن زیر که استغفار از رسالت نبوت با وجود آن
جناب الهی بلامسطحی و بیخبر است و استغفار از امامت که قبول شیعه مردم با و او را خود با بر علی
و فنی خود یعنی دهم بر خاش انصار و پیغمبر از هر چند بر خط و دیند از شر اعراب از جانب خدا نبوده یک است
زیر که با شی که مردم باین پس سبب قبول گردون با و دهم استمر بر این نمودن حضرت و است
مستغفای امامت دخلا فتم در دنیا دهم در آخرت بجای انصار است او اول ولی که ابو بکر قبول این منصب
کرد و بعضی قطع نراغ انصار کرده بودند این قلعه و شست خود است تا در اسب کار گردانند و این را
دوش و گنجی اندازد و خود دناغ البال نیست تا اینجا معلوم شد که موافق هدایات شیعه نیز ابو بکر
با است امامت نبود و از آنچه دهم میکرد و مردم دهم او را قبول نمیکردند و از علی او را قبول این منصب را
کردن و پسند و الا آخرت بر زبان آوردن چه گنجی از این است که با کربا و شاهان بازال صلاحات سلطان
نارند بلکه بر کور کردند باشند و میراند دنیا غیر از حکمرانی بر چند سلسله و از سلطنت نصیب ایشان باشد که
که این منصب برای جوهر برین دلا و خود بکند اندر کز قبول خواهند داشت بلکه در میان یک دهم و یک حکم
بعین تجل و حد رساند می چند جای با شی که ابو بکر را بدست افتاد بود و عزت و نیا و عزت نصیب او شد
چیز غیر از آنچه دهم کردن و بگری دادن ناشی از کمال سطی می باشد نیز در کتب معتبره شیعه روایات می باشد
و مر دیست که حضرت امیر نیز بعد از قتل حضرت عثمان خلافت قبول نمیکرد و بعد از امیر ابراهیم سالمه
از امیر ابو بکر انصار قبول نمود و اگر ابو بکر هم شمس نامزد دلالی الطیار می و از آن که باندان از مردم بر او
منظور داشته باشد چه عجب و منصب انفس چه تصور طعن ما بر دهم آنکه ابو بکر دهم را پیغمبر برسانند
برت بگردان فرموده بود و خبر سل ازل شد گفت که بر است با حواله علی را و ابو بکر سلطان بن علی را از
عقب ابو بکر روان کرد و گفت بر است از ابو بکر خود و سلطان برین یکم بخوان پس کسی که قنایت از یک حکم

عبد الله بن عباس علیه السلام
لما قالوا لا نؤمن بعبد من اهل بيته
في الخلافة فغضبوا له
الولاية ابيس وكن دهم
السبب و جعلوا سببا
لكنه في ذلك
فقال الشافعي
قد صدق محمد بن عبد الله
الانوار و دهم با استغفار
الاستقام و دهم از دهم
ان ان سبب نشود و بکار
عليه بطلون سبب و دهم
با است از کتب قبول
و عوفی و انصاف و قبول
مستقبلان از دهم و دهم
الاولان لا یست علیه القول
و لا یقره و انصاف و قبول
دست خالی از دهم و دهم
الاستقام و دهم از دهم
سبب از دهم

قرآن می باشد و در اراده و حقوق جمیع خلق الله و احکام جمیع شریعت و قرآن چه قسم این توان گرفت
 و اما در این است **جواب** درین و این طریقه خط و خط و اقامه شده مثال آنکه کسی گفته است **مشتبه**
 به خوش گفته است مستدرک زینجا الایا میما الکسا و کاسا و ما و لهما یا مانند استغفار و مشهور که خوشتر
 خوشتر است در حقان محبوب را چه حکم است تفصیل انتم مقدمه آنکه و آیات است درین قصه مختلف
 مذکور و آیات باین مضمون آمده اند که ابو بکر رضی الله عنہ را برای امامت مع منصوب کرده روانه کرده بودند و
 رسانیدن برات و حضرت امیر را بعد از روانه شدن ابو بکر رضی الله عنہ چون سوره برات نازل شد و بعضی مشرک
 در آن سوره فرو دادند و عقب فرستادند تا بلیغ این احکام تازه نمایند پس در نیصورت عزل ابو بکر رضی الله عنہ
 و فیم شد بلکه این سوره و کس برای دو امر مختلف منصوب شد پس درین و آیات بود که تسکین می نماید که
 مداران بر عزل ابو بکر است چون نصب نبود عزل جبر او قعود و در بیضا و مدارک و زیدی تفهیم نظام
 نیا بودی جذب القلوب شرف مشکوه همین و آیه را بخیر نموده اند و همین است ابرج نزد اهل بیت و از معارف
 سینه و معارف روضه الاحباب و حبیب السیر و مدارج پنهان ظاهر میشود که اول آنحضرت را ابو بکر صدیق
 را بقرآن است این سوره انموده بود مذکور از آن علی مرتضی را در بر کار نام فرمودند و این احتمال دارد
 آنکه ابو بکر صدیق را از این صفت عزل کرده علی مرتضی را منصوب فرمودند بجا او دوم آنکه علی مرتضی
 شریک ابو بکر گردید تا این سوره و باین حدیث قیام نمایند چنانچه و آیات روضه الاحباب و تجاری و
 در بکر جمیع شریفین احتمال دوم را قوت می بخشد زیرا که اینها باجماع روایت کرده اند که ابو بکر صدیق را ابو بکر
 را در و شرف باجماع دیگر سینه علی مرتضی را ساندی پس که لا یمجد بعد العام شرک و الاطوف بالبلد عیان
 درین و آیات صریح معلوم میشود که ابو بکر صدیق را از تجدید مغزول نشده بود و الا در حدیث غیر دخل
 میگردد و مناد بازان نصب نمیشود پس در نیصورت همچون عزل اقامه شد که تسکین می نماید بکر
 اول که طایفه را بادی عنی الارجل منی از قوت می خشد و نیز حکم آنکه سوره برات را از ابو بکر بگوید و از احوال
 بر تقدیر جهت انجلی می شود گوئیم که این عزل بسبب عدم لیاقت و قصور قابلیت ابو بکر بود زیرا که با
 لیاقت است که ابو بکر از امامت چه مغزول نشد و چون لیاقت سرزد می چهر که متضمن اصلاح عبادات و خدای

و این حدیث را در کتب معتبره از کتب معتبره از کتب معتبره

و این حدیث را در کتب معتبره از کتب معتبره از کتب معتبره

نقله منقول
 بدو در دوادش غریبه که در آن انبوه کشید و میسرید و محتاج با اعتبار عظیم و علم و حکم و انداز و بزرگ
 ثابت شد یا وقت قرأت چند آیه قرآنی با و از بلند که هر قارو حافظ میوند سرجام و ارجح اولیای
 نخواهد بود و خطبه را ابو بکر و صفت قاضی که از ابو بکر رضی الله عنهما در آن هنگام ظهور آمد و در صحیح و کتب
 بطریق متعدد مذکور است و باجماع اهل سیر ثابت و مقرر است که علی مرتضی درین سفر اقامه ابو بکر
 میفرمود و عقب او نماز میکرد و در روز مسکن حج متابعت اوستی خود و نیز در سایر احوال و اشیای ثابت
 و صحیح است که چون مرتضی از مدینه منوره بجلت روانه شد و بعد از قطع مسافت بجماع عسکری رسید
 رسید و او از آنکه رسول خدا صبح ابو بکر گردید و اضطراب نمود و گمان کرد که شاید رسول خدا خود
 برای او اجماع تشریف آورده باشد تمام لشکر را آماده کرد و توقف نمود از غلات علی مستشار کرد که
 او امور را یعنی تو امیری و من از امارت معزول یا تو تابع و ماسور و من امیرم علی هر دو جواب که من
 ماسورم پس ابو بکر روانه شد و پیش از روز و در خطبه خواند و تعلیمات مسکن حج موافق این سبب اعلیایم بود
 شرم کرد پس بدین عزل ابو بکر که در مدینه تبلیغ انجیل یافته و اوضاع شد و جمعی میباید در اصل این
 قابلیت و الا نصیب میکرد امری که خیلی جلیل القدر است و غلبه و انزین کار سهل صریح خلاف عمل
 که بر کمر از حضرت پیغمبر که اعتقل ناس بود و واقع نمیتواند شد چه یا اگر حکم الهی نیز خلاف حکمت نازل
 معاذ الله من ذلك و انچه است که عادت و عید است و سخن و صانع بود و در جنگ بنیاد و در آن
 که این خبر را باطله سردار قوم یا کسی در حکم او یا فرزند و داماد و برادر و کفو و کرده و دیگران
 در تبریز و در دشت باشد بخاطر او و فرزند او را معتبر نیستند و حال آنکه همین رایج و درست است که هر کس
 سلطانین حاضر و غایب از آن بابت ملکی میسر حدیث می افتد از هر دو جانب و زور و اولی و اولی و اولی
 در خبا که بعد از و تلاش و جد و که مینایند و چون نبوت بعد و پیمان قول قسم میسرند و انچه که شایسته
 بطریق و حاضر نگنند از زبان ایشان این مضمون را که بابت معتبر نیستند و عمل اعتقاد و اولی و اولی و اولی
 سوره برات و درین انبوه کشید که در مسافر و اوضاع و احوال و در آن و او و سحر و احوال و اولی و اولی

از سلبین است و تسلیم ادا آن حکام سبب و خواندن خطبه و تعلیم سبب و شمار و قنوی و اولی و اولی
 نادر و دوادش غریبه که در آن انبوه کشید و میسرید و محتاج با اعتبار عظیم و علم و حکم و انداز و بزرگ
 ثابت شد یا وقت قرأت چند آیه قرآنی با و از بلند که هر قارو حافظ میوند سرجام و ارجح اولیای
 نخواهد بود و خطبه را ابو بکر و صفت قاضی که از ابو بکر رضی الله عنهما در آن هنگام ظهور آمد و در صحیح و کتب
 بطریق متعدد مذکور است و باجماع اهل سیر ثابت و مقرر است که علی مرتضی درین سفر اقامه ابو بکر
 میفرمود و عقب او نماز میکرد و در روز مسکن حج متابعت اوستی خود و نیز در سایر احوال و اشیای ثابت
 و صحیح است که چون مرتضی از مدینه منوره بجلت روانه شد و بعد از قطع مسافت بجماع عسکری رسید
 رسید و او از آنکه رسول خدا صبح ابو بکر گردید و اضطراب نمود و گمان کرد که شاید رسول خدا خود
 برای او اجماع تشریف آورده باشد تمام لشکر را آماده کرد و توقف نمود از غلات علی مستشار کرد که
 او امور را یعنی تو امیری و من از امارت معزول یا تو تابع و ماسور و من امیرم علی هر دو جواب که من
 ماسورم پس ابو بکر روانه شد و پیش از روز و در خطبه خواند و تعلیمات مسکن حج موافق این سبب اعلیایم بود
 شرم کرد پس بدین عزل ابو بکر که در مدینه تبلیغ انجیل یافته و اوضاع شد و جمعی میباید در اصل این
 قابلیت و الا نصیب میکرد امری که خیلی جلیل القدر است و غلبه و انزین کار سهل صریح خلاف عمل
 که بر کمر از حضرت پیغمبر که اعتقل ناس بود و واقع نمیتواند شد چه یا اگر حکم الهی نیز خلاف حکمت نازل
 معاذ الله من ذلك و انچه است که عادت و عید است و سخن و صانع بود و در جنگ بنیاد و در آن
 که این خبر را باطله سردار قوم یا کسی در حکم او یا فرزند و داماد و برادر و کفو و کرده و دیگران
 در تبریز و در دشت باشد بخاطر او و فرزند او را معتبر نیستند و حال آنکه همین رایج و درست است که هر کس
 سلطانین حاضر و غایب از آن بابت ملکی میسر حدیث می افتد از هر دو جانب و زور و اولی و اولی و اولی
 در خبا که بعد از و تلاش و جد و که مینایند و چون نبوت بعد و پیمان قول قسم میسرند و انچه که شایسته
 بطریق و حاضر نگنند از زبان ایشان این مضمون را که بابت معتبر نیستند و عمل اعتقاد و اولی و اولی و اولی
 سوره برات و درین انبوه کشید که در مسافر و اوضاع و احوال و در آن و او و سحر و احوال و اولی و اولی

در ساندن او از بکوش هر کس محتاج است بکوش و پایداری شد بدو بکوش کردن او از متصل به سر خود در
 هر شل و در هر باز از این فلج از امیر جمعی بکار نمیتواند شد زیرا که او مشغول است بحج و از اعمال حج نگاه
 داشتن و در وقت فساد و فساد اعلام و دیگر جنایات حج بر آن بکار شخصی دیگر مباد و چون بکار هم از
 مهمات عظیمه و آبس لایان شخص عظیم القدر و بزرگ مرتبه باشد مثل ابوبکر و این جناب عظیم علی را
 بر این کار امیر ساخت و ابوبکر را بر حج نامزد و هم بخوبی در وقتی سر انجام پذیرد و هر دو کار نزد مردم مقصود
 بالکرات دریافته شود و اگر اکتفا بر نادان ابوبکر میسر شود مردم را گمان بدینکه مقدمه عهد و پیمان نزد
 حیدان ضرور نبود که بر اینکار شخصی مستقل منصوب نفرمود و در اینجا لطیفه دیگر است که بعضی مرقومین
 سنت با آن کرده اند که ابوبکر رضی الله عنه رحمت الهی بود و پسنداد حق او را شد و فرموده اند
 اگر چه امتی بامشی ابوبکر پیش از مسلمانان که مورد رحمت الهی اند با وجود الهی فرمود علی امر که شیه خدو و
 جلال و قهر الهی بود و کافر کشی مشبهه او نقص عهد کافر از آنکه مورد قهر و غضب نباشد و در نزد خدا
 جمال و جلال الهی در آن مجمع عظیم که نمونه محشر و مورد مسلمانان کافر بود ازین دو ظاهر دریابی پایان
 صفات حقانیه و جلال و طرقت است که ابوبکر صدیق رضی الله عنه و دیگران هم که با علی مرتضی در سنجار از امیر بر
 روایه موجود است که او را با جماعه دیگر متعین علی مرتضی نمود و خود نیز گاه گاه شریک این عهد متعین و جانی
 در نزد حاکم بر و ایه ابن عباس ثابت است که کان علی نیادی فاذا عینی قام ابوبکر قادی بها و روایت
 فاذا قام ابوبکر فیه فنادی یا بخله و جبرئیل ابوبکر عین بود که نقص عهد را موافق عادی و عادی
 آید این عهد را بان را با عهد زمانه که با موافق رسم و انبیا و نقص عهد کاهن نشد تا راه خود مسکون
 جاره خود ساختند و این عهد در محام و در حدیث و شرح و تفسیر و شرح موافق و صحت و شرح و تفسیر
 و دیگر کتب اهل مذکور و مسطور است و این عهد چون پیغمبر خدام در حدیث بعد از مصاحف او را انصار را که
 در صنعت کلمات چهار کلام داشت برای نوشتن عهد نامه طلیعه بن عمر و که از طرف مشرکان
 مصاحف آمده بود گفت یا محمد یا کید این عهد نامه را پیغمبر تو علی بن ابی طالب نوشتن او را قبول شد
 این عهد در راجع و معارج و دیگر کتب سیر مرقوم است جواب دیگر سنان که ابوبکر را از تفسیر بر آن غلبه

در ساندن او از بکوش
 هر کس محتاج است بکوش
 و پایداری شد بدو بکوش
 کردن او از متصل به سر خود
 در هر شل و در هر باز
 از این فلج از امیر جمعی
 بکار نمیتواند شد زیرا که
 او مشغول است بحج و از
 اعمال حج نگاه داشتن
 و در وقت فساد و فساد
 اعلام و دیگر جنایات حج
 بر آن بکار شخصی دیگر
 مباد و چون بکار هم از
 مهمات عظیمه و آبس
 لایان شخص عظیم القدر
 و بزرگ مرتبه باشد مثل
 ابوبکر و این جناب
 عظیم علی را بر این کار
 امیر ساخت و ابوبکر را
 بر حج نامزد و هم بخوبی
 در وقتی سر انجام
 پذیرد و هر دو کار نزد
 مردم مقصود بالکرات
 دریافته شود و اگر
 اکتفا بر نادان ابوبکر
 میسر شود مردم را
 گمان بدینکه مقدمه
 عهد و پیمان نزد
 حیدان ضرور نبود
 که بر اینکار شخصی
 مستقل منصوب
 نفرمود و در اینجا
 لطیفه دیگر است
 که بعضی مرقومین
 سنت با آن کرده
 اند که ابوبکر
 رضی الله عنه
 رحمت الهی بود
 و پسنداد حق
 او را شد و
 فرموده اند
 اگر چه امتی
 بامشی ابوبکر
 پیش از مسلمانان
 که مورد رحمت
 الهی اند با
 وجود الهی
 فرمود علی امر
 که شیه خدو و
 جلال و قهر
 الهی بود و
 کافر کشی
 مشبهه او
 نقص عهد
 کافر از آنکه
 مورد قهر و
 غضب نباشد
 و در نزد
 خدا جمال و
 جلال الهی
 در آن مجمع
 عظیم که
 نمونه محشر
 و مورد
 مسلمانان
 کافر بود
 ازین دو
 ظاهر دریابی
 پایان صفات
 حقانیه و
 جلال و
 طرقت است
 که ابوبکر
 صدیق رضی
 الله عنه و
 دیگران هم
 که با علی
 مرتضی در
 سنجار از
 امیر بر
 روایه
 موجود است
 که او را
 با جماعه
 دیگر متعین
 علی مرتضی
 نمود و خود
 نیز گاه
 گاه شریک
 این عهد
 متعین و
 جانی در
 نزد حاکم
 بر و ایه
 ابن عباس
 ثابت است
 که کان
 علی نیادی
 فاذا عینی
 قام ابوبکر
 قادی بها
 و روایت
 فاذا قام
 ابوبکر فیه
 فنادی یا
 بخله و
 جبرئیل
 ابوبکر
 عین بود
 که نقص
 عهد را
 موافق
 عادی و
 عادی آید
 این عهد
 را بان را
 با عهد
 زمانه که
 با موافق
 رسم و
 انبیا و
 نقص
 عهد کاهن
 نشد تا
 راه خود
 مسکون
 جاره خود
 ساختند
 و این
 عهد در
 محام و
 در حدیث
 و شرح
 و تفسیر
 و شرح
 موافق و
 صحت و
 شرح و
 تفسیر و
 دیگر کتب
 اهل مذکور
 و مسطور
 است و این
 عهد چون
 پیغمبر
 خدام در
 حدیث بعد
 از مصاحف
 او را
 انصار را
 که در
 صنعت
 کلمات
 چهار
 کلام
 داشت
 برای
 نوشتن
 عهد
 نامه
 طلیعه
 بن عمر
 و که
 از طرف
 مشرکان
 مصاحف
 آمده
 بود
 گفت
 یا
 محمد
 یا
 کید
 این
 عهد
 نامه
 را
 پیغمبر
 تو
 علی
 بن
 ابی
 طالب
 نوشتن
 او
 را
 قبول
 شد
 این
 عهد
 در
 راجع
 و
 معارج
 و
 دیگر
 کتب
 سیر
 مرقوم
 است
 جواب
 دیگر
 سنان
 که
 ابوبکر
 را
 از
 تفسیر
 بر
 آن
 غلبه

ایمن بن دا
 کرم علی بن یحیی
 دهرست در این کار
 و بندهم دست
 شاهان در دست
 تو و من از هم
 رفیق و یار
 نیک و دوست
 را دل و ارادی
 امانت داری
 متوجه تو بندهم
 بر زبان بد
 با شمع و آتش
 در غمت و غم
 جفا و کینه
 ۱۲۰۰
 ۲۳
 سینه شما را
 تقاضای حق دارم
 شما را می دهم
 حصه دوزن
 ۱۲

ما غزل شخصی که صاحب حدیث باشد و نیز از جای غیر روایات قرآنی بر حدیث و گواهی داده باشد بحکم
مصلحت نزدیکه دلیل نمیشود بر عدم صلاحیت او ریاست مخصوصاً چون در حدیث که از آن معزول شد و
دخانی از وی صدور نیافته باشد زیرا که حضرت امیر المومنین ع برین ابی سلمه که کتب خاص مغیره بود و از
شبهه مخلصین حضرت امیر دخیلی عاید و نژاد و این عالم و فقیه و متقی از ولایت بحرین عزل فرمود و در مقام
عذر نامه بدو نوشت که در کتب صحیحی مل اصم الکتاب شیعیه که نسخ البلاغه است موجود است اما بعد از آن
ولایت النعمان بن عجلان الله و رفی غالی البحرین و نزعت بدگ فلا ذمه لک الا شرب علیک فقد حننت
الولاية و ادب الامانة فاقبل غیظین و لا ملوم و لا متهم و لا ما تقوم و بالیقین ثابت است که عمر بن ابی سلمه از نعمان
بن عجلان و رفی فصل بود هم از راه دین هم از راه حب هم از راه نسب و ولایت بدینجی مر استجاب
بود و امانت لکما چو چنان ادا نموده و اگر البوکح صدیق بن علیاقت قابلیت ادا و یک حکم قرآنی نه است او را
امیر چه ساختن که بچند مرتبه هم ترو عظم تر است از او این حالت چه مضمی است از پیغمبر که با احوال
مستور است چه فصد و می یافت طعن و از دهم هم که البوکح فاطمه را از بزرگترین که بدو بود
ارث نداد پس فاطمه گفت که ای پسر ابو قحافه تو از بد خود میراث گیری من از بد خود میراث گیری که هم
انصافست و در خفا فاطمه سر و این یک کس که خودش بود حجاج نموده گفت که من از خود بخدا
ام که میفرمود ما مردم که فرقه انبیایم از کسی میراث بگیریم و کسی از ما میراث بگیرد حالا که این خبر میراث
نص قرآنیست بوسیله الله اولادکم لکن اثرشل خط الانبیاء نیز که بن نص عام است و شامل است
و غیر بنی نیز مخالف نص دیگر است که در وراثت سلیمان او دو سبب است لکن یک لیا بر بنی و بر بنی
پس معلوم شد که انبیاء و ارث هم میشود و از ایشان هم و از آنان ایشان میراث بگیرند و جواب از طعن که
من میراث از فاطمه شخص چه تشدید این نص از پیغمبر نمود و نه بجهت عداوت و بغض فاطمه بدلیل آنکه
مطهرات را هم بر بقدر میراث حصه از ترک پیغمبر میرسد عایشه و دختر ابوبکر نیز از جمله آنها بود اگر ابوبکر با فاطمه
و عداوت داشت باز و این مطهرات و بدران و برادران آنها خصوصاً دختر خود که عایشه بود را چه
عداوت بود که بر عایشه عروم میراث دهند و نیز نزدیک نصف مشوه و نه بجهت تبعیض است سوال شود عایشه

[illegible]

بعضی از اینها را

نقد و

نقد و

نقد و

نقد و

نقد و

نقد و

نقد و

نقد و

نقد و

خبر رسیدن تعیین خطاب است نه مخصوص آن اگر مخصوص است باید پس مخصوص آن ملازم خواهد بود و ملازم است
و این را به بسیار تخصیص یافته است مثلا اولاد کا و وارث نیست و برقی عوارث نیست و قیاس و این
و نیز تبعه از اید خود روایت میکنند که ایشان تخصیص ایشان بدین خود را منع فرموده اند از این سخن که بدین خود
گرفته اند مثل شمشیر و سمی و بخت و پاشا که بدنی بدین چیز که خود متغیر اند و روایت آن و نیز در خصوص
اهل سنت ثابت نیست و دلیل بر ثبوت این خبر صحت آن نزد جمیع اهل بیت از امیر مومنین گرفته اند
که چون ترک انحضرت در دست ایشان افتاد حضرت عباس اولاد او را خارج کرد و مثل ملازم او را بدین
بیز خصه شان نهادند پس اگر میراث در ترک پیغمبر باشد این بزرگواران که نزد شیعه معلوم اند و نزد اهل
مخوف و چه قسم این حق تلقی صریح روایت شد زیرا که با جماع اهل سیر و قرائع و اخبار و حدیث ثابت است
که تری که انحضرت را از خبر بدید و غیره در عهد عمر بن الخطاب بدست علی و عباس بعد علی و عباس و بعد
از علی بعد بدست حسن بن علی و بعد از او بدست حسین بن علی و بعد از او بدست علی بن حسین و حسن بن علی
و بعد از او بدست محمد بن علی و بعد از آن زید بن علی بن حسین و بعد از آن حسن بن حسین و بعد از آن حسین بن حسین
بعد از آن بدست مردان که امیر نو افاد بدست مروان بن ابی نوبت باد شایسته عمر بن عبد العزیز و بعد
عمر بن عبد العزیز که شایسته گفت نمیکردم سن چیز را که منع کرد از آن پیغمبر خدا و فاطمه از نواد و نواد و نواد
میکردم از آن پس رد کرد بر او و فاطمه پس بعد از آن معلوم شد که در ترک انحضرت از این
نیست و آیه مورث به حدیث مذکور در تخصیص یافته اند و این که ابی نوبت سلیمان را و او دلالت میکند که تمام
میشود و از انبیا میراث گرفته میشود و مخالف این حدیث نقلی است که بر روایت معصومین ثابت شده و دل
این اشکال نیز رجوع بقول معصومین و یک شایسته انجباریم و روایت کلینی عن احمد بن محمد بن سلیمان
و زید بن داود و ان محمد و زید بن سلیمان پس معلوم شد که این روایت علم و نبوت و کمال انکشاف است نه
حالات مال متروکه و قرینه عقلیه نیز مطابق قول معصومین دلالت بر نبوت کرد زیرا که با جماع اهل
انحضرت و نواد و پسو است پس بعد از انحضرت میزند و الا که عتقاد مقام اختصاص و این
سلیمان این حیات فخره و را که بخیرت ایشان اختصاص دارد و دیگر برادران و از آن سرگشته نیست و این

همین ارادت علم و نبوت است چه برادران دیگر را این چنین حاصل نبوده و نیز خطاب به سید مرتضی
میگوید و در ارادت مال پرستش و پیش خبر دادن از آن لغو محض باشد و کلامی مثل بر لغوی نوازش
و حضرت سلیمان را و چندی که تمام عالم در آن شریک است شریک بیان فرمود و چه خوب بزرگوار
حق تعالی در بیان فضایل و مناقب این در ارادت عامه را مذکور فرماید و نیز کلام اندیشه صریح مطلق است بلکه در
از ارادت و ارادت علم است حجت قال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر فی آخره و اگر گویند کلام
در ارادت در علم مجاز است و در مال حقیقت پس صرف لفظاً از حقیقت مجازی ضرورت چه باید کرد که محض در
محافظت قول معصوم است از تلمیح نیز لاف که در ارادت در مال حقیقت است بلکه غلبه مال و در وقت
تخصیص یافته مثل منقولات عرفیه و در حقیقت اطلاق او بر ارادت علم و منصب صحیح است مگر آنکه مجاز
لیکن مجاز متعارف و مشهور است خصوصاً در استعمال قرآن بویکیه و حقیقت منزه که تعارف و ارباب
الذی صطفینا من عباده و انما نحن من بعدهم خلف در ثواب الکتان بایه دیگر یعنی شری و بر شری من یعقوب
به واسطه غلبه در ارادت منصف است با قطع زیر که اگر لفظ ال یعقوب است یعقوب را و با
بطریق مجاز پس لازم آید که مال یعقوب از انان ایشان تا زمان حضرت زکریا که نهاده بر دست ارسال که
بود با بود غیر مقسوم تقسیم آن بعد از وفات زکریا نموده حصه حضرت یحیی حضرت یحیی سید منصفه
چه اگر پیش از وفات زکریا مقسوم شده باشد آن مال حصه زکریا شده و در داخل گشت و اگر مراد
از ال یعقوب مال ال یعقوب بود لازم آید که حضرت زکریا وارث جمیع اسم النسل باشد ایا چه اموات و این
شد و محض از منصفه است پس این بایه را در مقام آوردن کمال خوش فقیه علماء افرقه است و نیز حضرت
زکریا را و لفظ فرموده و یا ویر بیه از جناب الهی که طلب کرد که بصفت ارادت موصوف بود پس اگر مراد
در ارادت علمی خاص نباشد این صفت محض لغو افتد و در زکریا فایده نباشد زیرا که در جمیع شرایع
وارث پدر است و از لفظ ولی در ارادت مال نهیده میشود و بی نگاه و نیز در الویث علیک نفوس قدسیا
که از تعلقات این عالم است و از منتهی ظاهر بخیر جناب حق جل و علی از دنیا متبرک و بنوعی بخوبی
مخصوصاً حضرت زکریا که با در حال دارست که وی تعلیم بشهر معروف اندر حال و است که از زور

و متاع که نظر ایشان ادنی قدری نیست بر سرند و ازین بگذرد اظهار کلفت مانده و طالع خوف
جناب خداوندی نمایند که اینجی صریح کمال محبت و تعلق و ایضا خواهد و نیز اگر حضرت زکریا را ازین میسر بود که
بل مرابنا لامع من بلخرج کنند و در امور منوعه صرف نمایند اول شایسته بود که چون شخص فوت شد
بر دست مال دیگری شد صرف آن مال بزرگه آن دیگر است خواهد یا کند خواهد یا چرا مرده را بران
مواخذ و عتابی نیست و معین این خرج را بجناب الی عرض کردن چه ضرر بود و دفعه این خرج درست نشد
بود تمام مال را پیش از وفات خود خیرات و تصدق میفرمود و آن دارشان بر پیشانی او قرار می
میکند و نیز اربابوت خود را کاهی میدهند و مخیر میازند و چون فوت شد خیرات میفرمودند پس از این
در اثنای منصب که از اینجی است پس اهل بعد ازین بر منصب جمیع مستولی گشته بعد از تحریف حکام الی
شرایع ربانی نمایند و علم را محظوظ کنند و بران عمل بجایانند و موجب و عظیم کردند و قصد ایشان از
طلب و اجراء حکام الی ترویج شریعت و بقای نبوت در خاندان خود است که موجب عاف جزو بقای
آن نامند و دراز باشد و بجز مال بعضی از علماء دنیا صحبت کنند که اگر از غیر کسی میراث نمی گیرند و چون
از واک در میراث آنها دادند و فطری این بحث بر پوشش است زیرا که قرار جرات از واک در واک است و از
بجهت ملک ایشان بودند بجهت میراث پستور از قرار جیره حضرت زهرا را در دست ایشان که جناب غیر
جیره را با خود جیره بدست او حواله فرموده بود و پس جمیع بقع متحقق شد و آن موجب است ملک
حضرت زهرا و حضرت ساسانه نیز بکنش خانه ما را ساخته حواله فرموده و آن شخص خاص را ملک آن خانه
بودند و بجنوبیت پیغمبر تصدقات مالکانه در آن ملتزمند و دلیل برین دعوی آنکه باجماع شیعیه یسینی است که
حضرت امام حسن عیون را وفات نزدیک شد از ام المومنین علی علیه السلام طلبید که مرا مروتی برادرین
جو اجد خود بدید اگر جیره آن ام المومنین ملک او بود این استند آن محققند استند و الا که از
ازین خانه بخورید از قرآن نیز نمیدانند که خانه ما را باز و اج صنف فرموده و از شاد آورده که وین فی پرگز
والاه قلم آن بود که میفرمود و قرن فی بیت الرسول و نیز بعضی علماء شیعیه گویند که اگر چنین بود شش سوره و غیر
شویا یعنی دل آن مثال فلان چه صحبت میفرمودند گوئیم این دلیلی صریح است که در سوره که میفرمود

موسی علی بنیاد علیه الصلوٰۃ فی فمیریت بر حضرت مارون که برادر کلان بنی مغرب خدا بود گفت
 یحیی که در پیش مبارکش گرفت و کشید و بفرین است که حضرت مارون قصه حضرت مغرب بود
 بوزیر که اغصاب بنی القهرمت اما غصب حضرت موسی شهنشست پس اگر این معامله اغصاب بود
 حضرت مارون در وقت نصف بفرمیکرد و معاذا الله من ذلک جواب دیگر سنان که حضرت زبیر را فرستاد
 منع میراث یزید از شید و غصب حضرت موسی بود و ترک کلام با ابو بکر بنو لیکن در روایت شیعه وی صحیح است
 که این امخیلی را ابو بکر شاق آمد و خود را بدر سر ای زبیر حاضر آورد و امیر المومنین را شفیع خود
 تا که حضرت زبیر از شنود شد اما روایات اهل سنت پس در تاریخ النبوت کتاب الوفا و بیعتی متروک
 مشکوٰۃ موجود است بلکه در شرح مشکوٰۃ شیخ عبده الحنفی نوشته است که ابو بکر صدیق رضی الله عنہ از این قضیه بجا
 فاطمه را بر ارض رفت و در کرمی افتاب بر در با ستاد و عذر خوا کرد و حضرت زبیر از او رانده و در ریاض النضر
 نیز این قضیه تفصیل مذکور است و در فصل الخطاب بر وایتی از شعبی نیز این قضیه مرسو است ابن الساجدان
 الموافقه از او را روایت کرده که گفت بیدون آمد ابو بکر بر در فاطمه در روز کرم و گفت نمیدوم از یزید
 ناراضی نه کرد و از من نیست بخیر خدا پس آمد بر و علی رضی الله عنہ سو کند او را فاطمه را رضی الله عنہ پس رانده
 فاطمه نزد او روایات شیعیان زیدیه نحو بعینه موافق روایت اهل سنت در این باب روایت کرده اند و اما امامیه
 صاحب حج السالکین و غیره از علما ایشان روایت کرده اند ان بابا بکر لارا ان فاطمه القبط عنده و لم
 تنکح بعد ذلک فی امر فک کبر ذلک عنده فاراد استرضاء فاطمه فقال لها صدمت یا ابنت رسول الله
 فیما اوجبت و لکنی رایت رسول الله یقسمها فیعطی الفقراء و اما کین ابن اسبیل بعد ان یومنها
 قوتکم و الصانعین بها فالت افضل فیها کما کان ابی رسول الله یفعل فیها فقال ذلک الله ان افضل
 فیها ما کان یفعل ابو ک فالت و الله لتفعلن فقال و الله لا تفعلن ذلک فالت اللهم شهنشست بد
 و آخرت العهد علیه و کان ابو بکر یطعمهم قوتهم یقسم الباقی فی الفقراء و اما کین ابن اسبیل
 نیست عبارت مرویه در حجاج السالکین و دیگر کتب مقبره امامیه و ازین عبارت صریح مستفاد شد که
 ابو بکر و وی زبیر را تصدیق نمود لیکن عدم مقبره را و صرف پیغمبر را تا حدیث فالت نامک دانسته بود

نامیو المرقه عند جميع الامت
 حضرت شامير بود و دكتور
 بود که دعوی را سموم نم
 باید انست که طیارش
 می آمد و به کبریا را چیه
 وطن و گریه میشدند که
 بخت و صیت کرده بود
 طعن سپید و جاست او
 از کتب معتبره است
 شعله سنی اخت میراث
 و میراث مرد و نقل ملک
 و در غل بیت المال میگردد
 افتد حایه ندایب انت
 و جب میگردد و در مال
 و غل غلایب انت

نامیو القز عند جمیع الامه و چون ابو بکر بنبر را در دعوی تصدیق ننموده باشد باز حاجت شما اتمام
حضرت امیر چه بود که بعد از آن دعوی هوایات امامیه اظهار حق شد و طوفان دیتی که بر ابو بکر مبین
بود که دعوی را سبوح نمود و شهادت مار کرد دروغ برادر و المدعی الحق و بیطل الباطل اینچنان
باید است که علمای شیعه چون دیدند که پیغمبر فیض موجب ملک نشود پس حضرت عمر را در
می آمد و بیکر را چاقو خنجر تاجار در زمان ما علماء ایشان ازین دعوی نیز انتقال نموده و خود کبر بردند
و طعن کردند پس بدیدند که آن طعن چهار دست طعن چهار وجهی است بلکه پیغمبر داد حضرت زهر الهوا
بعد از وصیت کرده بود و ابو بکر او را بر مذکور تصرف نداشت خلالت و نیست پیغمبر و جواب
طعن مجنبه و جهت اول اگر دعوی وصایت از حضرت زهر را با ثبات آن دعوی شهادت اکابر
از کتب معتبره نیست یا شکیه نبوت باید رسانید بعد از آن جواب باطل بیدم که وصیت چهار
شهادتی اخت میراث است پس در مالیکه میراث جاری نشود و وصیت قسم جاری خواهد شد زیرا که
میراث مرد و متعلق ملک بعمر است اندون بعد الموت فیا مالک هیچ چیز نمی تواند بلکه مال ایشان بال خداوند
و داخل بیت المال میگردد و سرورین نیست که الانبیاء را لا یشهدون ملک کاسم الله بهیچ حاکم در وصیت
افتد عایه خدایا اندوبان مقوم میشوند و ولد ابایشان نکوه واجب میشود و زندادی این از کتب
واجب میگردد و در مال عاریت بالبداهته وصیت کردن میراث دادن نافذ نیست چون عدم نوبت
در مال غایب برای معصومین القطع ثابت شد عدم نفاد وصیت بطریق او نبوت رسید زیرا که انوش
برای جوقی است از وصیت وصیت برابر است ضعف است از نوریش میوم اگر وصیت بر اخفی
و قی درست شود که سابق از آن برخلاف آن وصیت از نوعی صادر نشده باشد و در اینجا الفاظ ذکر شده
کا خود کرده رفته است و بیم تر که پیغمبر وقت فی سبیل الله اگر دیده کنجا پیش وصیت نمازد و چهارده
اگر بغرض وصیت واقف شده باشد و ابو بکر را بران اطلاع نشد و نزد او موجب شدن بران نبوت رسیده
او خود معذور شد اما حضرت امیر را در وقت خلافت خود چه عذر بود که آن وصیت را جاری نفرمود
و بدستور سابق در رفتار مسکین و این سبیل تقسیم نمود اگر حصه خود را در راه خلافت کرد حسنه

و خواهران ایشان چرا از میراث خود و مهر و ماسحت شیعیه ازین سخن چهار جواب گفته اند چه جواب اول
که در آنهاست نوشته می آید اول آنکه اهل بیت معصومان باز نیکی نپذیرد چنانچه حضرت رسول جانیه حضرت
خود را که در تلمه استند بعد از فتح مکه از غاصب گرفتند و در جواب خلل است زیرا که در وقت عمر بن عبدالمطلب
خود فداک از حضرت امام محمد باو داد ایشان گرفتند و در دست ایشان بود و خلفا عباسیه بران منصرف شدند
در سنده و سنده بیست امیران عباسی باطل خود و قتل ابن جعفر نوشتند که فداک با و لا و فداک به در وقت امام
گرفتند باز نیکو عباسی این منصرف شد بعد از آن محضه و آن بود و باز گفته حضرت سنده باز گفتند در آن بود
بنجامین فاضل نورانی در مجالس المنیر فیض لیس اگر اهل بیت یعنی کبریا این حضرت چرا گرفتند و نیز حضرت
ابوالمحسن خلافت معصومان بعد از شهادت عثمان چرا قبول کرد و حضرت امام حسین خلافت معصومان را از زید بایست
خواهان نبوده و بنحیر شهادت کردید جواب دوم که شیعیه گفته اند نیست که حضرت امیر فداک از حضرت فاطمه و از
فداک منقسم نشد و در جواب امیر خلل است زیرا که بعضی امیه که فداک گرفتند و آن منقسم شدند چرا افتد حضرت
فاطمه زیرا ننمودند و نیز این افتد فرض بود بانه اگر فرض بود بیه دیگر چرا ترک فرض نموده و اگر
بود حضرت امیر عباسی آنرا فرض آورد که حق چند را بر این است و نیز فداک در فعال اختیار شیعیه نباشد
فعال صراطیه اگر در بیت زیرا از راه طلبی است بر فعال فداک یافت تا چرا بود در مظلومیت که سر حرم
و با چارگی است افتد چه منعی دارد و نیز اگر فداک امیر مظلومان منقسم نباشد حسن و خیر ایشان چرا محرم است
میاست جواب سوم که شیعیه گفته اند نیست که مردم بدانند که شهادت حضرت امیر بر ابراهیم فداک خود و بنو حبه
درین جواب نیز خللی است اول آنکه مردمی که کمان فداک حضرت امیر فداک باشند در بنی هاشم بود که در
شهادت ایشان با تبصره و صحت و موافق مردم در زمان خلافت حضرت امیر بود و دیگر گرفتن در زمان خلافت امیر فداک
استند دوم آنکه چون بعضی از اولاد حضرت امیر گرفتند نیز فداک صوب و خارج را توهم شده باشد که شهادت حضرت
امیر بر ابراهیم فداک بود بلکه در بین ملک با غم فداک اولاد و بیشتر منظور می افتد از فضا خود پس می است
که اولاد خود را نیز وصیت می نمود که هرگز نیکو را این را نخواهند گرفت و شهادت من خلل نیاید و نیز اولاد و اولاد
مانند گرفتن میشد یکی است حضرت امیر دوم فداک حضرت امیر جواب چهارم از طرف شیعیه آنکه استند بر فداک بود و نیز

[illegible]

[illegible]

در باب است که ثابت رانست سازند و محل طعن که اندک از این است
 یعنی تا بدین حد فرط را اگر شیعه گویند که کتاب را جهاد و در حق امام مذنب اهل سنت است نزد اهل
 محیط بالفعل بحسب سبیل شرح شرط امامت است این جواب کار نمی آید که چون بنا بر مباحث
 مذکور اهل سنت است لابد قرار داد ایشان را در این باب مسلم باید داشت و الا تعالی امامت ابو بکر بزرگوار
 که با این باب است بهر نحو بداند و اگر اهل سنت را بسیار تنگ کرده شیعه بر ذمه ایشان ثابت میکنند
 اینک جواب بر اصول شیعه باید شد جواب دیگر اگر ابو بکر را مسلم بده و کلام معلوم نشود در امامت
 او نقصان میکند زیرا که بموجب آیات شیعه حضرت امیر را نیز بنفس سبیل معلوم نبود حال آنکه بالا
 امام مطلق بود و در عهد امام بن مهران علیا سلسله نقلی از علمای ما هم نقل را در دایره علی که
 علت عالمی اعلام و در راه سعدان بن نصیر الضیافه حضرت امام بنی مطلق جعفر صادق را الغضبی
 معلوم نبود و صاحب قرب الاسناد من الامامیه عن سبیل بن جابر ان قال قلت لابی عبد الله
 فی طعام اهل الکتاب فقال لا تاکلہم شکست منینہ ثم قال لا تاکلہم شکست منینہ ثم قال لا تاکلہم ولا تکر
 الاثرمان فی آئینہم انحرطم انحرطم ازین خبر صریح معلوم شد که امام را حکم طعام اهل کتاب معلوم نبود
 و اگر بعد از اهل بسیار حکم صریح معلوم نشد بنا بر احتیاط عمل فرمود مطاعن عمر رضی الله عنه و
 آن یازده طعن است اول که عده طعنهای نزد شیعه است قصه قرطاس است بروایت بخاری و مسلم از ابن عباس
 آمده که آنحضرت در مرض موت خود در بخشنه قبل از وفات چهار روز خوابه را که در حجره مبارک حاضر
 بودند خطاب فرمود که نزد من کاغذی و دو دانی و دغلی بارید من بر شما کانی بنویسم که بعد از وفات
 من که راه نشو پس اختلاف گردید حاضران در آوردن و نه آوردن و عمر گفت که گفایه میکند از قرآن
 جمیع که نزد ما است ویرانینہ آنحضرت را در وی وقت در وفات دار وین بعضی نامید قول عمر کردند و
 گفتند که مان بارید آنحضرت میخواهند از کاغذ و دوات و شور و غیب بسیار شد و درین اثنا کسی گفت
 که ای آنحضرت را نه پان اختلاف کلام رود و ده است باز از آنحضرت نیز پرسید که چهار زده سفیر باید بین
 از ایشان باز این کلام را ای آنحضرت ها و ده فرستند آنحضرت فرمود که این وقت از ایشان

در باب است که ثابت رانست سازند و محل طعن که اندک از این است
 یعنی تا بدین حد فرط را اگر شیعه گویند که کتاب را جهاد و در حق امام مذنب اهل سنت است نزد اهل
 محیط بالفعل بحسب سبیل شرح شرط امامت است این جواب کار نمی آید که چون بنا بر مباحث
 مذکور اهل سنت است لابد قرار داد ایشان را در این باب مسلم باید داشت و الا تعالی امامت ابو بکر بزرگوار
 که با این باب است بهر نحو بداند و اگر اهل سنت را بسیار تنگ کرده شیعه بر ذمه ایشان ثابت میکنند
 اینک جواب بر اصول شیعه باید شد جواب دیگر اگر ابو بکر را مسلم بده و کلام معلوم نشود در امامت
 او نقصان میکند زیرا که بموجب آیات شیعه حضرت امیر را نیز بنفس سبیل معلوم نبود حال آنکه بالا
 امام مطلق بود و در عهد امام بن مهران علیا سلسله نقلی از علمای ما هم نقل را در دایره علی که
 علت عالمی اعلام و در راه سعدان بن نصیر الضیافه حضرت امام بنی مطلق جعفر صادق را الغضبی
 معلوم نبود و صاحب قرب الاسناد من الامامیه عن سبیل بن جابر ان قال قلت لابی عبد الله
 فی طعام اهل الکتاب فقال لا تاکلہم شکست منینہ ثم قال لا تاکلہم شکست منینہ ثم قال لا تاکلہم ولا تکر
 الاثرمان فی آئینہم انحرطم انحرطم ازین خبر صریح معلوم شد که امام را حکم طعام اهل کتاب معلوم نبود
 و اگر بعد از اهل بسیار حکم صریح معلوم نشد بنا بر احتیاط عمل فرمود مطاعن عمر رضی الله عنه و
 آن یازده طعن است اول که عده طعنهای نزد شیعه است قصه قرطاس است بروایت بخاری و مسلم از ابن عباس
 آمده که آنحضرت در مرض موت خود در بخشنه قبل از وفات چهار روز خوابه را که در حجره مبارک حاضر
 بودند خطاب فرمود که نزد من کاغذی و دو دانی و دغلی بارید من بر شما کانی بنویسم که بعد از وفات
 من که راه نشو پس اختلاف گردید حاضران در آوردن و نه آوردن و عمر گفت که گفایه میکند از قرآن
 جمیع که نزد ما است ویرانینہ آنحضرت را در وی وقت در وفات دار وین بعضی نامید قول عمر کردند و
 گفتند که مان بارید آنحضرت میخواهند از کاغذ و دوات و شور و غیب بسیار شد و درین اثنا کسی گفت
 که ای آنحضرت را نه پان اختلاف کلام رود و ده است باز از آنحضرت نیز پرسید که چهار زده سفیر باید بین
 از ایشان باز این کلام را ای آنحضرت ها و ده فرستند آنحضرت فرمود که این وقت از ایشان

[illegible]

و بحسب اصول خود که هر رسول بلکه خدا بلا واسطه نیز تحمل مذنب است مقتضی وجوب نیست بالیقین
بسی وجهت توان کرد تا واضح شود که مراد از این امر وجوب است یا مذنب ذکر اشرف المراضی فی الدرر
الجزوه چون چنین باشد عذر را درین وجهت با وجود تشکیک یا به ذیالی در باب تنفیذ از تحمل مشقت که عذر
دلالت بر مذنبیت این امر میکند نفی کلام گناه و جهنم فی از طعن یعنی آنکه عذر خطا کلام را به یقین نیست
اگر پس نیز چنانست زیرا که اول از کجا یقین ثابت شود که گوینده این لفظ اجماع استفقو عذر بود و اگر نه
فلا واقع است تحمل است که مجوزین آوردن قرطاس و دوات نقوی قول خود کرده باشند یا این علم
استفهام انکاری بود یعنی هر زبان و زبان بخیر و مقرر است که جاری نمی شود پس آنچه فرموده
است بآن استقام نمایند و آنچه نوشتن آن ارشاد میشود بر پرسید که چه منظور دارند و تحمل است که
الغین نیز بطریق استفهام انکاری گفته باشند که خبری ندانیم که بگوید وظایر این کلام لغوی می آید
پس باز پرسید که آیا نوشتن کتاب حقیقه مراد است یا چیزی دیگر و وجه تسمیه این کلام خبری می نماید
زیرا که عادت شریف آنحضرت آنست که حکام الهی سجد نسبت می فرمود و در جای فرمود که آن است
امری ان کتبکم کتابا فی فضل العبدی الغین را تویم بداند که خلاف عادت البته فرموده باشد
نفییم تحقیق باید کرد و نیز قطعا معلوم دهنده که انجاء نمی نوشت و مشتاق این صنعت بلکه این صنعت صلا از و
بصد نمی آمد و فعل البته موافق نفس قرآن و انکنت تلو من قبله من کتاب و لا تحطه سمیع و در
عبارت نسبت آن بخود فرمود انکنت لک کتابا این چه معنی دارد این استفهام باید کرد که خبر کلام نفییم
بذیان خود نخواهد بود و نیز عادت انجاء بود که غیر از قرآن چیزی دیگر ننویسند بلکه یکبار عذر
اصطحاب نسخه از توراها آورده میخواهند انجاء و واضح فرمود پس در وقت که خلاف این عادت فرمود
سوا قرآن بدست خود نوشتن فرمود کمال تعجب حاضرین را و داد و چه نفییم ندانیم راه ذکر ندانیم
بطریق استفهام انکاری استفهام تعجبی زبان معصوم از ایشان شد که عرض ایشان است که ندانیم
میشد این میگفتند که باز پرسید که میگفتند که بگذارید کلام ندانیم را اعتباری نیست و تفصیل
کلام درین مقام نیست که خبر در لغت عرب یعنی خطا کلام است بوجهی که فهمیده نشود و این خطا ط

[illegible]

تا باقی نماند جز آنچه در ترتیب صحیح خود از انبیا و ائمه وقوع سهو را روا نه کرده اند چون
درین قسمه بوجه بسیار از جناب غیر خلاف عادت بکلیه در رسیدن آنچه سابق تفصیل نوشته
شد اگر بعضی حاضرین را توهم پیدا شده باشد که مباد از جنس اختلاط کلام است که درین امر حاضر
روید به بعد نیست و محل طعن و تشنیع نمیتواند شد علی الخصوص که شدت در دسر و التماس
در انوقت بر انجناب زور کرده بود و از رویه دیگر صریح انهمی و این استبعاد معلوم میشود که گفته
ما شاء الله اجر استفسره و معنی از راه مرئعات ادب این گوینده هم جرم نکرده بسبیل نزد
که ایا اختلاط کلام است یا نامی قمیم یا رد دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بیقله و پیوسته
ارشا و کند ادوات و کاغذ باریع و الا در کلام که جذبان حاجت مشقت کشید نش نیست
به تندیست که قسم اخیر از اختلاط کلام مراد باشد و اگر قسم اولش مراد باشد یعنی انهمی و اختلاف
عادت پیغمبری است مباد اسبغ ناطقه الفاظ انتخاب بر آنچه در یافته باشیم الفاظ دیگر است و تا
دیگری شنویم یا رد دیگر استقامت کند تا واضح فرماید و بیقله و پیوسته
کاغذ باریع پس اصلا اشکال نمی آید و وجه سیم از طعن سر اسر غلط فهمی یا از حق نبشیم پو است
زیرا که رفع صوت بر صوت خسیع ممنوع است و از کسی درین قصه واقع نشده نه از عمر و نه
از غیر عمر و رفع صوت با هم در حضور آنحضرت بتقریب مناظرات و مشاجرات همیشه جاری بود
و اصلا از مانع نفرموده اند بلکه اشاره فرمایند بر آن میفرماید بدو چه اول یا این لفظ که لا ترفعوا
اصواتکم فوق صوت النبی و این نفرموده که لا ترفعوا اصواتکم بنکم عند النبی و دوم که بعضی بعض
ایس صریح معلوم شد که چه بعضی بر بعضی جا برست و معنی از کجا ثابت نمود که اول عمر رفع
صوت کرد و باعث تنازع گردید این را بدلیل ثابت باید کرد و بعد از آن زبان طعن با بخند
و ان جره جمعی کثیر بود و در مقامات جمع کثیر را رفع صوت لایبی است و ارشاد پیغمبر که لا یغنی
عن ذی تنازع غیر من این معاکواه است زیرا که لایغنی ترک اولی را گویند نه حرام کبره را اگر کسی
که ترا کردن مناسب است نزد ایا شرع ضحک میکرد و لفظ قه موعنی از باب تنکس مخرجی مریض

سجده اول و از طاعت نماز و این سخن را در کتب معتبره در حدیث

سجده اول و از طاعت نماز و این سخن را در کتب معتبره در حدیث

در نجابت بسیار کمتر از فعل حضرت امیر است که چون بعد از شهادت عثمان بن عفان خلافت برنجابت قرار گرفت
کسانی را که دعوی بر غیر کردن این منصب عظیم بخاطر او نه از مدینه برآمده بلکه شتافتند و در پناه
سایه حرمت محترم رسول یعنی ام المومنین عایشه صدیقیه درآمدند و حقوق قصاص عثمان از قتل
او نموده اما در جنایت و پیکار گشتند قتل رسانیدند و صلا با پس حرم محترم را عفت نمودند
و از خود مادر جمیع مومنین و موجب انقضای قرآن نفی نمودند و درین بین اسبی نجابت حرم رسول
و ابانسی و ذلتی که رسید نظر من شمس است و فی الواقع هر چه حضرت امیر فرمود صحت صواب و حق
حق بود که در تقسیم امو عظام که موجب فتنه و فساد عام باشد مبراعات مصاحبه خزینه بادی
و مقدسات فتنه را و اگر دشمن و بدارک آن نرسیدن باعث کمال بی نظمانی امور
دین و دنیای باشد و چنانچه خانه حضرت زهرا و حبیب العظیم و الاحترام بود ام المومنین و محترم
رسول و زوجه محبوبات که محبوب الهی بودند و در حبس و تقطیع و الاحترام بود بلکه از عمر محض قول و
شکوایت بنابر تهدید و ترسب بوقوع آمده نه فعل و حضرت امیر فعل را هم با قضا القایت رسانید
پس در مقام زبان طعن در حق عمر کشاد و عا لاند که قول و غیر آن کمتر از فعل حضرت امیر است یعنی بر
تعصب و عناد است لا غیر در مقابلہ امنیت فرق بر آوردن که خلافت حضرت امیر حق بود
لیکن حفظ نظام و ضرورت فساد و پاس ام المومنین و تعظیم حرم رسول ساقط گشت و خلافت
ابوبکر صدیق با حق بود برای حفظ نظام آن خلافت فاسد و پاس خانه حضرت زهرا بنت رسول
نخودن و بال بر و بال است کمال نادانی و بی عقلی است زیرا که امنیت هر دو خلافت را برارید اند
هر دو را حق می انگارند علی الخصوص وقتی که طعن متوجه بر عمر بن الخطاب باشد نه نزد او خلافت
ابوبکر منع بود بحقیقت و در آنوقت مناسبتی و مخالفتی که جمیع جنب ابوبکر باشد و از مخالفت و حساب
بر نوازند است در میان نه بنفیع خلافت منتظرند و در اول جوش اسلام که شیگام نشو و نما نهال
دین همان بود بر غیر کردن دارا دایا فاسد نمودن البته موجب قتل و تعزیر لافل موجب تهدید
ترسب است و ظریف است که بعضی از فضلا کشیده درین طعن و تخریب فرموده اند که زهرا بن

العوام این عمر رسول خیز از جمل آن جوانان بود که برای جبهه و تربستان عمر این کلام گفت
بعد حضرت زهرا آن جوانان نبی هاشم را وزیر را نیز جواب داد که در خانه من بعد از این مجلس و اجتماع
نکرده باشی بجان الله هیچ نمیدانی که در خلافت ابو بکر اگر در بین العوام بدیر است و نه میسر
و واجب التعلیم گردد و در آن قصاص خوشتر است غمان اگر سخن درشت بگوید واجب القتل و التفریر شود
و چون در خانه حضرت زهرا مردم را عیوض داد و کفکاشش فتند سبب کنند واجب القتل باشند
و هرگاه در حضور مردم محترم رسول و همراه او که بلا شبیه ام المومنین بود و دعوی فصاحتی با ایشان
از قتل غمان بر زبان آرند واجب الرد و الازاله کرد و بدینفسه قبیح نیست مگر بر اصول شیعیه را که
خواهند که اهل سنت را بر اصول خود الزام دهند چرا اقتدر نظویل مسافت باید کرد یک سخن گفتم
است و هرگاه بزرگ جماعت که از مسنن و مکره است و فای آن مایه مغنیه مکتف است فقط هیچ
ضرری از ترک آن بسلیم نمیرسد بنحوی که بدید فرموده باشد با حراق بیوت در برین قسم مفسد که نذر
ما آن نام سلیم بلکه ظلم دین را برسد چرا تهدید با حراق بیوت جایز نباشد و هرگاه که بنحوی بیرون
برد با مقتضی و تصادیر در خانه حضرت زهرا در ایام و قیام از ازاله نکنند بلکه در خانه مداخله نمایند
صورتها حضرت ابراهیم حضرت اسماعیل از آن خانه برارند اگر عمر بن الخطاب بطلب بیرون رفت
در آن خانه کرامت شهادت و قوی غیرات فتند الکنیز در اینجا آن مردم را تهدید کند با حراق آن
خانه چه کفاه بر دمه و لازم شود نهایت کار آنکه مراعات ادب مقتضی این تنبیه نباشد لیکن
معلوم شد که ریاست ادب در برین قسم امور عظیم کسی نمیکند بلیل فعل حضرت امیر با عایشه رضیه
که بلا شبیه زوجه محبوبه رسول و ام جمیع المومنین و واجب التعلیم کافه خداوند جمیعین بود
بس هر چه از عمر مطالبی فعل معصوم بوقوع آید هر محل طعن و تشنیع کرد و در طعن و تشنیع
آنکه عمر را کار موت رسول نمود و قسم خورد که انجناب نمرده است تا آنکه ابو بکر را زهر را بر او ریخت
بر خواهر آنک میت و انهم میتون و این طرفه طعنی است که شخصی بسبب کمال محبت رسول و از وفات
انجناب متهم شدت مقرر آن عالی قباب افتد و بدو شش و ذایل شده که از عقل ذایل شده

و بعد از آنکه عمر را کشتند و در آنجا دفن کردند

و بعد از آنکه عمر را کشتند و در آنجا دفن کردند

است از و ابل بن حجر که کذبی در زمان السمر و از خانه خود بار آورده در باطن جماعت
برآمد و کوبید و سب با او در خود و او را بارگاه بر زمین انداخت و جماع کرد پس آن زن را که و
فریاد برداشت آن مرد گر خنجه رفت و مرد دیگر متصل از زن میگذاشت از زن نشان داد و کثیر
مرد است که یاس بارگاه زنا کرده و اگر گفته به حضور میفرستاد و در دژ حکم فرمود تا سنگسار کنند چون
خواستند که او از بر سنگسار بگیرند و در جمیع شروع نمایند و آن مرد از آن برخواست و او را که در یاس
منعم که بن کار کرده ام این دو یکی گناه است جناب پیغمبر از آن مرد دیگر عذر خواست و فرمود
حکم برجم فرمود و نیز در حدیث متفق علیه که در کتاب امامیه و پیوست بر دو مرد است موجود است
آن ابی حمزه که امر علی با قاتله احد علی امراه حدیثه بنفاس فلم یقیم علیها احد خشیه ان یبوت فذکر
للنبی فقال حسنت و غیا حی تعظم و بها و نیز فرموده نصیب از مطاع حضرت امیر آورده اند که آنجا
جمع فرمود در دو حد زن که جلد و رحم است و در حق شرافت حدانیه که بحکمیه زنا مرتکب شده بود و بصفت
احسان موصوف بود و این مخالف شریعت است زیرا که حضرت مغر و همدانیه را فقط رحم فرمود
است و نیز مخالف عقل است زیرا که چون رحم که شد عقوبت است بر کوفت زن جلد که کشت از آن
چرا باید جاری نمود و پیوست در جواب آن فرقه مخدوله همین گفته اند که حضرت امیر و اولی احسان
آن زن معلوم نبود حکم جلد فرمود چون بعد از جلد بر حسان او اطلاع یافت حکم برجم فرمود پس جمع
بن محمد بن از جناب حقیقه واقع نشده با جمله بی اطلاعی بر حقیقت غالب خبر دیگر است و در آن
مسئله شرع چیز دیگر اگر در میان این دو امر کسی تفرقه نکند قابل خطاب نباشد و در بین این جمیع
را باید فهمید که عمره را از حال حیون او اطلاع نبود چنانچه امام احمد بر او عطاء بن السائب از ابی
خشی آورده است که نزد حضرت عمر بنی را بگناه زنا گرفته و نزد حضرت عمر حکم فرمود که او را سنگسار کنند
پس مردم او را کشید و می بردند ناگاه حضرت علی در راه در خود و پرسید که این زن را کی می برید و عمر
فرمود که خلیفه حکم برجم او فرموده است بنا بر نبوت زنا حضرت علی آن زن را از دست مردم کشیده عمر او را خود
گرفت نزد حضرت عمر آمد و فرمود که زن مجنون است اینی فلان بن این را خوب میدانم و حضرت

مردود است که بخوبی و علم تکلیف جاری شد پس حضرت عمر رجم او را موقوف نمود پس معلوم
شد که سلسله عدم رجم بخوبی حضرت عمر معلوم بود و آنچه معلوم بود بخوبی بودن این زن باخص
بود و ظاهر است که بخوبی این مطبق نباشد و صاحب آن حرکات و صوت بی ربط
بجرح عقل در یافته شود زیرا که صورت مجنون از صورت عاقل متمایز نمی باشد
و امور حسیه و عقلیه را باستن نقصانی در نبوت نمیکند چه جای امامت سابق از روایت
شریف مر قاضی در کتاب الغر والدر منقول شد که خباب پیغمبر را بر حقیقت حال این فطیله نزد آن
قطیله انداخت سیکردیم اطلاع نبود که محبوب است یا عین یا باطن الاعضا و محل و نیز پیغمبر را حال
ان زن که حدیثه القاس بود نیز معلوم بود که خون او منقطع شده است بانه اگر عمر را هم اطلاع حاصل
نمی بود بخوبی زن دیگر نباشد کدام شرط امامت او محتمل نشود و آنچه شرط امامت است معرفت احکام
شرعیه است معرفت حیات با عقلیات خبریه و معرفت جمیع احکام شرعیه بالفعل و در نبوت
شرطست در امامت آری نبی را بوجی احکام شرعیه معلوم میشوند و امام را با جبهه او و لب که در جبهه
خطا واقع میشود و جبهه در رتبه موجود است عن عکرمه ان علیا احرق قوم را در مدینه و علی السلام
فبلغ فلک ابن عباس فقال لو كنت انا القليل لعزل رسول الله من قبل منه فاقوا و لو لم يكن في
لان رسول الله قال لا تعذبوا ابنا الله فبلغ فلک علیا فقال صدق ابن عباس باجماع ائمه
خطایابی جهادی هم باطن و ملاست نیست چه با آنکه فی اطلاع و پیچیدگی در مقامی که اطلاع
و خبر داشتن ضرور نباشد محل طعن گردد انیده شود آدمیم بر اینکه در اینجا اشکالی است که نومب
بان اشکال در آنچه اند که حضرت امیر خود را بحدیث رفع قلم از رسته شخص مکرر روایت فرموده است
و معینا در کتب شیعه چنین مرویست که ان علیا کان باهرا با قاتله حد السرقه علی البسی قبل الا
یتعلم رواه محمد بن بابویه القمی فی سنن الحضره الفقیه و این صریح مخالفت روایت پیغمبر است بلکه
عمر اراقم میشد یک مجنون و مخصوصه در لکد ثوب عدمی مرد و از قول حضرت امیر که هر صبی را قطع
فرمود و نیز از ان صبی ناقص الاعضا خوانند معلوم نیست که شیعه ازین روایت حیوای میکنند

معاذ الله
اینجا که در این
مردود است که بخوبی
معلوم بود و آنچه
معلوم بود بخوبی
بود و ظاهر است
که بخوبی این مطبق
نباشد و صاحب آن
حرکات و صوت بی
ربط بجرح عقل
در یافته شود زیرا
که صورت مجنون
از صورت عاقل
متمایز نمی باشد
و امور حسیه و
عقلیه را باستن
نقصانی در نبوت
نمیکند چه جای
امامت سابق از
روایت شریف
مر قاضی در کتاب
الغر والدر منقول
شد که خباب
پیغمبر را بر
حقیقت حال این
فطیله نزد آن
قطیله انداخت
سیکردیم اطلاع
نبود که محبوب
است یا عین یا
باطن الاعضا و
محل و نیز
پیغمبر را حال
ان زن که حدیثه
القاس بود نیز
معلوم بود که
خون او منقطع
شده است بانه
اگر عمر را هم
اطلاع حاصل
نمی بود بخوبی
زن دیگر نباشد
کدام شرط
امامت او
محتمل نشود و
آنچه شرط
امامت است
معرفت احکام
شرعیه است
معرفت حیات
با عقلیات
خبریه و معرفت
جمیع احکام
شرعیه بالفعل
و در نبوت
شرطست در
امامت آری
نبی را بوجی
احکام شرعیه
معلوم
میشوند و امام
را با جبهه او
و لب که در
جبهه خطا
واقع میشود
و جبهه در
رتبه موجود
است عن
عکرمه ان
علیا احرق
قوم را در
مدینه و علی
السلام
فبلغ
فلک ابن
عباس فقال
لو كنت
انا القليل
لعزل رسول
الله من
قبل منه
فاقوا و لو
لم يكن
في لان
رسول الله
قال لا
تعذبوا
ابنا الله
فبلغ
فلک علیا
فقال
صدق
ابن عباس
باجماع
ائمه
خطایابی
جهادی هم
باطن و ملاست
نیست چه با
آنکه فی
اطلاع و
پیچیدگی
در مقامی
که اطلاع
و خبر
داشتن
ضرور
نباشد
محل
طعن
گردد
انیده
شود
آدمیم
بر اینکه
در اینجا
اشکالی
است که
نومب
بان
اشکال
در آنچه
اند که
حضرت
امیر
خود را
بحدیث
رفع
قلم
از رسته
شخص
مکرر
روایت
فرموده
است
و معینا
در کتب
شیعه
چنین
مرویست
که ان
علیا
کان
باهرا
با قاتله
حد
السرقه
علی
البسی
قبل
الا
یتعلم
رواه
محمد
بن
بابویه
القمی
فی
سنن
الحضره
الفقیه
و این
صریح
مخالفت
روایت
پیغمبر
است
بلکه
عمر
اراقم
میشد
یک
مجنون
و مخصوصه
در لکد
ثوب
عدمی
مرد و
از قول
حضرت
امیر
که هر
صبی
را قطع
فرمود
و نیز
از ان
صبی
ناقص
الاعضا
خوانند
معلوم
نیست
که
شیعه
ازین
روایت
حیوای
میکند

انجائش چنانچه نصیحت میست زیرا که احاست محمد و صدیقان از سبب محمد و عثمان بوداری اگر
 میفرموده زن مخونه را بهم باید که البته تقیته باشد در انجا خود اظهار حق نموده و در جم شدن ان
 بر اهلنت پس دین بایست که انکالی نیست زیرا که ایشان سرگزین روایت را از حضرت امیر
 منیب دارند بلکه فرمایا و بهتان می انکارند و او درن شیخ ابن بابویه این روایت را نزد ایشان
 جواب بنیانی است که با قطع کذب است و اگر تو صبح شنید که با کاذب شیعه در حق حضرت
 امیر المومنین الزام دهند پیش نمیرود و قصه حد زدن مرد و تمام دروغ و افتراست هرگز
 روایات صحیحیه در دست نیست پس محتاج جواب نباشد بلکه صحیح در روایات است که
 ان سیر بعد از زون جرح زده ماند و جراحات او مندمل شد ایضا او را در انما زدن صد غشی میوه
 لاحق شده بود و یا بنحیثه بعضی را تویم مردن او باشد و آنچه گفته اند که عمر بن الخطاب حد شراب محمد
 نمیدانست تا بسلام و مشوره دیگران مقرر کرد پس طرفه طعن است زیرا که بدان تن چیزی که
 قبل از ان سوچ و دنا شد و در شرع معین گردیده و باشد محل طعن نمیشود لان العلم تابع للمعلوم
 و حد محمد در زمان آنحضرت معین نبودن تعیین چند ضربه بجا یک چادر یا کافه و کفش یا و جریه یا
 یا سخی میزدند و چون در وقت ابو بکر العذر را چندان از صحابه بخین کرد و پیچید پس چون
 اختلاف عرشد و شرب خمر بسیار شد جمیع صحابه را جمع کرده مشورت نمود و حضرت امیر و بعضی روایا
 عبد الرحمن بن عوف نیز شریک حضرت امیر شده گفتند که این اصل حد دشنام دادن میفرماید
 زد که شهادت از انان است زیرا که چون شخص شراب خورد مست و لا یعقل میزد و چون معتقل
 شد نیز بان میگوید و در میان دشنام میدید پس جمیع صحابه این استنباط لطیف البینه میدادند
 پس این اجماع گردید پس از انجا معلوم شد که بانی بانی حد محمد عمر بن الخطاب است سلب علم حد محمد
 مال معتقلی است و نزد امامیه هم این قصیه همین طریق ثابت است چنانچه شیخ ابن مطهر علی در شرح
 الکرامه آورده از همین جا جواب طعن دیگر هم معلوم شد که گویند محمد در حد خمر صافه زد و بعضی خود حالان
 و در زمان آنحضرت چهل تا زیاده بود پس زیرا که اگر عمر زیاده کرد بقول امیر المومنین و اجماع صحابه

انجاش حلی برقیه جمیست زیرا که اقامت محمد بر صبیان مذکور و عثمان بوداری را
 میفرمود که زن مخونه را ببرد البته تقیه باشد در انجا خود اظهار حق فرمود و در جم شدن ان
 بر اوست پس درین باب شکالی نیست زیرا که ایشان بر گزاین روایت را از حضرت امیر
 منیب دارند بلکه فراموشان می انکارند و او درین شیخ ابن بابویه این روایت را از ایشان
 جواب نمائی است که بالقطع کذب است و اگر تو صبیغی می کنی که با کاذب شیعه در حق حضرت
 امیر اعلیست الزام دهند پیش نمیرود و قصه حد زدن مرده تمام دروغ و افتراست هرگز
 روایات صحیحی نیست موجود نیست پس محتاج جواب نباشد بلکه صحیح در روایات است که
 ان امیر بعد از زدن حد زده ماند و جراحات او مندل شد ایضا و او را اشارت زد ان حد غشی میجو
 لاحق شده بود و باخته بعضی را تویم مردن او باشد و آنچه گفته اند که عمر بن الخطاب حد شراب خورد
 نمیدانست تا بسلام و مشوره دیگران مقرر کرد پس طرفه طعن است زیرا که انستن چیزی که
 قبل از ان موجود و نباشد در شرح معین گردیده باشد محل طعن نمیشود لان العلم تابع للعلوم
 و حد شراب در زمان آنحضرت معین نبودن تعیین چند ضربه بچاک و چادرها نافت و کفش با و جبریداد
 و سخی میزدند و چون در وقت ابوبکر الحد در اخد کس از صحابه تخمین گردید چهل سید و چون
 خلافت عمر شد و شراب خمر بسیار شد جمیع صحابه را جمع کرده مشورت نمود حضرت امیر و بعضی
 عبد الرحمن بن عوف نیز شریک حضرت امیر شده گفتند که اگر چه اصل حد دشنام دادن مقرر باید
 کرد که هشتاد و ناز یانه است زیرا که چون شخص شراب خورد دست و لایق می شود و چون معتدل
 شد نهریان میگوید و در نهریان دشنام میدید پس جمیع صحابه این استنباط لطیف را پسندیدند و
 پسین اجماع کردند پس از انجا معلوم شد که بانی حد خمر عمر ابن الخطاب است سلب علم حد خمر
 کمال بیعتی است و زود اما میهم این قصه همین طریق ثابت است چنانچه شیخ ابن مظهر حلی در شرح
 الکرامه آورده انچه در این جواب طعن دیگریم معلوم شد که گویند حد خمر اضافه کرد و بعضی خود حال را
 در زمان آنحضرت چهل ناز یانه بود پس زیرا که اگر عمر زیاد کرد و قبول امیر المومنین و اجرائه صحابه

و باین وضعی که چون شاید جهام برای داد شهادت کند و گفت که اری او خبر جمل الایضه بعد جمل
 من اسید جواب ازین طعن آنکه در حدیث از نبوت آن میشود شاید جهام چنانچه باید
 شهادت نماید پس اصل حدیث نشد دفع وجه معنی دارد و تلقین شاید افزائی محض و
 بهیست آن بهر هستان چهره بطبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد
 الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن جوزی و شیخ شمس الدین مظفر بدایین
 بخوارزمی و دیگر مورخین ثقات نقل کرده اند که معتبر این شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با او
 بدو بودند و بنویسند که او را عزل کنانند بروی بهیست زنا بر بسته و چند کس از شایان آن دور
 مقرر کردند که بحضور امیر المومنین عمر بن الخطاب شهادت این فاحشه بر معیره ادا نمایند و خبر
 بهیست زنا در بصره شایع شد و در وقتی که عمر بن عمر سید بر همه را بحضور خود طلبید معیره بشود
 اربعه در محل حکومت بحضور صحابه که حضرت امیر هم در آن مجلس بود حاضر آمدند و در میان اهل بصره
 و عوسه نمودند که معیره بن شعبه زنا کرده است بازنی که او را ام جمل میکنند و بنویسند
 شهادت حاضر شدند یک کس از بنویسند پیش آمد و گفت که رأین بن خندباسب امیر بصره
 عمر گفت که لا والله حتی یسید این بیایم و لوج الرودفی الکلیه پس آن شاید گفت
 نعم استیض علی ذلک باز شاید دیگر رجاست و بنیستم او شهادت نمود باز بنویسند
 و بنیستم گویای داد چون نوبت بشاید جهام رسید که زیاد بن ابیه بود از وزیر رسید
 که بنویسند موافق باران خود که ابی سیدی او گفت این قدر میدانم که رأین بن خندباسب
 و بنیست از رأین بن خندباسب و جلیل بن ابی اذنا حار بن عمر گفت که حل رأین بن خندباسب
 حال لا درین قضیه باید دید که نزد علما است نبوت حدیث و تلقین شاید چه قسم و رقم شد
 در بیانیکه بحضور صحابه که با باشند و مثل حضرت امیر هم در آنجا حاضر بود اگر دازم و شرعی و شهادت
 حدود و راه حق میرفت اینقدر جمع کثیر که با ستمان کار حاضر شده بود و بنویسند آنها
 و بجای بود در امر حاضر در در باب اسامی بنویسند چه طور سکوت میکردند و حدیث

و باین وضعی که چون شاید جهام برای داد شهادت کند و گفت که اری او خبر جمل الایضه بعد جمل
 من اسید جواب ازین طعن آنکه در حدیث از نبوت آن میشود شاید جهام چنانچه باید
 شهادت نماید پس اصل حدیث نشد دفع وجه معنی دارد و تلقین شاید افزائی محض و
 بهیست آن بهر هستان چهره بطبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد
 الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن جوزی و شیخ شمس الدین مظفر بدایین
 بخوارزمی و دیگر مورخین ثقات نقل کرده اند که معتبر این شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با او
 بدو بودند و بنویسند که او را عزل کنانند بروی بهیست زنا بر بسته و چند کس از شایان آن دور
 مقرر کردند که بحضور امیر المومنین عمر بن الخطاب شهادت این فاحشه بر معیره ادا نمایند و خبر
 بهیست زنا در بصره شایع شد و در وقتی که عمر بن عمر سید بر همه را بحضور خود طلبید معیره بشود
 اربعه در محل حکومت بحضور صحابه که حضرت امیر هم در آن مجلس بود حاضر آمدند و در میان اهل بصره
 و عوسه نمودند که معیره بن شعبه زنا کرده است بازنی که او را ام جمل میکنند و بنویسند
 شهادت حاضر شدند یک کس از بنویسند پیش آمد و گفت که رأین بن خندباسب امیر بصره
 عمر گفت که لا والله حتی یسید این بیایم و لوج الرودفی الکلیه پس آن شاید گفت
 نعم استیض علی ذلک باز شاید دیگر رجاست و بنیستم او شهادت نمود باز بنویسند
 و بنیستم گویای داد چون نوبت بشاید جهام رسید که زیاد بن ابیه بود از وزیر رسید
 که بنویسند موافق باران خود که ابی سیدی او گفت این قدر میدانم که رأین بن خندباسب
 و بنیست از رأین بن خندباسب و جلیل بن ابی اذنا حار بن عمر گفت که حل رأین بن خندباسب
 حال لا درین قضیه باید دید که نزد علما است نبوت حدیث و تلقین شاید چه قسم و رقم شد
 در بیانیکه بحضور صحابه که با باشند و مثل حضرت امیر هم در آنجا حاضر بود اگر دازم و شرعی و شهادت
 حدود و راه حق میرفت اینقدر جمع کثیر که با ستمان کار حاضر شده بود و بنویسند آنها
 و بجای بود در امر حاضر در در باب اسامی بنویسند چه طور سکوت میکردند و حدیث

و باین وضعی که چون شاید جهام برای داد شهادت کند و گفت که اری او خبر جمل الایضه بعد جمل
 من اسید جواب ازین طعن آنکه در حدیث از نبوت آن میشود شاید جهام چنانچه باید
 شهادت نماید پس اصل حدیث نشد دفع وجه معنی دارد و تلقین شاید افزائی محض و
 بهیست آن بهر هستان چهره بطبری و محمد بن اسماعیل بخاری در تاریخ خود و حافظ عماد
 الدین ابن اثیر و حافظ جمال الدین ابو الفرج بن جوزی و شیخ شمس الدین مظفر بدایین
 بخوارزمی و دیگر مورخین ثقات نقل کرده اند که معتبر این شعبه امیر بصره بود و مردم بصره با او
 بدو بودند و بنویسند که او را عزل کنانند بروی بهیست زنا بر بسته و چند کس از شایان آن دور
 مقرر کردند که بحضور امیر المومنین عمر بن الخطاب شهادت این فاحشه بر معیره ادا نمایند و خبر
 بهیست زنا در بصره شایع شد و در وقتی که عمر بن عمر سید بر همه را بحضور خود طلبید معیره بشود
 اربعه در محل حکومت بحضور صحابه که حضرت امیر هم در آن مجلس بود حاضر آمدند و در میان اهل بصره
 و عوسه نمودند که معیره بن شعبه زنا کرده است بازنی که او را ام جمل میکنند و بنویسند
 شهادت حاضر شدند یک کس از بنویسند پیش آمد و گفت که رأین بن خندباسب امیر بصره
 عمر گفت که لا والله حتی یسید این بیایم و لوج الرودفی الکلیه پس آن شاید گفت
 نعم استیض علی ذلک باز شاید دیگر رجاست و بنیستم او شهادت نمود باز بنویسند
 و بنیستم گویای داد چون نوبت بشاید جهام رسید که زیاد بن ابیه بود از وزیر رسید
 که بنویسند موافق باران خود که ابی سیدی او گفت این قدر میدانم که رأین بن خندباسب
 و بنیست از رأین بن خندباسب و جلیل بن ابی اذنا حار بن عمر گفت که حل رأین بن خندباسب
 حال لا درین قضیه باید دید که نزد علما است نبوت حدیث و تلقین شاید چه قسم و رقم شد
 در بیانیکه بحضور صحابه که با باشند و مثل حضرت امیر هم در آنجا حاضر بود اگر دازم و شرعی و شهادت
 حدود و راه حق میرفت اینقدر جمع کثیر که با ستمان کار حاضر شده بود و بنویسند آنها
 و بجای بود در امر حاضر در در باب اسامی بنویسند چه طور سکوت میکردند و حدیث

در این کتاب میگویند که اگر در عمر بقیه شایده واقع میشد برود - گرفت میبرد و حال آنکه اگر عمر معلوم
است و شایده خود روا کرده اند که در مقدمات دین گفته زنی بابل قابل میشد و نه در صورت
صحایب مشهوره ایشان هیچ مردمی را با انصرام نمیرسانید و آنچه گفته اند که سسران گفته که
ری اجه رجل لا یفصح السدر رجلا من السایین السلیح صرح و افتراق قبح رجس نسبت آرس
تغیر من شعبه این کلمه در الوقت گفته بود و هرگز انوبت بجان میرسد چنانکه میگوید و تلفها میکند
اگر شایسته نسبته برای گواهی آمده بود او را با اس گفته مغیر چرا بود و معیند اگر شایده با اس
علیه بوده ادا و شهادت بواجبی نماید حاکم را نمیرسد که از و بجز و اگر ادا و شهادت بر ضرر مردمی
علیه طلب کند در هیچ مذنب و هیچ شریعت و بالفرض اگر این کلام موقوف عمر باشد پس از قبل فرست
عمر است که با جابا بقرآن چیزی در یافته میگفت که چنین است و مطابق آن واقع
میشد از کجا ثابت میشود که بجنو شایده گفت و او را شنو اند و باز هم اراده آنکه شایده از شهادت
منع شود در دل داشت بجه دلیل ثابت توان نمود اراده از فعال قلب است و اطلاع بر افعال
قلب خاصه خداست جواب دیگر اگر تعطیل حد بالفرض از عمر واقع شده باشد موافق فعل معصوم
خواهد بود و هر فعلی که موافق فعل معصوم باشد طعن کردن بر فعل معصوم طعن کردن نیست و اگر
از توجیه در فعل معصوم تلاش کرده باشند در انجام کار بر ضرر و سهو محمد بن ابویوسف القمی گفته اند
ان رجلا با دالی امیر المؤمنین و اقربا السرقه اوزار قطع به الید فسلم لقطع به **طعن**
که روزی عمر در خطبه منم میکرد از گران بطن مهر را و میگفت که اگر گران بطن مهر خوب
میداشت اولی این بزرگه مخوبی پیغمبر خدا میبود حال آنکه پیغمبر خدا اراده کرده که زیاد بر
بالصدد هم مهر از و اج و نبات خود نبسته پس باید که شمار مغالات صدقات یعنی گران بطن
مهر جلای الله بخشید و اتباع سنت سنی پیغمبر خود لازم گیرد و اگر کسی بعد کسی مهر گران بطن
است بنا بر این است قدر مغالات را در بیت المال ضبط خواهم کرد درین اثنا زنی بر پشت
و گفت ای عمر شنو خدا میفرماید و او تمام احد میفرماید فطرا فاعلا فاعل و امنه شایسته بعضی اگر داند

در این کتاب میگویند که اگر در عمر بقیه شایده واقع میشد برود - گرفت میبرد و حال آنکه اگر عمر معلوم
است و شایده خود روا کرده اند که در مقدمات دین گفته زنی بابل قابل میشد و نه در صورت
صحایب مشهوره ایشان هیچ مردمی را با انصرام نمیرسانید و آنچه گفته اند که سسران گفته که
ری اجه رجل لا یفصح السدر رجلا من السایین السلیح صرح و افتراق قبح رجس نسبت آرس
تغیر من شعبه این کلمه در الوقت گفته بود و هرگز انوبت بجان میرسد چنانکه میگوید و تلفها میکند
اگر شایسته نسبته برای گواهی آمده بود او را با اس گفته مغیر چرا بود و معیند اگر شایده با اس
علیه بوده ادا و شهادت بواجبی نماید حاکم را نمیرسد که از و بجز و اگر ادا و شهادت بر ضرر مردمی
علیه طلب کند در هیچ مذنب و هیچ شریعت و بالفرض اگر این کلام موقوف عمر باشد پس از قبل فرست
عمر است که با جابا بقرآن چیزی در یافته میگفت که چنین است و مطابق آن واقع
میشد از کجا ثابت میشود که بجنو شایده گفت و او را شنو اند و باز هم اراده آنکه شایده از شهادت
منع شود در دل داشت بجه دلیل ثابت توان نمود اراده از فعال قلب است و اطلاع بر افعال
قلب خاصه خداست جواب دیگر اگر تعطیل حد بالفرض از عمر واقع شده باشد موافق فعل معصوم
خواهد بود و هر فعلی که موافق فعل معصوم باشد طعن کردن بر فعل معصوم طعن کردن نیست و اگر
از توجیه در فعل معصوم تلاش کرده باشند در انجام کار بر ضرر و سهو محمد بن ابویوسف القمی گفته اند
ان رجلا با دالی امیر المؤمنین و اقربا السرقه اوزار قطع به الید فسلم لقطع به **طعن**
که روزی عمر در خطبه منم میکرد از گران بطن مهر را و میگفت که اگر گران بطن مهر خوب
میداشت اولی این بزرگه مخوبی پیغمبر خدا میبود حال آنکه پیغمبر خدا اراده کرده که زیاد بر
بالصدد هم مهر از و اج و نبات خود نبسته پس باید که شمار مغالات صدقات یعنی گران بطن
مهر جلای الله بخشید و اتباع سنت سنی پیغمبر خود لازم گیرد و اگر کسی بعد کسی مهر گران بطن
است بنا بر این است قدر مغالات را در بیت المال ضبط خواهم کرد درین اثنا زنی بر پشت
و گفت ای عمر شنو خدا میفرماید و او تمام احد میفرماید فطرا فاعلا فاعل و امنه شایسته بعضی اگر داند

در این کتاب میگویند که اگر در عمر بقیه شایده واقع میشد برود - گرفت میبرد و حال آنکه اگر عمر معلوم
است و شایده خود روا کرده اند که در مقدمات دین گفته زنی بابل قابل میشد و نه در صورت
صحایب مشهوره ایشان هیچ مردمی را با انصرام نمیرسانید و آنچه گفته اند که سسران گفته که
ری اجه رجل لا یفصح السدر رجلا من السایین السلیح صرح و افتراق قبح رجس نسبت آرس
تغیر من شعبه این کلمه در الوقت گفته بود و هرگز انوبت بجان میرسد چنانکه میگوید و تلفها میکند
اگر شایسته نسبته برای گواهی آمده بود او را با اس گفته مغیر چرا بود و معیند اگر شایده با اس
علیه بوده ادا و شهادت بواجبی نماید حاکم را نمیرسد که از و بجز و اگر ادا و شهادت بر ضرر مردمی
علیه طلب کند در هیچ مذنب و هیچ شریعت و بالفرض اگر این کلام موقوف عمر باشد پس از قبل فرست
عمر است که با جابا بقرآن چیزی در یافته میگفت که چنین است و مطابق آن واقع
میشد از کجا ثابت میشود که بجنو شایده گفت و او را شنو اند و باز هم اراده آنکه شایده از شهادت
منع شود در دل داشت بجه دلیل ثابت توان نمود اراده از فعال قلب است و اطلاع بر افعال
قلب خاصه خداست جواب دیگر اگر تعطیل حد بالفرض از عمر واقع شده باشد موافق فعل معصوم
خواهد بود و هر فعلی که موافق فعل معصوم باشد طعن کردن بر فعل معصوم طعن کردن نیست و اگر
از توجیه در فعل معصوم تلاش کرده باشند در انجام کار بر ضرر و سهو محمد بن ابویوسف القمی گفته اند
ان رجلا با دالی امیر المؤمنین و اقربا السرقه اوزار قطع به الید فسلم لقطع به **طعن**
که روزی عمر در خطبه منم میکرد از گران بطن مهر را و میگفت که اگر گران بطن مهر خوب
میداشت اولی این بزرگه مخوبی پیغمبر خدا میبود حال آنکه پیغمبر خدا اراده کرده که زیاد بر
بالصدد هم مهر از و اج و نبات خود نبسته پس باید که شمار مغالات صدقات یعنی گران بطن
مهر جلای الله بخشید و اتباع سنت سنی پیغمبر خود لازم گیرد و اگر کسی بعد کسی مهر گران بطن
است بنا بر این است قدر مغالات را در بیت المال ضبط خواهم کرد درین اثنا زنی بر پشت
و گفت ای عمر شنو خدا میفرماید و او تمام احد میفرماید فطرا فاعلا فاعل و امنه شایسته بعضی اگر داند

داوه با سه شنبی زبان کنج فراوان پس باز گیرید انرا از ایشان تو کیستی که بازمی ستانی مهر باد
داوه را گو فراوان گران باشند عمارت خست و عمارت بخاطر خود نمود و گفت کل الناس
افسده من بمرسته حتی الخیر است فی الحال محل طعن آنکه سکوت عمر از جواب ان زن دلیل
عجز اوست و دیگر که از غمیده جواب یک زن نمیتواند برابر داد چگونه قابل امامت باشد
ازین طعن آنکه سکوت عمر از جواب آن زن نه بنابر عجز اوست از جواب با صواب ثابت خطا
اوستی الواقع لازم آید بلکه بنابر کمال ادب است با کتاب الله که در مقابل آن چون و چرا نمودن
و فنون دانشمندی و توجیه خرج کردن مناسب حال عظیم اهل ایمان نیست ایشان را غیر از
تسلیم و انقیاد و تطایر الفاظ هیچ راست نمی آید و الا اگر مقصود آن زن از ملاوت این آیه
اثبات رضا و الهی مغاللات میور بود پس صریح خلاف فهم پیغمبر است زیرا که در احادیث صحیح
نبی واقع است از ان روی الخطابی فی غریب الحدیث عن النبی صلی الله علیه و آله فی الصدوق فان
الرجل یعطى المرأة حتی تنفی فی نفسه شیئاً و روی ابن حبان فی صحیح عن ابن عباس قال قال رسول
الله صلی الله علیه و آله وسلم ان من خیر النساء الیسر صدقاً و عن عائشة عن علی بن ابی طالب علیه السلام قال
من المرأة تسبیل امرحانی صدقاً و انها و خرج حماد البیهقی مرفوعاً عظم النساء بركة الیسر من صدقاً و
اسناد و جید و نهایت آنچه از این ثابت میشود جواز است و لومهم الکراسته و نیز این نصبت
در انکه این قطار جهیزست محتمل است که مراد بخشش زیور و مال باشند نه بصیغه مهر که رجوع در پیله وجه
زوج را تغییر دهد و خصوصاً چون او را وحشت داد بفرار و طلاق باز رجوع نمود در پیله یاده تر در
ایذایی او گوشتید و خلاف شرفیت و موت بعمل او زد و از امر جائز نبی کردن بنابر بصلحی که ان
نصیب مومنین است در حفظ اموال ایشان از ضیاع و هسران بجا و انها که استغناء زمانه که
رفته رفته منجر میشود با بلا و حقوق دیگر مردم از غلام و نوکر و قرضخواه و معامله دار و مودی می کند
و بمقابل و تجاسد و فتن عظیمه و تقویت جهاد و اخراجات حقانی چنانچه در ملک و امراء زمان استاید و
محسوس است کار خلیفه راشد است و انحضرت از طلا و زینب پیرا منم میفرمود حال آنکه

۱۰
کرمچہ
میں پانی
جو منسک کر
اوبسار
طلاق دینے
ننانو ۱۲
۱۳
کو اوبسار
شاید لڑکر
دوسرے بجای
زنی داد دیا
یکے رائد ہوا
فود مال

14

17

مطلق بلا شبهه جایز است و حضرت امیر نیز مردم کوفه را منع میفرمود از نزد جمیع حضرت امام حسن
بلا شبهه جایز بود و میگفت ابا ابله کوفه را نزد جمیع الحسن لانه مطلقا للنساء و از کلام عمر برادر
منقولست مبرمج معلوم میشود که مخالفت را جایز نمیدانست اما بنا بر دناست عاقبت او منصرف
و اگر معشوق آن زن جرئت استرزا و مهور بود پس اگر از اذیت مرست معلوم می شود در حق
ازواج و شوهران معلوم میشود در حق خلفا و ملوک که برای تنبیه و توبیخ استرزا و عاقبت
و ان اردتم استبدال وجه مکان زوج و اقیم حدی پس قطار او و عید نمودن البصیطة مال اربیت
المال محسن خیار بتجدیدست و نزد جمیع اهل سنت امام را میسر است که بر امر جائز چون نفس فاسده
حالی و وقتیه باشد تعزیر نماید و ضبط مال نیز و ضبط از تعزیر آنچه در طعن آورده اند که سر عمر
بخطا نمود در خطاست در نقل در سیم روایت اعتراض بخطایانیده آری این سه در صحیح است
که گفت کل الناس اقصه من عمر الی آخره و این از باب توعید و تقسیم نفس و حسن عقیق است که
جایزه تعمق بسیاری را برای مطلب خود رسانده است اگر سنباط او را به وجهی است
باطل گنم دل شکسته میشود و بار غیبت با سنباط معا از کتاب التندی لاید لا بد او را تحسین از
و خود را بحساب او سخت و قایل و انما به که تنبیه او را و دیگر از آن تحریض باشد بر تقی معانی
قرآن و سنباط دقایق او و این تا دین با کتاب التندی در حدیث بر شغال مردم با جهاد و سنباط
از قرآن که ازین قضیه و از قصص دیگر ادوات میشود و منتقین است که مخفی است باوست الکلمه
نیم ضری گوایه میکند که او را بجنود عیان و اکابر زنی نادان قایل و ملزم گرداند و او سکوت
نماید چه جای آنکه او را تحسین و ازین کنند این قصه را در طاعن و آوردن کمال بی انسانی
است اگر بالفرض به اینه عمر را جواب دیگر میسر نشد میفرمود خود را از دست گرفته بود و که میفرمود
زن را بجنید که من فکر سنت سینه نمیکنم و این بی عقل قرآن را مقابل می آورد و دیگر معبر
قرآن را میفهمید این زن از او بهتر میفهمد یک کشتان اکابر بن هین را افتخار میفرماید که در
از نفسا بخت و سخن برورد سه در جوهر نفوس ایشان نماند و محض سباحت حق منظور ایشان

افتد خواه نزد خود ایشان باشد خواه نزد غیر خود و از آنجا که جسم کبر و دین در بار ایشان در میان نیست
عظمی یک قدم انداز حضرت امیر مثل این قصه بصد و آمده خرم این جر بر و این عبد العزیز محمد
بن کعب قال سال الرجل علیا عن مسئلة فقال فیها قال الرجل ليس بهذا ولكن كذا وكذا قال
أصبت خطأ ما فوق كل ذي علم عظيم این سبقت عظمی را هم فرقه نو صبت خذ لهم در ست
طون دهره اند بستر فعل شیعہ در حق عمر و نعم ما قبل ۵ چشم بدانند بش بیکزده
علین این سرش در نظر دینجا باید نیست که اگر در یک سنه غیر امام خود فقه و امامت از
دقیقه معلوم نشود و لیاقه امامت سلو ب نگیرد در زیره حضرت داود که نبی بود و نبی الخلیفه
فوله ایاد و اما جلدناک خلیفه فی الارض فاحکم بین الناس با حق در فهم حکم تو سفندان شخصی که
ز عمت شخص دیگر را مکت کرده بودند از حضرت سلیمان که نه در انوقت بی بود و نه امام متنا
گروید و حضرت سلیمان که صغیر السن بود در حضرت داود سبقت کرد و حکم الهی را دریافت روی بر
بابو بنی الفقیه عن احمد بن عمر الحلی قال سالت ابا الحسن عن قول تع و داود و سلیمان ان یحکم
فی الحرب قال حکم داود بر قاب الفهم و فهم الله سیدان ان یحکم لصاحب الحرب فی اللزوم
بس اگر الفضر حکم یک سنه بزرگ نادان بضمایمیده و بعضی فها نباید امامت و راجع بال که
نبوت حضرت داود و اراد مانند این افعه ظلی نشد و ظاهر است که امامت نیابت نبوت است
که در عالم نخواهد بود الا که از نفس خود تجربه کرده باشد که در بعض اوقات از بعض مہیات عالم
شده و کسانی که در مرتبه عقل و فهم از و کمتر و این نر اند و از بران منته به ساقه اند لیکن بعض و عباد
را علایج نیست طعن ششم الله تعالی هر حصه بلایت از خمس که بعض قرانی ثابت است قوله
و علموا انما ختمت من شئ فان الله ختمه الرسول و لذي القربى و الایمانی المساکین این را
بایشان ندان پس خلافت حکم فران نمود و جواب انکه این طعن پیش از سبب امامت نیست
زیر که نزد ایشان این آیه برای بیان بصرف شمس است نه برای استخفاف پس اگر امام وقت
صواب و ایمان اختیار کند که بفرقه را خاص کند ازین چهار فرقه که در قران مجید مذکور اند و دانستند

محتاج فائده و فقرای سلیس بیارجوم او در بیشتر است این حصه هم بقضای اهل اسلام
بیشد در آن سال این تریب حصه و التریب مطلق موقوف باشد اگر چه حضرت عباس
بر خاستن از آن مجلس حضرت علی را تخلیه فرمود و گوشت غلط کردید که از دست خود بفرمان اوید
قبض خود نیارید و بعد بجلنا بدست او زیرا که شما از خود موقوف کردید این حصه را بشما خود
حالا مسئله خمس فصل بر سره فایده باشد نیز ذی شیعیه هر کس که اقامت باشد نصف خمس
خود بگیرد نصف ثانی را دنیای و سایرین بقا رحاحت قسمت نماید و خمس باقی
ایشان در هفت چیز واجب بود اول غنیمت که از کافران حربی بدست آید بر تعداد کثرت
دوم سرکافی که باشد مثل فزیره و در سن و کل ارستی مانند آن بشرط آنکه بعد از اخراجات ضروری
شکل که در صاف نمودن قیمت آنچه بماند بیست شقال شرعی طلبا بماند بیست و چهار در پیوسته
بیرون اندیجرام که مال حلال مال حرام مخلوط شده باشد تخم زینبی که کاه و ذره از طلا
چیز دستشیم آنکه در وی که از زیر زمین یافته شود و محقق فائده که از تجارت باز در هفت یا جرئت و
فندان بهم رسد پس هر گاه آن فائده زیاده از کل اخراجات یک الی دین کس باشد خمس آن
زیاده باید داد و بر حقیقه تمام خمس را سه حصه باید کرد برای تیمی و سایرین مساویان و اول
این حیره فرقه را که زنی با شتم باشند باید داد بعد از آن اگر باقی ماند بیکر اهل اسلام که هیچ چیز
فرقه باشند باید رسانید و خمس نزد ایشان در سه چیز است اول در غنیمت دوم در کالی که بطنیه
باشد مثل زعفران و قندوس و از زیر زمین و مانند آن سیوم زری که در زمین یافته باشند و نیز
شامی خمس را پنج حصه باید کرد یک حصه رسول تخلیه وقت باید داد و یک حصه بنی شام و فی السک
و فقیر را بر پایه باید داد بطریق میراث مرد و در حد و زنی یک حصه و سه حصه بیکر بیتمان و سایرین
اهل اسلام را باید داد و خمس نزد ایشان در دو چیز واجب شد اول غنیمت دوم که زنی که زنی بود
یافته شود الا تقسیم عمر را برین بر سه نه سبب قیاس باید کرد و ظاهر است که باید سبب حقیقه و التریب است
سیار چنان است که کثرت حواله حضرت عباس حضرت علی میکرد و جدا جدا بر سر این می

حالا بیکرین
اینست فائده آن بود
سلیس بخون الی امام
و تقسیم آن سال
فائده بنی و اولاد
ای علی علیه السلام
آن را سه حصه
اول بعضی از این
آن بعد از آن
کس که در آن
اینست فائده آن بود
سلیس بخون الی امام
و تقسیم آن سال
فائده بنی و اولاد
ای علی علیه السلام
آن را سه حصه
اول بعضی از این
آن بعد از آن
کس که در آن
اینست فائده آن بود
سلیس بخون الی امام
و تقسیم آن سال
فائده بنی و اولاد
ای علی علیه السلام
آن را سه حصه
اول بعضی از این
آن بعد از آن
کس که در آن

نیز باید مطلع شد که عمره اصداف که در دین آنچه در آن بود یعنی نماز تراجم و اقامت آن بجماعت که با عزت ابدی است و حدیث متفق علیه مرویست که من احدث فی امرنا بذالمین سه فیه و در کل مدینه ضلالت و باین طعن الزام الحسنت نمی تواند شد زیرا که در جمیع کتب ائشان بشهرت و فواید ثابت شده است که پیغمبر در سه شب از رمضان بجماعت تراجم ادا فرموده و مثل دیگر نو اقل از آنها بگذارد و عذر در ترک موطنیت بران بیان نموده که آنی خشیت آن نفرض علیکم چون بعد وفات پیغمبر این عذر را اشد عمر احیاء سنت نبوی نمود و فاعده استواری شیعیه کسی مقررت که چون حاکم موجب نفس شارع معلول باشد فعلی تر و ارتفاع آن علت بر لغت میشود و آنچه گویند که با عزت عمر ابدی است زیرا که خود گفته است نعمت البده عمده پس آن معنی است که موطنیت بران با جماعت چیزی نوبت است که در زمان آن سرور نبود و چیزی حاصلست که در وقت خلفاء راشدین بمس طیاره و اجماع است ثابت شده و در زمان انور و نبود و آن چیزی را با بدعت نمی نامند و اگر عیادت

چیز خود باید بدعت سیئه پس حدیث منقول مخصوص است بآنچه در شرع بهیچ اصل نداشتند و نه از خلفاء و او ایست اجماع است تا این باشد چه می تواند گفت شیعیه در حق عید غدیر و فطیمه نور و زوادی هاشم که روز قتل عمر یعنی نهم ربیع الاول در تحلیل فروج حواری و محرم کردن بعضی اولاد از بعضی ترک که هرگز این چیزها در زمان انور نبود و ایست این با احداث کرده اند بزم شیعیه و چون نزد اهل سنت خلفاء راشدین نیز حاکم ائمه دارند بحدیث مشهور که من یوشنکم بعدی فی غیر اختلاف اکثر افعالی که بسنتی است ائمه و الا راشدین پس بعد حضرت علی علیه السلام با ائمه اجداد حدیث عمر را بدستور احداث ایست دیگر عیادت غیب را خد و اگر بدو عیادت باشد بدعت نه میدانند و حاکم که شیعیه در کتب خود روایت کنند که آن عمر قضی فی الحسد با بختی و همین عبارت را بعینه فرقه انواریست در حق حضرت امیر نیز روایت کنند معلوم نیست که در اصل اختراع که ام فرقه است که اول این عبارت را برانفتد

[illegible]

فتره دیگر از اینست که خود او در نظر غالب است که استخراج استاد هر دو فتره سبب فقر
 ابله است که هر دو فتره از شاگردان او دیده و از یک شیخ فیض برداشته اند لیکن این
 را در روایت این نقطه بار جادت خود که تصحیف و ایات و اختلاف در هر چیز است و بنا بر بعضی
 بجهت روایت کنند و بعضی بجا و در بعضی روایات ایشان لفظ حد اخبر واقع است و هر تقدیر
 چون این عبارت بکوش نیست رسید و محتاج بچواب دادنش نیستند و اگر بنا بر این است
 جواب ندهند بحدیر که مراد حد اخبر باشد هیچ طعن متوجه نشود زیرا که چون حد خبر از روایت
 کتاب نیست قدر عین نیست لابد در تقدیر و اقوال مختلفه بخاطر صحابه میرسد مگر در
 قول هر کس را در زمین خودی سنجید تا آنکه جماع برصوابند حضرت علی و عبد الرحمن بن حویر
 واقع شد گماستی اگر لفظ حدیر بجهت باشد کذب محض است زیرا که در زمان ابوبکر صدیق در صحابه
 در میراث حد اختلاف واقع شد و دو قول قرار یافت قول ابوبکر آنکه بجای پدر عمت گشت
 و قول زید بن ثابت آنکه او را هم شریک میراث کنند و یکی از برادران شمارند عمر را و در ترجمه یکی
 ازین دو قول تردید با صحابه درین سلسله باخته با و مناظره با میکرد و بار بار بر آن ترجیح میداد
 ابوبکر در خانه ابی کعب و زید بن ثابت و دیگر کس را صحابه رفت و دلائل بسیار از جانبین ذکر
 آمد و این بر دوامت و گفت شنید مناظره با را حدیثی نیست بر یک مدعا نیز دلیل تقریر میشود و هر
 دلیل قضیه حد است این را محل طعن گزین خلی تا دانی است و آخر تا حدیثی نیست بر یک مدعا نیز
 او مرجع شد و زید بن ثابت او را بخانه خود برد و نهی کرد و از آن نهی جواب را بر او داد و از آن جواب
 چه بچه ها خود دیگر را آورد و آب را در آن نهی ریخت و جاری کرد که همه شانها و شعبه ها رسد باز یک
 شعبه سفلی را از پیشین برگردان آن شعبه باز گشت و در شعبه وسطی رسید و بعضی سفلی
 علیا برد و غش گشت و آنها را شعبه علیا زلفت پس این تمثیل و تصویر ثابت شد که اجزاء
 حد منتقل شد پس از پس سیران او بارها تنها سجد میرسد بلکه قرابت حد بحال خود داشت
 برادران بحال خود گوی که میرا باطل نمیکند ازین تمثیل بخاطر عمر بن زید که در گرفت طعن باز هم

شیدن اراحم
چو دوسه افخل
۱۲۰۴

الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله

درست و علامت

پارسیوں کے لئے

یہاں سے تمام
یہاں سے تمام
یہاں سے تمام

مستخلصات

کتابخانه عمومی
کتابخانه عمومی

امام احمد بن حنبل
رحمۃ اللہ علیہ

1108

2

فمن تمتع بالعمرة الى الحج ودر تمتع هر سه واجب ساخته نه بر مفر و پس صریح معلوم است
که تمتع فقستانی است که نحر ببدی میشود زیرا که باستقرار و شریعت با قطع معلوم
است که حج بدی واجب نمیشود و در حج تمتع و قمران هم جایز است و از حدین
اختیار فرمودن آنحضرت افراد را بر تمتع و قمران صریح دلیل فضیلت افراد است زیرا که آنحضرت
در حجۃ الوداع افراد حج فرموده و در عرفة القضاء و عمره حرامه افراد عمره نمود و با وجود فرصت یافتن در روز
جبران حج نکلا در بدین منوره رجوع فرمود و از راه عقل نیز از فضیلت افراد هر یک از حج عمره و حج تمتع
که احرام هر یک مقرر بر ادا و هر یک چون جدا جدا باشد نقصان عفت سنات حاصل خواهد شد چنان
در استنباط صورت بر آن روز و رفتن مسجد بر آن روز ذکر کرده اند و آنچه عمره رضایان نمی کرده و
از آنجا نیز ننوده تمتع الحج بمعنی دیگر است یعنی فتح حج سبوعمره و خروج از احرام حج با فعل عمره
بجود و بر همین است اجماع است که این تمتع الحج بلا عذر حرام است و جایز نیست از آنحضرت
این فتح از اصحاب حج دنیا بر مصلحتی کنانیده بود و آن مصلحت دفع رسم جاهلیت بود که عمره
در شهر حج از آنجا فرمودید نیستند و می گفتند که اذاعنا الاثر و رد الی الی و فی الحج الصفر طلت العمرة
لن اعتمر لیکن این فتح مخصوص بود به آن زمان دیگر از آنجا نیز نیست که فتح کنند عمره و این
مختصص بر و است ابو خرو و دیگر صحابه ثابت است اخرج مسلم عن ابی خروانه قال کان التمتع
فی الحج لا صحاب محمد خاصة و اخرج النسائی عن جابر بن ابیال قال قال رسول الله
فتح الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة قال ابو خروانه فی شرح مسلم قال
الما زری اختلف فی التمتع اللتی فی عنها عمر فی الحج فقیل فتح الحج الی العمرة وقال القاضي
عیاض ظاهر حدیث جابر و عمران بن حصین و ابیمره ان التمتع اللتی اختلفوا فیها انما
فی فتح الحج الی العمرة قال و لیهذا کان عمر ضرب الناس علیها و لا یضربهم من حج و التمتع
ای العمرة فی شهر الحج و آنچه از عمر رضی الله عنه اندک اندک انما انما انما فی عنها معنیش بهر
است که نمی من در و باها و شما تا بنابر بسیار و از وزیر که خلیفه و قهر و در امور و نشاند

۱۳۱۱ ہجری ۱۲۱۱

موجود است اما بعد فاذا پسر ملک فی الماتی و جنتک شکاری بطاعتی و ولم کن فی طایف المونی
منک فی نفسی لمواسانی و موازرتی و اداء الامانة الی درین عبارت تامل باید کرد و مرتبه حسن خلق خسته
امیر و درجی آن رسوایا باید فهمید فاما رایت الزمان علی ابن عکاب فکلب و العدة و قد حارب و اما
الناس قد خربت و یدیه الامه قد فطنت و مشغرت قلبت لاین عکاب نظر الحرج ففارقهم مع الفارق
و خذلتهم الخاذلین خسته مع الخائنین فلا ابن عکاب و سیت و لا الامانة اذبت و کان لم
لمکن البتة شریک جهادک و کان لم تکن علی بنیة من ربک و کانک تکیه فیه الامنة عن دنیا هم و شیوة
عزیم فیهم فلما کلمتک الشدة فی حیانة الامنة سعت الکثرة و عاجلت الوثبة و خطفت
ما قدرت علیهن من اموالهم المصنوعة لایعلمون و ایتامهم خطاف الذنب الازل و امیة الغرسة
الکسیرة فحملته الی الحجاز حجب الصدرة تحمله غیرت انهم من اخذ و کانک لا ابالک امرت الی ملک
ترکک من سبک و اکف بحال الله و ما توین بالمعاد و ما تخاف من نقاش الحسنة
ایها المحدث و من کان عندنا من ذرعة الالباب کیف تسبیغ طعاما و شرابا و انت
تعالم بانک تاكل خبزا و تشرب حراما و تبتاع الامارات و تنکح النساء من اموال الی قیامی و بساکیر
و المونیة و الجابین الذین افاد الله علیهم هذه الاموال و احضر لهم هذه البساکیر
فانتق الله و اردد الی مولاه القوم اموالهم فانک ان لم تفعل فانت کفین الله
منک لا غدرت انت الی الله فیک و لا ضرتک بسبیفی الذی ما ضرت به جدا
لا دخل النادر متهم مضمون ابن ابی کرب و خیانت و خیانت آخر فاعلم ربوا
باید دریافت که هرگز این بد خیانت و خیانت بنه خال عثمان از کسی نهی قول نشده
خصوصا ما خورے و اگر چنین از طبقه و نیز از اعمال حضرت امیر منذرین جاری و عجبی بود
که اوزم خیالی خاین مدزد و برآمد و بعد از ظهور خیانت او حضرت امیر با و نیز تهدید نامه در حق فرموده
ان بد نامه نیز از منشا پسر کتب حضرت امیر است و در هیچ البلافة و دیگر کتب نامه که در دست
تجارت ارشاد و اشارت نیست اما بعد فاضلاح ابیک عزیز فی منک و ظنت انک تتبع

[illegible]

سے انجاء اٹھانا دیکھ کر دنیا سے جدا ہو کر رہا مگر آخرت میں خود کسب کیلئے کمالیہ کا نام لیا اور خود کو کمالیہ بابا اور خود کو آخرت کا نور قرار دیا۔

[illegible]

بدین ترتیب که بیلکه فاذا انت فیما فی الی عنک لانتع لبواک انقبادا و اولا تنقی لانتزک عتاقا لانه دریا
 خجرات خرنک و فصل عشیرتک تقطیعہ و نیک اسے اخر الکتاب الکرم باجماع نزد اهل سنت
 در عثمان و حضرت امیر دین باب فرقی نیست زیرا که هر دو آنچه بر ذمه خود واجب است خدا را
 فرمودند و بنا بر حسن ظن خود عمل بعمال دادند و قلم غیب خاصه خدمت پیغمبران هم نظر بعمال ظاهر
 را با آن باطن خراب ففاق پیشه فرغیده میشو تا وقتی که وحی الهی و قایع الهی کشف حال ایشان کنند
 قوله تعالی و لیحصل العذ الذین امنوا و قوله تعالی ما کان الله لیزالهمونیس علی ما انعم علیهم حتی یرجعوا
 من الطیب ایام را علم غیب ضرورت نیست که در حسن ظن خطا کنند و هر کس را بحسب آنچه از خداوند
 هست بداند آمانزدستیده پس فرقی است پس عظیم و آن است که حضرت امیر قبل از اظہار خاست
 و قبل از دادن عمل و خدمت میدانست که فلانی خائن است و از او خطی خاست خواهم شد زیرا که
 نزد شیعه امیر را علم ماکان و مایکون ضرورت است و برین سئله اجماع دارند و محمد بن یعقوب طبری
 دیگر علامای ایشان بروایات متنوعه و طرق متعدده این سئله را ثابت کرده اند که شهادت بر حسن
 امیر نزد ایشان دیده و دانسته خائنین و مفسدین را و الی امور سالمانان مشهور و احوال را و انان
 مال خوری کرده حقوق مسلمین گرفته کریمه میفرستند و غیر از پند نامه و خط و نصیحت بداند کس نمیشود
 شد و عثمان بچاره کورانده دانسته بنا بر حسن ظن خود نفوذ اعمالی بعمال میکرد و انانها خائنان
 میرسید و عثمان بر کرده خویش پشیمانی می کشید حال اقصه حاصل دیگر از اعمال حضرت امیر
 که با خاندان خود حضرت امیر که کعبه و قبله خلافت و جای دین و ایمان جمیع لواحق است
 کرد و چه اندیشید و آن عامل مردود ز یاد و دل الزام است که صوبدار ملک فارس و شیراز بود و آن
 بولید الزام بود ان فخار میکرد و این را با ناک بلند میگفت و برادر خود که کنیز بود ستمی نمود
 زنا میباید قصه اش آنکه ابو سفیان پدر معاویه در باطنیت با زنی ستمی نمود که کنیز که حارت نفس
 همیشه بود در کنار شد و لیل و نهار نزد او آمد رفت میکرد و خط نفس بر میداشت و
 ایام ستمیه پسر آورد که نام او زیاد است پس کن چون ان کنیز که مملو که کارش

حارث بود و هم در خارج غلام حارث ان پسر را در دست من بعد الحارث لقب میکرد و اما که کثر
السنه و شیار شد و آثار نجابت و بلاغت و خوش تقریر می لسانی و از زبان زود خلاق گشت
و زیر یکی و طفت او شهره افاق گردید و روزی عمر بن العاص که یکی از بزرگان قریش و دواة
نشان بود گفت که لو کان هذا غلام من قریش لسانی العرب عصاه ابو سفيان این را
شنید و گفت و الله انی لاعرف من وضعه فی بطن امه حضرت امیر هم در ان مقام حاضر بود و سید
منج یا اباسفیان فقال ابوسفیان انا فقال هلا یا اباسفیان فقال ابوسفیان اما و الله لو لاف
شخصی را فی یا علی من الاعاد لاظهره و مخبری عرب و هم تکرر المغالاة عنین باد و قطالت مجامعی
و ترکی فیم غم الفواد زیاد هم این قصه را شنیده بود و از فرط حیائی پیش مردم میگفت که من از
نطفه ابوسفیان و از نسل قریش ام چون امیر المومنین او را و آفرین ساخت و در ضبط بلاد و اصلاح
از وی ترو دنیا بآن تدبیرات نیک نظیر رسید معویه بالونبها ن مکاتبه و مرسله شروع کرد و چون
او را بطمع استلحاق به نسب خود رفیق سازد و از رفقا امیر جدا کند که جدا شدن بنقسم و از خون
صاحبیت از حریف غنیمت است و او را و عده مضمر داد که اگر کسی منی تری را برادر خود را
و از ولاد ابوسفیان چهارم و آخر نطفه ابوسفیان در نجابت و شهامت و طنانت و زیر شاه صدر
این دعوای منی چون حضرت امیر برین کائنات ممر اسلالت بها و قوف یا تسکون زیاد نامه نوشت که
عبارتش اینست متذکر ان محو کتب الیکیتل لبک و یقل عرکاف حذره فانما یوشیطان یا امیر
من بین یدیه و من خلفه و عن ممینه و عن شماله یقبح غفلة و یستلب غشا حذره ثم احذره و قد کان
من ابی سفيان فی زمن عمر بن الخطاب فلتة من حدیث النفس و ترغبه من نزعات الشیطان
لا یثبت بها نسب الاستحی بها میراث و المتعلق بها کالو اغل الرفع و المنوط الذی یجب ان
ابن نامه را زیاد خواند گفت و رب العبیة شهیدی ابو الحسن با فی ابن ابی سفيان و انهم از راه
کمال حیائی بود تا وقت شهادت حضرت امیر بر حال ظاهر داری میکرد و ترک رفاقة انجناب بی
پرده نمی نمود چون بعد از شهادت حضرت امیر سعید نا و مولانا الحسن المحببتی تفویض امر ملک

من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل
 من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل

وسلطنته معجوبة فرود و معنوية در استقامت يادله سرور اوست بود با جماعت اهل اهل
 شجاع و زيرك و بادشاها و از اين مردم نكز پرست نيز ادا و نكند را ايند و در غايت او مانند غايت
 حضرت امير تر دوات شايسته نمايد بهمان كلمه ابو سفيان كه بجنحه و عمر بن العاص حضرت امير
 زبان او بر ايد و بگويد كه حبه او را برادر خود فراراد او و در سینه چهل و چهار از حضرت در العاص
 بن سفيان قمر دور و در ملكت مسك و گردن بكه او را زيارت سفيان بگفته بانش حاله شرايت
 بن زياد را زيارت يابد كه بعد از رفاقت معويه و لي فلي كه از ه ساد شده عداوت او را حضرت
 و قتي كه سبتا اكبر حسن مجدي قتيه حيات مانده ملا حظه ميگرد چون آنجا بجلت فرمود و زيارت
 و ابي عراف شد و در كوفه قصر او بهر سبيدش از نيمه كار را سعيدين شرح ملكه آن شخص بيان
 جناب امير و از عجين و مخلصين آن خاندان عالي شان در بني فساد و خوش است او را گرفته سعاد
 نايه او خير دار شده كه نخبه در دنيه منوره خود را با ام ثاني سيد الشهدا اخاتم آل العباسيد ادا نما
 حسين رسانيد زيارت خانه او را در كوفه صبيحان و نو فقه و جنس او را بود بعد از آن خانه او را بهر مردم
 فرمود چون اين جا بهر ايكوش مبارك حضرت امام سبيددين مقدمه نامه سفارش براي زيارت ايرين
 كه آخر از رفقاي قديم جناب امير است و نك بر آورده ان درگاه ما كجا را و بجا خايد او را و ز
 بوفالي خايد با خست رقم فرمود كه عبارتش است من الحسين بن علي بن ابي طالب بعد فقه
 اجل من اسيد آل الميم و عليه با عليه هم فقه است داره و خدمت اله و عيال فاذا انك كمال بنا
 فابن داره وار و داليه ماله و عيال فاني كذا خبره فشفعي فيه در جواب حضرت امام ان كذا الع
 اين قسم مي نويسد من زياد و ابی سفيان الى الحسين بن فاطمة ابا بعد فقه انك كذا كذا
 با سلك قبل اسمي و انت طالب للي اجته و انا سلطان و انت سوفه و كذا بك كذا في فانس ال
 الالفاس مشله و شر من نك اذ انك و قد اديته فامنه منك على سوره الراي و رضی بنك داره
 لا يبقی اليه سابق و لو كان من ملكك و نك فان حسبكم الى ان اكلمه لانت فيه نك سلكه
 الى من هو ابلي بر نك فان عفو عنك ان كن شفتك فيه و ان فقهك كذا كذا لا سلكه

من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل
 من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل
 من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل
 من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل

من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل
 من التمس الى الله تعالى ما لم يزل
 ملكه وملكه الى الله تعالى ما لم يزل

[illegible][illegible]

المرحوم فقير الرواد محمد بن مصطفى ومعه المالك السيد إبراهيم بن علي

و نادیر باد سرگوشی نمود عجب نیست که در آن سرگوشی که تحت لطف کرم بود شفاعت این گناهکار
کرده باشد و نیز بر احم شده باشد و دیگری بر آن مطلع شده و نیز ثابت شد است که حکم در هر غیر خود
از اتفاق و ساد نوید کرده بود چنانچه من بعد از و چیزی بوقوع نیامد و معیند اسیر فروت شده بود
و قوای او نسا فوط گشته خوف فتنه آرمنازه بود پس در آوردن او در مدینه و بحالت اقبیل نظر
به جنبیه که زوال فروت که در پوشاک باشد خواهد بود صلاح محل طعن نیست **مسئله** هم انکه اهل
بیت و ائمه خود را الیهای خطیر بخشش فرمود و اسراف از حد گذرانید و بیت المال را خراب
کرد چون حکم بن ابی العاص بن مجینه او را یک لکبه درم با بخشید و پسر او را که حارث بن حکم بود
محصول از بارهای مدینه و مشهور گنج و مندریات ایجاد نمایند و مروان را خمس افریقه داد و عبد الله
بن خالد بن اسید بن ابی العاص بن ابی العاص بن اسید را چون از مکه نزد او آمد سه لکبه درم انعام فرمود
یک دختر خود را داد و دانه مر و ایدار که قیمت آنها از حساب تجارت و جو سر بیان در گذشته بود
دختر دیگر را مجبری از زر مرصع به یا قوت و جو اسیر کران قیمت بخشید و اکثر بیت المال را تعمیر
عمارات و باغات و اراضی و مزارع خود صرف نمود و عبد الله بن الامم معقیب و سبی از
حالت رادیده از خدمت دار و غلکی بیت المال که از عهد عمر بن الخطاب با ایشان تعلق داشت
استعفا نمودند و گذشتند ناچار شده ان خدمت بریدن ثابت معین نمود و روزی بعد از
تقسیم بیت المال بقیه که باقی بود از ان بریدن ثابت بخشید آن بقیه زیاده از لکبه درم بود
و طاهر است که بنبر مسرت در مال خود مطعون و ملام شرع است چه جای انکه در مال
سایین تقسیم کارها کند و ائلاف حقوق نماید **جواب** این اتفاق کثیر را از
بیت المال قرار دادن و محل طعن گرفتن افزا و بهمان صریح است مالدار سستی و بی
تعمان در قتل از خلافت خصوصاً در آخر عمر خلافت عمر بن که فوج بسیار از طرف
میرسید قومت میشد نام صحابه صاحبان ثروت و دولت شده بودند چنانچه بعضی
فقره و مهاجرین را که در زمان اسیر و زنان شبیهه میخاج بودند نشاند و میزدند

عنه
عنه علیه السلام
قال الغداریه
مع رسول
انتم صواب
عنه
مسئله
لا ريب ان
عليه السلام
اجود من
صدقني العير
لا ريب ان
انما هو
روايت دار
صدقته
تبعه
الف نكاح
عنه

برآمد و حضرت امیر اتیر و سعت و فراخی تمام بود و تجارت و باغات و مزارع و در هر یک از
بودن عثمان چون از سابق تم غنی بود و تجارت او عمره در وقت خیلی مال داشته بود و این صریح و بزرگ
او محض بر قیله خودش نبود در راه خدا و عشاق برده با و دیگر وجه خیرات و تبرات صرف
میکرد چنانچه هر جمعه یک بجه از او میکرد و روز جمعه مهاجرین انصار را ضیافت مینمود و طعامها
سکافت بهشت مجموعی بخوارانید چنانچه حسن بصر گفته است که شهرت سنا و عثمان بنیاد
یا ایها الناس خذوا علی اعطایا کم فیغدون فیأخذونها و افرة یا ایها الناس خذوا علی اقلکم
فیغدون فیأخذونها و فیه حتی و الله لقد سمعته اذ لم یقول علی کسواکم فیأخذون الحلال من غنم
علی السمن و العسل قال الحسن و لم یزاق دارة و خیر کثیر و اه ابو عمر فی الاستیعاب التفافات
او را در تواریخ باید دید و سخاوت و جود او را انما باید فهمید شرح کسج و انفاق فی سیر
الاندر اسراف گفته لاسرف فی انجیر حدیث صحیح و ظاهر است که چون اتفاق بر اقارب
و خویشاوندان رخ داشته صبر مضاعف میشود چنانچه در حدیث صحیح است که صدقه بر یک بر
صدقه است بر اقارب و خویر است هم صدقه و هم صله و در قرآن مجید نیز قارب بر دیگر است از
مقدم ساخته اند قوله تعالی و اتی المال علی وجه ذوی القربی و الینامی المساکین و ابن السبیل و اما
احمد از سالم بن ابی سحدر روایت کرده است که عثمان جماعه را از صحاب سول منجلا آنها عمار
یا سحر بود و خود طلبید و گفت پیش شما اسوال میکنم باید که است گوید قسم سیدم شما را انجا یا
سید اند که پیغمبر صلعم و خیرش و عطا یا و رش را بر دیگر مردم ترجیح میدهد و او بانه بی نامش را
بر دیگر قریش تمام جماعت صحاب سکوت کردند پس عثمان بر رخ گفت اگر دست من کلیمه از جنبت
البتة من نبی آیه را به تمام قریش از بنیاب بیرون نماند همه در پشت دهنشوند لیکن این جمعه اتفاق
را از بیت المال فهمیدن محض تقصیر و عناد است خود عثمان را چون ازین بابت پرسیدند در
جواب گفت که مال من پیش از خلافت معلوم دارید و بدل اتفاق من نیز با بنید پس ازین
بجای و طنه بای دور از حد الت و تقوی هر اهرمن بنیاید آیم بر شرح این قصه تا که مذکور شد باید دانست

که درین نقل سراسر غلط و خبط راه یافته است قصه دیگر است و اینها دیگر وایه میکنند مصلادگر
بعیت المال در روایت پنج قصه بنامده آنچه مرویست نیست که عثمان پس خود را با دختر حارث بن حکم
کرد و او را از فصل مال خود یک لک درم برسم ساختی فرستاد و دختر خود را که امرومان بود با مروان
بن حکم کجاک کرد و در بهر چیز او نیز یک لک درم داد و آنچه از خاص مال خودش بود نه از بعیت المال
و این را درین جمله هم است که در زمان عام و خاص محمود است و عند الله و عند الناس بخوبی
و نیکی مشهور است قصه بخشیدن خمس از فقیه مروان نیز غلط محض است اصل قصه آنست که
عثمان بن عبد الله بن سعد بن ابی سرح را یک لکپس از لشکر سوار و پیاده همراه داده برافتم
مغرب زمین فرستاد و چون متصل شهر افریجه که بای تخت مغرب است جنگ واقع شد مسلمانان
بعد از کشتن و کوشش بسیار فتح یافتند و غنائم بسیار بدست آوردند عبد الله بن سعد بن
ابی سرح خمس آن غنائم که از نفوذ بقدر پنج لکبه اشرفی رایج الوقت آن و بار بود برآورده
نزد خلیفه وقت فرستاد و آنچه بابت خمس از قسم لباس و مویشی و اثاث و استعس و دیگر باقی
بود و بسبب بعد مسافت که از دار الخلافه یعنی مدینه منوره چند ماه راه بود بار برداری
آن خرج بسیار ریخته است و بعد از این شقت عظیم داشت آنرا بدست مروان یک لکبه درم فروخت
و از مروان اکثر آن مبلغ وصول کرده نیز بخدمت فرستاد قدری از قیمت آن اسباب بخدمت
مروان باقی بود که در معرض وصول نیامده و مروان درین شأن نفوذ خمس را گرفته بدست نه روانه
شد و با عبد الله قرار کرد که من بقیه قیمت این اسباب را نیز در مدینه بخود و خلیفه خود بپردازم
و در مدینه منوره بسبب صعوبت این جنگ و بعد مسافت آن دیار و شداید و رخا شدن آن
طرق و شوارع جمیع سلیق در تنب و تاب بر بود و نو و پیر یک را برادری با پسر یک یابری
یا شوهری یا دیگر قریبی درین جنگ بود و از حال آنها اطلاعی نه بمجملای شنیدند که غنیمت برزور
است جنگ بسیار سخت و مردم بسیار شهید شده اند و همه را جواس برانگنده و دلها
بال کوب و ترس عجب در ارامی داشتند که یکگاه مروان این مبلغ خطیره در مدینه منوره رسید

و بشارت و تهنیت بپرخانه رسانند و اجود و حظ و مردم لشکر تفصیل آورد و میرزا
جهت بدو فرست و شادی بریزد حاصل شد و در اربع ساله باید که گذران و در حق مردان
چیز و جایگاه در سینه نهند و در بنا که بران نالالان نمودند و پنهان مردان محصور فعلی نشد و بود که
از به عمل او را محاط می کردند و صلاح کار او عتد را نمی نمودند پس عثمان و جلدی این بشارت
و خردگانی این کار بماند که این مبالغه کثیره را با وصفت بعد مسافت و خطر راه امانت با سلامت
رسانید و جمیع این بدینیه و فرحت و شادمانی داد آنچه از قیمت اثاث و پوششی خرمن فروخته او را
با خریدار امام را میرسد که بشیرین و جوایس و دیگر اصناف مردم را که باعث تقویت قلوب
مجاویدین و موجب اطمینان و دلگشایی اندکان شود از بیت المال انعام فرماید و بعد از این امر
بخصوص صحابه و لطیف قلوب جمیع اهل مدینه و قعنه و صلوات علی طعن نیست و اندیشه و نیز در اینجا و تقییم
باید دانست که انعام و عطا و بخشش و بذل و برائی که از ان این امور بعمل آید قیاس باید کرد اگر
شخصی از لکبه و پیه و پیه یکسی دید باید یا هزار از اصراف فتوان گفت زیرا که نسبت هزار یک
چون نسبت ده یا پنجاه است و در جمیع امور عقلیه و حسیه مراعات نسبت هم مقتضای عقل و حکم
سرع است مثلا اگر در سجده دو جزعار و صد جزعار در ترکیب کنند آن بچوبه را منظر آخر او را
گرگزین خواهند گفت و در شرع نیز اگر در جامی خراج لکبه و پیه باشد و در پنجاه هزار و پیه که بزرگتر
عادل و انصافست و ظلم و اظراف گشتن خلاف حکم شرع و علی هذا القیاس در ستاد و رفو که و دیگر
تقدیرات شرعیه و تقسیمات عظام و فی مراعات است ملحوظ است و لباس است که مبلغ خلیه
نسبت مبلغی که از زبانی نماند و جب و اگر در حکم شمی نماند و جبری نیست و در نسبت مبلغ
قلیل پس اگر اتفاقات عثمان در زانست یا پنجه در وقت او در بیت المال جمع میشد و نسبت
می یافت ملاحظه کنند و اگر اسراف نخواهد بود واری اگر جدا گانه آن اتفاقات را ملاحظه نمایند
بیت پنجم مال حکم با اسراف می تواند شد بلکه چون در جمیع امور عقلیه و حسیه و شرعیه و در ملاحظه
نسبت حکم با اظراف و تقریظ نمودن مردود و نامقبول است و نمی آید اسراف است و آنچه گفته اند که اگر بزرگ

نقل از شیخ
الحسنی و الله اعلم
فی باب العزیز
اینکه نقل از
ما را در حدیث
ما بعد نماز
و خروج الامام
و محال در آن
عالم المصطفی
فی و قال
الشیخ البیهقی
منه خبر یروونه
عن النعمانی
طایفه انعام
الامام و الله اعلم
و هو باطله
الامام المنعم
اولین براه و آنکه
العلل و هو پنجم
الامام علی علیه السلام
و تالیف علی
حسین یا راه الی
امر الحجت

سه لک درم انعام فرمود و نیز غلط است از روی تو اینج معتبر ثابت است که این مبلغ او را از بیت
المال فرض داد و بزمه او نوشت تا بازستاند چنانچه خود عثمان این امر را در جواب اهل محضر قری
که محاصر اش کرده بودند گفته است و هر چند البته نگویند که او بیت المال رسانید و آنچه گفته اند
که حارث بن حکم را بازارهای مدینه و کینج و مند و یات داد که خشور اینها را گرفته تعبیر و حج و بزمه باشد
نیز غلط است چنانچه نیست که حارث بطریق محتبان از دهنه امویان باز کرده بود از سرخ خنجر ارباب
و دغا و خیانت و غش و ظلم و تعدی و افسندن ندید و یکایک معارضین و ضحاکات را تعدیل و تقویم
نماید و سه روز با خنجر مستقیم نموده بود که اهل شهر شکایت او آوردند و گفتند که نماز شبته با خنجر را برای
شتران و خرید کرد و یکدیگر باریان خریدند و او شتران دم از دانه ماند عثمان جان و فرستاد و از غل
فرمود و تو خنجر نمود و اهل شهر را نسل داد و در خنجر عیب بپایان علی میگردد بلکه عین انصاف است که با وجود
قرابت قریبه او بحد و سماع شکایت عزلش فرمود و در وجه استعفاء این رقم معوقب و در نیز
و کذب و دخل کرده اند صحیح نیست که این مرد و بچه گیسین و عجز از قیام بحق بخیر است محنت طلب استعفا
نمودن و عثمان بعد از استعفا بی نشان بخیطه بر خواند که بها الناس ان عبد الله ان رقم لم نزل علو
خرانگه است بر سر او و کبر علی الیوم و انه قد کبر و ضعف و قد دلنا علیه زین ثابت و آنچه از اخبار است
باغات میزارع عثمان را نسبت کرده اند که از بیت المال بود و نیز دروغ و فرستاد حقیقت الامر
که عثمان را در باب تکثیر مال علمی داده بودند که یکس از روی این معنی میشود که بوجه حال بحال
عزت بی تعب و مشقت اینقدر مال کسب نماید و بهمین راه در مضیبات خدا بوجه خیرات و برات شتر
میفرمود و مصداق نعم المال الصالح للرجل الصالح و بعد از خلافت هم طرق کسب مال و بسیار بود
در انواع شجارت و تقصیر ننمود و بعد از خلافت تدبیر دیگر بخاطرش رسید که هر جا زمین سوات می یافت هم
سواد عراق هم در حجاز و در آن صیغه سیاحت جماعه را از علمای سواتی خاص در باب اسباب الا
زراعت از پنجگاه میداشت تا آن بقعه را میسر سازند و از محصول آن قوت خود نمایند و در نشانند
و شجاریه دارد کنند آن باره اجرای اینها مشغول شوند تا آنکه زمین عرب باوصف شجاریت میسر
نماید

درست حدیث پس بر سر دردم بانی ماند مستحقان گنایم شد بر زمین تابست حواله نمود که موافق
 صوابد بنود و دست صالح مسالین شرح نماید چنانچه زید بن ثابت ان بیان را برتر میم و اصلاح عمارت
 مسجد نبوی علی صاحب الصلوة و التسلیمات صرف نمود و یکد از کده الحجب الطبری میخیزد و ان
 اسنته فی جمیع القصص للتقدمه غرض که این گرد و بسبب دخلی که از اندر جالف قط عثمان و داد
 مال بحیا با قارب خود و دیگر مسلمانان یا تفسیر سبج رسول الله و دیگر وضع متبر که بشود مدینه را
 زینب و بیت المال املات حقوق مردم حمل میکنند این و طعن را و این دانی علاجی نیست و اکل
 ایشان بدان مذ که چون رفتند جدا بدالی در میان شهر دلی را آمدند و اموال هر مستعد مردم را تصرف
 کردند و گاه در بازار می برانید و صاحب ظلای و عمارات منشش و ارسس و باطلات را که هر کس
 اصرار ان شهر ساخته بودند میدیدند بی خستیا رکعات حسرت و فسوس از زبان بیان می آمد و
 بعضی چهره گریان می نمود و کل شهر ازین بابیت پرسیدند در جواب گفتند که فسوس و حسرت ما
 ازینست که اینهمه مال شاه را چه قسم صنایع کردند اگر کاش این اموال را ذخیره کرده می گذشتند بکار شاه می
 طاعت می نمودند و اینهمه مال شاه را چه قسم صنایع کردند اگر کاش این اموال را ذخیره کرده می گذشتند بکار شاه می
 او عبد الله بن عباس بن کرمه منصوب ساخت و عمر بن العاص را از مصر بحای او عبد الله بن سعد
 بن ابی سرحه فرستاد و او مردی بود که در زمان آنجناب می تدرشده بود و با مشرکین باطنی گردیده و آخر
 خون او را بر سبوح فرموده در فریخ مکه تا آنکه عثمان او را بخصو انحضرت او و بجد تمام عفو فرمود و
 و بیعت اسلام نمود و عمار بن ابی سرحه را از کوفه و سفیر بن شعبه را نیز از کوفه و عبد الله بن سعد را از
 قضاه کوفه و دار فکلی خراب بیت المال آنجا می فرستاد ازین طعن آنکه عزل و نصب عمال کاغذ
 و اینست لازم نیست که عمال سابق را بحال آرند و الامهال و تفرقه نزاری عزل عامل به چنانچه
 کرد و عزل آنست که خاص اعجوبی است که در توانخ مشغول بود و بسطورت بهت بعد از طلوع برآ
 و چه سبب بر عثمان معلوم میشود و فی الواقع عزل این اشخاص و نصب اشخاصی که مذکور شد مذکور
 نظام امور فتوح بسیار شد و جنگ خلافت در گون گشت و چون سر خسار و ولایت و قایل و قلمرو

نویسنده
 بزرگوار
 حاج
 آقا
 میرزا
 محمد
 باقر
 قزوینی
 در
 شهر
 قزوین
 در
 ماه
 رجب
 سنه
 ۱۰۰۰

طول و عرضی پیدا کرد که هرگز در زمان اکاسه و قیاضه بجز آب پیدا نشد مطلقاً تا معین غزل
ولایت اسلام بود و از اندلس تا بلخ و کابل و طول آن کاش اگر قنبر عثمان در دوازده سال دیگر
تن بعید میزد و سکوت کرده می نشستند و هند و ترک و چین نیز مثل ایران و خراسان و طبرستان
یا علی می گفتند آن اشقیانغینید که هر چند عثمان رضی الله عنه را مسالمت کرده و از دست ایشان
گرفته اما آخر نام محمد و علی است خراسان را عبد الله بن عامر بن کریم فتح نموده و طاعان شد
و تیراز و نیشابور و هرات غیر از غره حیدری نشیند و نیشابور و خراسان و نیشابور و ترک و چین
و راجه پانزده ستانه ترسیدند محمد و کریم مردم این دیار نشناختند و غیر از نام و کوشش و کجا و جفا
پیری مرشدی ندارند و درین خطا و ترک اینقدر هم نیست که نام این بزرگان را که بشناسد و عظیم نماید
و به مقام ناچار بطریق قصه خوانی علی سبیل الاجال و جود این غزل و نصیب بیان کرده آید و بر
قیمه و این هم کوفی و مساطی را که محمد و خیر شیعله و شاهان این فسانه سرئی آورده شود و انابل
اعتبار باشد اما قصه ابو موسی بنی اگر غزل او نمیکرد و فساد می عظیم مردمی را خاست که بدانش مگر
حیثه و کوفه و حضرت هر خراب است بسبب اختلافی و اتفاقی که در لشکر هر دو واقع شده بود
بعد یانش آنکه در زمان خلافت عمر بن الخطاب نه ابو موسی اشعر و ابی بصره بود و بکینه فرستاد و فارس و
شوکت زمینداران انجا ابو موسی از پیکاه خلافت در رحمت مد نمود از حضور خلافت لشکر کوفه برآ
مد و او متعین که در قیبل از آنکه لشکر کوفه نزد ابو موسی برسد از اثنای راه آنها را متعین فرمود و جنگ را هرگز
که شهر است عظیم ما بین فارس و ابو موسی از لشکر کوفه آن است متوجه شد و فتح نمایان کرد و شهر را تصرف نمود
فارت کرد و قلعه را نیز تسخیر نمود و مال بسیار و نهان شیار از زن و بچه بدست آورد و جوانان
ابو موسی برسد خوش است که لشکر کوفه را تنها بان غنایم مخصوص نمود و لشکر بعبره را که بار بار بهشت
آن بلاد کشیده بودند محرم نگذازد و بشکر کوفه گفت که اینکانات را که شما غارت کردید میان آن
داده بودم و ملت منظور و شتم نامعاملت بود اجبی دیگرم و نقض عهد هم لازم نیاید شما را محض
تخویف آنها متعین کرده بودم عجلت نمودند و با انبار افتاد و لشکر کوفه این امر را انکار نمود و گفتند که

درواه سعید بن مسعودی در سنه الف و اما عمر بن العاص پس اورا بجهت کثرت شکایت از عمر
غزل فرمود و سالی در عهد عمر بن مسعودی بود که از و بمقتضی خلافت عمر بن مسعودی
بود چون اظهار توبه نمود باز بحال گزیده بودند باجماع عمر بن العاص مطعون
کردن بشیعه می زیبد که این مرد و زود ایشان در حبس القتل انعامه الغزل چنانا شدند و قاتل
اسلام داشتند تا بریاست اسلام چه رسد و البته بعضی نظریان اینست این طعن از طرف شیعه
بزرگ دیگر تیر کرده اند که عثمان چرا این مرد را که عمر بن مسعودی قتل نمود و او قاتل بزرگالی است
و امام وقت از ایشان بوقوع نیامدی بعضی نظریان دیگر در جواب این طعن این دشمنان را که عمر بن
مسعودی است که اگر این مرد و راجع کشم امامت من نزد عام و خاص ثابت خواهد شد زیرا که علم غیب خاتم
است و شیعه را جای انکار نخواهد ماند و از آنجا که علی حیا بر فرخ عثمان غالب بود از کتب صحیح
شمر کرد و الکتاب عمر بن مسعودی را باطل است او و اگر شیعه گویند که اگر ابو موسی از الغزل فرمود
حضرت امیر او را چرا از طرف خود بکشم میگردانم از روی تو اینجاست است که این حکم کردن بنا بر این
نه باختیار و اگر بالفرض بهتیار هم باشد چون درین کار هم خطا کرد معلوم شد که قابل عزل بود و قاتل
جلیمه در اینجا باید دانست که مطاعن شیخین را غیر از شیعه کسی تقریب نکند و بندگان کتب
که این مطاعن از کتب شیعه منقول اند اگر بر اصول شیعه می نشینند و چنان میشوند برخلاف مطاعن
عثمان که اکثر بر اصول شیعه می نشینند و وجه این عدم انطباق آنست که مطاعن عثمان بر فروع
شیعه و خارج پس مطاعن عثمان بر فروع و قسم اند حتی اگر بر اصول شیعه می نشینند و قسمی آنکه بر اصول
خارج بنشیند میشوند و در کتب اینست هر دو قسم را می توان از هم جدا کرد بلکه شیعه نیز در کتب خود
بسیار کثیر سواد مطاعن هر دو قسم را می نویسد و تفرقه ذکر میکنند ازین سبب است مطاعن عثمان که در
کتاب طه است و شیعه وجود است بر اصول شیعه و ذنب ایشان راست نمیشود و طعن عمر بن
عمر بن العاص است و اما عمر بن العاص پس عمر بن العاص بر اصول شیعه بنشیند و نیز بر اصول
خارج که بر فروع او اند که فتنه بانیست و نیز در اوقات که عثمان او را عزل کرد کلمات و حرکات

کفر از وصا در شد و بود لیکن چون خبر با کاف و مرتد شغل او از عثمان محض کرامات عثمان
باید فهمید نیز خارق که از وی در باب غل سوره شیع در خوست میکردند درینجا ایشان نمود که
عمر بن العاص را غل فرمود و عبد الله بن ابی سرح را بجای او منصوب کرد و او سرخ در
و ابتدای امر مرتد شد بود لیکن بعد از اسلام دوباره روح امری شیع از وی بوقوع نیامد بلکه
بحسن تدبیر خوئی نیست او تمام مغرب زمین مفتوح شد و تر اثن و افره بحضور خلافت و رساند
دو دست را و از اسلام ساخت نالانکه در بخار مغرب نیز غارتها کرد و غنایم آورد اهل تاریخ گویند
انکه که از غنایم او بیست و پنج لایه در بازار سرخ نقد جمع شده بود و انات و بوناک از وی فرمود
و دیگر اصناف مال خود شمار می نمود و خمس این همه را بحضور خلافت فرستاد و در میان
مقسوم شد و چهار خمس را در میان لشکرها و بوجه شرم و تقسیم نمود و در میان او بسیار
از صحابه و اولاد صحابه بودند و همه از سیرت او خوشش می آمدند و بهر وجه بر او ضاع او را کار کرد
از جمله ائمه عقبه بن حنا بنی عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن عمر و بن العاص باز چون فتنه
قتل عثمان بوقوع آمد خود را کناره کشید و در هیچ طرف شریک نشد و گفت که با خدا عهد بسته
ام که بعد از قتل کناره قتال مسلمین نکنم تا آخر عمر به آنرا گذرانم و اما عمار بن ابییس عزل او را
نسبت عثمان از دین خلافت واقع است او را عمر بن الخطاب عزل کرد و حجت کثرت شکایت
اهل کوفه از وی و بعد از عزل او عمر بن الخطاب این کلمات گفت که من بعذر نی من اهل الکوفه
ان استعطت علیهم تقیاً استضعفوه و ان استعطت علیهم قویاً فخره و بجای او مغیر بن شعبه را
از چون بعد عثمان از مغیر بن شعبه شریکایات آوردند و او را متمم بر شوت کردند حالانکه علمه
بود ناچار بار بار باس خاطر علایا او را مغرول نمود و حال ابن مسعود نشاء الله تعالی در طعن دیگر
عشر پیش می آمد که باعث طلبیدن او از کوفه بهینه چه بود و با قطع نظر از این بوجه که در اهل عمر
عزل از منصب عمال پس بجای طعن نیست معزل کردن صحابی بی تقصیر و بوجه و نصبت
غیر از این بجای او از حضرت امیر بار بار بوقوع آمده از آنجه که عمر بن ابی سلمه که سپهر ام المومنین

و بعد از آنکه عمر بن الخطاب را عزل کرد و حجت کثرت شکایت اهل کوفه از وی و بعد از عزل او عمر بن الخطاب این کلمات گفت که من بعذر نی من اهل الکوفه ان استعطت علیهم تقیاً استضعفوه و ان استعطت علیهم قویاً فخره و بجای او مغیر بن شعبه را از چون بعد عثمان از مغیر بن شعبه شریکایات آوردند و او را متمم بر شوت کردند حالانکه علمه بود ناچار بار بار باس خاطر علایا او را مغرول نمود و حال ابن مسعود نشاء الله تعالی در طعن دیگر عشر پیش می آمد که باعث طلبیدن او از کوفه بهینه چه بود و با قطع نظر از این بوجه که در اهل عمر عزل از منصب عمال پس بجای طعن نیست معزل کردن صحابی بی تقصیر و بوجه و نصبت غیر از این بجای او از حضرت امیر بار بار بوقوع آمده از آنجه که عمر بن ابی سلمه که سپهر ام المومنین

انحضرت ۲ بود از جانب حضرت امیر بر بحرین مبعوثه دار بود او را بنی قنصر بنو جوی چنانچه خود حضرت امیر
عزلی نامه برای او نوشته اند و در باب مطاعین ابو بکر نقل این نامه از شیخ ابوالافه گذشت تغییر فرمود
و بجای او نعمان بن عجلان فرستاد که صحابی نبود و بعد از عیش و سرور عمر بن ابی سلمه عالم و قنود و
و دیانت نیر سید منصوب فرمود و قنوس بن سعد بن عباد و را که نشان برد از حضرت پیغمبر بود
و صحابی حمزه صحابا زاده حضرت امیر از مضر عزلی فرمود و مالک اشتر را که نه صحابی بود و نه صحابا زاده
و مصدق فتنه و فساد کرد و عثمان را شهید کرده و طلحه و زبیر را ترسانیده باعث برنجی گشته بود و چون
معلوم بود که چون او در مصر خواهد رسید معاویه هرگز سکونت نخواهد کرد و بر مصر افرنج خواهد فرستاد
و کار دشوار خواهد شد بجای او و نصب فرمود و علی بن اقیاس طعن شد که از عبد العزیز
و ابی بن کعب سالیانه ایشان که از عهد عمر بن الخطاب رزم منور بودند فرمود و ابو ذر را از مدینه فرستاد
که بگویند که بنده اصرار نمود و عباد بن العاص را بابت امر سرخو که با معاویه کرده بود عثمان که در
عبد الرحمن بن عوف را منافع گفت و عمار بن یاسر را القدر زد که فتق پیدا کرد و کعب بن عجمه
را امانه و تذلیل نمودن بارگامی حتی که از و صادر شد و او را بیا اجد صاحب کبار اندک امانه نشان نزد
اهل سنت موجب طعن در دیانت شخص میشود و چون دیانت او از دایم سنت درست نباشد
او چگونه جمیع خواهد بود تفصیل این قضیه با آنکه ابو ذر غفاری در شام بود چون او را از امانت
عثمان زبانی قاصدان مدینه بکشوف شد عیوب عثمان را بر لا کفتر افغانها داد و انکار برافعال
او شروع نمود معاویه عثمان رزم نوشت که ابو ذر را نزد مردم حقیر میکند و مردم را از اطاعت
تو خارج می نماید و اگر این واقعه نزد فرما عثمان رزم معاویه نوشت که اشخصه ای عالم کرد و عوف را
عقیده معاویه بهین صفت او را بدیده روان کرد چون نزد عثمان رسید عثمان رضا و ابرار عتاب
نمود که چرا مردم را بر من خیره میکنی و از اطاعت من بیرون می آوری ابو ذر گفت که از رسول
شنیده ام که چون اولاد حکم بن ابی العاص پس می رسند مال خدا را دولت خود فرار دهند
و بندها را غلام و کنیز خود شمارند و در بن خدا را بیدار و تنویر و دخل بر زندها را چشم بکشند

حق تعالی برایشان بخشید فرماید و نبدگان خود را از ایشان خلاص و در عثمان رضی الله عنهما را نیز بخشید و فرمود
گفت که هیچکس از شما انجیث از پیغمبر شنیده است همه گفتند فی باز علی رضی الله عنهما را نیز بخشید و فرمود
گفت من انجیث خود از زبان پیغمبر شنیده ام لیکن انجیث دیگر شنیده ام که لا طائفة بالخضر
ولا اقلت الغبراء اسدق آنچه من ابی در پس عثمان رضی الله عنهما را گفت و ابوذر را گفت که از پیغمبر
رو ابوذر بریده رفت و تا آخر حیات خود بهما نجا بود و عباد بن الصامت نیز در شام بود و در
لشکر معویه دید که قطاری از شران میکزد و در بران شران شراب سکر و نیکباز بار کرده اند پس
گفت چیست گفتند که شرابی است که معویه بر آفر و سخن فرستاده عباد کار گرفته برخاست و
تنکها و نچالها را بر دیرینا شراب همه نخت باز اهل شام را از سود میرت عثمان و معویه بخندید و فرمود معویه
ای همه با جر ابعثان رضی الله عنهما در نامه درج کرده که عباد را بحضور خود طلب مکه که بودن او حسب
خسار ملک و لشکر میشد عثمان رضی الله عنهما را نیز خود طلبید بر دعباب کرد که تو چه میروی معویه
میکنی اطاعت اولی الامر را و اوجب شناسی عباد گفت که من از پیغمبر شنیده ام که لا طائفة بالخضر
فی مصیبة الخالق و عبد الله بن مسعود را چون از قضا و خزانة دار کوفه مغرول ساخت و ولید بن عقیبه
و ابی ساحت ابن مسعود و ظلم ولید را دیده اشفته شد و نزد مردم معایب را ذکر کردن گرفت و
مردم را در مسجد کوفه جمع نموده بدعتهای عثمان پیش ایشان یاد کرد و گفت که ای مردم اگر امر بالمعروف
و نهی عن المنکر نخواهید کرد خدا تعالی بر شما غضب خواهد فرمود و بدینا بر شما مسلط خواهد کرد و دعا
نیکان ستجابه پذیرد و چون خبر اخراج ابوذر بدو رسید و در محفل عام خطبه برخواند این آیه بطریق
تقریض بر عثمان تلاوت نمود ثم یؤلفا لقتلون انفسکم و یخربون فریاس و یارکم و ولید نام
این قصه را را ابعثان رضی الله عنهما و او را از کوفه طلبید چون به مسجد نبوی رسید
عثمان رضی الله عنهما غلام سیاه خود را فرمود که او را بر ندان غلام او را از ده از مسجد بیرون کرد و معصف
او را گرفت تا حراق فرمود و خانه او را محبس او ساخت و سالیانه او را نایبها بر سال بند
تا آنکه مرد و بر جبار خود زیر را امانت وصیت نمود و گفت که عثمان در جنازه من نماز خواند عثمان

سید بنیامین
 حسین
 وزیر خزانہ
 سر دائرہ
 راجہ سرت
 کوثریاشہ
 درکلام
 اسبند
 سر
 بنیامین
 سر
 بنیامین
 خود را
 بنیامین
 از خود افکار
 ایشان

و بر شفت و سعید بن ابی العاص بن نوشت که کعب بن عقیل را از کوفه اخراج کن و بگو بهسان سرده
 و در خانه کعب رفت و او را برین ساخت و بیت بازیاد و باز اخراجش فرمود بگو بهسان و همین سعید
 ابی العاص شتر خنجر را نیز امانه نمود و شک حرمت کرد قصه اش آنکه چون سعید مذکور صوبه دار کوفه شد
 و در مسجد اودم مردم همه جمع شدند و ذکر کوفه و خوبی سواد او در میان امیر عبد الرحمان بن خنجر که
 کو تو ال سعید در ساله ایداد گانش بود گفت کاش سواد کوفه همه در جایگاه امیر باشد شتر خنجر گفت که
 این چه قسم میشود خدای تعالی این ملک را پیشتر با مفتوح نموده و ما را مالک آن کرده عبد الرحمن گفت
 خاموش اگر امیر خواهد بود سواد را ضبط نماید شتر با او سخت شد و ترشی کرد و تمام اهل کوفه بجهایت شتر
 و پیاس بنین باز نمود و عبد الرحمان بلو کرده اندر کوفه رفتند و نزد کعب بر پهلوی خود افتاد و سعید این ماجرا را
 بشنید بن نوشت عثمان نوشت که شتر را بجمع کن که اعانت او کرده بودند از کوفه بسوی شام اخراج نماید
 بشام فرستند و یافتند قتل عثمان بجا نماندند و خسری بن العاص مدینه گریخته آمدند و بست کوفه از
 سربازان خود و مردم بر بلو کرده خروج نمودند و در بیوقت سرداران کوفه برای شتر شدند که برادران
 مسلمان تو همه یک عهد یک قسم شده اند سعید را بر آورده و از خروج عثمان از مدینه وقت را غنیمت دان
 و خود را بهارسان که با اتفاق این بهم پیش بریم شتر بجلت نماید کوفه رسید ثابت بن قیس که کو تو ال
 شهر بود زده بر آوردند و شتر و جمیع عساکر کوفه بجمع شدند و سوگند یاد کردند که من بعد عمل عثمان را در کوفه
 اندن ندیده اند آخر عثمان بنایا ر شده و موجب قنایش بشان ابو موسی اشعریه الصوبه داری کوفه شد
جواب اجمالی ازین طعن آنکه اکثر اشخاصی که مذکور شد مذند و شیعه واجب القتل بودند و هیچ مرت
 ندانستند زیرا که انص سیریه را کتمان کردند و حق الطبیعت را بهر دگاری ظالمان تلف نمودند و از انبیا
 حق سکوت نمودند پس آنحضرت امیر از حق آنها بایستی کرد و عثمان بجا آورد جای طعن چرا باشد
 و او در و عمار چند نزد شیعه حبس ظاهر ازین کرد دستش بود و قابل اخراج و امانه نه لیکن حکم خبر
 که النقیه دینی و دین ابا س لقیه را که بر فمه آنها و حبس بود و از دست دادند و ترک واجب نمودند
 و قتل آنحضرت امیر کردند که بر نایت نقیه آنچه امور را از عثمان گوارا میکرد و سکوت می نمود

و نیز یونانی این برادرش را میست که برای اعانت خود کمال الحار و مقابل عثمان بن حسانه را
 مات و در شلاق از دست او بول کرد و در وقت انهارا ص امانت در بند او بگره کشید و در حق او بیعت
 امیر و درین پیغمبر پیشدنب در زمان کرده نشسته خوب شد که بمنزله خود رسید درین باب اصلا با کفن
 نیست زیرا که عثمان رضایش از نادیده و غیر محض بر بزرگ تیره و از کتاب مجاهده نمود **جواب** دیگر
 امر خلافت و امانت از اهل بیت که در باب خط آن امر عظیم این قسم هر مهتر را امرعات کرده نمود
 ساهت نمود و آن حضرت امیر باس صرم رسول بود ام المومنین نفرمود و بلکه وزیر را که امیر
 پیغمبر و قدیم الاسلام وزیر خصوصاً زاده پیغمبر بود قتل نمود در مقام مدافعت از خلافت چه قطعاً معلوم
 است که طایفه وزیر و عایشه خوانان جان حضرت امیر نبودند مگر امکا فاشان عثمان را از خوشت
 میکردند و جدا شدن اینقدر فرج گیر از دست کرده ام خلافت و مملکت خالی میکرد و حکم حاکمیت میسر
 بهین حقه مقابل فرمود و اصلاً باس قرابت و مساهرت و زوجهیت و صحبت رسول نبود و
 ابو موسی یا شمر را چون اهل کوفه را از رفاقت حضرت امیر منع میکرد سیاست نمود و
 خانه او و عارت کردن اسباب بدست مالک شمر بوقوع آمد و حضرت امیر انهر را بنحو ذر
 اینک نواحی خطرین موجود است اگر سر موسی در تبعیدات تفاوت براید پس معلوم شد که
 مملکت خلافت عدم متصالح است فوت شدن مصالح خبر غیر در حین ان چندان نیست
 اگر عثمان رضی هم چند کس را از صحابه رسول مخوف و امانت نمود چه بل که کمتر از قتل است و آنچه
 ام المومنین را از امانات بعد از جنگ عمل بوقوع آمده بر تارخ دانان پوشیده نیست نیست
 آنچه بر دانی شیهه فقریر توان کرد و آنچه اهل سنت در جواب این طعن از روی روایات صحیح خود
 منع کرده اند جواب دیگر است که عثمان رضی را حضرت پیغمبر محض و مردم و نهان نیز بار افتخیر
 بودند که ترا خدا بیغاسی در وقتی از اوقات خلعت خلافت خواهد پوشانید اگر منافقان خواهند
 که از او تو نزع کنند هرگز نخواهی کرد و صبر خواست نمود و آنچه در صلی اهل سنت موجود است
 که آن حضرت ۱۰ روز در میان باران خود ذکر گفتن میفرمود و آن تفسیر را از روی بیان

و نیز یونانی این برادرش را میست که برای اعانت خود کمال الحار و مقابل عثمان بن حسانه را
 مات و در شلاق از دست او بول کرد و در وقت انهارا ص امانت در بند او بگره کشید و در حق او بیعت
 امیر و درین پیغمبر پیشدنب در زمان کرده نشسته خوب شد که بمنزله خود رسید درین باب اصلا با کفن
 نیست زیرا که عثمان رضایش از نادیده و غیر محض بر بزرگ تیره و از کتاب مجاهده نمود **جواب** دیگر
 امر خلافت و امانت از اهل بیت که در باب خط آن امر عظیم این قسم هر مهتر را امرعات کرده نمود
 ساهت نمود و آن حضرت امیر باس صرم رسول بود ام المومنین نفرمود و بلکه وزیر را که امیر
 پیغمبر و قدیم الاسلام وزیر خصوصاً زاده پیغمبر بود قتل نمود در مقام مدافعت از خلافت چه قطعاً معلوم
 است که طایفه وزیر و عایشه خوانان جان حضرت امیر نبودند مگر امکا فاشان عثمان را از خوشت
 میکردند و جدا شدن اینقدر فرج گیر از دست کرده ام خلافت و مملکت خالی میکرد و حکم حاکمیت میسر
 بهین حقه مقابل فرمود و اصلاً باس قرابت و مساهرت و زوجهیت و صحبت رسول نبود و
 ابو موسی یا شمر را چون اهل کوفه را از رفاقت حضرت امیر منع میکرد سیاست نمود و
 خانه او و عارت کردن اسباب بدست مالک شمر بوقوع آمد و حضرت امیر انهر را بنحو ذر
 اینک نواحی خطرین موجود است اگر سر موسی در تبعیدات تفاوت براید پس معلوم شد که
 مملکت خلافت عدم متصالح است فوت شدن مصالح خبر غیر در حین ان چندان نیست
 اگر عثمان رضی هم چند کس را از صحابه رسول مخوف و امانت نمود چه بل که کمتر از قتل است و آنچه
 ام المومنین را از امانات بعد از جنگ عمل بوقوع آمده بر تارخ دانان پوشیده نیست نیست
 آنچه بر دانی شیهه فقریر توان کرد و آنچه اهل سنت در جواب این طعن از روی روایات صحیح خود
 منع کرده اند جواب دیگر است که عثمان رضی را حضرت پیغمبر محض و مردم و نهان نیز بار افتخیر
 بودند که ترا خدا بیغاسی در وقتی از اوقات خلعت خلافت خواهد پوشانید اگر منافقان خواهند
 که از او تو نزع کنند هرگز نخواهی کرد و صبر خواست نمود و آنچه در صلی اهل سنت موجود است
 که آن حضرت ۱۰ روز در میان باران خود ذکر گفتن میفرمود و آن تفسیر را از روی بیان

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

می کرد مردم را سرسیده یافت فرمود که این جزو و اشاره بفرمان نمود و از روز نزدیک برید است خود
بود و جمعی کثیر از صحابه این قصه را روایت کرده اند و در ذکر مکتب قتیله جانی دیگر فرمود که هر که در
قصه نشسته باشد بهتر است از کسی که ایستاده باشد و ستاده بهتر است از رفته و رفته بهتر
از دنده و نیز در مرض موت خود روزی فرمود که لربت عذی رحلا اکلہ چون اهل بیت عرض دادند
که بجهت موافقت ابو بکر و عمر را بطلبیم فرمود لا باز گفتند علی را بطلبیم فرمود لا باز گفتند عثمان را بطلبیم
فرمود لا باز گفتند عثمان آمد با وی در سرگوشی تا دیر چیزی را فرمود و جناب پیغمبر را در آنوقت طاعت شنیدن
نبوی خود عثمان را بر سینه خود گرفته با او وصایا میفرمود و چهره عثمان متغیر میشد و با او از ملکی اختیار
از زبان ابو بکر می آمد که اللہ المستعان اللہ المستعان و آنحضرت را نیز چند کس از ازواج کرام
و خادمان خانگی انجناب که در آنوقت حاضر بودند روایت کرده اند و ابو موسی اشعری را
نیز فرمودند که عثمان را بشارت بهشت ده و بگو که بلا واسطه عام بر تو خواهد شد با کمال در آنوقت حاضر
انصوح قطیبه و وصایای تاکید پیغمبر نزد عثمان محفوظ و موجود بود و عثمان رضایان و صیت
ستقیم مانند چون دیگر که بعضی از اصحاب نیز با این منافقین در باب خلع و نزع اهل جلیوت
هم صغیر و هم اوزحی شغیر خوشنما این فتنه را حتی الاسکان فرو نشاند آن صحابه را فی الحقیقه
نمای کرد و اکثر ایشان این فتنه قوت نیکو دو منافقین و او با شش را فرستاد بودن
ایشان مثبت گری نشود و نزد اهل سنت عصمت خاصه انبیاست صحابه را معصوم نمیدانند
و لهذا حضرت امیر و شیخین بعضی از صحابه را حذر داده اند و خود جناب پیغمبر صلعم مسطح را که از اهل
بدر بود و حسان بن ثابت را از ایزد قذف گرفته اند و کعب بن مالک و مرارة بن الربیع و بلال بن
امیه را که دو کس از ایشان حاضران غزوه بدر بودند و در سرای خلف از غزوه بکتاب ناپناه روز
مطروود و مغضوب داشته اند و آخر اسلمی را رجم فرموده اند و بسیار دیگر را تقریر و حدیث
خمر جارب فرموده و چون تخریر هر کس بحسب منصب و مرتبه اوست عثمان را رخصه انداختند
نیز این چند کس را بموجب حال خشم نامی فرمود تا بهم دستان منافقین را و با شش

بعذاب الیم و انفاق کل مال را فرض قرار داد و هر چند معویه صحابه دیگر او را میمانند که مراد انفاق
 قدر زکوة است نه کل مال و شاید برین اراده آیت میراث قران فیض است زیرا که اگر انفاق کل مال
 واجب می بود تقسیم متروکه و جهی نه داشت اصرار بر معتقد و نمود و خشونت و عتف با هر کس از اینها
 شکر این شام او را آن حالت چپوردن است انگشت نما کردند زیرا که میراث جماعه جماعه و حقوق جوق
 گردا می شدند و این ایه را با و از بلند میخواندند تا در جنون آید و ستیزه نماید چون این حالت که بفرستند
 و طنز میگشت مناسبان و مرتبه او نبود معویه این ماجرا را عثمان بن موفقت عثمان فرمود تا
 او را بنده حضرت نماید بغزت و احترام بگذراند و او را نشاندند آنچه گفتند که بر مرکب حلیف و نایق شدید
 روانه اش کردند چون در مدینه منوره میرسد مردم رافضه او با مردم شام مسیحی میشت و بود و دنیا نیز
 دنبال او جوانان خوش طبع و صبیان خراج دوست افتادند و او را ازین آیه گزیده و معنی آن پرسیدند
 گرفتند تا او را نقل مجلس سازند و در پیش نهاد عبد الرحمن بن عوف که با قطع سبب محبت و یکی از ده
 بهشتی بود در صلت فرمود و مال فراوان گذاشت بعد از آنکه بعد از ازاد دیون و نفین و صایای او
 چون ترکه او را تقسیم نمودند شش مال باقیش چهار زن او رسید و بنجله آن چهار بکران از زیاد و بر شاد
 هزار درم در حصه میرسد چون او را در مرض مطلقه نموده بود تمام حصه اش ندادند بر شاد
 هزار درم صلح نمودند با او در حال او را همین مردم طرفت طلبیان کردند و او را از راه شدیدی که
 او داشت از ثبات پیغمبر حق و غفلت و زریده حکم ناری بودنش نمود و این سخن صریح خلافت
 نص نبوی شد که حساب را که یکی از علما را پل کتاب بود و در عهد عمر بن الخطاب بنسبت اسلام
 منسبت شده تا او گفت که ای ابوذر بالا جماع ثابت است که ملت جنتیه سهل الملل و اوسع است
 کل مال در ملت یهودیت که صنوق الملل و اندانهاست نیز و جب نیست و ملت جنتیه چه قسم و جب
 خواهد بود سخن را فیهده گو ابوذر بسبب حدی که در عراج داشت بر شاد گفت ای یهودی
 ترا با این مسایل چه کار و عصاره داشت تا کعب حساب را را بنزد کعب حساب را را انجا که محبت
 و ابوذر دنبال او گرفت تا آنکه مجلس عثمان رسیدند کعب حساب را در دست عثمان پناه گرفت

جدا کرده بدار آن خلافت فرستاد و خودشست تا با او در لشکر تقسیم نماید و جماعه از صحابه آن حضرت
 در گوشه جدا نشدند تا وضع تقسیم را ملاحظه نمایند که بطریق سنت پیغمبر است یا نه از آنجا عباد
 بن الصامت و عباد بن اوس و نهر و ابو الدرداء و دو امل بن الاشعث و ابو امامه با ابی و عبد الله بن مسعود
 در آنجا این حال دو کس از لشکریان در دراز گوش خوب را کرده می بردند و عباد بن الصامت
 از آنها پرسید که این برود دراز گوش را کجای می برید و آنها چه کاره اند لشکریان گفتند که
 با بخشنده است بجهت آنکه بر نیل حاج نائیم عباد گفت که این گرفتن شمار را حلال نیست و دو
 معویه را حلال نیست پس آن لشکریان آن دراز گوش را بخشود معویه باز کرد و انبند
 و گفتند که عباد چنین گفته است چون ما را گرفتن حلال نباشد چگونه می گیریم و بران حج می گذاریم معویه
 عباد را طلبید و از صورت مسئله پرسید عباد گفت که سمعت رسول الله يقول فی غزوة
 خین و الناس یکیون فی المعقاهم فاخذوا بر من یغیر و قال ابی جافاء الله علیکم من ذل الغنم
 مثل ذل الخمس و الخمس مردود علیکم فاتی الله یا معاویه و قسم الغنائم علی وجهها و لا
 احد امنها الا من حقه معاویه گفت قسمت غنائم را بطور خود بگیر و مرا ازین باز غنیمت بگیر
 کرد آن که منت تو خواهم برداشت عباد در او غمگین شد و ابو امامه و ابو الدرداء و غیره
 درین هم شریک و فرستادند تا آخر خلافت عثمان و فرج بن ابی اسوب مانند و وفات عباد
 بن الصامت در شام است و در فن او بیت استقدس او هرگز از معاویه جدا نشده و بعد از
 پس این قصه سر غلط است و آنچه در وجه ناخوشی عبد الله بن مسعود ذکر کرده اند نیز غلط و قهرا
 و در کتب صحیح از آن اثری نیست صحیح اینقدر است که چون عثمان اختلاف مردم در فرات
 قرآن بکشد شاهد نموده که اکثر عوام الفاظ غیر مله می خوانند و باختلاف قرآن فرات عباد می
 بشنود و خدیجه بن الیمان و دیگر اصحاب صحابه که حضرت امیر المومنین از آنجا که او خوشتر نامیده طایفه عرب
 عجم را یکصحنه جمع نموده و از آن مختلف نور زنده و این مردم را بفصل آورد و عبد الله بن مسعود را
 بن کعب بعضی فرات شاهده در صحفها خود نوشته بود و در حال آنکه بعضی عبارات ادعیه قنوت

در کتب صحیح از آن اثری نیست صحیح اینقدر است که چون عثمان اختلاف مردم در فرات
 قرآن بکشد شاهد نموده که اکثر عوام الفاظ غیر مله می خوانند و باختلاف قرآن فرات عباد می
 بشنود و خدیجه بن الیمان و دیگر اصحاب صحابه که حضرت امیر المومنین از آنجا که او خوشتر نامیده طایفه عرب
 عجم را یکصحنه جمع نموده و از آن مختلف نور زنده و این مردم را بفصل آورد و عبد الله بن مسعود را
 بن کعب بعضی فرات شاهده در صحفها خود نوشته بود و در حال آنکه بعضی عبارات ادعیه قنوت

از احاطه صحاب بود و اخص شیعہ نجاب عزال فرموده ششونست نمود و چنان او کرد و عطای او بند
ساخت تا آنکه از وی جدا شد و معاویه ملکی کرد و عقیل ابو ایوب چه کسی دارند از ابو ذر و ابن جعد
الرحمان در درین امر مورد طعن است حضرت امیر نیز شریک است معاذ الله که خفتن بنی امیه
را کسی از اهل میان بطعن یاد کند یا بنی امیه بخاطر او گذرد و قصه خود هست که مثال این ابو
راطمن نمیدانم **س** سخن شناس دلبر خطا اینجا است و قصه عبد الرحمن بن عوف
خویش را می ندارد و عبد الرحمن اگر بگوید عثمان را ندادم می شد جز آنکه می گفت این قدیم
است که عبد الرحمن عثمان را بجانب پیغمبر با هم عقد اخوت بسته بود با بنجه عبد الرحمن با عثمان را
بساطان بسیار داشت روزی عثمان از کثرت مباسطات او تنگ شد و متوحش گشت گفت
ای اخاف یا ابن عوف ان تبسط منی و اینچنین امود در میان ایران برادران صحبت بسیار فرمود
می شود و اثری از ان در دیهانی ماند از حضرت امیر نیز این قسم مزاح و مبساط با مردم واقع شده و بار
قطعی از زیاده بن عبد الله شنی روایت میکند که کجا جواسع علی بن ابی السجده الاعظم الکوفی بود
بهاخصه صحرایه الموفن فقال الصلوة یا امیر المؤمنین للعصر فقال جلس مجلس ثم لم يفتأ فقال
فقال علی بن ابی الکلب بئنا بالنسبه و نیز در قطنی روایت میکند عن زیاد بن النوفال قال رجل
الی طالب بن العباس فقال له عن ابی القصور فقال ليد باليمن و انما قال فاضطر طه به ثم دعا بما
قد ربا الشال قبل البی و قصه عمار الصوفی که نقل نموده اند نیز صحیح نیست بلکه صورت قصه او موافق
روایات نیست نیست که روزی عمار سعد بن ابی وقاص در مسجد مقدس آمدند و کسی
را نزد عثمان فرستادند که مادر سجد کرده ایم ترا می باید که حاضر نشوی تا ما بود و بعضی
امور که از تو صادر شده است و موجب نکایت هوام گشته مطارحه نامیم عثمان را میست
غلام خود گفته و فرستاد که امروز منعال بسیار است ایوقت باز گردید و فلان روز فرمود
شماست بیاید و آنچه خویش بگویند سعد بر خاسته رفت و عمار بار کسی را فرستاد که همین روز
آن عثمان را باز بخند کرد و باز عمار کس را فرستاد باز عثمان را بخند کرد و فلان عثمان را بخند را زده

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

از مسجد شیده بیرون کردند و گفتند صد استیذان در شرف سه مرتبه است حالا از مسجد شریعی بیرون
کردی نفری تو واجب شد چون این خبر بخشان رضو رسید خود و دیده مسجد آمد و مردم را حاکم و عیار
طلبید و سوگند یاد کرد که این امر شنیع کفنه من واقع نشده است و آن غلام را فوج فرمود و گفت نه
بی ای حمار فلان قفس منی انشا عمار دست او را بوسید و از شد دلیل قوی را یکی در ایام محاسن عثمان رضو
عمار از دفتره بود که عظم بلو ایاز از حقوق عثمان بجهانید و ایشان را از محاسن او منع میکرد و چون با
بر عثمان رضو شد کرده بودند عمار برآمد و با او از بلند گفت سبحان الله قد شکر هر دو متوجه بودند اما
باز و دیده نزد علی کرم الله وجهه آمد و گفت مردم بلو امروز برخان رضو اب را بند کرده اند و می
نفیید و جلد باید کرد بخشان رضو اب برسد امیر المومنین گفت در بلو هیچ چیز نبود و دیگر از راه دیگر که می
سعی میکنیم آخر سعی و تلاش یک پخال شتراب زندان راه بخشان رضو رسانیدند و این جهت تمامین بخشان
نمودن مضرب مقتصدان آن مثل عربی شده است که رضی الخشمان و لم یرض الفاضل و قصه کعب این
عبده بهزی تا نام است نصف قصه او را ذکر کرده اند و نصف آخر او را حذف کرده اند و قصه کعب
جل جبرئیل کعب عثمان رضو رسیدن العاص را از خبر نوشت نوشت که کعب را نزد من بگویم و کعب
چون کعب نزد عثمان جبر رسید گفت که ای کعب نامه دوشی من نوشتی و امین مشوره و نصیحت بر او
این میباشد نصیحت را امین و دوشی باید نوشت نه بدوشی خصوصاً نسبت بر و سوا و غلامان و فرزند
که از تحقیق اضر است خدا نعم غیر او العزم خود را در ادب تعلیم فرموده که نقول الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله
نه نوشته بودم بی امین و نه خوب واقع شد اینک نصیحت خود را از بدین میکنم و جایک حاکم که اگر
میخواهی فحاص از من بگیر کعب گفت چون با غیر بنی انصاف فرمود من از حق خود گذر کنم و
الواقع در نوشتن کلمات علی بنه تقصیر دارم من بعد کعب نزد عثمان ماند و از مصاحبان حاضر بود
و اما قصه شتر نخعی پس صحیح است و او نه صحیح بود و نه صحیح زاده بلکه از او باش گوید که با او اول الامر
نشد و عوام را بر امانه عامل عثمان بر غلامند اگر او مثل این امور پس وقت در گذرد و جویند و عوام
را شتر نخعی ها است که قصد رخسار کردید و نوشت قبل عثمان رسانید و باز رشک و انگیختن و طرد و

[illegible]

[illegible]

دفع فتنه اگر از قضاصل گذشته و در مشغول راضی نایب بجاست و چه گفته آید در فتنه عثمان که حضرت
امیر مجتهد خوف فتنه از انچه اقداس نم گرفت و در تیر بورد عثمان نداد و در راضی هم
کرد عثمان خود در تیر بر مرغان را با اموال خطیره راضی ساخت که صلا با شرکایت نکرد اگر ترک قضا
مجتهد خوف فتنه در نفس الامر جای طعن میشد طعن نواصب بحق حضرت امیر بن عباسی بنهم میر سید جلال
همین است که در پروردجا خوف فتنه بود بلکه در حق عثمان که در تیر بر مرغان را راضی نمود اندر اشکالی
نماند و چه بیوم بعضی غفیه نوشته اند که محمد ابن جریر طبرست و جمیع می توانی تصریح نموده اند
بآنکه جمیع در تیر بر مرغان حاضر نموده در مدینه بعضی ایشان در فارس بودند و چون امیر المومنین عثمان اینها
را طلبید تیر تیر می خورد و بودند حاضر نشدند و حضور جمیع در تیر در گرفتن قضاصل شریست پس
گرفتن قضاصل عثمان را جایز بود و غیر از دیت دادن چهارده است و انهم از بیت المال از انزال
قابل و مافله وزیر که در کتب معتبره هم تصریح است بآنکه هر که در قتل امام عادل اعانت نماید گویا باشت
کند و جب الفل میگرد و حاضر نبودن بعضی در تیر او در مدینه منوره در ثواب شریف و نصی دیگر گنبد
الامیه نیز موجود است مدار بر تواریخ اهل سنت نیست باید دانست که در اینجا بعضی شیعه چند طعن دیگر بر عثمان
ذکر کنند مثل نصیر طوسی که در تیر پیدا کرده اما تاریخ و اما ان شیعه ان طعنهارا حذف نموده اند اما استغلا
ان طعنهارا مذکور کرده شد اما اجمالا در ضمن همین طعن گفته می آید یکی از ان طعنهارا نیست که ولید
عقبت شراب خود و حضرت عثمان حد شراب بر و جاری نکرد جواب این طعن آنکه این روایت مختصر
غلط است بخانچه صاحب تعیاب میگوید و در روی نهاد که الطبری انه تعصب علیه قوم من اهل
الکوفه بغیا جدا و نهید و اولیاده و را نه فیا انهم و ذکر القصة و فیها ان عثمان قال لایاخی ضرب فان لیله
یا بکر یو القوم بکلمه انهم من اهل الانبار الیه عن اهل الحیره الیه عن اهل العلم الیه عن اهل العینهم و اهل العبد العزیز
ابن الحارث و سعید بن اسلم و عرو بن عبد الله الرازی عن حصین بن المنذر را لی ساسان انه ركب مع عثمان
فاجتر بقصة الولید قدم علی عثمان رجلا فنهده و علیه شراب انهم و انه صلی العذاه بالکوفه ارجاعه فاما
ازید کم قال احد بهما رائه لشریهما و قال الاخر رائه یقبها فقال عثمان یلم بقیبها حتی شره بها فقال العیال و

دفع فتنه اگر از قضاصل گذشته و در مشغول راضی نایب بجاست و چه گفته آید در فتنه عثمان که حضرت
امیر مجتهد خوف فتنه از انچه اقداس نم گرفت و در تیر بورد عثمان نداد و در راضی هم
کرد عثمان خود در تیر بر مرغان را با اموال خطیره راضی ساخت که صلا با شرکایت نکرد اگر ترک قضا
مجتهد خوف فتنه در نفس الامر جای طعن میشد طعن نواصب بحق حضرت امیر بن عباسی بنهم میر سید جلال
همین است که در پروردجا خوف فتنه بود بلکه در حق عثمان که در تیر بر مرغان را راضی نمود اندر اشکالی
نماند و چه بیوم بعضی غفیه نوشته اند که محمد ابن جریر طبرست و جمیع می توانی تصریح نموده اند
بآنکه جمیع در تیر بر مرغان حاضر نموده در مدینه بعضی ایشان در فارس بودند و چون امیر المومنین عثمان اینها
را طلبید تیر تیر می خورد و بودند حاضر نشدند و حضور جمیع در تیر در گرفتن قضاصل شریست پس
گرفتن قضاصل عثمان را جایز بود و غیر از دیت دادن چهارده است و انهم از بیت المال از انزال
قابل و مافله وزیر که در کتب معتبره هم تصریح است بآنکه هر که در قتل امام عادل اعانت نماید گویا باشت
کند و جب الفل میگرد و حاضر نبودن بعضی در تیر او در مدینه منوره در ثواب شریف و نصی دیگر گنبد
الامیه نیز موجود است مدار بر تواریخ اهل سنت نیست باید دانست که در اینجا بعضی شیعه چند طعن دیگر بر عثمان
ذکر کنند مثل نصیر طوسی که در تیر پیدا کرده اما تاریخ و اما ان شیعه ان طعنهارا حذف نموده اند اما استغلا
ان طعنهارا مذکور کرده شد اما اجمالا در ضمن همین طعن گفته می آید یکی از ان طعنهارا نیست که ولید
عقبت شراب خود و حضرت عثمان حد شراب بر و جاری نکرد جواب این طعن آنکه این روایت مختصر
غلط است بخانچه صاحب تعیاب میگوید و در روی نهاد که الطبری انه تعصب علیه قوم من اهل
الکوفه بغیا جدا و نهید و اولیاده و را نه فیا انهم و ذکر القصة و فیها ان عثمان قال لایاخی ضرب فان لیله
یا بکر یو القوم بکلمه انهم من اهل الانبار الیه عن اهل الحیره الیه عن اهل العلم الیه عن اهل العینهم و اهل العبد العزیز
ابن الحارث و سعید بن اسلم و عرو بن عبد الله الرازی عن حصین بن المنذر را لی ساسان انه ركب مع عثمان
فاجتر بقصة الولید قدم علی عثمان رجلا فنهده و علیه شراب انهم و انه صلی العذاه بالکوفه ارجاعه فاما
ازید کم قال احد بهما رائه لشریهما و قال الاخر رائه یقبها فقال عثمان یلم بقیبها حتی شره بها فقال العیال و

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
وآله الطيبين الطاهرين

حکم سیکر در کساست اعلیٰ باور را حقیقت کار معلوم میدهند با صلاح و سبابت خبر که در روزگار است
و بنظر کسری نمودند که با میان جان حاجت ایم که از رخ آسان تا فریقیتاب نشیند با سنی با و در اگر کس
فراموشی انجامد خود مغرور را تا شایدا ایشان تا نیم سخن و کلام مسلح اینها میشود چون
چپا سید اندک که را کسی حیرت کلمه عرض نمیشود اصلاح و راه نمی آرد و سخن ترا و دیگر که را سبابت
را بچسبی شمارند عثمان بدین میگفت که اگر رضا من بخوابد حق نعمت من ادا نمی
صلاح دور کنید و در خانه با خود بنشینید و هر که از شما سلاح دور کند او را ازاد کرد و
و اندک اقل قبل الداء احبابی من ان اقل عبد الداء یعنی خبادت من مقدس است و مرا با
بیت بشارت داده اگر شما قاتل خواهید کرد من البته مقتول خواهم شد تیغ ج حاصل کفیل و خون هم
واقع شود و در عالم بر گری نه نشیند و در قوا رخ فریقین ثابت است که حضرت امیر هم بران خود را
و اولاد ابو جعفر را و چلیخ خود قنبر را بر دروازه عثمان متعین ساخته بود و طلحه و زبیر نیز بران خود را
بر دروازه انداخته تا بلوایان را مزارحت نمایند و چون بلوایان هجوم آوردند سبک و
چوب جنگ میکردند تا آنکه حضرت امام حسن الخوهد شد و محمد بن طلحه و قنبر نیز زخم چشیدند
و از راه دور و از راه نمدن آنها کفن شد و عقیقه خانه بعضی انصاریان را نقب زده داخل شدند و
عثمان را شمشیر کردند و اینک پنج البلاغه که اصح الکتاب شیعه است برین عجا که است از
حضرت امیر روایت میکنند که فرمود و الد قد رفعت عنه و شراح نهج البلاغه فالجبه بر ابیایان
این قسم اتهام حضرت امیر را در زبان عثمان روایت کرده اند و هرگاه حضرت امیر بخانه عثمان را
ایام می آمد بلوایان را بیا یک میزد و در و در میزد و چون شتم میزد و کار را می ایمان نیست که نه
مقاتلات و معاملات حضرت امیر را بر رفاق و مخالفت ظاهری و باطنی محمول نمایند یا نماز نفعی
تا یک که المر قیس علیه نفس این خیال باطل را نسبت بانجناب پاک پیرامون خاطر جنت و نابختر
بگردانند جو کفر از کعبه بخیر و کجا ماند سلمان و اگر بالفرض الحال تاقی بود و رفت
بود در خطبه های کوفه چه انتم با و فرمود بر دفع فاما ان عثمان رفعه الله عنه و جبر

و بنظر کسری نمودند که با میان جان حاجت ایم که از رخ آسان تا فریقیتاب نشیند با سنی با و در اگر کس
فراموشی انجامد خود مغرور را تا شایدا ایشان تا نیم سخن و کلام مسلح اینها میشود چون
چپا سید اندک که را کسی حیرت کلمه عرض نمیشود اصلاح و راه نمی آرد و سخن ترا و دیگر که را سبابت
را بچسبی شمارند عثمان بدین میگفت که اگر رضا من بخوابد حق نعمت من ادا نمی
صلاح دور کنید و در خانه با خود بنشینید و هر که از شما سلاح دور کند او را ازاد کرد و
و اندک اقل قبل الداء احبابی من ان اقل عبد الداء یعنی خبادت من مقدس است و مرا با
بیت بشارت داده اگر شما قاتل خواهید کرد من البته مقتول خواهم شد تیغ ج حاصل کفیل و خون هم
واقع شود و در عالم بر گری نه نشیند و در قوا رخ فریقین ثابت است که حضرت امیر هم بران خود را
و اولاد ابو جعفر را و چلیخ خود قنبر را بر دروازه عثمان متعین ساخته بود و طلحه و زبیر نیز بران خود را
بر دروازه انداخته تا بلوایان را مزارحت نمایند و چون بلوایان هجوم آوردند سبک و
چوب جنگ میکردند تا آنکه حضرت امام حسن الخوهد شد و محمد بن طلحه و قنبر نیز زخم چشیدند
و از راه دور و از راه نمدن آنها کفن شد و عقیقه خانه بعضی انصاریان را نقب زده داخل شدند و
عثمان را شمشیر کردند و اینک پنج البلاغه که اصح الکتاب شیعه است برین عجا که است از
حضرت امیر روایت میکنند که فرمود و الد قد رفعت عنه و شراح نهج البلاغه فالجبه بر ابیایان
این قسم اتهام حضرت امیر را در زبان عثمان روایت کرده اند و هرگاه حضرت امیر بخانه عثمان را
ایام می آمد بلوایان را بیا یک میزد و در و در میزد و چون شتم میزد و کار را می ایمان نیست که نه
مقاتلات و معاملات حضرت امیر را بر رفاق و مخالفت ظاهری و باطنی محمول نمایند یا نماز نفعی
تا یک که المر قیس علیه نفس این خیال باطل را نسبت بانجناب پاک پیرامون خاطر جنت و نابختر
بگردانند جو کفر از کعبه بخیر و کجا ماند سلمان و اگر بالفرض الحال تاقی بود و رفت
بود در خطبه های کوفه چه انتم با و فرمود بر دفع فاما ان عثمان رفعه الله عنه و جبر

و بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و از آنکه گفت که نامشلی مثل عثمان قتل انوار الله کنی اجتهاد
 و اسود و احمد و مبین فیما اسد کان الا بقدر فیه من شیء الا جماع من علیه قال للشور الاسود و الشور
 الاحمر لایدل علی فی اجتهاد هذه الا الشور الا بیض فان لونه مشهور و لونی علی لونکما فلو زکرتما
 فی اکثره و صفت لکما الاجتهاد قالادونک فکله فاکله ثم قال للاحرر الا ان اکلک فقال و غنی
 اما دے ثلث فقال افعول فدا دے ثلث الا انی اکلت یوم کل الا بیض ثم رفع امیر
 المومنین صوته فقال الا انی هنت یوم قتل عثمان و این قصه در شهرت و نواز کج
 رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطور است بجا انکار نیست و عبد العبد بن سلام هر
 صبح نزد ملوایان میرفت و میگفت لافعلوه زیرا که بعد از قتل او فتنه مایوسا و اخو اهد بر خاک
 و خدایقین الایمان که صاحب علم المتأقین بود و حضرت امیر نیز در حق او باین علم گواهی داده و تهنیه
 بخبر میکرد و از قتل عثمان و میگفت که موجب فتنه ما خواهد شد اما ترک دفع او پس بنابر ساد
 عظمی بود که در مدینه منوره بعد از قتل او رود او و او باش ملوایان هر سخا را اخافت میکرد و در
 بحال خود گرفتار شده بودند آخر وقت شب که ملوایان بخواب رفتند برین عوام و حکیم بن خرام
 و سوسر بن مخرمه و جبر بن منظم و ابو جهم بن خدیجه بدره و لیار بن کریم و سهر و عمر بن عثمان
 او را در جامهای خون آلوده بست و سرش بیدان بعد از اداء نماز بخاره و دفن کردند و جبر بن منظم
 امامت نماز او نمود و از تابعین نیز جماعی همراه بودند از آنجمله حسن بصری و مالک جدا مام
 مالک است و مالک که برخازه او عوض او میان حاضر نشدند چنانچه حافظ و شمس فرموده اند
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که منیر بود یوم موت عثمان یصلی علیه ملائکه اسماء را دے
 گوید قلت یا رسول الله عثمان خاصة او الناس طامته قال عثمان خاصة متوید این روایت روا
 ابن ضحاک است از سهر بن خنيس و کان من شهید قتل عثمان قال فلما ايسينا قتل الله
 نزلتم صاحبکم حتی یصلح منلوبه فانطلقنا به اسے یبع الغرق فاکننا له من جوف اللیل
 ثم حملناه فغشنا سواد من خلفنا فنبهاهم حتى کدنا تفرق فاذا منا دنیا دے الاروع

و بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و از آنکه گفت که نامشلی مثل عثمان قتل انوار الله کنی اجتهاد
 و اسود و احمد و مبین فیما اسد کان الا بقدر فیه من شیء الا جماع من علیه قال للشور الاسود و الشور
 الاحمر لایدل علی فی اجتهاد هذه الا الشور الا بیض فان لونه مشهور و لونی علی لونکما فلو زکرتما
 فی اکثره و صفت لکما الاجتهاد قالادونک فکله فاکله ثم قال للاحرر الا ان اکلک فقال و غنی
 اما دے ثلث فقال افعول فدا دے ثلث الا انی اکلت یوم کل الا بیض ثم رفع امیر
 المومنین صوته فقال الا انی هنت یوم قتل عثمان و این قصه در شهرت و نواز کج
 رسیده که در کتب فریقین مذکور و مسطور است بجا انکار نیست و عبد العبد بن سلام هر
 صبح نزد ملوایان میرفت و میگفت لافعلوه زیرا که بعد از قتل او فتنه مایوسا و اخو اهد بر خاک
 و خدایقین الایمان که صاحب علم المتأقین بود و حضرت امیر نیز در حق او باین علم گواهی داده و تهنیه
 بخبر میکرد و از قتل عثمان و میگفت که موجب فتنه ما خواهد شد اما ترک دفع او پس بنابر ساد
 عظمی بود که در مدینه منوره بعد از قتل او رود او و او باش ملوایان هر سخا را اخافت میکرد و در
 بحال خود گرفتار شده بودند آخر وقت شب که ملوایان بخواب رفتند برین عوام و حکیم بن خرام
 و سوسر بن مخرمه و جبر بن منظم و ابو جهم بن خدیجه بدره و لیار بن کریم و سهر و عمر بن عثمان
 او را در جامهای خون آلوده بست و سرش بیدان بعد از اداء نماز بخاره و دفن کردند و جبر بن منظم
 امامت نماز او نمود و از تابعین نیز جماعی همراه بودند از آنجمله حسن بصری و مالک جدا مام
 مالک است و مالک که برخازه او عوض او میان حاضر نشدند چنانچه حافظ و شمس فرموده اند
 جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله روایت کرده که منیر بود یوم موت عثمان یصلی علیه ملائکه اسماء را دے
 گوید قلت یا رسول الله عثمان خاصة او الناس طامته قال عثمان خاصة متوید این روایت روا
 ابن ضحاک است از سهر بن خنيس و کان من شهید قتل عثمان قال فلما ايسينا قتل الله
 نزلتم صاحبکم حتی یصلح منلوبه فانطلقنا به اسے یبع الغرق فاکننا له من جوف اللیل
 ثم حملناه فغشنا سواد من خلفنا فنبهاهم حتى کدنا تفرق فاذا منا دنیا دے الاروع

و بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و از آنکه گفت که نامشلی مثل عثمان قتل انوار الله کنی اجتهاد

و بعد از شهادت عثمان رضی الله عنه و از آنکه گفت که نامشلی مثل عثمان قتل انوار الله کنی اجتهاد

و خدایه نیز در سید صادق الحدیث است بحکم حدیث پیغمبر که در کتب ایشان نیز موجود است
 حدیث که خدیفه قصد خود و اگر از سایر صحابه و تابعین آنچه در دست عظام فعل عثمان شهدا هست
 در حق او و شهادت بنابر در حق فاطمه لان او منقول ثابت است ذکر غایب و فایز بطریق باید
 بر پشت و نیز از بن و ابیات مشهور متعدد و ثابت شد که ماسه روز افتاد و باندن لاس عثمان
 محض افزا و دروغ است و در جمیع تواریخ کذب آن موجود است زیرا که باجماع مؤرخین شهدا
 عثمان بعد از عصر روز جمعه خنجر در فی حبه واقع شده است و دفن او در بقیع شب شبانه
 وقوع یافت بلا شبهه چون در حق کسی پیغمبر صادق بشارة قطعیه بدخول هشت بلا حسا
 داده باشد و بتواند نیز در ماسه دیگر حاجت است شهادت وجه ماندن است که این سخن
 مختصر کم و بطلب دیگر در اینم و فیما ذکر کفایت و لایل البصره دایه و الکیا و هو الله تع مطاع
 احم و کسین صلی الله علیه و آله حدیثه زوجة محبوبه مطهره رسول و آن طعن است **طعن اول**
 آنکه ان مطهره از مدینه بکله از آنجا بمصر رفت حال آنکه خدا تع از او اجاز بر آمدن از خانه او منع
 فرموده باشد قرار در ان بیوت مطهره امر نموده قولیم و قرآن یونکن لا تبجن تبرج الحجاب لیه الا و الا
 پس او را چه ناسبت که ناموس رسول را رها حفظ نمود و در شر که بکریه زیاده بر شانزده نیز اگر کسی از او
 و اراذل در ان جمع بودند ببلد جواب ازین طعن آنکه قرار در بیوت و عدم خروج از خانه اگر طلوع
 بیو بایستی که آنحضرت صلی الله علیه و سلم از او اجاز بر آوردن این امر و عمر و بنی بر آورد و در روز
 همراهی برد و زیارت والدین و عیادت مر لیضان و غزیه مردکان از افارینان فتن نمیداد
 و سو باطل قطعا پس معلوم شد که مراد ازین امر و نهی تاکید امر تشر و حجاب نامش حاد بر بنالاز
 کوجه و باز از سر زه گردی نکند و سفر کردن سنائی تشر و حجاب نیست زمان مخدر که در غایت تشر
 و حجاب می باشد مثل خواتین بزرگ و بگجالت بادشاهی نیز در لشکر حامی بر ایند خاصه چون شتر
 باشد متضمن مصیبت و بادی نوی مثل جهاد و جه و عمره و این سفر تشر چون بر اصلاح ذات البین و
 حکم قصاص عقیقه عادل که بطلیم مقتول شده بود واقع شد مثل جه و عمره گردید و اگر درین زمان هم سفر

۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

نام کسی که بود که خان زن خانه نشین است بیرون نمی آید از وی چه فایده می شود انصاف
 باید کرد و غلط نمی را باید که شد جواب دیگر در کتب شیعه مشهور است و آنست که در روز
 خلافت ابو بکر صدیق رضی عنہ چون عصب حقوق اهل بیت واقع شد حضرت امیر حضرت نه برادر
 را سوار کرده در محلات مدینه و ساکن انصار خانه بنجانه و در بدر وقت شب گردانید و طلب نمود
 و اعانت نمود در بیجا خور باید کرد که دختر دنا موس بودن اگر زیاده برز وجه نباشد که خود را نیز
 نخواهد بود و از خانه خود برآمده بنجانه ای دیگران رفتن نسبت بانکه از خانه خود برآمد و در خیابان
 خرگاه خود بماند و بنجانه دیگری نزد چه قدر تفاوت دارد و مقدس و دوسه دیم مخصوص که در خرگاه
 از آن بخود عاید میشود و مقدس قتل خلیفه بر حق میبوید و فادفته در میان است که حضرت
 عابد تمام دین است با هم چه فرق دارند چون آن امور موجب طعن نشدند این امور جزا و موجب طعن
 خواهند شد جواب دیگر جمیع از واجی مطهرات مثل ام سلمه و صفیه که نزد شیعه مقبول و معتبرند
 در حج و عمره می برآمدند بلکه ام سلمه درین سفر نیز ناکه معتبره شریک بود و منجوبت نام هر که باشد
 برآمد عمر ابن ابی سلمه پیشتر بنابر مصالح مرعیه خود مانع آمد و چون خدایتعالی از واجی مطهرات را
 تجویز خروج با این برده و مستتر فرموده باشد دیگر طعن و تشنیع نمودن از آن خانی منقض است
 یا ایها النبی قل لا اذواج و نساء المؤمنین یدین علیهن من جمالیهن ذلک ادلی الی
 بیرون خلا بوزن و گمان المد غفور الرحیم او در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت بعد از نزول این
 فرمود از آن لکن آن خبر من لیا جگر آری شرط مسافرت زنان وجود محرم است همراه ایشان
 و درین سفر عبد الله ابن الزبیر رفتند به زیاده حقیقی وی همراه بود و در طایفه من جمالیهن
 شوهر خواهر شش بود ام کلثوم بنت ابی بکر و بر بن العوام شوهر خواهر دیگرش بود اما سمانه ابی
 و اولاد این هر دو نیز همراه و این خدیجه که بر تاریخ مواخما و شیعه زیاده از کتاب آمده است
 تاریخ خود می نویسد اما لطیفه ای علی رضاعت ان یمل لها زوج من جدید و جعل فیها موضع
 للدخول و انخرج فخرت و ابنا طلحه و الزبیر معا و نیز از واجی مطهرات پیغمبر رضایع اهل

نام کسی که بود که خان زن خانه نشین است بیرون نمی آید از وی چه فایده می شود انصاف
 باید کرد و غلط نمی را باید که شد جواب دیگر در کتب شیعه مشهور است و آنست که در روز
 خلافت ابو بکر صدیق رضی عنہ چون عصب حقوق اهل بیت واقع شد حضرت امیر حضرت نه برادر
 را سوار کرده در محلات مدینه و ساکن انصار خانه بنجانه و در بدر وقت شب گردانید و طلب نمود
 و اعانت نمود در بیجا خور باید کرد که دختر دنا موس بودن اگر زیاده برز وجه نباشد که خود را نیز
 نخواهد بود و از خانه خود برآمده بنجانه ای دیگران رفتن نسبت بانکه از خانه خود برآمد و در خیابان
 خرگاه خود بماند و بنجانه دیگری نزد چه قدر تفاوت دارد و مقدس و دوسه دیم مخصوص که در خرگاه
 از آن بخود عاید میشود و مقدس قتل خلیفه بر حق میبوید و فادفته در میان است که حضرت
 عابد تمام دین است با هم چه فرق دارند چون آن امور موجب طعن نشدند این امور جزا و موجب طعن
 خواهند شد جواب دیگر جمیع از واجی مطهرات مثل ام سلمه و صفیه که نزد شیعه مقبول و معتبرند
 در حج و عمره می برآمدند بلکه ام سلمه درین سفر نیز ناکه معتبره شریک بود و منجوبت نام هر که باشد
 برآمد عمر ابن ابی سلمه پیشتر بنابر مصالح مرعیه خود مانع آمد و چون خدایتعالی از واجی مطهرات را
 تجویز خروج با این برده و مستتر فرموده باشد دیگر طعن و تشنیع نمودن از آن خانی منقض است
 یا ایها النبی قل لا اذواج و نساء المؤمنین یدین علیهن من جمالیهن ذلک ادلی الی
 بیرون خلا بوزن و گمان المد غفور الرحیم او در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت بعد از نزول این
 فرمود از آن لکن آن خبر من لیا جگر آری شرط مسافرت زنان وجود محرم است همراه ایشان
 و درین سفر عبد الله ابن الزبیر رفتند به زیاده حقیقی وی همراه بود و در طایفه من جمالیهن
 شوهر خواهر شش بود ام کلثوم بنت ابی بکر و بر بن العوام شوهر خواهر دیگرش بود اما سمانه ابی
 و اولاد این هر دو نیز همراه و این خدیجه که بر تاریخ مواخما و شیعه زیاده از کتاب آمده است
 تاریخ خود می نویسد اما لطیفه ای علی رضاعت ان یمل لها زوج من جدید و جعل فیها موضع
 للدخول و انخرج فخرت و ابنا طلحه و الزبیر معا و نیز از واجی مطهرات پیغمبر رضایع اهل

در محرمیت حکم پسران دارند پس اینها را با هر یک از افراد است خروج در شهادت و همین است
در سبب سبب علما، است و بعد از خلیفه ثانی در عهد خود چون از مراجع علمیه است برای حج سفر
عثمان بن عبد الرحمن بن عوف را همراه داد و گفت که انکار ولدان باریان این پسر یکی از شما را
پیش سواری اینها باشد و یکی در عقب و با قطع نظر از این امور لفظ و لاتبرج است با جمله الام
حیرج و لالت میکنند بلکه از خروج مطلق منع فرموده اند بلکه از آمدن بی پرده باز نیست و
زبور و اظهار لباس رنگین که رسم جاهلیه بود پس بنی خود از متک ساقط گشت اندیم برادر
قرن فی بنو نمکن و از سابق بار ما معلوم شده که امر نزد شیعه منعیس برادر جوبیت تا در حقا
آن مخدور رسیده باشد **طعن دوم** آنکه عایشه رضی الله عنه در ابرامی طلبان بن عثمان رضی الله عنه
اورا با خون عثمان رضی الله عنه علاقه داشت وی نمود و قرابتی با وی نداشت پس معلوم شد که بچه
قبض امیر المومنین رضی الله عنه و درستی که با او داشت اینست نه بر با کرد و سابق خود مردم
را بقتل عثمان رضی الله عنه محرض میکرد و میگفت اقلوا عثمانیا تحبوا بن قتیبه در کتاب خود ذکر کرده
که ان عایشه انا ما خبر بقیه علی و کانت خارجة من المدينة فقبل لها قتل عثمان و بايع الناس
عليها فقال ما بالی ان تقع السماء علی الارض قتل والدك فظلموا و انما طالبة بدنة فقال
لها عنبید اول من حمل علیها و طمع الناس فی قتله لانت و لقد قلت اقلوا عثمانیا فخر فقلت
عایشه قد و انما قلت و قال الناس فقال عنبید فیک الداء و منک الغر و منک الراجح و منک
المطرونت امرت بقتل الامام و قلت لانه قد فخر **جواب** از این طعن آنکه خون خلیفه عادل
حق جمیع مسلمین است تخصیص بوجه ندارد زیرا که خلیفه عادل بایست جمیع مسلمانان است در حفظ
اموال ایشان تقسیم فی و غنایم و عایشه رضی الله عنه که ام المومنین و هم رسول الله صلی الله
علیه و سلم بود چرا بر اے تنفیذ احکام الهی که عمده آنها تفصا ص است خاصه فصاص سبوح مظلوم
که بفرموده شیخ باوصف خلافت در بایست گشته شده باشد نه بر اید و دست و باز نرند
حاشا که عایشه رضی الله عنه بر اعلیٰ را بغیر عایشه رضی الله عنه ندارد و دل باشد هر یکی از اینها

فصل در مناقب سید کبر و ابیات کرده اند شرح الدیلمی عیالیه در این باب کمال رسول الله
حسب علی با جوده و بزرگواری آن شهید و بزرگی جمال اسیر خود و محقق بر این اصل است ذات ابدی منزه
فصاحب انقله عثمان و در خارج آنها از لشکر حضرت امیر بود تا طایفه و زبر و دیگر صحابه که از منزل
قالان عثمان متوجه شدند و گنجینه بود و باطلینان خاطر فریق حضرت امیر شدند و اتفاق افتاد
خلافت فتنه گرد و رسا و دیگر نیا و غیر حساب باشند و بالقطع از تواضع معلوم است که فتنه گردان
بعد از قتل این مظلوم طایفه و زبر و دیگر صحابه را بنحو بیعت قبل نمیدادند و کلمات اتفاق از آنها برافراشته
میشد و تعرض نمودن عایشه زهر قتل عثمان را و او را فعل گفتن همه از مقررات این قبیله و این عذر
گوشتی و مسامحه است و اینجا که بدان مشهور اند و در واقع جعل و دیگر وقایع حیران کننده که در آن
شیعه و سنی افزا و محض و بهمان صفت سخت بی انصافی است که در حق حضرت عایشه مدینه
از وجه محبوبه رسول شهادت خدا و رسول خدا را بطلاقی تمیاده و در پی احوال کاذبه از خوانش باطلین و بدی
از کوفیان بی ایمان و ایم و درین ایام رخ در آورده اتباع آنها را بر ایم قول تمام الطبیعیات الطبیعی
و الطبیعیون للطبیعیات اولئک میگردانند و میگویند که در حق کریم است چه شرم آنچه
این قبیله در حق حضرت عایشه رضی الله عنه باید دارند حال آنکه زهری و یمنی لاجه و ابو عامر و زهری و یمنی
متعدد روایت کرده اند که عایشه میگفت قال رسول الله لعثمان یا عثمان لعل الله یغفر لک
قال و او دو کمالی خلاصه فلا تخلمه لیم ثلثا طعن سوم آنکه حضرت عایشه در مخالفت رسول انزود
اصرار کرد و مخالفت در واقع جریال انقباض که تعظیم حجاج در کتاب الفتن و محمد بن سکینه و یحیی
الاحم و ابن قتیبه در کتاب السیاست آورده اند که چون لشکر عایشه زهر در راه با بی سید مذکران
حواب بردن جعفر میگفتند که کان این مکان بناح آنجا زنها اند حضرت عایشه با محمد بن طلحه گفت که
این آب چه نام دارد محمد بن طلحه گفت که این آب جواب گویند گفت که پس مرا برگردانید محمد بن طلحه گفت
حضرت عایشه گفت من از رسول الله شنیده ام که باز و او میگوید گفت کافی باشد که من خیرا کلاب
ایضا طالع ان کونی یا جمیر ایس با وجود داد کردن این منی اصرار بر مخالفت ان نمودم و اگر گفت

در این کتاب آمده است که در حق سید کبر و ابیات کرده اند شرح الدیلمی عیالیه در این باب کمال رسول الله
حسب علی با جوده و بزرگواری آن شهید و بزرگی جمال اسیر خود و محقق بر این اصل است ذات ابدی منزه
فصاحب انقله عثمان و در خارج آنها از لشکر حضرت امیر بود تا طایفه و زبر و دیگر صحابه که از منزل
قالان عثمان متوجه شدند و گنجینه بود و باطلینان خاطر فریق حضرت امیر شدند و اتفاق افتاد
خلافت فتنه گرد و رسا و دیگر نیا و غیر حساب باشند و بالقطع از تواضع معلوم است که فتنه گردان
بعد از قتل این مظلوم طایفه و زبر و دیگر صحابه را بنحو بیعت قبل نمیدادند و کلمات اتفاق از آنها برافراشته
میشد و تعرض نمودن عایشه زهر قتل عثمان را و او را فعل گفتن همه از مقررات این قبیله و این عذر
گوشتی و مسامحه است و اینجا که بدان مشهور اند و در واقع جعل و دیگر وقایع حیران کننده که در آن
شیعه و سنی افزا و محض و بهمان صفت سخت بی انصافی است که در حق حضرت عایشه مدینه
از وجه محبوبه رسول شهادت خدا و رسول خدا را بطلاقی تمیاده و در پی احوال کاذبه از خوانش باطلین و بدی
از کوفیان بی ایمان و ایم و درین ایام رخ در آورده اتباع آنها را بر ایم قول تمام الطبیعیات الطبیعی
و الطبیعیون للطبیعیات اولئک میگردانند و میگویند که در حق کریم است چه شرم آنچه
این قبیله در حق حضرت عایشه رضی الله عنه باید دارند حال آنکه زهری و یمنی لاجه و ابو عامر و زهری و یمنی
متعدد روایت کرده اند که عایشه میگفت قال رسول الله لعثمان یا عثمان لعل الله یغفر لک
قال و او دو کمالی خلاصه فلا تخلمه لیم ثلثا طعن سوم آنکه حضرت عایشه در مخالفت رسول انزود
اصرار کرد و مخالفت در واقع جریال انقباض که تعظیم حجاج در کتاب الفتن و محمد بن سکینه و یحیی
الاحم و ابن قتیبه در کتاب السیاست آورده اند که چون لشکر عایشه زهر در راه با بی سید مذکران
حواب بردن جعفر میگفتند که کان این مکان بناح آنجا زنها اند حضرت عایشه با محمد بن طلحه گفت که
این آب چه نام دارد محمد بن طلحه گفت که این آب جواب گویند گفت که پس مرا برگردانید محمد بن طلحه گفت
حضرت عایشه گفت من از رسول الله شنیده ام که باز و او میگوید گفت کافی باشد که من خیرا کلاب
ایضا طالع ان کونی یا جمیر ایس با وجود داد کردن این منی اصرار بر مخالفت ان نمودم و اگر گفت

جواب ازین طعن آنکه اراده رجوع از حضرت عایشه نه موجب این روایات نمی باشد
چنانچه در روایات نیست مصرح به است که فرمود در وقتی روئی پس کن در روایات
نست تمهید این قضیه چنین صحیح شده که حضرت عایشه در باب مراجعت استادی که در وقت
عسکه در رجوع با وی موافقت نمی نمودند و با هم مطاوعه را بر او بود درین هنگام آن بن کلم
و دیگر دم عسکه قریب بنهاد کس از او باقی نماند و نواحی شام آویدند که این کتب جواب
نام نیست آنی دیگر است پس عایشه نه بیشتر روانه شد نیست جواب این طعن بوافقی روایت
ما حسب درایت جواب دیگر دارد و آن است که در حدیث نهی از مرد و رب آب باقی نیست و
شارقی بآن دارد آنچه از حدیث متفق و مشهور است که یکی از انما این مصیبتی پیش خایه
آمد و فی الواقع آن جاده نه مصیبت عظیم بود که موجب خفت حرم محترم حضرت رسول الله
شده و کاری که مقصود بود یعنی صلاح ذات البین سر انجام نیافت و نه فتنه پس بیان واقع شد
و از حدیث زیاد برین متفق و غیث شود پس از حدیث نهی نهیدان بعد از آن مخالفت و صراحت
بر مخالفت نسبت کردن از چه راه تواند بود علی الخصوص لفظ ایماک آن تکونی با حمیرا
و کتب معتبره اهل سنت موجودی ندارد و اگر بالفرض موجود هم باشد پس از آن باب است که
هر کسی از اعتقاد اهل اهل عیال اولاد و از واج خود را تخذیر بکند از اوقات معلومه الوقوع یا مطلقه
الوقوع مثل فحاشی طریق و سواد برایت خالی و این تخذیر نهی شرعی نمی شود حضرت رسول
هم این قسم امور بعمل می آورد و اما فیکلمه حیرم نهی شرعی نباشد مخالفت از معصیت گفتن نام
از کمال تعصب و عناد است و حضرت امیر را چون خیاب پیغمبر شب یکجا میخانه اش تشریف می نمود
انفید نماز تجدید نمود صحیح در جواب گفت و الله لا انصلي الا ما كتب الله لنا و جناب پیغمبر از آنجا
برگشت در آنهای مبارک میگوشت و میفرمود کان الانسان اکثر شیهة لا این مخالفت
با آن مخالفت باید بنحید و این اصرار را با آن اصرار موازنه باید کرد حال آنکه حضرت عایشه رضی
الله عنها درین اصرار معذور بود زیرا که وقت خروج از مکه نمیدانست که درین راه چه جواب نام خواهد
بود

الاولى والاعلى
الحق تعالى
فقالوا يا ربنا
ما نرى فيك قبحا
والدين قد غلط
كلاب من ان
اسم القوي يفسد
بابل القويان
الجواب في
نوم ففسد
ان الدين

بر آن گذشت که لازم خواهد آمد و چون بدان آب رسیدند و انست اراده رجوع مصمم گرد
لیکن پیشتر نشد زیرا که کسی از اهل آنکه همراه او رفاقت در رجوع نکرد و در حدیث نیز بعد از
وقوع واقع هیچ ارشاد و نصیحتی نکرده اند که چه باید کرد تا چاره بقصد اصطلاح ذات البین که بلا شبه
ما مورد بهت پیشتر روانه شد پس حالت حضرت عایشه رضی الله عنیه و در حالت شخصی است که طهر را
اندوید و بدید که منجی در جای نیست بدی اختیار بر اخلاص کردن او دید و در اثنای دورین
منجی جاذبی نماز گذارنده مرور و واقع شده او را در وقت محاذات اطلاع دست داد که من
منجی نماز گذار من ام پس اگر عقیب میگردد آن طفل در جبهه می افتد و این مرور واقع شده را
تدارک نمی تواند شد تا چاره قصد خلاصی طفل خواهد کرد و این مرور در آن حق خود مغفوع خواهد پذیرفت
طعن چهارم که شکر عایشه رضی الله عنیه چون به بصره رسیدند بیت المال را نهیب کردند و حال حضرت امیر
را که عثمان بن حنیف انصار بود صحابی رسول و با بابت اعتراض کرد و جواب از بن طعن که بن
خیزد با مرور رضای عایشه رضی الله عنیه واقع نشد چنانچه بعد از وقوع انبواقتی در رضای خاطر عثمان
بن حنیف پیش از منته و در سعی فرمود و عذر را خواست و مثل انبواقتی از لشکر بانی حضرت امیر
که مالک اشتر و غیره بودند در کوفه نسبت با موسی اشعری و احراق خانه او و نهیب متابع
او و بوقی آمده اگر محل طعن است در هر دو جا است و اگر نیست در هر دو جا نیست و معبود افز
هم است زیرا که بیت المال حق جمیع مسلمین است و طعن و نهیب در اول امر عثمان بن حنیف را بیجا
کرده بودند که همراه ما جمیع کنیز از مسلمین بر طلب قصاص خلیفه مقتول فراهم آمده
که آورده بودیم تمام شد اگر اموال بیت المال نزد ما حاضر می در میان اینها تقسیم
چون عثمان بن حنیف سر باز زد و مستعد قتال شد بگویدم شکر را از آرد آمدن بشهر
مانعت نمود و علف و دانه داد و قه بر لشکر بانی نهد و در فریب بود که اشکر سبب
قوت آدم و جبار و آلف شود تا چاره رداقت انبواقتی صعب نمود و چون او با شکر
و اجلاف عرب که کما فی بعض محکوم کسی نباشند و شهر باین وضع در آید

این که در کوفه
بعضی از کوفه
جای او بود
بنی الاشرار
فی الحقیقه
کمان غنای
نظره و عین
والد و اب
من الزمر
مالک بن
السلطان
بیطمان
فخرج
بعضی
فقال
فانهم
الطریق
مختار
بجای
و لای
عده
جست
صلوات

نیت المال را که حق خود میدانستند تہیب کردند و در خصوص تہیب چه جای ملامت و عتاب تواند شد
 و بعد از آنکه ائمه و اهل سنت معتقد عصمت عایشه و طلحه و زبیر نیستند چه جای آنکه معتقد عصمت
 تمام لشکر ایشان باشند تا صدور این امور از لشکر یا داخل اعتقاد ایشان باشد که صدوق طلحه
 و زبیر و انانت عایشه را که از لشکر یا حضرت امیر واقع شد داخل اعتقاد ایشان نشده باشد و مرتبه بزرگ
 اشخاص معلوم است که نزاع اهل سنت نسبت بثمان بن حنیف حکم مسلم با زمین دارد و صدور این امور
 جز داخل اعتقاد ایشان شود و حج جس بن زیاد انصبی قال سمعت الاصف بن قیس یقول لما طهر علی علی
 اهل اکل ارسا الی عایشه حشر الی الکدنیة قال فابت قال فاعاد الیها الرسول و الدنیر حویر الیها
 الیک نسوة من بکرین و ابل معهن شفا حداد یاخذنک بہا فلما رأت ذک قالت ضربت رواہ ابو بکر بن نجیح
 السنت طعن فیہم انک عایشه رضی افتاء سرخسہ بن محمد بن حجب فی بعض قرآن کہ اذا سرت الی بعض
 رواہ حدیثا فلما نبات بہ و اطهر الدنیر علیہ فخصه و اعرض عن بعض فلما نباتا بہ قالت من انبک ہذا قال
 بنانی العیلم الخیر جواب انک افتاء سرخسہ بن حجب فی بعضہ و انمودہ است کہ انحضرت سر را با آن
 قطبہ بر فراش خود دارند در دوازده دید و انحضرت او را فرمود کہ انی حضرت ماریہ علی فاکہ علی
 نقشبہ بن حصہ رفت و بکمال خرم و سرور کہ از شنیدن تحریم ماریہ او را دست داد و از حفظ سرخسہ
 و زبیرہ با عایشہ این شایستگی را انظار نمود و باین تقریبی ما ملہ انجنا از اباباریہ نیز ذکر کرد و خیال کان
 کہ انحضرت کمان سر ماریہ را کہ از در در دوازده دیدہ بود فرمودہ است نہ قصہ تحریم را پس بت افتاء
 این سر باریہ رضی عنہا تمہیت و اقراست و آنچه از حصہ بنوفی آمدہ نیز داخل اعتقاد اهل سنت
 در حق او نیست زیرا کہ اگر امر بسے و وجوب باشد نہ مذہب نہایت کارا کہ معصیت خواهد بود
 و اتیان توبالے الصدیر صرح دلالت میکند کہ ازین معصیت توبہ مقبول است و بالاجماع ثابت
 است کہ حصہ توبہ نمود و مقبول شد چنانچہ تا عمر دراز در اوج مطہرات داخل بود و بشارت
 یافت در جمع البیان طبرسی کہ از معتبرترین تفاسیر شیعیہ است میگوید فیل ان رسول اللہ صلی اللہ
 وسلم قسم الا یامرہن بائنا فلما کان یوم حصہ قال ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

[illegible]

[illegible][illegible]

مهرجاسته الاقبا، لائرت و لائوت نموده و سایر اندراج را از طلب میراث مانع اند و چه ستم ادعا
میراث می نمود و سوار شد و بر آمدن راجه حاجت بود و مسکن عایشه را همان تهره خاص بود
اگر عاقبت منظور می شد در حجر را نیز میکرد و جواب این عباس چه قسم میجو شود و حال آنکه
از شن کل متروکات آنحضرت و از حجرات و زمین سنگی و زر و سیم و دیگر سلاح و شتران و
سینه ها و سپاهان با یقین نماید بر حجر عایشه را بود و عایشه را چرا بر خودن کل میراث علم
میکرد و کل میراث آنحضرت را با قطع در دست او نبود و نه او خود و نه غرض آنکه آن پیش از این
در است بر این افترا توده توده فضیحت در سوای بی بار و دین نیست بر آن الهی که از باز این باز
خود سوا میکند طعن **چشم** اگر روزی آنحضرت خطبه خواند و اشاره به آن عایشه را نمود
و گفت الا ان القننه مبینا لکن من حیث یطلع قرن الشیطان پس مراد از قننه عایشه است
و فتنی که از دینیه پیسر بر آمد برای قتال هر دو منین باعث قتل هر دو لکن اینرا پس گردید جواب
این طعن آنکه بمعنی باطل از تجدید حق فهمیدن تحریف صریح است کلام پیغمبر را از زبان آن عایشه
دو مرتبه بسیار رسیده و بسیار فرموده است و اشاره به جهت مشرق نموده و هر جا مسکن عایشه را
بجا بود اتفاقا در آنوقت که این خطبه در مسجد بخواند و اشاره به مشرق فرمود و مسکن عایشه
واقع شد زیرا که سگن او در آن سمت بود و عبارت نهیه یعنی حیث یطلع قرن الشیطان
مفسر ظاهر است درین مراد زیرا که طلوع قرن شیطان باطلع از مسکن عایشه را منتهی شده و در آن
که نصیر بایمرا یعنی سمت مشرق میاید نیز در کتب شیعه موجود است از راه شتران و فواغیر
و غدا و غماض نظر از آن نموده این معنی فاسد را ترجیح میکنند در ادب این عباس و دیگر صحابه
این قصه را در حل این شبهه و بجا کافی است لفظش نسبت دلس کفر بهنا و اشاره نحو مشرق
حیث یطلع قرن الشیطان فی ربعه و مضرو دین است هر دو مبر فتنه که به غماسه
از زمین طون برخاسته اول فتنه از خروج ملک شتر است و صحابه و غیره آنرا که از فتنه
روید بدین است و در حواس لسان مسکن هر چه و مضرو واقع اند از فتنه عبید بن جراح که جنب

لایقند
که فتنه بی جهت
بسیار فرمود
اینجا که خطبه
بیکند در
شیران
در
القیاس
ممنوع
راش افکار
المشرق و دریا
من با سود
الانصار
جانت فتن
المشرق و در
سالم
العقوب
المشرق و در
فی اهل
است
و در
و در

[illegible]

چنانکه از قبیل او در ثلاث صادر شده باشد و بر اینها عنایت می آید و از این جهت که در این
 چنین امور اتفاقا می کنند یا وقتی که نادیدنی و بی بینی واقع نشود و تندیست که محال است
 طعن میوم المکمل انما جبارش و صحاح است و نیست که سجاد بر مال رسیده بود
 بهم ذات الشمال فاقول میجایی میجایی فیقال انک الاندرسی ماخذ تو ابد ک فاقول کمال
 العبد الصالح و کنت علیهم شهید اما است فیه فاما تو فیه کنت انت و فیه بزم است که
 شی شهید فیقال انهم لم یزکو و ندرین علی عاصمیم شفا فیهم جواب این طعن انک عصبیت که صریح
 نامش است که مراد از آن شخص کورین مریدین اند که موت آنها بفرستند و سجاد از این طعن شجاعانه
 صحابی می گوید و معتقد خوبی و بزرگی آنها نمی شود اگر بی حقیقت و بی نسیم که بطریق دیگر از این
 انحضرت فرستاده بودند با این دلیل گفتند و خایب و خاشعند کلام طعن است این صحابه است که
 اینان حمل صالح اینجهان که گفتند و با سیم چه حلاوت آنها فاش است و اجرات نمود و دوزخ
 هم دیگر را کفایت می یابد نمودند و شهرت با بیان آوردند حال این شیم شخص اگر و این بود و نوشته است
 بیار مقصود مریدین محسن علی بن نقین است حرف و مقالان مریدین است که بلا شبهه اعلام این بیان
 کردند و اکاشه و فیاض را در راه خدا بجهاد و دلیل ساختند و نیز از آن بزرگوار کس سلمان که در وقت فرستادن
 و نماز و شریعت نمودند و بالطبع معلوم است که یک کس سلمان کردن با نماز خون و بیاعتبار نمودن
 چه قدر ثواب در جهاد و فعال اعداء اند و درین وجه درجه دارد و معینا و حق این شخصان را علی بن
 بشا رنهاد و عدد بانی که دو قرآن مجید نازل فرموده و عدد الله الذین امنوا و عملوا الصالحات مختلف
 فی الارض کما تختلف الذین قسیمیم که اینهم هم الذی ارتفعی لهم و لیسبهم من بعد خوفه و انما استیضه
 الاثر لکن بی شکیاد و چند جا فرموده است فلی الله عنهم و منوا و اولیهم خات خبری این است
 الاثر خالد بن قیس الابدانیز فرمود و بشرا المؤمنین بان لهم من الله فضلا کبیرا و نیز فرمود
 انما الذین باجروا و اخبروا من ديارهم و ادوا و من قبل فاقول و فستلوا الاکثر من هم
 سبناهم و لا دغلیم خبات خبری من تحتها الا انبار و در حیا و قیافه باید داشت که

و طبق نسبت از این جهت کفر حرام است که وجه سبب یعنی معاصی کفر درین بزرگان یافتنی شود
و موجبات تعظیم توقیر و ثنا حسن و نور موجود دارند و چون جماعه باشند از سببین که سبب
تعظیم داشته باشند و گمان ایشان را بسخن و تکلیف نفس قرآن ثابت شده باشد با یقین
انجامه کیم در حکم انبیا خوانند بود و در مرتبت و تخریفات است و بگفتن نهایت کار
آنکه سبب را سبب تخریب موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم شد و معدوم بعد الوجود چون
معدوم اصلی است درین باب و لهذا تأیید بگنجا و او تغییر کردن حرام است و عوام است غیر
از صحابه و غیره نذر آنکه کثیر سیئات و مغفرت گنایان ایشان مالا باقطع از وحی و غیره
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضاء الهی با اعمال ایشان بالتخصیص
مقتضی شده باشد پس سرقه صحابه برین اند و در میان انبیا و ائمه و اینها از سبب تصورین
است که غیر از سبب این سبب مطیع و متقی باشد بدرجه ایشان نمیرسد این نکته را با سبب آن
فاطر باید داشت که بسیار انقیاس است و نیز فرمود است بشهرم برهم برجه نمنه و رضوان و جنات
و غیره تعظیم ثالذین فیها ابدان و نیز فرمود و لکن ایند حبیب العلم الامان و زین فی قلوبکم
و کره الکفر و الفسوق و العصیان ازین آیه معلوم شد که اگر کسی از ایشان مرتکب فسوق
عصیان شده است از خطا و غلط فهمی شده است باوصف که است فوق و عصیان
و نسبت فوق و عصیان کردن محال است زیرا که فسوق و عصیان از بنیاد و سر در پیغال
خیار است باجماع عقلا که اکثر فی موضع من الحکمة و نیز فرموده اولک هم المؤمنون حقاً لهم
درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم پس معلوم شد که اعمال ظاهریه ایشان از صوم
و صلوة و حج و جهاد و سلاقتنی بر لباق و فاشی از انبیس و مکر نبود و ایشان بخشنق
و یقین ثابت بود و نیز فرمود لکن الرسل و الذین آمنوا معه جاهدوا با ما هو لهم الفتن
و اولک لهم اجر اکبر و اولک هم المؤمنون و نیز فرمود لا یستوی منکم من الفتن من
قبل الفتن و فانی اولک غلظ وجه من الذین انقضوا امن بعد و فانی اولک و اولک

و طبق نسبت از این جهت کفر حرام است که وجه سبب یعنی معاصی کفر درین بزرگان یافتنی شود
و موجبات تعظیم توقیر و ثنا حسن و نور موجود دارند و چون جماعه باشند از سببین که سبب
تعظیم داشته باشند و گمان ایشان را بسخن و تکلیف نفس قرآن ثابت شده باشد با یقین
انجامه کیم در حکم انبیا خوانند بود و در مرتبت و تخریفات است و بگفتن نهایت کار
آنکه سبب را سبب تخریب موجود نیست و اینها را بعد از وجود معدوم شد و معدوم بعد الوجود چون
معدوم اصلی است درین باب و لهذا تأیید بگنجا و او تغییر کردن حرام است و عوام است غیر
از صحابه و غیره نذر آنکه کثیر سیئات و مغفرت گنایان ایشان مالا باقطع از وحی و غیره
معلوم شده باشد و قبول طاعات و تعلق رضاء الهی با اعمال ایشان بالتخصیص
مقتضی شده باشد پس سرقه صحابه برین اند و در میان انبیا و ائمه و اینها از سبب تصورین
است که غیر از سبب این سبب مطیع و متقی باشد بدرجه ایشان نمیرسد این نکته را با سبب آن
فاطر باید داشت که بسیار انقیاس است و نیز فرمود است بشهرم برهم برجه نمنه و رضوان و جنات
و غیره تعظیم ثالذین فیها ابدان و نیز فرمود و لکن ایند حبیب العلم الامان و زین فی قلوبکم
و کره الکفر و الفسوق و العصیان ازین آیه معلوم شد که اگر کسی از ایشان مرتکب فسوق
عصیان شده است از خطا و غلط فهمی شده است باوصف که است فوق و عصیان
و نسبت فوق و عصیان کردن محال است زیرا که فسوق و عصیان از بنیاد و سر در پیغال
خیار است باجماع عقلا که اکثر فی موضع من الحکمة و نیز فرموده اولک هم المؤمنون حقاً لهم
درجات عند ربهم و مغفرة و رزق کریم پس معلوم شد که اعمال ظاهریه ایشان از صوم
و صلوة و حج و جهاد و سلاقتنی بر لباق و فاشی از انبیس و مکر نبود و ایشان بخشنق
و یقین ثابت بود و نیز فرمود لکن الرسل و الذین آمنوا معه جاهدوا با ما هو لهم الفتن
و اولک لهم اجر اکبر و اولک هم المؤمنون و نیز فرمود لا یستوی منکم من الفتن من
قبل الفتن و فانی اولک غلظ وجه من الذین انقضوا امن بعد و فانی اولک و اولک

المدحسنى والى الله ما تعلمون غير وقوله الفقراء انهم جبرين الذين انصروا جواسن واربهم واسوا لهم من
فخلا من احد ورضونا فخير من الله ورسوله اولئك هم الصادقون الى اخر الآية الثانية و
آيات نيز ابطال احتمال اتفاق اين جماعه با صرح وجهه مى نمايد وقوله تعالى يوم لا يخفى الله النبي
والذين امنوا معه نورهم لم يدرى احد منهم دلاله مسكنه كه ايشان را در آخرت سرچشمه
نخواهد شد و بعد از موت بنعيم نور ايشان خيزد و زرايل نخواهد گشت و الا نور خيزد شده و زرايل
بنديم رفته روز قيامت چه قسم بكار ايشان مى آيد وقوله ولا تظنوا الذين يدعون ربهم انه
والعش يريدون وجهه نيز سبيل احتمال اتفاق است وقوله واذا جاءك الذين يؤمنون يا ابا
فضل سلام عليكم كتب بكيم على نفسه الرحمة انه من علم منكم سواء بجهالة ثم تاب من بعده واصلح
فانه خفوا الرحيم صريح دلالت قطعيه نمود بر آنكه اعمال بد ايشان مخفور است سرچ سواخته بران
نخواهد شد وقوله ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واسوا لهم بان لهم الجنة فقالون بئس ما
فيعملون ويقتلون و بعد اعليه حقا في التوراه والا انجيل والقران ومن اوفى بعهده من الله من اجل
شد كه در حق ايشان بد امحال است كه ايشان را بعد از چهار مغفرت و هشت عذاب
دوزخ و هشت زيركاه در عده با جا ميگيرد و الا خلف وعده لازم آيد وقوله لقد رضى الله عن
اذيا يعونك تحت الشجرة فعلم ما في قلوبهم اذ يمين اية معلوم شد كه رضا از عمل ايشان نخواهد بود
بلكه آنچه در دل ايشان از ايمان و صدق و اخلاص مستقر و ثابت شده بود و در رك و بخت
ايشان سر ايت كرده و آنچه بعضى منها شيعه كونيدي كه رضا انكار مستلزم رضا انحصار
نميشود و در بجا پيش ميرود كه متقاني رضى الله عن المؤمنين فرموده است نه من عبيد المؤمنين
و باز فعل ما في قلوبهم نيز بان ضميمه ساخته و ظاهر است كه محل غرايم و ثبات و اخلاص در استقامت
رضا به صاحب فعل متعلق است نه فعل و منشا فعل متعلق است نه بصورت فعل با محمول
قران ممكن نيست كه در زيركي صحابه تردد داشته باشد اگر چه حديث و روايت را در نظر نياورد
لكثر قران مملو است از تعريف و توصيف انجماعه و ظاهر خوانان يك لفظ را از يك ايت كوشش كنند

و سیاق و سباق از آن چون یاد اندازد غرضی کنند که در اینجا پیوند واقع شده و ضمیر آن لفظ
که ام که ام چیز در نظم قرآنی گردانیده اند که تاویل مطلقین و تحریف جالبین را در آن منحل نمایند
و آنکه اگر بدین غیر از حفظ قرآن من هیچ تعلیم نمیکرد از عهد شکر آن بزرگوار عالی مقداری
نواستم بر آید روح پدرم شاد که شکفت یاستاد فرزند مرا عشق بیاورود و در هیچ
اینهمه منت حفظ قرآن است که در هر شکل دینی بآن رجوع آورده حال آنکه و الحمد لله خدا انبیا
مبارکافیه و مبارک علیه که بحسب ربا و برهمنه و الصلوة و سلام الامان الا کمالان علی من بلغ
الدینا القرآن و اوضحه بالبيان ثم علی الدوحه و اتباعه و ورثه من العلماء و الراسخین خصوصاً
مشائخنا و اساتذتنا فی الطریقه و شریعه رحمۃ الله علیهم اجمعین **طعن چهارم** آنکه صحاح
معانده بار رسول منموند و رفتی که طلبه فرطاس فرمود هرگز نیاوردند و فعلات بیجا آغاز نیاوردند
جواب ازین طعن سابق در مطاعن عمر رضی الله عنه که قصد ایشان تخفیف تصدیع اینجا
بود و با وجود قطع با استغفار خود از آن مخفی گنجی است در آنوقت نازک و این قصد سرزنش
از محبت و دوستی بود این را بر عباد حمل نمودن کار کسانی است که از این حق محبت و دوستی
بی خبر اند و بسو غرض و بدگمانی داغ و دل پر جز آب دیگر اکثر حضار در آنوقت اهل بیت بودند
و صحابه در اینجا قدر قلیل طعن کل بفعل قلیل که شرکت اهل بیت آن فعل نموده بودند
در چه مرتبه از نادانی و راز خالی است باز پیغمبر و تاج و زینب و اقران و زنده ماند و اهل بیت
همیشه در خدمت او حاضر و ادوات کتابت نزد ایشان موجود و نویسندگان در زیر ایشان
منفقو اگر امر ضروریست ببلوغ بود چرا درین فرصت در آن رسیده باینکه تبلیغ آن فرموده بودند
و ترک واجب و معاذ الله من سوء الطعن کسانی را که خدا تعالی کند خیر امتی از حضرت للناس ثم و ان الله
و نهون عن المنکر فرموده باشد و کذا که جعلناکم امه و ساطتکم و انما استشهدوا علی الناس خطاب
و داده باشد بدترین امتها اعتماد کردن درجه مرتبه دور از مرتبه خدا تعالی و حق است
و مخالفت صریح قرآن نمودن **طعن پنجم** آنکه صحابه بر رض قول پیغمبر اسهل از کار

که اینجای که کام کسان بوده اند از آنجا که محمد بن ابی بکر سب و از آنجا که مالک شتر است از آنجا
مروان بن الحکم است و امثال ایشان پس اسلام این طعن متوجه بصحاب نیست و الا در کلام
پیغمبر کذب لازم آید جواب دیگر در محبت نبوت گذشت که موافق روایات شیعه حضرت
ادم ابوالبشر علیه الصلوٰه و السلام در حد و فضیله امیه اظهار با وجود تنبیه تخریج حق تم طولی
گرفتار ماند و اصرار نمود و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک و اگر فعل
پیغمبر معصوم جوابی و توضیحی نرشد و شسته باشد همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل سنت بکار
نخواهند برد **ششم** آنکه حضرت پیغمبر فرموده است که من افسه علیا فدا شد
و نیز در حق حضرت زهرا فرموده است من اغضبها اغضبت و صحابه اتفاق کردند بر عدالت
علی و انید افاضل زهرا و آسای علی جنگ کردند و خدایان او نمودند در وقت که ابو بکر و
اراده سوختن خانه و سکه کردند قصه شش آنکه ابو بکر قفسه این عمر عمر رضایا بوسه
علی فرستاد تا او را حاضر سازد و بیعت نماید پس علی بنیامر را غضب در گرفت و خود
سوی خانه آن هر دو مظلوم روان شدند و پشته باز هم نرم و نشس همراه گرفت چون بدر خانه رسید
دید که دروازه بند است با دوازند نگردد که یا ابن ابیطالب فتح الباب علی سکوت کرد و در
نهفت و عمر دروازه را نش داد و سوخت و در درون خانه همچا باد آید چون زهرا چنین دید
اختیار از حجره برآمد مقابل عمر نشد و او از بلند کرد و دید پیر را غار نهاده و والنباه پس عمر را
بانیام در پهلوی مبارکش غلانی و علی را گفت که مان برخیز و ابو بکر بیعت کن و الا از قبل
خواهم آورد و صحابه همه در نیواقه حاضر بودند و یکس دم تزد و خرد و اما پیغمبر را در دست
طالان سیر نمود و صیت پیغمبر را در حق اهل بیت پس نشاند خنده جواب ازین طعن اکبرین
دروغ پیروغ که از جماع ان موسی بدن اهل ایمان می خیزد از مغفرت شیعه و که ابان کوفه
است جواب این غیر ازین نیست که سبت میگوید دروغ را خبر باشد دروغی و اگر از
هر دروغ خود جواب از اهل سنت در خواست نمایند نصین است که تن بخبر خواهند داد

و در اینجا که کام کسان بوده اند از آنجا که محمد بن ابی بکر سب و از آنجا که مالک شتر است از آنجا
مروان بن الحکم است و امثال ایشان پس اسلام این طعن متوجه بصحاب نیست و الا در کلام
پیغمبر کذب لازم آید جواب دیگر در محبت نبوت گذشت که موافق روایات شیعه حضرت
ادم ابوالبشر علیه الصلوٰه و السلام در حد و فضیله امیه اظهار با وجود تنبیه تخریج حق تم طولی
گرفتار ماند و اصرار نمود و موافق فعل پیغمبر معصوم اگر صحابه هم رفته باشند چه باک و اگر فعل
پیغمبر معصوم جوابی و توضیحی نرشد و شسته باشد همان جواب و توجیه در اینجا هم اهل سنت بکار
نخواهند برد **ششم** آنکه حضرت پیغمبر فرموده است که من افسه علیا فدا شد
و نیز در حق حضرت زهرا فرموده است من اغضبها اغضبت و صحابه اتفاق کردند بر عدالت
علی و انید افاضل زهرا و آسای علی جنگ کردند و خدایان او نمودند در وقت که ابو بکر و
اراده سوختن خانه و سکه کردند قصه شش آنکه ابو بکر قفسه این عمر عمر رضایا بوسه
علی فرستاد تا او را حاضر سازد و بیعت نماید پس علی بنیامر را غضب در گرفت و خود
سوی خانه آن هر دو مظلوم روان شدند و پشته باز هم نرم و نشس همراه گرفت چون بدر خانه رسید
دید که دروازه بند است با دوازند نگردد که یا ابن ابیطالب فتح الباب علی سکوت کرد و در
نهفت و عمر دروازه را نش داد و سوخت و در درون خانه همچا باد آید چون زهرا چنین دید
اختیار از حجره برآمد مقابل عمر نشد و او از بلند کرد و دید پیر را غار نهاده و والنباه پس عمر را
بانیام در پهلوی مبارکش غلانی و علی را گفت که مان برخیز و ابو بکر بیعت کن و الا از قبل
خواهم آورد و صحابه همه در نیواقه حاضر بودند و یکس دم تزد و خرد و اما پیغمبر را در دست
طالان سیر نمود و صیت پیغمبر را در حق اهل بیت پس نشاند خنده جواب ازین طعن اکبرین
دروغ پیروغ که از جماع ان موسی بدن اهل ایمان می خیزد از مغفرت شیعه و که ابان کوفه
است جواب این غیر ازین نیست که سبت میگوید دروغ را خبر باشد دروغی و اگر از
هر دروغ خود جواب از اهل سنت در خواست نمایند نصین است که تن بخبر خواهند داد

نمودن شروع کردند و جماعه از غلطا و صیایا مثل طلحه و زبیر و عثمان بن بشیر و کعب بن عجره و غیر هم بر
قتل عثمان بهر تکلیف و ناسف می نمودند و میگفتند که این حادثه درین است بحث شنید و
قیح واقع شد اگر میدانستیم که این بواب این حد خواهد رسانید از ابتدا مانعت میکردیم
و او مظلوم کشته شده بر حق بود و قاتلان او بر باطل چون این کلمات این صحابه بگوشتن فغان
عثمان رخ رسیدند و استند که صحابه مذکورین را نیز با عثمان ملحق سازند مردم مختص برین اراد و قاتل
شان مطلع شده صحابه مذکورین را خبردار ساختند تا بران صحابه مذکورین بسوی که
بروانه شدند و در اینجا ام المومنین عایشه را که برای حج رفته بود و ریافتند و عرض کردند که
مادر بنیاه تو آمده ایم زیرا که تو مادر مسلمانانی و هرگاه طفل از خیر می نرسد در دامن مادر
پناه میکند و لازم که شرف و عار عرب از سرادق سازی که امیر المومنین بنا بر مصلحت وقت
از دفع شر این اشتیاق سکوت دارد و اشتیاق سکوت او خیره شده دست و زبان ظلم و تشنه
در از کرده اند تا وقتی که قصاص عثمان رضو گرفته نشود و این بدکردار از سیاست و آگاهی
نرسد اینها و امثال اینها خیلی در خون ریز می و ظلم و لیر خوانند و شد و مادر این کرالطینان حاصل
نخواهد شد عایشه رضو فرمود صلاح آنست که تا وقتی که این اشتیاق در بدینه اند و در بار امیر المومنین
برافرو گرفته و او را مجبور خود ساخت شما در بدینه نروید و بجاست و دیگر که محل امن و اطمینان باشد
فرار کنید و علی ابن ابیطالب رضو را از ان جماعه بجلد و تیر میزدند و در خود بکیر بد چون تبلیغ
بدست شما افتد و فریبقتا کرد آن به کام فکر بنیه سیاست و گرفتن قصاص غلبه مقتول
نمائید که انیده دیگر از چشم عبرت و اشود و تقسیم کار بزرگ را سبیل ندانید همه صحابه مذکورین
این صلاح را پسندیدند و اطراف عراق و بصره را که مجمع جنود مسلمین در آنوقت بود و زیج
و ادند و عایشه رضو را نیز باعث شدند که تارفع فتنه و حصول امن در درستی امور خلافت و
طلاقات ما با غلبه وقت همراه ما یا پیش ناپاس ادب نمیکند مادر مسلمانانی و حرم محترم رسول
و از جمله از وراج محبوب تر و مقرب تر بودند این اشتیاق قصد میکنند و امانت نسازند تا جابر

محبت با آنحضرت بر کسانی که عداوت انهادن و ایمان خود میدهند چه طور باشد
 بهمان که نخواهند نوشت و اهل سنت که دین و ایمان خود را بدست حکم قرآن مجید و اقوال
 عترت طایفه ساخته اند چنانچه در ابواب لایقه بتفصیل معلوم شد چه قسم روایات کاذبه این
 دروغ کو یاز بر خلاف شهادت قرآن مجید و عترت طایفه خواهند شنید این روایت شاهد عدل
 در ابطال این بهتان و افترا کافی و شافی اند اگر شهادت خدا شنیدن منظور است در قرآن
 مجید باید دید که اذکله صلی الله علیه و آله و سلم برین غرض علی الکافرین در حق کدام فرقه وارد است و نیز غرض
 باید کرد که تواضع مومنین بهین قسم باشد که درین قصه واقع شد و نیز باید دید که شهادت
 علی الکفار چنانچه در حق کدام مردم است و مقتضای رحمت همین است که عمل آمدن نیز باید دید
 که الذین ان کنایه بی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و امر و بالمعروف و نهی عن المنکر
 حال کدام جماعت است و امر بالمعروف و نهی عن المنکر همین می باشد که خانه زهر را رها
 سازند و اندر پیلوی مبارکش شمشیر فلانند و نیز باید دید و لکن العبد الحکیم الایمان و زین
 فی قلوبکم و کره الیکم الکفر و الفسوق و العصیان خطاب به کدام گروه است و این فعل شنیع
 فسوق و عصیان چیست بآنست شهادت ناطقه قرآن مجید بر برکت صحابه زین
 فعل شنیع و اگر شهادت حضرت امیر خواهند که بنفوذین رنج البیلاعت نظر کنند چنانچه در حق صحابه
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است مطاعه ما تبعد قال امیر المومنین من اجل ابی
 ذاکر الاحباب رسول الله صلی الله علیه و سلم تقدیریت اصحاب محمد صلی الله علیه و سلم فاما را
 منکم بشبههم لقد کانوا یصبحون شعثا غبرا و یاتون حبا و فیا مایرا و حون ابین حبا هم و قد
 یقفون علی مثل الحیمین ذکر معاد بهم کان بنی اعیانهم رکبا من طول سجد و بهم اذا ذکر الله
 هلت اعیانهم حتی تبل حبا بهم و نادوا و ابید الشجر فی الیوم العاصف خوفا من العقاب
 و رجاء الثواب و قال انصر لقد کننا مع رسول الله فقتل ابائنا و اباؤنا و اخواننا
 و اخواتنا و اعما منا و ما نرید بذلك الا ایمانا و مباه و مضیا علی القوم عبره

نور الهدى شد قیامت
تا کمال کبریاست من
کار مسکن کمال کفر
قرینا پیش از ایشان
و جب ارب و ذریع
به دل کعبت یار رسول
حدا با کافران
روم را میخوانند
فرموده و در دم میگویند
که اینها

و درستی
حازر و ماضی کو فروخت
یا بعد از میل او اگر چه
باینست در آن فروخت یا بیک
فروخت و در آن فروخت
یا فروختن آن فروخت
لیکن فروختن آنست
بعد از اینان ایامان
و بعد از آن است این را
فروختن یا بلی از خود

مخفیض الالم و جدا علی جرا و العدد و قد کان الرسل منادیا الآخر من عندنا يتعسا و لان اهل السما
یتجاهلوا انفسها و انما یستقی صا حبکائس کمثون فمرونا و مروه لعدونا منا فمارس لعدونا
صدقنا انزل بعد و انما الکتاب و انزل علینا النصرتی مستقر الاسلام علیها جازنه متبوا و او
طانه و عمره لو کنا نائنه ما اتینم فام للدين عمود و ولا احضره السلام عمود و او کرا و به این
مشهادات در کذریم یک آیه قرآنی که ما را در کذب یا فیضه مغتره کافی است حق
تعالی در حق صحابه سفیر باید لا تجد قوما یؤمنون بالله و الیوم الاخر یوادون من عاد العدو و رسول
لو کانوا آباءهم او ابناهم او اخوانهم او عشیة نهم و اولک کتب فی قلوبهم الايمان و این هم روح
پس این آیه نفس صریح است که صحابه را هر که مخالف خدا و رسول باشد میل کردن به جانب
داره او نمودن و دوستی او را مانع اجرا حکم الهی است و این از محالات است پس
کسانی که حال شان خفین باشد چه امکان است که بر این واقعه شکیه سکوت کنند یا بعضی
از ایشان مصدر این فعل شنیع شوند قال الله بعد از غیر نیز در علامه دین جان و مال
خود را نثار کرده باشند و طول العمر در احیا سنن او صرف نموده سبحانه که با اینستان عظیم
و هرگاه نزد اهل سنت شهادت خدا و رسول و شهادت لعیر المؤمنین و چنین موجود باشد دیگر
کوشش نهادن به زیارات اخوان استیلا طین و افتراات ابن مطهر علی ابن شهر آشوب از زندقه
نه نفیق عربی و تشبیه جاری بیش نیست چه قسم منصور تواند شد طعن نهم که در اینجا
و سلم الزبیری مروه است که قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لا تقوم الساعة حتی یتاخذ
ماخذ القرون فیلها شبر البشیر و ذراعاً بذر اعداء فلو ایا رسول الله کفار فارس و الروم قال و من
الناس الا اولک و این طعن طرفه ناشاست که جمیع امت را در صحابه محصور نموده این حدیث
را در صحابه فرود آورده اند در حدیث لفظ است واقع است نه لفظ صحابه و اثبت انفسهم
بیشتر شباهت به کفار فارس و روم نموده اند هم در عتاید و هم در احوال و هم در اخلاق
و هم در عیاد و هم در رسوم و میان تنجده اله فایز اند و گویند ان الله ثالث ثلاثة و خلافا

غلاة رفسه نیز بخدا قایل اند و گویند که الا نه شسته کما سبق نقله عنهم فی الباب الاول در روایت
 گویند شتر روحانی است نه جسمانی اسماعیلیه دیگر و افضل نیز همین مذہب دارند و در میان
 اینجاست بول و بر از احترام میکنند چنانچه در فرقہ اکثر زیارت میشود و اما مسمیه نیز بول
 بر از ان سزا بخش ندانند و با وجود تلطیح بان نماز جایز دارند کما سبق نقله فی باب الفقه
 رومیان افکار و کذب بر خدا و رسول خدا صلعم نمایند و اما مسمیه نیز بدستور در افکار و
 حافظ وقت اند و فارسیان خالق خیر و خالق شر را جدا جدا ثابت کنند و اما مسمیه
 تمام رفسه خدا را خالق خیر و بنده و شیطان را خالق شر دانند و فارسیان قدر را انکار
 کنند و گویند اراده آدمی واقع میشود و اراده خدا واقع نمی شود و اما مسمیه بلکه تمام روافض
 نیز همین مذہب دارند و فارسیان نور و زراعت عظیم مفرط کنند و از اعیاد و شکار و غیره
 در عقب و طریقه و محاق را بخش دانند و اما مسمیه نیز نور و زراعت عظیم کنند و این چیزها را بخش
 و متعه و تخیل فسروج را که معمول را چنانکه مسمیه است اما مسمیه نیز جایز شمارند و آفات و اطاعت
 و نیک محارم دین محبوبان فارسی است و بفرقه باطنیه روافض نیز همین مذہب دارند و نام
 داره و نوحه و شیون و جامه کبود کردن و کربان چاک کردن در وقت مصیبت مذہب
 خود معمول محبوبان فارسی است و اما مسمیه نیز همین اند و از غیبه ذلک من القبل کفریه
 طعن در هم انکه نجارے از حضرت عائشه رضو روایت کند که حضرت رسول الله صلی الله علیه
 سلم فرمود که لا اله الا ان فوکه حدیث عهدیم کفر و اخاف ان شکرت فلو جهل لامرت ان یدم البیت
 و ادخلت فیما اخرج منه و الزقته بالارض و جعلت له ما بین شرقها و غربها و ملغبت به ساس
 ابراهیم و قوم عائشه رضو نبود مگر قریش پس معلوم شد که قریش را باطن صاف نبود و
 از باطن ایشان حضرت رسول صلی الله علیه و سلم خائف می بود و در بعضی امور معتصم
 از خوف انکار ایشان بقیه می فرمود چو اسب از این طعن انکه اگر از فوکه جمیع قریش
 مراد باشند لازم آید دخول حضرت امیر رضو نبی یاسم نیز لانهم من قریش

این کتاب در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت و غیره است
و در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت و غیره است
و در بیان احوال و عیال و دنیا و آخرت و غیره است

و اگر اقبص مراد باشند میفهمند که خوف از موفقه التعلوت نوسان نگیرد
که میشود ادب با ادب شریعت نبوده و قوت ایمان نباشد تا ندیده است نه از احوال
خود و صدور رفیع در امور تبلیغ و در شرایع دین و ادبیات آن ثابت باید کرد
مصلح و دنیوی و شکست و نجات عمارات که به شدت زیرا که این عمل بالا جماع نه است و هر
واجب و معهود در حدیث خوف واقع شده است و از خوف و قبح آن امر لازم نمی آید
پس این خبر را در مطاعن جمیع صحابه آوردن خود صفا کاینکه چهره سخن در انباشت
کمال تعصب عناد است **باب یازدهم در خواص پنج شیعه** است
شیخ فاضل در تفرقه یافته اند که در فرق دیگر از اهل اسلام یافته میشوند و اگر یافته میشوند
و قلب امور ضمن از همین فرقه متاثر بصورت ایشان شدن اول اودام و دوم عادات
سیوم علوات چهارم نقیصات پنجم نفقات اول معانی این هر پنج لفظ را باید شنید
از ان بطریق نمونه فسر از اودام و نقیصات و علوات و نفقات مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی عادت است که در خواص و عوام ایشان شهرت دارد و عمارت
در مصنفات خود بدان تصریح نه نموده اند و در هیچ کتابی دیده نشده مثل الکاف و اوراق اولیا
الدوام و نوحه و شبون و نقیصات ساکن نوبت نوازی در ایام عاشورا و از اعیان
و حسن و کچهر سیدیات تمام سال کمان بردن و در عید بابانجای الدین صورت بر شکل علم از آن
ساختن و در شکم او شکر ریختن و او را کشتن و آن شهید را نوشیدن و روز و شب
را سخن داشتن و از عدد چهار اختر از کردن و عدد و از ده را مبارک و میمون فبیدن و
امثال ذلک و چون این چیزها با عشا کار نمیشود زیرا که هر فرقه برای خود عادات و رسوم
اختراع کرده اند و بدینها بر آورده چون علما و خواص فرقه او را کار کنند و علما کتاب انشاء
طعن از همه ساقط شود و لهذا درین رساله فقره باین امور واقع نشده و سبب انقباض از عادت
ایشان مثل نرگس و جماعت و سحر و جادو و زکریا و غیره که سنت تراویح و روز

و اگر اقبص مراد باشند میفهمند که خوف از موفقه التعلوت نوسان نگیرد
که میشود ادب با ادب شریعت نبوده و قوت ایمان نباشد تا ندیده است نه از احوال
خود و صدور رفیع در امور تبلیغ و در شرایع دین و ادبیات آن ثابت باید کرد
مصلح و دنیوی و شکست و نجات عمارات که به شدت زیرا که این عمل بالا جماع نه است و هر
واجب و معهود در حدیث خوف واقع شده است و از خوف و قبح آن امر لازم نمی آید
پس این خبر را در مطاعن جمیع صحابه آوردن خود صفا کاینکه چهره سخن در انباشت
کمال تعصب عناد است **باب یازدهم در خواص پنج شیعه** است
شیخ فاضل در تفرقه یافته اند که در فرق دیگر از اهل اسلام یافته میشوند و اگر یافته میشوند
و قلب امور ضمن از همین فرقه متاثر بصورت ایشان شدن اول اودام و دوم عادات
سیوم علوات چهارم نقیصات پنجم نفقات اول معانی این هر پنج لفظ را باید شنید
از ان بطریق نمونه فسر از اودام و نقیصات و علوات و نفقات مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی عادت است که در خواص و عوام ایشان شهرت دارد و عمارت
در مصنفات خود بدان تصریح نه نموده اند و در هیچ کتابی دیده نشده مثل الکاف و اوراق اولیا
الدوام و نوحه و شبون و نقیصات ساکن نوبت نوازی در ایام عاشورا و از اعیان
و حسن و کچهر سیدیات تمام سال کمان بردن و در عید بابانجای الدین صورت بر شکل علم از آن
ساختن و در شکم او شکر ریختن و او را کشتن و آن شهید را نوشیدن و روز و شب
را سخن داشتن و از عدد چهار اختر از کردن و عدد و از ده را مبارک و میمون فبیدن و
امثال ذلک و چون این چیزها با عشا کار نمیشود زیرا که هر فرقه برای خود عادات و رسوم
اختراع کرده اند و بدینها بر آورده چون علما و خواص فرقه او را کار کنند و علما کتاب انشاء
طعن از همه ساقط شود و لهذا درین رساله فقره باین امور واقع نشده و سبب انقباض از عادت
ایشان مثل نرگس و جماعت و سحر و جادو و زکریا و غیره که سنت تراویح و روز

و اگر اقبص مراد باشند میفهمند که خوف از موفقه التعلوت نوسان نگیرد
که میشود ادب با ادب شریعت نبوده و قوت ایمان نباشد تا ندیده است نه از احوال
خود و صدور رفیع در امور تبلیغ و در شرایع دین و ادبیات آن ثابت باید کرد
مصلح و دنیوی و شکست و نجات عمارات که به شدت زیرا که این عمل بالا جماع نه است و هر
واجب و معهود در حدیث خوف واقع شده است و از خوف و قبح آن امر لازم نمی آید
پس این خبر را در مطاعن جمیع صحابه آوردن خود صفا کاینکه چهره سخن در انباشت
کمال تعصب عناد است **باب یازدهم در خواص پنج شیعه** است
شیخ فاضل در تفرقه یافته اند که در فرق دیگر از اهل اسلام یافته میشوند و اگر یافته میشوند
و قلب امور ضمن از همین فرقه متاثر بصورت ایشان شدن اول اودام و دوم عادات
سیوم علوات چهارم نقیصات پنجم نفقات اول معانی این هر پنج لفظ را باید شنید
از ان بطریق نمونه فسر از اودام و نقیصات و علوات و نفقات مذکور خواهد شد
انشاء الله تعالی عادت است که در خواص و عوام ایشان شهرت دارد و عمارت
در مصنفات خود بدان تصریح نه نموده اند و در هیچ کتابی دیده نشده مثل الکاف و اوراق اولیا
الدوام و نوحه و شبون و نقیصات ساکن نوبت نوازی در ایام عاشورا و از اعیان
و حسن و کچهر سیدیات تمام سال کمان بردن و در عید بابانجای الدین صورت بر شکل علم از آن
ساختن و در شکم او شکر ریختن و او را کشتن و آن شهید را نوشیدن و روز و شب
را سخن داشتن و از عدد چهار اختر از کردن و عدد و از ده را مبارک و میمون فبیدن و
امثال ذلک و چون این چیزها با عشا کار نمیشود زیرا که هر فرقه برای خود عادات و رسوم
اختراع کرده اند و بدینها بر آورده چون علما و خواص فرقه او را کار کنند و علما کتاب انشاء
طعن از همه ساقط شود و لهذا درین رساله فقره باین امور واقع نشده و سبب انقباض از عادت
ایشان مثل نرگس و جماعت و سحر و جادو و زکریا و غیره که سنت تراویح و روز

در درویش و متعده را افضل عبادت درستن در باب فتنه گذشت و متعده این امور را پیش
در عبادت داخل نمینند زیرا که از روی کتب انبیاء و بموجب قرار داد علماء اینها ثابت است
فته شده است که برای حفظ مذهب خود یا شکست مذهب مخالف خود چیزی که خلاف حسن
و بدایه عقل و قواعد باشد از کتاب نماند و غلو آنست که چیزی که نزد خود ثابت نیست از
فرط محبت و اعتقاد در حق محبوبان خود اثبات نمایند یا چیزی که نزد خود ثابت است در حق
انها انکار کنند و تعصب آنست که اثبات منفی و کثبات بنعم خود از راه فرط بغض و عناد و
مبتغوضان خود بعمل آرند پس غلو و تعصب از یک دی است که اثبات آنچه نزد خود منفی
است یا انکار آنچه نزد خود ثابت است و هر دو بعمل می آمد تفاوت در میان غلو و تعصب که چون
عمل در حق محبوبان واقع شود غلو نامند و چون همین امر در حق مبتغوضان واقع شود تعصب
نامند و این هر دو بموجب نفس قرآنی حرام اند قوله تعالی یا اهل الکتاب لا تغلوا فی دینکم
ولا تقولوا علی الله الا الحق و قوله تعالی یا اهل الکتاب لم تکفرون بآیات الله و انتم
شاهدون و لهذا درین رساله غلو و تعصب در یک فصل آورده شد و همه را تعصب نام
کرده آمد بنا بر شهرت این لفظ و او نام را که سر نشاء اینهمه خلفا است مقدم بر همه کرده
اند و فصل جدا پس این باب به تبیین فصل شد یک فصل در او نام و یک فصل در تعصب و یک
فصل در نفوات **فصل اول** در او نام شعبه باید دانست که غلط و در فکر عقل بیشتر
بسیار غلبه و محمی باشد و بعد از هر فرق که او نام بر آنها غالب باشد عقل آنها را اعتبار
نباشد مثل صبیان و نسوان و لهذا نزد صبیان و بچه جوین و دونه و شیر قالدین و زن
میباشد و نزد نسوان هر مرض که در عالم میشود و یا شیخ سده و زنجامی باشد و
نزدک رسوم مقرر در شرع و ای و غمی نزد ایشان در حکم محرمات شرعی و استحکام
عقلی است و شکیون نیک و بد و متخاره و قال نزد ایشان حکم حق مثل من السماء
دارد چون غلبه و محمی در مذاهبت و لایال شیعه پیار یافته شده است بنا بر این از عقل ایشان

اعقاد برخاست و بگوید اسلاف گفته اند که الشیخ نسوان بطل لامة حالاً او با ما
 شنید باید دست که غلبه و هم عقل در دریافت مطالبه جبهه بخند نوع می
 حکم خبری را که و اندر مثل آنکه هر مخالف دشمن است و متناظر خط فقهی است
 که سبکس این حکم کلی است زیرا که هر دشمن مخالف است پس و هم حکم میکند
 حکم کلی است و این غلط شیعه را در حق اهل بیت و اصحاب افتاده بلکه
 و اهل بیت نیز و داده که صحابه و اهل سنت را در بعضی مسائل فقهیه که پیشینه
 بر او حق آن دارد مخالف روایات اهل بیت یا فتنه پس حکم کردند بعد از او
 حال آنکه مخالفت را عداوت گفتن هرگز نزد عقل درست نمی آید چرا که در خود
 را اراده کنند و در طریق وصول بان مقصد مخالفت نمایند یکی را که
 گفت بالبدیهه شاکر آن فقیه اعظم اهل سنت ابو حنیفه کو فی رحمه الله
 و محمد بن الحسن شیبانی اندر مسائل بسیار مخالفت او ستاد خود کرده
 او ستاد خود هیچ مخالف نمی تواند گفت و از همین قاعده است که بسیار است
 اگر شخصی بر فعل شخصی دیگر کار کند یا او را در مشوره و ابتهاج دست نخیزد
 و اگر حضرت امیر را بر عثمان رنزد و خطبه بعضی مجتهدات او را دلیل بر
 با عثمان می آید و در عینه بذالقیاس انکار حضرت ام المومنین عایشه را
 تاخیر قصاص عثمان بر محمد بن بر دشمنی می سازند و چون اصل فاسد
 باشد و در کتب شیعه خلاف این اصل ثابت است ابو حنیفه روایت
 امام حسین در باب صلح نمودن حضرت امام حسین با معاویه که ایشان انکار کردند
 و خطبه حضرت امام حسن نمودند و لغز روایت انبیه است که ان الحسن بن علی
 با فاعله اقوه الحسن من صلح معاویه و یقول ابو جعفر ان کان احب الی من
 و خطبه اگر موجب عداوت باشد لازم آید که حضرت امام حسین دشمن حضرت

افتاد بر ناست و باید اسلاف گفته اند که الشیخ نسوان بزرگالامه حالاً او را بمایشان از پیشانی
 شنید باید دانست که غلبه و جم عقل در دریافت مطالبه جمع بحد نوعی باشد فی الواقع
 حکم خیر را کالی دانند مثل آنکه هر مخالف دشمن است و دشمن از غلط فہمی ایشان در حق ایشان
 که سبکس این حکم کلی است زیرا که هر دشمن مخالف است پس و جم حکم میکند که مگر مخالفی
 حکم کلی است و این غلط شیعه را در حق اہل بیت و اصحاب افتاده بلکه در حق اہل سنت
 و اہل بیت نیز وارد و کہ صحابہ و اہل سنت را در بعضی مسائل فقہیہ کہ بیشتر تعلق بایست و
 روایاتی آن دارد و مخالف روایات اہل بیت یافتند پس حکم کردند بعد از این انان بایست
 حال آنکہ مخالفان را عداوت گفتن هرگز نزد عقل درست نمی آید چرا کہ در شخص مقصود و
 را اراد کنند و در طریق وصول بان مقصد مخالفت نمایند کی را دشمن دیگر نتوان
 گفت بالبدلتیہ شاکر دان فقیہ اعظم اہل سنت ابو حنیفہ کو فی رحمہ اللہ علیہ کہ فاضل ابو یوسف
 و محمد بن الحسن شیبانی اند و در مسائل بسیار مخالفت او ستاد خود کرده اند و انہا را دشمن
 او ستاد خود هیچ عاقل نمی تواند گفت و از بعضی قاعدہ استجابا بسیار متفرج می شود مثل
 اگر شخصی بر فعل شخصی دیگر کار کند یا او را در مشورہ و اجتہاد سے تحلیف نماید و ان
 و انکار حضرت امیر را بر عثمان رنہ و تحلیف بعض مجتہدات او را دلیل بر دشمنی حضرت امیر
 با عثمان می آید و سے ہذا التماس انکار حضرت امیر المؤمنین عایشہ را بر حضرت امیر
 باخیر قاص عثمان رضہ محمول بر دشمنی می سازند و چون اصل فاسد است فروغ فاسد
 باشند و در کتب شیعہ خلاف این اصل ثابت است ابو مخنف روایت میکند از حضرت
 امام حسین در باب صلح نمودن حضرت امام حسن بانوعیہ کہ ایشان انکار بر این صلح منسب بود
 و تحلیف حضرت امام حسن نمودند و لغز روایت امیرت کہ ان الحسن بن علی کان یبغض
 لمانعہ افوہ الحسن من صلح معاویہ و یقول لو جرت فی کان احب الی مانعہ اخی پس انکار
 و تحلیف اگر موجب عداوت باشد لازم آید کہ حضرت امام حسن و دشمن حضرت امام حسن

[illegible]

انشاء الفعل
 واللام مستعملين
 بالفعل استداران
 انشاء الفعل
 واللام مستعملين
 بالفعل استداران
 انشاء الفعل
 واللام مستعملين
 بالفعل استداران

امام است امام است حضرت امیر نذر اهل سنت ثابت است و لونی وقت من الاوقات
 نزو ابان خاصه انبیا است در هیچ وقت حضرت امیر را معصوم نمیدانند آری معصوم
 و دلائل شنبه است انجبا بسیار واضح و قوت دارند دلائل اثبات عصمت محمد
 معصوم و حجج بسم غلط با شترک لفظی یعنی هر دو خبر یک است لفظ اطلاق میشود حکم این خبر
 کنند مثل بی امام است در نزول شریعت و وحی و خلق یعنی نیز امام است در حکم و احکام
 نیک و صالح پس چون نبی معصوم باشد خلیفه هم می باید که معصوم باشد حال آنکه اطلاق
 بر نبی معنی دیگر است و اطلاق امام بر خلیفه معنی دیگر و از همین قبیل است غلطی که در ترجمه
 نحوه واقع می شود مثل آنکه گویند و هم را که چون حال است از وی و چون الزام است باید که
 بخارن این از زکوة باشد حال آنکه حال است از تقوی و الصلوة بر او احترام از معصوم
 معصوم است غلط مجاز نبی خبر را بعبارة مجاز یک لفظ گفته می شود آنچه لازم حقیقی باشد
 نیز را است کنند مثل آنکه بعضی را و افض گویند که ائمه نور و کل نور محسوس فایده محسوس است
 نسبت هشتم بر حکم و دیگر میشود این ایشان حال آنکه اطلاق لفظ نور بر ذات باری
 بنا بر مجاز است و محسوسیت لازم معنی حقیقی است و مثل آنچه گویند که حضرت امیر را
 نفس نبی فرمود و نفس نبی معصوم و مخیر الطاعة و اولی تصرف افضل از معصوم است
 بود پس حضرت امیر را نیز انبیا حکام ثابت هستند حال آنکه اگر حضرت امیر را نفس نبی فرمود
 بطریق مجاز فرمود و بر مجاز حکم حقیقت مترتب نمی شود و الا شیاع را نیز گفتن موجب
 انسانیة او شود و نوع ششم ابهام العکس است معنی معصوم صادق است عقل ائمه و هم
 عکس مقدمه را نیز کلیه صادق نموده در دلائل مجاز بر مثل آنکه این انسان معصوم قابل است
 است مقدمه صادق است عکس او را هم ترشید که هر قابل امامه معصوم است حال آنکه
 مستطیعین ثابت و قهر است که موجب که منعکس نمیشود پس چه کلیه نوع عقیم افعال لازم است
 معنی حکم مزوم را لازم اعم دهند و از آن در غلط مقدمه مثل آنکه گویند بی رخصت از آن

فی الامام است امام است حضرت امیر نذر اهل سنت ثابت است و لونی وقت من الاوقات
 نزو ابان خاصه انبیا است در هیچ وقت حضرت امیر را معصوم نمیدانند آری معصوم
 و دلائل شنبه است انجبا بسیار واضح و قوت دارند دلائل اثبات عصمت محمد
 معصوم و حجج بسم غلط با شترک لفظی یعنی هر دو خبر یک است لفظ اطلاق میشود حکم این خبر
 کنند مثل بی امام است در نزول شریعت و وحی و خلق یعنی نیز امام است در حکم و احکام
 نیک و صالح پس چون نبی معصوم باشد خلیفه هم می باید که معصوم باشد حال آنکه اطلاق
 بر نبی معنی دیگر است و اطلاق امام بر خلیفه معنی دیگر و از همین قبیل است غلطی که در ترجمه
 نحوه واقع می شود مثل آنکه گویند و هم را که چون حال است از وی و چون الزام است باید که
 بخارن این از زکوة باشد حال آنکه حال است از تقوی و الصلوة بر او احترام از معصوم
 معصوم است غلط مجاز نبی خبر را بعبارة مجاز یک لفظ گفته می شود آنچه لازم حقیقی باشد
 نیز را است کنند مثل آنکه بعضی را و افض گویند که ائمه نور و کل نور محسوس فایده محسوس است
 نسبت هشتم بر حکم و دیگر میشود این ایشان حال آنکه اطلاق لفظ نور بر ذات باری
 بنا بر مجاز است و محسوسیت لازم معنی حقیقی است و مثل آنچه گویند که حضرت امیر را
 نفس نبی فرمود و نفس نبی معصوم و مخیر الطاعة و اولی تصرف افضل از معصوم است
 بود پس حضرت امیر را نیز انبیا حکام ثابت هستند حال آنکه اگر حضرت امیر را نفس نبی فرمود
 بطریق مجاز فرمود و بر مجاز حکم حقیقت مترتب نمی شود و الا شیاع را نیز گفتن موجب
 انسانیة او شود و نوع ششم ابهام العکس است معنی معصوم صادق است عقل ائمه و هم
 عکس مقدمه را نیز کلیه صادق نموده در دلائل مجاز بر مثل آنکه این انسان معصوم قابل است
 است مقدمه صادق است عکس او را هم ترشید که هر قابل امامه معصوم است حال آنکه
 مستطیعین ثابت و قهر است که موجب که منعکس نمیشود پس چه کلیه نوع عقیم افعال لازم است
 معنی حکم مزوم را لازم اعم دهند و از آن در غلط مقدمه مثل آنکه گویند بی رخصت از آن

است که با جهت دارد پس هر یک بیست می باید که معصوم باشد حال آنکه عصمت تمام از جهت نقص
 معصوم است نه از جهت ریاست و ازین قبیل است آنچه گویند که غل ابو بکر از سبیل برادر
 از جهت بود که قابل نیابت پیغمبر بود پس قابل تم نیابت نباشد حال آنکه غل او از جهت معرفت
 عادت غریب بود و در نقض عصمه از همین قبیل است آنچه گویند که معویه را در مقابل حضرت
 امیر از ان خطا کار نیست که صحابه را در مقابل اهل بیت و در خلافت تمیز سید پس بر
 صحابی را بغالبه اهل بیت دعوی خلافت نیست و علی بن ابی القیس نوع هشتم خلیف
 قضا فین بود و وقت نیز بخیر نختند و این غلط از غفلت زمان مانده شده و مثل
 آنکه گویند خلفای ثلثه در روایت از اوقات کافر بودند و کافر قابل امامت نیست حال آنکه از
 بدیهات است که اجتماع بر نیافتن در وقت واحد محال است نه در ذات واحد و اوقات
 مختلفه مثل نوم و لقطه و حرارت و برودت و سبب این القیاس نوع نهم اخذ بنا القوه یحکمان
 بالفعل مثل آنکه گویند حضرت امیر در حضور پنجاب ۲ امام بود لقوله صلعم است منی متبرکه که دارد
 من سو پس اگر بعد از وی بنا افضل امام باشد غل می لازم آید و غل امام جایز نیست
 حال آنکه حضرت امیر در حضور پنجاب ۲ امام بالقوه بودند نه امام بالفعل و غل امام بالقوه معنی
 عدم نصب او جایز است بوجود الاربع منه نوع دهم اخذ انجر مکان اکل مثل آنکه گویند لا
 پیغمبر صلعم جز پیغمبر اند و پیغمبر معصوم است حال آنکه معصوم کل پیغمبر است نه جز او صلعم و در
 دهم غلط مجازیم واقع است زیرا که اولاد جزو حصی نیستند نوع یازدهم اخذ بالبرض کما
 بالذات یعنی تابع را حکم تبع و اذن مثل آنکه گویند امام نایب پیغمبر است در تبلیغ احکام
 تبلیغ احکام باشد مثل پیغمبر پیغمبر معصوم است پس امام می باید که معصوم باشد
 حال آنکه پیغمبر تبلیغ بالذات است و امام تبلیغ بالتبع و عصمت از خواص تبلیغ بالذات است و ازین
 قبیل است آنچه گویند که امام ابن است نایب پیغمبر است که از جمیع پیغمبران بهتر است پس باید که
 نیز از جمیع پیغمبران بهتر باشد حال آنکه نایب آن شخص را حکم آن شخص در جمیع صفات می باشد

و اما از جهت ریاست و ازین قبیل است آنچه گویند که غل ابو بکر از سبیل برادر
 از جهت بود که قابل نیابت پیغمبر بود پس قابل تم نیابت نباشد حال آنکه غل او از جهت معرفت
 عادت غریب بود و در نقض عصمه از همین قبیل است آنچه گویند که معویه را در مقابل حضرت
 امیر از ان خطا کار نیست که صحابه را در مقابل اهل بیت و در خلافت تمیز سید پس بر
 صحابی را بغالبه اهل بیت دعوی خلافت نیست و علی بن ابی القیس نوع هشتم خلیف
 قضا فین بود و وقت نیز بخیر نختند و این غلط از غفلت زمان مانده شده و مثل
 آنکه گویند خلفای ثلثه در روایت از اوقات کافر بودند و کافر قابل امامت نیست حال آنکه از
 بدیهات است که اجتماع بر نیافتن در وقت واحد محال است نه در ذات واحد و اوقات
 مختلفه مثل نوم و لقطه و حرارت و برودت و سبب این القیاس نوع نهم اخذ بنا القوه یحکمان
 بالفعل مثل آنکه گویند حضرت امیر در حضور پنجاب ۲ امام بود لقوله صلعم است منی متبرکه که دارد
 من سو پس اگر بعد از وی بنا افضل امام باشد غل می لازم آید و غل امام جایز نیست
 حال آنکه حضرت امیر در حضور پنجاب ۲ امام بالقوه بودند نه امام بالفعل و غل امام بالقوه معنی
 عدم نصب او جایز است بوجود الاربع منه نوع دهم اخذ انجر مکان اکل مثل آنکه گویند لا
 پیغمبر صلعم جز پیغمبر اند و پیغمبر معصوم است حال آنکه معصوم کل پیغمبر است نه جز او صلعم و در
 دهم غلط مجازیم واقع است زیرا که اولاد جزو حصی نیستند نوع یازدهم اخذ بالبرض کما
 بالذات یعنی تابع را حکم تبع و اذن مثل آنکه گویند امام نایب پیغمبر است در تبلیغ احکام
 تبلیغ احکام باشد مثل پیغمبر پیغمبر معصوم است پس امام می باید که معصوم باشد
 حال آنکه پیغمبر تبلیغ بالذات است و امام تبلیغ بالتبع و عصمت از خواص تبلیغ بالذات است و ازین
 قبیل است آنچه گویند که امام ابن است نایب پیغمبر است که از جمیع پیغمبران بهتر است پس باید که
 نیز از جمیع پیغمبران بهتر باشد حال آنکه نایب آن شخص را حکم آن شخص در جمیع صفات می باشد

و اما از جهت ریاست و ازین قبیل است آنچه گویند که غل ابو بکر از سبیل برادر
 از جهت بود که قابل نیابت پیغمبر بود پس قابل تم نیابت نباشد حال آنکه غل او از جهت معرفت
 عادت غریب بود و در نقض عصمه از همین قبیل است آنچه گویند که معویه را در مقابل حضرت
 امیر از ان خطا کار نیست که صحابه را در مقابل اهل بیت و در خلافت تمیز سید پس بر
 صحابی را بغالبه اهل بیت دعوی خلافت نیست و علی بن ابی القیس نوع هشتم خلیف
 قضا فین بود و وقت نیز بخیر نختند و این غلط از غفلت زمان مانده شده و مثل
 آنکه گویند خلفای ثلثه در روایت از اوقات کافر بودند و کافر قابل امامت نیست حال آنکه از
 بدیهات است که اجتماع بر نیافتن در وقت واحد محال است نه در ذات واحد و اوقات
 مختلفه مثل نوم و لقطه و حرارت و برودت و سبب این القیاس نوع نهم اخذ بنا القوه یحکمان
 بالفعل مثل آنکه گویند حضرت امیر در حضور پنجاب ۲ امام بود لقوله صلعم است منی متبرکه که دارد
 من سو پس اگر بعد از وی بنا افضل امام باشد غل می لازم آید و غل امام جایز نیست
 حال آنکه حضرت امیر در حضور پنجاب ۲ امام بالقوه بودند نه امام بالفعل و غل امام بالقوه معنی
 عدم نصب او جایز است بوجود الاربع منه نوع دهم اخذ انجر مکان اکل مثل آنکه گویند لا
 پیغمبر صلعم جز پیغمبر اند و پیغمبر معصوم است حال آنکه معصوم کل پیغمبر است نه جز او صلعم و در
 دهم غلط مجازیم واقع است زیرا که اولاد جزو حصی نیستند نوع یازدهم اخذ بالبرض کما
 بالذات یعنی تابع را حکم تبع و اذن مثل آنکه گویند امام نایب پیغمبر است در تبلیغ احکام
 تبلیغ احکام باشد مثل پیغمبر پیغمبر معصوم است پس امام می باید که معصوم باشد
 حال آنکه پیغمبر تبلیغ بالذات است و امام تبلیغ بالتبع و عصمت از خواص تبلیغ بالذات است و ازین
 قبیل است آنچه گویند که امام ابن است نایب پیغمبر است که از جمیع پیغمبران بهتر است پس باید که
 نیز از جمیع پیغمبران بهتر باشد حال آنکه نایب آن شخص را حکم آن شخص در جمیع صفات می باشد

عقلان نور و زود هر جان و امثال این تجدیدات و تغییرات اسمانی را عید گرفته اند که
بهر سال چیزی نوید می شود و موجب خجسته و احکام می باشد و علی بن القیاس تعید
بعید بابا شجاع الدین و تعید بعید غدیر و امثال ذلک منی بر همین وجه فاسد است آنجا
معلوم شد که روز نزول ایه الیوم اکملت لکم دینکم و روز نزول وحی و شب معراج و احوال
در شرع عید قرار داده اند و عید الفطر و عید الاخر را قرار داده اند و روز تولد و وفات پیامبر را عید
نگردانند و هر چه صوم یوم عاشورا که سال اول بموافقت بود آنحضرت صیحا آورده بود
منسوخ شد و برین همه من سر است که در رسم را در نباشد بدون تجدید و نعمت حقیقه سرور و
فرحت نمودن یا غم و ماتم کردن خلاف عقل خالص است و اینست نوع شائسته و هم
صورت چیز را حکم آن چیز داد و این وجه هم اکثر راه بت پتان زده و آنها را در خطرات
انگیزه و اطفال خورد سال نیز درین و هم بسیار گرفتار میباشند سپان و سلاح و دیگر خیر بار
از چوب و گل ساخته خورشید میشود و حقیقت است و سلاح می انگازند و دختران خود را سال و بسیار
و دختران از جامهای نقش ملون ساخته بانهم کلاه آنها میکنند و شادی می نمایند و در شمع این
و هم خیلی غلبه کرده قبور حضرت امامین و حضرت امیر و حضرت زهرا را تصویر میکنند و بجان انگه
این قبور حقیقه قبور مجمع النور آن بزرگوار است تعظیم وافر نمایند بلکه نوبت مسجرات رسانند
و فاتحه خوانند و سلام و درود رسانند و کس را نهان نقش و ضرب گرفته کرد اگر دستاورد
شوند در زنک مجاوران داد شرک دهند و نزد عقل در حرکات طفلان و حرکات این
پیران نابالغ هیچ تفاوت نیست نوع هفتم شخصی را بنام شخصی می کرده با کس و کسان شخص نمایند
از نظم و امانت و ضرب و تهم و این وجه ضعیف از و هم سابق است طفلان خود را سال و سالگاه
با یکدیگر را از میان خود باد شاه و یکی را زور و یکی را زور و یکی را پاسان قرار دهند و
مرتبه این مناسبت سلوک نمایند شیعه نیز در ایام عاشورا شخصی را بزرگ و شخصی را شمر و بعضی را زار
به نام مخدرات و نور است اهل بیت می کرده همان معامله سلوک نمایند که بالان اشخاص است و در

و بطلان این دو قسم فاسد کلام شد که قبلاً این بی الا حاد است و حواس اتم و ابرار کم که با نزل است
 بسیار است اما این متفرع بر این است که هرگاه معلوم کنند که نام این شخص حدیث است یا نه
 اگر من است او را با نیت کنند و تخیر نمایند حال آنکه حدیث صحیح و اوست که حسب الاستساده
 البته عبد الله و عبد الرحمن و بر پدری است که نام خیر علم آن چیزند و نام انش گرم نیست و نام
 آب سرد و نام قد شیرینی ندارد و نام صبر تلخی نوع شیر و نام طرف را شرط ناقص و نام حسن
 و این دو هم راه بسیاری از عوام زده است اجتماع نقیضین را بحسب دو طرف مختلف بخیر
 نکند و شیعه در سلسله جهاد درین قسم گرفتار اند و گویند اگر امام از جانب نبی ای ندانی است
 نشود و احکام شرعیه در غیر منصوصات و بسته برای مجتهدین باشد اجتماع نقیضین لازم آید زیرا که
 ابو حنیفه چیز را حلال گفته و شافعی آنرا حرام میداند و حال آنکه چون ظن مجتهد مختلف
 شد اجتماع نقیضین چه قسم متصور گردد و هر عاقل میداند که نیکوایم که ظنی در زید یس نقایم
 فی ظن عمر و دیگر گزاینم من ناقض نیستند در اینجا هم در غیر منصوصات حکم معین نیست از جانب
 خدا بلکه حکم الهی در حق برتری است که در جهاد اوست یا در تشبیه اوست و لیکن
 معنی خلاف امتی رحمة نوع نوزدهم تشبیه چیز به چیز یا موجب مساوات تشبیه
 تشبیه فیمیدن و این هم صیال صغیر پس راستی باشد نه بعدیان منیرین را و متذکر
 بسیار این دو قسم است و در مثل آنچه گویند که حضرت امیر را یا ابی ایا و اولو العزم در زید و نقیضی و
 علم و علم تشبیه داده اند پس باید که حضرت امیر ساوی ابی ایا و اولو العزم باشند و هر که مساوی
 ابی ایا و اولو العزم باشد افضل باشد از دیگر نبی و این هم صریح الفساد است حاجت بیان ندارد
 نوع یستم عادیا را بجای اولیات آوردن و این دو هم اکثری را از فرق ضالان دفع
 است و علماء و مجتهدین گرداب خوطه با منجورند مثل آنچه گویند که ریاست هر شخص
 اولاد و نمادان اومی باشد بدلیل غفلت اکاسر و قیاس و در منیداران و راجعوتان
 با وجود اما و خسران منصب ریاست نیست و مقابل این دو هم دیگر است از جمله

این جنس آن نیست که اقلین ریاست بعد از فوت شخص نیز وجه او سبب باشد و اگر چه
تعد در دسته باشد و وجه یا بر شخص باشد و با کرد در خانه او آمده باشد یا در خارج
نیز از سبک بود و داد و دختر را درین وطنی نیست با جمله نزد عقل سرد و دهم فاس است و در شهر
مسلا نوارث منصب ریاست نیامده مدار بر حسب ان قابلیت و یا نیست یا بر شایه
صاحب ریاست است نوع نیست و یکم قیاس القاب علی الشایع یعنی کار خدا و پیغمبر
را بر کار خلق و هست قیاس کردن این دو اعضا هم عقاید بسیار را فاسد کرده و در
امایات و معیاد اکثر شایع منبر عین اصل است خصوصاً دلائل و جواب
اصلی و طغی و وجوب عدل و ثباته مطیع و عقاب عاصی و غیر ذلک و بسیار فساد
این مسموم در ابواب سابقه گذشت نوع نسبت و دومه اجمال الاضافات نسبت
یک چیز را دوسه نسبت با چند چیز واقع است و یک نسبت حلی را با فاضا سبک نسبت
و دیگر حکم و دیگر از جمله آن نسبت با یک نسبت را ملاحظه کنیم نسبت دیگر اجمال گذاریم و این هم
در سبک اکثره اما سید پریشان آمد مثل آنچه گویند که امامت نیابت نبی است پس بگویند
رازن نبی باشد و فحش آن بکون الامام منصوفاً حالانکه امامت ریاست است پس
موقوف بر خستیار ایشان باشد فلا یجب ان بکون الامام منصوفاً مثل آنچه گویند که
امیر و جب الحجت بود و ام المومنین با وی بر خاستش نبود پس واجب البغض باشد حالانکه
پیغمبر واجب الحجت و ام المومنین وجه مجبور است پس واجب الحجت باشد و این هم در
جسج مقدمات ایشان سرایت کرده مثل مشهور حضرت شعیب و عاتب بنک اشیا را بران
صادق آمده نوع نسبت و سیم آنچه از روی و باشد از کمال نظام و حسن است ملک دیگر از
ریاست از اوضاع کمان بدن عسقا و تحقیق آن دشمن شلا گویند که امام معصوم مختص
از جانب غیب با وی حکم می شود و معصوم دینی القاسم و دیگر خطا در تدبیر نماید عجب لطیفی
و در پس لایق واقع است پس غایب گویند و پیغمبر و استنوم یعنی سیدان که مختص

و اما این که در این باب است که بعضی از نویسندگان گفته اند که امامت بر حسب ان قابلیت است و این را با قیاس القاب علی الشایع می گویند و این را فاسد کرده و در شهر مسلا نوارث منصب ریاست نیامده مدار بر حسب ان قابلیت و یا نیست یا بر شایه صاحب ریاست است نوع نیست و یکم قیاس القاب علی الشایع یعنی کار خدا و پیغمبر را بر کار خلق و هست قیاس کردن این دو اعضا هم عقاید بسیار را فاسد کرده و در امایات و معیاد اکثر شایع منبر عین اصل است خصوصاً دلائل و جواب اصلی و طغی و وجوب عدل و ثباته مطیع و عقاب عاصی و غیر ذلک و بسیار فساد این مسموم در ابواب سابقه گذشت نوع نسبت و دومه اجمال الاضافات نسبت یک چیز را دوسه نسبت با چند چیز واقع است و یک نسبت حلی را با فاضا سبک نسبت و دیگر از جمله آن نسبت با یک نسبت را ملاحظه کنیم نسبت دیگر اجمال گذاریم و این هم در سبک اکثره اما سید پریشان آمد مثل آنچه گویند که امامت نیابت نبی است پس بگویند رازن نبی باشد و فحش آن بکون الامام منصوفاً حالانکه امامت ریاست است پس موقوف بر خستیار ایشان باشد فلا یجب ان بکون الامام منصوفاً مثل آنچه گویند که امیر و جب الحجت بود و ام المومنین با وی بر خاستش نبود پس واجب البغض باشد حالانکه پیغمبر واجب الحجت و ام المومنین وجه مجبور است پس واجب الحجت باشد و این هم در جسج مقدمات ایشان سرایت کرده مثل مشهور حضرت شعیب و عاتب بنک اشیا را بران صادق آمده نوع نسبت و سیم آنچه از روی و باشد از کمال نظام و حسن است ملک دیگر از ریاست از اوضاع کمان بدن عسقا و تحقیق آن دشمن شلا گویند که امام معصوم مختص از جانب غیب با وی حکم می شود و معصوم دینی القاسم و دیگر خطا در تدبیر نماید عجب لطیفی و در پس لایق واقع است پس غایب گویند و پیغمبر و استنوم یعنی سیدان که مختص

و اما این که در این باب است که بعضی از نویسندگان گفته اند که امامت بر حسب ان قابلیت است و این را با قیاس القاب علی الشایع می گویند و این را فاسد کرده و در شهر مسلا نوارث منصب ریاست نیامده مدار بر حسب ان قابلیت و یا نیست یا بر شایه صاحب ریاست است نوع نیست و یکم قیاس القاب علی الشایع یعنی کار خدا و پیغمبر را بر کار خلق و هست قیاس کردن این دو اعضا هم عقاید بسیار را فاسد کرده و در امایات و معیاد اکثر شایع منبر عین اصل است خصوصاً دلائل و جواب اصلی و طغی و وجوب عدل و ثباته مطیع و عقاب عاصی و غیر ذلک و بسیار فساد این مسموم در ابواب سابقه گذشت نوع نسبت و دومه اجمال الاضافات نسبت یک چیز را دوسه نسبت با چند چیز واقع است و یک نسبت حلی را با فاضا سبک نسبت و دیگر از جمله آن نسبت با یک نسبت را ملاحظه کنیم نسبت دیگر اجمال گذاریم و این هم در سبک اکثره اما سید پریشان آمد مثل آنچه گویند که امامت نیابت نبی است پس بگویند رازن نبی باشد و فحش آن بکون الامام منصوفاً حالانکه امامت ریاست است پس موقوف بر خستیار ایشان باشد فلا یجب ان بکون الامام منصوفاً مثل آنچه گویند که امیر و جب الحجت بود و ام المومنین با وی بر خاستش نبود پس واجب البغض باشد حالانکه پیغمبر واجب الحجت و ام المومنین وجه مجبور است پس واجب الحجت باشد و این هم در جسج مقدمات ایشان سرایت کرده مثل مشهور حضرت شعیب و عاتب بنک اشیا را بران صادق آمده نوع نسبت و سیم آنچه از روی و باشد از کمال نظام و حسن است ملک دیگر از ریاست از اوضاع کمان بدن عسقا و تحقیق آن دشمن شلا گویند که امام معصوم مختص از جانب غیب با وی حکم می شود و معصوم دینی القاسم و دیگر خطا در تدبیر نماید عجب لطیفی و در پس لایق واقع است پس غایب گویند و پیغمبر و استنوم یعنی سیدان که مختص

و اما این که در این باب است که بعضی از نویسندگان گفته اند که امامت بر حسب ان قابلیت است و این را با قیاس القاب علی الشایع می گویند و این را فاسد کرده و در شهر مسلا نوارث منصب ریاست نیامده مدار بر حسب ان قابلیت و یا نیست یا بر شایه صاحب ریاست است نوع نیست و یکم قیاس القاب علی الشایع یعنی کار خدا و پیغمبر را بر کار خلق و هست قیاس کردن این دو اعضا هم عقاید بسیار را فاسد کرده و در امایات و معیاد اکثر شایع منبر عین اصل است خصوصاً دلائل و جواب اصلی و طغی و وجوب عدل و ثباته مطیع و عقاب عاصی و غیر ذلک و بسیار فساد این مسموم در ابواب سابقه گذشت نوع نسبت و دومه اجمال الاضافات نسبت یک چیز را دوسه نسبت با چند چیز واقع است و یک نسبت حلی را با فاضا سبک نسبت و دیگر از جمله آن نسبت با یک نسبت را ملاحظه کنیم نسبت دیگر اجمال گذاریم و این هم در سبک اکثره اما سید پریشان آمد مثل آنچه گویند که امامت نیابت نبی است پس بگویند رازن نبی باشد و فحش آن بکون الامام منصوفاً حالانکه امامت ریاست است پس موقوف بر خستیار ایشان باشد فلا یجب ان بکون الامام منصوفاً مثل آنچه گویند که امیر و جب الحجت بود و ام المومنین با وی بر خاستش نبود پس واجب البغض باشد حالانکه پیغمبر واجب الحجت و ام المومنین وجه مجبور است پس واجب الحجت باشد و این هم در جسج مقدمات ایشان سرایت کرده مثل مشهور حضرت شعیب و عاتب بنک اشیا را بران صادق آمده نوع نسبت و سیم آنچه از روی و باشد از کمال نظام و حسن است ملک دیگر از ریاست از اوضاع کمان بدن عسقا و تحقیق آن دشمن شلا گویند که امام معصوم مختص از جانب غیب با وی حکم می شود و معصوم دینی القاسم و دیگر خطا در تدبیر نماید عجب لطیفی و در پس لایق واقع است پس غایب گویند و پیغمبر و استنوم یعنی سیدان که مختص

[illegible]

است ثبت می است بر ذلک سحر با اهل بیت رسول الله حکم فرغش بر اسدی
 زن ازله بانیکم بنی الحکم فخرکم بنی الصلح علیکم السلام و نهیست که در ودا
 از زمین میدانند و سیف صلو الله علیه شریک ذکر است باشد و ایضاً
 عاقبت فی حب بنی الحنفی فیل زوبت فاطم غریب و فی خبر بلانی بل است و ایضاً
 فاله زخفت فلت کلام الفرض دینی و لا اعادی لکن الفیست من غیر ذلک خبر
 و خبر باد و انجان حب الومی فضا فانی از فض العباد و ایضاً
 با اقدم التی و طایها سقاب قوسین للجل الاعظم و حجره القدم النی حجت له کشف
 باله سقا ثبت علی مل التراط کما قدمی و کن لعماد کما و ایضاً از خرا من کماله
 الن خداب لایحاج جهنما و ایضاً
 مال بخا و زوایا قوم عنه فبذا من حدیث الرافقه برت الی الهمین بن اناس بر دان الزفر
 الناطیه و ایضاً
 فی جانب و حب الی الیت فی جانب نهی شعار و کتب متب شیعه نام امام ثانی
 وجود است لیدابر بقدر الثغرافت و امام مالک بن نو و از باران خاص حضرت کمال
 لول العرب و ی حجت است و خذ علم نو و از باران محمد اوست الی اجماع و چون
 م علیه رضا و نیشا بود و خل شد بر استری سوار بود و شقیق بلبل که انا عالم
 نیست است پیش امام رفت و دبلو داره میگردد و جاعه دیگر از منو
 نیست به جادر بای خود بر امام سایه کرده بود و حافظ بود و راز نه و می
 به باجم طبع علم و کتاب حدیث از مدرس بر با طات خود بر اسن زبانه
 امام بر آمدند و غوغای عظیم در شهر رخاست و مردم برای دیدار مبارکش هجوم آوردند و محو
 است عرض استند که اگر بگرد و حدیث بسند ابا سے خود که سلسله الذیبت انور
 محمدرضا الله است رواست فرمای که است خوامی انبا امام بسند با و خود و است

۱. (۱) کلمه "و" در خط اول
 (۲) کلمه "و" در خط دوم
 (۳) کلمه "و" در خط سوم
 (۴) کلمه "و" در خط چهارم
 (۵) کلمه "و" در خط پنجم
 (۶) کلمه "و" در خط ششم
 (۷) کلمه "و" در خط هفتم
 (۸) کلمه "و" در خط هشتم
 (۹) کلمه "و" در خط نهم
 (۱۰) کلمه "و" در خط دهم

محمد زکریا
بیت خود و کزن
خود و فرزند
۱۲

انفرد
الیدین است بگوئی
که در سلسله خاتم ناز
که با بریا غم در کزن
بسی گفت فدای دین
یا کوی دشمنان را
فسر یویش کرد
است رسول خدا
بسی بر سید رسول
غلام صلی الله علیه
وسلم از آنکه پس
بیشتر او بود و بایا
دست او بود و بایا
گفتند از آنکه
خواند و بگوئی
بر آنکه خود و نام
و کزن که از آن
بگوئی که از آن
خواند و بگوئی

و از قائل او که این لحظ است طبعه الاخرة فایده در صحیح خود روایت کرده است و او را افضل
و توثیق نموده و این لحظه است که نهایت ندارد و اقترابی است منتهی بر فوط و غایت و بجا
زیرا که بخاری کتابی نیست که ندارد الوجود و عزیز کباب بود هزاران نسخه در شهرها و بلاد
می شود و رجال و سعه و دو مضبوط اند و اهل سنت قتل نفس منتهی را اکبر الکبار و بعد الشکر
بالله در عقاید خود می نویسند علی الخصوص قتل این نفس مقدس را بموجب حدیث نبوی
کفر سید اند و حدیث اشقی الاخرین و رقی ان ملعون و کذب بیعت کتب اهل سنت و سعه
چه امکان که در کتابی از کتب اهل سنت از وی روایتی ما خود باشد چه جای بخاری و کتب
عن ابن عمر رضی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال اشقی الناس ثلثة ما قرأته ثم و ان آدم الذی
قبل افاه و قال علی ابن ابیطالب این اقتراب را هم این شهر آشوب و در مثال خود بر بخاری ذکر
نموده و آنجا قیاس باید کرد که روایات این صاحبان و اقوال اینها در حق اهل سنت در
چه مرتبه بیعتی که دارد و خصم پانزدهم آنکه از راه کمال بغض و عناد اهل سنت که
خود را بیعت پیغمبر نسبت نموده اند علماء الاثنی عشرت پیغمبر را لعنت کنند و کافر شوند و گویند
که ما را کفر قبول است و خوب گفتن سنت پیغمبر صلعم قبول نیست و در اینجا مثل مشهور
راست آنکه غارت علی الضرة و قتل عیالها معاذ الله من ذلک صاحب این عباد که از وزر
سلاطین و مالیه بود و در زینت قتل او داعی نگذاشته و شرع خود میگوید و حب علی بن
ابطالب یا هو الذی یهدی الی الجنة النکان تفضیل له بدنه فلفته الله علی السنه
شماره و هم نامه بر اهل سنت بابت بعضی روایات مثل روایت پیغمبر صلعم و قضا شدن
نامزد لیلۃ الغریس زبان طبعی کشنده و قطع و ناسر گویند چنانچه این مطهر علی در روایت این
حدیث خسته بر اهل سنت زبان درازی کرده حال آنکه خود پیغمبر قدس در کتب صحیح خود همان
را روایت کرده اند و تصحیح نموده من ذلک خبر ذی البیضاء این رسول الله صلی الله علیه
والعصر کفین قال ذوالیدین انصرت الصلوة ام نسیت یا رسول الله صلعم طهر

مسال رسول الله صلى الله عليه وسلم من خلفه اصدق فوالله يدري قالوا نعم صليت كذا في
 على صلوة واقم اربعاد سجدة السهو سجدتين ثم تشهد وسلم وتبر ليله العريس وهو انه يهرس
 في منصرفه من خير منزل قبل طلوع الصبح فرقد فقلبت عيناه فلم تقطع حتى وقع عليه حجر
 ثم استقيظ فتوضا وضلى قضا الصبح وقال يداو اوسه الشيطان ابن مظهر كويد كه خبر اول
 دلالت ميكند بر سهو بنابر در عبادات و خبر ثانی بر تسلط شیطان بر انتخاب و
 هر دو قاضی در نبوت اندیش الی سنت این اخیر کرده اند حالانکه خبر اول را ابو جعفر طوسی
 در تہذیب از حسین بن سعید عن ابی عبد الله علیه السلام بآساند صحیح روایت کرده و
 کلینی نیز از امامه از ابی عبد الله روایت کرده و آساند در دیگر نیز از سعید اعرج عن ابی عبد
 الله روایت کرده و قال فی اخره ان یکرم غر و جل هو الذی انشا رجته لایته الاثری ان
 ارجل اوضع مثل هذا العیر و قبل ما قبل حملتک فمن دخل علیه الیوم مثل هذا قال قد سن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وصارت اسوء و خیر ناسه را طوسی در تہذیب از حسین بن سعید عن
 ابی عبد الله روایت نموده و کلینی در کافه از حمزة ابن طیار عن ابی عبد الله روایت
 کرده و زاد فی اخره قال الله تعالی انا انساک و انا انقلبک فاذا قمت فصل لعل اذا انصاف
 کیف یصنول لیس کل یقولون اذا نام عنہا ملک و انما یقولون انما انقلبک فاذا قمت فصل لعل اذا انصاف
 صریح غلط است زیرا کہ ہوش نشیانی و نوم از احکام شریعت است آری ہر دو در
 امور تبلیغی بر انبیا ص روایت است کہ بجای امر نہی و بجای نہی امر تبلیغ نماید قوله تعالی
 حکایتی موسی لا تو اخذ فی بانسیت و قوله تعالی فی حق آدم علیه السلام
 ولم نجد له غرما قوله تعالی فی حق نیا صلعم و ذکر ربک اذا نسیت و تسلط شیطان ہرگز
 بر حضرت صلے الله علیہ وسلم در ان وادے واقع نشدہ بلکہ بر بلال واقع شدہ
 زیرا کہ انتخاب بلال را در او رغبت و محافظت وقت نموده خود باطمینان تمام خواب
 رفتند در نبوت شیطان قابو یافت و بلال را مغلوب کرد تا باین بہانہ نماز بغیر صلعم و

و این است
 حضرت شمس
 آمدند و فرمود کہ این صحیح است
 پس فرمود کہ این صحیح است
 صحیح است و در تہذیب از حسین بن سعید
 عن ابی عبد الله روایت کرده و آساند در دیگر نیز از سعید اعرج عن ابی عبد
 الله روایت کرده و قال فی اخره ان یکرم غر و جل هو الذی انشا رجته لایته الاثری ان
 ارجل اوضع مثل هذا العیر و قبل ما قبل حملتک فمن دخل علیه الیوم مثل هذا قال قد سن رسول الله
 صلى الله عليه وسلم وصارت اسوء و خیر ناسه را طوسی در تہذیب از حسین بن سعید عن
 ابی عبد الله روایت نموده و کلینی در کافه از حمزة ابن طیار عن ابی عبد الله روایت
 کرده و زاد فی اخره قال الله تعالی انا انساک و انا انقلبک فاذا قمت فصل لعل اذا انصاف
 کیف یصنول لیس کل یقولون اذا نام عنہا ملک و انما یقولون انما انقلبک فاذا قمت فصل لعل اذا انصاف
 صریح غلط است زیرا کہ ہوش نشیانی و نوم از احکام شریعت است آری ہر دو در
 امور تبلیغی بر انبیا ص روایت است کہ بجای امر نہی و بجای نہی امر تبلیغ نماید قوله تعالی
 حکایتی موسی لا تو اخذ فی بانسیت و قوله تعالی فی حق آدم علیه السلام
 ولم نجد له غرما قوله تعالی فی حق نیا صلعم و ذکر ربک اذا نسیت و تسلط شیطان ہرگز
 بر حضرت صلے الله علیہ وسلم در ان وادے واقع نشدہ بلکہ بر بلال واقع شدہ
 زیرا کہ انتخاب بلال را در او رغبت و محافظت وقت نموده خود باطمینان تمام خواب
 رفتند در نبوت شیطان قابو یافت و بلال را مغلوب کرد تا باین بہانہ نماز بغیر صلعم و

و اما عیالیه دیگر فرق فضیله که مذکور می نمود و سدا هست آنها بوده اند و در حق آنها یاد گرفته
 از کار می آنها بحسب علی در بهشت درانید و نیست با انکه می را دوست دارند و اما خود
 در شریعت و طریقت شمارند و چنانکه از میان نشان تحقیق کنند بلکه می را بطنیمش
 بسبب دوستی چند شخص در دوزخ جاوید باشند خداوند در حق نیست محبت علی چرا تاثیر
 میکند و در حق کسانی و اما عیالیه انکار و مذکور اما مان چرا تاثیر کرد **فصل**
 بر خبای صحیح که نزد شیعه بطریق صحیح ثابت است و از راه شامت تحت آن روایات
 مستنون آنها موافق مذکور نیست واقع شده عمل جا بزندارند و واجب الطرح و الا سقاط
 انکار مذکور که وقت با نیست لازم خواهد آمد مثل روایات نجاست منی و مذکور
 نقض و ضوئ خروج آن در روایات سجده سهو که ابو جعفر طوسی و غیره تصحیح آن ننموده اند و
 روایات غسل در غدیر گبر که از و این المعلوم است تا بکلوم بعد از فضا حاجت گیری
 که با عترت نشان سنت پیغمبر است بلا شبهه نص علیه صاحب الجامع و شیخ الطائفة قاضی
 مقرر کرده که بعضی روایات صحیح که در کتب است یا شیخ ابو محمد بن النعمان آورده یا شیخ الشیخ ابو
 محمد بن بابویه قمی آورده یا خود آن شیخ الطائفة روایت کرده و تصحیح آن ننموده و هرگاه عامه
 بدان روایات عمل گردان گبرند آنها را منکر العمل باید ساخت الهی تا کجا از خست التکراه
 نیست تخاشی خود نمند اگر چه بدست و باز نند آجز از کلمه بغض الفاظ قرآن خود شمر
 بین الفرقین خواهد ماند و این فاعده دیگر اجماعی علماء ایشان است که چون در سند
 دور و است وارد نشود باید دید هر چه موافق مذکور نیست باشد بر نقض از
 عمل باید کرد که زیرا که رشد و هدایت در جماعت **فصل**
 بسیاری از کتب ایشان واقع است که نیست نجس تر اند از یهود و نصاری اگر بدن
 ایشان چیزی برسد از آب یا شبست حال آنکه او گلی بکوه انسان را منجم نموده اند تا بد
 نیست از و ابره انسانیت بلکه فضل بودن انسان نیز خارج کردن از امر بغض

ای علم خود
 انجاست
 در حدیث حدیث
 بین فتنه انجاست
 علی بن ابی طالب
 زید العبد
 الامام و المومنین
 بالقیه و حب الزمان
 و حب الکمال
 و حب انجاست

این بزرگواران بر بقیه گذرانیده اند و در سبب این خود را به سبب واضح و گفته بنویسند که
 پس حاصل از بهشت اینها و نسب اینها باشد این خیال باطل از آن ناشی شده است که هر چه
 سزاوارتر در حق و ولایت و وضع دولتی می باشد غرض خود را انفا می کند و در سبب خود را یکی واضح می گوید
 لیکن سبب او بهر راسل صاحب غرمان و با طلب و التواء نمیدان و حال ایشان را در حال
 آن جماعه قیاس کردن تا آن شغل است که کسی در صحن کایه غلبه جوید یا سماع العمره و طلب
 الحمال اگر نذک نامل کنند صریح معلوم شود که توفیق نبی و نسب امام بازا و در اینجا
 اگر کردن بسیار است که شخصی را قانع نشود و گویند که هرگز کجایم و حق از زبان
 بر بار و کلام خصمین این مشهور طفل مکتب بیوید که تسخر محض و لعب صرف است و بغایت
 ظالم و منافق غرض لعبت و نسب اگر این نقیصه و اتفاق انبیا و بهر خودی
 خود میبایستند بهر خودی خاص و گفته کار باشند و تارک و حب و القول و البصیرت میباشند
 با حمله دروغ گفتن و اتفاق در زمین نشان انبیا و بهر نیست که طول العمر ظاهر است این
 خصال فرموده اند و گویند که خود سازند و مردم را ضلال و تبیس درین نموده باشند که خودی
 و هم از منکرین و معاندین لاحق ایشان شود و از کلام حق باز بمانند و له تعالی سبب حق
 الانبیا و الدین یا چون سالات الله بخشنده و لا تخشون احد الا الله و کافی باشد حسابا
 و اگر غیب انقیه میکردند و جبر از دست گذار و ضرب و شکنجه و حتی حرمت و تداول و اخراج
 از دست اینها می چسبیدند و می کشیدند جای که عوام مومنان را گفته باشند احکم حکم این خلع
 آخیزه و لا باکم مثل الدین خلوم من بکم ستم الله سار و الضراء و زلزله احی قبول الیر و الالین
 است و الله حق نصر الله و کای من سبب قائل صبر بر چون کشیدند و بهر الله اما اصحابهم
 سبیل الله و ما ضلوا و اما استنکان و الله یحب العابرین بر سبیل انبیا و بهر حمله اگر
 باید کرد و تفسیر این بنویسد که گویند معنی اتقوا که در آیه ان الزکرم عند الله اتقوا که اکثرکم نقیصه است
 و بهر تفسیر کرده اند علماء ایشان این لفظ را و بموجب این تفسیر لازم است که اینها

این بزرگواران بر بقیه گذرانیده اند و در سبب این خود را به سبب واضح و گفته بنویسند که
 پس حاصل از بهشت اینها و نسب اینها باشد این خیال باطل از آن ناشی شده است که هر چه
 سزاوارتر در حق و ولایت و وضع دولتی می باشد غرض خود را انفا می کند و در سبب خود را یکی واضح می گوید
 لیکن سبب او بهر راسل صاحب غرمان و با طلب و التواء نمیدان و حال ایشان را در حال
 آن جماعه قیاس کردن تا آن شغل است که کسی در صحن کایه غلبه جوید یا سماع العمره و طلب
 الحمال اگر نذک نامل کنند صریح معلوم شود که توفیق نبی و نسب امام بازا و در اینجا
 اگر کردن بسیار است که شخصی را قانع نشود و گویند که هرگز کجایم و حق از زبان
 بر بار و کلام خصمین این مشهور طفل مکتب بیوید که تسخر محض و لعب صرف است و بغایت
 ظالم و منافق غرض لعبت و نسب اگر این نقیصه و اتفاق انبیا و بهر خودی
 خود میبایستند بهر خودی خاص و گفته کار باشند و تارک و حب و القول و البصیرت میباشند
 با حمله دروغ گفتن و اتفاق در زمین نشان انبیا و بهر نیست که طول العمر ظاهر است این
 خصال فرموده اند و گویند که خود سازند و مردم را ضلال و تبیس درین نموده باشند که خودی
 و هم از منکرین و معاندین لاحق ایشان شود و از کلام حق باز بمانند و له تعالی سبب حق
 الانبیا و الدین یا چون سالات الله بخشنده و لا تخشون احد الا الله و کافی باشد حسابا
 و اگر غیب انقیه میکردند و جبر از دست گذار و ضرب و شکنجه و حتی حرمت و تداول و اخراج
 از دست اینها می چسبیدند و می کشیدند جای که عوام مومنان را گفته باشند احکم حکم این خلع
 آخیزه و لا باکم مثل الدین خلوم من بکم ستم الله سار و الضراء و زلزله احی قبول الیر و الالین
 است و الله حق نصر الله و کای من سبب قائل صبر بر چون کشیدند و بهر الله اما اصحابهم
 سبیل الله و ما ضلوا و اما استنکان و الله یحب العابرین بر سبیل انبیا و بهر حمله اگر
 باید کرد و تفسیر این بنویسد که گویند معنی اتقوا که در آیه ان الزکرم عند الله اتقوا که اکثرکم نقیصه است
 و بهر تفسیر کرده اند علماء ایشان این لفظ را و بموجب این تفسیر لازم است که اینها

که حضرت حجی حضرت زکریا و حضرت امام حسن که بالا جماع تفسیر کرده اند ملائکه و حادی تعالی را است
و بزرگی نه داشتند و جمیع منافقین و عیبدان حضرت صلعم در نهایت مرتبه از کرامت و
و بزرگی باشند بجا که بزرگترین عظیم آنچه در باب وجوب تفسیر و خوبه این
از حضرت صادق روایت کنند همه آثار مخترعه و موضوعه این فرقه است سرگزشت این
بنده از حضرت امام خورشید فرمود چه جای اینجا بان و حضرت امام فخر جواد و دیگر
المؤمنین بفرمایند الا ان الله خص حضرت امیر در کتاب نهج البلاغه که اصح الکتاب بشیعه و متواتر
است نزد ایشان بوجوه است علامه الايمان اشارت الصدوق حیث یضرب علی
الکذب حیث یفک این نص صریح دلالت میکند که سرکه تفسیر کند ایمان ندارد و این اولی که
و چون اجماع مرتبین بما صبر و اثار تفسیر تفسیر کنند و تولید حسنه تفسیر است و سینه اولیا حالا
ما قبل آیت صریح دلالت بر اظهار میکند و اذانی علیهم فالو انما این نهی بن رب انان بر
تفسیر در صورت تفسیر حاجت صبر نیست انجام تفسیر خود بر آتش و بولاد را بنیان است
ردن نه صبر بر مشقت و در تفسیر خود را بر موافقت و اتحاد است نه مخالفت و عموما از
سطوات تفسیر در کتب این فرقه و آیات ناطقه از حضرات ائمه علیهم السلام موجود است
از جمله و آیتی که از حضرت امیر منقول شد و از آن جمله این روایت است که رطبی در نهج البلاغه
آورده قال امیر المؤمنین انی و الله لو یقیم واحد و هم طلاع الارض کلها ما لایت ولا حشوت
و انی من ضلالتهم الذی یوفیها و الیدی و الله لیس علیهم من تفسیر و یقین من یسئ
والی الی لقاء الله و الحسن و الهی لم یظفر راج کذا فی نهج البلاغه پس کسی که از جنس اعدا
تن نه با وجود کثرت اینها بحدی که هر دو سه زمین را پوشند نرسد و خشت و سنگ را نشود
و شتاق لقاء الله باشد و منتظر ثواب و امیدوار عنایات و کرامات او باشد در
هر دو صورت موت و حیات از دوسه تفسیر چه امکان دارد و نیز تفسیر نمیشود الا بخوف
و خوف و در مرتبه دارد اول خوف جان و این خود صلا حضرت امیر را

روایت است که حضرت زکریا و حضرت امام حسن که بالا جماع تفسیر کرده اند ملائکه و حادی تعالی را است
و بزرگی نه داشتند و جمیع منافقین و عیبدان حضرت صلعم در نهایت مرتبه از کرامت و
و بزرگی باشند بجا که بزرگترین عظیم آنچه در باب وجوب تفسیر و خوبه این
از حضرت صادق روایت کنند همه آثار مخترعه و موضوعه این فرقه است سرگزشت این
بنده از حضرت امام خورشید فرمود چه جای اینجا بان و حضرت امام فخر جواد و دیگر
المؤمنین بفرمایند الا ان الله خص حضرت امیر در کتاب نهج البلاغه که اصح الکتاب بشیعه و متواتر
است نزد ایشان بوجوه است علامه الايمان اشارت الصدوق حیث یضرب علی
الکذب حیث یفک این نص صریح دلالت میکند که سرکه تفسیر کند ایمان ندارد و این اولی که
و چون اجماع مرتبین بما صبر و اثار تفسیر تفسیر کنند و تولید حسنه تفسیر است و سینه اولیا حالا
ما قبل آیت صریح دلالت بر اظهار میکند و اذانی علیهم فالو انما این نهی بن رب انان بر
تفسیر در صورت تفسیر حاجت صبر نیست انجام تفسیر خود بر آتش و بولاد را بنیان است
ردن نه صبر بر مشقت و در تفسیر خود را بر موافقت و اتحاد است نه مخالفت و عموما از
سطوات تفسیر در کتب این فرقه و آیات ناطقه از حضرات ائمه علیهم السلام موجود است
از جمله و آیتی که از حضرت امیر منقول شد و از آن جمله این روایت است که رطبی در نهج البلاغه
آورده قال امیر المؤمنین انی و الله لو یقیم واحد و هم طلاع الارض کلها ما لایت ولا حشوت
و انی من ضلالتهم الذی یوفیها و الیدی و الله لیس علیهم من تفسیر و یقین من یسئ
والی الی لقاء الله و الحسن و الهی لم یظفر راج کذا فی نهج البلاغه پس کسی که از جنس اعدا
تن نه با وجود کثرت اینها بحدی که هر دو سه زمین را پوشند نرسد و خشت و سنگ را نشود
و شتاق لقاء الله باشد و منتظر ثواب و امیدوار عنایات و کرامات او باشد در
هر دو صورت موت و حیات از دوسه تفسیر چه امکان دارد و نیز تفسیر نمیشود الا بخوف
و خوف و در مرتبه دارد اول خوف جان و این خود صلا حضرت امیر را

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

او نیز از انابت اصل تفسیر لازم می آید چنانکه باید در مومس اطمینان آبروی ایشان و حجت
 ایشان خلل می آید از دوشل دختر خود دادن به کافر و بلکه نزد جمیع دختران و
 خواهران خود با کافران با وصفت قدرت بر دفع آنها که با طهارت یک معجزه و طرفه العین معجزه
 باشد و در کتب ثقیبه و ائمه است اتفاق متواتر است که حضرت امیر و ائمه با خلف ائمه
 در دیگر محاب و مسائل بسیار از فروع فقهیه مخالفتها نموده و مناسط را فرموده و دیگر پس در
 مناسط و مخالفت اینها را مطعون نداده و چه جای انذار دیگر پس تفسیر باطل شد
 زیرا که در بعضی مسائل اغلب اوراق شده و مستتر است زید پس معلوم شد که قدرت
 اغلب موجود بود و خوف حضرت معدوم و نیز اگر تفسیر واقع شود یا با خر خدا باشد
 یا بغیر او و اگر شق اول است پس معلوم بسود که معاذا الله خدا تعالی عظیم نسبت زیرا که کاری
 فرمودن و آنچه مخالفان کار باشند نیز فرمودن نشان جمعا و مفهباست مثل آنکه کلکاری
 برای مرست خانه بیارند و گویند که دست ما بخانه مرستشان کن اگر شق ثانی است محض
 انذار مردم پس دلیل جن حضرت امیر و کسالت و تبصره است و این امور بسیار است
 امامت میکنند تمام قرآن مخلوق است بنا که بدین جعل مشقبت در جهاد و صبر بر بلا و عبادت
 هیچ صاحبین فرموده ازین امور گرنجی تن و دل در دیدن هرگز عادت صاحبان و صابران نتواند
 است و نیز اگر تفسیر واجب بود امیر المؤمنین بعد از آنکه گفت که لولا سید محمد علی حمیری
 لعنت بنیامنه ناصر او اقل عدد و چنانچه نقل این از کتاب امامیه گذشت در اینجا باید دانست
 که جمیع امامیه بران رفتند از تفسیر بر حضرت امیر قبل از ولایت خود و واجب بود و بعد از
 ولایت بروی هم حرام بود پس روایاتی که بعد از ولایت از انتخاب منقول شده و هرگز
 محمول بر تفسیر بعد از ولایت حاصل فعل معصوم بر حرام لازم خواهد آمد و بعد از مرست
 مسئله امامیه قابل است بر بقای تفسیر بر انتخاب بعد از ولایت نیز و فساد این قول بظاهر
 بر هر چه عاقل پوشیده و نمی تواند ماند زیرا که اگر در آنوقت تفسیر بروی واجب می بود

[illegible][illegible][illegible]

و مدعو بر اغزل نسب کرد چون خود هم از کید او خائف بود و میفرمود که الی انما کید و
را کید و تقصیر او این عباس و غیره بن شعبه نیرین مشهور داد و بودند که ولی ششهر او عزل
و بر او جواب گفته بود که ما کنت من خذ الضلکین و این عمل خرموجب فساد و عظیم شد
و فتنه یار بهر سید و قتل و قاتل انجامید سید بر نفسی که بد که بهر چند ولایت
حضرت استحقاق بود لکن ولایت بنام بودند یعنی نیز که معاویه با او همیشه در پرخاش ماند
مانکه شهادت یافت و اکثر متابعان و فوج حضرت امیر را و لاد صیحاب بودند که همه عدا
انجانب گشته اند و عدل و فضل شبحین و عوان ایشان را معتقد بودند اگر حضرت امیر
در آن وقت که این غی اظهر اعتقاد و عمل خود میفرمود و ظل غالب آن بود که متابعان بر سر
نشدند و کار بصورت می انجامید بر اینجهت در حالت ولایت نیز و تقیه واجب بود
اظهار حرام سیم فهمید دینی شود که ولایت حضرت امیر را با وجود دعوی تشیع جبرائی نمی
آورد و در نزد اهل سنت سراسر امیر را معنی هدی ولایت بود و حقیقت در آن مختصر معنی
ولایت تصرف در ملک است و قدرت بر اجزای احکام و گرفتن محصول و خراج از رعایا
و تنبیه و تادیب بدان معنی حضرت امیر را بوجه اتم در اکثر بلاد اسلام خصوصاً زمین حجاز
و بحرین و یمن و عمان و بحرین و ادیجیان و غرافین و فارس و طراسان حاصل
بودی منازع و مزاحم حکم انجانب درین بلدان جاری و اهل این بلدان بدل و جان مطلع و
سفاقد اگر معارض بود در شام بود و وجود معارض در یک قطری از قطار متافعی
معنی ولایت نیست باید دید که چون ابو بکر خلیفه شد غیر از جزیره عرب در تصرف انجانب
صلی الله علیه و سلم نبود و در انهمه معاندین و مفسدین زور او و شل سبیل کذاب
و خو حقیقه در ملک پیامه و سجاج متبینه در بنی نمیم که شیشتر از ایشان در عرب قبله نبود
همه ایشان مردم سپاهی و کارزار و رزیده و مانعین بکوه یکطرف بهر سوش و نو
عشان در طروشام بابت اسامه بن ابی سرحه پرخاش و جمع قبایل عرب گرد و فوج درین

و مدعو بر اغزل نسب کرد چون خود هم از کید او خائف بود و میفرمود که الی انما کید و
را کید و تقصیر او این عباس و غیره بن شعبه نیرین مشهور داد و بودند که ولی ششهر او عزل
و بر او جواب گفته بود که ما کنت من خذ الضلکین و این عمل خرموجب فساد و عظیم شد
و فتنه یار بهر سید و قتل و قاتل انجامید سید بر نفسی که بد که بهر چند ولایت
حضرت استحقاق بود لکن ولایت بنام بودند یعنی نیز که معاویه با او همیشه در پرخاش ماند
مانکه شهادت یافت و اکثر متابعان و فوج حضرت امیر را و لاد صیحاب بودند که همه عدا
انجانب گشته اند و عدل و فضل شبحین و عوان ایشان را معتقد بودند اگر حضرت امیر
در آن وقت که این غی اظهر اعتقاد و عمل خود میفرمود و ظل غالب آن بود که متابعان بر سر
نشدند و کار بصورت می انجامید بر اینجهت در حالت ولایت نیز و تقیه واجب بود
اظهار حرام سیم فهمید دینی شود که ولایت حضرت امیر را با وجود دعوی تشیع جبرائی نمی
آورد و در نزد اهل سنت سراسر امیر را معنی هدی ولایت بود و حقیقت در آن مختصر معنی
ولایت تصرف در ملک است و قدرت بر اجزای احکام و گرفتن محصول و خراج از رعایا
و تنبیه و تادیب بدان معنی حضرت امیر را بوجه اتم در اکثر بلاد اسلام خصوصاً زمین حجاز
و بحرین و یمن و عمان و بحرین و ادیجیان و غرافین و فارس و طراسان حاصل
بودی منازع و مزاحم حکم انجانب درین بلدان جاری و اهل این بلدان بدل و جان مطلع و
سفاقد اگر معارض بود در شام بود و وجود معارض در یک قطری از قطار متافعی
معنی ولایت نیست باید دید که چون ابو بکر خلیفه شد غیر از جزیره عرب در تصرف انجانب
صلی الله علیه و سلم نبود و در انهمه معاندین و مفسدین زور او و شل سبیل کذاب
و خو حقیقه در ملک پیامه و سجاج متبینه در بنی نمیم که شیشتر از ایشان در عرب قبله نبود
همه ایشان مردم سپاهی و کارزار و رزیده و مانعین بکوه یکطرف بهر سوش و نو
عشان در طروشام بابت اسامه بن ابی سرحه پرخاش و جمع قبایل عرب گرد و فوج درین

و مدعو بر اغزل نسب کرد چون خود هم از کید او خائف بود و میفرمود که الی انما کید و
را کید و تقصیر او این عباس و غیره بن شعبه نیرین مشهور داد و بودند که ولی ششهر او عزل
و بر او جواب گفته بود که ما کنت من خذ الضلکین و این عمل خرموجب فساد و عظیم شد
و فتنه یار بهر سید و قتل و قاتل انجامید سید بر نفسی که بد که بهر چند ولایت
حضرت استحقاق بود لکن ولایت بنام بودند یعنی نیز که معاویه با او همیشه در پرخاش ماند
مانکه شهادت یافت و اکثر متابعان و فوج حضرت امیر را و لاد صیحاب بودند که همه عدا
انجانب گشته اند و عدل و فضل شبحین و عوان ایشان را معتقد بودند اگر حضرت امیر
در آن وقت که این غی اظهر اعتقاد و عمل خود میفرمود و ظل غالب آن بود که متابعان بر سر
نشدند و کار بصورت می انجامید بر اینجهت در حالت ولایت نیز و تقیه واجب بود
اظهار حرام سیم فهمید دینی شود که ولایت حضرت امیر را با وجود دعوی تشیع جبرائی نمی
آورد و در نزد اهل سنت سراسر امیر را معنی هدی ولایت بود و حقیقت در آن مختصر معنی
ولایت تصرف در ملک است و قدرت بر اجزای احکام و گرفتن محصول و خراج از رعایا
و تنبیه و تادیب بدان معنی حضرت امیر را بوجه اتم در اکثر بلاد اسلام خصوصاً زمین حجاز
و بحرین و یمن و عمان و بحرین و ادیجیان و غرافین و فارس و طراسان حاصل
بودی منازع و مزاحم حکم انجانب درین بلدان جاری و اهل این بلدان بدل و جان مطلع و
سفاقد اگر معارض بود در شام بود و وجود معارض در یک قطری از قطار متافعی
معنی ولایت نیست باید دید که چون ابو بکر خلیفه شد غیر از جزیره عرب در تصرف انجانب
صلی الله علیه و سلم نبود و در انهمه معاندین و مفسدین زور او و شل سبیل کذاب
و خو حقیقه در ملک پیامه و سجاج متبینه در بنی نمیم که شیشتر از ایشان در عرب قبله نبود
همه ایشان مردم سپاهی و کارزار و رزیده و مانعین بکوه یکطرف بهر سوش و نو
عشان در طروشام بابت اسامه بن ابی سرحه پرخاش و جمع قبایل عرب گرد و فوج درین

اگر فراق غیر از مسکن که مدینه یار و احوان او نبودند و با و تفت این همه هرگز در امری از
 امور و شریعت مدابنت نکرد و با و از بلند گفت بود معونی عقالا که نوایم و دونه الی رسول الله
 فانهم علیه پس حضرت امیر که انجمن بود و چرا از یک گوشه زمین و مسکن اینها ترسیده اختلال
 دین محمدی و ذوال دولت سرگردار و دار و سبجانک نداید ایتان مستر او و در
 محمدی روادشت خلل شیر نردان بازش کوئی او و صبی حق بهت چشمک می بال
 گفته که متابان حضرت امیر اکثر اولاد اتباع اعدای انجناب بودند اول دعوا که بیت
 غلط محض است بلکه اکثر ایشان اهل کوفه و مصر و قلع عثمان رضیدند که بجان دول جواب
 مطاعن صحابه و خوایان شکست بزرگی ایشان بوده اند و مردم عراق و عجم و طبرستان
 و فارس و اهواز که از ضربات شمشیر خلفاء نشسته و افولج ایشان از ضحاک و کلبین در یکروشتند
 دیگر اعراب اجلاف که برای واقعه طلبی و فتنه جوی و بدگوی باطیع مخلوق مجبور
 اند و انقلاب عمل و تغییر احکام را بکمال آرزو و خوایان علی انخصوص مثل مسئله متعده که
 بشنیدن آن عربان از لغو و دیگر از احکام رو سید و در تصور این مسئله در حق اکثر
 نوجوانان حکم معجون لبوب کجیر و از عونی صغیر دارد در حق پیران و مثل مسلح مسلمین
 که گویا اسقاط نیمه وضو است در حق ضعیفان کبر السن و محنت کشان مشغول الریحان مثل
 اسقاط سنت تراویح که روزه داری ایماز ابدال از افطار حکم خداب قبر دارد و بعد از موت
 و حججیان بلکه اکثر عربان نیز خلی شاق بود و خانی طوسی شاعر مشهور گفته است
 نهما بالصبا منهار الشفاء و لیل التراويح لیل البلاء و تمارض نخل لک الطیبات
 و بعض التمارض عین الشفاء و الکمان لا بد من صومته فاکثر من الصوم بعد الشفاء
 القاء این مسایل خود از سبب عده جالب قلوب و استمال نفوس عوام بود و
 سکوت این مسایل و جبر این برون مشهور است سابقه تنفر و خشت مردم متوقع بودند
 در اظهار و اولاد اصحاب که بیشتر همراه انجناب بوده اند از کرده انصار بودند و آنها همیشه

[illegible]

روز
روز دوم
پنجشنبه
شنبه
یکشنبه
دوشنبه
سه شنبه
چهارشنبه
پنجمین
ششمین
هفتمین
هشتمین
نهمین
دهمین

و شیعہ منی بوده اند بر ختم سید و جنانچه فصل و جمل شخین را دیده بودند از پدران می بایست
 خود وضع و این سیم نیز شنیده پس شریف و تفسیر شخین سنت پیغمبر را نیز کتابی بنویسند
 و یکم کل جدید ذره وضع کنند شخین در نظر ایشان بجهت قدم و ابتداء سقوطی پیدا کرده
 و این مسائل نادر خیلی در حسب و خاطر نشین آنها می شد پس خوف نماند الا از محمد
 بن ابی بکر یکدیگر و کس از امثال او و در آخر که او هم در صحرای شده بود این خوف نیز
 یکی زایل شده و از معویه و عمر بن العاص اگر خوفی باشد همین خوف نفسی و مقابله
 بود آنها درین فتنه و اختلا چه کمی کردند که در صورت اظهار حق و ترویج شریعت اصلیه
 بران فرزند گیر و ند و ستمها در ابتدا سے بعثت انحضرت ص بلکه در اخراجات انجناب هم
 اکثر متابعان انجناب اولاد و اخوان اعداء جانی انجناب بوده اند مثل عکرمه بن ابی
 جهل و حارث بن شام و صفوان بن امیه بن خلف و جبر بن مطعم بن عد و خالد بن الولید که
 امیر الامر او شمشیر بران انحضرت بودند آنها پیغمبر فرزندان کدام کافران معاند بودند بچاه
 در امور شریعت می داشتند و فرمود و سه علیه نه القیاسی جمع و التباد و ازان انبیا را این قسم فرمود
 کاری نیست اگر بیا حله عداوت اسلاف آنها و تبلیغ احکام شریعت مداهنت روا دارند
 باز شرح از کجا بکشند و دین حق از ناحی چه قسم متمیز شود و نیز متابعان حضرت امیر خود
 قبول قول و تعظیم انجناب و جان دادن در رفاقت انجناب در ابتدا امر صحیح و دقیقه بود
 نگذاشتند چنانچه تواریخ و وقایع عرب جمل و صفین و نهروان موجود است کسی که بر آن
 کسی جایگزین کرد از وی قبول حکم شرع را محال باید دانست و آنقدر خود محسوس علیه
 همه اتباع انجناب بود که انحضرت رض از خطا و راشدین است و در وقت خود خبر البریه
 چنانچه مذکور است و نزد ایشان از مقررات بود که منت خطا و راشدین حکم است
 پیغمبر در پس ترس ازین کرده که پیش از اعتقاد و شسته بشود چنانچه در روایت نجم آمده بود و الحظ
 عن حماد بن کثیر عن ابی عبد الله عن قال ان الله عز وجل انزل علی نبيه کیا بافعال یا مفرده و شیک الانبیاء

و پیغمبر در پس ترس ازین کرده که پیش از اعتقاد و شسته بشود چنانچه در روایت نجم آمده بود و الحظ
 عن حماد بن کثیر عن ابی عبد الله عن قال ان الله عز وجل انزل علی نبيه کیا بافعال یا مفرده و شیک الانبیاء

پیغمبر شعی حدای عز وجل نازل کرد در پیغمبر خود کتابی و فرمود ای محمد این صحت

و من النجباء يا جبرئيل فقال علي بن ابي طالب وولد وكون علي الكتاب واتيتم من ذنوب فخر
رسول الله الى علي وامر ان يفاك خانما من فعل ما فيه ثم دفعه الى الحسن وفاق
منه خانما فعل ما فيه ثم دفعه الى الحسين ففاك خانما فوجدان اخر يوم اسبغ الوضوء
فلا شاة له الا معك وانشتر ففاك من فعل ثم دفعه الى علي بن الحسين ففاك خانما
فوجد في ان الطرق واهت و الزم منزلك ووجد ربك حتى بانك البغين ففعل ثم دفعه
الى ابي محمد بن الحسين ففاك خانما فوجد في حديث الناس وافتهم وانشتر
علوم اهل بيك وصدق باباك الصالحين و لا تخافن احد الا الله فانه لا سبيل الا اليك
ثم دفعه الى جعفر الصادق ففاك خانما فوجد في حديث الناس وافتهم و لا تخافن احد
الا الله وانشتر علوم اهل بيك وصدق باباك الصالحين ففاك في جزو اما
ففعل ثم دفعه الى ابي موسى وبيك الى قيسام الميرزا ورواه من طريق اخر بن
بن كثير البغدادي عن ابي عبد الله و في نسخة اخرى انما من قل الحق في الامن و الخوف و
نخش الا الله و ابن روايت فانه حار عده واداول انك حضرت ابي محمد و في نسخة اخرى
خدا ميكر وند و سر عهده ان مامور بود با مومر ب كيه عمل اورند و تصرف در زمين و دخل كردن
امور مملكت بچكر از اين بزرگان فخر موده بودند و الاسعي ف تلاش اين كار ميكرند و واقم هم مي شد
دوم انك حضرت امير مامور خلافت خلفا و انك مامور بود سكوت و عدم مناغت و انك
و تسليم با خلفا و انك از حضور پروردگار و في نسخة اخرى في يوم المكة بعثت ميمون را مثل حضرت
باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
كرد انك حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
كرد انك حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين

و من النجباء يا جبرئيل فقال علي بن ابي طالب وولد وكون علي الكتاب واتيتم من ذنوب فخر
رسول الله الى علي وامر ان يفاك خانما من فعل ما فيه ثم دفعه الى الحسن وفاق
منه خانما فعل ما فيه ثم دفعه الى الحسين ففاك خانما فوجدان اخر يوم اسبغ الوضوء
فلا شاة له الا معك وانشتر ففاك من فعل ثم دفعه الى علي بن الحسين ففاك خانما
فوجد في ان الطرق واهت و الزم منزلك ووجد ربك حتى بانك البغين ففعل ثم دفعه
الى ابي محمد بن الحسين ففاك خانما فوجد في حديث الناس وافتهم وانشتر
علوم اهل بيك وصدق باباك الصالحين و لا تخافن احد الا الله فانه لا سبيل الا اليك
ثم دفعه الى جعفر الصادق ففاك خانما فوجد في حديث الناس وافتهم و لا تخافن احد
الا الله وانشتر علوم اهل بيك وصدق باباك الصالحين ففاك في جزو اما
ففعل ثم دفعه الى ابي موسى وبيك الى قيسام الميرزا ورواه من طريق اخر بن
بن كثير البغدادي عن ابي عبد الله و في نسخة اخرى انما من قل الحق في الامن و الخوف و
نخش الا الله و ابن روايت فانه حار عده واداول انك حضرت ابي محمد و في نسخة اخرى
خدا ميكر وند و سر عهده ان مامور بود با مومر ب كيه عمل اورند و تصرف در زمين و دخل كردن
امور مملكت بچكر از اين بزرگان فخر موده بودند و الاسعي ف تلاش اين كار ميكرند و واقم هم مي شد
دوم انك حضرت امير مامور خلافت خلفا و انك مامور بود سكوت و عدم مناغت و انك
و تسليم با خلفا و انك از حضور پروردگار و في نسخة اخرى في يوم المكة بعثت ميمون را مثل حضرت
باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
كرد انك حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
كرد انك حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين

و من النجباء يا جبرئيل فقال علي بن ابي طالب وولد وكون علي الكتاب واتيتم من ذنوب فخر
رسول الله الى علي وامر ان يفاك خانما من فعل ما فيه ثم دفعه الى الحسن وفاق
منه خانما فعل ما فيه ثم دفعه الى الحسين ففاك خانما فوجدان اخر يوم اسبغ الوضوء
فلا شاة له الا معك وانشتر ففاك من فعل ثم دفعه الى علي بن الحسين ففاك خانما
فوجد في ان الطرق واهت و الزم منزلك ووجد ربك حتى بانك البغين ففعل ثم دفعه
الى ابي محمد بن الحسين ففاك خانما فوجد في حديث الناس وافتهم وانشتر
علوم اهل بيك وصدق باباك الصالحين و لا تخافن احد الا الله فانه لا سبيل الا اليك
ثم دفعه الى جعفر الصادق ففاك خانما فوجد في حديث الناس وافتهم و لا تخافن احد
الا الله وانشتر علوم اهل بيك وصدق باباك الصالحين ففاك في جزو اما
ففعل ثم دفعه الى ابي موسى وبيك الى قيسام الميرزا ورواه من طريق اخر بن
بن كثير البغدادي عن ابي عبد الله و في نسخة اخرى انما من قل الحق في الامن و الخوف و
نخش الا الله و ابن روايت فانه حار عده واداول انك حضرت ابي محمد و في نسخة اخرى
خدا ميكر وند و سر عهده ان مامور بود با مومر ب كيه عمل اورند و تصرف در زمين و دخل كردن
امور مملكت بچكر از اين بزرگان فخر موده بودند و الاسعي ف تلاش اين كار ميكرند و واقم هم مي شد
دوم انك حضرت امير مامور خلافت خلفا و انك مامور بود سكوت و عدم مناغت و انك
و تسليم با خلفا و انك از حضور پروردگار و في نسخة اخرى في يوم المكة بعثت ميمون را مثل حضرت
باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
كرد انك حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين
كرد انك حضرت باقر و حضرت صادق عليهما السلام بايچكس انقيس جايز بود پس احوال و افعال و روايات اين

در این کتاب از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که هر کس در این کتاب بخواند...

در این کتاب از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که هر کس در این کتاب بخواند...
در این کتاب از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که هر کس در این کتاب بخواند...
در این کتاب از حضرت امیر علیه السلام روایت شده است که هر کس در این کتاب بخواند...

مطهر و خانه او و در قید او خود بلا شبهه ثابت است و غضوب مانند بطنه رسول است
فاجری بیکافری چه قسم تصور توان کرد و وجه حضرت امیر اسم را در یک لجه بنویسند
که شمه چه قسم خلاص فرمودند در اینجا خود توقع زیاد از آن دو آنچه از حضرت صادق علیه السلام
این کج روایت کنند که میو اول فرج غضب ناموسی سونان از سماع این کلمه علی
بریدن می خیزد و جف ازین معیان دروغ که این قسم کفریات را برای پاس عداوت عمر
نسبت به امیر علیه السلام که بهترین غلطان پیغمبر اند می نمایند و معنی دیگر این روایت
دروغ روایات صحیح و کتب اسیه موجود اند که آنها را پاس عداوت عمر بن خطاب نسبیلا
که نوشته اند سلی الامام محمد بن علی الباقر و جعفر اقبال لولائنه طه ابی الیها کان و جها
اباه و کانت اشرف نساء العالمین چه با رسول الله و اخوانا حسن و حسین سید انبیا با
انجمنه ابوالمعالی ذو الشرف و المنقبه فی الاسلام و امیرا فاطمه بنت محمد و جدتها خدیجه بنت
خویله و نقیده یقینند که هرگاه حضرت امیر بایست بگفتن شیعه خود با عمر بن الخطاب دشمنی کرده
باشند و او را شعبان فضیلت نبود پس چه امکان که چون نوبت به غضب حضرت رسد و متذکر شود
انجام عرق غیرتش بنجد و اصله تعرض نماید سجا کاک نذر ابتهان عظیم و توهم و قوی ناخسته را
نسبت بان قسم طاهر و مطهر اگر چه مجبور باشد نزد اهل ایسان کفر صریح است ثلثانی
را که حضرت خضعا علی فرموده است نهام بر دانه اندی میباید علم الحرس اهل البیت و بطریق
تطویر این کرده ناپاک منجر به پاس عداوت عمر بن خطاب و غرض او که شارب ناخسته را
مادت دراز بدامن ان پاک سرشت بر بندند و به اظهار حضرت امیر و حضرت حسین را
بغضی و بی ناموسه سپهر سازند حاشا و کلا که خواب آن باکان بن اقوال نمیدانیم و با حق و حاکم
بابا که در نجاست خورس این جمل فتنان میشود لیکن این قدر اصرار بر عداوت شخصی
که شجر کفر و نفاق کرده و هیچ فرقه دیده و شنیده نشده شیطان سرخند با دم بغض و عداوت
نهیات رسانید ان نسبت بنجد است و در و سه نغمه ایست و او را انقباض مجبور و بیچاره

وقت امتحان خود هر کس موافق مصلحت وقت ادعا چیزی برای خود میکند اگر برای احتراز
از این امور تقیه لازم گردد و صدق او از کذب چه قسم متمیز گردد و هر چند علم له محیط با
ضمایر و مخزونات صدور و قلوب است او تعالی را احتیاج با امتحان نیست لیکن در
تکلیف و امر و نهی بر معاملات امتحان ناست و خصوصاً در بنیاده خود مصرح است که بنویسم
ایکیم حسن عیلا و لنبلو تکم حتی نعلم البجا بدین منکم و الصابیرین و نبلو اخبارکم و لنبلو تکم بشی
من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات الی غیر ذلک من الایات
و اما فی قسم پس علما را اختلاف است در وجوب هجرت و عدم آن در انصورت طایفه کوفه
که واجب است بدلیل و لا تلقوا بادیکم الی التهلكه و بدلیل نبی از اضاعه مال و حجر
گویند که واجب نیست زیرا که هجرت از ان مقام مصلحتی است از مصالح و نیوی دور
هجرت بسبب نخواستن نقصانی بدین ضعیف عاید نمی شود زیرا که دشمن غالب او که متوکل
باین حیثیت منعرض او نخواهد شد و محاکمه بین الفرقین آنست که در صورت خوف هلاک جان
یا قارب خود یا تنگ حرمیت با فراط در بنجام هجرت واجب است اما عباد و قربت سینه
نژادی بران مترتب باشد این وجوب بخش برای مصلحت دنیای این کس است و تحقیق
اینست که هر واجب عبادت نمیشود و اجبات بسیار اند که نوابی ندارند مثل خوردن در
شدت جوع و پر تنیز کردن در مرض از مضرات یقینه یا منظره و در حالت صحت تپا و
سموم و غیر ذلک این هجرت هم از همین عالم است و آن هجرت نیست که الی الله والی رسولک
و مستوفی اب آخرت گردد چون مسئله تقیه معلوم شد از اصل سخن رویم اهل سنت گویند
حضرت امیر زمان خلفا ثلاثه هرگز تقیه نکرد و قدرت بر اظهار دین و سر خود داشت و از بیجا خائف
نه در امر دین و نه در امر دنیا اما در امر دین پس از آنجهت که هجرت فرمود و اگر خایف می بود
هجرت بر او واجب شد بدلیل آیه ان الذین توفیقهم الله لیکتبه طاعی انفسهم الی آخره و اما
در امر دنیا پس از آنجهت که او را با هیچکس بابت مال و جان مجاربه و مقابله بلکه در عتبت

در کتب اربعه
الانبار فی مالیه
ان عیاده جلیس
فی کسب و تقوی
غایا غرض و احتیاج
و نه الی ان الذین
و ان عیاده جلیس
نکته ان تنب و الله
در استغفار و تقوی
الاسلام و تقوی
لفظ الامنه و تقوی
مع تقیانه و تقوی
قال لک ذلک القابل
فانکم لکن تقوی
غنه قال کسبه
لک ان ذلک تقوی
نکته عیاده جلیس
در این باب است
در هیچ کتابی

بدل علی الله
 تبارک و تعالی
 سیدنا محمد
 خاتم الانبیا
 صلی الله علیه و آله
 و آله
 و سلم
 و علی بن ابی طالب
 و ائمه اطهار
 علیهم السلام
 آمین

و درشت گوی خیزد و آتش شد ملک ملک تقطیع و توقیر اوی نمودند و اویم با هر کسی بقدر مرتبه او
 معامله میکرد و چنانچه لقب تواریخ گوید اندک و غلبه شیعیه خود را با تواریخ میبرد که آنحضرت اینها
 انتخاب در زمان خلافت خود مستحق تفضیل و حبیب است که در جای زمان خلعت ابراهیم در حجاب
 از حضرت نور الله شورش نظر و ضرورت البیر صادر شده که سفیر نمایند عدم مفال که
 حضرت امیر مومنان عدم مخالف حضرت پیغمبر است قبل از هجرت و همچو عدم مفال که اکثر امایات در حجاب
 خدام قاضی صاحب از لفظ هجرت معنی عظیم رود و اگر حال حضرت امیر مومنان محصور پیغمبر است قبل
 هجرت چه حال او چون حال حضرت پیغمبر نباشد بعد از هجرت بلکه در نفس هجرت حال او
 حضرت امیر مومنان در عین هجرت نظر و چنانچه با جماع تابعیت و حال ستم بر قبل از هجرت بعد بود قدر
 و لا رسول انحراف را سر سر نباید گفت هر او اوجیل و ستم بر خلعت معاد الله عبادت لایات
 و منات میفرمود و یاد دیگر رسوم جاهلیت و روح بغیر الله شریک ایشان میشدند و بدین و منات ایشان
 را وظیفه و در دمی ساخت یا با آنها پیغمبر که در پیغمبر نواله می گشت یا در احکام ایشان را اتباع
 میکرد و همیشه با هم مقابل و گفت و شنید و ضرب و تسم در میان بود و نکوست و جو و منافع فانی
 برابر ملا می گفت و مردم را علی الاطلاق بدین حق میخواند و صحت و بیاعتباری کشیدند آنکه بعد از هجرت
 قوت و جوان و انصار پیغمبر سپید و از دعوت انبیا فی القبال سیم و سنائی نزد
 فرمود و در اینجا ترس بود و در مراتب اظهار از مردم شیوه تقیه و استتار و علی بن ابی طالب
 سابق را باید مضیق آری چون چه در پیغمبر و سنائی بر آن بنیاد و حبیب نبوی بلکه الحار با امر
 ملوک زمانه که در اطاعت نمیامی بودند تعلق داشت خود مقصدی فانی و جمع در حال غیبت
 و چون پیغمبر مامور بجهاد شد لازم آمد که خلعت او نیز مامور بجهاد باشد بلکه نام است
 او نیز باین امر مامور است حالا اگر کسی بعد از آن سابق را ترک چه لازم کرد
 بلا شبهه کافر گردد و کاسی فی شود که بعد از ظهور رسیده و کفر و جوب جهاد از خلفه پیغمبر
 ساقط گردد پس حال حضرت امیر را بر حال امایات سابق قیاس گردان از آن باب است که کسی گوید

[illegible][illegible][illegible]

آدم کا سفر طرہ سے بیان کیا ہے۔ اس میں دو حصوں میں اس کا سفر بیان کیا گیا ہے۔ پہلے اس کا سفر

[illegible]

و اینده بید حال اندر بید جمیع و معبر به شدت در بید انشا عتبه نماید پیغمبر و هم که گویند
عمر از این خطاب رفت و نیز قتل حضرت مرتضی کرده بود و حمله با آن عتبه رواه ابن منظر و ابوالوا
عن ترمذیة حال آنکه محبت حضرت عمر علی مرتضی رض را و توقیر او و را ایشان را و تعاقب و بمصاهر
و تفصیل او ایشان را و سنین را در دفتر عطا یا در وایت فضایل ایشان متواتر است و در
شرح تاریخ البلاغه که اکثر آنها مصنف شیعه اند و مذکور و مشهور است و شریف مرتضی در
کتاب ترمذیة الانبیاء و الائمة تصحیح نموده که ان عمر رض کان منهلر الاسلام و التمسک بشریعہ
کلهما و بهر کسین باشد از وی اراده قتل مسلمانی و چه قسم مسلمانی چگونه تصور شود پیغمبر
و هم که گویند بهر که فغان و فلا نراستاد بار لغت کند هفتاد نیکی برای او نوشته شود
و هفتاد گناه از او ساقط شوند و هفتاد درجه از بهشت بر او و عین شوند که ابو جعفر
نار و او منی شفا عن الصادق این روایع محض است زیرا که بدقت بیان در بیخ شریعت موجب
ثوابات نیست و رئیس بدان که شیطان لعین است بدقتش او نیز انکشته ندارد و در صحیح
ایلم نموده اند ما سمع احیای بی بیون اهل الشام قال انی اکره کلم ان تکونوا سباین کذا فی
تاریخ البلاغه و نیز لعن عمر رض را افضل از ذکر خدا میداند چنانچه از پیشام احوال از حضرت
صادق علیه بطریق متعدده نقل نموده اند حال آنکه خدا تعالی میفرماید و لذكر الله اکبر و حال
پیشام احوال معلوم است که بار بار حضرت صادق در رفع بسته و انتخاب او را از
و کذاب فرموده و کافر غیر مرتضی پیغمبر یا ز و هم که گویند حقتعالی کرام کاتبین را فرمود
که تا من بر و زار قتل عمر رض قلم را از جمیع خلایق بردارند هیچ کس نه کسی نویسد رواه
بن منظر و ابوالواسطی عن احمد بن اسحاق التیمی عن العسکری عن التیمی عن فیا کاه عن رب
غریب و این روایت صحیح افتراء کذب است زیرا که مخالف اصول شریعت است
و کازب و متواتر است بیانش آنکه اگر فرض کنیم که شخصی در اول روز قتل عمر رض بیدار
پرسید و درین سوره و زیت پرستی نمود و یا خواهر و مادر خود را بکشد و در سوره

در خانه ترمذی و ابوالواسطی
عمر از این خطاب رفت و نیز قتل حضرت مرتضی کرده بود و حمله با آن عتبه رواه ابن منظر و ابوالوا
عن ترمذیة حال آنکه محبت حضرت عمر علی مرتضی رض را و توقیر او و را ایشان را و تعاقب و بمصاهر
و تفصیل او ایشان را و سنین را در دفتر عطا یا در وایت فضایل ایشان متواتر است و در
شرح تاریخ البلاغه که اکثر آنها مصنف شیعه اند و مذکور و مشهور است و شریف مرتضی در
کتاب ترمذیة الانبیاء و الائمة تصحیح نموده که ان عمر رض کان منهلر الاسلام و التمسک بشریعہ
کلهما و بهر کسین باشد از وی اراده قتل مسلمانی و چه قسم مسلمانی چگونه تصور شود پیغمبر
و هم که گویند بهر که فغان و فلا نراستاد بار لغت کند هفتاد نیکی برای او نوشته شود
و هفتاد گناه از او ساقط شوند و هفتاد درجه از بهشت بر او و عین شوند که ابو جعفر
نار و او منی شفا عن الصادق این روایع محض است زیرا که بدقت بیان در بیخ شریعت موجب
ثوابات نیست و رئیس بدان که شیطان لعین است بدقتش او نیز انکشته ندارد و در صحیح
ایلم نموده اند ما سمع احیای بی بیون اهل الشام قال انی اکره کلم ان تکونوا سباین کذا فی
تاریخ البلاغه و نیز لعن عمر رض را افضل از ذکر خدا میداند چنانچه از پیشام احوال از حضرت
صادق علیه بطریق متعدده نقل نموده اند حال آنکه خدا تعالی میفرماید و لذكر الله اکبر و حال
پیشام احوال معلوم است که بار بار حضرت صادق در رفع بسته و انتخاب او را از
و کذاب فرموده و کافر غیر مرتضی پیغمبر یا ز و هم که گویند حقتعالی کرام کاتبین را فرمود
که تا من بر و زار قتل عمر رض قلم را از جمیع خلایق بردارند هیچ کس نه کسی نویسد رواه
بن منظر و ابوالواسطی عن احمد بن اسحاق التیمی عن العسکری عن التیمی عن فیا کاه عن رب
غریب و این روایت صحیح افتراء کذب است زیرا که مخالف اصول شریعت است
و کازب و متواتر است بیانش آنکه اگر فرض کنیم که شخصی در اول روز قتل عمر رض بیدار
پرسید و درین سوره و زیت پرستی نمود و یا خواهر و مادر خود را بکشد و در سوره

الذي لا يترك العلم بالعبادة
في أي حال من الأحوال

از طیفه افکار خود سر نه و شرب خمر و لواط و قتل و جمیع کبائر را نجای نبود و در آخر روز
یوم مرتبید که بفر حساب بر بنیشت در ایام بطلاء لا یخفی عنه مدد اهل الدین العن
مفوه و و از و هم المک التبی و المدوی کان لبس اعدان بعد انبیا من دون
شد ابان بن ابی عیاش و غیره از سلیم بن قیس السلمی ابن را روایت کرده اند و او این نصیحت
را بر شلمان فارسی بسته و در فضل تعلیمات نصیحت این مفوه گذشت مفوه شیر
گویند که عمره از سلسله خطاب بود بلکه ولد الزنا بود و الاکله حنب جابر کلام امیر المومنین و
امیه انجابت ابن الخطاب گفته اند و حضرت حفصه بنت عمر رضی الله عنهما را خطاب رسول در حکام الله
و حضرت امیر بن دختره در ابی انجابت داده اگر چنین می بودیم کذب و کلام معصوم لازم
می آمد و هم مصابر با اولاد الزنا ابن زبیر کوران و واقع میشد معاذ الله من ذلک و بر
نفی است حضرت عمر رضی الله عنهما را جماعت خباثت عمارشان در کتب ابی نوشته اند
منهم حمید الدین النخعی صاحب سیر الانساب و فضل الایمان علی ذلک شمس ابن سلیمان
فی لفظاته مفوه چهاردهم المکه در سال یوسم جمعه در میان ابوبکر و عمر و نوشته اند
قبور زوایا و بر نه ارند و در محل اربع چهارصد و در بار می کشند و او ابو انصهر بن ابی حن
جد و عن الباقیه و این نیز مفوه است از قبیل ندیان مجانبین و اقترای است عظیم حضرت
زیر که از احزاب اخرت است نه دنیا و من و ما هم بر رخ الی یوم یبعثون و معبد اخلاف
حسن زیرا که شش کلمه پس از عا جیان در آن مکان مجتمع میباشند و چکس نه معبد و نقل
میکند که کسی را در انجا بر دار کشیده باشند و اگر گویند که نمودن سجا جیان منطوق است
پس گوئیم که حداب القبر چه قصور داشت که آنها را فرستند از قبور بر دارند و در بازار زنا باریان را
منطوق نمودن عا جیان بودی و غیرت گیرند و از اعتقاد بیکلی که در حق شان دارد مذوقه نما
و نه پس را نیز نصیحت شود که درین مجمع علیه تعذیب و تدلیل واقع شود و چون کسی نه بار بر
چه حاصل در بار و در آن محسن عیث و لغو افاد حق تعالی شتر است از فعل عیث

[illegible]

خواجه رعدی در مقام شیعیه حضرت پیغمبر با سوره دهم که حضرت پیغمبر ابو بکر را ازین جهت همراه
خود در سفر هجرت گرفته بود تا کفار قریش ایشان را نپذیرد رحمت بر آمدن آنحضرت و ابطال این
پهنه از آن قبیل نسبت که حاجت بیان داشته باشد چه ضروری بود که ابو بکر را برین قصه
مطلع فرمود و در غیور زان اگر ما بخانه او رفته مشوره بر آمدن از او پرسید و از او راه و فرجه که از
گرفت و سفره طعام و حاضرین از خانه وی بدست دختر وی تیار کنانید باز حاضر
بن فرجه و چای ابو بکر را دلیل ساخت و شتران سواری بدو سپرد و عبد الله سپر کلان ابو بکر
را بطریق جاسوسه و سرگامی گذاشت که ریان قریش بر تدبیری و مشوره که در باب
طلب و تلاش شهاب نماید بشا نشیب آنحضرت در غار میرساند باشد و تحقیق چو از غار
را ندو و از در باب آنحضرت تسلیم آنحضرت او را با القاء معرفت غایب نموده و پیغمبر خود حکایت
نموده از قتل الصاحبه الاخرن ان الله معنا و غرض شیعیه ازین پیغمبر آنکه صحبت ابو بکر در فاقه او در
سفر فضیلتی است مشهور میگویند که این فضیلت را به پیغمبر عظیم سازند لیکن یک سخن
چیز تمام واقعه را از چپ راست و فوق و تحت گنبد نیوان کرد از هر طرف کذب این سخن
بر مسلم و غیره و او را نشان بر خاک نه است میریزد و برید الله ان یحیی الحق و یبطل الباطل و لو شکر
بجز این لیس از ملا عبد الله شیعیه صاحب الظهار الحق بعد از سعی و تلاش بسیار درین قصه و است
شده از راه اضااف گفته است که نفس الامر نیست که این احتمال الغایت بعید است و صحبت که حلیفه
والا که نسبت پدرش را بهم رسانیده و بود و سبقت در اسلام بر بسیاری از مردم داشت و اکثر او را
لازم محمد بشیر لایف حضرت رسالت پناهی می بود اختیار کرده باشند برای همراهی حضرت
و الفت نیز لطیف است و داشته باشند انتهی کلامه بلفظه و فاسقه نور الله در محب البس
نیز نسبت این محبت تصحیح نموده و اسجد لقال المفسر النبی اهرسته ثم انما لا ننکر ان
عنه علی فرشته طاعه و فضیله الا ان محبته ابی بکر اعظم لان الحاضرا علی من الغاء
لان علیا نخل المحنة الالهیه و حده و ابو بکر یکت فی الغار ایاماً و انما اخت علی

[illegible][illegible]

بهنراران درجه بهتر است نص علیه السلام مقتول فی الدروس و غیره و این پیغمبر صلی الله علیه و آله
است زیرا که در صورت لازم می آید که آنها محسوس و معا بدید و و فشاری و در بر همان و
اتش خانها و محسوس و همی اکل او شان که در ان کدر معصوم واقع شده باشند علی الخصوص
منارل مابین کوفه و صفین بهتر از کعبه باشند بلکه خانها و خلفا و عباسی که در ان چند راجع
معصومین محسوس بودند از کعبه مخطم بنراران درجه افضل باشند و خانه معویه که یک بار
در ان حضرت امام حسین تقرب جیادش نشرفت برده اند و مولد نیز بدید است نیز از کعبه
مرتبه بهتر باشد سجانک نزد اهل بیتان عظیم پیغمبر و هم آنکه خود قرار داده اند که صاحب
امر و سلطان حقیقی و امام معصوم است منتظر است و غیر او را نمی رسد که اقامت صلوات
و فضل خصوصیات و اجر و تفریات و اقامت جمع و جماعات نماید و هر که در بکار رانی او
او دخل کند فاسق و عاصی است باز خود میگویند که در زمان خلیف است ان امام معصوم امر شریعت
راجع به مجتهدی است که جامع شروط نیابت باشد یعنی کسی که بدرجه اجتهاد رسیده بود و
در زمان او غیر او اعلم از او نبود پس اوقایم مقام امام است در هر چیز الا در جهاد پس آنهمه
که بر اهل سنت مبکر و مذکور میکنند که ایشان خلیفه رسول را از طرف خود با جماع مقرر میکنند
بی نص پیغمبر و در دین او تصرف و دخل می نمایند که بارت خود چه انحرکت مطعون بعمل آن
درین مسئله اجماع امامیه است و در اینجا خط و دیگر هم واقع است که در یافتن اهل بیت
در زمانه از جمیع علماء از زمان که در شرق و غرب منتشر اند از متعذر است بلکه متعذر است
است و معجزه در بعضی علماء خود که با جماع این اعتقاد دارند و آنها را بجای امام قرار
اند و از کن مکن آنها بیرون نمیدهند مثل ابن بابویه و ابن معلم و سید مرتضی و ابن مطهر علی و
شیخ مفید و غیر هم هرگز اعلم بودن آنها در زمان خود ثابت نشده و چون علم با اهل بیت
شروط نیابت امام شد لابد سبکی از دوستی لازم خواهد آمد تعطیل احکام شرعی یا خلاف
کفنه معصوم ازین دو آفت خلاصی محال است پیغمبر و هم آنکه جهاد را در غیر

در وقت من
الاجادیت الصبر
عقد الامتداد
شکر التنازع
اسماء و طایفه
ساحا و لاشیه
ان الاسواق
فیما تروا
ببینم ان کون
افضل من الکعبه
والعباد باعد
سبحانک
منج

[illegible][illegible]

٥

اندا کرد و هر که مخالفت نکند از اهل دوزخ باشد و هر که کبار در مدت عمر خود شسته کند از
 این اشته باشد و هر که زن با مرد خود شستند فرشته برایشان نازل شود و شستند
 با سبانی کند تا آنکه از آن مجلس خیزند اگر با هم شستند ایشان ذکر و تسبیح ایشان
 و چون درست یکدیگر را بدست گیرند بر کتافه که کرده باشند از کشتن ایشان
 ساقط شود و چون یکدیگر بر دوشه نه دست خالی بهر دوشه حبی و عه و برای ایشان باشد که سبک
 برافراشته و چون بر خیزند بر دوشه غسل کردن مشغول شوند و دست خالی برافراشته که بودیم
 آنکه کشید این مرد نبوده من که بر ناسته اند و به غسل کردن مشغول اند و افتاد و از آنکه
 بر درو کار ایشان کم که او شود بر آنکه من امر زیدم ایشان را و آب بر سرش میوزد و این را که
 مگر دست خالی بهر سوی حسنه بر ایشان نیویسد و سینه میخورد و در جبهه رقع نماید پس امیر گویند
 علی بر خاست و گفت یا رسول الله جزای کسی که درین باب سعی کند چه باشد فرمود او را
 مرد شست و زن شسته و بعد از آن شست و مرد که ای سطله چو من مرد متع و زن شسته از غسل
 خارج شوند بهر نطره آب که از بدن آنها ساقط شود دست خالی فرشته بیافزاید و تسبیح و تکرار
 او سبانه کند و ثواب آن از برای غسل کننده باشد تا روز قیامت ای علی هر که این
 سنت را سهل فرگیرد و از آنجا میگذرد از ششصد من بیاخند و من از روی بزرگوار
 درین روایات غور باید کرد و ملاحظه باید نمود که با جمیع شرایع چه قدر مخالفت دارد و حال را که
 با اجماع سنت انبیاست بچکس کفر بیایات و رائج درجات تکفیه چه جای این باشد
 پشت و در هیچ دینی و هیچ المینی نبوت رانی و خطا نفس گرفتن را موجب یا نگیرد و ثواب
 بلکه عشر عشرین آن نکرد و انبیه اندک فرزند و عجب المینی است که در آن جهاد اعداء الله و قیام
 آب رمضان که در تمام قرآن مروج است معصیت عقلی و کبر و کبری باشد و این قیام
 کسل و مجاهده نفس که با تزلزل متعاشم واقع شود و این تقسیم عبادتی باشد که کبار کردن
 آن درجه امامت و بجا بار کردن آن درجه نبوت و ختم نبوت حاصل کرد و جنب حدیث

که قرآن مجید مختص به اسی بیان و معجزات ثواب و ربه نمودن مردم بطریق وصول بخت
نازل شده و هرگز از مناقب و فضایل این عبادت عظمی در آن بجا ندادند و ازین راه
سبیل با منزه و زنی نه کشاده لطف عظیم برهم شد و طریق وصول بدرجات ایمه و انبیا اصلا
معلوم نشد اگر چه در روایتی ضعیف دواهی در کسبه این بابویه و جادان میر فتح الله شیرازی
مثل اینهای چنین مخفی و سنور ماند و کسی آنها را باور نکرده و چه لطف و کد ام منست آنچه
طلب شده را بایستی در خصوص قرآن مکرر بیان فرمود مثل صلوة و صوم و جهاد
و حج تا خاص و عام ازادر می یافتند و هر طفل مکتب آن را تلاوت مینمود و مشوا ترو مشهور
سیکست و علی بن احمد یثی که از اجله علماء فرقه امامیه است و در کربلا معلی عنقریب گذشته و اما
جامع حاضر و خطیب انجا بود و از مجتهدان واجب الاطاعة ایشان و دیگر علماء اجله ایشان
گفته اند که متعه دوریه باجماع فسرقة امامیه جایز است که بکزن راجب در و یک شب متعه
کنند هر یکی ساعتی یا دو ساعتی و نیز گفته اند که اصح نزد بعضی امامیه آنست که متعه ذوات
البغال نیز جایز است چون از وراج شان سنی باشند زیرا که کلاخ اهل سنت نزد ما صحیح نیست
پس گویا از وراج ایشان خلیات اند و متعه خلیه بالا جماع جایز است و متعه با زن شهید
و مجوسیه نیز جایز است بشتر طکیه زبان او میحرک شود بالا اله الا الله که در ول او سینه
آن بیح نباشد با جمله چون متعه عبادت عظمی است لابد در آن توسعه ضرور است تا بجهت
در هیچ وقت و هیچ مکان از ثواب آن محروم نماند خامنه الحباب و قد لک است
باید دانست که چون اختلاف است در مذاهب پیدا شد و یکجا سنی و یکجا شیعه گفتند
آنکه امارات حقیه مذهب هر یکی از فریقین در کتاب الله و اقوال عترت طاهره و تفحص نایم
و مشایسته و مسابته هر یکی ازین دو مذهب با کفار که بالا جماع در ضلالت گرفتند از اندک
گنیم زیرا که روایات بهم دیگر را در حالت اختلاف و تنازع مقبول نکنند پس آنچه کتاب الله
و اقوال عترت بر حقیه آن گواهی دهند اندک سبب راحی دانیم و مقابل از باطل و آنچه باضم

باب الفقه
باب الفقه
باب الفقه
باب الفقه
باب الفقه
باب الفقه
باب الفقه

و این کلمات به تمام دارد و است باطل شناسیم و معادل انصاف پس اول در قرآن
مجید نظر کردیم آیات بسیار یافتیم که دلالت بر حقیقه مذکور است بیست یکمین و در اینجا
ایست شش عشر و از دست تلاوت می آید **آیه اول** محمد رسول الله و الذین هم مشبهوا علی
الکفر و ربنا انهم منکم کما سجد الملقون فضلا من الله و رضوانا انما هم فوج من
من انزلنا و الذین آیة مسیح معلوم شد که مذکور حق همان مذکور است که در نظر اهل کسان ماند
که پیغمبر محمد صلی الله علیه و سلم بود و دیگر که موفی مروج مدوح است **آیه دوم** و الذین جاؤا
من بعدکم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی
قلوبنا غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم ازین آیه نیز معلوم شد که مذکور حق همان
کسانی است که مسیح موافق در دل ندارند و برای سابقین در ایمان که صحابه کرام و
اهل بیت المؤمنین بود و در ذیل ذکر صحابه و انصار در مقابل آیه از خدا مغفرت میجویند **آیه سوم**
و من یتأقی الرسول من بعد ما یباین له الیسک و یتبع تحسیرا لیسیرا المؤمنین
نویسید که در فقهیه پنجم در سائر معنی معلوم شد که هر که خلاف او و مؤمنان بخلاف
نموده حق در روز قیامت و مؤمنین در وقت نزول این آیه نبودند مگر صحابه و اهل بیت علی ذلک
امیر المؤمنین کما نقله من غیر البلاغه **آیه چهارم** و عددا من الذین امنوا انما هم عبدا
الصالحات لیستخلفهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیکن من یتبع الذین ازین
در بعد از من بعد خویش استخلف من بعد الذین من قبلهم و لیکن من یتبع الذین ازین
فادامه کتبیم انما معلوم شد که در این که در زمان خلفاء امکان شد و قرار گرفت درین
مرصعه حق است و دینی که در اوقات نبود و یا بود و مخفی و مستتر بود مرصعه حق نیست و
مخالفین این دین و کافران نعمت استخلاف فاسق اند و خارج از اطاعت خدا مثل خوارج و غیر
و نوبت **آیه پنجم** من بعد الذین یصلی علیکم و لا یکن منکم من الظالمات ای النور مخاطب
این آیه می باشد و در تکرار اینان شد نیز از ظلمات با هر چه بر غایت است که هر که در غایت

[illegible]

[illegible]

الذين اتبعوا الحياه باسنان الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا
بالايمان واتفرقه تحبه الله تعالى مقصود راجل سنت است وروافض وخواج وخواج وخواج
همه مخالف اين وصف اند با ليه ايه و آرا بخانه انكه در تفسير كه نزد شيعه منسوب بحضرت
حسن عسكري و آرا اخبارين شيعه از انجناب روايت كرده اند اين خبر موجود است
ان الله اوسى الى ادم ان محمد هو وزن جسمي الخلق من النبيين والمرسلين و
الملكه الممقرين وسائر عباد الله الصالحين من اول الدهر الى اخره ومن الكثر
الى العرش لرجح بهم يا ادم لو احب رجل من الكفار او جمعهم رجلا من آل محمد واصحابه
لكافاه الله عز وجل عن ذلك بان تخيم له بالنوبه والايمان ثم يدخله الجنة ودرين روايت
جايي كه شيعه وخواج اصحابه خواج نيست كه مانيز بعض ال واصحاب را دوست
سيد ابراهيم زير كه كلام در شخصي است كه يك نسل را تخصيص كند محبت با عدم نفوذ ديكر
و الا بقرينه مقابل كه اگر اين معني فهميده نشود لازم آيد احتمال كلام و مناقض مقصود افتد
و بديهي است كه چون محبت شخصي موجب فضيلت باشد نفوذ او البته موجب نقصان
ميشود و اگر اين همه ذكر كنديم كساني كه جامع اند در محبت جميع ال و جميع اصحاب البته حق و باور
دارند باشند از روى درجه و فيه الهى و آرا بخانه انكه در همان تفسير واقع است ان الله
اوسى الى ادم ان الله يقبض على كل واحد من محبي محمد و آل محمد واصحاب محمد ثلث
فسمت على كل عدد ما خلق الله من طول الدهر اخره و كافوا الكفار لاداءهم لى
عاقبه محمد و ايمان بالله حتى يستحقوا به الجنة وان رجلا من سني محمد و آل محمد و اصحابه
واحد منهم اغذبه الله غذا بالوهم على مثل خلق الله لا يلهم اجمعين و درين روايت
نظر بايد كرد و تا مل بايد نمود كه در مقام ذكر محبت او و احاد القدره و انديس معلوم
كه در محبت محبت جميع ال واصحاب ضرورت در مقام ذكر نفوذ او واحد انيز فرموده
انديس نفوذ كلى از ایشان نيز در ملاك كاسه هست و ظاهر است كه محبت جميع ال و اصحاب

چنانکه در اینصورت امام ثابت بن دینار که او را واجب الطاعات میدانند از شیعه در نهادهای معصوم
میکند و آن کفر است خصوصاً در وقت غیبت امام الباقی و اولی با نداشتن از
خبر بسیارین بابویه و ابن عقیل و ابن المعلم بعد از انصاف باید کرد و از تعصب و عداوت باید گذشت
کرد و ابیات الهیست در باب غیبت بسیار بکنند و ابیات امامیه و البته قبول است روی
ابو الحسن الحسن بن علی با سند او الی ابی النخعی قال دخل ابو حنیفه علی ابی عبد الله
علیه السلام فلما نظر الیه الصادق قال کان فی نظر الیک و انت نحی عن جدی بعد
انما دوست و مکران مفرغاً کما لم یفرغ و غیثاً کما لم یغیث و مومناً کما لم یوم و انما اذ او ففوا
و تنبیههم الی واضح الطريق اذا تحیر و افلک من ابد العون و التوفیق حتی یسک
الراغبون بک الطريق و جمیع امامیه روایت کرده که چون ابو حنیفه بن حنیفه فوت
ابو جعفر منصور عباسی داخل شد و نزد او عیسی بن موسی حاضر بود و بخیفه گفت که یا امیر
المؤمنین نداهم الدنیا الیوم پس منصور گفت که یا نعمان من اخذت العلوم ابو حنیفه گفت
عن اصحاب علی عن علی عن صحاب عبد الله بن عباس عن ابن عباس عن ابن منصور گفت
لقد استوفت من نفسک بافتی و نیز در کتاب امامیه است که ان ابی حنیفه کان جالساً فی السج
احرام حوله زحام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا بسالونه من کل جانب فحسبهم و کانت المسائل
فی کس فیخبرها فینا و لیا فوقت علیه الامام ابو عبد الله ففطن به ابو حنیفه فقام ثم قال یا بن
رسول الله لو شرت بک اولاً و لا وقت لرائی الله جالساً و انت قائم فقال له ابو عبد الله
اجلس ابو حنیفه و حبب الناس فعلی نداهم در کتب بابائی و ابن سرور روایت در شیخ ترمذی
حالی موجود است در مسئله تفضیل حضرت امیر مومنان و اگر شیعیانی شیعه را و بغدادی کفر
گویند که اگر ابو حنیفه و امیر مومنان را و مجتهدین الهیست شاکر دان حضرت امیر بودند
چرا محض الفایده ایشان را مسائل بسیار فتوی دادند گوئیم جواب این سخن در محال است
و الفایده از آنست که شیعه موجود است گفته است که ابن عباس را در حضرت امیر بود و یا

[illegible]

و نومی که ایامه را محسوس می دانند از بر آمدن و در آمدن منتفع می شدند و را ایله خود را با بنی
 انظار بر کردن نمی نوشتند بخلاف اهل سنت که علماء ایشان در انوقت بهم زیارت ایامه
 می شدند و فایده باریقه شش در جسم معنوی این سخن مذکور است که چون حضرت موسی کاظم
 در حبس خلیفه عباس بود و در آن اسکن شیبانی و قاضی ابو یوسف زیارت او میکردند و
 سوال مشکلات می نمودند و در انوقت نزد آن امام رفتن خلیه طلوع می نمود و در وقت
 وقت نهم بود و انبغی در کتب امامیه نیز موجود است روی صاحب الفصول من الاله
 عنها فی خوارق موسی کاظم انها قال امامه نارون الرشید دفنا علیه و جلنا عنده
 فجاره بعض المومنین فقال انی قد فرغت فانصرف فالتحان لک حاجه فی فی انیک بهایین
 اجیک غدا فقال ما له حاجه ثم قال لنا انی اعجب من الرجل سألنی ان الکله حاجه یاتے
 بهامه اذا جاء و هو میت فی هذه اللیلة فجاره فالت الرجل فی لیلة تلک فجاره و نیز دیدیم که نزد
 اهل سنت همیشه ظاهر و مشهور مانده و همیشه مذیب شیعه خامل و مستور و دین محمد را
 ظهور لازم است قوله تم هو الذی ارسل رسول الله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین
 کله و نیز معتقانی میفرمایند و لقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض برتباعا بادی الصالح
 و بالاجل مراد ازین عباد امت محمد است صلب علم و زمین عرب و عجم و شام و روم و مصر و غیره
 را همیشه دارت اهل سنت بوده اند و چون در عراق و خراسان بسبب است اعمال کفار
 متار و خانوادگی چکنیز پیدایش شدند این بلاد را از دست ایشان شیعه گرفتند بسبب اهل سنت
 و ارث دولت محمدی اند و این گروه فضاخویر سلطنت چکنیز یا زمین جاقیاس باید کرد
 و نیز دیدیم که در اخبار الفت در میان شیعه و اهل سنت مسئله امامت و مسئله امامت پیچ
 اصل موقوف است و هر یک از ان نیز اصل نامت میشود بدلیل که قابل شنیدن باشد اصل
 اول آنکه حضرت امیر امام بود بلا فصل اصل دوم آنکه امام است منحصرا در عدد دوازده و لا یریدون
 علیه و لا ینقصون عنه اصل سیم طول عمر امام آخر و اختصار او با رجعت او بعد الموت

این جود کفر است
 که دوست
 داخل شدیم
 نزد سید
 بغیر از شیعیان
 من خافند
 ستم
 در حاجت
 از در آن
 خدا
 امامت
 گفت
 از شیعه
 از شیعه
 با وجود
 از شیعه
 یا که
 یا که
 یا که

اختلاف فرقه‌ها در آنست که این سر امر از روی کتاب آمده و چهار تن از دیگران به پیوست
 رسیده و نخواهد رسید اصل چهارم ارتداد و کفر صحابه و کتمان حق و طهارت باطل و اتباع
 پیشانیان و پوشش نیاید و وصفت آنکه آیات بینات و منتهی الدلالات جبر جن جنال مال ایشان
 ناطق اند پس خیم عقدا و فقیه در جناب میم که برای شیعه چیزها ظاهر میفرمودند که از دیگران
 مخفی و مستور رسیده است حال آنکه آن دیگران نیز شکر و ان و ملازمه آنحضرت بودند و منافق
 و طریقه از ایشان کرده اند و بلا وجه و بدون باعث دروغ گفتن جنات است ایست چه ضروری بود
 و این امور بخاکان که نزد شیعه حکم از کان چشمه اسلام دارد و هر یک از انبیا مخالف می‌باشد
 عقل و دلالت کتاب آمده و سنت شهر و پیغمبر بلکه سانی و مناقض فواحد جمیع شرایع سابقه
 و لاحقه با تقسیم و مقیرین استیم که نهیب اختر اعمی و ابتدای است نه ما خود از مخالفان نبوت
 و دلیل شیعه را درین اصول غیب خود از دو حال بیرون نیافتیم یا اخبار مربوطه را از
 مجاریسل و ضغفا و ستورین که در قرون سابق صلا در میان علما مذکور شده و در حال
 ان روایات معصود و مجروح و مستهم کذب و بی‌بایستی نزد خود ایشان نیز با آیات قرآنی
 اند که نکات بصیرت آن آیات هرگز زبان استیلا نیست نه مانند بلکه با بیعتیانه سبب تفرق
 و تخمین لغو فایده که اکثر انبیا اخبار ضعیفه و موقوفه و غیره می‌باشد و با انبیا
 اصل عالمی نشیند الا بعضی مقدمات متخرجه ممنوعه چنانچه مفصل گذشت و حاصل
 که درین امور تامل و افنی بکاربرد حقیقت کار مطلع شود و نزد احوال انجذاب چشمه
 افسان نبیوز روشن گردد و اندر هر یک برین اشارت صراط مستقیم باز دیدیم که مذکور شد
 با مذہب فرق خمر کفار که یهود و انصار می‌باشند و مجوس و بت‌پرستان که اکثر
 و اکثر کفار و در جمله کفار بت‌عین و تالیف وجود علماء و کتب مت از اند و در شریعت اکثر
 نیز مستثنی می‌گردد اصول و مسم در فروع بسیار شایسته دارد و مخالفت ملت ضعیفه است
 و اگر تامل کنیم که با مذہب ایشان بهیچ وجه غایب از فرق نیست و از هر یک

این کتاب در
 بیان احوال
 و عقاید
 و فروع
 و مسم
 و اصول
 و مقدمات
 و متخرجه
 و مناقض
 و سانی
 و ابتدای
 و سبب
 و تفرق
 و تخمین
 و لغو
 و فایده
 و اکثر
 و انبیا
 و اخبار
 و ضعیفه
 و موقوفه
 و غیره
 و با انبیا
 و اصل
 و عالمی
 و نشیند
 و الا بعضی
 و مقدمات
 و متخرجه
 و ممنوعه
 و چنانچه
 و مفصل
 و گذشت
 و حاصل
 و که درین
 و امور
 و تامل
 و افنی
 و بکاربرد
 و حقیقت
 و کار
 و مطلع
 و شود
 و نزد
 و احوال
 و انجذاب
 و چشمه
 و افسان
 و نبیوز
 و روشن
 و گردد
 و اندر
 و هر یک
 و برین
 و اشارت
 و صراط
 و مستقیم
 و باز
 و دیدیم
 و که مذکور
 و شد
 و با مذہب
 و فرق
 و خمر
 و کفار
 و که یهود
 و انصار
 و می‌باشند
 و مجوس
 و بت‌پرستان
 و که اکثر
 و اکثر
 و کفار
 و در جمله
 و کفار
 و بت‌عین
 و تالیف
 و وجود
 و علماء
 و کتب
 و مت
 و از اند
 و در شریعت
 و اکثر
 و نیز
 و مستثنی
 و می‌گردد
 و اصول
 و مسم
 و در فروع
 و بسیار
 و شایسته
 و دارد
 و مخالفت
 و ملت
 و ضعیفه
 و است
 و اگر
 و تامل
 و کنیم
 و که با
 و مذہب
 و ایشان
 و بهیچ
 و وجه
 و غایب
 و از فرق
 و نیست
 و از هر
 و یک

مذمت این پنج آیه چنانچه برتری گرفته اند علو در ستایش خود و امن از مکر الهی و تنگ
عذاب و عقاب و پسر شدن و دوزخ و عساکر خود شدن و این چیزها را مخصوص مغیر خود
دانستن یا خود از یهود است که میکنند سخن بسیار اند و حیاه و این ستانار الا یا ما
معدود و در دل بدخل الجنة الا من کان هو الذی نصحه و بعض صحابه کرام و نصیب
غدا و وزیدن باجمو بان خدا و مقربان او نیز ما خود از یهود است قل من کان عدوا
لرسول فانه نزله علی قلبک و تشبیه دادن بارتعانی مخلوقات و قول بالبداء
بعینه قول یهود است و علو در محبت آیه و عقاد الوهیت ایشان یا حلول روح الهی در ایشان
و انهارا بمعصوم و استن و علم غیب ثابت کردن موت انهارا با اختیار انهارا و حضرت
اسیر افسیم النار و اجنه و عالم روز جزا اقرار دادن خود را بسبب محبت حضرت امیر معفو
ماهی گمان کردن عیبه ما خود از نصاری است که عیودیت حضرت سید علیهم السلام را منکر
بودند و این همه اعتراض برای ایشان ثابت میگردد و پایا در مذمت نصاری بنزله امام
است نزد شیعه جزو انحراف و لطف قرآن را بطایفه معنی ان با و در شستن و لطف دیگر که در
بیج صحابه و چهار جبرین و انصار است تا و بل باطل تحریف نمودن مشترک است بین یهود و
النصار و ما است را مخصوص با و لا حضرت امام حسین در شستن شباهه قول یهود
است که نبوت مخصوص با و لا حضرت اسحاق است خود را اولیای عید الفتن و
در بیج شیعه حضرت علی در و در رفتن نیز با خود از ایشان است قل یا ایها الذین یأمنون
ان عملکم انکم اولیاء الله من ذل الناس فتمنوا الموت لکنکم عساکر و تحریف لفظ فتمنوا
کتاب الله بود و در وی بعضی الفاظ افزودن بعینها ضعیف یهود است و یهودی گویند
که چهار جبریت تا وقتیکه مسیح در حال نبی بر آید و شیعه اثنا عشره گویند که
چهار جبریت تا وقتیکه حضرت امام مهدی که خروج نفرماید و تا خبر باز
مغربت آمدن ستاره بعینه مذمت یهود است و وقوع سه طلاق را در وقتیکه نکر شدن

مذسب این فریب چسبیری گرفت اند علو در ستایش خود و اس از مکر الهی و
عذاب و عقاب و پرستش و وزن عیال خود شدن و این چیزها را مخصوص لغو
دستن با خود از یهودیت که می گفتند سخن بپا اند و حیانه و لیسنا النار الا یا
معدود و دل بدخل الجنة الا من کان یهود الذی نص کرو و بعض صحابه کرام و نصیب
عناد و زیدین با هم و بان خدا و مقربان او نیز ما خود از یهودیت قل من کان عدا
یبرئیل فانه نزله علی قلبک و تشبیه دادن باری تعالی بمخلوقات و قول بالبداء
بعینه قول یهود است و علو در محبت مسیه و عقاد الوصیت ایشان یا حلول روح الهی در ایشان
و انهارا معصوم و استن مع غیب ثابت کردن موت آنها را با اختیار آنها و حضرت
اسیران فسیم النار و اجنه و حال کم روز جزا قرار دادن خود را بسبب محبت حضرت امیر معفود
ماحی کمان کردن همه ما خود از نصاری است که عیودیت حضرت مسیح علیه السلام را منکر
بودند و این همه را تب برای ایشان ثابت مسیح کردند و با یاد زنده بصلی نصاری بمنزله امام
است نزد شیعه جزو انجرو و نصف قرآن را بطایر مسیحه ان باور دشمنان نصیبت گیر اگر
روح صحابه و چهار جبرین و انصار است بنا و مل باطل تحریف نمودن مشترک است بین یهود و
انصار مسیه و امامت مخصوص با ولاد حضرت امام حسین و دشمنان شبیه قول یهود
است که نبوت مخصوص با ولاد حضرت اسحاق است خود را اولیای خدا گفتند و
در مع شیعیه حضرت علی و در درویشان نیز ما خود از ایشان است قل یا ایها الذین یؤمنوا
ان عظمکم اولیاء الله من دون الناس فتمنوا الموت لکنهم صاعدین و تحریف لفظ معنوی
کتاب اندیکودن و در وی بعضی الفاظ افزودن بعینها نصیبت یهودیت و یهودی گویند
که چهار جبریت تا وقتیکه مسیح دجال نه بر آید و شیعه اثنا عشریه گویند که
چهار جبریت تا وقتیکه حضرت امام مسیح خروج نفرماید و تا خبر نرسد از
مغرب تا دیدن ستاره بعینه مذیب یهودیت و وقوع سه طلاق را و دفعه نکر شدن

بعینه قبول بود است و بهر دو بان بگویند که هر کسی کند در این دو فصل مسلمانان او را سپین
 ثواب است اما به نیز سعی در قتل اهل سنت برابر عبادت هفتاد ساله قرار داده اند و در باب
 بگویند که لبس طبنجانی الامین سبیل آئینه نیز بگویند که در مال از وراج اهل سنت هیچ
 مضایقه نباید کرد و بهر دو بان عیسی بن مریم سلام و در حواریان او را سب و دشنام کند
 و تشیبه نیز صحابه پیغمبر و خلفاء و از وراج انحراف هر را سب و دشنام و هتک و افتراء هیچ
 باک ندارد از مطلق بول و براز خود و آنها را اسفل فضلات محاسب و بذاتی آنها را بدین
 است حنفی التوفیق مذکور شیعه در ندی و دوی دمی و بول که بعد از پشت ایمان شنیب
 بر آید و بر آری که خشک شده باشد چنانچه در فقه ایشان گذشت و نصاری در فقه خود
 را الزام کنند و گویند هر چه از طرف سجده کردن جایز است و اما شیعه نیز در فقه اهل بلاغ و سنیان
 قبله سابق کنند و هر طرف سجده نمایند و در اینجا و اعیان و محترمه مبتدعه شایسته نام و اند
 یا نصاری که آنها نیز از طرف خود اعیان بسیار شایسته اند و در ایام ما شود و اقبیه را
 تصور بکنند و بسوی آنها سجده کنند و در و بر و آنها دست بسته مانند موافق عمل نصاری
 است که در کلیه صورت حضرت عیسی و حضرت مریم و غیره از روی تعظیم نمایند و سجده میکنند
 و شباهت ایشان با صابون است که از ایام قمر و حضرت طریقه و حقایق اخراج کنند و در سعادت
 تو انجم ایام نعمت نمایند و نور و شرف آفتاب را تعظیم کنند و صابون جسیع کوکب با قائلین
 خالق سفلیات انکارند و رافض نیز جمیع حیوانات را خالق دانند و قائلین مختار انکارند و در
 خالق یکی بزرگتر از آنهاست و خالق بدی اهر سن را در رافض نیز خالق خبر خدا را در فانی
 شر شیطان و انسان را قرار دهند و اینها حضرت امیه عایشه را خطاب مجوس بدانند و او را
 چنانچه در باب الهیات گذشت و مجوس یا زار در باب نیکه باز سه نوع است یا است کمال
 بیغیرت و بیجایمی و از فخر و رافض نیز در تعبد و تحلیل فرج قدم مقدم آنها به بنده که در صورت
 متعبد و تحلیل فرج دختران و خواهر از احوال انکار و خیار و چه آن گذشت و اما شایسته

[illegible]

3

فاسد است قابل تصدیق اثبیت چه جای محبت پس محتبی که با کافر محسن یا کافر عادل هم میسر
همان محبت دینی است نه دینی قولی و الذین کفروا اعمالهم کسیر اب ابقیة حسنة انصاف
ما احتی اذا جاهد لم یجدہ شیئا و وجد انه عند ذل فوافه حسابه و انشد سریح الحساب پس معلوم
که جماع محبت و عداوت با یک شخص از یک حدیث محال است و بدو حیثیت حاضر و دو قدم
جایگاه ملا محمد فرسیع و عطا صاحب ابواب انجان در فقه دو کس از سادات از حضرات
ایست که در این اجتماع جناب که در عوام است ممکن نیست در خواص است هر محال نیست زیرا که
مقتضای بشریت بشر است و فقی که در خواص نیست عوام میقتضی است نه از این جهت که حکام
بشیر در خواص مفقود بود و در عوام موجود بلکه بسبب کثرت و قلت فضائل و مناقب بسبب
قوت و ضعف ایمان و سابقیت و سبقیت در ترویج شریعت و قبول احکام الهی است
چنانچه در خبر طویل درجات ایمان برده است کلینی از حضرت امام جعفر صادق گذشت
و خواص است بالا جماع سه فرقه اند اولیست یعنی اولاد پیغمبر و اقارب او و ازواج مطهرات و
اصحاب خالص از مهاجر و انصار بنفید است که دو طرف بمقابل تاسیس با خود داشته باشند
مثلا احاد است از انبیاء که خواص است نوعی پیش آیند که خواص با یکدیگر شریک اند و اند
بدلائل شرعی بسیار که بخلاف این حدیث مشهور است الله الله فی صحابی لا یخلف و هم
من بعدک الی آخر و از انجمله آنچه در حق ائمه است و انصار آمده است که از عین محسن و تجار
عین محسن و از انجمله آنچه در حق ازواج آمده است و از واجه مهاجر و انصاریت فرموده است
که ان امرکن علی یومئذ من بعدی و ان تصبر علیکم الا الصابرین یعنی بر اطاعت و فرمان بردار
شما صبر نمودن مگر در حقوق تعظیم شما را احراعات نمودن مگر در کسافی که صبر کامل
دارند و بدلائل عرفی و شریعی از انجمله آنکه اولاد را با والدین بر گزینان معامله درست نیست که فیا
بن خود یا ائمه خود را گرفت و گیر و وطن و شیخ و یاران کرد با وجود تحقیق سبابان از ایشان
نیز و از انجمله آنکه در سر دولت جماعه می باشند خواص ان دولت مثل شاهان و

[illegible]

وسیقات ووزرا و امرا و کبار که با عمت نشو و نما و ان دولت در ابتدا و موجب بنای آن
دولت در آنها سبک و مدد و بسی تلاش آنها آن دولت قایم شده و صورت گرفتن و حق نموده
سابقه و قدم را بطلان آنها جزمستغید ان دولت ثابت است و جامع می باشند نو آید
و خوشه چندان اند دولت پس معالجه که انجامه داده با هم می کنند اگر با و شاهزادگان و سیقات و وزرا
امرا در میان رن و بلا شبیه مطعون مردود و صاحب کت سبک و مدد اگر معالجه نمود و رافیا کت نه با معالجه
که خواص ان دولت با هم دارند گرفت و گیر و کار و عتاب و عتاب و عتاب و عتاب و عتاب و عتاب
ببینک و خیال نیز آنها را با هم رسیده باشند بلا شبیه و جمیع مردم ابی ادب و خفا و دولت با و کار و عتاب
اگر اگر شخصی از اراذل یا شخصی از اشراف ان کند که او با شخصی دیگر از اشراف کرده است معالجه و ادب
و اما نیست که گفتن هرگز نزد عظامه و در نیا شد و او را نیندیشد و نیا ناید و گویند که نوخته نامختی و ترا سبک
با این قسم شرفا این معالجه کنی معالجه می جویم عداوتی که منوین را با هم می نه دنیا واقع شود محل
ایمان نیشود و اما مذموم قبیح است و چون بیکر احاطه نشده باشد قبیح و شنیع است و منی و مرا عاده و نه
انست که هر دو از خواص است باشند و یا هر دو از علوم و منی عدم مرا عاده که حامی یا حامی
افتد و باره ان کند که با هم جنس خود میگرد و خواص است در صدر اول سر کرده بوده و در
از و از اهل بیت و در زنون بعد نیز سر کرده اند سادات و علما و ستایخ طریقت یعنی اولیا کبر
و در دعوی هر سبیدگی که محل ایمان نیست دوم آنکه مذموم قبیح است بر آفتاب این
بر و در دعوی یک روایه از کافه کلینی کافی است ملا محمد فریج و اعطاء قصه از ردی
حضرت ابو عبد الله علیه السلام بر وایت صفوان جمال از کافه آورده و در آخر گفته که
حضرت ابو عبد الله علیه السلام که گفتگو که کشید که شت خود و بنامه عبد الله بن حسن بن محمد صالح
نمود و نیز از کافه نقل نموده که لا یفرق بطال علی السجوان الا سنجو جلیه یا البراءة واللغة
و به با سنجی و کلامها قال الرازی و بهو معتبر جعلت فداک هذا الظالم فوالی اسفلو
قال الله لا یدعو الخاء الی صلح و لا یتعاسس فی قبس معلوم شد که انتقیر از ردی که با و در

برای گفتن
دوم و در دعوی
انکه کلینی
میگوید که
ایشان در اسرار
عظامه و در
را و کلامت فلا
این سنجی
بر او گفت و او
و در دعوی
من ندانم
بهستم از حال ظالم
شد بر بیکر
حال معلوم گفت
برای اوقات
لی و از برادر خود
میگوید که
برای او ۱۳
الا سنجو
سبک و مدد

در بیان خواص است بوقوع آمده معاذ الله که مخل ایمان کسی از طرفین بوده باشد و نیز
معلوم شد که این از روی یک مضموم و هیچ است زود در کارش باید کرد و دیگر شاید وقوع
از روی در خواص است بیکم بشریت با وصف مساوات درجه و مرتبه قصد و بهر سبب حضرت
باب و تراب است که در میان که انجناب و جناب سبده النساء متحقق گشته و این قصد را نیز ملا محمد
برقع آورده باقتضای شریعت حواله نموده مقصد صیحه چهارم مدار عداوت مطلقه دینی
بر کفر است پس هر کافر از دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت دینی بنص قرآن است
و عند اشتراک العلة بحسب اشتراک الحکم قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم
الاخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم و
قوله تعالى یا ایها الذین امنوا لا تحذوا لهم ووالنصارى اولیاء بعضهم اولیاء
بعض من یتوله منکم فانه منهم ان الله لا یمهدى القوم الظالمین و قوله نعم لا تجد المؤمنین
الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شئ
و آریه اول صریح مستفاد شد که اگر مسلمان را یا کافر سیاب محبت و بیگمیشی بیک
و بیکر و برادر دینی و خویشاوندی و دوستی متحقق باشد انچه را با وصف کفر از
نظر اعتبار باید انداخت و مدار عداوت بر کفر باید داشت و مدار محبت دینی بر ایمان است
پس جمیع اهل ایمان خواه مطیع باشد خواه عاصی محبت و دشمنی با ایمان واجب
است زیرا که علت و موجب محبت که ایمان است در هر واحد موجود است و عند وجود العلة
بوجب وجود الحکم قوله تعالى و المؤمنون المؤمنات بعضهم اولیاء بعض از قواعد مقرر است
که محبت الهی موجب محبت و دشمنی با کفار جمیع مؤمنین است و محبت او تعالی
در دل هر مومن زیاده بر محبت دیگران می باید فوله تعالی و الذین امنوا هم
جبا الله پس چون حقتعالی مؤمنین را مطلقا دوست نمیدارد لازم آمد که هر
مومن جمیع مؤمنین را مطلقا دوست دارد و الا دوستدار از خدا نباشد فوله تعالی

و این را در بیان خواص است بوقوع آمده معاذ الله که مخل ایمان کسی از طرفین بوده باشد و نیز معلوم شد که این از روی یک مضموم و هیچ است زود در کارش باید کرد و دیگر شاید وقوع از روی در خواص است بیکم بشریت با وصف مساوات درجه و مرتبه قصد و بهر سبب حضرت باب و تراب است که در میان که انجناب و جناب سبده النساء متحقق گشته و این قصد را نیز ملا محمد برقع آورده باقتضای شریعت حواله نموده مقصد صیحه چهارم مدار عداوت مطلقه دینی بر کفر است پس هر کافر از دشمن باید داشت زیرا که علت عداوت دینی بنص قرآن است و عند اشتراک العلة بحسب اشتراک الحکم قوله تعالى لا تجد قوما يؤمنون بالله واليوم الاخر يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا آباءهم أو أبناءهم أو إخوانهم أو عشیرتهم و قوله تعالى یا ایها الذین امنوا لا تحذوا لهم ووالنصارى اولیاء بعضهم اولیاء بعض من یتوله منکم فانه منهم ان الله لا یمهدى القوم الظالمین و قوله نعم لا تجد المؤمنین الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شئ و آریه اول صریح مستفاد شد که اگر مسلمان را یا کافر سیاب محبت و بیگمیشی بیک و بیکر و برادر دینی و خویشاوندی و دوستی متحقق باشد انچه را با وصف کفر از نظر اعتبار باید انداخت و مدار عداوت بر کفر باید داشت و مدار محبت دینی بر ایمان است پس جمیع اهل ایمان خواه مطیع باشد خواه عاصی محبت و دشمنی با ایمان واجب است زیرا که علت و موجب محبت که ایمان است در هر واحد موجود است و عند وجود العلة بوجب وجود الحکم قوله تعالى و المؤمنون المؤمنات بعضهم اولیاء بعض از قواعد مقرر است که محبت الهی موجب محبت و دشمنی با کفار جمیع مؤمنین است و محبت او تعالی در دل هر مومن زیاده بر محبت دیگران می باید فوله تعالی و الذین امنوا هم جبا الله پس چون حقتعالی مؤمنین را مطلقا دوست نمیدارد لازم آمد که هر مومن جمیع مؤمنین را مطلقا دوست دارد و الا دوستدار از خدا نباشد فوله تعالی

[illegible]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱

و اما درجات محبت دینی است که سید المومنین رسول با العالمین حبیب الله علیه السلام علما
 است بالا جماع بعد از ان بیجا نه از مومنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و نه با جماع
 منزه در نه طائفه اند اقل فرقا و اولاد و اقارب او که اجزاء و ابغاض می اند و در حق ایشان
 فرموده است اجوا الله یا عذوکم من نعمه و جو سے لے لے حب الله و جو اہل سید الخیر دوم
 از و ان مطہرات او که حکم اجزاء و ابغاض از حدی که حق ایشان جفعالی خود میفرماید که البتہ
 اولی بالمومنین من انفسهم و از واجہ اجہاتہم و جماع جمیع سبب آدم است بر آنکہ از و انج سبب
 ال خلقت و اینلاف حکم مخصوص بر امیکند و لهذا در شرح نصابت را مثل نسبت در
 محبت میراث اعتبار فرموده اند و در مقام نشان بر دو راز یک نیک کشیدہ و کہ لعل
 و بر الذی خلق من الہا بشیر الخجلہ بنا و صبرا سیوم صاحب او کہ ملازمت و رفاقت
 او خستیار فرموده و در راه نصرت او جان خود را فدا فرما کرد و مال بدن خود را در تلف
 و مشقت انداختند و جان و مال خود را زنک دادند و اقارب خود را از برادران و برادر
 و برادران و از و انج و مادران خواہران برای خوشنودی و سگدازند چنانچہ جفعالی
 قدر و ان سبب این بخل ایشان فرموده در حق ایشان عنایت نمود و للفقراء الذین خرجوا
 من ديارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و یضرون الله و رسولہ و انک
 خصم الصادقون و الذین تبوء الدار و الدین فیہم یحبون من صاحب الہیسم و لا یجدون فی
 صد و در ہم حاجتہما و اتوا و اولو ثرون علی انفسهم و لو کان ہم خصا صہ و بدیہی است
 نزد تمام اہل عالم کہ انقسم صداقت و خلاص در انصال و قرب اعلی و ارفع است
 از نسب مجرد و قال الف اہل بیت القوم اخوان صدق منہم
 من المودة لم یعد الی نسب پس درین است طائفہ سبب محبت اقوی و ادو فرام
 و اکثر از بد نسبت عامیہ مومنین و کاہ سبب بدو جهت اول کمال قریب و اتصال
 و ایشان با پیشین بر از جمله سبب آدم مخصوص زیادہ محبوبیت است دوم سبب حقوق این

و اما درجات محبت دینی است که سید المومنین رسول با العالمین حبیب الله علیه السلام علما
 است بالا جماع بعد از ان بیجا نه از مومنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و نه با جماع
 منزه در نه طائفه اند اقل فرقا و اولاد و اقارب او که اجزاء و ابغاض می اند و در حق ایشان
 فرموده است اجوا الله یا عذوکم من نعمه و جو سے لے لے حب الله و جو اہل سید الخیر دوم
 از و ان مطہرات او که حکم اجزاء و ابغاض از حدی که حق ایشان جفعالی خود میفرماید که البتہ
 اولی بالمومنین من انفسهم و از واجہ اجہاتہم و جماع جمیع سبب آدم است بر آنکہ از و انج سبب
 ال خلقت و اینلاف حکم مخصوص بر امیکند و لهذا در شرح نصابت را مثل نسبت در
 محبت میراث اعتبار فرموده اند و در مقام نشان بر دو راز یک نیک کشیدہ و کہ لعل
 و بر الذی خلق من الہا بشیر الخجلہ بنا و صبرا سیوم صاحب او کہ ملازمت و رفاقت
 او خستیار فرموده و در راه نصرت او جان خود را فدا فرما کرد و مال بدن خود را در تلف
 و مشقت انداختند و جان و مال خود را زنک دادند و اقارب خود را از برادران و برادر
 و برادران و از و انج و مادران خواہران برای خوشنودی و سگدازند چنانچہ جفعالی
 قدر و ان سبب این بخل ایشان فرموده در حق ایشان عنایت نمود و للفقراء الذین خرجوا
 من ديارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و یضرون الله و رسولہ و انک
 خصم الصادقون و الذین تبوء الدار و الدین فیہم یحبون من صاحب الہیسم و لا یجدون فی
 صد و در ہم حاجتہما و اتوا و اولو ثرون علی انفسهم و لو کان ہم خصا صہ و بدیہی است
 نزد تمام اہل عالم کہ انقسم صداقت و خلاص در انصال و قرب اعلی و ارفع است
 از نسب مجرد و قال الف اہل بیت القوم اخوان صدق منہم
 من المودة لم یعد الی نسب پس درین است طائفہ سبب محبت اقوی و ادو فرام
 و اکثر از بد نسبت عامیہ مومنین و کاہ سبب بدو جهت اول کمال قریب و اتصال
 و ایشان با پیشین بر از جمله سبب آدم مخصوص زیادہ محبوبیت است دوم سبب حقوق این

و اما درجات محبت دینی است که سید المومنین رسول با العالمین حبیب الله علیه السلام علما
 است بالا جماع بعد از ان بیجا نه از مومنین که اتصال و قرب عظیم بذات پاک او دارند و نه با جماع
 منزه در نه طائفه اند اقل فرقا و اولاد و اقارب او که اجزاء و ابغاض می اند و در حق ایشان
 فرموده است اجوا الله یا عذوکم من نعمه و جو سے لے لے حب الله و جو اہل سید الخیر دوم
 از و ان مطہرات او که حکم اجزاء و ابغاض از حدی که حق ایشان جفعالی خود میفرماید که البتہ
 اولی بالمومنین من انفسهم و از واجہ اجہاتہم و جماع جمیع سبب آدم است بر آنکہ از و انج سبب
 ال خلقت و اینلاف حکم مخصوص بر امیکند و لهذا در شرح نصابت را مثل نسبت در
 محبت میراث اعتبار فرموده اند و در مقام نشان بر دو راز یک نیک کشیدہ و کہ لعل
 و بر الذی خلق من الہا بشیر الخجلہ بنا و صبرا سیوم صاحب او کہ ملازمت و رفاقت
 او خستیار فرموده و در راه نصرت او جان خود را فدا فرما کرد و مال بدن خود را در تلف
 و مشقت انداختند و جان و مال خود را زنک دادند و اقارب خود را از برادران و برادر
 و برادران و از و انج و مادران خواہران برای خوشنودی و سگدازند چنانچہ جفعالی
 قدر و ان سبب این بخل ایشان فرموده در حق ایشان عنایت نمود و للفقراء الذین خرجوا
 من ديارهم و اموالهم یبتغون فضلا من الله و رضوانا و یضرون الله و رسولہ و انک
 خصم الصادقون و الذین تبوء الدار و الدین فیہم یحبون من صاحب الہیسم و لا یجدون فی
 صد و در ہم حاجتہما و اتوا و اولو ثرون علی انفسهم و لو کان ہم خصا صہ و بدیہی است
 نزد تمام اہل عالم کہ انقسم صداقت و خلاص در انصال و قرب اعلی و ارفع است
 از نسب مجرد و قال الف اہل بیت القوم اخوان صدق منہم
 من المودة لم یعد الی نسب پس درین است طائفہ سبب محبت اقوی و ادو فرام
 و اکثر از بد نسبت عامیہ مومنین و کاہ سبب بدو جهت اول کمال قریب و اتصال
 و ایشان با پیشین بر از جمله سبب آدم مخصوص زیادہ محبوبیت است دوم سبب حقوق این

از وفود است کلامه بلفظ و ملا صاحب اندک شکی صاحب اظهار حق بر حق است خود
بحث در جواب این نوشته و آن نیست اگر کسی گوید که در باب خلافت مرتضی اگر من جمیع نوشته ها
کاذب اند و اگر من متحقق شده می باید که جماعه صحابه که در مسئله خلافت من مخالفت نمودند مرتضی
باشند و جواب این بحث با این عبارت نوشته که انکار نمی که موجب کفر است است که امر
منصوص باطل است و گفتند و حضرت پیغمبر خدا را و آن تنصیف کذب نمایند اما اگر حق در حق
و نه مرتضی آن بود پس عراض و نبوی و حب و جاد کند از فوق و مصیب آن خواهد بود
اداره زکوة با جماع است و است او منصوص و فرزان و احادیث پس اگر کسی منکر و جواب او شود
و مرد می شود و اگر معتقد و جواب آن بوده از دوستی زور و خجل او انداخته و بر ذمه خود دارد و عاصی
خواهد بود و اینست که متفق بر خلافت خلیفه اول شد و نگفتند که حضرت پیغمبر نص کرده و ملازم
گفته بلکه در بعض اوقات بعض مردم منکر تحقق نص شدند و بعض دیگر کلام حضرت پیغمبر را و دلیل
از کار می نمودند انتی کلامه بلفظ و درین کلام چند فائده معلوم شد اول آنکه انکار معنی نص و دلیل
آن بنا بر نادلیل فائده نیست بلکه در نص عتقادی که انرا در عرف است خطا است
نامست دوم آنکه منصب یک دین متع و طاس و غیر ذلک که از بعضی کسان واقع شد بنا بر یک
بحث سخن معاشر الانبیاء لا یرث و لا نورث یا بنا بر یک باب الیوم کملت لکم دینکم که نیز
نیست بلکه فسق عتقادی است که از اخطا و جهلادی مانند زیرا که چون نادلیل باطل است
نص امامت موجب سقوط کفر گردید پس یک سجدیت و آیه در مسئله سیرت و کوشش کتاب که
بنا بر آن در جهاد و آن مسئله امامت و بالا جماع از فروع فقهیه جزء موجب سقوط نکرد و خود
ایشان نیز باین تصریح کرده اند باجماع بنا بر بدست بیع ظاهریست که اختلاف در مسئله خلافت
چون بنا بر نادلیل است فسق عتقادی است پس لازم آمد که اعتقاد امامت حضرت ائمه
بلا فصل داخل در حقیقت ایمان نیست نزد ایشان اختلاف اعتقاد و منصب نماز و زکوة
و زکوة که در عجب بالا جماع کفر است و این فرق را از دست نباید داد و این منسوق

لویا جماعی این فرقه است بچکس دین تراغ ندارد و لیسند اقول خواجه نصیر طوسی
 را بر عیبه این بطریق استنبهاده می ارند که او گفت است مخالفه فقه و چون
 ایشان جماعه که حضرت مرتضی مخالف نموند با قرار و اعتراف محققین نشان
 ثابت شد اکنون بحث از اعمال و خلاق ظاهر ایشان که دلیل چهره
 باطن است باید نمود ملاحظه اند در بیان ایه یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من
 ربک و ان لم تفعل فلما بلغت ساله آورده است که مجله اقرار بشهادتین نصیه
 اجماعی میباشد بآیه النبی صلی الله علیه و سلم مرتبه از اسلام است و بعد
 از رحلت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کمال است اجابت این مرتبه اسلام
 را داشتند و بحفظ و حیانت ازیدی که وعده شده بود از مرتبه بدر گرفته اند و این
 مقدار از این عقیده اسلام کافی بود از برای ایجاد او احر حضرت رسالت
 نیایی که در باب اخراج مشرکین از جزیره عرب و در باقی ایل ازل و باقی
 زکوة و باند عیان کاذب نبوت و در باب جهاد با کفار فارس و روم و خلیفان
 واقع شده بود و جمعی که متصدی خلافت در یاست شدند درین امور که و کوشش
 سعی نمودند تا در نظر خلافت از استحقاق احر خلافت و در نیتند و بسیاری از مردم
 در مالیات و در جناب از محرمات ظاهر بلکه در ترک بعضی لایذی مباح نیز برکت در یاست
 صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات از جهت قرب زمان از ایل و فرع و زید و
 تقوی بودند و سالیان و دایمیه که واقع شد در احر خلافت و در حق طلبیت بود و
 پس انتهی کلامه و از کلام صریح معلوم شد که ایشان را زیاده بر اصل ایشان فرع
 و زید و تقوی برکت در یافت صحبت شریف نبوی و بقا و آن برکات و در فو
 ایشان حاصل بود و نیز معلوم شد که صحبت ایشان با پیغمبر صلی الله علیه
 سلم با خلاص قلب بود و از راه تقاضا و ظاهر داری و الاستیجول فضر و برکت

از ان صحبت به قسم حاصل میگردد و مائل را در حجاب عورت و دیگر است که به گاه آیتان
در حق و تقوی و زهد با عترت و اقرار ایشان در حق انجاء ثبات مستند به این است
او عاے آنکه در امر خلافت و در حق اهل بیت از ایشان معصیت ظهور آید
او عاے خلاف ثابت بالیقین است پس معلوم شد که این امر هم از ایشان بنابر
تسک بدست نیاید یا فهم این امر از نصی واقع شده باشد نه بنابر قصد معصیت
زیرا که اگر صحبت بنی میر علی علیه السلام در ایشان ثابت کرده باشد درین امر عظیم
قسم حرکت بی برکت از ایشان دین و دانسته با بر طبع دنیا و حب جاه و مال
مصدور باید و الا زهد و تقوی و اجتناب از محرمات در ایشان اصلا موجود بود
و آنچه گفته است که این همه بر آید آن بود که از نظر خلایق دور نمایند و در جمیع العیبت و
او عاے علوم قلوب است با مردم مکلف نظام عالم نیز که را بحسب نظام هر یک بنییم
نیک گوئیم و مع هذا با عترت او طاعت حسن احوال ایشان برکت صحبت شریف
نبوی صلی الله علیه و سلم بود پس البته در بوجو اهل ایشان نیز آن صحبت کبر او و نورش
باشد با بجملة با عترت علماء شیعه ایمان جماعه از جناب با وری و زهد و تقوی و اجتناب
باز کل محرمات بلکه در بعضی مباحات نیز و کد و کوشش در ترویج اسلام و اخراج مشرکین
از صحرای عرب و مقابله با کفار فارس و روم و غیر ذلک از خصایص و فضایل
ثابت شد و الحمد لله اکنون بحث از علو درجه و سمو مرتبه ایشان عند الله و بوجو
اعمال صالحه ایشان با راه گاه خداوندی کرده است آید بالیقین معلوم است که هیچ
مرتبه لایحه و افضل از خشنودی خداوند تعالی نمی تواند بود و هر چه را ادعا
پسند فرمود هر چه که باشد مقبول کافه اهل ایمان است قوله تع و السالون الاولون
من المهاجرین و الانذار الذین استجوبوا بحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه و اولاد
جنات تجری من تحتها الانهار خالد بن قبا اید ذلک الفوز العظیم لا عبد الله صاحب الطهارات

[illegible][illegible]

بجس خاتمه و بقای ایشان تا آخر عمر و عدم صدور اعمال سیئه محبوسه استی کلام بعضی از
حال استند این فرق که مسلما بجوانب کلام احاطه نمیکند و اصول و عقاید خود را
یا ندارند از اول دلالت آیت برین مضمون که تقرر کرده اصلا از روسته قواعد اصول
درست نمی شود زیرا که دل اول آیت تعلق مضایقات چهار جبرین و انفسا است لیکن
چون آن ذوات را بوصف حیوانی سبقت در حیرت و نصرت یاد فرموده اند لازمه
آنکه این وصف طه تعلق صحت باشد آنکه متعلق متساویین وصف بود و مشرق و مغرب
متعلق بودن رضا و علت بودن تعلق رضا بدیهی است که بر بیدیان هم پوشیده نمی
ماند و اگر این قسم تصرف غیر مربوط در کلام الله جاری شود در هیچ مدعا صورت استدلال
حاصل نگردد و مثلا آیت موالات دلالت نمی کند مگر بر اینکه ولایت شما باین وصف متعلق
است یعنی اقامت صلو و اتیان زکوة در حالت رکوع و قیام و این وصف مشروط
است بحسن خاتمه و کذا و کذا و سبب القیاس و و هم آنکه چون بالیقین
جزا این عمل غلو در جنبه شریک مانع از وصول این جزا باینسان یا کفر و ارتداد است
یا بعد و اعمال سیئه محبوسه علی الشق الاول این قاعده برهم میشود که مخالفه فستقه و نیز
خود مولود عبد الله متهدیه در سوال و جواب مرقوم الصد را اعتراض
موده اند که انکار امامت حضرت ائمه باطل باطل یا با نکار رض موجب کفر
غیبت و قاضی نور الله شوشتری نیز در محال الس المؤمنین قائل شده
است بعد از آنکه استیجین چنانچه سابق گذشت و علی الشق الثانی
خلاف عقاید خود را کتاب میکنند قال نصیر الدین طوسی فی تحریر العقاید و الاحباط
باطل الاستدلال الظلم و لوله تعالی فمن یعمل شقال ذرة خیر انیر و طافیه نسبت
که ملا عبد الله ابن عقیل ده خود مطلقا فراموش شده و انقدر در سخن خود
خود منتهک گشته که ذکر اعمال محبوسه خلف شروع نموده و چهار عمل

عمل بیشتر در اول آنکه ایشان در غرض خود فرار از خفت نمودند دوم آنکه غضب
خلافت مرستی رضی الله عنه نمودند سیوم آنکه غضب فک نمودند چهارم
آنکه حضرت عمر رضی الله عنه منع جهنم اردوات و فلم نمودند و سابق خود در
کلام منقول الصدرا عنه اینست بنوده است بآنکه ایشان را ماست مرستی تخصیص است
نی تواند شد و منافات بر عنوان ندارد و چون او منافات بر عنوان نداشت
محیط او چگونگی شود و حال آنکه نزد جمیع شیعه جباط خاصه کفر و شرکست بدلیل
فکران و لکن اشکرت لبحطن عکاک و فرار روز احد که بنص قرانی معفو است و از
نزول این آیت پنج شش سال متقدم چگونه محیط این عمل تواند بود که اول سبب
محو الهی کان لم یکن شد و دوم لعن از وفو عران این آیت نزول یافت اگر آن
عمل محیط شد و بود رضا بعل محیط شده چه معنی داشت و بالا جماع مؤ
توبه من خیرما نزل است و جنگ احد در سال سیوم از هجرت و غضب خلافت مرستی
رضی الله عنه کفریت باقرات فضلا شیعه خاچه سابق گذشت پس جباط
چگونه از دوسه مستور شود و غضب فک اول واقع نشده زیرا که ابو بکر رضی الله عنه
خسته فک را از حضرت فاطمه رضی الله عنها بدست خود در ملک خود بخاکس میراث
یا منع یا نه تمام نموده و این را غضب گفتن کمال بخیر است و
معنی این منع هم موجب متک بحديث مشهور بود سیئه نشد چه جای
آن که گفته باشد و محیط تمام عمر ناید و منع حضار دوات و فلم از شیعه
برگزیده و نشاند محاطب بانوفی بقراطس فقط این همه و نبودند جمیع
نبی هاشم و اهل بیت درین شرک اند و محیط فک اگر مشوره دین باب
دادد باشند محیط در مشوره محیط عامال صحت الح چگونه شود یا بجل
درین مقام حیرت و دست و پا زد و ناطعین الله را باید دید که چه

100

مجلس العلماء

عقيدۃ الاسلام

11-11-51

منقول محمد بن ابی حفصه که بمکه امام حسین حضرت زین العابدین بودند و با وصف منار عدو محمد بن ابی حفصه
حجر اسود شهادت او برای امام زین العابدین دست بردار نشد از دعوی
امامت برای خود و وصیت امامت با ولاد خود کرده رفت و نذر دنیا و خمس
و غیره که از طرف مختار بایشان میرسد هرگز امام زین العابدین را شریک
آن نمیکردند و مثل زید شیبید که بلا شبهه مدعی امامت خود نبود و منکر امامت
امام محمد باقر درین باب با هشام بن الحکم مناظره هم کرد و ازین دعوی دست بردار
نشد تا آنکه شهادت یافت باز ولاد او یحیی و منوکل با ولاد امام جعفر صادق درین
باب برخاستند و هشتم اند باز ولاد امام جعفر نیز در میان خود نامش عبد الله فطخ
و اسحاق بن جعفر مدعی امامت خود بوده اند و اگر ولاد امام حسن رضی الله عنه نیز
بر مختاریم که جمعی کثیر مثل نفس زکیه و غیر مدعی امامت خود گذشتند اند و منکر امامت
ایمید و دیگر دایره فیصل و قال بلک جنک و قال خیلی متعل می شود بلکه اتباع اینها بنک
و قال هم با هم نموده اند مثل مختار ثقفی عبد الله پسر صلیبی حضرت امیر المومنین
را کشنده است چنانچه در کتب انساب تواریخ موجود است پس اگر انکار امامت
امام مثل انکار نبوت نبیه کفر باشد اینهمه اشخاص کافر شوند و حضرات ایمه علیها السلام
که در حق زید شیبید و محمد بن الحنفیه و امثالهم شهادت نمجوبی و قانع داده اند همه کذب و
دروغ باشد و اگر گوئیم که اولاد علی هر چند منکر امامت امام وقت باشند کافر نیستند و دیگر
بانکار امامت امام وقت کافر می شوند لازم ابد تفاوت و اختلاف در وجوب کفر
بالاجماع در وجوب کفر تفاوتی نیست امام زاده باشد یا علوی هر گاه کلمه کفر بگوید
راوند کافر شد ناچار شدند و گفتند که منکر امامت کافر نیست و فرقی در مخالف و
محارب برآورند پس منکر مخالف است و مخالف فاسق و محارب کافر است اما در اینجا
قباحب دیگر لازم آید زیرا که چون انکار امامت کفر نباشد و محارب را لازم انکار است در وقت

[illegible]

این که در این کتاب آمده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود که هر که مرا در این کتاب بخواند...

ایام تصرف خود خواهد بود که لازم خبر نهند و این معنی محال است بلکه هر چه لازم است علم مردم است پس انکار نیز کفر باشد و برید بهی است که محاربت خود مژگین است از مراتب انکار که در وقت اراده تصرف امام انکار بهی صورت خواهد بود اکثر تشبیه جواب این سخن باین روش داده اند که هر چند قاعده همین را اتفاقاً ضامی که سرگاه انکار چیزی کفر باشد محاربه با صاحب آن چیز نیز می باید که کفر باشد زیرا که محاربه بر توسع است از انکار اساس این قاعده را اختلاف عقل در فن محاربان حضرت امیر کدشته ایم بسبب رسیدن جریث متفق علیه که حرکت حربی و سلطنت علمی در جواب نیز چند وجه ذکر شده است اول آنکه ای کلام محمول بر محاربت است بجذب حرف تشبیه یعنی حرکتی که حربی زیرا که معنی حقیقی امکان ندارد و بر ظاهر است که حرب حضرت امیر حرب حضرت رسول نبود حقیقتی بل حکما و چون محارب جذب حرف تشبیه مذموم و قبیح بود و این نیز بدست معلوم شده کفر بود و چون تشبیه و شبهه در جمیع احکام مرکز تشبیه لازم نیست و این لفظ را خباب سوائی مدعی بسیاری از صحابه بل در حق قیاب سلطه و اسلام و غنائ و جنبه و مرتبه نیز فرموده اند و بالاتفاق محاربه تنها کفر نیست دوم آنکه معنی کلام این است که حرکت بالنقص حربی پس حرب جماعه کثیر مثل قبیله عثمان که در آنجمله حضرت امیر هم باشد حرب رسول نبود و این اعتبار بسیار متعارف و رایج است مثلاً شخصی نسبت خود را سیکو بد که بر که تیرا بدخواهد بدخواه من است و اگر آن دوست او در نزد مردم کثیر باشد که آن مردم را بحیثیت امر عام شترک نمی بدخواهد البته در عموم کلام آن شخص داخل نمیشود لکن در عرفا و این صحابه کنار و ام المومنین بالنقص نفس محاربت حضرت امیر نهند بلکه از قبیله عثمان استیفاء قصاص مفسود داشتند چون حضرت امیر شترک ان شترک با ایشان نیز محاربت واقع شد سیوم آنکه حرکت حربی کنایت است از عداوت و کت عداوت و بر ظاهر است که این اشخاص عداوت حضرت امیر نهند و حرب ایشان

و قیاس بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است و در این کتاب آمده است که هر که مرا در این کتاب بخواند...

[illegible]

انجانبید چهارم آنکه در جمیع افعال خستباریه قصد و اراده شرط است تا مورد مدح
 و ذم شود مثلاً اگر شخصی گوید که سیرتک این او نذر اینکند او را چنین و چنان کنم و
 شخصی از راه خطا و رفتن بر راه لغزش یافت و پاس او با و نذر رسید و شکست
 بالاجماع ادا نکند و توان گفت و در عید و داخل نشد و شنبین است
 حال محاربه ایشان با حضرت امیر از روی تواریخ معتبره و چشم آنکه سنان که محاربه
 حضرت امیر را بر بر چیه باشد محاربه رسول است لیکن محاربه رسول مطلقاً کفر نیست
 بلکه با انکار نبوت و رسالت کفر است و بیای طبع دنیا و مال کفر نیست بدلیل است
 قرآن و در حق قطاع الطريق که بالا جماع کافر نمی شوند گوفاست باشند قوله
 تعالی انما جزاء الذین یحاربون الله ورسوله ولیتھون فی الارض فساداً ان یقتلوا
 او یصلیو الخ و در حق سود خوران نیز یمن عید و اراده است و سود خور بالا جماع
 کافر نیست قوله فاذا نواجر ب من الله ورسوله بلکه درین آیات حربید و رسول
 مرد و در حق فساد ثابت فرموده اند و در حدیث مذکور نیز حربید رسول است
 پس چون حرب خدا و رسول مرد و موجب کفر نشود حرب رسول تنها چاره ایست که با خدا و رسول
 از راه انکار دین احسانت اسلام واقع نشود بلا شبهه کفر است نه مطلقاً جز
 و کسی حربه نواذ گفت در حق حضرت موسی که در محاربه حضرت هارون
 قصودش نفرمود تا آنکه حضرت هارون براری پیش آمد و فرمود که یا ابن امی لا
 تاخذ بلحی فی ذلک لابرار سے در محاربت غیر ازین حرکات چه میشود حال آنکه حضرت امیر
 سجد انت نمی تبرکات هارون من موسی چون رتبه داشت زوجہ مطہرہ رسول است
 را حامی بنده عثمان و مداینی اجراء قصاص فبیده با او بر سر خاشاک نشینید
 مثل حضرت موسی که بار و زحامی گو ساله پرستان و مداین در جراح و دغیر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله

و سکه سالی که فریقین در مناقب امیر روایت کرده اند حسب حضرت امیر با ضرب
 حضرت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یقیناً مقبول نیست بنا برین مورد طعن شده بعد از آن متصل
 بهین کلام گفته است که این ضعیف حدیثی در کتاب حدیث از کتب شیعه دیده
 یا نه مضمون که عائشه در خدمت امیر از ضرب توبه کرده هر چند قصه عرب متواتر
 است و حکایت توبه خبر واحد یا بنا برین طعن کردن در حق وی جایز نیست تا تهر
 کلامه ملفظه و بر تاریخ دان پوشیده نیست که توبه حضرت طلحه بدست لشکری از
 لشکریان حضرت امیر نیز منقول است و باز کشتن حضرت زبیر خود از مسکه خجاک
 بعد از یادمانیدن حضرت امیر از آن حدیث پیغمبر که دلالت بر حقیقت حضرت امیر میکان
 شهود متواتر است پس بنا برین روایات نزد شیعه هم طعن درین شخص خاص جایز نیست
 و هو الله عا باید دانست که متأخرین شیعه مثل ملا عبد الله مشهدی و اقران او ازین عقیده
 خود که محارب حضرت امیر کافر است نیز رجوع کرده بهین حدیث روایت کرده اند که محارب
 حضرت امیر نیز موجب کفر نیست بلکه بسبب خشن و کبیره می رساند زیرا که اینها مکتوب
 نص پیغمبر کرده اند بلکه بنا بر تاویل باطل یا انکار نص محاربه او را حلال دانستند پس فسق
 اعتقادی باشد نه کفر و چون گفته خواهد نصیر هم نزد علماء شیعه حکم وحی مطلق دارد و جمعا
 در باب عقاید بعضی متأخرین ایشان در میان قول خواجه نصیر و ملا عبد الله بانو حجه جمع نموده اند
 و تطبیق داده که بمقتضای حدیث هر یک محارب یا مرقضی کفر لازم می آید هر چند التزام کفر
 نباشد و لزوم کفر کفر نیست نزد شیعه نیز بلکه التزام کفر کفر است پس قول خواجه باعتبار لزوم
 است و موافق ظاهر حدیث است و قول ملا عبد الله و اقران او باعتبار التزام است و
 چون التزام کفر در ایشان نبود اطلاق مراد بر ایشان نتوان کرد است کلامه و حق
 کلام این غرض از آنست که در کمال وقت است که بر اصول شیعه زیاده بر آن متصور نیست
 لیکن حدیث مذکور با وجودی که قابل تاویل است و با قطع معنی حقیقه این مراد نیست

این حدیث را در
 التوفیقین و اند
 مستغفرکم الملائک
 مع غلظت من لایتم عنده
 الله فاستغفروا لکم
 کتاب حال من
 قسم ذکر عم
 من الکفار و مخالف
 سجانه الذین
 تكون الهم ۱۲
 عیسی ابلیس
 ابو سلا
 طبرست

ماور بهت و لمن و سب دعای بدو حق انها صحت تقاریر منی عنه باشد اما
 در آخر نماز بعد از تشهد در دعا یا قور به استغفار برای مؤمنین و مؤمنات در
 پنج وقت مشروع شده و دعای بدو لعن که دور افکندن از رحمت الهی است
 متایله با امر شریعت گرد نیست پس حرام باشد دوم الذین یکلون الارض و من حول
 یسجون بحجر ربهم و مستغفر من الذین امنوا ربنا و سعت کل شیء و رحمة دعا معلوم شد که لا کلام
 حاملان عرش با استغفار مؤمنین مشغولند و بدیهی است که مخالف مقتربان خسور در ثواب
 بادشاهان عرض کردن موجب غضب پادشاه و نافی مقتربان میکرد و دعا یا بدو لعن
 سیوم آنکه شفاعت انبیا برای اهل کبار ثواب است پس در صورت لعن و دعای بدو لعن
 مؤمنان و یا پیغمبر خود و جمیع پیغمبران لازم می آید و دعا یا بدو لعن چهارم بیت و الذین
 باؤ من بعد هم یقولون ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالايمان و لا تجعل فی قلوبنا
 غلا للذین امنوا ربنا انک رؤوف الرحیم معلوم شد که نشان متاخرین است همین
 است که در دعا به مغفرت سابقین نیاتید و از کینه و بغض انها آخر از کنند و
 هر که خلاف این کند کویا حق ملت و دین را تلف کرده باشد و دعا یا بدو لعنیم آنکه تو
 محبت و دوستی ایمان است که در فاسق موجود است و فسق او محتاج بعلاج
 مثل مرض پس طریق علاج آن آفت زده همین است که ازاله اثر فسق از خود
 آید و ازاله اثر فسق را دو طریق است در حالت حیات امر معروف و نهی عن المنکر
 و وعظ و نصیحت و اقامه حدود و تعزیر و بعد از موت دعا به مغفرت و صدق
 و فائحه و درود و تبریه است که چون شخصی از برادران شخصی غیر خود
 بسن ملا شود علاج او یا زاله اثر مرض میکنند و قبل و از باقی روح چنانچه در
 حدیث صحیح وارد است که لعن المؤمن کفایه زیرا که معنی لعن ابعاد از رحمت است که
 تا وقتیکه در او ایمان موجود است بعید از رحمت نمیتواند شد پس معنی لعن در حقیقت سلب ایمان

او خوشتر است و سلب ایمان موجب هلاک آبدست است هزاران درجه شدیدتر از
قتل است ششم آنکه وجود علت مستلزم وجود حکم است و زوال علت مستلزم زوال حکم
پس در مومن فاسق ایمان که صفة روح است و موجب دوستی و محبت است دائم
است بدوام روح پس وجوب محبت او دائم باشد بدوام روح و فسق که عمل بدنی
است زایل است بزوال ثقل روح باین پس موجبات فسق که نقض و عداوت و
سب و تحقیر و امانت است نیز بعد از موت زایل گردد و مقتضیات ایمان که طلب مغفرت
و امرزش است مشعشع باشد لا غیر و لهذا در حدیث صحیح وارد است که لا تسبوا الا انما
فانهم قد افهتوا الی ما فدموا و موت در حق مومن فاسق حکم توبه دارد درین باب
که عمل بد را منقطع میکنند فرق اینست که توبه عمل سابق را نیز محو میکند و موت عمل
سابق را محو نمیکند و چون عمل بد منقطع شد محض ایمان ماند که مقتضی وجوب محبت
است بهتم آنکه حق تعالی بر محض ایمان وعده جهنت فرموده است قوله تعالی و عدا الله
المؤمنین و المؤمنات خبات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها الا یہ کہ در سوره توبه
واقع است پس لعن کمدون و تعذیب او خوشتر از خدا حکم کردن است بر خدا باینکه وعده خود
را خلاف کند و خلاف وعده در حق او تعالی محال است قوله تعالی و الله لا یخلف المیعاد
پس طلب محال هم نشد و سوادب هم نهایت اشخاصیست که در حدیث آمده است از روی باغبان
امور دنیا در میان بزرگان با هم بسیار بوقوع آمده و هر دو جانب بسبب آن از گردن یکدیگر
درجه خود نیفتادند و سختی تحقیر و امانت نهشتند مثل آنچه میان حضرت یوسف علیه السلام و برادرش
جاری شد و ما را غیر ازین که همه کس را به تعظیم یاد کنیم چیزی دیگر جای نیست و آئین با سبب
نزد شیعه آنچه در میان امام زادگان بامر امامت اختلاف واقع شد که ایشان نیز جز
تعظیم هر یک از یکدیگر از حدیث بعضی از بزرگان ائمه مطلقا کارها مامته و رزیدند
پس در آنکه که شیعه برای تعظیم همه امام زادگان که در میان آنها زیاده از یک معصوم خوانند

اینجا که کلام از حدیث است
و اینجا که کلام از حدیث است
و اینجا که کلام از حدیث است

و با وجود این طرف مقابلش را معذور داشته اند و بکنند بلکه انبیا و ائمه و غیره
 دارند همان وجه را اهل سنت در تعظیم همه مخلوقان رسول از جنایه و از ورام و ارباب
 بیت بکار می برند و بر دو جانب را معذور می دارند و ملا عبد الله صاحب انبیا
 الحق بنا بر وقت نظری که فی الجمله دارد بر این وجه مستند شده و منع مطلق را برای او کما
 مذکور و غماض نتوانست نمود و بطریق سوال ایراد نموده و در دفع او گوشید و باطن
 که گفت و پنج مقام شبهه است که بر لبی بضعف لازم است صورت شبیه
 با فونی دارد و ذکر کردن و اشاره بدفع آن نمودن اگر کسی گوید که میتواند بودن که
 شخص از برابر باشد با دو جماعه از مقبولان درگاه الهی باشند و در میان
 ایشان بلبیب شبهه و ثقلی و خفای که در رانی واقع شده باشد نزاع و رنجش هم
 و در صورت ما را نمیرسد که هیچ یک از طرفین را طعن کنیم و قهر من و بگفتن بنماییم و
 جوابش گفته که نمیسورت مفر و ضمه آید و بسیار الناس از صلی او است که جایز است
 واقع است متحمل است اما درین مقام که سخن در آن داریم که مکلف مقابل معصوم است
 و دیگری جایز است از خطای غیرت پس این بصورت را بر صورت مذکور و تمیز است
 کرد که دو طرف متخاصمه با یکدیگر را بر نیستند که سبب معصوم است و دیگری جایز است
 چون معصوم جمال خطا ندارد و بطرف دیگر که از برابر باشد حق از رده نخواهد شد و
 چون طرف دیگر که جایز است اگر بنا بر شبهه و دلیل نیست معصوم از رده شده
 عداوت خواهد ورزید معذور نخواهد بود که محبت و رعایت تعظیم معصوم منسوب شد
 پس شبهه و اعتبار ندارد و شبهه المبدی در عداوت آدم و او و اولادش که بسیار است
 معذور نیست انتهی کلامه در خواب خلل بسیار است زیرا که کلام را فرض میکنیم و بیان
 میزد و معصومین که با هم از دگر می پسند کنند و چون بر دو طرف معصوم اند که با هم
 و کجا آدم و انبیا صورت را که از بر دو طرف معصومین با هم ناخوشی نمایند و اولاد

یعنی یکدیگر کنند از کتب امامیه بسیار برابریم اول مناقشه حضرت ادرع بابت رفع منزلت حضرت
نصیر بر منزلت خود و مخالفت و جد آنها نمودن و بیاف ولایت آنها ندادن با وجود نص صریح
چنانچه در بحث نبوات به تفصیل گذشت دوم آرزوگی حضرت موسی حضرت یارون و حضرت
و امانت برگرفتن ریش مبارک ایشان و کشیدن موی سر ایشان که مخصوص قنبر است چهار
را بجای آنکاران نیست سینوم در بحر المناقب که کتاب معتبره است از مناقب اهل
خوارزم در سبب سیه و تگینه حضرت مرتضی را با بوتراب تفکر کرده که حضرت رسالت انجاء حضرت
زیر اعدا در آمدند و حضرت مرتضی را ندیدند فرمود که این عجم من کجاست حضرت فاطمه گفت نیا
من و انما ضربه افشده از پنجه بیرون رفته و پنجه باقی مانده اند که آنجا حضرت در مسجد کوفه
بر دیده که جناب مرتضی را بر پهلوی خفته و سر بر روی آن جناب خالک الوده شده فرمود فیم یا یارب
فیم یا یارب این در صیحه بخاری نیز آمده نهی کلامه چهارم آنکه آنحضرت لوط ابن محبی از وی که
از جمله حبش است از حضرت امام حسین روایت آورده اند که کان یسیر الکبریا فاعلم
اخذ الحسنی من صلیح مروتیه و یقول لوجز انفی کان حب الی مما فعله انخی پس در اینصورتها اگر از روی
هر دو جانب برتری باشد جمیع نقیضین لازم آید و اگر سبکی بر حق باشد و دیگر باطل عصمت جناب
این دیگر بر نمی شود و مو خلاف المقروض پس معلوم شد که آرزوگی با معصوم نیز و فهم می باشد
یعنی آنکه از راه تعصب و عداوت بود چنانچه بزرگداشت با اهل بیت اظهار بود و دوم آنکه مقتضای
تشریف باشد یا نابرداری که با وظایر شده باشد چنانچه حضرت سیده النساء را با حضرت مرتضی
بود یا حضرت موسی یا حضرت یارون بود یا حضرت امام حسین را با حضرت امام حسن بود و این قسم آرزوگی با معصوم
نابرد مقتضای تشریف باطل بود و دلیل آنکه تشریف بر موجب حق و طعن نمی شود و در عصمت خلل نیست و خود
این قسم آرزوگی در عصمت معصوم خلل نخورد در عدالت و تقوی خلل نخواهد بود و و والد عاوصی هم
گرامی آنکه با حضرت امیر و حضرت زرار در باب فدک و غیره آرزو گشته اند از چنین سبیل بود و صاحب
مطهر را حق بانچه او نیز متنبه شده نیز انخاص نتوانست نمود و بطریق سوال آورده بخوابش مشغول نشد

اما تفسیر سوال نبوی ادا کرده که جوابش خبری تواند داد و این نیست کلمه اگر کسی او را که نباید
از او را از حق را با اصلاح مجال سلیم را غرض باشد که قرار دهند و آن امر چون نسبت به اهل بیت
بیشتر بود ایشان مقتضای انسانیه و انکه او می مجبور است بآنکه صرفه و عیله خود را بخواهد آراستد و از آن
باشند و اظهار از ردی کرده باشند و در کلام اهل بیت سخنان مشعر عدم رضا از ایشان
شده باشد و از آن طرف مطلقا و بخشش معذرت نبوده باشد و جواب این سوال را که اهل بیت
ادا کرده که حاصلش اینست که چون حضرت امیر از مقتضای آیه تطهیر معصوم است اعلم بخاین شیعیان
تساوی تا بر خلاف حق مخالفت ابرار را پس حال او با صحابه نیز همچون حال صحابه است باشد خود
و در جواب نیز بچند وجه غلط است اول آنکه حضرت زبیر از مقتضای آیه تطهیر معصوم است و علی بن ابی طالب
حضرت امام حسین و حضرت موسی و حضرت آدم و تیسر شاید که این اشخاص بر خلاف حق مخالفت
معصوم نمایند پس با هر دو جانب حق باشند و اجتماع ضدین لازم می آید یا احدی از این معصومان
باشد و دوم آنکه در بعضی اوقات تعادل در میان اصوات حساب باشد و گاهی در صواب و غلط
طریق دلیل در حق مجتهد حکم صواب را در پس خلاف حق در هیچ جانب نیست مقتضای حکم هر عاقل چون
بوجدان خود رجوع کند و حال دیگر را نیز تجربه نماید و چنین نیست و آنکه در این باب از اهل بیت
در پیشه بایستد و عادات غفلت از مقررات و سیئات بلکه بی بیات هم رو به غفلت
حق و کلامی از او صد و بیاد و در بعضی اوقات این غفلت منبری مانده و بعضی دیگر زود منبر
شده معلومات خود را میگویند و این غفلت از لواحق بشر است که نبی و غیر نبی و معصوم و غیر معصوم
اولی در غیر زود منبری و بعضی را عام محیط است آنقدر است که انبیاء را از پیشکاه حضور خداوند
ند و در تنبیه می سازند و در غفلت مستمور نمیکند و اگر از این تنبیه قریب نیم نیست دلیل بر
و همچنان از آن مجید نیست به غیر بیات و در ابیات ششمار است اول آنکه حضرت موسی را چون از منبر
نما ایا الله سید و چنین معلوم فرمودند که نجی الهی است که کلام میفرماید و امر را با القای عباد می نماید
و در این حالت اصل آنکه در خط و از هیچ مخلوق نباید کرد که حضور و افتد و باطل و حقیقت باطل است با هر چه

انجذاب ممکن بود که بسبب دیدن خجالت که نسبت به عامه ناس محل تمیست است در ان نشان بود
فوت از انجذاب پیدا اید شد و سنانی این عقدا عصمت بود مفهم که خجالت این بار فاطمه
روایت کرده اند عن ابی حمزه الثمالی عن علی بن ابراهیم قال ابو حمزه قال لی علی بن ابراهیم گفت
بست که علی ایما طوطا و انا حین تنکرا و دخل علی رجل حسن الثیاب طیب الرائحة فطرفنی و حی ثم قال
ما سبب نیک قلت تخوف من قتیله ابن الزیر قال فضحک ثم قال ما علی لی ابیت حدیث است
فانحی قلت لا قال ما علی حل ابیت حدیث سال احمد فاما یعطه قلت لا ثم نظرت فکلم ارقاعی حدیث
سین از آنکه فاذا القابل سمع صوته و لا اری شخصی یقول ما علی یذا انحضرت فی قصه حضرت امام از
دو سخن که معلوم میروست بسبب است خوف غفلت بود و اما آنکه حضرت و اندیشه دیگر نمود پس از
این حالات است که بعضی صحابه نسبت به اهل بیت یا بعضی اهل بیت نسبت به صحابه و داده و از ملا حظه افضا
و مناقب دیگر غافل کرده باشد چنانچه که ام است بعد از جبر محل طمع و تشنج باشد مفهم
و هم فضیلت امام را بسبب خود و فضیلت خاص از نظر ساقط نباید کرد و مراعات حق این
عام از آنکه نباید داد و این مقدمه ثابت است عقلاً و نقلاً اما عقلاً پس بدیهی است که انعام
مسلم بر حق عام نمی شود و مثل تنافس انسان بر افتاد حیوان پس چون عام مفهمی نشد ثابت
شد لعدم الواسطه بین النعمی و الاثبات چون ثابت شد لوازمه ان ثبات شد تحقیقاً و
اللازم و لهذا گفتند که اذا ثبت الشئ ثبت لوازمه و اما نقلاً پس اهل کتاب که داخل اهل
اند و احکام بسیار ترجیح داده اند بر غیر اهل کتاب مثل اکل حبه و کساح زن ایشان بر اهل
چند فضیلت خاص یعنی ایمان بحدی در ایشان مفقود است لیکن ایشان طلقاً و ایداً دارند
مقتضی قیاس نشان است از کسی که جمعی بنار و عرب را در کفایت بر عجم ترجیح داده اند نظر را
اولاد حضرت ابراهیم اند که کفایت قریش نیست نه باشد و قریش را بر سایر عرب ترجیح داده اند
کوشش نمی باشد در گرفتن خمس و حرمت کوه و علی بن القیاس در تفسیر این
در باب بسیار بدید و منظور است اگر خوف اطالت نمی شود تفصیل خبریات برداخته باشد و قلم

[illegible]

بنمونه ابد الازل عقلیه و نقلیه اثبات کرده شود مسلم است نزد فرق امامیه زیرا که نزد ایشان
 اولاد علی بودن قضیاتی است مشترک در جمیع علویه و موجب محبت آنهاست آنچه در کتب ایشان
 مصرح است حال آنکه بعضی علویه منکر امامت میباشند خود بوده اند لیکن از فضیلت عالم که علوی
 بودن است بیرون نبروند بابتدا فضیلت خاص که عقدا امامت جمیع است و همچنین علی
 بودن و خود را شیعه علی گفتن منتهی است عظیم که منکران امامت میباشند بسبب این
 بدگفتن و لعن نمودن نزد ایشان جایز نیست اما مطلب اول پس اینست که محمد بن یحیی
 حضرت امیر دعوی امامت برای خود کرده و منکر امامت امام زین العابدین و جانشین کرد اما آنکه
 محاکمه حجر الاسود رسید حجر الاسود برای امام زین العابدین گواهی داد لیکن محمد بن یحیی
 عمر از آن دعوی دست بردار نشد و مختار را نابود ساخت و بشیعه کوفه در باب یافت او
 مامیانوست و بر قتال اهل شام و کین خواری حضرت امام حسین او را منصوب فرمود و مختار را بکشت
 فتح سمرقانی امر را شام را با فتحنامه سی هزار دینار نزد محمد بن یحیی فرستاد و بخدمت امام زین
 العابدین و آخر وقت رجعت خود را بخود ابو هاشم را وصیت امامت نمود و عقدا دیگر شیعه و حتی
 بن یحیی و پس از ابو هاشم دارند از عظیم توقیر در کتب ایشان باید دید خصوصاً در مجالس المؤمنین
 نیز از آنجمله که زید شهادت دعوی امامت برای خود کرده و خروج نمود بشیعه و گفت که امام همان است
 در میان ما اهل بیت که آشکارا بشیعه خروج کند آنکه امامت خود را پنهان دارد و منکر امامت است
 محمد باقر و جانشین قاضی نور الله و دیگر شیعه از ابو بکر حسری در مجالس و غیره نقل نموده اند و سلسله
 امامت و این دعوی در اولاد او جاری مانده و جمعی متوکل نیز خروج کردند و مدعی امامت شدند و عقدا
 شیعه و حتی این اشخاص نیز در کتب ایشان مسطورند و کور است که همه را سنجی باید میکنند و ب
 المجتبی انکارند بلکه از حضرت امام جعفر رضی الله عنهما در مناقب زید شهادت نقل میکنند که بعد از شهادت
 او فرزندان کنی الله فی تلك الدماء و الله زید مدعی خود و صحابه چشمه دوشل ماضی علی بن
 ابیطالب و صحابه را و اهلیه را و ابوبکر فی الامالی عن فضل بن یسار و قاضی نور الله در مجالس المؤمنین

در احوال امیر بن عباس بن ابی طالب آورده و نیز از آنجا که هر پنج بزرگوار حضرت امام خیر صافان
همه را سماعی و عبید الصمد موسی و اسماعیل و ابی طالب و امیر بن عباس بن ابی طالب و امیر بن عباس بن ابی طالب
اسماعیل بود و در ادبش غلظت حسین بن حسن بن علی و اسماعیل و ابی طالب و امیر بن عباس بن ابی طالب
ایشان فخر شده و بدو داشت اسماعیل و ابی طالب و امیر بن عباس بن ابی طالب و امیر بن عباس بن ابی طالب
که آن دنیا الامر فی ذلک المکرم به عاونه غسل هم حضرت خیر را آورده بود و از زبان هم او را
در دیر گذشته و آنکه شمس ایشان را آورده و حضرت امام جعفری المتهانین را آورده و محمد بن
دعوی امامت برآورد نمود و سندی که حضرت امام جعفری المتهانین را آورده و محمد بن
که در خانه تو بعد از من بچه خواهد شد که او را محمد نام خواهی کرد و او امام خواهد شد و اما عیال با او
بامام اسماعیل و اسماعیل بامام اسحاق و موسی بامام موسی کاظم و تقی از امام علی رضا امام محمد
خود رسال و خیر بود که اکثر از شیعه منکر امامت ایشان بوده اند و بعد از امام تقی موسی مجتهد نیز دعوی امامت برآورد
کرد و حاکم کنیز را بعل او شنید و بعد از حضرت امام علی نقی حضرت جعفری امامت برآورد و مدعی امامت
قابل امامت امام حسن عسکری بود و در حاکم کنیز که شمس و جعفر امام حسن عسکری فخر
تقویت گرفت در دعوی خود و گفت که حسن بن علی که شمس و جعفر امام حسن عسکری فخر
باشند پس فاطمین بامام حسن بن ابی طالب بجز جعفر رجوع آوردند از آنجا که حسن بن علی فخر
محمد بن شمس بن شمس و بعد از حضرت امام حسن عسکری امام حسن عسکری فخر
امامت نمود و در کسانیکه معتقد امامت حسن بن علی عسکری اند نیز باز در فخر امامت که امامت
ساجان با هم و انکار امامت یکدیگر از آن قبل خبری نیست که توان پوشید نهان کی دانم
آن را زنی که روز سازند و بخت و صادر میان امام حسن عسکری مجتهد و امام حسن عسکری
و نسبت بعضی از انکار کباب نیز واقع شده و چنانچه شیعه خود میدانند پس با وصف اینها
را بجهت انتسابی که با حضرت امیر دارد مقبول و واجب التحمیل و محبتی از انکار و انتساب
نیامین خود ما چشم پوشی و انعامش نمی نمایم و اما مطلبی که پس از آن است که مختار نفسی

